



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



جلد ۱

فیض اللہ ویسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خطبه فدکیه: ذوالفقار فاطمه علیهما السلام

نویسنده:

فیض الله ویسی

ناشر چاپی:

همای رحمت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	خطبه فدکیه جلد ۱
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۱۰	فدک یعنی
۱۵	موضوع اول : بررسی سند فدک
۱۵	اشاره
۲۸	گفتار بزرگان درباره فدک
۲۹	لغت فدک
۳۲	هدف از تعقیب فدک
۳۴	موضوع دوم : فدک چیست؟
۳۴	از حوادث سال هفتم هجرت
۳۵	دژهای هفت گانه
۳۶	کُراز نَجِز فُراز
۴۳	فتح خیبر مقدمه صلح فدک
۴۷	اسامی این هفت باغ ، در کتب تاریخی
۵۲	موضوع سوم : تفسیر آیات فدک
۵۲	اشاره
۷۵	شأن نزول
۱۰۷	نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد فدک به ابوبکر
۱۱۹	موضوع چهارم : نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابوبکر ، بعد از منع فدک
۱۲۵	موضوع پنجم: بحث در میخوره‌های فدک (از دیدگاه اخبار و روایات تستن)
۱۲۵	سخن صحیح بخاری و سخنان بزرگان در این باره
۱۳۷	اخباری از دیدگاه علماء شیعه و سخنان آن‌ها خول و خوش و محور فدک
۱۶۴	ادعای ارت و اخبار آن
۱۶۷	اخبار و روایات مشتمل بر ادعای ارت
۱۷۳	ارت گذاری پیامبران (علیهم السلام)
۱۷۴	پیش از نزول این آیه ، ارت بردن
۱۸۵	پژوهشی در روایت فوق
۱۹۰	موضوع ششم: سؤال‌ها و پاسخ‌ها درباره فدک
۱۹۰	س ۱- آیت و خلاصه فدک را بیان کنید ؟
۱۹۷	س ۲- حدّ و مرز فدک چگونه بوده است ؟
۱۹۸	س ۳- آیا امروزه فدک وجود دارد ؟
۲۰۰	س ۴- درآمد سالیانه فدک چقدر بوده است
۲۰۲	س ۵- فدک اعطاء یا تحله بوده یعنی چه ؟
۲۱۳	س ۶- نسبت کذب ابی بکر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چه بوده است؟
۲۱۳	اشاره
۲۱۸	سؤال اول : آیا با تمتک به حدیث (لائورث) حضرت زهرا (علیها السلام) را ارت محروم کرد؟

- ۲۱۸- اشاره -----
- ۲۱۸- چهارده اشکال بر حدیث « لا نُؤزِّثُ » -----
- ۲۲۰- سؤال دوم : آیا آیات ذکر شده ، بر ارت گنظاردن انبیاء دلالت می کند؟ -----
- ۲۲۰- اشاره -----
- ۲۲۱- وجه دلالت آیه بر مراد -----
- ۲۲۲- سوال سوم : آیا با این خبر می شود قرآن را تخصیص زد؟ -----
- ۲۲۴- سؤال چهارم : آیا ابابکر در مسند قضاوت می توانست با علم خود که با شنیدن روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست آمده بود حکم کند؟ -----
- ۲۲۴- سوال پنجم : آیا عدم ایراد و اشکال بر ابابکر را در جریان غضب فدک از طرف صحابه و مردم آن زمان می تواند (دلیل بر صحت مدّعی او باشد) -----
- ۲۲۴- اشاره -----
- ۲۲۵- ۱- بی تفاوتی مردم آن زمان -----
- ۲۲۵- ۲- اشکال نگرفتن مردم بر تغییر سنت های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) -----
- ۲۲۶- ۳- ترس و وحشت از حکومت -----
- ۲۳۳- سوال ششم : عثمان ، عبدالرحمن بن عوف ، زبیر و سعد راویان خبر « لائورث » یا شاهدان بر آن ؟ -----
- ۲۳۶- سوال هفتم : اگر اموال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه بود چرا آن را برای دخترش بیان نکرد ؟ -----
- ۲۴۰- سؤال هشتم : اگر اموال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه است و ارث نمی رسد، پس چرا همسران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از آن ، حضرت بدون ارائه دلیل در حجره های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سکونت داشتند ؟ -----
- ۲۴۱- سوال نهم : ابوبکر و عمر با چه حقی در حجره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شدند ؟ -----
- ۲۴۴- سؤال دهم : چرا حدیث « لا نُؤزِّثُ » توسط ابابکر ، عمر ، عثمان ، عایشه ، حفصه ، خلفاء ، بنی امیه و بنی عباس نقض گردید ؟ -----
- ۲۴۴- اشاره -----
- ۲۴۹- نقض حدیث « لائورث » توسط خلفا در طول تاریخ -----
- ۲۴۹- نمونه ای از اختلافات -----
- ۲۵۸- سؤال یازدهم : چرا حضرت امام علی (علیه السلام) در زمان حکومت خود « فدک » را برنگرداند ؟ -----
- ۲۵۸- اشاره -----
- ۲۵۸- ۱- تقیه ایشان ، حتی در زمان زمام داری و حکومت -----
- ۲۶۰- ۲- ما اهل بیت چیزی را که از روی ظلم از ما غضب شده پس نمی گیریم . -----
- ۲۶۱- ۳- حضرت علی (علیه السلام) کراهت داشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کیفر داده باز پس بگیرند. -----
- ۲۶۲- ۴- بی ارزش بودن بغدادی فدک برای اهل بیت (علیهم السلام) -----
- ۲۶۹- جزاء و کیفر غاصبین « فدک » به دست امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) -----
- ۲۷۰- س۷- دلیل بر پاره کردن نامه فدک چیست ؟ -----
- ۲۷۰- اشاره -----
- ۲۷۳- در کتب اهل تسنن -----
- ۲۷۴- س۸ : قانون ذوالبید چیست در این مورد ؟ -----
- ۲۷۷- س۹- چه دلیلی بر راستگویی فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بر قضیه فدک دارد؟ -----
- ۲۷۷- اشاره -----
- ۲۷۷- ۱- در این که اذیت فاطمه زهرا (علیها السلام) اذیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اذیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اذیت خداوند می باشد -----
- ۲۷۹- ۲- مقام عصمت آن بزرگوار -----
- ۲۸۱- ۳- علی (علیه السلام) صدیق این امت است . -----
- ۲۸۲- ۴- علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد . -----
- ۲۸۴- ۵- علی (علیه السلام) کشتی نجات است . -----

۲۸۵	۶- ولایت امر امام علی (علیه السلام) در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
۲۸۷	۷- علی (علیه السلام) در غدیر
۲۸۹	۸- امام علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
۲۹۱	سخن شهرستانی در این زمینه چیست ؟
۲۹۳	سخن عایشه ، در این مورد
۲۹۴	حکایت شگفت انگیز
۲۹۵	پشیمانی ایوبگر هنگام مرگ
۲۹۷	پشیمانی عمر
۲۹۸	خطبه اول : احتجاج حضرت در مقابل مردم پس از غصب فدک
۲۹۸	اشاره
۲۹۸	متن خطبه :
۲۹۹	حمد و شکر خداوند متعال
۳۰۴	امتیاز حمد و شکر و ثناء
۳۰۵	فرق میان حمد و شکر
۳۰۷	تسبیح موجودات
۳۱۲	إلهم چیست ؟
۳۱۳	معنای ابتدایی بودن نعمت ها
۳۱۵	سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ربیع
۳۱۷	هم آهنگی نعمت ها
۳۲۰	عدم توانایی احصا و شمارش نعمت ها
۳۲۹	و اما مصداق شکر
۳۳۰	آیات شکر و آیات حمد در قرآن
۳۳۲	مسئله اخلاقی شکر
۳۳۳	در فضیلت شکر
۳۳۶	شناخت نعمت ها
۳۳۷	تقصیر مردم در شکرگزاری
۳۳۷	اشاره
۳۳۸	در بیان طریق تحصیل شکرگزاری از خداوند متان
۳۳۹	روایات شکر و حمد
۳۴۶	حکایات
۳۴۶	شکرگذاری با یک الحمدلله
۳۴۷	دستور شکر نعمت
۳۴۸	معیشت سخت
۳۴۸	امر به شکر
۳۴۹	پدر یونس (علیه السلام) نمونه شکر نعمت الهی
۳۵۱	یک نمونه دیگر ، پیرزنی
۳۵۲	حضرت زهرا (علیها السلام) نمونه اکمل و ابرز
۳۵۹	نکته ی ادبی
۳۶۲	توحید و یکتاپرستی

۳۶۵	رب النوع
۳۷۷	خرافاتى که در کتب اهل تستن است :
۳۷۹	عرب قبل از اسلام
۳۸۰	نیاکان عرب
۳۸۱	جهت گرایش شدید عرب به بت پرستی
۳۸۲	توحید زیربنای اسلام و قرآن
۳۸۳	طاغوت چیست ؟
۳۸۴	عبرت از گذشتگان
۳۸۷	مراتب توحید و نفی طاغوت
۳۹۰	شهادت به وحدانیت خداوند
۳۹۳	هویت و شناسنامه خداوند جَلَّتْ وَ عَظُمَتْهُ
۳۹۷	اقسام توحید
۳۹۷	اشاره
۳۹۸	بختی در واجب الوجود
۳۹۹	روایات
۴۰۹	بحث نبوت
۴۰۹	اشاره
۴۱۰	لغات
۴۲۷	اهمیت مسئله عبد
۴۲۹	معنی عبادت چیست ؟
۴۳۰	مقام عبد و بندگی (بندگی پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم))
۴۳۰	اشاره
۴۳۴	روایات
۴۵۲	خلقت و آفرینش او و اهل بیتش (علیهم السلام) قبل از مخلوقات
۴۶۷	بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)
۴۷۰	بعثت آن حضرت ، به زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۴۷۶	تاریخ مبعث
۴۷۷	وضع عرب قبل از اسلام
۴۸۰	میشاق و پیمان گرفتن
۴۸۳	قبض روح آن حضرت
۴۸۳	چند نکته در این بخش آخر
۴۸۵	رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دم مرگ و احساس مسئولیت
۴۹۱	قرآن و فلسفه احکام
۴۹۱	اشاره
۴۹۴	لغات
۵۰۳	فهرست موضوعات خطبه ۱
۵۱۳	درباره مرکز

سرشناسه: ویسی، فیض الله، ۱۳۳۳.

عنوان و نام پدید آور: خطبه فدکیه: ذوالفقار فاطمه علیهما السلام / فیض الله ویسی.

مشخصات نشر: اصفهان: همای رحمت: نشر لیبالی، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۰۸۸ص.: مصور؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س م.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۰۸۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: ذوالفقار فاطمه علیهما السلام.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؛ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- خطبه ها

موضوع: خطبه فدک

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲۵/س ۴ خ ۶ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

ص: ۱

مقدمه

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ...

وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَارِكَابٍ وَ لَا كِنَّ اللَّهُ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ سَاءَ مَا وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى ...

يَا بْنَ أَبِي قُحَافَةَ أَفَى كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَأَرِثَ أَبِي؟

لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا

وَ أَنْتُمْ أَلَا نَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا؟

أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ؟ وَ أَنَّى تَوَفُّكُونَ .

وَ كِتَابَ اللَّهِ بَيَّنَّ أَظْهَرَ كُمْ أُمُورَهُ زَاهِرَةً [ظَاهِرَةً] وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةً وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةً وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ أَرْغَبَهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ بِنَسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

فدک یعنی ...

۱- اعطای خداوند به فاطمه زهراء (علیها السلام)

۲- عطائی که به فاطمه (علیها السلام) داده شد

۳- نحلہ النبی و بخشش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه (علیها السلام)

۴- ادعاهای میراث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: ۱

- ۵- دادخواهی فاطمه زهراء (عليها السلام)
- ۶- سهم ذی القربی یعنی فاطمه (عليها السلام)
- ۷- شناخت فاطمه زهراء (عليها السلام) در میان مردم
- ۸- مقام بضعه الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مردم
- ۹- شناخت جاهلان و ستم کاران
- ۱۰- شناخت چپاولگران عالم و تابعین آن ها
- ۱۱- روز رسوائی غاصبین و ظالمین
- ۱۲- روز مظلومی فاطمه زهراء (عليها السلام)
- ۱۳- روز معرفتی منحرفان از دین خدا و سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۱۴- روز غضب خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۱۵- روز غضب خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام)
- ۱۶- روز رسوائی فرعونیان عالم
- ۱۷- روز رسوائی دروغ گو در حکم خدا
- ۱۸- روز سرنگونی دشمن
- ۱۹- روز دفاع از حریم ولایت و امامت
- ۲۰- روز امتحان مردم ، مهاجرین و انصار
- ۲۱- روز بیان کردن قرآن
- ۲۲- روز معرفتی کردن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

۲۳- روز شناخت امیرمؤمنان (علیه السلام)

۲۴- روز توحید و شناخت خداوند

۲۵- روز بیداری اهل دین در تکالیف و وظایف خود

۲۶- روز واضح کردن سریره دشمنان

۲۷- روز باثبات رساندن حقایق دین

۲۸- روز دلیل قاطع و بارز آوردن بر خصم

۲۹- روز برملاء ساختن نقش های غاصین و طالمین

۳۰- روز عدم نفع پشیمانی غاصبان در قیامت

۳۱- روز اعلان خطر چپاولگران

۳۲- روز اعلان مجازات و کیفر حرام خواران

۳۳- روز بیان امامت و ولایت است

۳۴- روز دادخواهی مظلوم از ظالم است.

۳۵- روز بیان سرنوشت مسلمانان است.

۳۶- روز احتجاج و دلیل آوردن علیه خصم است.

۳۷- روز هشدار دادن مریدان جاهل و نادان است.

۳۸- روز آشکار کردن دروغ و افتراء است.

۳۹- روز آتش گرفتن قلب دشمن است.

۴۰- روز رسوا کردن شیطان و مَرَدَه او است

۴۱- روز خاموش کردن هدف شوم دشمن و برافروختن نور خدا، آیه ۸ صف و ۳۲ توبه

۴۲- روز حَقَّائیت شیعه است

۴۳- روز تثبیت کردن قانون ارث است.

۴۴- روز دلیل واضح بر عصمت کبری آن حضرت (علیها السلام) است.

۴۵- روز شناخت منبع مقام آن بزرگوار است.

۴۶- روز غلبه بر دشمن و خصم است.

۴۷- روز شهود و عیان است.

۴۸- روز محکوم کردن منکر حق است.

۴۹- روز خط بطلان کشیدن بر باطل است.

۵۰- روز روشن شدن افکار جاهلیت است .

۵۱- روز محو شدن سُنن جاهلیت است.

۵۲- روز بطلان خلافت غصبی است.

۵۳- روز بطلان کردن حکومت انتخابی شُورائی است .

۵۴- روز باطل کردن کورکورانه جاهلیت است .

۵۵- روز هشدار دادن به دنیا پرستان و حکام ظَلَمَه

۵۶- روز پاسخ منطقی دندان شکن به زورگویان

۵۷- روز بیان کردن فلسفه احکام

۵۸- روز درهم شکستن شوکت و قدرت جباران عالم است.

۵۹- روز طوفان حقّ بر علیه باطل است.

۶۰- روز ابّهت قدرت و شُکوه اسلام

۶۱- در یک کلمه روز مأیوس کردن شیطان و مَرَدَه اوست و بیان کردن ایمان و کفر اسلام و نفاق و بطلان شُوارثی حکومتی و ستم گری است .

یوم الشروع چهارشنبه ۹ جمادی الاوّل ۱۴۳۲

عبدعاصی ، فیض الله ویسی

ص: ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنه الله على أعدائهم و مُعانديهم أجمعين سيّما الناصبي حقوقهم

موضوع اول : بررسی سند فدک

اشاره

خطبه مزبور از جمله خطبه های مشهور است که عامّه (سنّی) و خاصّه (شیعه) آن را به سندهای معتبر از حضرت صدّیقه کبری صلوات الله و سلامه علیها روایت کرده اند ، از جمله احمد بن عبدالعزیز جوهری در تألیف خود ، به نام سقیفه و فدک به نقل ابن ابی الحدید ، در شرح نهج البلاغه از آن یاد کرده و ابن ابی الحدید ، نامبرده را چنین معرفی می نماید : « ابوبکر نامبرده محدّث ماهر در ادبیات پرهیزکار و مورد وثوق است به طوری که همه محدّثان عامّه (سنّی ها) او را به نیکی ستوده اند و همه مصنّفات خود و دیگران را از او روایت کرده اند (۱) »

۱- جوهری از محمّد بن زکریّا از جعفر بن محمّد ابن عمّاره ، از پدرش از حسن بن صالح بن حیّ از دو تن از اهل البیت بنی هاشم از زینب دختر امیرالمؤمنین از مادرش صدّیقه طاهره صلوات الله و سلامه علیهم

۲- جوهری از جعفر بن محمّد بن عمّاره از پدرش از جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهم

۳- جوهری از عثمان بن عمران فجیعی از نائل بن فجیع از عمر بن شمر از جابر جُعی از جعفر محمد بن علی (امام باقر) صلوات الله و سلامه علیهم

۴- جوهری از احمد بن محمّد بن یزید ، از عبدالله بن حسن المعروف به عبدالله محض بن فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) و ابن الحسن المثنی روایت کرده .

علی بن عیسی اربلی که از بزرگان علماء امامیه است (مؤلّف کتاب کشف الغمّه (۲)

(

این خطبه را در تألیف خود از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل نموده و چنین گفته است: «من خطبه را از کتاب سقیفه تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل می کنم و این نسخه قدیمی است »

ص: ۶

۱- و ابوبکر الجوهري هذا عالم محدّث كثير الأدب ثقة ورع أنّي عليه المحدثون و رووا عنه مصنفاته و غير مصنفاته ج ۱۶ ص

٢٢٤ شرح نهج البلاغه چاپ جديد

٢- نقلتها من كتاب السقيفه تأليف احمد بن عبدالعزيز الجوهري من نسخه قديمه مقررّه على مؤلفها المذكور قرأت عليه في ربيع الآخر سنه ٣٢٢ إثنين و عشرين و ثلثمأه روى عن رجاله بعده طرق «كشف الغمه ج ٢ ص ٤٠»

که در سال ۳۲۲ بر مؤلف قرائت و تصحیح شده که به سندهای مختلف روایت کرده (۱)

(مراد سندهای فوق الذکر است) و نیز مسعودی در کتاب (مُروج الذهب)

چاپ نجف، ص ۱۲ - اشاره به خطبه نموده، و باز ابوالفضل احمد بن ابی طاهر از دانشمندان عصر مأمون عباسی متولد سال ۲۰۴ در کتاب (بلاغات النساء) به چند سند آن را روایت کرده

۱- راوی می گوید: من نزد ابوالحسن زید بن علی بن الحسین (علیهم السلام) در مورد گفتگوی فاطمه (صلوات الله علیها) با ابوبکر موقعی که حضرتش را از تصرف فدک بازداشت، مذاکره کردم و گفتم: عامه در مورد این خطبه سخنی دارند و آن این است که می گویند: این خطبه انشاء ابوالعینا است و ربطی به صدیقه طاهره صلوات الله و سلامه علیها ندارد. زید در پاسخ گفت: «من خود بزرگان خاندان ابی طالب را می دیدم: که این خطبه را از پدران خود نقل می کردند و نیز من این خطبه را از پدرم علی بن الحسین (علیه السلام) به ترتیب از فاطمه (علیها السلام) حدیث می کنم. علاوه همین خطبه را بزرگان شیعه روایت کرده و به یک دیگر تدریس می کردند، قبل از آن که جدّ ابوالعینا متولد شود.»

۲- این خطبه را حسن بن علوان از عطیه عوفی و او از عبدالله بن الحسن از پدرش نقل کرده مؤلف بلاغات النساء از قول راوی نقل می کند که، زید گفت: چگونه روا نمی دارند این سخن فاطمه صلوات الله و سلامه علیها باشد. در صورتی که حاضرند بزرگترین سخن را به عایشه نسبت دهند، اما در نسبت این خطبه به جدّه ام، تردید می کنند؟ این نیست مگر عداوتی که با ما اهل بیت دارند.

۳- جعفر بن محمد که در دیار مصر است و او را در، رافقه دیدم گفت: پدرم برای من حدیث کرد و گفت: موسی بن عیسی ما را خبر داد و گفت: پدرم برای من حدیث کرد و گفت: موسی بن عیسی ما را خبر داد و گفت: عیدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت: جعفر احمر، ما را از زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) از عمه اش زینب بنت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) صلوات الله علیهم، حدیث کرد، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر گفت: من همه این حدیث را فقط در نزد ابی حفان دیدم.

ص: ۷

و از طریق خاصه (شیعه) سید مرتضی در کتاب نفیس شافی (۱)

بدو طریق نقل فرموده :

۱- ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی (نقل شده است که از مشایخ شیخ مفید بوده) از محمد بن احمد کاتب از احمد بن عبدالله نحوی از زنادی از شرقی بن قطامی از محمد بن اسحاق از صالح بن کیسان از عروه از عایشه

۲- به تحویل سند (۲) مرزبانی از احمد بن محمد مکی از محمد بن قاسم یمانی از ابن عایشه (ابو عبدالرحمن عبدالله بن محمد بن حسین تیمی) و سید ابن طاووس در کتاب طرائف ص ۲۶۳ قسمتی از خطبه را که در احتجاج است ذکر کرده .

از شیخ اسعد بن شفروه در کتاب فائق از شیخ حافظ ثقه و معظم (در نزد عامه) احمد بن موسی مردویه اصفهانی از کتاب مناقب وی از اسحاق بن عبدالله بن ابراهیم از شرقی بن قطام از صالح بن کیسان از زهری از عائشه روایت کرده است .

شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه متوفای ۳۷۱ روایت کرده می گوید : خبر داد ما را علی بن حاتم از محمد بن اسلم از عبدالجلیل یا قطنی از حسن بن موسی خشاب از عبدالله بن محمد علوی از رجالی از اهل البیت (علیهم السلام) از زینب بنت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از فاطمه (علیها السلام) با تحویل سند و نیز می گوید: خبر داد ما را علی بن حاتم از محمد بن عمیر از محمد بن عمّاره از محمد بن ابراهیم مصری از هارون بن یحیی ناشب از عبدالله بن موسی عیسی از عبدالله بن موسی معمری از حفص احمر از زید بن علی بن الحسین شهید از عمّه اش زینب بنت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تحویل سند ، قسمتی را در علل الشرایع که متضمن بیان فلسفه تشریح احکام است ، از ابن المتوکل ، از سعد آبادیاز برقی از اسماعیل بن مهران از احمد بن جابر از زینب (علیها السلام) روایت کرده است ، شیخ مفید در مجالس ابیاتی را که در خطبه مذکور است به سند زیر نقل می کند .

جعانی از محمد بن جعفر حسنی از عیسی بن مهران از یونس از عبدالله بن محمد سلیمانی هاشمی از پدرش از جدش از زینب دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما می گوید : همین که فرمان ابوبکر

ص: ۸

۱- تلخیص الشافی ج ۳ ص ۱۳۹-۱۴۰

۲- تحویل سند اصطلاح رجالی است . یعنی یک نفر از دو یا چند طریق خبر را روایت کرده باشد.

بر غضب فدک و عوالی صادر شد . فاطمه (صلوات الله علیها) مأیوس شد، به سوی قبر پدر برگشت و خود را بر روی قبر انداخت و تظلم نمود و گریه کرد و در آخر این ابیات را خواند :

قد کان بعدک أنباء و هنثه

لو کنت شاهد هالم تکثر الخطب

یعنی : پس از تو خبرها و حادثه ها روی داد ، اگر تو حاضر بودی کار به این جا نمی کشید .

لذا می بینیم احدی از دانشمندان امامیه و عامه ، اشکالی بسند روایت نکرده اند مگر این که مُعانَدین از دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) ، آن را به ابوالعینا محمد بن قاسم اهوازی بصری ، نسبت داده اند و آن چه از ترجمه آن به دست می آید یکی از دانشمندان علم ادب، عربی بیش نبود و مایه ای جز ادب عربی نداشته .

ادیبی چگونه قدرت دارد که ، در مسائل پیچیده الهیات و نبوت و فلسفه شرایع احکام و احتجاج قرآن چنین سخنی ایراد کند ؟ ولی عناد را چاره ای جز این نیست .

علاوه بر این ، سید مرتضی علم الهدی که منکر حُجیتِ خیر واحد است ، به این معنی که مدعی است دلیل قطعی بر حُجیتِ نوعی آن نداریم ، در کتاب شافی در اثبات امامت و وصایت در رد (مغنیالْحجاج قاضی عبدالجبار معتزلی) به خیر واحدی که محفوف (گردا گرد آن ، پیچیده) به قرائن قطعی و مفید علم باشد . استدلال و احتجاج کرده است و حال آن که طبق نظریه خود نمی بایست استدلال و احتجاج کرده باشد ، چون خیر واحد است ،(۱)

پس معلوم می شود قرائن قطعی در این مورد بوده است که بر مدعی خود استدلال نموده و اعتبار این خطبه هم نیز بجهت نقل مشایخ امامیه عَلَی الْخُصُوص سید علم الهدی و دانشمندان عامه ، موجب حصول درجه اعلای اطمینان به این خطبه شریفه است .

ص: ۹

۱- البته این از مسلمیات است که از حد تواتر هم گذشته است . این مطلب فوق این مسائل است که تحت عنوان خیر واحد بیاید .

یک مطلب جالبی را از مرحوم شریعت نمازی اصفهانی نقل می کنند ، که در ماه جمادی الثانی اقامه تعزیه حضرت صدیقه کبری (صلوات الله علیها) ، می نمود . و خود آن مرحوم منبر می رود و عین خطبه را عنوان سخن قرار می داد و با احاطه عجیبی که به فنون اسلامی داشت و حافظه خارق العاده اش بیانات بسیار عالی ، ایراد می فرمود و می توان گفت که : حق نشر این خطبه را اداء می نمود . تا روزی مشغول افاده داده شرح خطبه بود که : گوش و عقل همه مستمعین را جلب خود نمود . گویند در آن هنگام یکی از کم مایگان و اندک بضاعت اهل علم ، هم در کنار عالمی که در مجلس نشسته و گوش به شرح خطبه آقای شریعت نمازی می داد . او سربگوش آن عالم برد و آهسته گفت : این خطبه از قدرت یک زن خارج است و آن را امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شب ، تعلیم فرموده است آن عالم خیلی ناراحت می شود از گفتار ناهنجار او همین که ، آن کم مایه این سخن را گفت سخن مرحوم شریعت نمازی هم تمام شد ، در بالای منبر با صدای بلند گفت : «فقال الملعون دعوها فأنها معلمه» یعنی ملعون (عمر) گفت : او را ترک کنید زیرا شبانه این حرف ها را علی تعلیمش داده است .

آن عالم به آن کم مایه گفت : جوابت را بشنو و متوجه کرامت باش (و دیگر اشکال بی مورد نکن)

نیز ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در شرح نامه «عثمان بن حنیف» در فصل اول اساتید مختلف ، خطبه بانوی عظمی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) را نقل کرده است او تصریح می کند : اسنادی را که من برای این خطبه در این جا آورده ام از هیچ یک از کتب شیعه نگرفته ام .

سپس اشاره به کتاب معروف «سقیه» از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که از محدثان معروف و بزرگ اهل تسنن است ، کرده که : او در کتاب خود از طرق کثیر این خطبه را نقل نموده است ابن ابی الحدید تمام این طرق را در شرح نهج البلاغه آورده که اشاره شد .

سپس اضافه می کند : هنگامی که حکومت وقت تصمیم بر غصب فدک گرفت ، فاطمه (علیها السلام) با جمعی از زنان قریش به سوی مسجد آمد ، در حالی که راه رفتنش درست همانند راه رفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و خطبه ای طولانی ایراد نمود .

نامبرده سپس همان خطبه معروف و مشهور را نقل می کند . هر چند عبارت این خطبه در نقل ها کمی متفاوت است .

۲- علی بن عیسی اربلی نیز در کتاب «کشف العُمه» این خطبه شریفه را از همان کتاب «سقفیه» ابوبکر احمد بن عبدالعزیز آورده است .

۳- مسعودی در «مُروج الذهب» اشاره اجمالی به خطبه مزبور دارد . ۴- سید مرتضی عالم بزرگ و مجاهد شیعه در کتاب «شافی» این خطبه را از عایشه ، همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است .

۵- محدث معروف مرحوم شیخ صدوق بعضی از فرازهای آن را در کتاب علل الشرایع ذکر نموده است.

۶- فقیه و محدث مرحوم ، شیخ مفید نیز بخشی از خطبه را روایت کرده است .

۷- سید ابن طاووس در کتاب «طرائف» قسمتی از آن را از کتاب «المناقب» احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی

که از معاریف اهل تسنن است ، از عایشه نقل می کند .

۸- مرحوم طبرسی صاحب کتاب «احتجاج» آن را به طور «مرسل» در کتاب خود آورده است .

۹- بحارالانوار مرحوم مجلسی ۸/۱۰۸ چاپ قدیم و این ودیعه الهی را نسل بعد النسل ، به ما رساندند ما هم موظفیم به نسل های بعدی برسانیم و از شر دشمنان مصون و محفوظ بماند .

۱۰- ابن طیفور [احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور از اهالی خراسان در سال ۲۰۴ در بغداد متولد گردیده و در سال ۲۸۰ از دنیا رفت] در کتاب خود «بلاغات النساء» می نویسد: ابوالفضل [مقصود خود ابن طیفور است]

گوید با ابوالحسن [زید بن علی بن الحسین بن زید] شهید پسر علی بن الحسین بن علی ابی طالب (علیهم السلام) که با ابوالحسن علی بن محمد معاصر بوده است .

چنانکه در صفحه ۱۷۵ کتاب البلاغات آمده و حدیث کرد مرا زید بن علی بن الحسین بن زید علوی و گفت: در حالی که داشتم نماز می خواندم، زنی به من رسید، به این مطلب مرحوم حاج شیخ محمد تقی شوشتری در قاموس خود آگاهی و دست یافته است، زیرا جناب زید در سال ۱۲۸ به شهادت رسید و ابن طیفور در سال ۲۸۰ از دنیا رفته است و نمی شود که بین آن دو مذاکره و گفت گویی رخ داده باشد و شگفتی از برخی بزرگان عامه مانند ابی ابی الحدید است که این گفتار را در کتاب خود ج ۱۶ ص ۲۵۲ از ابن طیفور نقل کرده و متوجه این مطلب نشده است.

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) راجع به خطبه ای که حضرت فاطمه (علیها السلام) به هنگام منع ابوبکر از تصرف در فدک، ایراد فرمود، صحبت کرده به او گفتم: اینان فکر می کنند که، این خطبه ساختگی است و از کلمات ابوالعیناء است، زیرا سَبْک این کلمات، چنین می نمایاند که: برای ایراد کلمات بلیغ، اداء شده است.

وی در جوابم گفت: چنین گفت: من بزرگان خاندان ابوطالب را دیده ام که این خطبه را از پدران خود نقل کرده و به فرزندان خود می آموزند و پدرم از جدّم برایم نقل کرد که، این کلمات را به حضرت فاطمه (علیها السلام) منسوب می کرد. بزرگان شیعه آن را روایت کرده و پیش از آن که جدّ ابوالعینا متولّد شود، در بین خود آن را درس می دادند، نیز حسن بن علوان از عطیّه (عوفی) روایت کرده که، وی این خطبه را از عبدالله بن الحسن، شنیده که وی از قول پدرش آن را نقل می کرد، سپس ابوالحسن گوید: اینان اگر دشمنی مخصوصی با اهل بیت (علیهم السلام) ندارند، چگونه به هنگامی که، می شنوند این خطبه از حضرت زهرا (علیها السلام) است، منکر آن می شوند، ولی خود از عایشه به هنگام مرگ پدرش، کلماتی نقل می کنند که از کلمات حضرت فاطمه (علیها السلام) شگفت انگیزتر است؟

بعد حدیث را متذکر می شود.

وی [ابن طیفور در بلاغات النساء ص ۱۴] سند و طریق دیگری را نیز برای این خطبه نقل کرده، می گوید:

حدیث کرد مرا جعفر بن محمد که، مردی از اهالی مصر است و من او را در «رافقه» (۱)

« ملاقات کردم .

ص: ۱۲

۱- یکی از شهرهای بغداد در عراق است.

وی از پدرش از موسی بن عیسی ، از عبدالله بن یونس ، از جعفر الاحمر ، از زیدبن علی (علیه السلام) از عمه اش زینب دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کند که: هنگامی که به حضرت فاطمه (علیها السلام) خبر رسید که: ابوبکر تصمیم گرفته او را از تصرف در فدک منع کند، چادرش را بر سر انداخت و آمد برای احقاق الحق خود

۱۱- ابن ابی الحدید معتزلی در ذیل نامه حضرت علی (علیه السلام) به عثمان بن حنیف گوید :

[شرح نهج البلاغه ۱۶ ص ۲۵۲]

سید مرتضی از ابو عبدالله مرزبانی از علی بن هارون از عبدالله بن ابی طاهر از پدرش روایت کرده که گوید : به ابوالحسین زیدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفتم : مردم این خطبه را که : به حضرت فاطمه (علیها السلام) منسوب است و گفته می شود که ، در هنگام جلوگیری از تصرف فدک، ایراد فرموده ، منکر شده می گویند که از ساخته های ابوالعیناء است . زیرا سبک سخنان چنان است که کسی برای ایراد یک سخن بلیغ ایراد خطبه کرده باشد . وی در پاسخ گفت : بزرگانی از خاندان ابوطالب را دیده ام که آن را از پدران خود نقل کرده و به فرزندانشان تعلیم می دادند، و پدرم برای من آن را از پدرش نقل کرده به حضرت فاطمه (علیها السلام) رسانیده این خطبه را نقل می کرد . و بزرگان شیعه روایت کرده آن را به یک دیگر درس می دادند، پیش از آن که جد ابوالعیناء متولد شود، و حسین بن علوان از عطیه عوفی نقل کرده که از عبدالله بن حسن بن حسن شنیده است که، این خطبه را از پدرش نقل می کرده است . بعد ابوالحسین زید ، گفت : اینان اگر دشمن اهل بیت نبودند ، چگونه با این که از عایشه به هنگام مرگ پدرش کلماتی عجیب تر از این خطبه را نقل می کنند . باز منکر انتساب این خطبه به حضرت زهرا (علیها السلام) می شوند ؟ پس از نقل کامل حدیث و دو بیت اول ابیات ذیل را نقل می کند .

ضاقَت

عَلَىٰ بِلَادِي بَعْدَ مَا رَحِبْتُ وَ سِيمِ سِبْطَاكَ

خسفاً فيه لي نصبشهر و دیارم با گسترشی که داشت ، بر من تنگ شد و نوادگان تو ، به ناچار خانه نشین شدند و مرا هم از آن بهره ای بود .

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا

قَوْمٌ تَمَنَّوْا فَأَعْطُوا كُلَّ مَا طَلَبُوا

ص: ۱۳

ای کاش پیش از تو مرگ به ما می رسید و دیگران هر آرزویی که داشتند و به هر جا که خواستند می رسیدند.

تَحَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا

مُدْغَبَتْ عَنَّا وَ كُلُّ الْاِزْتِ قَدْ غَصَبُوا

هنگامی که تو از دیده ها پنهان شدی مردانی با تندی با مواجه شدند به ما توهین کردند .

تمام میراث را ربوده ، غصب کردند ، راوی گوید : ما او را هیچ روزی گریان تر از آن روز ندیدم . سید مرتضی گوید : خطبه بدین گونه از طرق مختلف و وجوه فراوان روایت شده است . هر کس خواهان آن است ، از جای مناسب خود ، آن را به دست آورد . وی [ابن طیفور در بلاغات النساء] سند دیگری برای این خطبه نیز آورده است : از ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی از محمد بن احمد کاتب از احمد بن عبید بن ناصح نحوی ، از زیادی از شرقی بن قطامی از صالح بن کیسان از عروه از عایشه نقل شده است که گوید : هنگامی که به فاطمه زهراء (علیها السلام) خبر رسید که ابوبکر ، تصمیم گرفته دست آن حضرت را از تصرف در فدک کوتاه کند ، چادرش را بر سر انداخته همچنین [همان مدرک ص ۲۱۰] تمام آن چه که در این فصل می آوریم از کتاب ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در بحث سقیفه و فدک و اختلافات و ناراحتی هایی می باشد که ، پس از رحلت (شهادت) حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق افتاده است . این شخص [ابی بکر جوهری] دانشمندی محدث ، ادب ثقه و مورد اطمینان و پرهیزکار است که محدثان او را مورد ستایش قرار داده نگاشته ها و تصنیفاتش را از او نقل کرده اند . . . ابوبکر گوید : محمد بن زکریا از جعفر بن محمد بن عماره کندی ، از قول پدرش و او از حسین بن صالح بن حی از دو نفر از مردان بنی هاشم از زینب دختر علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده است .

گوید و جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ، از پدرش نقل کرده است . . . ابوبکر گوید : عثمان بن عمران عجیفی از نائل بن نجیح بن عمیر بن شمر [عمرو بن شمر ، ظاهراً] از جابر جعفی از ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) ابوبکر گوید : و حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن یزید ، از عبدالله بن محمد بن سلیمان از پدرش از عبدالله بن حسن بن الحسن ، همه این ها گفتند : هنگامی که به فاطمه (علیها السلام) خبر رسید که : ابوبکر تصمیم گرفته فدک را از آن حضرت بگیرد ، چادرش را بر سر انداخته به همراه گروهی از خویشاوندانش نزد او آمدند . . .

۱۲- ادیب و لغت شناس مشهور ابن منظور [در لسان العرب ، ذیل ماده « لَمَّ » گوید : و در حدیث فاطمه رضوان الله علیها آمده که آن حضرت در بین گروهی « لَمَّه » از زنان خویشاوند خود ، در حالی که چادرش بر زمین کشیده می شد ، نزد ابوبکر رفته به سرزنش و توبیخ او پرداخت .

۱۳- لغت شناس و علم ادب ، ابن اثیر [ابن اثیر ، النهایه ، ذیل ماده

« لَمَّه » گوید : در حدیث فاطمه آمده است که آن حضرت در بین گروهی « لَمَّه » گوید :

در حدیث فاطمه (علیها السلام) آمده است که ، آن حضرت در بین گروهی « لَمَّه » از زنان خویشاوندش در حالی که: چادرش بر زمین کشیده می شد نزد ابوبکر رفته به سرزنش و توضیح او پرداخت ...

۱۴- مورخ و تاریخ نویس امین علی بن حسین مسعودی [مسعودی ، در مروج الذهب ج ۲ ص ۳۱۱] گوید : و اخبار کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند و مطالبی را که ، بنی هاشم در آن روز گفتند و داستان فدک و آن چه که طرفداران نص و یا انتخاب در موضوع امامت گفتند ، و کسانی که: امامت و پیشوایی مفضول را مطرح کردند، و موضوع گیری فاطمه (علیها السلام) و سخنان آن حضرت را هنگامی که به سوی مرقد مطهر پدر بزرگوارش رفت ...

۱۵- استاد توفیق ابوعلم در کتاب خود [توفیق ابوعلم ، اهل بیت ، ص ۱۵۷] گوید :

زهره رضوان الله علیها ، همچون دیگر افراد اهل بیت از فصاحت و بلاغت ، حظ و بهره ای وافر داشت سخنانش دارای قافیه موزون ، متناسب ، زیبا و هماهنگ بود . دل ها را به معانی اش و ارواح را با استواری مبانی اش و پایه ها و نحوه ادا و بیانش ، جذب می کرد . آن حضرت در بیان مطالب بیشتر از دیگران مفاهیمی روان و گسترده و کلماتی با سلیقه و مطالبه قابل فهم و درس به کار می برد ، این ویژگی را در آن سخنانی و خطبه ای به کار برد که : به هنگام بیعت (مردم) با ابوبکر و مخالفت آن حضرت با او در مسأله فدک ، ایراد کرد . وی پس از ذکر این مطالب به نقل خطبه از ابن طیفور [بلاغات النساء] می پردازد و در پایان می گوید : آن چه که درباره حضرت زهرا (علیها السلام) رضی الله عنها شهرت دارد . آن است که : حضرت در عرضه مطالب ، توانا و سخنوری برجسته بود ، هر گاه بر جایگاه سخنوری می نشست، دل ها و احساسات را ، به لرزه می آورد . خطبه و سخنانی آن حضرت در مقابل مهاجرین و انصار گواهی راستین بر حضور ذهن و قدرت سخنوری آن حضرت است .

۱۶- محقق عمر رضا کحاله گوید [عُمَرُ رِضَا كَحَالِه ، اعلام النساء ج ۴ ص ۱۱۶] هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از حضرت زهرا (علیها السلام) بگیرد و خبر به آن بزرگوار رسید، او چادرش را بر سر انداخته . . .

۱۷- مرحوم اربلی (رحمه الله علیه) می گوید: پس هم اکنون، خطبه فاطمه زهرا (علیها السلام) را می آوریم زیرا آن از خطبه های زیبا، ظریف و بدیع است. پرتوی از انوار نبوت و شکوفه ای از گل های رسالت بر آن است، دوست و دشمن آن را نقل کرده اند و من آن را از کتاب «السقیفه» نوشته ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، از روی نسخه ای، قدیمی که: نزد مؤلف آن، خوانده شده از عمرو بن شُبَّه، نقل می کنم که می گوید: آن را در ربیع الاخر سال ۳۲۲ بر او قرائت کردم، وی خطبه حضرت زهراء (علیها السلام) را: از رجال روایتی خود، از چندین طریقه، روایت کرده گوید: هنگامی که فاطمه (علیها السلام) خبردار شد که، ابوبکر تصمیم گرفته تا فدک را از آن حضرت بگیرد، چادرش را بر سر انداخته و در بین جمعی از خویشاوندانش نزد ابوبکر رفت . . . (۱)

۱۷- مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله علیه) می فرماید: این خطبه از جمله خطبه های مشهوری است که: شیعه و سنی با سندهایی متعدد، آن را نقل کرده اند و من از آن جهت تمام اسناد آن را در این جا آوردم که دلیلی بر تعدد اسناد و راویان باشد. شیخ صدوق، بخشی از آن را که، به علل شرایع مربوط می شده در کتاب «علل الشرایع» خود از این متوکل از سعد آبادی از برقی از اسماعیل بن مهران، از احمد بن محمد بن جابر از زینب دختر حضرت امام علی (علیه السلام) آورده است. و می گوید: خبرداد به ما، علی بن حاتم از محمد بن مسلم از عبدالجلیل باقطنی، از حسن بن موسی خشاب، از عبدالله بن محمد علوی، از عدّه ای از رجال و مردان خانواده اش از زینب دختر حضرت امام علی (علیه السلام) از فاطمه (علیها السلام) ((و همین خطبه را ذکر کرده است)) و خبر داد به من، علی بن حاتم از ابن ابی عمیر از محمد بن عمّاره از محمد بن ابراهیم مصری، از هارون بن یحیی، از عبیدالله بن موسی عیسی، از حفص الاحمر، از زید بن علی، از عمّه اش زینب دختر حضرت امام علی (علیه السلام) از فاطمه (علیها السلام)، سید بن طاووس، رحمه الله علیه، در کتاب «الطرائف» موارد شکایت و احتجاج از این خطبه را از شیخ اسعد بن شفروت، در کتاب «الفائق»

ص: ۱۶

از شیخی که در نزد آنان بزرگ و گرامی است، و او را حافظ و ثقه می دانند، یعنی احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، نقل کرده است.

۱۸- مرحوم علامه سید شرف الدین رحمه الله علیه گوید: گذشتگان از فرزندان علی و فاطمه

خطبه آن روز حضرت زهرا (علیها السلام) را، برای آیندگان خود نقل کرده و آیندگان به نسل بعدی، منتقل

می کردند تا این که دست به دست به ما رسید، بنابراین ما فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) از پدران خود و پدران ما از پدرانشان روایت می کنند و همچنین و به همین صورت در تمام قرن ها و نسل ها تا به زمان امامان از فرزندان علی و فاطمه (علیهم السلام) برسد. و شما می توانید مدرک آن را در کتاب «الاحتجاج» طبرسی و «بحارالانوار» ببینید و از نویسندگان و بزرگان اهل سنت نیز، افرادی مانند ابوبکر محمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «سقیفه» و «فدک» با اسناد آن را نقل کرده اند که، برخی به حضرت زینب (علیها السلام) دختر گرامی علی و فاطمه (علیها السلام) و بعضی به امام ابو جعفر محمد باقر (علیه السلام) و برخی دیگر به عبدالله بن حسن بن حسن می رسد که: همه آن ها اسناد خود را مرفوعاً به حضرت زهرا (علیها السلام) می رسانند. چنان که در صفحه ۷۸ ج ۴ شرح نهج البلاغه حمیدی است، و همچنین این خطبه را ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی با اسناد، به عروه بن زبیر، از عایشه نقل کرده که او از حضرت زهرا (علیها السلام) مرفوعاً نقل می کند. چنانکه در صفحه ۹۳ از جلد چهارم شرح نهج البلاغه آمده است و به طوری که در صفحه ۹۴ همین جلد شرح نهج البلاغه آمده است.

مرزبانی با اسناد به ابوالحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)، از پدر خود و به نقل از جدش که نهایتاً آن را به حضرت زهرا (علیها السلام) رسانده، نقل کرده است و بعد از او از، زید روایت می کند که وی گفته است: بزرگان و مشایخ آل ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدرانشان نقل می کردند و به فرزندان خود می آموختند. (۱) هفده مدرک و سند، برای فدک نقل کرده است.

ص: ۱۷

۱- النص و الاجتهاد ص ۱۰۷-۱۰۶: بحث و موضوع فدک در این کتب موجود است: بحارالانوار ج ۲۹ از صفحه ۱۰۵-۹۹۶، احقاق الحق ج ۵ صفحه ۴۰۳-۴۱۰، و ج ۳ ص ۵۴۹ و ج ۱۹ صفحه ۱۱۹ و ج ۱۰ صفحه ۲۹۶-۴۰۵ و ج ۸ صفحه ۵۹۰ و ج ۱۲ صفحه ۴۴۰ و ج ۱۰ صفحه ۱۸۵ و ج ۱۹ صفحه ۱۰۳ و صفحه ۱۴۸ و ج ۱۰ صفحه ۴۲۳ و ج ۱۱ صفحه ۳۱۵ و ج ۷ صفحه ۳۹ و ج ۱۸ صفحه ۵۲۴ و کتاب رهبری امام علی (علیه السلام) از دیدگاه قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سید شرف الدین حسینی، صفحه ۴۳۳ نامه ۱۰۴ انتشارات: اسلامی و ابسطه به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، کتاب شب های پیشاور صفحه ۶۳۳ تا ۶۳۶ و کتاب ریاحین الشریعه، شیخ ذبیح الله محلاتی ج ۱ از صفحه ۳۰۴ تا صفحه ۳۳۳ و سایر کتب دیگر علمای شیعه و سنی که در احقاق الحق و غیره موجود است.

۱- مرحوم علامه اربلی (رحمه الله علیه) می فرماید :

سخنرانی بلیغ آن حضرت ، بلیغان را سرگردان و فصحاء را ناتوان کرده ، همان خطبه ای که ، به خاطر جلوگیری از تصرف آن حضرت در فدک ، و کوتاه کردن دست ایشان ، از منافع آن ، ایراد شده

سپس می فرماید :

این گفتار از خطبه های زیبا و بدیع است که : پرتوی از نور نبوت آن را در بر گرفته و شکوفه ای از گلستان رسالت ، در آن دیده می شود . (۱)

۲- مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله علیه) می فرماید : این خطبه غزا و درخشنده را که : از حضرت سیده النساء (علیها السلام) که هزاران سلام و درود و ثنای خداوند بر او باد ، نقل گردیده و اندیشه فصیحان و بلیغان از شگفتی آن ، سرگردان شده است توضیح می دهیم . (۲) ۳- مرحوم سید محمد تقی رضوی قمی (رحمه الله علیه) می گوید : در گذشته ، نسبت به خطبه مشهور درخشانی که به بانوی زنان و محبوب سرور پیامبران و همسر پیشوای جانشینان ، مادر امامان (علیهم السلام) ، برگزیده و بزرگوار و شفیع روز جزاء ، فاطمه الزهرا (علیها السلام) که هزاران سلام و درود و ثنای خداوند بر او باد ، منسوب است . تمایل شدیدی داشتم همان خطبه و سخنرانی که زبان ادیبان و سخنوران از سرودن چنان خطبه ای و کمتر از آن ، عاجز و عقل حکیمان و خردمندان از ادراک کُند و رسیدن به دقایق آن بانو است چگونه چنین نباشد ؟ در حالی که از زبان مقام عصمت الهیه سرزده . از مشکاه و جایگاه مشغل نبوت مصطفویّه درخشیده ، از گنجینه اسرار مرتضویّه ، جلوه گری کرده ، از گلستان زهرای زکیه ، شکوفا گشته و از چشمه سار حکمت ربانیّه ، جوشیده است .

۴- مولی انصاری گوید : بدان که این خطبه درخشان و این گوهر تابان ، خطبه ای در نهایت فصاحت و آخرین درجه بلاغت است ، و این به خاطر خوشایند بودن الفاظ رسا ، و شگفتی مضامین و مفاهیم

ص: ۱۸

۱- همان مدرک ص ۴۷۹

۲- بحار الانوار ، ج ۸ ص ۱۱۴ ، چاپ کمپانی

شفابخش و گستردگی، معانی کامل آن می باشد که، مزید بر طراوت، جلالت شکوه، فرازمندی و آرایشی است که، در آن به چشم می خورد به طوری که، اگر بر کوه های برافراشته ایراد می شد. آن ها را خاشع و درهم فروریخته می دیدی، هر چند در آن دل های سختی که، بسان سنگ و یا سخت تر از تأثیری نکرد. و آن گفتاری است که، از کلام آفریدگار فروتر و از کلام آفریدگان فراتر است که اگر بخواهیم مثالی بیاوریم در هر درختی چونان آتشی است پر برکت که درختان مرخ و عفار (نام دو درخت در منطقه حجاز) به اعتبار او، والایی یافته اند.

نسبت این خطبه به دیگر کلمات فصیح، به سان ستارگان نورانی آسمان در مقابل سنگ های سیاه روی زمین است، پرتوی از نور نبوت و شکوفه ای از گلستان رسالت بر آن است و باید که چنین باشد. و شایستگی این ویژگی ها را دارد زیرا اسباب و وسایل خانه، همواره به صاحب خانه شبیه است و اثر را با مؤثرش سَنَخِیت می باشد (از کوزه همان برون تراود که در اوست) این کلمات از پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چکیده نبوت و عصاره فتوت و جوان مردی صدیقه کبری و انسیه حوراء، چشمه و منبع نور، مادر امامان برگزیده و سروران بزرگوار بانوی زنان (دو عالم) فاطمه زهرای (علیها السلام) صادر شده است.

۵- علامه سید شرف الدین گوید: حضرت زهرا (علیها السلام) دارای حجت ها و براهین رسا و کاملی است که دو خطبه آن حضرت، ثابت کننده همین حقیقت می باشد. همان گونه که قرآن را به دو فرزند خود می آموختند، ایشان را به فراگیری و حفظ این خطبه ها تشویق و ترغیب می نمودند. (۱)

لغت فدک

فدک نام دهاتیست در خیبر، که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به دختر خود حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشید.

فَدَّكَ الْقَطَنَ، (یعنی پنبه زدن)

۲- فدک مَوْضِعٌ بِالْحِجَازِ مِمَّا أَفَاءَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ رَسُولَهُ (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک جایی است در حجاز از آن برسم غنیمت به رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) (از زمان کافران - یهود) بخشید یعنی مالی که بدون جنگ و اسب دواندن به دست آمد، و خود اهالی بخشیدند به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲)

ص: ۱۹

۱- المراجعات، مراجعه ۱۰۳

۲- کتاب العین احمد بن خلیل

فَدَكُ الْقَطْنِ تَغْدِيكًا يَعْنِي پنبه را زد و بر رشته درآورد .

و فدک و فدکی دو اسمند عربی، و فدک جایی است در حجاز قال زُهیری

لَئِنْ

حَلَلْتُ بِجَوْرِ فِی بَنِیِ أَسَدٍ فِی دِینِ

عَمْرُو وَ حَالَتْ بِنِینَا فَدَكُ

الأزهری گوید: فَدَكُ قَرِیْهَ بِهَ خَیْبَرِ، قِیلَ بِنَاحِیْتِہِ الْحِجَازِ، فِیْہَا عَیْنٌ وَ نَخْلٌ، أَفَادَهُ اللهُ عَلَی نَبِیِّہِ (صَلَّى اللهُ عَلَیْہِ وَ آلِہِ وَ سَلَّمَ) وَ کَانَ عَلِیٌّ وَ الْعَبَّاسُ (عَلِیْہِمَا السَّلَامُ) یَتَنَازَعَانِہَا وَ سَلَمَهَا عَمْرٌو الیْہِمَا فَذَكَرَ عَلِیٌّ رَضِيَ اللهُ عَنْہُ، أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللهُ عَلَیْہِ وَ آلِہِ وَ سَلَّمَ) کَانَ جَعَلَهَا فِی حَیَاتِہِ لِفَاطِمَہِ رَضِيَ اللهُ عَنْہَا وَ وَلَدِہَا وَ أَبِي الْعَبَّاسِ ذَلِکَ وَ أَبُو فُدَیْکِ رَجُلٌ وَ الْعُدَیْکَاتُ قَوْمٌ مِّنَ الْخَوَارِجِ نَبَسُوا إِلَى أَبِي فُدَیْکِ الْخَارِجِ (۱) زُهْرِی می گوید: فدک قریه خیبر است .

و بعضی گفته اند: به ناحیه حجاز است که چشمه و نخل دارد از غیمت های (بدون جنگ و مبارزه) خداوند آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشید .

حضرت علی (علیه السلام) و عباس بر سر او نزاع داشتند و عمر او را تسلیم کرد به آن دو، و علی رضی الله عنه متذکر شد یعنی به آن (دو عباس و عمر) گفت: این فدک مال شخصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که بخشید به فاطمه رضی الله عنها، در زمان حیات خود، و داد به فرزندان فاطمه رضی الله عنها .

و أَبُو فُدَیْکِ، نام شخصی است: و فُدَیْکَاتُ گروهی از خوارج اند، و زُهْرِی گوید فدک قریه ای است (دهکده ای) از خیبر صاحب معجم البلدان (سنّی) گوید: فَدَکُ به حرکت فاء و دال - و کاف در آخرش است . یعنی پنبه زدن و به رشته در آوردن

فَدَکُ الْقَطْنِ تَغْدِيكًا إِذَا نَقَشْتَهُ، و فدک قریه ای در حجاز که بین او، و مدینه دو روز راه است و بعضی گفته اند: سه روز فاصله و راه است .

ص: ۲۰

که خداوند او را بدون جنگ و قتال با کفار، به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم)

بخشید در سال هفتم هجری و در زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد خیبر شد و « هفت قلعه آن را » فتح نمود و باقی نماند از فتح خیبر، مگر سه قطعه و بر یهود کار سخت و محصور شد و فرستادند خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که به اصحابت بگو: بیرون بروند و ما را در محصور قرار ندهند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قبول نمود و با آن ها صلح کرد (به خواست خود یهود) و با میوه آن باغ نصف آن ها را مصالح کرد با آنان و کلیه اموالشان به همین طریق، و فدک از آن چیزهای بوده که بدون جنگ و اسب دواندن به دست آمد و این فدک فقط مال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و در آن چشمه جوشانی بود و نخل های زیادی و این فدکی است که ، فاطمه رضی الله عنها گفت : این سرزمین را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درخت نخل کاشت لذا از آن من است ، چون ابوبکر به من گفت : شهود بیاور که از آن تو باشد . پس از ابوبکر ، عمر همان حرف را گفت و بعد از آن فدک را گرفت (تصاحب کرد) و در غنیمت مسلمین قرار داد از ملک شخصی فاطمه (علیها السلام) خارج کرد ، علی و عباس رضی الله عنهما نزاع کردند بر سر فدک ، علی می گفت : پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش او را ملک فاطمه قرار داد عباس می گفت : این ملک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و من الان وارث او می باشم ، پس به من می رسد ، نزاع را نزد عمر آوردند، عمر هم ابناء نمود از این که ، بین آن دو حکم کند و می گفت : من به شأن و مقام شما شناختم بیشتر است . من او را به شما تسلیم می کنم ...

(البته این حرف کذب است چون عمر تصاحب شد و فدک را رد نکرد به فاطمه زهرا (علیها السلام) که : مفصل ان شاء الله تعالی بیان خواهیم نمود ، هم از سنّی ها و هم از شیعیان) بالاخره فدک دست به دست رد و بدل شد تا رسید به دست عمر بن عبدالعزیز که ، او فدک را به فرزندان فاطمه رضی الله عنها برگردانید پس در زمان عمر بن عبدالعزیز ، در دست فرزندان فاطمه رضی الله عنها بود تا یزید بن عبدالملک بر وی کار آمد ، فدک را او تصاحب شد و به همین نحو فدک رد بدل می شد تا رسید به زمان ابوالعباس سفّاح (« اوّل خلیفه بنی عباس » در زمان خلافت سفّاح که شد فدک را رد کرد به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ، پس حسن بن حسن عهده دارد فدک و قیّم او بود و بین فرزندان علی بن ابی طالب ، تقسیم می کرد تا زمان خلافت منصور ذوانیقی رسید ، فدک را غصب کرد و تصاحب شد و بعد از او ، زمان خلافت موسی الهادی رسید فدک را برگردانید به صاحبانشان) و بعد از موسی الهادی پسرش فدک را گرفت و به همین نحو تا رسید به زمان مأمون عباسی پس

پیکتی از جانب فرزندان علی بن ابی طالب زندان علی بن ابی طالب نزد مأمون آمد و طلب کرد ، پس او دستور داد که قباله ای بنویسند و فدک را به فرزندان علی بن ابی طالب رد کنند ، و در اختیار آنان قرار دهند .

و دِعْبِل شاعر معروف در این زمینه گفته است

نقام دِعْبِلِ الشَّاعِرِ وَ اَنُشِدْ

اَصْبَحَ وَجْهَ الزَّمَانِ قَدْ صَحِحَا

بَرَدَ مَأْمُونٌ هَاشِمَ فَدَكَا (۱)

هدف از تعقیب فدک

این خطبه را با واقع نگری و مطالعه در روایات دیگر و گوشه های تاریخ باید از حد یک سخن رانی حماسه ای و یا اظهار مصیبت و شکایت از این که اوضاع عادی که در عصر حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و از دست رفته است ، خارج نمود و حتی نه به عنوان اعتراض به سیاست مالی و اقتصادی دولت انتخابی که براساس شوری شکل گرفته و نیز به عنوان موضوع شخصی یعنی درخواست مساحتی از زمین که ذخیره اقتصادی یک خانواده است و یا نزاع مادی در سرزمین محدود به اسم فدک و یا دستیابی به سرزمین غله خیز ، تلقی کرد ، بلکه فدک رمز قیام تاریخی است که از حدود حجاز و پایه ریزی حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد . فدک انقلابی است ، برای بر انداختن اساس حکومت استبداد و ستمگر و ستمکار و نهادن زیربنائی است که تاریخ بعدی را تشکیلخواهد داد فدک انقلابی بر علیه سیاست دولت وقت و برای گرداندن خلافت عظیمای الهی و اصلاح ملّتی است که با نادیده گرفتن همه زحمات و خون دل ها می خواهد به جاهلیت نخست برگردد .

و اگر در طی خطبه صحبتی از مطالبه میراث و یا غله (پیشکشی) به میان آمده مربوط به آن مقداری است که ، مرتبط بزعامت کبری و حکومت جهانی می شود . و به عبارت واضح تر ، صحبت اسلام و کفر ایمان و مسئله نص و شوری است .

ص: ۲۲

زیرا فدک نشان می دهد که انتخاب امامت امام معصوم (علیه السلام) بر مبنای نص خداوند است که خداوند متعال خود انتخاب امام و تنصیب می کند ، نه مردم که مخالفین اعتقادشان اینکه مسئله امامت با شوری مردمی انتخاب می شود .

همچنان که خلافت عمر بن خطاب بر مبنای شورای مردم صورت گرفت و قائل به عصمت امام هم نشد که این قانون بر خلاف نص قرآن کریم و سخنان و روایات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سایر معصومین (علیهم السلام) است . و در واقع اعتقاد به دستورات خداوند متعال و پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) ندارند و مع الوصف دلائل فراوانی هم در کتب و مأخذ آنان آمده است که ، انتخاب امام (علیه السلام) یا نص بر آن از ناحیه خداوند متعال می باشد و لا غیره .

قسمت عمده این خطبه شریف معرفی وجود مقدس امیرالمومنین (علیه السلام) و یادآوری فداکاری ها و جان فشانی ها و مقاومت هایی است که امام علی (علیه السلام) در ایجاد اسلام و دوران ضعف آن ، به عمل آورده و مشخص نمودن حق مسلم اهل بیت (علیهم السلام) و این که چگونه جاهلیت در لباس اسلام برگشت و چگونه مسلمانان سعادت خود را از دست می دهند و کاری به این عظمت را به دست ناهلمی سپارند و فتنه بزرگی که گرفتار آن گشتند به وجود می آورند . در معرفی پسر عم بزرگوارش چنین می فرماید :

« هر گاه آتشی از جنگ را بر می افروختند خداوند آن را خاموش می ساخت و اگر شیطان صفت ها شاخی بلند می کردند یا از ناحیه مشرکان دهانی باز می شد ، برادرش را پیش روی انداخت و آن هم تا گوش دشمن را نمی مالید و شعله آتش را با شمشیر آبدارش خاموش نمی کرد . بر نمی گشت در برادری با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رنج پذیر در امر خداوند متعال کوشا نزدیک بر رسول الله سروری از اولیای خدا آماده برای دفاع خالص بود و اما شما در فراخن های زندگی در کمال آرامش دنبال خوش گذرانی بودید و در انتظار شکست ماجویای اخبار بودید و از جنگ عقب نشینی می کردید . »

و نیز این موضوع بسیار روشن از مذاکراتی که با زن های مهاجر و انصار که به عبادتش آمده بودند انجام داده پیدا است که ، در جای خود ان شاء الله به تفصیل بیان خواهد شد .

جُلگه وسیع حاصل خیزی را که در شمال مدینه به فاصله ۳۲ فرسنگی آن قرار دارد. (۱)

در وادی « خبیر » می نامند. و پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ملت یهود برای سکونت و حفاظت خویش در آن نقطه دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند، از آن جا در امور زراعت و جمع ثروت و تهیه سلاحو طرز دفاع، مهارت کاملی پیدا کرده بودند و آمار جمعیت آن ها بالغ بر ۲۰ هزار نفر بود و میان آن ها مردان جنگاور و دلیر فراوان به چشم می خورد. (۲)

جُرم بزرگی که یهودیان خبیر داشتند. این بود که، تمام قبائل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودیان خبیر، در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده خود را به پشت مدینه رسانیدند. در نتیجه، جنگ احزاب (خندق) رخ داد و سپاه مهاجم با تدابیر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانفشانی یاران آن حضرت، پس از یک ماه توقف در پشت خندق متفرق شدند و به وطن خود از آن جمله یهودیان خبیر به خبیر بازگشتند و مرکز اسلام آرامش خود را بازیافت ناجوان مردی یهودیان خبیر، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر آن داشت که، این کانون خطر را برچیده و همه آن ها خلع سلاح کند.

زیرا بیم آن می رفت که این ملت لجوج و ماجراجو بار دیگر با صرف هزینه های سنگین، بت پرستان عرب را برضد مسلمانان برانگیزد، و صحنه بنزد احزاب بار دیگر تکرار شود: بخصوص تعصب یهود نسبت به آئین خود، بیش از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود، و برای همین تعصب کور بود که: هزار مشرک اسلام می آورد ولی یک یهودی حاضر نبود دست از کینه خود بردارد، خلاصه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد. که مسلمانان برای تسخیر آخرین مراکز یهود، در سرزمین عربستان آماده شوند و پرچم

ص: ۲۴

۱- فاصله مدینه تا خبیر، در استان حائل قرار دارد از مسیر فعلی ۱۸۰ کیلومتر است.

۲- السیره الحلییه، فضائل الخمسه، ج ۳ ص ۱۶۸، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۶، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات بیروت، لبنان

۱۴۰۲-۱۹۸۲ م

سفیدی به دست حضرت امام علی (علیه السلام) داد و فرمان حرکت را صادر نمود و رهبر اسلام بزرگ اسلام با هزار و شش صد سرباز که ۲۰۰ سواره نظام در میان آن ها بود به سوی خیبر پیروی کرد. (۱)

دژهای هفت گانه

دژهای هفتگانه خیبر هر کدام نام مخصوص داشتند و نام های آن ها به این قرار بود. ناعم، قموص، کتیبه، نسطاه، شق، وطیح، سلاط (۲)

، برخی از این دژها گاهی به یکی از سرداران آن دژ منسوب می شد مثلاً می گفتند: دژ مَرَحَب، همچنین برای حفاظت و کنترل اخبار دژ، در کنار هر دژی بُرُج مراقبت ساخته شده بود تا نگهبانان برج ها جریان قلعه را به داخل گزارش دهند. و طرز ساختمان برج و دژ طوری بود که، ساکنان آن ها بر بیرون قلعه، کاملاً مسلط بودند و با مَنَجْنیق و غیره، می توانستند دشمن را سنگباران کنند. (۳)

در میان این جمعیت ۲۰ هزار نفری، ۲ هزار مرد جنگی و دلاور به چشم می خورد که، فکر آن ها از نظر آب و ذخائر غذایی کاملاً آسوده بود و در انبارها ذخائر زیادی داشتند. نخستین کاری که برای تسخیر این دژهای محکم صورت گرفت، این بود که، تمام نقاط حساس و راه ها به وسیله سربازان اسلام به صورت مخفیانه و شبانه اشغال گردید که، نگهبانان برج ها نیز از این کار آگاهی نیافتند.

و صبح گاهان که کشاورزان «خیبر» با لوازم کشاورزی از قلعه ها بیرون آمدند. چشم های آن ها به سربازان دلیر و مجاهد اسلام افتاد و آن ها با دیدن این منظره با ترس و وحشت پابه فرار گذاردند و به دژها پناه بردند و در داخل دژها شورای جنگی تشکیل گردید و نتیجه شورا این بود که، زنان و کودکان را در یکی از دژها و ذخائر غذایی را در دژ دیگر جای دهند.

دلیران و جنگاوران هر قلعه با سنگ و تیر از بالا، دفاع کنند و قهرمانان هر دژ در موقع خاصی از دژ بیرون آیند و در بیرون دژ با دلیران اسلام بجنگند.

ص: ۲۵

۱- البته رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر مسائل نظامی، علاقه مند بود کسی از مقصد آن حضرت آگاه نشود تا زمانی که لشکر به بیابان «رجیع» رسید. حرکت لشکر را به سوی خیبر قرار داد.

۲- رجوع شود به ص ۳۶ همین کتاب

۳- السیره الحلبیه ج ۳ ص ۳۸، فضائل الخمسه ج ۲ ص ۱۸۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، لبنان ۱۴۰۲هـ - ۱۹۸۲ م

دلاوران یهودی با این نقشه توانستند مدت یک ماه در برابر ارتش نیرومند اسلام مقاومت کنند به طوری که گاهی برای تسخیر یک دژ ده روز تلاش انجام می گرفت و نتیجه ای به دست نمی آمد از مجموع کتاب های تاریخ و سیره نویسان، چنین استفاده می شود که سربازان اسلام دژها را یک یک محاصره می کردند و کوشش می نمودند که ارتباط دژ محاصره شده را از دژهای دیگر قطع نمایند .

و پس از گشودن آن دژ ، به محاصره دژ دیگر می پرداختند . دژهایی که با یک دیگر ارتباط زیرزمینی داشتند و یا رزمندگان و دلاوران آن ها به دفاع سرسخت تانه بر می خواستند ، گشودن آن ها سخت تر صورت می گرفت .

به عقیده گروهی از تاریخ نویسان نخستین دژی که از خیر پس از رنج های فراوان به دست ارتش اسلام افتاد دژ « ناعم » بود گشودن این دژ به قیمت کشته شدن یکی از سربازان بزرگ اسلام به نام «محمود بن مسلمه انصاری» (۱) و زخمی گشتن ۵۰ نفر از سربازان اسلام تمام شد .

شورای نظامی تصویب نمود که: پس از فتح دژ ناعم سربازان متوجه قلعه «قموص» شوند ریاست این دژ با فرزندان « آبی الحقیق » بود . این دژ نیز با فداکاری سربازان اسلام گشوده شد و « صفیه » دختر «حیی بن اخطب» که بعدها در ردیف زنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفت ، اسیر گردید این پیروزی بزرگ روحیه سربازان اسلام را تقویت کرد و رعب و وحشت بر قلوب یهودیان مُشِدِّئُوْلَى گشت، ولی مسلمانان از نظر مواد غذایی در مَضِیْقَه عجیبی بودند ، به طوری که برای رفع گرسنگی از گوشت برخی از حیوانات که خوردن گوشت آن ها مکروه است استفاده می نمودند و دژی که مواد غذایی فراوانی در آن جا بود ، هنوز به دست مسلمانان نیفتاده بود .

گَرَاؤُ غَبْرُ فَرَاؤُ

پس از فتح قلعه های مزبور سپاهیان اسلام به طرف دژهای « وطیح » و « سلالم » یورش بردند ،

ولی مسلمانان در طی ده روز ، جنگ و دادن تلفات سنگین نتوانستند نتیجه ای بگیرند .

ص: ۲۶

۱- او توسط سنگ بزرگی که از بالای دژ پرتاب شده بود شهید گردید .

در یکی از روزها «ابوبکر» مأمور فتح گردید و پرچم سفید تالب دژ آمد، ولی پس از مدتی مسلمانان بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر کدام گناه را بر گردن یک دیگر انداختند و همدیگر را به فرار متهم می نمودند.

روز دیگر فرماندهی لشکر را به عهده «عمر» واگذار شد. او نیز داستان دوست خود را تکرار کرد (ابن ابی الحدید از سرگذشت این دو سخت متأثر گشته و در قصیده معروف خود چنین می گوید:

و ما انس لا انس اللذین تقدما و فرهما و الفرقد علما

اگر همه چیز را فراموش کنم هرگز سرگذشت این دو نفر را فراموش نخواهم کرد. زیرا آنان شمشیر به دست گرفته و با این که می دانستند فرار از دشمن حرام است، پشت به دشمن کرده فرار نمودند.

و بنا بر نقل طبری «عمر» پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده فرمانده دژ مرحب، یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مرعوب می ساخت. این وضع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران آن حضرت را سخت ناراحت کرده بود، در این لحظات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افسران و دلاوران ارتش را گردآورد، و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط است فرمودند:

لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرَارٍ (۱)

این پرچم را فردا به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوست دارد و خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم او را دوست دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید، او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی کند.

و بنا به نقل مرحوم طبرسی و حلبی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمودند: کَزَارَ غَيْرِ فَرَارٍ، یعنی به سوی دشمن حمله کرده و هرگز فرار نمی کند. این جمله که حاکی از فضیلت و برتری و شهامت آن سرداری است که: قرار بود فتح و پیروزی به دست او صورت بگیرد. غریبوی از شادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت، هر فردی آرزو می کرد که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد و این قرعه به نام او افتد.

ص: ۲۷

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت ، سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند نگاهبانان در مواضع مرتفع مراقب اوضاع دشمن بودند آفتاب با طلوع خود سینه افق را شکافت و خورشید با اشعه طلایی خود دشت و دمن را روشن ساخت ، سرداران گرد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده دو سردار شکست خورده با گردن های کشیده (۱)

متوجه دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شده می خواستند هر چه زودتر بفهمند که ، این پرچم پر افتخار به دست چه کسی داده خواهد شد . سکوت پُر انتظار مردم با جمله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود علی کجاست ؟ در هم شکست

در پاسخ آن حضرت گفته شد . دچار چشم درد گردیده و در گوشه ای در حال استراحت است پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : او را بیاورید طبری می گوید : علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آوردند ، این جمله حاکی است عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار اسلام را از پا در آورده بود .

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستی بر دیدگان حضرتش کشید و در حق آن حضرت دعا نمود . این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحائی آن چنان اثر نیک در دیدگان آن جناب که : سردار نامی اسلام تاپایان عمر به چشم درد مبتلا نگردید . پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرچم را به دست حضرت علی (علیه السلام) دادند و چنین یادآور شدند که ، قبل از جنگ نمایندگان را به سوی سران دژ، اعزام بدارد و آن ها را به آئین اسلام دعوت نماید ، اگر آن را نپذیرفتند آن ها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام، آشنا نماید که باید خلع سلاح شوند .

و با پرداخت جزیه و خراج و مالیات در سایه حکومت اسلامی آزادند زندگی کنند ، و اگر به هیچ کدام گردن نهند با آنان بجنگد ، آخرین جمله ای که مَقْدَم فرماندهی بدرقه راه امام علی (علیه السلام) ساخت این چنین بود .

لَيْسَ يَهْدِي اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمُرُ النَّعَمِ

هر گاه خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند بهتر از این است که ، مالک چهار پایان شتران سرخ موی باشی

ص: ۲۸

۱- تاریخ طبری چنین می نویسد : فتاویل ابوبکر و عمر، تطاول، قد کشیدن ، گردن کشی ، تکبر کردن ، بلند گردیدن ، افزون شدن ، فخر نمودن به بلندی ، فرهنگ جامع

آری پیامبر عالی قدر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در بُجوحه جنگ باز در فکر راهنمایی مردم بود، و همچنین می‌رساند که، تمام این نبرد ها برای هدایت مردم بوده است.

هنگامی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از ناحیه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور شد که دژهای «وطیح» و «ساللم»

را بگشاید. (۱)

[دژهای که دو فرمانده قبلی موفق به گشودن آن ها نشده بودند با فرار خود، ضربه جبران ناپذیری بر حیثیت ارتش و سپاه اسلام زده بودند] زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود ذوالفقار را حمایل نموده هَزُولَه کُنان و با شهامت خاصی که شایسته قهرمانان ویژه میدان های جنگی است به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست آن حضرت داده بود در نزدیکی خیبر بر زمین نصب نمود.

در این لحظه دَرِ خیبر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند. نخست برادر مرحب به نام «حارث» جلو آمد هیبت نَعْرَه او، آن چنان مُهیب بود که سربازانی که پشت سر امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) بودند بی اختیار عقب رفتند ولی حضرت علی (علیه السلام) مانند کوه پا برجا مانده، لحظه ای نگذشت که جسد مجروح «حارث» به روی خاک افتاد و جان سپرد.

مرگ حارث «مرحب» را سخت غمگین و متأثر ساخت و او را برای گرفتن انتقام خون برادر برانگیخت و در حالی که غرق سلاح بود. زره بمانی برتر داشت و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده شده بود بر سر گذاشته و «کلاه خود» را روی آن قرار داده بود جلو آمد و به رسم قهرمانان عرب رجزی در برابر آن حضرت سرود و چنین فرمود:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي

أُمِّي حَيْدَرَهُ ضَرْعَاكُمْ أَجَامٍ

وَلَيْتَ قَسْوَرَهُ

من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده مرد دلاور و شیر بیشه ها هستم.

عَجِبُ الزَّرَّاءِ عَيْنِ

غَلِيظُ الْقَصْرِهِ كَلَيْتِ غَابَاتِ كَرِيرِ

الْمَنْظَرِهِ

۱- صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۳ و ۲۲ صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵

بازوان قوی و گردن نیرومند دارم . در میدان نبرد ، مانند شیر بیشه ها صاحب منظری مُهیب هستم .

رجزهای دو قهرمان پایان یافت ، صدای ضربات شمشیر و نیزه های دو قهرمان اسلام و یهود ، وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد ناگهان شمشیر بُرنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپس و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت ، این ضربت آن چنان سهمگین بود که : برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند پا به فرار گذارده به دژ پناهنده شدند و عده ای ماندند که در جنگ تن به تن به دست ، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شدند .

امام علی (علیه السلام) یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب نمود ، در این کشمکش یک نفر از جنگ جویان یهود با شمشیر بر سپر علی (علیه السلام) زد و سپر از دست ایشان افتاد ، امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) فوراً متوجه در قلعه گردید و آن را با قدرت الهی از جای کند و به جای سپر استفاده نمود در نتیجه قلعه ای که : مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند در مدت کوتاهی به دست توانای حضرت امام علی (علیه السلام) گشوده شد .

طبری و ابن هشام می نویسند . پس از آن حضرت علی (علیه السلام) در را روی زمین افکنده هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آن جمله ابورافع سعی کردند آن را از این رو به آن رو کنند ولی نتوانستند .

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد : در حصار از سنگ و طول آن ۴ ذراع و پهنای آن ۲ ذراع بود (۱) مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه الشریف ، در ارشاد به سند خاص از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ، سرگذشت کندن در خیبر را چنین نقل می کند : که حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند :

من در خیبر را کنده به جای سپر به کار بردم و پس از پایان نبرد آن را مانند پل بر روی خندقی که یهودیان کنده بودند قرار دادم . سپس آن را میان خندق پرتاب کردم . مردی پرسید : آیا سنگینی آن را احساس نمودی ؟ گفتم : به اندازه سنگینی که از سپر خود احساس می کردم .

نویسندگان سیره ، مطالب شگفت انگیزی در باره کندن در خیبر و خصوصیات آن در رشادت های حضرت امام علی (علیه السلام) نوشته اند ، این حوادث هرگز با قدرت های معمولی بشری وفق نمی دهد .

ص: ۳۰

امیرمؤمنان خود در این باره توضیح داده و شک و تردید را از بین برده اند ، آن حضرت در پاسخ شخصی چنین فرمود .

مَا قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ بَشَرِيهِ وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ إِلَهِهِ وَ نَفْسٍ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٍ رَاضِيَةٍ (۱)

من هرگز آن را در را با نیروی بشری از جا نکندم ، بلکه در پرتو نیروی الهی و یا نفسی که ، به ملاقات با خدایش مطمئن و خشنود است ، این کار را انجام دادم . (۲)

روزی معاویه ملعون به سعد و قاصّ اعتراض کرد که چرا به علی (علیه السلام) ناسزا نمی گوئی؟

او در پاسخ وی چنین گفت : من هر موقع به یاد سه فضیلت از فضائل علی (علیه السلام) می افتم آرزو می کنم ای کاش من یکی از این سه فضیلت را داشتم .

۱- روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در مدینه جانشین خود قرار داد و خود به جنگ تبوک رفت و به علی (علیه السلام) چنین گفت : تو نسبت به من همان منصب را داری که هارون نسبت به موسی ، داشت جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد .

۲- روز خیبر فرمود : فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دوست دارند . افسران و فرماندهان عالی قدر اسلام در آرزوی چنین مقامی بودند . فردای آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت علی (علیه السلام) را خواست و پرچم را به آن داد و خدا در پرتوی جانبازی ، آن پیروزی بزرگی را نصیب ما کرد .

۳- روزی که قرار شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با سران نجران به مباحله پردازند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست علی و فاطمه حسن و حسین (علیهم السلام) را گرفت و گفت اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَهْلِي (۳) یعنی : خدایا این افراد اهلیت منند

ص: ۳۱

۱- بحارالانوار ج ۲۱ ص ۲۱

۲- در این مورد ، به کتب سیره نویسان شیعه و سنی رجوع شود .

۳- صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰ ، فضائل الخمسه ج ۱ ، مؤسسه الاعلمی ص ۲۹۰ - ۲۹۶

پس از پیروزی لشکر اسلام در جنگ خیبر و فتح قلعه های خیبر با شجاعت ها و رشادت های حضرت امام علی (علیه السلام) اهالی یهودی « فدک » برای حفظ جان خود از باب صالح و مصالحه با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند .

معجم البلدان که ، از کتب مشهور اهل تسنن است : در این زمین چنین می نویسد :

فَدَكُ قَرْيَةٌ بِالْحِجَازِ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْمَدِينَةِ يَوْمَانِ وَقِيلَ ثَلَاثَةٌ ، أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ فِي سَنَتِهِ سَبْعَ صُلْحًا

فدک دهکده ای است در حجاز که فاصله اش تا مدینه دو یا سه روز است و خداوند متعال ، آن را در سال هفتم هجری به صورت صلح به پیامبرش بخشید . . . و داستان از این قرار بود که : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از ورود به خیبر و فتح قلعه ها و دژهای محکم آن، سه روز در آن جا مانده و حلقه محاصره را بر یهودیان سخت گرفت . آنان نمایندگان نزد حضرت فرستاده در خواست کردند که ، به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند رسول خدا چنین درخواست کردند که حضرت با آنان بر نصف میوه ها و اموالشان مصالحه کند حضرت با تقاضای آنان موافقت فرمود بنابراین « فدک » از جمله آبادی ها و املاکی است که به صورت جنگ و تاخت و تاز فتح نشده است . و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد . . . وَ فِيهَا عَيْنٌ فَوَارَةٌ وَ نَخِيلٌ كَثِيرَةٌ « وَ هِيَ الَّتِي قَالَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ تَحْلَنِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أُرِيدُ لِذَلِكَ شُهُودًا وَ لَهَا قِصَّةٌ » . . . و این سرزمین دارای چشمه ای جوشان و درختان خرما می فراوان بود .

تاریخ نویس مشهور اهل تسنن محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ هـ - ق) در تاریخ الامم و الملوک می نویسد . . . رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اهالی خیبر را در قلعه های خودشان به نام های « وطیح و سلالم » محصور کرد ، تاجایی که تعیین به هلاکت و نابودی خود کرده از حضرت درخواست کردند که: آنان (۱)

را از آن جا کوچ دهند تا بدین وسیله خون خود را حفظ کنند حضرت با درخواست آنان موافقت کرد .

ص: ۳۲

سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر تمام اموال آنان دست گذاشته و نواحی « شق و نظاه و کتیبه » و تمامی دژها و قلعه ها را غیر از قلعه « و طیح و سلالم » تصرف کرد .

اهالی « فدک » که از این ماجرا خبردار شدند نماینده ای نزد حضرت فرستادند و درخواست کردند که همین رفتار را با آنان نیز داشته باشد و بدین وسیله خون و جانشان را حفظ کرده و دست از اموال خویش برداشتنند . حضرت با پیشنهاد آنان موافقت کرد فردی که ، بین آنان و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) وساطت می کرد « محیصه بن مسعود » هم پیمان قبله بنی حارثه بود هنگامی که کار اهالی خیبر به انجام رسید از حضرت خواستند که ، با آنان بر نصف اموالشان مصالح کند و گفتند : ما نسبت به این سرزمین از شما آشناتریم و بهتر می توانیم آنجا را آباد و سرسبز کنیم . حضرت بر مبنای نصف ، با آنان مصالحه کرده قرار گذاشت که ، این اختیار را داشته باشد که هر گاه خواست آنان را از این سرزمین بیرون کند و حق اخراج آن ها را داشته باشد ، اهالی « فدک » نیز به همین گونه با آن حضرت مصالحه کردند خیبر « فئ ء » و متعلق به مسلمانان بود ولی « فدک » از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود . زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آن جا نداشتند . (۱)

امروز هم فدک موجود است عده ای از اعضاء دولت ایران : به مدینه رفته اند و حتی تصاویری از آن محل گرفته اند که الان زنده است و وجود دارد و حتی نامی برای او گذرانده اند . الحائط فدک ، وقتی این افراد که از طرف ایران رفته بودند به سوی استان حائل، از آن جا به شهر حائط و حُوَيْطَه رسیدند .

در شهر حائط ، فرماندار و مسئولین آن شهر به استقبال این دسته آمده بودند . شخصی به نام « نایف »

فرمان دار گفت : این جا « فدک » است و الان قدیمی ها هنوز به آن فدک می گویند : شهر حدود ۳۵ هزار نفر (در تاریخ ۲۵/۳/۱۳۸۷) جمعیت دارد .

ولی جمعیت کل منطقه به اضافه روستانشینان و عشایر کوچ نشین به صد هزار نفر می رسد . فرماندار مردی را معرفی کرد به نام « محمّد عبدالرحمن جابر » تا توضیحات لازم را نسبت به آن محل بدهد .

ص: ۳۳

از او پرسیدند: چرا این منطقه را « فدک » می گویند؟

عبدالرحمن جابر گفت: چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشید گفتند: چرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشید؟ عبدالرحمن جابر گفت: نظر ما این است که چون اهالی این منطقه بدون درگیری آن را به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هدیه کردند. گفتند: در این منطقه چه چیزهایی به نام فاطمه (علیها السلام) وجود دارد؟

عبدالرحمن جابر گفت: چشمه های هفت گانه فاطمه (علیها السلام) مسجد فاطمه (علیها السلام)، وادی فاطمه (علیها السلام)، بساتین (باغستان های) فاطمه (علیها السلام)

گفتند: چرا اسم « فدک » را عوض کردید و حائط یعنی دیوار می گوئید؟

عبدالرحمن جابر گفت: در این منطقه سه دیوار بلند است که، به صورت حلقه منطقه را احاطه کرده است. درون دیوارها باغ (بستان) فاطمه نام دارد که در « معجم البلدان » یاقوت حموی هم ذکر شده است مسجدی که، الان ترمیم شده مربوط به زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده بزمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده که به مسجد فاطمه (علیها السلام) معروف است. ما آل جابر هستیم که، قدمتی چند ساله در منطقه داریم و پیش از دولت سعودی حکمران اینجا بوده ایم.

گفتند: مساحت کل « فدک » چقدر است؟

جابر گفت: مساحت منطقه « فدک » ۵۰ در ۵۰ کیلومتر است.

گفتند: آب منطقه چگونه است؟

جابر گفت: « فدک » دارای هفت چشمه آب بوده که به « عیون فاطمه (علیها السلام) » معروف است.

که به دلیل اهمال و بی توجهی به کشاورزی آب آن کم شده و شاید علت کمی آب حفر چاه های عمیق (آرتزین) در منطقه باشد.

خلاصه: ۱- جمعیت صد هزار نفری منطقه « فدک » و وسعت ۵۰ در ۵۰ کیلومتری آن که وسعت این منطقه را می‌رساند .

۲- اقرار عبدالرحن جابر به این که « فدک » را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون درگیری به دست آورد و آن را به فاطمه (علیها السلام) بخشید .

۳- چشمه ها و باغ ها و مسجد به نام فاطمه (علیها السلام) است که ، حاکی از مالکیت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) می باشد . ۴- باقی بودن چشمه های هفت گانه که ، در تاریخ « فدک » ذکر شده

۵- تعویض نام « فدک » که ، قبل از اسلام تاکنون به این نام بوده به نام « حائط » به بهانه چند دیوار توسط وهابیت مسئله ای است که ، نباید از کنار آن گذشت ، آن هایی که با تغییر نام ها (۱) بخواهند حقایق را کتمان کنند .

۶- بی توجهی به منطقه « فدک » بحدی که چشمه ها خشکیده و نخل ها قطع شود و خانه ها و حصارهای « فدک » به مرور زمان خراب گردد تا در آینده آثاری از فدک باقی نماند . یکی دیگر از توطئه های طراحی شده وهابیت نسبت به آثار اهل بیت (علیهم السلام) می باشد . همان هایی که ، کوچه های بنی هاشم و قبرستان بقیع و حرم سامرا و حرم حضرت ابوطالب (علیه السلام) و خدیجه کبری (علیها السلام) را به بهانه های واهی خراب نمودند و مسیر حجاج را از برکه غدیر خم تغییر دادند تا به خیال شوم خود ، آثار اسلام و تشیع را به مرور زمان از بین ببرند . (۲)

۷- ما شیعیان در مقابل این جنایت ها وظیفه داریم که ، نام « فدک » را که سند حقایق امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) است زنده نگه داریم . ۸- مسئولین کشور می توانند از قدرت و نفوذ سیاسی خود به نفع منافع تشیع استفاده کنند . که ، در غیر این صورت ، روز قیامت مقابل اهل البیت (علیهم السلام) مسئولند .

ص: ۳۵

۱- مثلاً محل تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را کتابخانه کرده و نام آن را « مکتبه » گذارده اند .

۲- به قول قرآن کریم ، يُرِيدُونَ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ : آیه ۳۲ سوره توبه يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ : آیه ۸ سوره صفَا

۹- سفر یک روزه حُجَّاج به بیت الله الحرام و مدینه منوره به « فدک » می تواند دسیسه های دشمن را در این زمینه از بین ببرد

مالکیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر باغ های هفت گانه (عوالی أو الحوائط السبعة)

مُخیرِیق ، یکی از علمای یهود بود که ، در مدینه اسکان داشت و او علم تورات می دانست و در تورات به ظهور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و صفات و علامات آن حضرت آشنا شده بود . در همان سال اول هجرت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه این عالم یهودی ایمان آورد او ملازم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در سفر و حضر گردید تا جایی که : از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

شمرده شد . و در سال سوم هجرت زمانی که ، شنید پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عازم أُحُد می باشد تصمیم بر یاری پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفت و ابتدا به سوی قوم خود رفت و به آن ها گفت : ای یهودیان چرا مُحَمَّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاری نمی کند در حالی که ، به خدا قسم شما می دانید که او پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و یاری او بر شما واجب می باشد . ولی یهودیان در جواب گفتند : امروز شنبه است . پس اسلحه خود را برداشت تا با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به أُحُد برود و قبل از خروج خود چنین وصیت کرد : **إِنْ أُصِبتُ فَأَمْوَالِي إِلَى مُحَمَّدٍ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ (۱)** اگر من کشته شدم پس اموالم از آن محمد

(صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد تا هر کجا که ، خواست مصرف کند. قرار بدهد و مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه می نویسد : مُخیرِیق ، یکی از علمای بنی نظیر بود که اسلام آورد و در کنار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگید و اموالش را که هفت باغ بود . برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت کرد . **(۲)**

این هفت باغ در مدینه منوره در منطقه عوالی در محلّه بنی النظیر به صورت متفرّق قرار داد و از تاریخ معلوم می شود که ، تا مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله زیادی نداشته است ، امروزه منطقه عوالی از مشهورترین و مهم ترین مناطق و مراکز مدینه به شمار می آید .

اسامی این هفت باغ ، در کتب تاریخی

۱- العواف (الأَعواف) ۲- الدَّلَال (الكَلال) ۳- البُرْقه ۴- المَثِيب (المَثِيب) ۵- الحَسَنی (الحُسَنی) ۶- الصَّافِیه ۷- مَشْرَبَةُ أُمِّ اِبْرَاهِيم

ص: ۳۶

۱- معجم البلدان ج ۵ ، ص ۴۴۱ ، تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۰۹

۲- فدک و العوالی ، ص ۶۲

اُمّ ابراهیم همان « ماریه قبطیه » است که پادشاه اسکندر به آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هدیه داد و چون عایشه به خاطر حسادت از او نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت می کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به این باغ آوردند. تا در آن جا زندگی کند و خود حضرت به این باغ رفت و آمد داشتند تا این که ابراهیم، فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از ماریه در این باغ به دنیا آمد به همین علت اسم این باغ را در مشربه اُمّ ابراهیم، گذاشتند.

الآن در این باغ مسجدی به نام دو مسجد مشربه اُمّ ابراهیم وجود دارد که، به گفته شیخ کلینی و شیخ حرّ عاملی، این جا مسکن و مصلاّی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است در مشربه اُمّ ابراهیم قبوری از اهالی موجود است که، در بین آن ها، قبر دو بانوی بزرگوار اسلام یعنی قبر حمیده مادر موسی بن جعفر (علیه السلام) و قبر نجمه خاتون مادر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و حضرت معصومه (علیها السلام) (۱) او در جنگ اُحُد، جنگ سختی کرد، تا این که جراحات زیادی بر بدنش وارد شد و از اسب به زمین افتاد و شهید شد.

قال السَّهْمُودِيُّ فَلَمَّا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ: أَمْوَالِي إِلَى مُحَمَّدٍ يَصْغُهَا حَيْثُ يَشَاءُ . . . وَ جَعَلَ مَالَهُ وَ سَبَعَ حَوَائِطَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: چون لحظه شهادت او رسید گفت: اموال من از آن محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد به هر که می خواهد در آن تصرف کند و مال خود که هفت باغ بود، برای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دارد.

و مرحوم مجلسی رحمه الله علیه، می نویسد، مُخْبِرِيق، یکی از علمای بنی نظیر بود که اسلام آورد و در کنار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگید و اموالش را که هفت باغ بود، برای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت کرد. (۲)

اخبار صحیح در کتب شیعه و سنی به این مسئله دلالت می کند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) « فدک و عوالی » را در یک زمان به دخترشان حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشیدند (۳)

در منازعه بین حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) و دستگاه حکومتی ابوبکر علاوه بر « فدک »

عوالی نیز مورد بحث بوده و ابابکر طبق حدیث جعلی و ساختگی « لانتورث ما ترکناه صدقه » اموال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را صدقه می دانسته و آن را در اختیار خود قرار داد.

ص: ۳۷

۱- آثار اسلامی مکه و مدینه ص ۱۶۲، فدک و العوالی ص ۵۵

۲- فدک و العوالی ص ۶۲

۳- شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۴۱، بحار ج ۱۶ ص ۱۰۹، ج ۲۲ ص ۲۹۷، دلائل الصدق مظفر ج ۳ ص ۵۷۸، الطرائف سیدبن

در صحیح مسلم و صحیح بخاری و بعضی دیگر از کتب اهل تسنن از قول عایشه این چنین روایت شده است که: إِنَّ فَاطِمَةَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرْثَهَا مِنَ النَّبِيِّ فِي مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ تَطَلُّبُ صِدْقَةِ النَّبِيِّ الَّتِي يَأْتِي بِهَا مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صِدْقَهُ إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُعْتَبِرُ شَيْئًا مِنْ صِدْقِهِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ شَيْئًا فَوَجِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى تُؤَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُؤَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَلَمْ يُؤَذِّنْ بِهَا أَبُو بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا عَلِيُّ (۱)

حضرت فاطمه کسی را پیش ابابکر فرستاد تا میراث او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اموالی که خداوند (طبق آیه فیء) بر رسولش برگردانده مطابق کند که آن اموال شامل صدقات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه (که منظور همین عوالی می باشد) فدک و باقی مانده از خمس خیبر بود.

ابابکر جواب داد که: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما انبیاء ارث نمی گذاریم و اموال ما صدقه است و فقط آن محمد از این اموال به اندازه خوردن می توانند استفاده کنند و به خدا قسم من سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش را نسبت به این اموال تغییر نمی دهم.

ابابکر چیزی از اموال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را در اختیار فاطمه (علیها السلام) قرار نداد و حضرت زهراء (علیها السلام) بر ابابکر غضبناک شدند و از او دوری گزیدند. و تا مرگ با او صحبت نکردند.

در حالی که فاطمه (علیها السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۶ ماه زندگی کرد و زمانی که از دنیا رحلت نمود (شهید شد) حضرت علی (علیه السلام) شبانه بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کرد و ابابکر را خبر ننمود ابابصیر از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت می کند که، حضرت فرمودند: می خواهی از وصیت حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) برایت بگویم.

ص: ۳۸

گفتم : بله

فَأَخْرَجَ حَقًّا أَوْ سُقْطًا (۱)

فاخرج منه كتاباً فقرأه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ : بِالْعَوَافِ وَالدَّلَالِ وَالتُّزْقَةِ وَالمُثِيبِ (المُبَيْتِ) وَالحُسْنَى (الحُسْنَى) وَالصَّافِيَةِ وَمالِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (عليه السلام) فَإِنَّ مَضَى عَلِيٍّ فَالِي الْحَسَنِ فَإِنَّ مَضَى الْحُسَيْنِ فَالِي الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي

تُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَالمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ وَالتُّزَيْتِ بْنِ الْعَوَّامِ وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) (۲)

امام محمد باقر (عليه السلام) نوشته ای را از یک صندوقچه ای خارج کرده و چنین قرائت نمود .

به نام خداوند بخشنده مهربان این وصیت نامه حضرت فاطمه دختر محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) که وصیت کرد به حوائط سبعة (باغ های هفت گانه) عواف ، دلعال ، بُرقه ، مُثِيب (مُبَيْت) حُسْنَى (حُسْنَى) صَافِيَةِ و مال امّ ابراهيم (مشرّبه ابراهيم) برای علی بن ابی طالب (عليه السلام) و بعد از او برای حسن و بعد از او برای حسین و بعد از او برای بزرگترین فرزندانم و حضرت زهراء (عليها السلام) بر این وصیت خداوند و مقداد و زبیر را شاهد گرفتند و حضرت علی (عليه السلام) این وصیت را نوشت زیدبن علی نیز وصیت نامه ای از حضرت فاطمه زهرا (عليها السلام) به همین مضمون از امام حسن مجتبی (عليه السلام) روایت کرده است . (۳)

ص : ۳۹

۱- حُق : کوزه کوچک ، میان تهی

۲- اصول کافی ج ۷ ، ص ۴۷

۳- بحار الانوار ، ج ۱۰۰ ص ۱۸۵ ، فدک و العوالی او الحوائط السبعة ، سید محمد باقر حسینی جلالی ص ۳۷ - ۷۴

تفسیر سه آیه در مورد فدک: (از دیدگاه قرآن)

وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنَّ اللَّهُ يُبَيِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آیه ۶ سوره حشر (۱)

و آن چه را که خدا از مال آن ها (یعنی بنی نضیر) به رسم غنیمت باز داد متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و آستری نتاختید (و آزار نکشیدید) ولیکن خدا رسولان را بر هر چیز تواناست

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنَ الْقُرَىٰ وَاللَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْإِغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)

(و) آنچه که خدا از اموال کافران دیار به رسول خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و (ائمه) و خویشاوندان رسول است و یتیمان و فقیران و راه گزاران (ایشان) این حکم برای آن است که ، غنایم دست به دست میان توان گران شما نگردد و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هرچیزی کند واگذارید و از خدا بترسید که ، عقاب خدا بسیار سخت است و آتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرُوا آيَةَ ۲۶ سوره بنی اسرائیل (اسراء)

حقوق خویشاوندان را اداکن و نیز فقیران و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و هرگز اسراف روا مدار

۱- محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پدرم علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود که: «لنا سهم الفقراء وسهم ذی القربى و نحن شركاء الناس فيما بقى» یعنی سهم فقرا و سهم ذی القربى از برای ما است و ما شریک مردم هستیم در آن چه باقی مانده باشد. (ظاهر حدیث مقتضی اطلاق است، خواه آن که ایشان اغنیاء باشند و خواه فقراء که، این سخن موافق مذهب شافعی است، ولی به نزد فقهای امامیه (شیعه) فیء از برای فقرای اقارب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که بنی هاشم

ص: ۴۰

۱- در مورد فیء و انفال و خمس رجوع شود به اصول کافی ج ۲ ص ۴۸۹، ۴۰۵ مَتَرَجَم، انتشارات علمیة اسلامیه

۲- سوره حشر، آیه ۷

باشند و بنی عبدالمطلب) و از حضرت امام صادق (علیه السلام) مرویست که فرمودند : « نحن قوم فرض الله طاعتنا ولنا الانفال و لنا صفوالمال » ما جماعتی هستیم که خدای تعالی واجب و فرض نموده است بر بندگان ، فرمان برداری ما را و برای ما می باشد انفال و مالی که برگزیده باشد از ادوات (افزارها و ابزارها) خوب و کنیزان خوب صورت و در و مروارید گران بها و هر چیزی که بی مثل و مانند باشد :

اموالی که ، ائمه و ولات (علیهم السلام) در آن تصرف دارند سه نوع است .

اول : آن است که از مسلمانان بگیرند به طریق زکات و حکم آن در آیه صدقات مبین شده است .

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱) دوم : غنایم است که ، از کفار به تیغ و شمشیر گرفته باشند به طریق قهر و غلبه و حکم این نیز در آیه شریفه ۴۱ سوره انفال بیان شده است .

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ . . .

سوم : فبیء است و آن مالی است که از کفار به مسلمانان منتقل شود بدون قتال و جنگ و اسب و تازاندن و آن از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد در حال حیاتش و بعد از آن حضرت ، از آن کسی است که: قائم مقام آن بزرگوار باشد ، از ائمه و امامان دین (علیهم السلام) و ایشان به هر کس که بخواهند و به هر چه صلاح بدانند صرف می نمایند . که این قول از امیرالمومنین (علیه السلام) و ابن عباس و مرویست و فقهای امامیه بر آنند که مستحقان فبیء و خمس بنی هاشم از فرزندان ابوطالب (علیه السلام) و عباس و عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) که فرمودند : من و فاطمه و عباس و زیدین حارثه نزدیک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتیم و عرض کردیم : یا رسول الله اگر حق ما را از خمس در حیات خود به تصرف ما بدهی ، بعد از شما کسی با ما منازعه نکند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان کرد که ما درخواست کرده بودیم . و در عهد ابوبکر حق ما در تصرف ما بود و در زمان عمر حق ما نیز در تصرف ما بود و در آخر خلافت ،

ص: ۴۱

امّا مال بسیار آوردند و حقّ ما را از آن اخراج کرد و به ما نداد ، من گفتم : بنی هاشم را اکنون احتیاجی نیست و اگر آن را در مصالح مسلمانان صرف کنی و وقت دیگر ، عوض آن را بدهی ، روا می باشد و وی هم چنان انجام داد . عباس گفت : مبادا که وی بعد از این ، حقّ ما را به ما رد نکند و ما و اولاد ما ، از آن محروم شویم . و آخر آن چنان شد که عباس تصور کرده بود و روایتی دیگر است که ، عمر ، به بنی هاشم گفت : حقّ خود را قرض دهید تا من در مصالح مسلمانان صرف کنم و چون از ولایات ما مال بیاورند عوض آن را پس دهم ، من گفتم قبول کردم و او پیش از آن که مالی پیدا شود مُرد و آن قرض نداد ، بماند .

و در نزد بعضی آن است که قسمت فیء در بدو اسلام به سدس و یک ششم بود و بعد از آن ، آیه ۴۱ سوره انفال نازل شده : « وَ أَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ . . . و بدانید که ، آن چه در جنگ به دست آورده اید ، همانا برای خداوند است ، پنج یک آن و برای پیغمبر و برای نزدیکان و یتیمان و بی نوایان و درماندگان راه ، آن حکم منسوخ شد و از بین رفت »

و در نزد جماعتی دیگر آن است که ، این آیه اشاره است ، به قسمت غنیمت بدر ، که مختص حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بود .

که در این قول محل حرف و نظر است زیرا که این آیه بیان آیه اول است و این در مورد احکام بنی نضیر است . و صاحب کنزالعرفان آورده که اولی و احقّ آن است که ، برای او بیانی نباشد بلکه این اشاره به قسمت خمس است به شش قسم ، پس جماعتی که در این آیه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده اند . مستحقّان خمس باشند ، و بعضی دیگر آیه اوّل را تخصیص می زنند و اختصاص می دهند به اموال بنی نضیر و این آیه را عمومیت می دهند . بر اموال دیگر ، که بدون جنگ و قتال آن را گرفته باشد .

و در کتاب معالم التنزیل آورده که ، اهل جاهلیت چون غنیمت فیء را می گرفتند ، بزرگ ایشان یک ربع آن را بر می داشت و از باقی مانده نیز آن چه که صاحب اختیار او بود و برگزیده بود برای خود و انتخاب می کرد و نام آن را اصیفی می گفتند .

و بقیه را در اختیار قوم می گذاشت و توان گران قوم، بر بیچارگان حیف و میل می کردند، جمعی از رؤسای اهل اسلام در غنایم بنی نضیر همین خیال را کرده اند و گفتند: یا رسول الله (صلی الله علیه و سلم) شما ربع و صفی (خالص) غنیمت را بردارید و باقی آن را بگذارید تا با یک دیگر تقسیم کنیم. اما حق سبحان آن را خاصه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده (۱) و در مورد آیه ۲۶ سوره بنی اسرائیل که می فرماید: **وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ بَدِّعْ حَقَّ خَويشاوندان را**

اکثر (مفسرین) بر آنند که مراد بذی القربى، اقارب و خویشان حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند و حق ایشان اعطای خمس است. به ایشان از آن چه که خداوند متعال برای آنان مقزّر فرموده است ثعلبی (از اهل تسنن) در تفسیر خود آورده است که سدی روایت کرده که امام زین العابدین (علیه السلام) در حینی که عبيدالله بن زیاد (ملعون) آن حضرت را به نزد یزید (ملعون) می فرستادند، از مردی که اهل شام بود پرسید: آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری، فرمود: این آیه را «وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» را خوانده ای؟ عرض کرد: آری فرمودند:

اهل قرابت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، ما هستیم و از دو امام بزرگوار امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز مرویست که مراد از این آیه مائیم که اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم.

در خبر است که چون این آیه شریفه نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه زهراء (علیها السلام) بخشید.

و در صورت حیات آن حضرت در دست آن بزرگوار بود و منافع آن را صرف فرزندان خود می نمود و چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسید، فدک را از فاطمه زهراء (علیها السلام) گرفتند و چون فدک را طلب فرمود. گفتند: از پدرت چیزی به عنوان ارث به تو نمی رسد زیرا پدرت گفته است «**مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً**» آن چه را می گذاریم صدقه است (۲).

ص: ۴۳

۱- منهج الصادقین، ج ۹ ص ۲۲۶ - ۲۲۸

۲- این حدیث جعلی است که ابوبکر خود ساخته و افتراء بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بسته است که آینده خواهد آمد، ان شاء الله و متأسفانه بعضی از شیعه نماها از بعضی از مغرضین، متابعت کردند، در این که: گفته اند: فدک، مال شخصی فاطمه زهرا (علیها السلام) نبوده بلکه مال همه مسلمانان بوده که، چوب و ضربه اش را در زندگی خود خوردند و این مثال همان مثال عوام الناس است که می گویند چوب خدا صدا ندارد و به تعبیر دیگر سیلی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را خوردند.

و نیز سید ابوالحمد مهدی بن نزار الحسنی از حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی نقل می کند: که، در بغداد حاکم ابو محمد از عمرو بن احمد ابن عثمان، برای من روایت کرد که: عمر بن حسن بن علی بن مالک گفت: که جعفر بن محمد الأحمسی برای من روایت کرد که، حسن بن حسین برای من روایت کرد که از ابوعمّربن سعید بن خثیم و علی بن قاسم کندی و یحیی بن یعلی و علی بن مسهر از فضل بن مرزوق از عطیه عوفی از ابی سعید خدری که، گفتند: چون آیه و آتِ ذَالْقُرْبَى حَقُّهُ نازل شد. حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باغ فدک را به فاطمه زهرا (علیها السلام) عطا فرمود: عبدالرحمن ابن صالح روایت کرده که مأمون عباسی و نامه ای به عبیدالله بن موسی نوشت و او را از قصه فدک پرسید؟ عبیدالله، این روایت را در جواب نامه مأمون نوشت. مأمون بعد از مطالعه، آن فدک را به اولاد فاطمه زهرا (علیها السلام) رد کرد.

وَ الْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ يَعْنِي حَقَّ فَقْرَاءِ وَ دَرْمَانْدگان در مسیر راه را بده

در کنز العرفان آورده است که مراد بذی القربی در این آیه و امثال آن، (۱)

کقوله «وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» و غیر آن، قرابت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد و اعطای حقوق ایشان از خمس و غیر آن، و ثعلبی از منهال بن عمرو در تفسیر خود روایت کرده است. که از امام زین العابدین (علیه السلام) درباره خمس پرسیدم؟ فرمودند «هُوَلْنَا» گفتم: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ «الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ» فرمودند «يَتَامَانَا وَ مَسَاكِينَنَا وَ عِيَاشِي» از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که نَجِيدَهُ بن الحروری، نامه ای به ابن عباس نوشت و او را از مصرف خمس سؤال کرد؟ در جواب نوشت که اما الخمس فانانزعم أنه ليس لنا فصبرنا (۲) و نیز از امام صادق (علیه السلام) مرویست که «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ حِينَ أَحَلَّ لَنَا الْخَمْسَ فَالْصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَالْخَمْسُ لَنَا فَرِيضَةٌ وَ الْكِرَامَةُ لَنَا حَلَالٌ (۳)» و از امام رضا (علیه السلام) منقول است «إِنَّ الْخَمْسَ عَوْنَنَا عَلَى

ص: ۴۴

۱- کلمه ذی القربی یا ذوی القربی ۱۶ مورد در قرآن آمده است سوره بقره آیه ۱۷۷ سوره نساء آیه ۸ و ۳۶ و سوره مائده آیه ۱۰۶ و سوره انعام آیه ۲۵۲ و سوره انفال آیه ۴۱ و سوره توبه آیه ۱۱۳ و سوره نحل آیه ۹۰ و سوره اسراء آیه ۲۶ و سوره نور آیه ۲۲ و سوره روم آیه ۳۸ و سوره فاطر آیه ۱۸ و سوره شوری آیه ۲۳ و سوره حشر آیه ۷، اما مورد بحث ما سوره انفال آیه ۴۱ و سوره اسراء آیه ۲۶ و سوره شوری آیه ۲۳ و سوره حشر آیه ۷ و آیه ۳۸ سوره روم و عَلِمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ... انفال ۴۱ می باشد، وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ سوره حشر آیه ۶ ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ سوره حشر آیه ۷

۲- اعتقاد ما این که خمس از آن ما نیست، پس ما صبر می نمائیم. یعنی خمس از ما اهل البيت (علیهم السلام)، است ولی دشمنان، حق ما را حبس و تصاحب کردند و آن را خوردند، که ان شاء الله در آینده مفصل ذکر خواهیم کرد، چون تنها فدک مغضوب نبود، بلکه خیلی چیزهای دیگر را غصب کرده بودند

۳- صدقه را خداوند بر ما حرام کرده در حالی که خمس از آن ما می باشد پس صدقه بر ما حرام است و خمس برای ما واجب (بر مردم) و کرامت بر ما هم حلال می باشد.

دیننا و علی عیالنا و علی موالینا(۱)»، و علی بن اسباط روایت کرده که چون امام کاظم (علیه السلام) نزد مهدی عباسی آمد دید که: او رد مظالم می کند، فرمود «ما بال مظلمتنا لا ترد» چرا رد مظالم ما نمی کنی؟(۲) گفت: آن چیست؟ یا اباالحسن فرمودند: حقّ تعالی فدک را بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خود فتح نمود بدون تاخت و تاز است و جنگ و محاربه، آیه وَ آتِ ذَاقِرْبِی حَقَّهُ، حقّ ذی القربی را بده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید ذی القربی چه کسانی اند؟ جبرئیل مراجعت کرد و از حقّ سبحانه سؤال نمود، حقّ تعالی و آله وحی فرمود: که «ادفع فدک الی فاطمه» یعنی فدک را رد کنی به فاطمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه (علیها السلام) را طلبید و فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكَ» خداوند به من امر فرموده است فدک را به تو رد نمایم. فاطمه زهرا (علیها السلام) هم قبول کردند و بعد از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسیدند. بعضی از اصحاب بخل ورزیدند و از دادن فدک به فاطمه زهراء (علیها السلام) ابا نمودند و در اختیار او قرار ندادند بلکه از او غصب کردند، مهدی عباسی در صدد آن شد که پس دهد فدک را امر کرد، تا حساب ارتقاء و منافع آن را بکنند. چون محاسبه کردند مبلغ بسیار زیادی شد، او گفت: هذا کثیراً أَنْظَرُفِيهِ، این مال بسیار است و من در این باره باید فکر کنم. (۳)

۲- و ما آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ: أَيْ رَدَّهُ عَلَيْهِ فَأَنَّ جَمِيعَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَابْتِاعِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَصِفِينَ بِمَا وَصَفَهُمُ اللَّهُ بِهِ فِي قَوْلِهِ، أَلْتَّابِتُونَ الْعَابِدُونَ الْعَامِدُونَ السَّاعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ (۴)

فما منه في ایدی المشركين و الكفار و الظلمه و الفجار فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم

كذا عن الصادق (عليه السلام) في حديث رواه في الكافي منهم من بنى النصيره فما أجريتكم على تحصيله من الوجيف و هو سرعه السير من خيل و لاركاب ما يركب من الابل غلب فيه فيل، و ذلك لان قرئهم كانت على ميلين من المدينه فمشوا إليها رجالا- غير رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فانه ركب جملاً او حماراً اولم يحرز يذ قتال، و لذلك لم يعط الانصار منه شيئاً إلا رجلين، أو ثلثه كانت بهم حاجه: وَ لَا كِنَّ اللَّهَ يُسَيِّلُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، يقذف الرعب في قلوبهم. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ما يريده تاره بالوسائط الظاهره و تاره بغيرها

ص: ۴۵

۱- خمس کمکی است بر دین ما و بر عیال و دوستان ما

۲- یعنی چرا حقّ ما را به ما رد نمی آکنی؟

۳- منهج الصادقین ج ۵ ص ۲۷۵ - ۲۷۶

۴- آیه ۱۱۲ سوره توبه

مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى : بِيَانٍ لِلأَوَّلِ وَ لِذَلِكَ لَمْ يُعْطَفْ عَلَيْهِ فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَ لِأَيِّدِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ .

یعنی: آن چه ارزانی داشت خدا بر پیغمبرش ، یعنی رد فرمود او را بر پیمبرش به درستی که جمیع ما بین آسمان و زمین از آن خدای عزَّوَجَلَّ و رسولش و تابعین آنان از مؤمنینی که خداوند ، توصیف آنان را در کتاب و گفتارش بیان فرموده است آن جا که فرموده : الَّتِيَابِثُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِدُودِ اللَّهِ وَ بَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱)

توبه کنندگان ، پرستش گران ، سپاس گزاران ، رهروان ، رکوع گزاران ، سجده کنندگان ، امر کنندگان به نیکی و بازدارندگان از بدی ، و نگهبانان مرزهای خدا ، و بشارت ده به مؤمنان :

پس آن چه که در دست مشرکین و کُفَّار و ستم کاران و ظَلَمَه و فاجران و به تبهکاران ، پس آن حق رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنین و تابعین و پیروان آنها می باشد که ، خداوند حَقَّشان را بر آنان رد کرده است و هم چنین از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی از کتاب کافی نقل شده است که : آن افرادی که این فیء را از آنان گرفتند طایفه (یهود) بنی نضیره بوده اند . چیزی که شما برای به دست آوردنش ، اسب و شتر بر او نتاختید (با جنگ و زحمت و رنج به دست نیاوردند) به خاطر این که دهکده آنان (یهود بنی نضیره) دو میلی مدینه است که غیر از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مردانی به آن دهکده ها رفتند چون آن حضرت سوار شتر یا الاغ شد ولی جنگی نفرمود (به خاطر پیشنهاد خود یهودیان) و لذا چیزی از آن غنیمت به انصار نداد مگر دو یا سه نفر که : به آنان نیاز بود ، و لا-کن خداوند پیمبرش را بر کسی که بخواهد مسلط می گرداند و رُعب و ترسی از پیامبرش در دل دشمنان می افکند و خداوند بر هر چیزی قادر است ، آن چه را اراده کند ، گاهی به وسائط و سبب و گاهی هم به غیر آن (تفضُّلاً از فضلش عنایت می نماید) به آن چه که خداوند بر پیامبرش می بخشد ، از اهل قریه ها (از زمین و املاک افرادی که می گویند : با ما جنگ ننماید ، ما هم از ملک و باغ خود به شما می دهیم که خداوند متعال ، از مال و املاک یهودان بنی نضیره به پیامبرش بخشید و ملک ایشان کرد) و این مطلب بیان است برای اول که چیزی را با وسائل ظاهری بگیریند (اما بدون جنگ و خون ریزی)

ص: ۴۶

و لذا چیزی از این فیء به او (جنگ جو و رزمنده) داده نمی شود. پس از آن خداوند متعال و رسولش و خویشان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (علیها السلام)) و یتیمان و مسکینان و کسی که در راه مانده باشد (و حق خدا را هم که به پیامبرش می بخشد، به احترام رسولش، چون خدا که غنی به ذات است و احتیاج به کسی و چیزی ندارد)

عن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِي عَنِ اللَّهِ بَدَى الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيَّهِ فَقَالَ: مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ. (۱)

که می فرمودند: والله منظور از ذی القربی و ایتام و مساکین (فقیر و بی نوا) و ابن سبیل و کسی که در راه مانده است و پول خرجی او تمام شده است، خویشان و ایتام و مساکین و درمندگان در راه، از ما اهل بیت (علیهم السلام) می باشند (نه غیر ما) و گفته است: جمیع فقهاء سرپرست و عهده دار یتیمان از همه مردم هستند در زمان غیبت کبری که مردم دستشان از پیشوایان معصومین (علیهم السلام) کوتاه می باشد و همین طور مساکین و کسانی که در راه مانده اند یعنی فقهاء عهده دار این ها هم هستند به امور این ها باید رسیدگی کنند.

(صاحب مجمع البیان) گفته است: و در روایت آمده است. همچنین که: این افراد، نام برده، از اهل بیت (علیهم السلام) می باشند.

مَنْ خَاصَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهِ وَ أَكْرَمَنَا أَنْ يَطْعَمَنَا أَوْ سَاخَ مَا فِي آيِدِي النَّاسِ وَ فِي الْمَجْمَعِ، عَنِ السَّجَادِ (علیه السلام) قَرَبَاؤُنَا (قربانا) وَ اِيْتَامُنَا وَ مَسَاكِينَا وَ اَبْنَاءَ سَبِيلِنَا قَالَ: وَ قَالَ: جَمِيعُ الْفُقَهَاءِ هُمْ يَتَامَى النَّاسِ عَامَّةً، وَ كَذَلِكَ الْمَسَاكِينُ وَ اَبْنَاءَ السَّبِيلِ قَالَ وَ قَدَرُ رُؤْيٍ اِيضًا ذَلِكَ عَنْهُمْ (علیهم السلام) (۲) آتِ ذَالْقُرْبَى . . . آیه ۲۶ سوره بنی اسرائیل قیل فی تفسیر العامه و صی سبجانه بغیر الوالدین من القربات و المساکین و ابناء السبیل بأن توتی حقوقهم بعدآن و صی بهما و قیل: فیهِ اَنَّ الْمَرَادَ بِذِي الْقُرْبَى قَرَابَةَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: ۴۷

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸۳ - ۵۵۴

۲- مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۳۱

علی ابن ابراهیم قمی گوید: یعنی قرابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و نزلت فی فاطمه (علیها السلام) فجعل لها فدک و المسکین من ولد فاطمه و ابن السبیل من آل محمّد صلوات الله علیهم و ولد فاطمه (علیها السلام) و او رد فی سوره الزّوم قصّه فدک مفضّله فی تفسیر نظیر هذه الایه و فی الکافی عن الکاظم (علیه السلام) فی حدیث له مع المهدی أنّ الله تعالیّ لَمَّا فتح علی نبیّه (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک و ماوالا ما لم یوجف علیه بخیل ولا رکاب فانزل الله علی نبیّه (صلی الله علیه و آله و سلم) و آت ذالقربی حقّه، فلم یدر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من همّ، فراجع فی ذلک جبرئیل (علیه السلام) و راجع جبرئیل ربّه، فوحي الله الیه ان اذفّع فدک الی فاطمه (علیها السلام) فدعاها رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقال: یا فاطمه إنّ الله تعالیّ أمرنی أن اذفّع إِلَیک فدک، فقالت: قد قبلت یا رسول الله من الله و منك: الحدیث (۱)

از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مرویست که فرمودند: ما هستیم، به خدا قسم منظور از این آیه، یعنی ذی القربی، مائیم، کسانی که: خداوند آنان را به خود نزدیک فرموده، و فرموده آن چرا که خداوند به رسولش بخشیده از (مردم یهود بنی نضیره یعنی آن چه را به دست می آورند بدون جنگ و تخت و تاز) پس او مختص به خدا و رسولش و ذی القربی و یتیمان و مسکین ها و ابن سبیل و درمانده در راه، می باشد، فرمودند: این موارد فقط شامل ما اهل بیت می شود و از آن ما محسوب می گردد، چرا که خداوند سهمی از صدقه (صدقه واجب مانند زکات، کفّاره، فطریه،) برای ما قرار نداده، به خاطر کرامت نبی و پیامبرش، و خداوند ما را گرامی داشته از این که از اموال چرک و اوساخ مردم در دست ما قرار دهد. و در تفسیر مجمع البیان مرحوم شیخ طبرسی، از قول امام سجّاد (علیه السلام) آورده است که، فرمودند: منظور از ذی القربی و ایتام و مساکین (فقیر و بی نوا) و ابن سبیل و کسی که در راه مانده است و پول خرجی او تمام شده است، خویشان و ایتام و مساکین و درماندگان در راه، از ما اهل بیت (علیهم السلام) می باشند (نه غیر ما) و گفته است: جمیع فقهاء سرپرست و عهده دار یتیمان از همه مردم هستند در زمان غیبت کبری که مردم دستشان از پیشوایان معصومین (علیهم السلام) کوتاه می باشد و همین طور مساکین و کسانی که در راه مانده اند یعنی فقهاء عهده دار این ها هم هستند به امور این ها باید رسیدگی کنند. و گفته است (صاحب مجمع البیان) و در روایت آمده است. همچنین که: این افراد نام برده، از اهل بیت (علیهم السلام) می باشند.

ص: ۴۸

از قرابات و مساکین و ائمه السبیل (در راه ماندگان) حقوق آنان باید داده شود. بعد از آن که توصیه و سفارش کرد به این دو و گفته شده که مراد به ذی القربی، قرابت و خویشان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. صاحب تفسیر قمی (علی بن ابراهیم قمی) گفته است: یعنی قرابت و خویشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و این آیه کریمه آیه ۶ سوره حشر و آیه ۲۶ سوره اسراء در حق حضرت فاطمه (علیها السلام) نازل شده پس خداوند فدک را برای آن بزرگوار و مسکین از فرزندان آن حضرت قرار داده و ابن سبیل از آل محمد (صلوات الله علیهم) و از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) می باشد. و در سوره روم، حکایت فدک را مفصلاً در تفسیرش نظیر این آیه را آورده است (۱) و

در کافی از امام کاظم (علیه السلام) در حدیثی که با مهدی عباسی مناظره ای داشته اند، فرموده است: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که فتح کرد بر پیامبرش فدک را و آن چه که بدون جنگ کردن با اسب و شتر و غیره به دست آمده باشد پس خداوند متعال بر پیامبرش نازل فرمود. آیه شریفه را (وَ آتِ ذِی الْقُرْبَى) که فدک را به فاطمه (علیها السلام) تحویل دهد پس آن حضرت دختر گرامیش را احضار فرمود و گفت: ای فاطمه، خداوند متعال به من امر فرموده که: فدک را به تو رد کنم و تحویل دهم. حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) هم عرض کردند: قبول نمودم (عطیه و بخشش خداوند را که به وسیله شما اعطاء فرموده) از خداوند متعال و از شما تا آخر

و فی العیون عن الرضا (علیه السلام) فی حدیث له مع المؤمن و الایه الخامسه قول الله تعالی و آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ خُصُوصِيَّةً حَخَّصَ اللهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ وَاصْطَفَاهُمْ عَلَى الْأُمَّةِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ أَدْعُو لِي فَاطِمَةَ فَدَعَيْتُ لَهُ فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ: لَيْبِكُ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ: هَذِهِ فَدَكٌ هِيَ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَارْكَابٍ وَ هِيَ لِي خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ فَقَدْ جَعَلْتَهَا لَكَ لَمَّا أَمَرَنِي اللهُ بِهِ فَخَذِيهَا لَكَ وَلَوْلَدِكَ، (۲) فهذا الخامسه و العیاشی عن الصادق (علیه السلام) لَمَّا أَنْزَلَ اللهُ وَآتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمُسْكِينِ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَا جَبْرِئِيلُ قَدْ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸

۲- عیون الاخبار، ج ۱، ص ۴۷۸

عرفت المسكين ، من ذوالقربی ؟ قال: هُم أقاربك فدعا حسناً و حسیناً و فاطمه فقال : إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ اعْطِيَكُمْ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيَّ
قَالَ اعْطَيْتُكُمْ فَدَكَ (۱)

و در کتاب عیون الاخبار الرضا (علیه السلام) در حکایت مأمون عباسی و امام رضا (علیه السلام) در مذاکره علمی حضرت با مأمون و اطرافیان او و سؤالاتی که از امام (علیه السلام) کردند ، و در یکی از جواب ها آیه مورد گفت گوی ما می باشد ، فرمودند : آیه پنجم از آیات قرآن گفتار خدای تعالی است که می فرماید : وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ: فرمود : این آیه دلالت دارد بر خصوصیتی که خداوند عزیز جبار آنان را به آن اختصاص داده و بر سایر اُمَّت برگزیده است . آن گاه که این آیه نازل شد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : فاطمه (علیها السلام) را نزد من فراخوانید، فاطمه زهراء (علیها السلام) را فراخواندند ، حضرت فرمودند : ای فاطمه ، حضرت فاطمه (علیها السلام) عرض کردند : بله یا رسول الله ، حضرت فرمودند : این فدک از جمله غنائمی است که بدون جنگ به دست آمده است و لذا (طبق حکم خدا) مال من است . و سایر مردم در آن سهمی ندارند و حال که خداوند مرا امر فرموده آن را به تو ببخشم ، آن را تحویل بگیر ، مال تو و فرزندان تو است . (۲)

مع أخبار فی هذا المعنی و فی الاحتجاج عن السجاد (علیه السلام) قال البعض الشامین

اما قرأت هذه الایه و آت ذالقربی حقه

قال: نعم قال: فَتَحْنُ اَوْلٰئِكَ الَّذِيْنَ اَمَرَ اللهُ نَبِيَّهٖ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنْ يُؤْتِيَهُمْ حَقَّهُمْ وَ فِي الْمَجْمَعِ عَنْهُ (علیه السلام) بروایه العامه مافی معناه ، و عن اَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ اَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْاَيَةُ ، اعْطَى رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَاطِمَةَ (علیها السلام) فَدَاكٍ وَ بِالْجُمْلَةِ الْاَخْبَارِ فِي هَذَا الْمَعْنَى مُسْتَفِيضَةٌ وَ فِي الْكَافِي عَنْ الصَّادِقِ (علیه السلام)

فی حدیث ثم قال جل ذكره وات ذالقربی حقه و كان علی (علیه السلام) و كان حقه الوصیه التي جعلت له و الاسم الأكبر و میراث العلم

و آثار علم النبوه : اقول لاتنافی بین هذا الحدیث و الأحادیث السابعة ولا و بین تفسیری العامه

ص: ۵۰

۱- تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۸۷

۲- عیون الاخبار الرضا (علیه السلام) ج ۱ ، ص ۴۷۸ ، چاپ خانه : گوهر اندیشه ، ناشر : دارالکتب الاسلامیه ، تاریخ انتشار :

۱۳۸۴ هـ - ش .

و لا- بین تفسیریهم کما نظیر للمتدبر العارف بمخاطبات القرآن و معنی الحقوق و من الذی له الحق و من الذی لا حق له و الحمد لله (۱)

آیا این آیه را خوانده ای؟ وَ آتِ ذِي الْقُرْبَى حَقَّهُ؟

عرض کرد: بلی فرمود: مائیم ذی القربی و خویشان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن هایی که خداوند پیامبرش را امر فرمود که: حَقَّشان را تحویل دهد. و در مجمع البیان از روایت سنّی ها نقل کرده است در همین معنی و از ابی سعید خُدَری نقل شده، هنگامی که: آیه شریفه وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ، نازل شد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به حضرت فاطمه (علیها السلام) تحویل داد و عطا فرمودند و به طور کلی اخبار و روایات در این معنا (یعنی اعطا فدک به حضرت زهرا (علیها السلام) و نزول آیه شریفه) در حد مستفیضه است. و در کافی از قول امام صادق (علیه السلام) نقل کرده در حدیثی که فرمودند: خدای عزّوجلّ ذکره فرموده است وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ و علی (علیه السلام) آن وصیّی است که حق ایشان این است که، برای او قرار داده شده و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت، همه از آن امام علی (علیه السلام) است. و در نزد آن بزرگوار می باشد و البتّه تنافی ندارد بین این حدیث و احادیثی هفت گانه و هم چنین بین تفسیر سنّی ها، و نه تفسیر شیعه (در این مورد) برای شخصی متدبر عارف به مخاطبات قرآن و معنی حقوق و کسی که حق از آن او می باشد و کسی که حَقّی ندارد و الحمدلله این ها را شخص شناخت به مخاطبات قرآن می فهمد. که چه کسی صاحب حقّ است و چه کسی حَقّی ندارد به زور و عدواناً، حق اهل بیت (علیهم السلام) را بگیرد.

۳- فی العیون الاخبار فی باب ذکر مجلس الرضا (علیه السلام)، مع المأمون فی الفرق بین العتره و الامه حدیث طویل و فیه: قالت العلماء فأخبرناهل فَسَّرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الاصطفاء فی الكتاب؟ فقال الرضا (علیه السلام): فَسَّرَ الاصطفاء فی الظاهر سَوَى الباطن فی اثنی عشر موطناً و موضعاً فاول ذلك قوله عزوجل الى أن قال: والایه الخامسه قول الله تعالى: « وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » خصوصیه خصّیه هم الله العزيز الجبار و اصطفاهم علی الامه فلما نزلت هذه الايه علی رسول الله علیه و آله قال: ادعولی فاطمه، فدعیت له فقال: یا فاطمه قالت لئیک یا رسول الله فقال: هذه فدک ممّا هی لم یوجف علیه بخیل ولارکاب. و هی خاصه لک دون المسلمین و قد جعلها لک لما أمرنی الله به فخذیها لک و لولدک فهذه الخامسه (۲) فی اصول الکافی علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عن حفص بن البختري عن أبي عبيدالله (علیه السلام)

ص: ۵۱

۱- تفسیر صافی ج ۱ ص ۹۶۵ - ۹۶۶

۲- نورالثقلین ج ۲ ص ۲۷۵

قال: الانفصال مالم يوجف عليه بخيل و لاركاب او قوم صالحوا أو قوم اعطوا ابائدهم و كل ارض خربه و بطون الاوديه فهو لرسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و هو للامام من بعده يضعه حيث يشاء (١)

و درعيون الاخبار الرضا (عليه السلام) در باب ذكر مجلس امام رضا (عليه السلام) ترجمه اش ذكر شد .

در اصول كافي على بن ابراهيم از پدرش ابن ابياز ابن ابي از حفص بن بختري از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده که فرمودند: انفال (مالي است که به وسيله اسب و شتر و جنگ به دست می آید) يا اين که ، گروهی مصالحه کردند يا قومی به دست خود داده باشند . و هر زمين خراب و غير آباد و داخل واديه ها ، پس آن از آن رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) است و هچنين بعد از رسول خدا از آن امام بعد از ايشان است که ، هر کجا بخواهد او را قرار می دهد و مصرف می نمايد .

على بن محمد ابن عبدالله ، عن بعض اصحابنا أظنه السِّيَّارى عن بن أبساط قال : لمّاورد ابوالحسن على المهدى ، رآه يرّد المظالم ، فقال : يا اميرالمؤمنين (٢)

ما بال مظلّمنا لاترد ؟ فقال له و ماذاك يا اباالحسن ؟ قال : انّ الله تبارك و تعالى لما فتح على نبيه (صلى الله عليه و آله و سلم) فدك و ما والاها لم يوجف عليه بخيل و لاركاب . فأنزل الله على نبيه (صلى الله عليه و آله و سلم) « وَ آت ذالقربى حقه » فلم يدر رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) من هم . فراجع فى ذلك جبرئيل و راجع جبرئيل (عليه السلام) ربّه فأوحى الله اليه : أن ادفع فدك الى فاطمه (عليها السلام) فدعاها رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) فقال لها : يا فاطمه إنّ الله امرنى أن أدفع اليك فدك فقالت . قد قبلت يا رسول الله من الله و منك ، فلم يزل و كلاؤها فيها حياة رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) فلما ولى أبوبكر اخرج منها و كلائها فأنته و سئلته أن يردها عليها فقال: لها ايتينى بأسود أو أحمر يشهد لك يشهدك بذلك فجاءت أميرالمؤمنين (عليه السلام) و أمّ أيمن فشهدا لها فكبت لها بترك التعرض . فخرجت و الكتاب معها فلقبها عمر فقال : ما هذا معك يا بنت محمد ؟ قالت : كتاب كتبه لى ابن أبى قحافه ، قال: أرينيه فأبت ، فانترعه من يدها و نظرفيه ، ثم تفل فيه و محاه و خرقة ، و قال لها : هذا لم يوجف

ص: ٥٢

١- نورالثقلين ج ٥ ص ٢٧٥

٢- تقيّه گفته است و الّا لقب اميرالمؤمنين از آن على بن ابى طالب (عليه السلام) مى باشد و لاغيره . و در غير آن بزرگوار اين لقب را به کاربردن حرام و ممنوع است .

في رقابنا ، فقال له المهدي : يا أبا الحسن حُدَّ هالي قال: حُدَّ منها جبل أُحُدٌ وحُدَّ منها عريش مصر و حد منها سيف البحر وحُدَّ منها دومه الجندل، فقال له : كلَّ هذا ؟ قال: نعم يا اميرالمومنين ، هذا كُلُّه ان هذا كلمه ممالم يوجف على أهله بِخَيْلٍ و لا رِكابٍ ، فقال : كثير وأنظر فيه (٢)

و في الخرائج وَ الجرائح : في روايات الخاصه أن أبا عبدالله (عليه السلام) قال : إن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) خرج في غزاه فلما انصرف راجعاً نزل في بعض الطريق فينا رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)

يطعم و الناس معه إذ أتاه جبرئيل فقال: يا محمد قم فاركب فقام النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) فركب و جبرئيل معه ، فطويت له الارض كطى الثوب حتى انتهى الى فدك، فلمّا سمع أهل فدك ، وقع الخيل ظنوا ، أنّ عدوّهم قد جائهم فغلّقوا أبواب المدينة ، و دفعوا المفاتيح الى عجوز لهم في بيت خارج من المدينة ، و لحقوا برؤس الجبال ، فأتى جبرئيل العجوز حتّى و أخذ المفاتيح ، ثم فتح ابواب المدينة و دارالنبي في بيوتها و قراها فقال جبرئيل : يا محمد هذا ما خصّك الله به و أعطاك دون الناس ، و هو قوله : « و ما أفاء الله على رسوله من اهل القربى فله و للرسول » و ذلك قوله : فما اوحفتم عليه من خيل و لاركاب ولكن الله يسلّط رسله على من يشاء و لم يغزوا المسلمون و لم يطئوها ولكنّ الله أفاءها على رسوله ، و طوفّ به جبرئيل في دورها و حيطانها و غلّق الباب و دفع المفاتيح اليه فجعلها رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) في غلاف سفيه و هو معلق بالرحل، ثم ركب و طويت له الارض كطى الثوب ، فأتاهم رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و هم على مجالسهم و لم يبرحوا ، فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) للناس : قد انتهيت الى فدك و انى قد أفاء الله عليّ ، فغمز المنافقون بعضهم بعضاً ، فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) هذه مفاتيح فدك ، ثم أخرجها من غلاف سيفه ، ثم ركب رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و ركب معه الناس ، الى آخر (٣) على بن اسباط روايت کرده كه : چون امام موسى كاظم (عليه السلام) نزد مهدى عباس آمد ، دید كه او ، رد مظالم مى كرد (حق مردم را بر مى گردانيد) فرمودند : چه شده كه رد مظالم ما را نمى كنى (حق ما را نمى دهى؟)

ص: ٥٣

١- قال المجلسى (ره) فى مرآه العقول : اى الجبال فى رقابنا لترفعنا الى حاكم قال تحقيراً و تعجيراً و قاله تفریعاً على المحال بزعمه اى انك إذا اعطيت ذلك وضعت الجبل على رقابنا و جعلتنا عبيداً لك اوانك إذا حكمت على مالم يوجف عليها ابوك بانها ملكك فاحكمى على رقابنا ايضاً بالملكيه و فى بعض النسخ ، الجيال ، بالمعجمه اى ان قدرت على وضع الجبال على رقابنا فضعى

٢- نورالثقلين ج ٥ ص ٢٧٦ و ج ٣ ص ١٥٣ - ١٥٥ ، اصول كافى ج ١ ، ص ٥٤٣

٣- نورالثقلين ج ٥ ص ٢٧٧ ، الخرائج و الجرائح ، ج ١ ، ص ١١٢

گفت: ای ابوالحسن چیست آن حق شما؟ فرمودند: حق تعالی فدک را بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فتح کرد بدون اعانت و کمک از اسب و شتر و جنگ، و آیه و آت ذالقریبی حقه را بر ایشان نازل کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانست که ذی القربی چه کسانی هستند، جبرئیل (علیه السلام) مراجعت کرد و از حق تعالی سؤال کرد و وحی آمد که فدک را به فاطمه (علیها السلام) رد کنی و آن حضرت هم فاطمه (علیها السلام) را طلبد و فدک را به ایشان رد کرد. مهدی عباسی درصدد آن برآمد که، فدک را پس دهد و دستور دهد تا حساب کنند منافع آن را چون محاسبه کردند مبلغ کثیری شد (آن ملعون) گفت: هذا کثیر، این مال بسیار است من در این باره اندیشه می کنم و آخرش هم فدک را رد نکرد.

و در کتاب خرائج و جرائح آمده است که در روایات شیعه از قول امام صادق (علیه السلام) آمده است که در روایات شیعه از قول امام صادق (علیه السلام) نقل شده که، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگی بیرون رفت هنگامی که برگشت در بعضی از راه ها رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را دید طعام می خورند و با مردم طعام میل فرمود: و مشغول طعام بودند که، جبرئیل (علیه السلام) آمد گفت ای محمد: بلند شو پس سوار شو، پیامبر خدا هم فرمودند من سوار شدم و جبرئیل هم با هم بودند، پس زمین را طی می کردم مانند مانند تای کردن جامه و پیراهن، تا رسیدم به سرزمین فدک پس هنگامی که شنیدند اهل فدک (یهودیان بنی نضیره)

صدای پاهای مرکب های ما را پس فهمیدند که، دشمن بر سرشان وارد شده پس درهای شهر را به کوه ها روی ما بستند و کلیدهای (خانه) را به دست پیرزنی دادند در خانه ای از شهر مدینه، و رفتند بر سر کوه ها، پس جبرئیل (علیه السلام) نزد آن پیرزن رفت و کلیدهای منازل را از او گرفت پس آن شهر را فتح کرد و خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان آن خانه بود. پس جبرئیل گفت که خدای عزوجل این (فدک) را مخصوص تو قرار داد نه مردم، و این همان قول خداوند متعال است که می فرماید: آن چه را که خداوند بر پیامبرش عطاء کرد و بخشید و مفتوح گردانید بدون جنگ و حیوانات سواری مانند (شتر

و اسب و فیل) به دست آمد، مال خدا و رسول می باشد، و این بخشش و عطیه و به دست آوردن فدک و فیء بدون جنگ و خون ریزی بدون اسب و شتر و... به دست آمده است و خداوند مسلط می کند رسول خود را بر کسی که بخواهد، و مسلمانان این را فتح نکردند و جنگ و خون ریزی نمودند که به دست آوردند و لا کن خداوند او را بر پیامبرش عطا کرد و جبرئیل در دورخانه های (یهودیان بنی نضیره) می گشت و درهای خانه های آن ها را بست و کلیدها (آن سرزمین فدک) را به دست پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داد. پس آن کلیدها را پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در غلاف شمشیرش قرار داد. و آن افراد (یهود) هم در مجالس خود بودند و هنوز متفرق نشده بودند. و پیامبر خدا با پیروزی برگشتند به جایگاه خود، پس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: من رسیدم به فدک و من به درستی که آن چه را (بدون جنگ و وسایل حربی به دست آمد)

به من عطاء نمود علی رغم اهداف شوم منافقون (پس فرمودند این کلیدهای فدک است (به همه نشان داد) سپس آن کلید را از میان غلاف شمشیر در آوردند سپس آن حضرت سوار شدند و مردم هم با آن حضرت، سوار حیوانات شدند (برگشتند به مقصد و منزلشان) تا آخر حدیث.

فی تَهْذِيبِ الْاِحْكَامِ عَنْ اَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو اُذِيْنَهٗ عَنْ اَبَانَ بْنِ اَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سَلِيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ ، عَنْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ سَمِعْتَهُ يَقُوْلُ : كَلَامًا كَثِيْرًا ، ثُمَّ قَالَ : وَ اَعْطِيْهِمْ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهٖ ، سَهْمُ ذِي الْقُرْبَى الَّذِيْنَ قَالَ اللهُ تَعَالَى : اِنْ كُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ . . . عَنِ بَنِي الْقُرْبَى ، وَ هُمُ الَّذِيْنَ قَرْنَهُمُ اللهُ بِنَفْسِهِ وَ بَنِيهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ) فَقَالَ : فَاِنَّ لِلّٰهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِمَنْ ذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسٰكِيْنَ وَ ابْنَ السَّبِيْلِ - مِنْ اَخَصِّهِمْ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِيْ سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيْبًا ، اَكْرَمَ اللهُ نَبِيَّهٗ وَ اَكْرَمْنَا يَطْعَمُنَا اَوْ سَاخَ اَيْدِي النَّاسِ (۱)

فقال: « ما آفأ الله على رسوله من أهل القرى فله و للرسول ولذی القربى و الیتامی و المساکین ، »

فی مجمع البیان روی المنهال بن عمر عن علی بن الحسین (علیه السلام) قال : قلت : قوله « ولذی القربى و الیتامی و المساکین و ابن السیل » قال : هم قربائنا (قربانا) و مساکینا و أبناء سبیلنا (۲) و تهذیب الاحکام آورده ، از سلیم بن قیس که گوید:

من از امیرمؤمنان (علیه السلام) شنیدم که فرمودند : مائیم به خدا سوگند کسانی که خداوند ما را منظور داشته و قصد نموده ، به ذی القربی، آن افرادی که ، خداوند متعال آنان را به خود نزدیک کرده است و به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرین قرار داد سپس فرموده است آن چه که : خداوند بر رسولش ارزانی داشته است از اهل قریه ها (از یهودیان بنی نضیر) پس از آن خداوند و رسول و ذی القربی و یتام و مساکین ، منظور ما فقط هستیم و برای ما سهمی از صدقه قرار نداده به خاطر کرامتی که خداوند ما را گرامی داشته از این که اطعام کند از چرک ها (اموال) که در دست مردم است و در مجمع البیان از منهال نقل کرده از قول امام سجّاد (علیه السلام) که گوید عرض کردم به امام سجّاد (علیه السلام) مراد از گفتار خداوند متعال که می فرماید : این اموال خاصه ذی القربی و یتام و مساکین و ابن سبیل است چیست ؟ حضرت فرمودند : اینان خویشان و مساکین و درماندگان در راه از ما هستند .

ص: ۵۵

۱- نورالثقلین ج ۵ ص ۲۷۸ ، سورة انفال ، آیه ۴۱ ، تهذیب الاحکام ، ج ۴ ، ص ۱۲۶

۲- نورالثقلین ، ج ۵ ، ص ۲۷۸

۴- و آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ ۲۶ بنی اسرائیل، فآتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ ۳۸ روم، فرات قال: جَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْأَحْمَسِيِّ مُعَنَّأً عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: لَمَّا نَزَلَتْ (هَذِهِ، ب. أ.) الْآيَةَ (وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ) أُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فَاطِمَةَ فَدَكَ، فَقَالَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ: (رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ب) أَعْطَاهَا؟ قَالَ: فَغَضِبَ جَعْفَرُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) - ب) قَالَ: اللَّهُ أَعْطَاهَا فَدَكًا

در تفسیر فرات: از ابی مریم نقل می کند، که گوید: از امام صادق (علیه السلام) فرمود هنگامی که آیه و آتِ ذی القربی نازل شد پیامبر خدا

(صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه (علیها السلام) عطاء کرد ابان بن تغلب گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را عطا کرد.

گوید: امام صادق (علیه السلام) خشمگین شد (برای این که ابان گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عطا کرد یعنی: گویا مطلب برای او بسیار مشکل به نظر می رسید).

قال: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ مَعَنَّأً: عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَوْرِيِّ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ (وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ) قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكًا (۱)

فرمود (بلی) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ایشان عطا کرد فدک را و از ابی سعید نقل شده هنگامی که: آیات و آتِ ذَالْقُرْبَى نازل شد گوید: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه (علیها السلام) را خواند، پس فدک را به آن بزرگوار عطا کرد.

۵- وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ:

یعنی قرابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و انزلت فی فاطمه (علیها السلام) فجعل لها فدک و المسکین من ولد فاطمه و ابن السبیل من آل محمد و ولد فاطمه (۲)

وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ

حق ذی القربی و مسکین و ابن سبیل را بده

یعنی قرابت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و آیه درباره شأن حضرت فاطمه (علیها السلام) نازل شده پس فدک را برای ایشان قرار داد و مسکین هم از فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) می باشد. و ابن سبیل هم از آل محمد (علیه السلام) و از فرزندان حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) است.

١- تفسير فرات ص ٢٣٩ - ٢٤٠ و ص ٣٢٢ - ٣٢٣

٢- تفسير قمى ج ٢ ص ١٨

۶- وفيه أخرج ابن حريز عن علي بن الحسين رضي الله عنه قال: قال لرجل من أهل الشام: أقرأت القرآن؟ قال: نعم قال: أ فَمَا قرأت في ۲۶ بنی اسرائیل: « و آت ذالقربی حقہ » قال: و إنکم للقرابہ الذی أمر اللہ أن یوتی حقہ؟ قال: نعم (۱)

و ابن حریز (سنی مذهب) گوید: علی بن الحسین (علیه

السلام) به آن مردشامی فرمودند: آیا تو قرآن خوانده ای؟ گفت: بلی فرمود: آیا این (آیه ۲۶ در سوره بنی اسرائیل) را خوانده ای: و (آت ذی القربی حقہ): گفت: مگر شما قرابت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند؟ فرمودند بلی

قوله تعالی: « و ما آفاء الله علی رسوله منهُم فما أوجفتم علیہ من خیل و لارکاب و لکنّ الله یسلط رسله علی من یشاء الخ » الا فاده الإرجاع من الفیء بمعنی الرجوع و ضمیر « منهم » لبنی النضیر و المراد من أموالهم

قول پروردگار که فرمود: و ما آفاء الله علی رسوله یعنی آن چه را که خداوند بر پیامبر و رسولش ارزانی فرمود: از چیزهایی که با جنگ و خون ریزی و بدون اسب و شتر و وسیله جنگی به دست بیاید، نیامده بلکه خداوند مسلط می کند رسول خدا را بر کسی که بخواهد کلمه آفاء، (به معنی رجوع و برگشت سایه) و ضمیر در کلمه منهُم به (یهودان بنی نضیر) بر می گردد و مراد از کلمه منهم یعنی از اموالشان (چون فدک از اموالشان بوده)

و إيجاف الدّابة تسييرها بإزعاج و إسراع و الخيل الفرس، و الركاب الإبل و « من خيل و لارکاب » مفعول « فما أوجفتم » و « من » زائده للاستغراق والمعنى: و الذي أرجعه الله الی رسوله من أموال بنی النضیر خصّه به و ملکه وحده اياه فلم تسيير و اعلیه فرساً ولا- إبلًا بالركوب حتى يكون لكم فيه حق بل مشيتم إلى حصونهم مشاه لقربها من الدينه و لكنّ الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شی قدیر و قد سلط النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بنی النضیر فله فیهم یفعل فیهم ما یشاء و ايجاف الدّابة، تاختن با حیوان، حرکت با سرعت است (یعنی با این شرایط نبوده) و خیل به معنی فرس و اسب است. و رکاب به معنی ابل و شتر است. و « من خیل و لارکاب » مفعول است برای «فما أوجفتم» و کلمه من، زائده است برای استغراق (همه را در برگرفتن) و معنی این می شود آن که،

ص: ۵۷

خداوند به رسولش برگردانید (از گروه بنی نضیر) اختصاص داد به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به تنهایی، اسبی و شتری بر او تاخته نشد. تا این که شما در او حقی داشته باشید. بلکه شما به طرف قلعه های آن ها (یعنی یهودیان بنی نضیر) رفتید چرا که به مدینه نزدیک بودید، و لاکن خداوند، مسلط می کند. رسولش را بر کسی که بخواهد و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا می باشد. و خداوند مسلط گردانید نبی خود (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر طایفه ای از یهود بنی نضیر، پس فیء و فدک (و سرزمین آنان را) از برای پیامبرش قرار داد. (۱)

قوله تعالى: « ما آفأه الله على رسوله من أهل القرى فله وللرسول ولذی القربى و الیتامی و المساکین و ابن السبیل » الخ ظاهره أنه بیان لموارد مصرف الفیء المذكور فی الآیه السابقه مع تعمیم الفیء أهل القرى أعم من بنی النضیر و غیرهم .

قول پروردگار متعال که می فرماید خداوند بخشید برای رسولش از اهل قریه ها (دهکده ها) پس برای خداوند متعال و رسولش و خویشان و یتیمان و مساکین و درماندگان در راه (از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) این مطلب بیان است برای موارد مصرف فیء مورد نظر که ذکر شده در قرآن، با این که فیء و غنیمت البته عمومیت دارد. اعم از بنی نضیر و غیر ایشان .

وقوله: « ولذی القربى » الخ المراد بذی القربى قرابه النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و لامعنی لحمه على قرابه عامه المؤمنین و هو ظاهر و المراد بالیتامی الفقراء منهم كما یشعر به السیاق و إنما أفرد و قدم على « المساکین » مع شموله له اعتناد بامر الیتامی و قد ورد عن أئمه أهل البیت (علیهم السلام) أن المراد بذی القربى أهل البیت و الیتامی و المساکین و ابن السبیل منهم (۲)

وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ لَا تُبْذِرْ تَبْذِیراً (۳)

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: « وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » أُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فَاطِمَةَ فَدَكَأَ (۴)

عن أبي سعيد الخدري قال: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) « وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » دَعَا فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَأَ وَ الْعَوَالِي وَ قَالَ: هَذَا قِسْمٌ قَسَمَهُ اللَّهُ لَكَ وَ لِعَقْبِكَ (۵)

ص: ۵۸

۱- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۳

۲- تفسیر المیزان ج ۱۹ ص ۲۰۳

۳- سوره بنی اسرائیل، آیه ۲۶

۴- شواهد التنزیل حافظ حاکم حسکانی ج ۱ ص ۴۳۸

۵- شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۴۱، شش روایت در این کتاب این عالم سنی آورده است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) تحویل دادند .

۶- و آنچه خداوند فیئ قرار داد بر رسول خدا، از کفار پس شما مسلمین حمله نکردید بر آن ها به اسب ها و مراکب خود یعنی بدون جنگ و قتال به دست آمد و لکن خداوند مسلط فرمود رسولان خود را بر آن ها و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است .

مسئله : آنچه از کفار و مشرکین به دست بیاید اقسام زیادی دارد که ، در کتب فقهیه متعرض شده اند یک قسم غنائم دارالحرب است که بین مجاهدین تقسیم می شود و یکی از مواردیست که خمس به او متعلق می گیرد چون خمس غنائم دارالحرب است و استخراج معادن و غنوص و حلال مخلوط به حرام که مقدار و صاحبش معلوم نباشد و ارض مُشترای [خریداری شده] از اهل ذمه و منافع کسب که مقدار زائد بر مؤمنه باشد و یک قسم صفایانی ملوک است که خاص به نبی است و یک قسم انفال است مثل اراضی موات و آجام و بطون ادویه و میراث من لا وارث له ، و آن چه کفار به اختیار می دهند مثل فدک و اموال که این ها را می فرماید . « قُلْ الْاِنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ ، (۱) » و خیل و یک قسم فیئ است که ، از کفار بدون جنگ و خیل و رکاب به دست می آید که ، مورد آیه شریفه است که می فرماید :

« وَ مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْهُمْ » آنچه خدای متعال بر رسول خود فیئ قرار داد و به دست او آمد از اموال کفار که « و ما اَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَارِكَابٍ » پس شما به دست نیاوردید به جنگ و جهاد « وَ لَكِنَّ اللّٰهُ رُسُلَهُ عَلٰی مَنْ يَّشَاءُ » خدا مسلط فرمود رسل خود را بر آن کفار که مشیتش تعلق گرفته « وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ » و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است .

سپس خداوند حکم این فیئ را بیان می فرماید :

ما اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ اَهْلِ الْقَرْيِ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِي الْقُرْبٰى وَ الْيَتٰمٰى وَ الْمَسٰكِيْنَ وَ ابْنِ السَّبِيْلِ كٰى لَا يَكُوْنَ دُوْلَةً بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا اَتَاكُمْ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا عَنْهُ وَ اتَّقُوْا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ .

ص : ۵۹

و آن چه فیثی فرموده خدا بر رسول او از اهل قری شش سهم می شود . مطابق آیه خمس ، پس از برای خدا است و از برای رسول و برای ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سیل تا نبوده باشد . در گردش بین اغنیاء از شما و آن چه داد شما را رسول پس بگیریید او را و آن چه نهی فرمود منتهی شوید و بپرهیزید از مخالفت خدا محققاً خداوند سخت عقاب می کند .

« ما آفاء الله علی رسوله من اهل القری »

«فَلله» شش سهم می شود یک سهم مختص به خدا است و باید به رسول داد که به مصرفی که اجازه و اذن دارد از خدا به مصرف برساند . « و للرسول » و یک سهم مختص به پیغمبر است که به هر نحوی بخواهد صرف کند .

« وَلِذِي الْقُرْبَى » مفسرین عامه (سنّی ها) اقوالی در باب ذی القربی گفتند که : در آیه خمس ذکر شده ولی مطابق مذهب شیعه از اخبار معتبره قطعیه الصدور، بلکه ضروری مذهب شیعه است که مراد ، به ذی القربی ، پیغمبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند که ، باید سهم خدا و رسول را هم تقدیم آن ها کرد تا به مصارفی که ، مرضیّ خدا و رسول است صرف فرمایند و این سهم را که ، سهم امام (علیه السلام) می گوئیم و در زمان غیبت، باید در تحت نظر مجتهد جامع الشرائط که نایب الامام (علیه السلام)

است صرف نمود و شرطش اعلیت نیست بلی مصارفش باید طبق نظر مرجع تقلید باشد ، و لله سهم دیگر « والیتامی و المساکین و ابن السیبل » و ابناء سیبل سادات و ذراری رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است که این سه سهم را سهم سادات می نامیم و لازم نیست سه قسمت کردن به هر یک از این سه طائفه داده شود، کافی است و احتیاج به اذن مجتهد هم ندارد .

تنبیه : فرق است بین موارد خمس با فیثی ، در مصرف در موارد خمس مسلمین به زحمت به دست می آورند مانند استخراج معادن و غوّاصی و قتال وجدال و تکسب و بذل ثمن و حیازت ، خداوند چهار سهم آن را مباح فرمود و خمس آن را برای ارباب خمس قرار داد ولی در فیثی هیچگونه زحمتی برای مسلمین نداشت هیچگونه حقیّی برای آن ها قرار نداد ، تمام باید به مصارف مذکور برسد . (۱)

ص: ۶۰

وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا

و بده ای رسول اکرم به ذی القربی حق او را و به مسکین و تبذیر مسکن تبذیر کردنی « وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » اخبار بسیار داریم .

در کافی و برهان و مجمع البیان آورده اند که ، مراد از ذالقربی ، حضرت فاطمه (علیها السلام) است و حق او فدک است که بدون خیل و رکاب به دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و ملک شخصی آن حضرت بود و نحلّه حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) قرار داده بود و در زمان حضرت رسالت

(صلی الله علیه و آله و سلم) در تصرّف حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) بود و ابابکر غصب کرد و در زمان عمرابن عبدالعزیز، به اولاد حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) برگردانید و باز غصب کردند تا زمان مأمون (ملعون)، او باز ، به اولاد حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) برگردانید . سپس باز غصب کردند و اخبار در این باب از طریق سنّی و شیعه بسیار است ، در بحار و تفسیر برهان و مجمع البیان و سایر کتب مسطور است و البتّه این مصداق اتمّ ذی القربی است و منافی با عموم آیه نیست که ، تمام ائمه (علیهم السلام) ذالقربی هستند و حق آن ها خمس است ، چنانچه در آیه خمس می فرماید : « وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ » فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ . . . (۱)

که تعبیر بِسَهْمِ امام (علیه السلام) می شود و اخبار در اطلاق ذی القربی بر ائمه (علیهم السلام) و تمسّک به این آیه بسیار داریم در باب زیارات و ادعیه و غیر این ها « وَ الْمَشْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ » نسبت به فقراء و ابناء سبیل غیر سادات ، حق آن ها از زکات است و نسبت به فقراء و ابناء سبیل سادات حقّ آن ها از خمس است که: سهم سادات باشد . (۲)

۷- وَ آنچه را خدا از آنان (از یهود) به رسولش بازگردانده « و بخشیده » چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید) نه اسبی تاختند و نه شتری ، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کسی بخواهد مسلط می سازد . و خدا بر هر چیز تواناست .

ص: ۶۱

۱- سورة انفال ، آیه ۴۱

۲- طیب البیان ج ۷ ص ۲۴۰ - ۲۴۱

آن چه را خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش باز گرداند از آن خدا و رسول و خویشاوندان آن حضرت و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است . تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد . آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجراء کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است .

شأن نزول

از آن جا که ، این آیات تکمیل است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود (بنی نضیر) را بازگو می کند .

شأن نزولش ادامه دارد . بعد از بیرون رفتن یهود « بنی نضیر » از مدینه « باغ ها و زمین های کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آن ها در مدینه باقی ماند . جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و طبق آن چه از سنت عصر جاهلیت بخاطر داشتند . عرض کردند : برگزیده های این غنیمت و یک چهارم آن را بگیر و بقیه را به ما واگذار تا در میان خود تقسیم کنیم .

این دو آیه نازل شدند و با صراحت گفت : چون برای این غنائم جنگی نشده و مسلمانان زحمتی برای او نکشیده اند ، تمام آن تعلق به رسول الله دارد و آن حضرت هر گونه صلاح بداند ، تقسیم می کند .

حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید به این ترتیب است چنانکه ذکر شد ، حکم غنائم « بنی نضیر » را بیان می کند و در عین حال روشن گر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت و رنج ، عائد جامعه اسلامی می شود که ، در فقه اسلام به عنوان « فیء » یاد شده است .

می فرماید : آنچه را خداوند به رسولش از آنها باز گرداند چیزی است که شما برای تحصیل آن نه آسیبی تاختند و نه شتری « و ما آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ » [« ما در آفَاءَ اللَّهِ » « موصوله » است و « مبتدا » و « ما » در « فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ » « نافیه » است و مجموع این جمله خبریه است (آمدن « فاء » بر سر خبر در جایی که شبیه شرط باشد ، بی مانع است) و این احتمال نیز داده شده که اولین « ما » شرطیه و دومی با جمله بعد از آن ، جواب شرط است [

« آفَاء » از ماده « فی ء » در اصل به معنی « رجوع و بازگشت » است [فَاءٌ يَفِيئُ فَيَأْ بَرَكْتِ (فَاءٌ) الظَّلُّ سايه جابه جا شد (فَاءٌ) الغَنِيْمَه غنيمت به دست آورد (فَاءٌ فَيَأْ و فُيُوءاً الأَمْرَ مطلب يا كاري را به سوي آن بر گرداند .) (آفَاءٌ إِفَاءَةٌ) (الظَّلُّ سايه بر گشت (آفَاءَةٌ) (إِلَى كَذَا به سوي چيزي او را بر گرداند (آفَاءٌ) (اللَّهُ عَلَيْهِ مَالُ الْقَوْمِ خدا ، مال آن مردم را به او داد (آفَاءٌ) (عَلَى الْقَوْمِ فَيَأْ غنيمتي براي آن ها به دست آورد . الْفَيْئُ سايه ، غنيمت خراج ، آفياء جمع ، [المنجد]

و اين كه بر اين دسته از غنائم « فَيْئٌ » بر وزن شىء اطلاق شده شايد به خاطر آن است كه ، خداوند متعال تمام مواهب اين جهان را در اصل براي مؤمنان و قبل از همه براي وجود مقدس رسول اكرم (صلى الله عليه و آله و سلم) كه أشرف كائنات و خلاصه موجودات است ، آفريده و افراد غير مؤمن و گنه كار در حقيقت غاصبان اين اموال مي باشند (هر چند بر حسب قوانين شرعى يا عرفى ، مالك محسوب شوند) هنگامي كه اين اموال به صاحبان حقيقي باز مي گردد ، شايسته عنوان (فِي ء) است .

كلمه أَوْجَفْتُمْ از ماده « اِيْجَافٌ » به معنى «راندن سريع» است كه معمولاً در جنگ ها اتفاق مي افتند .

الْوَجْفُ سَرِيْعٌ ، تَنْدٌ ، أَوْجَفَ الْفَرَسَ اسب را مِهْمِيْز [الت فلزي كه هنگام سواري بر پاشنه چكمه مي بندند ، اصل آن در عربى مِهْمِز و مِهْمَاز و جمع آن مِهْمَاز و مِهْمَازِست ، در فارسى فخيْز ، هم گفته شده] تا تَنْد حركت كند ، كلمه «خَيْلٌ» به معنى « اسب ها » است .

(جمعى است كه مفرد از جنس خود ندارد) [راغب در مفردات خود مي گويد : «خَيْلٌ» در اصل از ما «خيال» است كه به معنى پندار و تصوّرات ذهنى است و «خَيْلَاءٌ» به معنى «تَكْبَر و خود برتر بينى» است چرا كه از يك نوع تَخْيِيل فضيلت ناشى مي شود و از آن جا كه وقتى انسان بر اسب سوار مى شود غالباً يك نوع غرور و كبر احساس مى كند لفظ «خيل» بر اسب اطلاق شده است ، قابل توجه اين كه ، «خيل» هم به اسب ها گفته مى شود و هم به سواران

كلمه رِكَاب از ماده «رِكُوبٌ» معمولاً به معنى دو شتران سواري مى آيد ، رَكَبَ رُكُوباً و مَرَكَباً الدَّابَّةَ وَ عَلَى الدَّابَّةِ ، سوار چهارپا شد

الركاب جمع رُكْب (الركاب) شترها، راحلِه واحِد آن از غير لفظ، رُكْب و رُكائب و كابات (ركاب) السحاب، بادها، الرُّكاب، بسيار سوار شوند. هدف از مجموع جمله، اين است كه: در تمام مواردی كه، برای به دست آوردن غنيمت هيچ جنگی رخ ندهد غنائم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد و به طور كامل در اختيار رئيس مسلمين قرار می گيرد، آن هم با صلاح دید خود. مصارفی كه در آيه بعد می باشد مصرف می كند سپس می فرماید: چنان نيست كه پیروزی ها همیشه نتیجه جنگ های شما باشد. «ولی خداوند رسولان خود را بر هر كس بخواهد مسلط می سازد.» و خداوند بر همه چیز توانا است.

در این جا يك سؤال مطرح می شود و آن این كه:

غنائم يهود (بنی نضير) بدون جنگ در اختيار مسلمانان قرار نگرفت بلکه لشكر كشی كردند و قلعه های يهود را در حلقه محاصره قرار دادند. و حتی گفته می شود در گيري مسلحانه محدودی نیز رخ داد؟

در پاسخ باید گفت: قلعه های «بنی نضير» چنان كه گفته اند: فاصله چندانی از «مدینه» نداشت «بعضی از مفسران فاصله را دو ميل کمتر از ۴ كيلومتر ذكر کرده اند» و مسلمانان پیاده به سوی قلعه ها آمدند، بنابراین زحمتی متحمل نشدند، اما وقوع در گيري مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نيست. محاصره نیز چندان به طول نیامید. بنابراین می توان گفت: در حقیقت چیزی كه بتوان نام آن را نبرد گذاشت، رخ نداد و خونی بر زمین ریخته نشد. آيه بعد مصرف «فیء» را كه در آيه قبل آمده است به وضوح بیان می كند و به صورت يك قاعده کلی می فرماید: آنچه را خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش بازگردانده است، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است. (وَ مَا آفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلذَّيِّ الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ)

یعنی این همانند غنائم جنگ های مسلحانه نيست كه، تنها يك پنجم آن در اختيار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سایر نیازمندان قرار گیرد و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد.

و نیز اگر در آيه قبل گفته شد كه، تمام آن متعلق به رسول خدا است. مفهومش این نيست كه، تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می كند بلکه چون رئيس حكومت دین اسلامی و مخصوصاً

مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است، قسمت عمده را در مورد آن‌ها ضروری کند در این آیه به طور کلی شش مصرف برای «فیء» ذکر شده

۱- سهم خداوند بدیهی است خداوند مالک همه چیز است و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست. و این یک نوع نسبت تشریفی است تا گروه‌های دیگر که بعد از آن ذکر شده‌اند، هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را هم ردیف سهم خدا محسوب دارند. و ذره‌ای از شخصیت آن‌ها در افکار عمومی کاسته نشود.

۲- سهم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که طبعاً نیازمندی‌های شخصی آن حضرت و سپس نیازمندی‌های مقامی آن بزرگوار و انتظارش را که، مردم از او دارند تأمین می‌کند. ۳- سهم ذوی القربی است که، بدون شک در این جا منظور خویشاوندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و بنی هاشم است که، از گرفتن «زکات» که جزء اموال عمومی مسلمین است، محرومند (این تفسیر را نه تنها مفسران شیعه که بسیاری از مفسران اهل تسنن نیز به آن تصریح کرده‌اند مانند «فخر رازی در تفسیر «کبیر» «برسوئی» در روح البیان سید «قُطَب» در «فی ضلال القرآن» و «مراغی» در تفسیرش و «آلوسی» در «روح المعانی» و اصولاً معنی ندارد که، منظور خویشاوندان عموم مردم باشند چرا که، در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می‌شود زیرا همه مردم خویشاوندان یک دیگرند. در این که آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه؟ در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است شرط بودن آن صحیح تر به نظر می‌رسد.

۴ و ۵ و ۶ سهم یتیمان و مسکینان و درماندگان است. در این که: این سه گروه تنها از «بنی هاشم» باید باشند یا عمومی یتیمان و مستمندان و ابن السبیل‌ها را شامل می‌شود؟ در میان مفسران گفتگو است.

عموم فقهای عامه (سنّی‌ها) و مفسران آن‌ها معتقدند:

این مسأله تعمیم دارد در حالی که روایاتی که از طریق سنی ها رسیده است در این زمینه مختلف است از بعضی استفاده می شود ، این سه سهم نیز مخصوص یتیمان و مستمندان و ابن السبیل بنی هاشم است در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که این حکم عمومیت دارد . از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شد که فرمود : **كَانَ أَبِي يَقُولُ لَنَا سَيِّئُهُمُ الرَّسُولِ وَ سَيِّئُهُمُ ذِي الْقُرْبَى وَ نَحْنُ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا بَقِيَ** « سهم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ذالقربی از آن ها است و ما در باقی مانده اینسهام با مردم شریکم » (۱) آیات ۸ و ۹ همین سوره که توضیحی است برای این آیه نیز گواهی می دهد که ، این سهم مخصوص « بنی هاشم » نیست زیرا در آن سخن از عموم فقرا و مهاجرین و انصار است . علاوه بر این مفسران نقل کرده اند :

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از ماجرای در بنی نضیر اموالی را که ، از آن ها باقی مانده بود ، و در میان «مهاجران» که عموماً در شرایط سختی در «مدینه» زندگی می کردند و سه نفر از طایفه «انصار» که سخت نیازمند بودند تقسیم کرد . و این خود دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد . باید ظاهر قرآن را ترجیح داد . (۲) .

اللغه : أَلْفَىء : رد ما كان للمشركين على المسلمين بتمليك الله اياهم ذلك على ما شرط فيه يقال : فاء يَفَىء فيئاً إذا رجع و أفأته أنا عليه ، ای : ردده علیهِ و الإیضاع و هو تسيير الخيل :

أو الركاب من وجف يجف وجيفاً : و هو تحرك باضطراب . فالإيجاب : الإزعاج للسير و الركاب

الإبل و الخصاصه : الاملاق و الحاجه و أصله الاختصاص و هو الانفراد بالامر فكانه انفراد الانسان عما يحتاج اليه و قيل : أضيئه الفرجه يقال للقمر : بدامن خصاص الغيم أي فرجته و منه النخص : البيت من القصب لما فيه من الفرغ و الشح و البخل واحد و قيل : إنَّ الشح بخل مع حرص

النزول: قال ابن عباس: نزل قوله « وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى » الْآيَةِ فِي أَمْوَالِ كُفَّارِ أَهْلِ الْقُرَى وَ هُمْ قَرِيظُهُ وَ بَنُو النَّضِيرِ وَ هُمَا بِالْمَدِينَةِ وَ فَدَكَ وَ هِيَ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ وَ خَيْبِرُ وَ قَرَى عَرِينَهُ وَ يَنْبَعُ

ص: ۶۶

۱- مجمع البيان ج ۹ ص ۲۱۶ و مسائل الشيعة ج ۶ ص ۳۶۸ حديث ۱۲ از باب ۱ ابواب انفال

۲- و مسائل الشيعة ج ۶ ص ۳۵۶ حديث ۴

و ينع و جعلها الله لرسوله يحكم فيها ما أراد وَاخبر أَنها كلها له . فقال أَناس : فهلا قسمها فنزلت الآية و قيل : إِنَّ الآيةَ الأولى بيان أموال بنى النضير خاصة لقوله : « و ما أفاء الله على رسوله منهم » الآية و الثانيه بيان الأموال التي أُصيب بغير قتال و قيل : إنهما واحد و الآية الثانية بيان قسم المال الذي ذكره الله في الآية الأولى و قال أَنس بن مالك :

أَهْدَى لِبعض الصحابه رأس مشوى ، و كان مجهوداً فوجه به إلى جاره، فَتَداولته و تسعه أَنفس، ثم عاد إلى الأول فنزل : «و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة » الآية و عن ابن عباس قال : قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) يوم بنى النضير للأنصار : « إن شتمت قسمتم للمهاجرين من أموالكم و دياركم و تشاركونهم في هذه الغنيمه » فقال الأنصار :

بل نقسم لهم من أموالنا و ديارنا و نؤثرهم بالغنيمه و لا نشاركهم فيها فتزلت «و يؤثرون على انفسهم» الآية و قيل : نزلت في سبعة ، عطشوا في يوم أحد فجيء بماء يكفي لأحدهم فقال واحد منهم ناول فلاناً حتى طيف على سبعتهم ، و ماتوا ولم يشرب أحد منهم فأثنى الله سبحانه عليهم و قيل : نزلت في رجل جاء إلى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)

فقال : أطمعنى فإنى جائع . . .

المعنى : ثم بين سبحانه حال أموال بنى النضير فقال : « و ما أفاء الله على رسول منهم » أى من اليهود الذين أجلاهم ، و إن كان الحكم سارياً فى جميع الكفار الذين حكمهم « فَمَا أَوْجَفْتُمْ عليه من خيل و لاركاب » و الإيجاف : دون التقريب و قيل : الأيجاف فى البخل و الإيضاع فى الوبل و قيل : هُم مستعملان فيها جميعاً :

أى : فما أوجفتم عليه خيلاً و لا- إيلاً- و المعنى : لم تسيروا إليها على خيل و لا إبل و إنما كانت ناحيه من المدينه (من نواحي المدينه) يسلط إليها على من يشاء و قوله : « عليه » أى على ما أفاء الله و الركاب : الإبل التي تحمل القوم و احدتها راحله . اللغه : فيئ : رد كردن آن چه در دست مشركين بوده به مسلمانان ، به اين معنى كه خداوند تمليك آنان نمود . به شرط اين كه : چیزی كه با وسايل جنگی مانند شتر و اسب و فيل و تاخت و تازی

نکرده باشند . آری ، بین مسلمانان غنیمت تقسیم می شود اما این فیئ و غنیمت خاص بوده برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خویشان آن حضرت که در آیه ذکر شده است پس مسلمانان حقی به آن ندارند چون بدون تاخت و تاز و بدون وسایل جنگی و سواری گرفته شده است و خداوند آن را بخشید به رسولش و اقربای آن حضرت ، رأس همه فدک از آن حضرت فاطمه (علیها السلام) بوده و کلمه فاء یفی ء فیئاً یعنی سایه برگشت چون فاء به معنی برگشت سایه است در لغت ، و چون فدک هم برگشت به دست فاطمه زهرا (علیها السلام) که صاحب اصلی آن بوده از این باب می گویند فاء یفی فیئاً مانند سایه که برگردد به جای خود یعنی : برگشت بر او و (حَقَّش) و کلمه ایجاف در قرآن ، معنی او یعنی بی آرام و حرکت برای سیر و حرکت شتران و اِبِل . . . و کلمه خَصاصه ، اختصاص دادن به فردی (که چیزی را نیاز و حاجت دارد) و اصل این کلمه خصاصه به این معنی است که ، اصل آن اختصاص ، از آن یک نفر بودن است .

و گفته شده که، اصلش فُزجه بوده که فُزجه به معنی رهایی و خلاصی گفته می شود برای قمر و ماه . روشن شد و هویدا گشت از خصوصیت ابر یعنی رها شد و خلاص شدن ماه از زیر ابر ، و از همین معنی است اختصاص داشتن بیت و خانه از نی ، از این که در او رهایی و خلاصی است یعنی خانه ای که در او قَصَب و نی بود خلاص و رهایی یافت (از خالی شدن نی ها در خانه) . به خاطر این که از بودن قَصَب و نی و قلم و استخوان و . . . خالی شد و رهایی یافت . و دو کلمه شُحَّ و بخل به یک معنی است و هر دو ۲ به معنی بخل است و به معنی حریص و آزمندی آمده است ، و بعضی گفته اند : شُحَّ همان بُخل است به اضافه حِرص و حریص بودن ، خلاصه معنی این است که ، این یهود چون ذاتاً بخیلند و حریص و آزمندند . این مال و فیئ و سرزمین فدک که به دست مسلمانان افتاد و مال اختصاصی پیامبر خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم)

شد اگر به فرض ، اعلان جنگ نمی شد به آنان ، این عمل رانمی کردند ، به هر حال بر جان خود ترسیدند که کشته شوند اگر با مسلمانان مقابله کنند ، ناچار شدند صلح کنند و جنگ نکنند و در نتیجه این اموال را بخشیدند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اقربای آن حضرت یعنی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم او را بخشید به دختر بزرگوارش حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) اما شأن نزول آیه این است : ابن عباس می گوید : گفتار خدای متعال که فرموده است: خداوند ببخشید و ارزانی داد به پیامبرش آن چه که از یهودیان بنی نضیره گرفتند از اموال کُفَّار، قریه ها و دهکده های یهودنشینان بنی نضیره که به آنان

طایفه یهودیان قُرَيْظَةَ و بنو نضیر می گفتند ، که این ها در مدینه بودند و فدک هم تا مدینه سه میل فاصله دارد (۱)

و خیبر و قریه ای است که صاحب چشمه باشد و کلمه عَرِينَه به معنی جایی که بیشه زار باشد و خداوند آن را برای رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داد و به آن خبر داده که همه آن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است . عده ای از مردم گفتند : آیا نباید این غنیمت و فیئ را تقسیم کرد که ، به همه جنگ جویان برسد ، آیا نازل شد که فیء و غنیمت اختصاصی است و از آن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است و بعضی گفته اند آیه اول بیان می کند اموال بنی نضیر را که خاص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است مانند این آیه شریفه و ما آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ . . . و آیه دوم بیان می کند اموالی را که بدون جنگ و خون ریزی می گیرند و بعضی هم گفته اند : هر دو به یک معنی است و آیه دوم بیان می کند ، تقسیم مالی را که خداوند متعال در آیه اول ذکر کرده است . و آنس بن مالک گوید : برای بعضی از صحابه ، گوشت بریانی به هدیه آوردند (یا شیرجوشانده) او را به کنیزی داد ، پس ۹ نفر از آن خوردند و سپس به صورت اولش برگشت پس آیه شریفه نازل شد که فرمود : و ایثار می کنند بر دیگران (چیزی را که خود به آن محتاج می باشند . آیه ۹ سوره مبارکه حشر و از ابن عباس مرویست که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز بنی نضیر (که فتح کردند قلعه فدک را از یهودیان بنی نضیر) به انصار فرمودند اگر می خواهید تقسیم کنید برای مهاجرین از اموالتان و خانه هایتان ، تا در این غنیمت به آنان شریک شوید . انصار گفتند : بله ما از اموال و خانه هایمان تقسیم می کنیم برای آنان و در غنیمت آن هم شریک نمی شویم ، بلکه ایثار می نمائیم پس این آیه ایثار نازل شد چیزی را که ، خود به آن محتاج و نیاز دارند می بخشند و ایثار می کند ، (به مهاجرین) و بعضی هم گفته اند : آیه درباره هفت نفر که در روز جنگ أُحُد ، تشنه بودند ، نازل گشته است ، به مقدار آبی که برای یک نفر کفایت می کرد نه همه ، یکی از آن هفت نفر گفت به فلانی بدهید به همین صورت تا به هفتمین نفر که رسید هیچ کدامشان آب نیاشامیدند تا این که همه آن هفت نفر در حال تشنگی به

ص : ۶۹

۱- میل در عربی به معنی مسافتی به اندازه مَدَّ بَصَرٍ تا چشم کار می کند و ببیند در روی زمین یا ۴ هزار ذراع گفته می شود که هر ذراعی ، نیم متر می باشد .

شهادت رسیدند ، پس خداوند سبحان آنان را تمجید و ستایش کرد ، و بعضی هم گفته اند که : درباره مردی نازل شده که ، آمد خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و عرض کرد: ای رسول خدا مرا طعام بده که گرسنه ام .

معنا : سپس خداوند سبحان بیان می کند حال اموال و دارایی بنی نضیر را پس فرمودند : و آن چه که خداوند بر رسولش ارزانی فرموده از اموال آن ها یهودیانی که ، ترک جلا و وطن کردند ، و اگر چه در جمیع کفار حکم آنان جاری است، آن کفاری که حکمشان یکی است : پس آن چه ، از اسب و شتر گرفته نشده (بدون خون و خون ریزی و جنگ) و بعضی ها گفته اند ایجاف (تاختن اسب و شتر) بدون تقرب و نزدیک شدن و گفته شده که ایجاف در بخل است و ایضاً جنابیدن و حرکت دادن ، بانگ فریاد در شتر است . و بعضی هم گفته اند هر دو با هم استعمال گردد و به یک معنی آیند. یعنی : شما بر او نتاختید نه با اسب و نه با شتر ، و معنی این است که ، شما به سوی آن حرکت و سیر نکردید به وسیله اسب و شتر و همانا این (فدک) در ناحیه ای از مدینه بوده و خداوند کسی را که بخواهد بر او مسلط می گرداند (و مسلط گردانید پیامبر و رسول خود را (صلی الله علیه و آله و سلم))

ولا ینکن الله یسلط رسوله علی من یشاء آی یمکنهم من عدوهم من غیر قتال . بأن یقذف الرعب فی قلوبهم جعل الله أموال بنی النضیر لرسوله خالصه یفعل بها ما یشاء فقسّمها رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بین المهاجرین و لم یعط الأنصار منها شیئاً إلا ثلاثه نفر کانت بهم حاجه و هم أبو دجانة و سهل بن حنیف و الحارث بن الصمه ثم ذکر سبحانه حکم الفیء فقال : « ما أفاء الله علی رسوله من أهل القرى » آی من أموال کفار أهل القرى «فَلله» یأمرکم فیہ بما أحب «و للرسول» بتملیک الله آیاه «ولذی القربی» یعنی أهل بیت رسول الله و قرابته و هم بنو هاشم « و الیتامی و المساکین و ابن السبیل » منهم لأنّ التقدير ولذی قریبه و یتامی أهل بیته و مساکینهم و ابن السبیل منهم و روى المنهال بن عمرو عن علی بن الحسین (علیه السلام) قال : قلت قوله : «ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» قال: هم قربانا و مساکینا و أبناء سبیلنا و قال جمیع الفقهاء : هم یتامی الناس عامه و كذلك المساکین و أبناء السبیل و قد روى أيضاً ذلك عنهم (علیهم السلام) و روى محمد بن مسلم عن أبی جعفر (علیه السلام) أنه قال: کان أبی یقول لنا : سهم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و سهم ذی القربی و نحن شرکاء الناس فیما بقى و الظاهر یقتضی أن ذلك لهم سواء کانوا أغنیاء أو فقراء و هو مذهب الشافعی و قیل : إنّ مال الفیء للفقراء من قریبه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و هم بنو هاشم و بنوالمطلب و روى عن

الصادق (عليه السلام) أنه قال : نحن قوم فرض الله طاعتنا و لنا الأنفال و لنا صفوالمال يعني ماكان يصطفى لرسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) من فره الدواب و حسان الجوار والدره الثمينه و الشىء الذى لانظيره (1)

والمعنى : ثم حثَّ سبحانه نبيّه (صلى الله عليه و آله و سلم) على إيتاء الحقوق لمن يستحقها على كيفته الإنفاق فقال: « وَ آتِ ذَالقربى حقه » معناه و أعط القربات حقوقهم التى أوحىها الله لهم فى أموالكم عن ابن عباس والحسن و قيل: إن المراد قرابه الرسول .

يعنى:

وگفتار پروردگار که فرموده است بر آن چه که خداوند ارزانی فرمود برای رسولش و کلمه الركاب به معنی ایل و شتری است که : متحمل (بار) قوم می شود به تنهایی که حرکت و کوچ کنند .

ولاکن خداوند مسلط می نماید فرستادگانش را بر کسی که بخواهد .

یعنى : آنان را تمکین و قدرت می دهد بر دشمنانشان ، بدون جنگ و قتل ، به این که ، ترس و رعبی از پیامبرش در دل آن ها می اندازد . خداوند متعال اموال بنی نضیر را برای رسولش قرار داده خالصاً و خداوند انجام می دهد به وسیله این عمل ، آن چه را که بخواهد .

پس رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) آن اموال را تقسیم کرد بین مهاجرین و چیزی به أنصار نداد مگر به سه نفر که مورد حاجت و نیاز بودند مانند أبودُجانة و سهل بن حُئيف و حارث بن صمہ ، سپس خداوند سبحان ذکر کرده حکم فیء را پس فرمود : آن چه را که خداوند ارزانی فرمود بر رسولش از اهل دهکده های (بنی نضیره) یعنی : از اموال اهل کفّار ، اهل قریه ها ، پس آن برای خداوند است (که بخشیده به رسولش) خداوند شما را امر می فرماید : در این مورد به چیزی که دوست دارد و برای رسولش به بخشیدن و دادن و تملیک به آن حضرت و ذی القربی یعنی : اهل بیت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و خویشان و قرابت آن بزرگوار و آنان بنی هاشم اند و ایتم و مساکین و ابن سبیل از آنان می باشند . چون تقدیر و فرض این است که ذی القربی و یتیمان اهل بیت آن حضرت است و مساکین (مستمندان) و ابن سبیل (درماندگان در راه) از همان اهل بیت (علیهم السلام) محسوب می شوند و منظور می باشند و منهال بن عمرو از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت کرده که : گوید به آن حضرت عرض کردم : و ذی القربی و الیتامی

ص: ۷۱

و المساكين و ابن السبيل كيانش؟ فرمودند: آنان قُرباً و خویشان ما هستند و مساكين و ابناء السبيل از ما هستند (شاهد منظور آيه مذكوره است) و جميع آقايان فقهاء قائلند كه ، اينان يتيمان مردمند به طور عام و كلى و همچنين مساكين و ابناء السبيل (غير از مساكين و ايتام و ابن سبيل در آيه مورد نظر كه گفته شد از اهل بيت (عليهم السلام)) محسوب مى شوند نه به طور عام .

و ايضاً روايت شده است كه اين افراد مانند يتيمان و مساكين و ابناء السبيل، هم از اهل بيتند (عليهم السلام) و محمد بن مسلم از امام باقر (عليه السلام) روايت کرده كه فرمودند: پدرم (امام سجّاد (عليه السلام)) مى فرمودند: اين افراد از ما اهل بيت مى باشند (نه به طور عام و كلى) يك سهم از آن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) است و يك سهم مال ذى القربى مى باشد و ما هم با مردم شريك هستيم در مابقى ، و ظاهر اقتضاء مى كند اين مطلب براى آن ها مساوى باشد ، چه اغنياء و چه دولت مند باشند ، چه فقير و ندار ، و البته اين مذهب و راه و روش شافعى است و بعضى گفته اند: اين كه مال فيء براى فقراء از خویشان رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) مى باشد كه ، آنان بنى هاشم و بنى مطلب اند و روايت شده است از امام صادق (عليه السلام) كه فرمودند: ما قومی هستيم كه ، طاعت ما را خداوند واجب کرده و انفال (غنيمت ، هبّه و بهره) از ماست و صفو مال (برگزيده مال) براى ما است . يعنى آن چه كه برگزيده و مُصَفّى است براى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) از برگزيده حيوانات و جنبندگان و كنيزان خوب و دُرّ پر قيمت و پر بهاء و چيزى كه نظيرى ندارد .

معنى: سپس خدای سبحانه نبی خود (صلى الله عليه و آله و سلم) ترغيب مى كند بر ايتاء و دادن حقوق كسى كه ، به نحو انفاق استحقاق دارد پس فرمود: وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ ، و بده حق خویشان را و معنای او اين است كه ، حقوق قرابات و خویشانی را كه خداوند احیاء فرموده است ، از آن هاى كه گرفتيد بده . (كه در اموال شما هست) . اين از ابن عباس و حسن مرويست و گفته شده كه ، مراد قرابت رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) است .

عن السدى قال : إن على بن الحسين (عليه السلام) قال : لرجل من أهل الشام حين بعث به (عليه السلام) عبيدالله بن زياد إلى يزيد بن معاوية : أقرأت القرآن ؟ قال : و إنكم ذوالقربى الذى أمر الله أن يؤتى حقه ؟ قال نعم : و هو الذى رواه أصحابنا عن الصادقين و أخبرنا السيد أبوالحمّد مهدى بن نزار الحسينى قراه قال : حدثنا أبوالقاسم عبيدالله بن عبدالله الحسكّانى قال : حدثناالحاكم ابواحد أبو محمد قال: حدثنا (عبدالله)

عمر بن أحمد بن عثمان بیغداد شفاهاً قال : أخبرني عمر بن الحسن بن علي بن مالك قال : حدثنا جعفر بن محمد الاحمسي قال : حدثنا حسن بن حسين قال : حدثنا أبو معمر سعيد بن خيثم و علي بن القاسم الكندي و يحيى بن يعلى و علي بن مسهر عن فضل بن مرزوق عن عطيه العوفى عن أبي سعيد الخدرى قال : لما نزل قوله : « وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » أعطى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) فاطمه فدكاً قال عبدالرحمن بن صالح : كتب المأمون الى عبدالله بن موسى يسأله عن قصه فدك فكتب إليه عبدالله بهذا الحديث راه الفضيل بن مرزوق عن عطيه فردّ المأمون فدكاً الى ولد فاطمه (عليها السلام) « وَ الْمَسْكِينِ ابْنَ السَّبِيلِ » معناه : و آتِ الْمَسْكِينِ حَقَّهُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ مِنَ الزَّكَاةِ وَ غَيْرِهَا وَ آتِ الْمَجْتَازَ الْمَنْقَطِعَ عَنْ بِلَادِهِ حَقَّهُ أَيْضاً (١)

از شدی نقل شده که گفته است امام زین العابدین (علیه السلام) به مردی از اهل شام فرمودند : (در وقتی که ابن زیاد (ملعون) آل الله را به سوی یزید بن معاویه (ملعون) فرستاد) که آیا قرآن خوانده ای؟

گفت : مگر شما ذوالقربی و خویشانی هستید که : خداوند امر فرمود : به این که حقشان را بده ؟ فرمودند بلی ، و این مطلب را اصحاب و یاران ما (راویان شیعه) از دو امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل کرده اند و به ما خبر داده ابو احمد مهدی بن نزار حسینی و او گفت حدیث کرد ما را از ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی و او گوید حدیث کرد ما را حاکم ابو احد ابو محمد او گفت : حدیث کرد ما را عبدالله عمر بن احمد بن عثمان بن بغداد ، شفاهاً (رو در رو) گفت مرا خبر داد عمر بن حسن بن علی بن مالک ، گفت : ما را حدیث کرد و خبر داد جعفر بن محمد احمسی ، ما را حدیث کرد و خبر داد ابو معمر سعید بن خيثم و علی بن قاسم کندی و يحيى بن يعلى و علی بن مسهر ، از فضیل بن مرزوق از عطیه عوفی از ابی سعید خدری ، گفت : هنگامی که این آیه شریفه : وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد .

رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) فدک را به فاطمه زهرا (عليها السلام) عطاء کرد . عبدالرحمان بن صالح گفت : مأمون عباسی نوشت به عبدالله بن موسى و از حکایت فدک از او پرسید . پس عبدالله بن موسى حکایت فدک را برای او نوشت و این حکایت و حدیث را فضیل بن مرزوق روایت کرده از عطیه عوفی ، پس مأمون عباسی فدک را رد کرد به فرزندان فاطمه زهرا (عليها السلام) و مسکین و ابن سبیل ، معنای او این است که : و بده حق

ص: ٧٣

مسكين را كه خداوند، قرار داده برای او از زكات و غير زكات و بده حق كسى را كه از بلد و شهرش (دستش) قطع شده

۸- قوله : « و ما أفاء الله على رسوله منهم » يعنى من اليهود الذين أجلاهم من بنى النضير و إن كان الحكم سارياً فى جميع الكفار إذا كان حكمهم بالفىء ردّ ما كان للمشركين على المسكين بتمليكك الله إياهم ذلك على ما شرط فيه يقال : فاء يفىء فيئاً إذا رجع و أفأته عليه إذا رددته عليه و قال عمر بن الخطاب و معمر ، مال الفئىء و هو مال الجريه و الخراج و الفئىء و كلّ ما رجع من أموال الكافرين إلى المؤمنين سواء كان غنيمه او غير غنيمه ، فالغنيمه ما اخذ بالسيف فأربعه أخماس للمقاتله و خمسه للذين ذكرهم الله فى قوله : « و اعلموا أنما غنمتم . . . الآية (۱) »

و قال كثير من العلماء « ان ألفيئ المذكور فى هذه الآية هو الغنيمه و قال قوم : مال الفئىء خلاف مال الصدقات لأن مال ألفيئ اوسع فأنه يجوز أن يصرف فى مصالح المسلمين ، و مال الصدقات انما هو فى الاصناف الثمانيه ، و قال قوم : مال الفئىء يأخدمه الفقراء من قرابه رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) باجماع الصحابه فى ز من عمر ابن الخطاب ، و لم يخالفه فيه احد إلا الشافعى ، فأنه قال : يأخدمه الفقراء و الاغنياء ، و إنّما ذكرُوا فى الآية لأنهم منعو الصدقه ، فيبين الله أن لهم فى مال الفئىء حقاً .

و قال عمر بن الخطاب مال بنى النضير كان فياً لرسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) خاصه ، « ولذى القربى » قرابه رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) من بنى هاشم و بنى عبدالمطلب و قيل : جعل ابوبكر و عمر سهمين ، سهم رسول الله و سهم قرابه من الأغنياء فى سبيل الله و صدقه عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) ذكره قتاده ، و الباقي فى اهل الحاجه من اطفال المسكين الذين لا أباً لهم ، و ابن السبيل المنقطع به من المسافرين فى غير معصيه الله .

ص : ٧٤

یعنی:

ت: از اهل قریه ها، از اموال کفار اهل دهکده ها

«پس برای خداوند است» امر می کند شما را در مورد آن به چیزی که خداوند دوست دارد و «برای رسول» به این که خداوند او را ملک پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده و ذی القربی منظور اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خویشان آن حضرت و آنان بنی هاشمند «و ایتام و مساکین و ابن سبیل از آنان می باشد از امام زین العابدین (علیه السلام) مرویست که: اینان قُرباء و خویشان و مساکین (مستمندان) و ابن سبیل (در راه ماندگان) ما هستند تا این که فیء بین اغنیاء جداً نباشد که تکاثر و تفاخر کنند به وسیله آن. یا این که دست دولت جاهل قرار نگیرد. اما گفتار خداوند که فرمود: و آن چه که خداوند بر رسولش ارزانی فرموده از (اموال) (یهود بنی نضیر) آن ها یعنی: از یهودیانی که ترک وطن کرده بودند اگر چه حکم در جمیع کفار جاری است وقتی که حکم چنین باشد، پس فیء و غنیمت از مشرکین رد می شود به مسکین و مستمندان، به این که خداوند تملیک آن قرار داده است، این را بناء بر شرطی که در او وجود دارد.

گفته می شود فاء یفیء فیتاً و آفاته علیه یعنی سایه برگشت این مال هم به آنان بر می گردد.

و عمر خطاب و معمر گفته اند: مال الفیء اموال فی همان اموال جزیه و خراج است و فیئی و هر چیزی که، از اموال کافرین گرفته می شود و به مؤمنین تعلق دارد مساویست چه غنیمت باشد یا غیر غنیمت پس غنیمت آن چیزی است که با شمشیر گرفته می شود. پس چهار قسم، مال جنگ جویان و مقاتلین است و پنج قسمت مال کسانی که خداوند آنان را در قرآن ذکر کرده و فرموده و اَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ . . . (۱)

و بدانید که آن چه در جنگ به دست آورده اید همانا برای خدا است پنج یک آن و برای پیغمبر و برای نزدیکان و یتیمان و بینوایان و در ماندگان راه اگر ایمان آوردید به خدا. و بسیاری از علماء گفته اند: که فیء مذکور در این آیه غنیمت است و عده ای گفته اند مال فیء خلاف مال صدقات است چون مال الفیء وسیع تر است، به خاطر این که جایز است که در مصالح مسلمین او را تصرف کرد ولی مال الصدقه را در هشت مورد مصرف می شود. و عده ای گفته اند: فقراء از قرابت و خویشان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از مال الفیء می گیرند به اتفاق و اجماع صحابه و یاران در

ص: ۷۵

زمان عمر بن الخطاب و احدی در این مخالفت نکرده مگر شافعی ، چرا که او گفته است : از این فیثی هم فقراء می گیرند و هم اغنیاء و همانا ذکر کردند در آیه که (قربات و خویشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)) از صدقات (واجب) منع شده اند ، پس خداوند متعال مال الفیء را : برای آنان بیان فرموده است در حقیقت، و عمر بن الخطاب گفته است : مال بنی نضیر فیثی و غنیمت است برای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط و ذی القربی خویشان و اقربای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از فرزندان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب است و گفته شده که ابوبکر و عمر دو سهم قرار دادند یک سهم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و سهم قربات از اغنیاء در راه خدا و صدقه از برای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، این مطلب را قتاده ذکر کرده و باقی برای اهل حاجت از اطفال مسکین است . آن افرادی که پدر ندارند و ابن سبیل که بین راه مانده است در مسافرتین البته مصرف او باید در غیر معصیت خدا باشد .

و قال یزید ابن رومان : الغنیمه ما أخذ من دارالحرب بالقتال عنوه و قيل : كانت الغنائم فی صدرالاسلام لهؤلاء الاصناف . ثم نسخ بما ذكره فی سورة الانفال : بالخمس و الباقي للمحاربين ذکره قتاده ، والذي نذهب اليه ان مال الفیء غیر مال الغنیمه ، فالغنیمه كل ما أخذ من دارالحرب بالسيف عنوه مما يمكن نقله الى دارالاسلام ، و ما لا يمكن نقله الى دارالاسلام ، فهو لجميع المسلمين ينظر فيه الامام و يصرف انتفاعه الى بيت المال لمصالح المسلمين .

والفیء كل ما اخذ من الكفّار بغیر قتال او انجلاء اهلها و كان ذلك للنبي (صلی الله علیه و آله و سلم) خاصه يضعه فی المذكورين فی هذه الآیه ، و هو لمن قام مقامه من الأئمه الراشدين ، و قد بین الله تعالی ذلك ، و مال بنی النضیر كان للنبي خاصه ، و قد بین الله ، بقوله :

« و ما أفاء الله » یعنی ما رجعه الله ورده « علی رسوله منهم » یعنی من بنی النضیر ثم بین فقال « فما أوجفتم علیه من خیل و لارکاب » ائی لم توجفوا علی ذلك بخیل و لارکاب و الإیحاف الإیقاع ، و هو تسییر الخیل و الرکاب و هو من وجف یجف و جیفاً و هو تحرك باضطراب ، فالایحاف الإزعاج للسیر و الرکاب الابل « ولاکن الله یسلط رسله علی من یشاء » من عباده حتی یقهرهم و یأخذوا مالهم « والله علی کل شیء قدير » ثم قال مبیناً من استحق ذلك فقال « ما أفاء الله علی رسوله من اهل القرى » یعنی بنی النضیر « فله و للرسول و لذی القربی » یعنی اهل البیت رسول الله « الیتامی

والمساكين و ابن السبيل « من أهل بيت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) لأن تقديره و لذى قرياه و يتامى أهل بيته ، و ابن سبيلهم ، لان الأف و اللام تعاقب الضمير ، و ظاهره يقتضى أنه لهؤلاء سواء كانوا أغنياء او فقراء (1)

ثم قال : « و آت ذالقربى حقه » و هو أمر من الله لنبىه (صلى الله عليه و آله و سلم) أن يعطى ذوى القربى حقوقهم التى جعلها الله لهم فرورى عن ابن عباس و الحسن : انهم قرابه الانسان و قال على بنالحسين

(عليهما السلام) : هم قرابه الرسول و هو الذى رواه ايضاً اصحابنا ، و روى انه لما نزلت هذه الآيه استدعى النبى

(صلى الله عليه و آله و سلم) و أعطاهها فداً و سلمه اليها و كان و كلاؤها فيها طول حياه النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) فلما مضى النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) أخذها ابوبكر و دفعها عن النحله و القصه فى ذلك مشهوره ، فلما لم يقبل بينتها ، و لا قبل دعواها طالبت بالميراث ، لأن من له الحق إذا منع منه من وجه جازله أن يتوصل اليه بوجه آخر ، فقال لها : سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) يقول (نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقه) فمنعها الميراث ايضاً و كلا مهما فى ذلك مشهور ، لان طول بذكره الكتاب (2)

يعنى :

و يزيد بن رومان گفته است : غنيمت چیزی است که : از دارالحرب و جنگ گرفته شود به قتال و جنگ کردن از روى عَنُوهُ و قهر و چيرگی و بعضی گفته اند : غنائم در صدر اسلام برای اين گروه و اصناف بوده سپس اين حکم نسخ و باطل شده در سوره انفال با مسئله خمس و باقى مال محاربين و جنگ کنندگان است که ، اين مطلب را قتاده ذکر کرده است و آن که ، نظر و عقیده ما مى باشد اين است که ، مال الفیئ غير از مال الغنيمت است هر چیزی که ، در جنگ و دارالحرب گرفته شود با شمشير از روى قهر و چيرگی از چیزهایی که نقل او ممکن است به دارالسلام و آن چه که نقلش ممکن نیست به دارالسلام ، پس او برای جميع مسلمانان است که ، البتّه به نظر امام معصوم (عليه السلام) و منفعت او را به صرف بيت المال مصالح مسلمانان مى کند .

ص : ۷۷

۱- تبیان شيخ طوسى ج ۹ ص ۵۶۰ - ۵۶۲

۲- تبیان شيخ ج ۶ ص ۴۶۸

و فیء هر آن چه که از کفار بدون جنگ و خون ریزی و بیرون کردن اهلش را و آن فقط مال شخص پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که ، آن را صرف موارد مذکور در آیه می کند . و همچنین ائمه (علیهم السلام) بعد از آن حضرت این اختیار را دارند و خداوند متعال این مطلب را بیان فرموده مال بنی نضیر (یهودیان بنی نضیر) فقط مال پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، و خداوند حکم او را بیان فرموده آن جا که ، آیه شریفه می فرماید: آن چه را که ، خداوند بر رسولش ارزانی فرمود : یعنی آن چه را که ، خداوند برگردانید به رسولش از یهودیان بنی نضیر سپس بیان کرد و فرمود : پس آن چه که ، به اسب و شتر نگرفتید (و بدون تخت و تاز به دست آوردید و بدون سیر و حرکت دادن اسب و شتر و جف به معنی تحرک با اضطراب است، پس ایجاف ، حرکت سیر شتر است . و لاکن خداوند مسلط می کند رسولان خود را بر کسی که بخواهد از بندگانش تا این که ، آن ها را مقهور و مغلوب نمایند و بر آن ها غالب و قاهر شوند و مالشان را بگیرند و خداوند بر هر چیزی قادر است) سپس بیان فرمود کسی را که ، مستحق گرفتن آن مال است پس فرمود « آن چه که ، خداوند بر رسولش بخشید از اهل قریه ها : یعنی : یهودیان بنی نضیر ، پس مال خدا و رسولش و ذی القربی یعنی : اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و یتاما و مساکین و ابن سبیل از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است چون تقدیر این کلام این است که ، ولذی القربی برای خویشان و اقربای و یتیمان اهل بیت آن حضرت است ، و ابن سبیل هم از اهل بیت آن بزرگوار منظور است ، چون الف و لام بعد از ضمیر آمده است ، و ظاهرش اقتضاء می کند که ، اموال از برای این افراد باشند ، حال ثروت و اغنیا باشند یا فقیر و ندار »

پس گفته است وَ آتِ ذَاقِرْبِی حَقَّهٗ : بده حق ذی القربی را و خداوند متعال امر فرمود که ، حقوق ذی القربی و خویشان را که ، خداوند برای آنان قرار داده از اموال (یهودیان بنی نضیر) بدهد . پس از ابن عباس و حسن روایت کرده اند که (این ذی القربی) آنان خویشان انسان می باشند و امام زین العابدین (علیه السلام) فرمودند : آنان قرابت و خویشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اند (حق همین است) و اصحاب ما هم همین را روایت کرده اند و روایت شده هنگامی که ، این آیه نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) خواند و فدک را به آن بزرگوار عطاء کرد و تسلیمش نمود . و کیلان آن حضرت روی آن کار می کردند در حیات زندگانی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر او را گرفت و از باب نَحْلَه و بخشش او را خارج کرد و تحویل بیت المال داد و گفت : مال مسلمانان است (نه مال فاطمه زهرا (علیها السلام)) و این حکایت

مشهور است و هنگامی هم که شاهدان حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را قبول نکرد و آن حضرت طلب میراث کرد زیرا کسی که ، صاحب حق باشد وقتی منع شود حَقِّش از راهی جایز است که از راه دیگری مالش به او برسد ، به آن حضرت گفت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که گفت : ما گروه انبیاء ارث نمی گذاریم آن چه می ماند از مال ما صدقه است ، پس میراث آن حضرت را هم نداد و کلام و سخن در این مطلب مشهور است که ، این جا طول نمی دهیم .

۹- « أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ » جعله له فيئاً خاصه والايحاف من الوجيف و هو السيرالسرير و منه قوله عليه الصلاه و السلام في الإفاضه من عرفات

« ليس التبر بايحاف الخيل و لا يضاع الإبل على هيتتكم » و معنى « فَمَا أَوْ جَفْتُمْ » فما أوجفتم على تحصيله و تغنمه خيلاً ولا ركاباً ، و لاتعتبم في القتال عليه و إنما مشيتم اليه على أرجلكم .

و المعنى : أن ما خول الله رسول من أموال بنى النضير شىء لم تحصلوا بالثقال و الغلبه ، ولكن سلطه الله عليهم و على ما فى أيديهم كما كان يسلط رسله على أعدائهم فالأمر فيه مفوض اليه يضعه حيث يشاء ، يعنى : أنه لا يقسم قسمه الغنائم التى قوتل عليها و أخذت عنوه و قهراً ، و ذلك أنهم طلبوا القسمه فنزلت لم يدخل العاطف على هذه الجملة ، لانها بيان للأولى ، فهى منها غير أجنيبه عنها ، بينر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ما يضع بما أفاء الله عليه ، و أمره أن يضعه حيث يضع الخمس من الغنائم مقسوماً على الأقسام الخمسه (۱)

« وَ آتِ ذَٰلِ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ » وصى بغير الوالدين من الأقارب بعد التوصيه بهما ، و أن يؤتوا حقهم ، و حقهم إذا كانوا محارم كالأبوين و الولد ، و فقراء عاجزين عن الكسب و كان الرجل موسراً : أن ينفق عليهم عند أبى حنيفه : والشافعى لا يرى التقيصه إلا على الولد والوالدين ، فحسب و إن كانوا مياسير أو لم يكونوا محارم : كأبنا العم ، فحقهم صلتهم بالموده و الزياره و حسن المعاشره و المؤلفه على السراء و الضراء و المعاضده و نحو ذلك « و المشيكين و ابن السبيل » يعنى و آت هؤلاء حقهم من الزكاه و هذا دليل على أن المراد بما يؤتى ذو القرابه من الحق : هو تعهدهم بالمال و قيل : أراد بنى القربى أقرباء رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲)

ص: ۷۹

۱- تفسير كشاف زمخشرى ، ج ۴ ص ۵۰۱-۵۰۲

۲- تفسير كشاف ، زمخشرى ، ج ۲ ص ۶۱۹

۱۱- قوله تعالی « وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »

قال مُبَرَّدٌ : يقال فاء يفيء إذا رجع و آفاء الله إذا رده و قال الأزهري: الفىء ما رده الله على أهل دينه من أموال من خالف أهل دينه بلا قتال . إما بأن يجلوها عن أو طانهم و يجلوها للمسلمين أو يصلحوا على جزية يؤدونها عن رؤو سهم أو مال غير الجزية يفتدون به من سفك دمائهم ، كما فعله بنو النضير حين صالحو رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) (۱)

یعنی: «آن چه که خداوند بر رسولش ارزانی فرمود و بخشید برای او فیء قرار داد فقط و ایجاف از جیف به معنی سیر و حرکت سریع است و از همین است گفتار آن حضرت در افاضه و کوچ کردنش از عرفات که فرمود: نیکی به ایجاف و تخت و تاز اسب و شتر نیست و معنی این است: پس آن چه که به زحمت نیفتادید بر تحصیلش (به وسیله وسائل جنگی، شمشیر زدنی، تاخت و تاز اسبی و شتری) و غنیمتی که به وسیله اسب و شتر و زحمت در جنگ، به دست آورده باشید نبوده، بلکه شما فقط سعی کردید و برانگیخته شدید و به سوی آن رفتید و با پاهای خود حرکت کردید اما فعالیتی از قبیل جنگ کردن و تاخت و تاز اسب و شتر و شمشیر انجام ندادید و معنی این است که: آن چه که خداوند، به رسولش (صلى الله عليه و آله و سلم) عطا کرد از اموال (یهودیان) بنی نضیر چیزی را که شما با سنگینی و سختی و غلبه تحصیل و به دست نیاوردید، و لاکن خداوند مسلط کرد پیامبرش (صلى الله عليه و آله و سلم) را بر آنان و بر آن چه که، در دستشان بود. هم چنان که، رسولانش را مسلط می کند بر دشمنانش پس امر در این مطلب به پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) واگذار می شود که، هر جا خواست و هر طوری صلاح دید انجام می دهد» یعنی: تقسیم نمی شود قسمت غنائمی که، به خاطر او جنگ بر او شده و از باب قهر و غلبه گرفته باشد. (چون مسلمانان طلب قسمت می کردند پس این آیه نازل شد که، این قابل قسمت نیست) و این عطف، بر این جمله نمی شود به خاطر این که، بیان حال جمله اولی را می کند پس این مطلب اصلاً از این جمله اجنبی و بی گانه است. بین رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و آن چه که قرار می دهد به آن چه که، خداوند بر ایشان

ص: ۸۰

عطا کرده و امر فرموده که ، این را قرار دهد جایی که ، یک پنجم از غنائم را قرار می دهد . که تقسیم بر پنج قسمت می شود . «و بده حق ذی القربی را» و توصیه کرده به غیر والدین از اقارب «دیگر» بعد از توصیه به آن دو و این که ، حقشان را بدهد و حقشان وقتی است که ، محارم باشند : مانند پدر و مادر و فرزند و فقراء عاجزند از کسب و به دست آوردن مال ، و مرد قدرت مالی ندارد که بر آنان انفاق کند در نزد مذهب و رأی ابی حنیفه و شافعی صلاح نمی داند نفقه را ، مگر بر فرزند و والدین پس این کافی است و اگر قدرت مالی دارند و بر آنان آسان است (انفاق) یا اصلاً محارم نباشند ، مانند پسران عمو ، پس حقشان صله و نیکی به آنان است ، به وسیله موذت و دوستی و زیارت و دیدار آنان و حُسن معاشرت و برخورد با آنان و الفت و اُنس با آنان در آسان و سختی ها ، و کمک به آنان و امثال آن .

«و مسکین و ابن السبیل یعنی مستمندان و در راه مانده یعنی : حقشان را بده از زکات ، و این دلیل بر این است که : مراد به آن چه که ، به ذی القربی و خویشان می دهد از حق و حقوقشان آن متعهد شدن آنان را به مال و بعضی گفته اند (خداوند) اراده کرده به ذی القربی و خویشان اقربا و خویشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است گفتار خداوند متعال که ، فرموده : و آن چه را که ، خداوند بر رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد پس آن چیزی است که ، شما آن را به وسیله اسب و شتر به دست نیآورده اید . بلکه خداوند مسلط کرد رسولان خود را بر کسی که می خواهد و بر هر چیزی هم قادر است . مُبِرَد (که از لغویین است) گفته است، گفته می شود : فَاءٌ يَفِيءُ إِذَا رَجَعَ وَأَفَاءٌ لِلَّهِ إِذَا رَدَّهُ يَعْنِي مِثْلَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنَ الْكُفَّارِ ، بر می گردد خداوند هم برگردانید (حق) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را و به ایشان رد کرد . «اموالی که ، از یهودیان بنی نضیر گرفتند» و اَزْهَرِي که او هم از لغویین است « گفته است فیء چیزی است که خداوند او را رد کرده بر اهل دینش از اموال کسی که : مخالف اهل دینش می باشند بدون جنگ و خون ریزی به این که ، آنان از وطنشان بیرون رفته اند و مسلمانان : جایگاهشان را گرفته اند . یا این که بر آنان مصالحه کرده اند که ، جزیه بدهند و به رئیسشان جزیه بدهند یا این که مالی بدهند غیر از جزیه به جای این که خونشان ریخته نشود ، کما این که بنی نضیر هنگامی که با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مصالحه کردند .

علی آن لکل ثلاثه منهم حمل بعیر مما شاءوا سوی السلاج و یترکوا الباقی فهذا المال هو الفیء و هو ما افاء الله علی المسلمین ، آی رده من الکفار الی المسلمین و قوله (منهم) ای من یهود بنی النضیر و قوله (فما أؤجفتم) یقال و جف الفرس و البعیر یجف و جفاً و وجیفاً و هو سرعه السیر و أوجفه

صاحبه إذا حملة على السير السريع و قوله (عليه) اى على ما افاء الله و قوله (من خيل و لاركاب) الركاب ما يركب من الإبل و احدتها راحله و لا- واحد لها من لفظها و العرب لا يطلقون لفظ الراكب الا على راكب البصير و يسمون راكب الفرس فارساً و معنى الآية أن الصحابه طلبوا من الرسول عليه الصلاه و السلام أن يقسم الفى ء بينهم كما قسم الغنيمه بينهم فذكر الله الفرق بين الأمرين و هو أن الغنيمه ما أتعبتم أنفسكم فى تحصيلها و أوجفتم عليها الخيل و الركاب بخلاف الفى ء فإنكم ما تحملتم فى تحصيله تبعاً فكان الأمر فيه مفوضاً إلى الرسول يضعه حيث يشاء ثم إنه تعالى ذكر حكم الفى ء فقال « ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فله و لرسول ولذى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل، قال صاحب الكشاف : لم يدخل العاطف على هذه الجملة، لأنها بيان للأولى فهى منها و غير أجنبيته عنها و اعلم أنهم أجمعوا على أن المراد من قوله (ولذى القربى) بنو هاشم و بنو المطلب » قال الواحدى كان الفى ء فى زمان رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) مقسوماً على خمسة أسهم أربعة منها لرسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) خاصه و كان الخمس الباقي ، يقسم على خمسة أسهم سهم منها لرسول الله أيضاً و الأسهم الأربعة لذى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل

و اما بعد وفاه الرسول عليه الصلاه و السلام فللشافعى فيما كان من الفى ء لرسول الله قولان (أحدهما) أنه للمجاهدين المرصدين للقتال فى الثغور لأنهم قاموا مقام رسول الله فى رباط الثغور (و القول الثانى) أنه يصرف إلى مصالح المسلمين من سد الثغور و حفر الأنهار و بناء القناطر يبدأ بالأهم فالأهم هذا فى الأربعة أخماس التى كانت لرسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و أما السهم الذى كان له من خمس الفى ء فإنه لمصالح المسلمين بلاخلاف (1)

قوله تعالى (وَ آتِ ذَالقَرْبِى حَقَّهُ و الْمَسْكِينِ و ابن السبيل . . .)

اعلم أن هذا هو النوع الرابع من أعمال الخير و الطاعه المذكوره فى هذه الآيات و فيه مسائل

(المسأله الاولى) قوله (و آت) خطاب مع من ؟

ص: ٨٢

یعنی :

به این که برای هر سه نفری از آنان یک بار شتر از هر چه که ، خواستند بدهند مگر صلاح و باقی را ترک کنند . پس این مالی همان فیء است و آن همان چیزی است که ، خداوند بر مسلمانان بخشید . یعنی : از کفار گرفت و به مسلمین رد کرد و داد (یعنی از یهودیان بنی نضیر) و گفتار پروردگار متعال «فما اوجفتم» که شما با جنگ تاخت و تاز نگرفتید گفته می شود ، وجف الفرس و البعیر: یعنی چیزی که با اسب و شتر با سرعت بگیرند تاخت و تاز کنند وقتی که حمل شود بر سیر و حرکت و گفتار آن که فرمود: (علیه) یعنی : بر آن چه که خداوند متعال ارزانی فرمود و بخشید . و گفتارش که، فرموده : (من خیل و لارکاب) یعنی بدون تاخت و تاز به وسیله اسب و شتر آن چه که سوار بر شتر می شوند که تنها (اکثر اوقات) راحله آن ها بوده و عرب لفظ راکب را فقط بر راکب بصیر و آگاه حمل می کند . و راکب و فرس را فارس گویند و معنی آیه این می شود :

که صحابه و یاران از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طلب کردند که : فیء را بینشان تقسیم کنند هم چنان که غنیمت را بینشان تقسیم می کند : پس خداوند متعال ذکر فرمود که ، بین آن فرق است و آن این است که : غنیمت چیزی است که ، با تعب و رنج و زحمت به دست می آید و با تاخت و تاز اسب و شتر و امثال آن به دست می آید ولی فیء چنین نیست چون شما متحمل رنج و زحمت نشده اید در مسیر او بلکه امر واگذار به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می شود که او را هر کجا که خواست قرار می دهد و می نهد . سپس خداوند متعال متذکر فیء شده است و حکم او را بیان می فرماید : پس فرمود : «آن چه را که خداوند به پیامبرش بخشید از اهل قریه های (یهود بنی نضیر) مال خدا و مال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)»

و مال ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل است . صاحب کشف (در تفسیرش) گفته است : این جمله با جمله دیگر اصلاً بی گانه است و اصلاً با هم فرق دارند . و علماء اجماع و اتفاق دارند که مراد از گفتار خداوند که فرموده ذی القربی و خویشان یعنی : فرزندان هاشم و عبدالمطلب است . واحدی گفته است : فیء در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بر پنج سهم تقسیم می شده چهار قسم از آن پنج قسم فقط مال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و یک پنجم باقی به پنج سهم تقسیم می شود یک سهم از آن پنج سهم نیز مال رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) است و چهار سهم دیگر مال ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل می باشد و اما بعد از وفات (شهادت) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در نزد شافعی ، در چیزهای که فیء باشد ، (گوید) دو قول است « یکی از آن

دو قول این که: برای مجاهدین است که آماده جنگ می شوند در مرزهای (اسلامی) چرا که این ها قائم مقام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. در حفظ مرزها و قول دوم این است که: به مصرف مصالح مسلمین می رسد، از ساختن سد و پل ها و کندن جوی ها و کانال ها و ساختن پل ها و به آنها ابتدا می شود این چهار پنجم است که مال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اما سهمی که از یک پنجم فیئ است پس او برای مصالح مسلمانان می شود، بدون خلاف و اختلاف

گفتار خدای متعال که فرموده اند: «و حق ذی القربى و مسکین و ابن سبیل را بده و عطاء کن، بدان که این نوع چهارم از اعمال خیر و طاعت مذکوره در این آیات کریمه، در او مسائلی وجود دارد مسئله اول: گفتار خدای متعال است که فرموده است و حقه آنان را بده، این خطاب به چه کسی می باشد» در این مطلب و این مسئله دو قول است.

فیه قولان:

(القول الاول) آنه خطاب للرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فأمره الله أن یؤتی أقرار به الحقوق التی و جَبَّتْ لهم فی الفیء و الغنیمه، و أوجب علیه أيضاً إخراج حق المساکین و أبناء السبیل أيضاً من هذاین المتالین وَالْقَوْل الثانی أنه خطاب للکل، و الدلیل علیه أنه معطوف علی قوله (و قضی ربک ألا تعبدوا الا إیاه و المعنی: أنك بعد فراغک من برّ الوالدین، یجب أن تشتغل ببرزائیر الأرقارب، الأقرب فأالأقرب، ثم باصلاح أحوال المساکین و أبناء السبیل).

و اعلم أن قوله تعالی (و آت ذالقربی حقه) مجمل(۱) و لیس فیه بیان أن الحق ما هو؟ و عندالشافعی رحمه الله علیه أنه لا یحب الانفاق الا علی الولد والدالدین و قال: قوم یحب الانفاق علی المحارم بقدر الحاجه و اتفقوا علی أن من لم یکن من المحارم كأبناء العم فلا- حق لهم الا- الموده و الزیاره و حسن المعاشره و المؤلفه فی السیراء و الضراء. اما المسکین و ابن السبیل فقد تقدم و صفهما فی سوره التوبه فی تفسیر آیه الزکاه و یحب أن یدفع الی المسکین ما یفی بقوته و قوت عیاله، و أن یدفع الی ابن السبیل ما یکفیه من زاده و راحلته الی أن یبلغ مقصده (۲)

ص: ۸۴

۱- مجمل نیست بلکه مسلم منظور حضرت زهراء (علیها السلام) است ده ها روایت از شیعه و سنی داریم: اما این سنی مسله را ابهام و کتمان گذاشته و حق را عناداً بیان نکرده است.

۲- تفسیر کبیر فخر رازی ج ۲۰ ص ۱۹۲ - ۱۹۳

۱۲- محمد بن یعقوب : عن علی بن ابراهیم عن اَبیه عن حمّاد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس ، قال سمعت أمير المؤمنين سلام الله عليه يقول : نَحْنُ وَاللّٰهُ الَّذِيْنَ عَنِ اللّٰهِ بَدَى الْقُرْبَى ، الَّذِيْنَ قَرَنَهُمُ اللّٰهُ بِنَفْسِهِ وَبَنِيَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) فقال : « ما أفاء الله و على رَسُوْلِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِتَدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِيْنَ وَ ابْنِ السَّبِيْلِ » مَنَّا خَاصَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ اَكْرَمَ اللّٰهُ بَنِيَّهِ ، وَ اَكْرَمَنَا اَنْ يُطْعَمَنَا اَوْ سَاخَ مَا فِيْ اَيْدِي النَّاسِ (۱)

یعنی : قول اول : خطاب به رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) است پس خداوند ایشان را امر می فرماید به این که ، حق و حقوق خویشان خود را بدهد در فیء و غنیمت و هم چنین بر ایشان واجب فرموده که ، حق مساکین و أبناء السبیل (درماندگان در راه) را از این دو مورد اخراج کنند.

قول دوم : این که خطاب است به همه و دلیل او این است که ، عطف است بر گفتارش که فرموده است : وَقَضَى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ . . . (و حکم کرد پروردگار تو که پرستش نکنید مگر او را . . .) و معنی این است که ، تو بعد از فراغ خود از نیکی والدین واجب است به این که ، مشغول نیکی به اقارب و خویشان باشی پس اقرب فالأقرب ، یعنی آن کسی که نزدیک تر است به تو در نیکی او ، حق او را رعایت کن. سپس به سراغ اصلاح احوال امور مساکین (مستمندان) و در راه ماندگان پرداز و بدان که گفتار پروردگار که فرموده : حق ذی القربى و خویشان را بده . مجمل و سخن کوتاهی است و در او بیان نیست که حق چیست (۲) ؟ و نزد شافعی معنی این است که ، واجب نیست اتفاق بر ولد و والدین و گفته است : گروهی گفته اند که ، اتفاق بر محارم (مَحْرَم و خُودَى) به قدر حاجت و نیاز می باشد و اتفاق دارند بر این که ، کسی که از محارم و خودی ها نباشد مانند عمو پس حقی ندارد مگر به مودت و دوستی و زیارت و دیدار و بازدید و حسن معاشرت و الفت داشتن در خوشی و سختی ها و اما مسکین و ابن سبیل پس وصفشان در سوره توبه در تفسیر آیه زکات آمده است (اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ

ص : ۸۵

۱- تفسیر برهان ج ۷ ص ۴۹۴ کافی ج ۱ ص ۴۵۳ ح ۱

۲- مُجْمَلٌ نِيسْتٌ بَلْكَهٗ مُسْلِمٌ مَنْظُورٌ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرَا (عَلَيْهَا السَّلَام) مِى بَاشَد ، صَدَهَا رَوَايَتِ از شِيعَه وَ سَنَى در اَيْنِ مَوْرَدِ مَوْجُودِ اسْتِ ، اَمَا اَيْنِ سَنَى مَسْئَلَهٗ رَا در تَنَگِ گَاہِ اِبْهَامِ گِذَاشْتَهٗ اسْتِ .

لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)

جز این نیست که ، صدقات برای بینوایان و درویشان و کارگران بر آن ها و دل به دست آورندگان و در آزاد کردن بندگان وام داران و در راه خدا و درماندگان راه راست واجب است از خداوند و خدا او است دانای حکیم آیه ۶۰ سوره توبه ، واجب است که ما بقی قوت خود و مابقی قوت عیال را به مسکین بدهند و این که ، ابن سبیل بدهند آن چه که او را کفایت می کند از زاده راحله راه او ، تا این که ، به مقصد و وطنش برسد . محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از حمّاد عیسی از ابراهیم بن عمریمانی از اَبی عَیَّاش از سَیْلَم بن قیس ، نقل کرده که ، گوید از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود : « آن چه که خداوند بر رسولش از اهل قریه ها (یهودیان بنی نضیر) بخشید و ارزانی فرمود پس آن از خدا و رسول و ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل منظور ما هستیم فقط : یعنی موارد مائیم نه غیر ما ، و برای ما خداوند سهمی از صدقات قرار نداد (چون صدقات واجب بر ما حرام است) به خاطر گرمی داشتن نبی خود (صلی الله علیه و آله و سلم) ولی ما را گرمی داشت . از این که از اموال چرکین که ، در دست مردم می باشد استفاده کنیم (این را برای ما قرار نداده است)»

عن اَبی عبدالله (علیه السلام) قال : (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ . . .)

قال : « الفی ء ما کان من اموال لم یکن فیها هِرَاقه دم اَوْ قتل والانفال مثل ذلک هو بمنزله » (۱)

عن محمد بن مسلم عن اَبی جعفر (علیه السلام) قال: سمعت یقول: « الفی ء والانفال ما کان من ارض لم یکن فیها هِرَاقه من الدماء ، و قوم صُولِحوا أعطوا بأیدیهم و ما کان من ارض خَرَّتْهُ اَوبطون اُودیه فهو کُلُّه من الفیء فهذا لِلَّهِ و لرسوله (صلی الله علیه و آله و سلم) و فما کان لله فهو لرسوله (صلی الله علیه و آله و سلم) یضعه حیث شاء و هو لِلامام (علیه السلام) بعدالرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و قوله : « وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا اَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلِ وَ لَارِکَابٍ » . قال: ألا ترى هو هذا وَ اَمَا قوله : « ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُرَى » فهذا بمنزله المَعْنَم کان اَبی (علیه السلام)

ص: ۸۶

يقول ذلك وليس لنا فيه غير سَيِّئِهِمْ : سَيِّئِهِمُ الرَّسُولِ وَ سَيِّئِهِمُ الْقُرْبَى ، ثم نحن شركاء الناس فيما بقى عَنْ منصور ابن حازم عن زيد بن علي (عليه السلام) «(١)»

قال: قلت له : جُعِلْتُ فِدَاكَ : قول الله عزَّوجلَّ :

« ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى » قال: القربى هي والله قرابتنا (٢)

عن عبدالله بن حمَّاد عن عمرو بن أبي المقدام عن أبيه قال: سألتُ أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله عزَّوجلَّ «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» . فقال أبو جعفر (عليه السلام) «هذه الآيه نزلت فينا خاصه ، فما كان لله و للرسول فهو لنا ، و نحن أولوالقربى و نحن المساكين لا تذهب مَسِيكَتِنَا من رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)» و نحن أبناء السبيل فلا يُعْرِفُ سبيل الله إلَّا بنا و الأمر كله لنا (٣) محمد بن يعقوب : عن علي بن محمَّد بن عبدالله عن بعض أصحابنا أظنه السِّياري عن علي بن ابياسط قال : لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) عَلَى الْمَهْدِيِّ رَأَاهُ يَرُدُّ الْمَضَالِمَ فَقَالَ :

« يا أمير المؤمنين ما بال مَظْلَمَتِنَا لا تُرَدُّ ؟ »

فقال : لَهُ وَ ما ذَاكَ يا أبا الحسن ؟ قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَذَكَرَ مَا وَالَاهَا لَمْ يَوْجِفْ عَلَيْهَا بَخِيلٍ وَ لَارِكَابٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) : «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) مَنْ هُمْ فَرَأَجَعَ فِي ذَلِكَ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) وَ رَاجَعَ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) رَبَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ أَدْفَعْ فَذَكَرَ إِلَى فَاطِمَةَ فَدَعَاها رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَقَالَ لَهَا : يا فاطمه إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَذَكَرَ فَقَالَتْ : قد قِيلَتْ يا رسول الله مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ فَلَمْ يَزَلْ وَ كَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَلَمَّا وَلِيَ أَبُو بَكْرٍ أُخْرِجَ عَنْهَا وَ كَلَاهَا فَاتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا : ائْتِنِي بِأَسْوَدٍ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ أُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا ، فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعْرُضِ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ ، فَقَالَ : ما هذا مَعَكَ يا بِنْتَ مُحَمَّدٍ ؟

ص: ٨٧

١- برهان ج ٧ ص ٤٩٥ ، تهذيب ج ٤ ص ١٣٤ ج ٣٧٦

٢- برهان ج ٧ ص ٤٩٥ ، تأويل الآيات ج ٢ ص ٦٧٧ ج ١

٣- برهان ج ٧ ص ٤٩٥ ، تأويل الآيات ج ٢ ص ٦٧٧ ج ٢

قالت: كتابٌ كتبه لي ابنُ أبي فما فهِ قال: أربنيه فأبَتْ فانتزعهُ مِنْ يَدِهَا وَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ نَقَلَ فِيهِ وَمَحَاهُ وَخَرَّقَهُ فَقَالَ لَهَا: هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَضَعَى الْجِبَالَ فِي رِقَابِنَا (١)

فقال له المهدى: يا أبا الحسن، حدِّهالى . فقال: « حدِّ منها جبَلٌ أُحدٌ و حدِّ منها عريشٌ مصر (٢) »

وحدِّ منها سيفُ البحر (٣) و حدِّ منها دُومه الجندل (٤)

فقال له: كلُّ هذا؟ قال: « نعم يا أميرالمومنين هذا كُلُّه إنَّ هذا كُلُّه ممالم يُوجِفُ علىِ أهله رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) »

بَخِيلٍ وَلَا رِكَابٍ فَقَالَ: كَثِيرٌ وَانْظُرْ فِيهِ

عن الرِّيان بن الصَّلْتِ عن الرضا (عليه السلام) قال: « قوله تعالى: « وَ آتِ ذَالقُرْبَى حَقَّهُ » خصوصيَّةٌ خَصَّهُمُ اللهُ العَزِيزُ الْجَبَّارُ بهاءً وَ اصطفاهُمُ على الأئمَّة قال: فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قال: أَدْعُوا لى فاطمه فَدُعِيتْ له فقال: يا فاطمه قَالَتْ لىيَكِّ يا رسول الله فقال (صلى الله عليه وآله وسلم) هذه فَدَكَ و هى ممالم يُوجِفُ علىِ بَخِيلٍ وَلَا رِكَابٍ وَ هى لى خاصَّةٌ دون المسلمين وَ قد جَعَلْتُها لَكَ لَمَّا أَمَرَنى اللهُ تعالى بِه فَخُذْها لَكَ وَ لَوْلَدِكَ (٥)

يعنى:

از امام صادق (عليه السلام) مرويست كه فرمودند:

وَ ما آفَاءَ اللهُ از آن چه خداوند ارزانى و عطا فرمودند:

حضرت فرمودند: فيئ از اموالى است كه با ريختن خون يا كشتن نيست و به دست نيامده و انفال (غنيمت) هم به منزلت آن است مانند و مثل همان است .

ص: ٨٨

١- قال المجلس رحمه الله عليه فى البحار ج ٤٨ ص ١٥٧ ح ٢٩: الجبال قوله: فضعى الجبال فى بعض النسخ بالحاء المهملة و يحتمل أن يكون حيثنذ كنايةً عن الترافع الى الحُكَّام بأن يكون قال ذلك تعجيزاً لها و تحقيراً لشأنها أو المعنى أنك إذا أعطيت ذلك وضعت الجبال على رقابنا بالعبودية أو أنك إذا حكمت على ما لم يُوجِفْ عليها بخيل بأنها ملكك فاحكمى على رقابنا أيضاً بالملكه وفى بعضى النسخ بالجيم أى إن قدرت على وضع الجبال على رقابنا جزاءً بما صنعنا فافعلى

٢- عريش مصر: مدينه كانت أوّل عمل مصر من ناحيه الشام على ساحل بحر الروم « مراد الاطلاع ج ٢ ص ٩٣٥ »

٣- سيف البحر « ساحله (المعجم الوسيط ماده سيف)

٤- دومه الجندل: قيل هى من أعمال المدينه حصن على سبقه مراحل من دمشق بينها و بين المدينه « مراد الاطلاع ج ٢ ص

« ٥٤٢ »

٥- برهان ج ٤ ص ٥٥٢ عيون أخبار الرضا (عليه السلام) ج ١ ص ٢١١ باب ٢٣

محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که گوید: شنیدم که امام باقر (علیه السلام) فرمودند: فیئ و انفال که از زمین می باشند در آن خونی ریخته نشده (و جنگی نشده) بلکه یک گروهی مصالحه کردند خودشان با دست خودشان عطاء کردند و آن چه از زمین است از راه های زمین یا از بطون و دل زمین و یا وادی رودخانه ها به دست می آید پس تمام آن موارد از فیئ می باشد پس آن مال خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) است و آن چه مال خداوند است پس آن مال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد و هر جا که خواست او را قرار می دهد (یا به هر که خواست) پس آن، از آن امام (علیه السلام) است و بعد از رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) (هر طوری که بخواهید اختیار تام دارد) و گفتار خدای متعال که می فرماید: و آن چه که خداوند به رسولش می بخشد (از اموال اهل قریه ها و یهودیان بنی نضیر) پس او به منزله مَغْنَم و غنیمت است پدرم می گفت: و برای ما غیر از دو سهم نیست سَیِّم رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و سهم قریبی و ما شریک مردم هستیم در ما بقی، منصور ابن حازم از زید بن علی (علیه السلام) نقل کرده که گوید: به او گفتم به قربان شما گفتار پرورگار که می فرماید: آن چه که، خداوند بر رسولش بخشیده است از اهل قریه ها، و برای رسول و برای ذی القربی است منظور چیست و کیست؟

گفت: قُرباء، به خدا قسم خویشان ما هست:

از عبدالله بن حمّاد از عمر بن ابی المقدام از پدرش نقل کرده که گوید: از امام باقر (علیه السلام) در مورد قول و گفتار پرورگار متعال که می فرماید: آن چه که خداوند بر رسولش بخشیده از اهل دهکده ها (طایفه بنی نضیر) پس از آن خدا و از آن رسول و از آن ذی القربی و از آن یتیمان و از آن مساکین و از آن درمانده در راه می باشد؟ فرمودند: این آیه در حقّ ما (اهل بیت (علیهم السلام)) فقط نازل شده پس آن چه که مال خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد پس آن از ما هست و ما سَیِّم خویشان نزدیک به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ما سَیِّم منظور از مساکین (در آیه) و تو مسکین بودن ما را از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از یاد مَیِّبَر (یعنی: مورد نظر آیه منظور ما هستیم نه غیر از ما یعنی این موارد به دست ما باید برسد که ما هر طوری خواستیم عمل کنیم) و ما ابناء سبیل و در راه ماندگان هستیم یعنی افراد ابن سبیل که در راه از توشه و زاد سفر لنگ می مانند و باید اموالی به ایشان داد تا به مقصدش برسد از خاندان ما اهل بیت (علیهم السلام) می باشد پس ابن سبیلی و درمانده راهی غیر از ما نشناخته نشده (البته در باب صدقات واجب مانند زکات

و کفار است چنان چه در آیه ۶۰ سوره توبه گذشت فقراء و مساکین و ابن سییل عامه مردم اند که منتسب به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستند (از نظر سیادت)) : و امر و دستور قرآن در این مورد همه از آن ما می باشد . محمد بن یعقوب از علی بن محمد بن عبدالله از بعضی اصحاب ما روایت کرده اند که ، گمان می کنم آن شخص سیاری باشد از علین ابساط نقل کرده که ، گفت : آن مطلبی که ، ما بین امام موسی بن جعفر (علیه السلام) و بین مهدی عباسی بوده که ، امام (علیه السلام) به او فرمود : چرا حق ما را (از طریق ظلم و ستم و زور و عدواناً گرفتند) پس نمی دهی ؟ او گفت : ای ابوالحسن حد و حدود او چیست و چه مقدار می باشد تا بدهم (دروغ گفت ، پس نداد) حضرت فرمودند : خداوند تبارک و تعالی هنگامی که فدک و چیزهای دیگری را بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فتح کرد آن چیزهایی که به وسیله اسب و شتر فتح نشد و جنگی و خون ریزی صورت نگرفت پس خداوند بر پیامبر خودش (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل فرمود که : حقه ذی القربی و خویشتن (خود) را بده و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانست که منظور از ذی القربی چه کسانی است پس جبرئیل (علیه السلام) برگشت محضر خداوند قادر از آن سوال کرد . پس برگشت از جانب پروردگارش و عرض کرد : خداوند می فرماید : فدک را رد کن به سوی فاطمه (علیها السلام) پس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را احضار کرد و فرمود : ای فاطمه خداوند متعال به من امر فرموده که ، فدک را به سوی تو رد کنم ، پس حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) عرض کردند : قبول نمودم یا رسول الله از خدای متعال و منان و از تو پس پیوسته حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و کیلانی بر آن گماشته بود که : روی آن کار می کردند در حیات و زندگانی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (پس از شهادت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)) ابوبکر که روی کار آمد وکیل های آن حضرت را از سرزمین فدک اخراج کرد .

پس حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) آمدند و حق خود و فدک را طلبید . ابوبکر به ایشان گفت : برای من یک سیاه و یا سرخی (مرد شاهد و یتیم) بیاور تا شهادت و گواهی به نفع تو بدهد بر این موضوع پس حضرت رفت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و اُمُّ اَیْمَن رضوان الله تعالی علیها را آورد به عنوان شاهد (با این برای ایشان لزومی نداشت شاهد بیاورد چون آن بزرگ وار صاحب ید و ملکیت بود اما با همین حال برای اتمام حجت آورد) پس نوشت و فدک را به ایشان داد . بدون متعرض شدن کسی یعنی کسی متعرض حق ایشان نگردد پس بیرون رفت و عمر بن الخطاب با ایشان برخورد گفتای دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با تو چیست ؟ فرمودند : این سند را پسر ابی قحافه (ابی بکر) برای من نوشت (حکم را داد) گفت : بینم آن را ایشان مانع شد و دریغ کرد که ، عمر سند را بگیرد پس با زور از دست آن حبیبی ی

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفت و آب دهان در او انداخت و نوشته های او را محو و نابود کرد . و بعد هم آن نامه و سند ملکیت را ، پاره کرد و گفت که ، این (فدک) نه به وسیله اسب تاختن و نه شترتازیدن به دست آمده و با این کلمه (نستجیر بالله آن حضرت را تحقیر شمرد و در مقام شامخ آن بضعه الرسول توهین کرد و گفت: وقتی که ، این را به تو عطاء کرد معنای این اعطاء این است که ، ما باید همیشه اطاعت تو را به گردن خود بیندازیم و بنده عبد تو شویم برای چیزی که ، نه اسب و نه شتری تاخته شده برای فتح آن ، یا اگر تو قدرت پیدا کردی (با گرفتن فدک را از ما) بند بگردن ما می اندازی و ناچار بر ما حکم فرما می کنی ، بخاطر آن چه که ، از ما دیدی (از ظلم و ستم و احراق بیت و غصب فدک و . . .) پس ما از همین الان چیزی را به دست تو نمی دهیم که ، فردا با حربه برگردن ما بزنی، پس مهدی عباسی گفت ای ابوالحسن حدّ او را معین کن . پس حضرت فرمودند : یک حد آن جبل و کوه اُحد است و یک دیگر آن عَریش (شهری است بر ساحل دریای روم) مصر است . و یک حدّش سَیف البُحر (ساحل دریا) و حد دیگر آن دُومَه العُجَندَل (بعضی گفته اند از اعمال ، دهستان ها و دهکده ها ، مدینه است قلعه ای تا دمشق پنج مرحله است ، که بین او و بین مدینه این قدر فاصله دارد) مهدی عباسی گفت : همه این حدها و حدودها که گفتی فدک حساب می شود : فرمودند: بلی ، ای مهدی عباسی تمام این که گفتیم: همه حد و حدود فدک است که ، از تمام ممالک است یعنی در ید و قبضه شما می باشد و این فدک از چیزهای بوده که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون جنگ و خون ریزی و کشت و کشتار و بدون دوانیدن اسب و شتر از اهل قریه های یهودنشینان بنی نضیر گرفت (یعنی خداوند متعال به ایشان اختصاص داد و بخشید) مهدی عباسی گفت : این ها بسیار زیاد است . من باید در او فکر و اندیشه کنم (یعنی : اگر بخواهم این ها را پس بدهم باید تمام ممالک دنیا را تحویلشما دهم و خود را هم از خلافت خلع کنم چرا که به زور خلافت را گرفتم و حقّ خلافت ندارم . هر چه هست باید تحویل ذی حقّ دهم که ، شما هستید و این عمل نشدنی است .

از رَیان بن صَیْلَت مرویست از قول حضرت امام رضا (علیه السلام) که ، در قول و گفتار خداوند که ، می فرماید : و حقّ ذی القُربی را بده : یک حقی و خصوصیتی است که ، خداوند عزیزجبار او را اختصاص داده به پیامبر و خویشان آن حضرت و آنان را بر امت برگزیده است . پس وقتی که این آیه شریفه (حقّ ذی القربی را بده) نازل شد ، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : فاطمه (علیها السلام) را برای من حاضر کنید پس حضرت

فاطمه زهرا (علیها السلام) را به نزد آن حضرت حاضر کردند پس فرمودند: ای فاطمه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند: این فدک از چیزهای است که، بر او اسب و شتر تاخت و تاز نشد (جنگی صورت نگرفته) و این فدک مال اختصاصی من است نه مسلمانان و من او را برای تو به خاطر این که پروردگام به من دستور فرموده، به آن پس بگیر فدک را که، مال تو و فرزندان تو می باشد.

عن علی بن الحسین (علیهما السلام) أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: «أَمَا قَرَأْتَ «وَأَتْ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ»؟ قَالَ: بَلَى: قَالَ: دَرَفَنَحْنُ أَوْلِيئَكَ (۱)

تفسیر العیاشی: عن عبدالرحمن عن اَبی عبدالله (علیه السلام) قال: «لَمَّا أَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى «وَأَتْ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينِ»

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يا جَبْرِئِيلُ قَدْ عَرَفْتُ الْمِسْكِينَ فَمَنْ ذُو الْقُرْبَى؟ قَالَ: هُمُ أَقَارِبُكَ قَدَعَا حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ فَاطِمَةَ فَقَالَ: إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أُعْطِيَكُمْ مِمَّا أَمَاءَ عَلِيٍّ قَالَ اعْطَيْتُكُمْ فَذَكَرَ (۲)

عن الشُّدِّيِّ عَنِ ابْنِ الدَّيْلَمِيِّ قَالَ:

قال: قال علي بن الحسين (عليه السلام) لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: «أَقْرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قَالَ نَعَمْ: قَالَ فَمَا قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ «وَ أَتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ؟»

قال: وَ إِنَّكُمْ الْقَرَابَةَ الَّتِي أَمَرَ اللهُ تَعَالَى أَنْ يُؤْتَى حَقُّهُ؟

قال: «نعم» (۳)

ص: ۹۲

۱- برهان ج ۴ ص ۵۵۲ امالی ج ۱ ص ۱۴۱ ح ۳

۲- برهان ج ۴ ص ۵۵۲ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۱۰ ح ۴۶

۳- برهان ج ۴ ص ۵۲۲ تفسیر طبری ج ۱۵ ص ۵۳

عن أبان بن تغلب قال : قلت لآبي عبدالله (عليه السلام) كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أعطى فاطمه فدك ؟ قال : « كان وَ قَفَّهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ «وَأَتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) حَقَّهَا » قلت : يرسل الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أعطاهَا ؟ قال : « بل الله أعطاهَا » (١)

عن أبان بن تغلب قال : قلت لأبي عبدالله (عليه السلام) أكان رسول الله أعطى فاطمه فدك ؟ قال : « كان لها من الله » (٢) عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِي قَالَ : لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) خَيْبَرَ وَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَدَكَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ « وَ أَتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » قَالَ : « يَا فَاطِمَةُ لَكَ فَدَكَ » (٣)

عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ : « أَتَتْ فَاطِمَةُ أَبَا بَكْرٍ يُرِيدُ فَدَكَ فَقَالَ : هَاتِي أَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ قَالَ : فَأْتِي بِأَمِّ أَيْمَنٍ فَقَالَ لَهَا : بِمِ تَشْهَدِينَ ؟ قَالَتْ : أَشْهَدُ أَنَّ جَبْرِيْلَ (عليه السلام) أَتَى مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : « وَ أَتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » فَلَمْ يَدْرِمُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنْ هُم ؟ فَقَالَ : يَا جَبْرِيْلُ سَلْ رَبَّكَ مَنْ هُم بِهِ فَقَالَ : فَاطِمَةُ ذُو الْقُرْبَى فَأَعْطَاهَا فَدَكَ فَرَزَعُوا أَنَّ عُمَرَ مَحَا الصَّحِيفَةَ وَ قَدْ كَانَ كَتَبَهَا أَبُو بَكْرٍ (٤)

عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ : قَالَ يَوْمَ الشُّورَى : أَفِيكُمْ أَحَدٌ تَمَّ نُورُهُ مِنَ السَّمَاءِ حِينَ قَالَ : « وَ أَتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمُسْلِمِينَ » ؟ قَالُوا : لَا (٥)

نامه اميرالمؤمنين (عليه السلام) در مورد فدك به ابوبكر

عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ : لَمَّا بُوِيَعَ أَبَا بَكْرٍ وَ اسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بَعَثَ إِلَى فَدَكَ مَنْ أَخْرَجَ وَ كَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مِنْهَا فَبَجَاءَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (عليها السلام) إِلَى أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ قَالَتْ : لِمَ تَمْنَعُنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ أَخْرَجْتَ وَ كَيْلِي مِنْ فَدَكَ وَ قَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ؟

فَقَالَ لَهَا : هَاتِي عَلَى ذَلِكَ بِشُهُودٍ ، فَبَجَاءَتْ بِأَمِّ أَيْمَنَ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ لَا أَشْهَدُ يَا أَبَا بَكْرٍ حَتَّى أَحْتِجَّ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ آله وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ أَلَسْتُ نَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ : « أُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ » ؟

ص: ٩٣

١- برهان ج ٤ ص ٥٥٢

٢- برهان ج ٤ ص ٥٥٣ ، تفسير عياشى ج ٢ ص ٣١٠ ج ٤٨

٣- برهان ج ٤ ص ٥٥٣ ، تفسير عياشى ج ٢ ص ٣١٠ ص ٥٠

٤- برهان ج ٤ ص ٥٥٣ تفسير عياشى ج ٢ ص ٣١٠ ج ٤٩

٥- برهان ج ٤ ص ٥٥٣ تفسير عياشى ج ٢ ص ٣١١ ح ٥٢

فَقَالَ: بَلَى قَالَتْ: فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» روم ۳۸ فَجَعَلَ فَدَاكَ لِفَاطِمَةَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَجَاءَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذَاكَ فَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا وَدَفَعَهُ إِلَيْهَا فَدَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ: مَا هَذَا الْكِتَابُ فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) أَدَّعَتْ فِي فَدَاكَ وَشَهِدَتْ لَهَا أُمَّ أَيْمَنَ وَ عَلِيٌّ فَكَتَبْتُ لَهَا فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ فَتَقَلَّبَ فِيهِ وَ مَرَّقَهُ!! فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) وَ هِيَ تَقُولُ مَرَّقَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا مَرَّقَتْ كِتَابِي هَذَا.

یعنی :

از امام زین العابدین (علیه السلام) مرویست که : به مردی از اهل شام فرمود آیا این آیه را خوانده ای از قرآن که می فرماید: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ای پیامبر حق ذی القربی و خویشان نزدیک خود را بده ؟ عرض کرد : آری فرمود ما هستیم ذوی القربی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

در تفسیر عیاشی از عبدالله از ابی عبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمودند : هنگامی که آیه شریفه : وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ : نازل شد : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : ای جبرئیل من مسکین را شناختم . پس ذوالقربی چه کسانی اند ؟

جبرئیل (علیه السلام) عرض کرد : آنان اقارب و خویشان تو می باشند پس امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه (علیهم السلام) را خواند پس فرمودند : پروردگار من مرا امر کرده که آن چه که خداوند بر من ارزانی کرده و عطاء فرموده به شما بدهم فدک را

از سُدی از ابن دَیْلَمی نقل شده که گوید : امام سَجَّاد (علیه السلام) به مردی از اهل شام فرمودند : آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد آری ، فرمودند : این آیه ۲۶ در سوره بنی اسرائیل را خوانده ای که می فرماید : وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ : حق ذی القربی را بده عرض کرد : مگر شما هستید آن کسانی که خداوند متعال امر فرموده است : که حق آنان را بدهید؟ فرمودند بلی

از ابان بن تغلب مرویست که گوید : به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه (علیها السلام) عطاء کرد ؟ فرمودند : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) توقف کردند (تا حکمش نازل شود) پس خداوند متعال این آیه

(۲۶ سوره بنی اسرائیل) را نازل فرمودند: «وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» یعنی: ای رسول ما، حق ذی القربی را عطاء کن و بده پس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حق فاطمه زهرا (علیها السلام) را عطاء کرد گوید: گفتیم: یابن رسول الله آن را عطاء کرد؟ فرمود: بلکه خداوند (به امر خدا) عطا کرد فدک را به فاطمه زهرا (علیها السلام)

از ابان بن تغلب نقل شده که گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه زهراء (علیها السلام) فدک را عطاء کرد؟ فرمودند: فدک امری بود از جانب خدای متعال که به دستور او فدک را به فاطمه زهرا (علیها السلام) عطاء کرد.

عطیه عوفی گوید: هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) خیبر را فتح کرد و آن چه که خداوند بر ایشان بخشید و عطا کرد به عنوان فدک خدای متعال وحی فرمودند به وسیله ی آیه شریفه: وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ که حق ذی القربی را بده فرمودند: یا فاطمه، این فدک از آن تو است (به دستور پروردگار متعال) جمیل بن درّاج از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که حضرت فرمودند: فاطمه زهرا (علیها السلام) به نزد ابی بکر آمد برای اخذ فاطمه و حق خود، ابی بکر گفت: سیاهی یا سرخی (مردی) به عنوان شاهد و بینه بیاور تا شهادت بدهند به این که، فدک از آن تو می باشد. فرمودند: اُمُّ اَیْمَنُ رضوان الله تعالی عیها را حضرت آورد به عنوان شاهد و گواه ابی بکر گفت: ای اُمُّ اَیْمَنُ تو به چه شهادت می دهی که، فدک مال فاطمه (علیها السلام) است. گفت: گواهی می دهم که، جبرئیل (علیه السلام) به حضور محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف شدند پس گفت: خداوند می فرماید: وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ حقّ ذی القربی را بده (یعنی: حقّ فاطمه زهرا (علیها السلام) را عطاء کن) و محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانست که، ذی القربی چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جبرئیل از پروردگارت سوال کن که، ذی القربی چه کسانی اند. (این بخاطر اتمام حجّت و دلیل روشن بر امت است که، بعدها نگویند ما نمی دانستیم که فاطمه زهراء (علیها السلام) صاحب حق بوده به عنوان ذی القربی) گفت: فاطمه (علیها السلام) ذوالقربی هست. پس فدک را به فاطمه زهراء (علیها السلام) فدک را به ایشان سپردند و می گویند عمر بن خطاب آن نامه و سند را محو کرد (و پاره نمود) در حالی که، ابی بکر آن را نوشته بود.

ابن طفیل از امام علی (علیه السلام) نقل می کند که ، فرمودند : روز شوری (۱)

آیا من در میان شماها نیستم که، نور او از آسمان تمام شد (نور او را خداوند در آسمان آورد مثل سایر انوار مقدسه پیامبر و فاطمه زهرا و حسن و حسین و دیگر حضرات معصومین (علیهم السلام) کنار هم قرار داد و تمام خلائق و عوالم را از انوار طیبه آنان ، آفرید) در وقتی که ، آیه نور نازل شد آیه ۲۶ سوره بنی اسرائیل : « وَ آتِ ذَاقُربى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ » که فرمود : ای پیامبر حق ذی القربی فاطمه زهرا (علیها السلام) را با مسکین از اولاد ایشان ، عطا کن و بده ؟ آن مردم که در روز شوری جمع شده بودند گفتند : آری همین طور است .

موضوع چهارم : نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، حماد بن عثمان از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمودند : هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند و امر او محکم قرار گرفت (بر مبنای رأی مردم چه میلأ و چه اکراهاً نه بر مبنای امر خدای متعال) بر جمیع مردم مهاجر و انصار ، ابوبکر فرستاد به سوی سرزمین فدک او را از دست وکیل فاطمه زهرا (علیها السلام) گرفت . پس آن حضرت آمدند . ادعا کردند حق خود را او گفت ای فاطمه کو شاهدت

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ جَاءَ

یعنی : از حمادبن عثمان نقل است که ، امام صادق (علیه السلام) فرمود : وقتی با ابوبکر بیعت شد و خلافت او بر همه مهاجر و انصار محقق و ثابت شد (بازور و حيله و حقه بازی) فردی را از جانب خود به سرزمین فدک فرستاد و دستور داد تا نماینده حضرت زهراء (علیها السلام) را از آن جا اخراج کند در پی این اقدام ، حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) نزد ابوبکر آمده و فرمود : چرا مرا از ارث پدرم محروم نموده و نماینده ام را از انجام (آن فدک و وکیل مرا بیرون کردی) و حال این که ، پدرم آن جا را به دستور خداوند متعال برای من قرار داده بود ؟ یک دستور آسمانی بود ابوبکر گفت : شهادت و گواهی بطلب یعنی بر این مطلب گواه و شاهد بیاور [با این که معصوم و معصومه احتیاجی و به شاهد ندارد قول و گفتار خودش حجت است زیرا مقام عصمت دارد .]

ص: ۹۶

۱- منظور از روز شوری همان شورای ۶ نفره ای بود که عمر بن خطاب تشکیل داد و می خواست امر امامتی که از جانب خدای متعال است و نصب و تبیین او از ناحیه پروردگار است نه مردم ، معین کنند که ، مفصل است به جای خود مطرح شده است . اما در همین مقدار که امر امامت به دست خداوند است و لاغیره و خداوند بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دوازده نفر را نام برد که ، بعد از آن حضرت امامان بر حقند و این مطلب در کتب شیعه و سنّی امری مُسَلَّم است . و شک و تردیدی در او نیست . ادامه پاورقی در صفحه بعد

را آورد و ام ایمن به ابوبکر گفت: من پیش از این که، شهادت و گواهی بدهم باید از تو ای ابوبکر از یک مطلبی بیرسم اگر جواب دادی من گواهی می دهم آیا این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول داری که، فرمود: « اُمّ ایمن یکی از زنان بهشتی است »؟ گفت: آری قبول دارم گفت: بنابراین من نیز شهادت می دهم که خداوند عزیز و جلیل بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی فرستاد که: « حقّ نزدیکانت را بده » آیه ۳۸ سوره روم پس آن رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به دستور خداوند عزیز و جلیل فدک را برای فاطمه زهراء (علیها السلام) قرار داد سپس علی (علیه السلام) نیز وارد شدند و به نفع حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) شهادت دادند. بادیدن آن ابوبکر نیز مجاب شده و نامه ای نوشت و به حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) دادند در این حال عمر بن خطاب وارد شده و گفت: این نامه چیست؟ ابوبکر گفت: فاطمه ادّعی فدک را نمود و امّ ایمن و علی نیز برای فاطمه شهادت دادند. عمرو بن خطاب نامه را از دست حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) گرفت و باز نمود و پاره کرد! حضرت زهراء (علیها السلام) نیز گریان شده در حالی که می فرمود: خداوند شکمت را پاره کند همچنانکه نامه مرا پاره نمودی

جاء علی (علیه السلام) إلى أبي بكرٍ و هو في المسجد و حوله المهاجرون و الأنصار فقال: يا أبا بكرٍ لِمَ منعت فاطمةَ ميراثها من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قد ملكته في حياهِ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقال أبو بكرٍ: هذا فيءٌ للمسلمين فإن أقامت شهوداً أنّ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جعله لها و إلا فلا حقّ لها فيه.

فقال امير المؤمنين (علیه السلام): يا أبا بكرٍ أتحكّم فينا بحلافٍ حُكّم الله تعالى في المسلمين؟ قال: لا، قال: فإن كان في يد المسلمين شيءٌ يملكونه ثم ادّعت أنافيه من تسأل البئيه؟ قال: إياك كُنتأسأل البئيه قال: فما بال فاطمة سألته البئيه على ما في يديها؟ و قد ملكته في حياهِ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعدة و لم

ص: ۹۷

۱- او پرستار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن مادر خطاب می کرد. پس از آن که از بردگی آزاد شد. با عیید بن زید ازدواج کرد و ایمن را به دنیا آورد. همین جهت، او را ام ایمن خواندند. نام اصلیش برکه و دختر ثعلبه بود همسرش در جنگ خبیر به شهادت رسید و زید بن حارثه که حضرت خدیجه (علیها السلام) به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشیده و به دست آن بزرگوار آزاد شده بود با وی ازدواج کرد از دومین ازدواج پسری به نام اُسامه به دنیا آورد، هنگامی که، شوهر اولش به شهادت رسید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس دوست دارد بازنی بهشتی ازدواج کند ام ایمن را به همسری در آورد. بر اثر همین تشویق آن حضرت زید بن حارث با او ازدواج کرد و گوی سبقت را از همگان رُبود و به چنین سعادت نائل آمد پس از درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمرو ابوبکر به دیدنش رفتند. هنگامی که، وارد شدند او گریه می کرد علت گریه اش را پرسیدند؟ گفت: پس از رحلت (شهادت) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی آسمانی قطع شد او در جنگ احد و خبیر حاضر بود و مجروحین را درمان می کرد و به لشکریان آب می داد مرگ او در زمان خلافت عثمان اتفاق افتاد، خدای رحمتش کند که

زن نمونه ای در اسلام بود . رِیاحین الشریعه ج ۲ ص ۳۲۶-۳۳۳ چاپ خانه خورشید دارالکتب الاسلامیه ، تاریخ انتشار، ۱۳۸۵،
هـ- . ش به نقل از طبقات ابن سعد و اسدالغابه و اعدت الشیعه و خصائص فاطمیّه و امالی صدوق و امالی شیخ طوسی و شرح
نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و مناقب شهر بن آشوب و بحار و خرائج و جرائج و سقیفه ابوبکر ، احمد بن عبدالعزیز
الجوهری و روضه الواعظین

تَسْأَلِ الْمُسْلِمِينَ بَيْتَهُ عَلَى مَا ادَّعَوْهُ شُهُودًا كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَى مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ؟ فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ عُمَرُ يَا عَلِيُّ دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ .
فَإِنَّا لَا تَقْوَى عَلَى حُجَّتِكَ فَإِنِ اتَّيَتْ بِشُهُودٍ عُدُولٍ وَإِلَّا فَهُوَ فِيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ ، فَقَالَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ
السلام) يَا أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ؟ قَالَ : نَعَمْ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » آيَةُ ٣٣ احزاب فِيمَنْ نَزَلَتْ، فِينَا أَمْ فِي غَيْرِهَا؟ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ قَالَ : يَا أَبَا بَكْرٍ فَلَوْ أَنَّ شُهُودًا شَهِدُوا عَلِيَّ فَاطِمَةَ
بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِفَاحِشِهِ مَا كُنْتُ صَانِعًا بِهَا؟ قَالَ: كُنْتُ أُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَيْدَ كَمَا أُقِيمُهُ عَلَى نِسَاءِ
الْمُسْلِمِينَ قَالَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) : إِذَنْ كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ : وَلِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالطَّهَارَةِ وَ قَبِلْتَ شَهَادَةَ
النَّاسِ عَلَيْهَا كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَ حَكْمَ رَسُولِهِ، أَنْ جَعَلَ لَهُ فِدَاكَ وَ قَدْ قَبَضْتَهُ فِي حَيَاتِهِ ثُمَّ قَبِلْتَ شَهَادَةَ أَعْرَابِيِّ بِإِثْلٍ عَلَى عَقْبَيْهِ
عَلَيْهَا وَ أَخَذْتَ مِنْهَا فِدَاكَ وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ فِيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) : « الْبَيْتَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَ
الْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ » فَزَدَدْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) : الْبَيْتَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ

قَالَ : فَادْمَدَمَ النَّاسُ وَ أَنْكَرُوا وَ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ قَالُوا : « صَدَقَ وَ اللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ » وَ رَجَعَ عَلَى (عَلِيهِ السَّلَامُ) إِلَى
مَنْزِلِهِ .

قال: وَ دَخَلَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) الْمَسْجِدَ وَ طَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَ هِيَ تَقُولُ:

إِنَّا

فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضُ وَ أَبِلَهَا

وَ

اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ لَا تَعْبُ

قَدْ

كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبَتُهُ

لَوْ

كُنْتُ شَاهِدًا لَمْ تَكْتِرُوا الْخَطْبُ قَدْ

كَانَ جَبْرَيْلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا

فَغَابَ

عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْ - رِ مُحْتَجِبٌ

كُنْتُ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ

عَلَيْكَ

تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

تَجَهَّمْتُنَا

رِجَالٌ وَ اسْتُخِخَفَ بِنَا

اِذْغَبْتَ

عَنَّا فَتَحْنُ الْيَوْمَ نَعْتَضِبُ

فَسَوْفَ

نَبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ

مِنَّا

الْعِيُونَ بِتَهْمَالِ لَهَا سَكَبَ

یعنی: پس از آن حضرت علی (علیه السلام) به مسجد آمد و خطاب به ابوبکر کرد که ، در میان جماعت مهاجر و انصار بود فرمود: برای چه فاطمه را از میراث پدری او محروم ساختی و حال این که فاطمه در

زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مالک آن فدک (. . .) شده بود؟! ابوبکر گفت: این فیه (مال همه مسلمین است اگر شهودی را بیاورد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش به او بخشیده قبول است و گرنه او هیچ حقی در فدک ندارد .

حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: ای ابوبکر آیا درباره ما خلاف دستور خداوند درباره مسلمانان حکم می کنی؟ گفت: نه این طور نیست فرمود: اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم که: مالک آن هستم تو از کدامیک از ما درخواست شهود می نمائی؟

گفت: معلوم است که، فقط از تو طلب شاهد می کنم. فرمود: پس چرا از فاطمه (علیها السلام) طلب شاهد می کنی، یا این که، او فدک را از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تصاحب کرده بود و تا بعد از وفات (شهادت) آن حضرت نیز مالک آن بوده و حال این که، از مسلمانان دیگر که، مدعی هستند درخواست شهادی نمی کنی؟ ابوبکر ساکت شده و مجاب گشت، عمر گفت: ای علی دست از این سخنان بردار که ما قادر به بحث و احتجاج با تو نیستیم، اگر در اثبات این مالکیت شاهدانی آوردید که قبول است، و گرنه فدک مال همه مسلمانان بوده نه تو و نه فاطمه هیچ حقی در آن ندارید. حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: ای ابوبکر آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری فرمود: به من بگو آیا آیه شریفه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» درباره ما نازل شده یا دیگران؟ (۳۳ احزاب) ابوبکر گفت: بلکه درباره شما نازل شده.

فرمود ای ابوبکر اگر جماعتی گردآمده و شهادت دهند که، فاطمه دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مرتکب فاحشه ای (العیاذ بالله) شده است، تو چه خواهی کرد؟ گفت: مانند زنان دیگر مسلمانان خواهی کرد؟ گفت: مانند زنان دیگر مسلمانان حد را بر او جاری می سازم، [نعوذ بالله] حضرت فرمودند:

ای ابوبکر در این صورت در نزد خداوند از کافران خواهی بود. گفت: برای چه؟ فرمود: زیرا تو منکر گواهی خداوند بر طهارت فاطمه شده و شهادت گروهی از مردم را پذیرفته ای به همین ترتیب حکم خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در مسأله فدک که، آن را در زمان حیات پیامبر تصاحب نموده رد نموده و در مقابل شهادت فردی اعرابی (اوس بن حدثان) دور از تمدن را پذیرفته ای و فدک را از فاطمه غصب نمودی و پنداشته ای که، آن فیه (مال همه) مسلمین است.

در حالی که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خود فرموده بود که : « دلیل و اثبات بر عهده شخصی است که ، بزبان دیگری ادعایی دارد و دیگری تنها باید سوگند یاد کند . » و تو از فرمایش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) غافل شده و درست عکس آن را عمل نموده ای و از فاطمه که فدک را تصاحب نموده و ملک خود کرده است اقامه شاهد می کنی، با شنیدن این کلام بی نقض و سرتاسر منطقی جماعت حاضر متأثر و متحیر شده و به یک دیگر خیره شدند و یک صدا گفتند : به خدا که علیّ راست می گوید !! حضرت امیرمنان (علیه السلام) به خانه خود بازگشت .

سپس حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) داخل مسجد شده و ضمن طواف قبر پدر بزرگوار خود این ابیات را می خواند. ۱-
ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که ، بارانی نافع را از دست دهد قوم تو به اختلاف افتادند پس تو خود شاهد امور ایشان باش .

۲- پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که ، اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حدّ سخت نمی شد.

۳- در گذشته فرشته وحی جبرئیل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود چون از میان ما رفتی او نیز غایب شده و تمام خوبی ها از ما پوشیده شد .

۴- تو همچون ماه شب چارده و نوری بودی که ، از تو بهره مند می شدند ، و بر تو از جانب خداوند عزیز آیات نازل می شد .

۵- گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک شمردند چون از میان ما غایب شدی امروز مورد غضب و خشم واقع شدیم .

۶- این را بدان که ، تا دم مرگ و تا زمانی که چشم های ما اشکی برای ریختن داشته باشد بر تو خواهیم گریست !!

قال : فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنَزِلِهِمَا وَ بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَدَعَاهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍّ مِنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ اللَّهُ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعَدًا آخَرَ مِثْلَهُ لَيُفْسِدَنَّ عَلَيْنَا أَمْرُنَا فَمَا الرَّأْيُ؟

فَقَالَ عُمَرُ: الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ، قَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ

فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتَاهُمَا، فَقَالَ لَهُ:

نُرِيدُ أَنْ تَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ. قَالَ: إِحْمَلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا وَ لَوْ عَلَى قَتْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَا: فَهُوَ ذَاكَ فَقَالَ خَالِدٌ مَتَى أَقْتُلُهُ؟

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِحْضِرِ الْمَسِيحَ جَدَّ وَقُمْ بِجَنْبِهِ فِي الصَّلَاةِ فَإِذَا سَلِمْتُ فَقُمْ إِلَيْهِ وَ اضْرِبْ عُقُقَهُ، قَالَ نَعَمْ. فَسَمِعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَ كَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ لِجَارِبَتِهَا: أَذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ (عليهما السلام) وَ أَقْرَيْهِمَا السَّلَامَ وَ قَوْلِي لِعَلِيٍّ: « إِنَّ الْمَلَائِيَّا تَمْرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجِي إِنْ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (١) » فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) « قَوْلِي لَهَا: إِنَّ اللَّهَ يُحَوِّلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُونَ، ثُمَّ قَامَ وَ تَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ، وَ حَضَرَ الْمَسِيحَ جَدَّ، وَ صَيَّلِي خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنْبِهِ وَ مَعَهُ السَّيْفُ، فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي التَّشَهُدِ نَدِمَ عَلَى مَا قَالَ وَ خَالَفَ الْفِتْنَةَ، وَ عَرَفَ شِدَّةَ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ بَأْسَهُ، فَلَمْ يَزَلْ مُتَّفَكِّرًا لَا يَجْسِرُ أَنْ يُسَيِّلَهُمْ، حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدَسِيَهَا، ثُمَّ التَّفَّتْ إِلَى خَالِدٍ لَا تَفْعَلَنَّ عَلَيْنَكُمْ مَا أَمَرْتُكَ وَ السَّلَامَ عَلَيْنَكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتَهُ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): يَا خَالِدُ! مَا الَّذِي أَمَرَكَ بِهِ؟

فَقَالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُقُقِكَ، قَالَ: أَوْ كُنْتُ فَاعِلًا؟، قَالَ: آيَ وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ لِي: لَا تَقْتُلُهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ لِفَتْلُكَ

وَ قَالَ: فَأَخَذَهُ عَلَى (عليه السلام) فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَقَالَ عُمَرُ يَقْتُلُهُ وَ رَبُّ الْكَعْبِيِّ! فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اللَّهُ اللَّهُ بِحَقِّ صَاحِبِ الْقَبْرِ فَخَلَّى عَنْهُ ثُمَّ التَّفَّتْ إِلَى عُمَرَ فَأَخَذَ بِتَلَابِيهِ وَ قَالَ: يَا ابْنَ صَيْحَاكٍ وَ اللَّهِ لَوْ لَا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ، لَعَلِمْتُ أَيُّنَا أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عَدَدًا وَ دَخَلَ مَنْزِلَهُ

يعني ابوبکر و عمر از مسجد خارج شده و به خانه رفتند . و ابوبکر کسی را دنبال عمر فرستاده و او را حاضر کرده و گفت : دیدی مجلس ما با علی امروز چگونه پایان یافت . به خدا سوگند اگر این مجلس در روز دیگر تکرار شود بی شک کار ما متزلزل شده و اساس حکومت ما را به تباهی خواهد کشاند . نظرت چیست و باید چه کنیم ؟ عمر گفت : باید دستور دهی که او را بکشند ! گفت : چه کسی عهد

ص: ۱۰۱

دار آن شود؟ گفت: خالد بن ولید، پس به دنبال خالد فرستاده و نزد آن دو آمد. گفتند: می خواهیم مأموریت سختی را به تو بدهیم. گفت: برای هر کاری آمده ام هر چند کشتن علی بن ابی طالب باشد. گفتند: منظور همین است، خالد گفت: زمانش را معین کنید، ابوبکر گفت:

داخل مسجد شده کنارش می نشینی و چون من سلام نماز را دادم گردش را می زنی.

گفت: بسیار خوب

خبر این توطئه سوم به اسماء بنت عمیس که در آن روز همسر ابوبکر بود (و سابقاً همسر جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) بوده که در جنگ تبوک به شهادت رسید و خداوند در بهشت دو بال به او داده که با ملائکه هر جای بهشت طیران کند و بعد از مُردن ابوبکر به همسری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آمد و از او است یحیی بن علی (علیه السلام) و اسماء از زنان نیکو بوده است) رسید سریعاً به کنزش گفت: به منزل علی و فاطمه (علیها السلام) برو و سلام مرا به آن دو بزرگوار برسان و به علی (علیه السلام) بگو: جماعت (عمر و ابی بکر و خالد) قصد جان تو را کرده اند از شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم.

حضرت امیرمؤمنان پس از استماع و شنیدن این کلام به کنیز فرمود: نزد مولای خود (اسماء) بازگشته و به او بگو: خداوند بین آنها و قصد شومشان حائل و مانع خواهد بود. سپس برخاست و آماده نماز شده و به مسجد رفت. و پشت سر ابوبکر به نماز ایستاد (۱) و خالد بن ولید نیز مسلح کنار او به نماز ایستاد، وقتی ابوبکر برای تشهد نشست در فکر رفته و از این عمل پشیمان نشده و از عواقب امر ترسیده و شدت و سختی علی (علیه السلام) را به خاطر آورد و پیوسته در این افکار بود و جرأت سلام دادن را نداشت تا آن جا که، همه فکر کردند که، گرفتار سهو و خطا شده است، سپس روبهخالد کرده و گفت: ای خالد آن چه را که، گفتم: عملی مساز، والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته، حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) رو به خالد کرده و فرمود: تو را به چه چیز امر کرده بود؟

ص: ۱۰۲

۱- هرگز امام معصوم (علیه السلام) اقتداء به یک شخص فاسق نخواهد کرد، امام ارفع از این است که اقتداء به کسی کند تا چه برسد به شخص ستم کار و فاسق، بلکه نماز خود را به طور فرادا خواند. اگر به فرض در جمعیت بوده نماز خود را شخصاً فرادا می خواند. و اصلاً اقتداء نکرده است مگر اقتداء به وجود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود، پس بعد از آن حضرت ابدلاً به کسی اقتداء نکرد: یعنی سزاوار نیست امام معصوم به غیر معصوم اقتداء کند تا چه رسد به خلیفه ستم کار و ناحق در اینجا تقیّه معنا ندارد. که گفته شود از باب تقیّه و حفظ جان اقتدار کرده باشد. بلکه در جماعت بوده ولی نماز خود را فرادا می خوانده رجوع شود به صفحه ۱۴۴ همین کتاب شود.

گفت : به کشتن تو فرمود : آیا واقعاً آن کار را می کردی ؟ گفت : آری به خدا قسم

اگر کار را به بعد از اسلام نماز موکول نکرده بود حتماً تو را می کشتم . در این وقت حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) او را گرفته و نقش بر زمین ساخت . مردم دور او جمع شده و عمر گفت: به خدای کعبه که ، او را خواهد کشت ، مردم یک پارچه آن حضرت را قسم به خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دادند که او را رها سازد ، آن حضرت نیز خالد را رها کرد (به خاطر قسم دادن خداوند سبحان و وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عمر را گرفته و گلویش را فشار سختی داده و فرمود : ای پسر صَحَّاک به خدا سوگند که: اگر عهد و وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دست تقدیر الهی نبود ، نیک در می یافتی که ، کدامیک از ما ضعیف تر و بی یاور تر است سپس حضرت به منزل تشریف بردند . (۱)

موضوع چهارم : نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابوبکر ، بعد از منع فدک

شَقُّوا مُتَلَطِّمَاتِ أَمْوَاجِ الْفِتَنِ بِحِيَازِيمِ سَيْفِنِ النَّجَاهِ ، وَ حَطُّوا تَيْجَانَ أَهْلِ الْفَخْرِ بِجَمْعِ أَهْلِ الْغَدْرِ وَ اسْتِصْأَوْا بُنُورَ الْأَنْوَارِ وَ اقْتَسَمُوا أَمْوَارِيَّ الطَّاهِرَاتِ الْأَبْرَارِ وَ حَتَّقَبُوا ثَقْلَ الْأَوْزَارِ بَعْضِهِمْ نَحْلَةَ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ فَكَأَنِّي بِكُمْ تَتَرَدَّدُونَ فِي الْعَمَى ، كَمَا يَتَرَدَّدُ الْبَعِيرُ فِي الطَّاحُونِ . أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَدِنَ لِي بِمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ لَحَصَدْتُ رُؤْسَكُمْ عَنْ أَجْسَادِكُمْ كَحَبِّ الْحَصِيدِ بِقَوَاضِبِ مِنْ حَدِيدٍ وَ لَقَلَّعْتُ مِنْ جَمَاجِمِ شُجْعَانِكُمْ مَا أُفْرِحَ بِهِ آمَاقُكُمْ وَ أَوْحَشَ بِهِ مَحَالِكُمْ فَأَنَّى مُنْذُ عَرَفْتُ : مُرْدِي الْعَسَاكِرِ ، وَ مُفْنِي الْجَحَافِلِ ، وَ مَبِيدِ خَضْرَائِكُمْ وَ مُخَمِّدِ ضَوْضَائِكُمْ ، وَ جَزَارِ الدَّوَارِينَ إِذْ أَنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ مُعْتَكِفُونَ ، وَ إِنِّي لَصَاحِبِكُمْ بِالْأَمْسِ ، لَعَمْرُ أَبِي لَنْ تُحْبُوا وَ أَنْ تَكُونَ فِينَا الْخِلَافَةُ وَ الثُّبُوهُ وَ أَنْتُمْ تَذُكُرُونَ أَحْقَادَ بَدْرِ ، وَ تَأْرَاتِ أَحَدٍ .

أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قُلْتُ مَا سَبَقَ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ ، لَتَدَاخَلْتُ أَضْلَاعَكُمْ فِي أَجْوَابِكُمْ كَتَدَاخِلِ أَسْنَانَ دَوَارِهِ الرَّحَى ، فَإِنْ نَطَقْتُ تَقُولُونَ حَسَدًا ، وَ إِنْ سَكَتُ فَيُقَالُ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ !! السَّاعَةُ يُقَالُ لِي هَذَا؟!

ص: ۱۰۳

وَ أَنَا الْمُمِيتُ الْمَائِتُ وَ خَوَاضُ الْمَنَايَا فِي جَوْفِ لَيْلٍ حَالِكِكِ ، حَامِلُ السِّيفَيْنِ الثَّقِيلَيْنِ وَالرُّمَحَيْنِ الطَّوِيلَيْنِ وَ مُنَكِّسُ الزِّيَابِ فِي غَطَامِطِ الْعَمْرَاتِ ، وَ مُفَرِّجُ الْكُرْبَاتِ عَنْ وَجْهِ خَيْرِ الْبَرِيَّاتِ ، أَيُّهُنَا فَوَّ اللَّهُ لِأَبْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ ، هَبَلْتُكُمْ الْهَوَابِلُ لَعَوِ بِحُتِّ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ فِيكُمْ لِأَضْطَرَّتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرَشِيهِ فِي الطَّوَى الْبَعِيدِهِ وَ لَخَرَجْتُمْ مِنْ بِيُوتِكُمْ هَارِبِينَ ، وَ عَلَى وُجُوهِكُمْ هَائِمِينَ وَلَكِنِّي أَهْوَنُ وَجِدِي حَتَّى أَلْقَى رَبِّي ، بِيَدِ جَذَاءٍ صَفْرًا مِنْ لَذَاتِكُمْ ، خُلُوعًا مِنْ طَخْنَاتِكُمْ ، فَمَا مَثَلُ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي إِلَّا كَمَثَلِ غَيْمٍ عَلَا فَاسْتَعْلَى ثُمَّ اسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى ، ثُمَّ تَمَزَّقَ فَأَنْجَلَى

رُوَيْدًا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْجَلَى لَكُمْ الْقَسِيطُ وَ تَجُونُ وَ تَمَرُ فَعَلِكُمْ مُرًّا وَ تَحْصِدُونَ غَرَسَ أَيْدِيكُمْ ذُعَافًا مُمْفِرًا وَ سَيِّمًا قَاتِلًا وَ كَفَى بِاللَّهِ حَكِيمًا ، وَ بِرَسُولِ اللَّهِ حَصِيمًا ، وَ بِالْقِيَامَةِ مَوْقِفًا ، فَلَا أَبْعَدُ اللَّهُ فِيهَا سِوَاكُمْ وَ لَا أَنْعَسَ فِيهَا غَيْرُكُمْ ، وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ التَّبَعَ الْهُدَى .

یعنی : (در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) امواج فتنه و آشوب را با سینه کشتی های نجات شکافتند و تاج مفاخرت مردم خود پسند را با محدود نمودن جماعت حيله گرو هواپرست فرو گذاردند .

وَ از مبدء فیض و نور به خوبی استفاضه کردند . (ولی پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (شهادت)) میراث تفوس پاک و طاهره را قسمت کردند . و با غضب هدیه پیامبر برگزیده ، سنگینی بار گناه بر دوش کشیدند گویا با چشم خود می بینیم که ، شما کور کورانه همچون شتر چشم بسته به دور آساب می گردید . به خدا سوگند که ، اگر اجازه می داشتم سرهای شما را مانند درو کردن محصول های رسیده با داس های برنده و تیز و آهنین از تن جدا می ساختم و کاسه سر دلیرانتان را آن چنان می شکافتم که ، چشمایتان مجروح شده به هراس و حیرت افتید، زیرا من از وقتی که ، خود را شناختم پیوسته جمعیت های انبوه را پراکنده ساخته و لشکرها را نابود می کرد ، و نظام و تشکیلات زیرزمینی شما را به هم می زدم و آن روز که ، در میداین جنگ سران کفر را قلع و قمع می کردم شما در خانه های خود لمیده بودید، آری من همان پیشوای دیروزتان هستم (که در غدیر خم با من بیعت نمودید) به خدا سوگند که ، نیک می دانم شما نمی خواهید نبوت و خلافت در خانواده ما جمع شود، زیرا هنوز کنیه های بدرواُحد را از خاطر نبرده اید . سوگند به خدا اگر بگویم که ، تقدیر خداوند درباره (عذاب) شما چیست، از شدت اضطراب استخوان دنده های

شما مانند داخل شدن دندان های پُرگار آسیاب در جسم شما فرو خواهد رفت . اگر (به خلافت شما) اعتراض کنم آن را حمل بر حسد خواهید کرد و اگر سکوت کنم خواهید گفت : پسر ابوطالب از مرگ ترسیده هرگز !! اکنون این سخن درباره من گویندم؟ این من بودم که طعم مرگ را به دشمنان می چشاندم و در شب های تیره و تار داخل می شدم و در میدان جنگ دو شمشیر سنگین و دو نیزه بلند همراه داشتم و در اوج جنگ و کار زار بیرق های مخالفین را سرنگون می کردم آری این من بودم که ، هر اندوه گرفتگی را از رخسار مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برطرف می ساختم .

بس کنید که ، سوگند به خدا اشتیاق من به مرگ از علاقه یک بچه شیرخواره به پستان مادر بیشتر است ! خدا شما را مرگ دهد ! اگر حقیقت حال شما را از آیات قرآن بیان کنم ، مانند ریسمان چاه عمیق مرتعش و مضطرب شده و حیران و سرگردان از خانه بیرون آمده و سربه بیان گذارید ! ولی از این کارچشم پوشی کرده و زندگی را بر خود ساده و آسان می گیرم تا در نهایت با دست خالی و دور از خوشی های دنیایی با دل پاک و عاری از هر سیاهی لقای پروردگام را دریابم و این را بدانید که دنیای شما در نظر من مانند ابری است که ، در هوا برخاسته و پهن و ضخیم گشته (سپس بی هیچ بارشی) پراکنده شود .

شتاب مکنید . زود باشد که ، پرده های تیره غفلت و بی خبری برطرف شده و نتیجه بدو زشت کردارتان را ببینید و میوه آن دانه های تلخی که ، کاشتید به صورت سموم کشنده و مهلک دور کنید و این را بدانید که خداوند بهترین حاکم و رسول با کرامت او خصم شما .

و روز قیامت توقفگاه خواهد بود . امیدوارم که ، خدا آن جا را تنها موقف شما قرار داده و شما را به هلاکت برساند و السلام علی من اتبع الهدی !!

فَلَمَّا أَنْ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ الْكِتَابَ رَعِبَ مِنْ ذَلِكَ رَغْبًا شَدِيدًا وَقَالَ : يَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَجْرَاءَ عَلِيٍّ وَ أَنْكَالَهُ وَ عَنِّي غَيْرِي

مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ! تَعَلَّمُونَ أَنِّي شَاوَرْتُكُمْ فِي ضِيَاعِ فَدَاكَ بَعِيدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) فَقُلْتُمْ : إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُورَثُونَ ، وَ إِنَّ هَذِهِ أَمْوَالٌ يَجِبُ أَنْ تُضَافَ إِلَى مَالِ الْفَيْءِ ، وَ تُضَيَّرَفُ فِي ثَمَنِ الْكُرَاعِ وَ السَّلَاحِ وَ أَبْوَابِ الْجِهَادِ وَ مَصَالِحِ الثُّغُورِ فَأَمَضْنَا رَأْيَكُمْ وَ لَمْ يُمَضِّهِ مَنْ يَدْعِيهِ ، وَ هُوَ ذَائِبِرُقٌ وَ عِيدًا

و يُرْعِدُ تَهْدِيداً إِيلَاءَ بِحَقِّ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله و سلم) أَنْ يَمْضَحَهَا دَمًا دُعَافًا وَ لِلَّهِ اسْتَقَلَّتْ مِنْهَا فَلَمْ أَقُلْ ، وَ اسْتَغْرَلْتُهَا عَنْ نَفْسِي فَلَمْ أُعْزَلْ ، كُذِلْتُ ذَلِكَ اخْتِزَازاً مِنْ كِرَاهِيَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَ هَزَباً مِنْ نِزَاعِهِ ، مَالِي وَ لِأَبْنِ أَبِي طَالِبٍ هَلْ نَازَعَهُ أَحَدٌ فَفَلَجَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرُ (ابن الخطاب) آيَتٌ أَنْ تَقُولَ إِلَّا هَكَذَا؟ فَأَنْتَ أَتَيْتَ لَمْ يَكُنْ مِقْدَاماً فِي الْحُرُوبِ ، وَ لَا سَيْخِيّاً فِي الْجُدُوبِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَهْلَعَ فَوَادُكَ وَ أَضْيَعَرَ نَفْسَكَ قَدْ صَفَيْتَ لَكَ سِجَالاً لِتَشْرِبَهَا فَأَيَّتَ إِلَّا أَنْ تَظْمَأَ كَضْمَائِكَ ، وَ أَنْخَتَ لَكَ رِقَابَ الْعَرَبِ ، وَ ثَبَّتَ لَكَ إِمَارَةَ أَهْلِ الْإِشَارَةِ وَ التَّدْبِيرِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ صَيَّرَ عِظَامَكَ رَمِيماً فَاحْمِدِ اللَّهَ عَلَى مَا قَدَّ وَ هَبَ لَكَ مِنِّي ، وَ أَشْكُرُهُ عَلَى ذَلِكَ فَإِنَّهُ مِنْ رَقِي مَثْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) كَانَ حَقِيقاً عَلَيْهِ أَنْ يُحَدِّثَ لِلَّهِ شُكْرًا ، وَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الصَّخْرَةَ الصَّمَاءِ الَّتِي لَا يَنْفَجِرُ ، مَاؤُهَا إِلَّا بَعْدَ كَسِيرِهَا وَ الْحَيَّةُ الرَّقْشَاءُ الَّتِي لَا تُجِيبُ إِلَّا بِالرُّقْيِ ، وَ الشَّجَرَةُ الْمُرَّةُ الَّتِي لَوْ طَلَيْتَ بِالْعَسَلِ لَمْ تُنْبِتْ إِلَّا مَرًّا ، قَتَلَ سَادَاتِ قُرَيْشٍ فَأَبَادَهُمْ ، وَ الزَّمَّ آخِرَهُمُ الْعَارَ فَفَضَّحَهُمْ فَطَبَّ عَنْ نَفْسِكَ نَفْسًا ، وَ لَا تَعَزَّنِكَ صَوَاعِقُهُ ، وَ لَا يَهُولَنَّكَ رَوَاعِدُهُ وَ بَوَارِقُهُ ، فَإِنِّي أَسُدُّ بَابَهُ قَبْلَ أَنْ يَسُدَّ بِابِكَ .

یعنی : با خواند این نامه ابوبکر سخت به وحشت افتاده و از سر تعجب و شگفت زده (رو به جماعت حاضر نموده و) گفت : یا سبحان اله ! چه چیز او را تا این حد بر من جسور نموده و از غیر من واداشته؟! ای گروه مهاجر و انصار شما نیک می دانید که من در امر فدک پس از فوت (شهادت) رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) با شما مشورت نمودم و شما گفتید: انبیاء هیچ ارثی از خود باقی نمی گذارند . (۱) و اینگونه اموال باید در قسمت تجهیزات و حفظ مرزها و برای مصارف عمومی مسلمانان هزینه شود :

من نیز رأی شما را پذیرفتم . ولی مدعی فدک آن را نپذیرفتم و اکنون چون برق درخشنده و غرش رعد تهدید می کند و او با اصل خلافت من مخالف است . حال این که ، من می خواستم استعفا داده و از این کار کناره گیری کنم ، ولی شما قبول نکردید . و عدم پذیرش من فقط بخاطر دوری از مخالفت و فرار از جدال با علی بن ابی طالب بود ، ما را با علی بن ابی طالب چه کار ؟ آیا عاقبت کسی که با او ستیزه کند جز شکست است ؟

ص: ۱۰۶

۱- اول کسی که به پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) افتراء و کذب بست، ابوبکر بود که ، حدیث جعل کرد و نسبت دروغ بر ساحت مقدس آن حضرت داد که : نَحْنُ مَعَاشِرُشِ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُؤْرَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ : ما گروه انبیاء ارث نمی گذاریم و آن چه از ما باقی می ماند صدقه است : که انشاء مفصل ذکر خواهد شد با پاسخ آن

عمر بن خطاب با شنیدن این سخن عصبانی شده و گفت: فقط توانستی همین کلام را بگویی؟

به راستی که تو فرزند کسی هستی که، هیچگاه نه پیش قدم در صحنه نبرده بود و نه هنگام قحطی و فقر بخشندگی و سخاوت داشت. سبحان الله چقدر ترسو و دل کوچکی، چه آب گوارا و زلالی را در اختیار تو گذاشتم ولی تو حاضر به نوشیدن آن نیستی و می خواهی تشنه بمانی و چه گردنکشانی را در مقابله مطیع و خاضع کرده و افراد خوش فکر و سیاستمدار را در اطرافت گرد آوردم. اگر این اسباب و وسائل نبود که، تا الان علی بن ابی طالب استخوان های تو را خرد می کرد و شکست. پس خدا را شکر و سپاس کن که، یاری مرا به تو عطا کرد. زیرا هر که از منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بالا رفت، شایسته است که پیوسته شکر گوید. و این علی بن ابی طالب مانند سنگ سختی است که، تا منفجر نشود، آب از آن نجوشد و همچون مار خطرناکی است که بی افسون و جادو، رام نشود، و مانند درخت تلخی است که هر چند به عسل آلوده و آمیخته شود میوه شیرین نخواهد داد. او کسی است که: بزرگان و سران کافر قریش را کشته و همه ایشان را به فضاحت کافر قریش را کشته و همه ایشان را به فضاحت کشانده و نابود ساخته ولی با این همه نفر خاطرت جمع باشد و از تهدید و شدت او مهراس و از رعد و برقش مترس که من کار او را پیش از آن که بخواهد به تو صدمه بزند، خواهم ساخت. فقال له أَبُو بَكْرٍ نَأْسِدُتُكَ اللَّهُ يَا عُمَرُ لَمَا أَنْ تَرَكَتَنِي مِنْ أَغَا لِيَطُكَ وَ تَزْبِيدُكَ ، فَوَاللَّهِ لَوْ هَمَّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بِقَتْلِكَ لَقَتَلْنَا بِشِمَالِهِ دُونَ يَمِينِهِ وَ مَا يُنَجِّنَا مِنْهُ إِلَّا أَحَدِي ثَلَاثِ خِصَالٍ .

اِحداها أَنَّهُ وَحِيدٌ لَا نَاصِرَ لَهُ ، وَ الثَّانِيَةُ : أَنَّهُ يَتَّبِعُ فِينَا وَصِيَّةَ ابْنِ عَمِّهِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ)

وَ الثَّالِثَةُ : أَنَّهُ مَا مِنْ هَذِهِ الْقَبَائِلِ أَحَدٌ إِلَّا وَ هُوَ يَتَخَصَّمُهُ كَتَخَصَّمَهُ نَتِيَّةُ الْأَبْلِ نَبَاتِ أَوَانِ الرَّبِيعِ ، فَتَعْلَمُ لَوْ لَا ذَالِكَ لَرَجَعَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ وَ إِنْ كُنَّا لَهُ كَارِهِينَ ، أَمَا إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ أَحَدِنَا الْمَوْتِ ، أُنْسِيَتْ لَهُ يَوْمَ أُحُدٍ ؟ فَرَزْنَا بِأَجْمَعِنَا وَ صَدَدْنَا الْجَبَلَ ! وَ قَدْ أَحَاطَتْ بِهِ مَلُوكُ الْقَوْمِ وَ صَنَادِيدُهُمْ مُوقِنِينَ بِقَتْلِهِ لَا يَجِدُ مَحِيصًا لِلْخُرُوجِ مِنْ أَوْسَاطِهِمْ ، فَلَمَّا أَنْ سَدَّدَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رِمَاحَهُمْ ، نَكَسَ نَفْسَهُ عَنْ دَائِيَّتِهِ حَتَّى جَاوَزَهُ طِعَانُ الْقَوْمِ ، ثُمَّ قَامَ قَائِمًا فِي رِكَابِيهِ وَ قَدْ طَرَقَ عَنْ سَيْرِجِهِ وَ هُوَ يَقُولُ : « يَا اللَّهُ وَ يَا اللَّهُ يَا جَبْرَيْلُ يَا جَبْرَيْلُ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ النَّجَاةُ النَّجَاةُ » ثُمَّ عَمِدَ إِلَى رَئِيسِ الْقَوْمِ فَضَرَبَهُ ضَرْبَةً عَلَى أَمِّ رَأْسِهِ فَبَقِيَ عَلَى فَكِّ وَاحِدٍ وَ لِسَانٍ ، ثُمَّ عَمِدَ إِلَى صَاحِبِ الرِّايَةِ الْعُظْمَى ، فَضَرَبَهُ

ضَرْبَهُ عَلَى جُمُجْمَتِهِ فَعَلَقَهَا ، وَ مَرَّ السَّيْفَ يَهْوِي فِي جَسَدِهِ فَبَرَاهُ دَابَّتُهُ نَبِضَ فَيْنَ ، وَ لَمَّا أَنْ نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ انْجَفَلُوا مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَجَعَلَ يَمْسِي حُجْمَهُمْ بِسَيْفِهِ مَسْحًا حَتَّى تَرَكَهُمْ جَرَاثِمَ جُمُودًا عَلَى تَلْعِهِ مِنَ الْأَرْضِ يَتَمَرَّغُونَ فِي حَسَرَاتِ الْمَنَايَا ، يَتَحَرَّغُونَ كُؤُوسَ الْمَوْتِ ، قَدْ اخْتَطَفَ أَرْوَاحَهُمْ بِسَيْفِهِ ، وَ نَحْنُ نَتَوَقَّعُ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، وَ لَمْ نَكُنْ نَظْبُطُ أَنْفُسَنَا مِنْ مَخَافَتِهِ حَتَّى إِتْدَأَتْ مِنْكَ إِلَيْهِ التِّفَاتَةُ وَ كَانَ مِنْهُ إِلَيْكَ مَا تَعْلَمُ ، وَ لَوْلَا أَنَّهُ نَزَلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى :

« وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ (۱) »

فَاتْرُكْ هَذَا الرَّجُلَ مَا تَرَكَكَ ، وَ لَا يُعَزِّنْكَ قَوْلُ خَالِدٍ أَنَّهُ يَقْتُلُهُ ، فَإِنَّهُ لَا يَجْسِرُ عَلَى ذَلِكَ ، وَ لَوْرَامَهُ لَكَانَ أَوَّلَ مَقْتُولِ بَيْدِهِ ، فَإِنَّهُ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ مَنَافٍ ، الَّذِينَ إِذَا هَاجُوا أَهَمُّوا (۲)

وَ إِذَا غَضِبُوا أَذْمُوا ، وَ لَا سِيَّمَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، نَابِهَا الْأَكْبَرُ ، وَ سَنَامُهَا الْأَطْوَلُ ، وَ هَامَتُهَا الْأَعْظَمُ ، وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

ابوبکر گفت : تو را به خدا دست از سر من بردار و با این یعنی : سخنان مبالغه (و پوچ و مفت) آمیز فرییم مده که ، سوگند به خدا اگر علی بن ابی طالب اراده کند تنها

با دست چپ خود ما را نابود می کند و آن چه اکنون سبب نجات و علت پیروزی ما می باشد تنها سه چیز است و بس یکی این که : او تنها و بی یاور است .

دوم این که : او مقید است که ، به سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کند و سوم این که : چون سران کافر بیشتر قبائل و طوائف را کشته به همین خاطر عداوت باطنی مانع دل نرمی آنان به او است . و خصومت ایشان به او در منزل مانند جدال شتران نر بر سر ماده است ، در غیر این صورت کار خلافت برای او قطعی و مسلم بوده و مخالفت ما هیچ تأثیری نداشت ، زیرا دنیا در نظر علی بن ابی طالب همچون کراهت ما از مرگ است ، آیا روز احد را از خاطر برده ای ؟ در آن روز سخت ما همه پا به فرار گذاشته و به بالای کوه رفتیم و او در حالی که ، در محاصره سران و جنگجویان قریش گشته و مرگش قطعی بود . با چنان شجاعت و اعمال قدرت همه را از اطراف خود متفرق کرده و نیزه ها و شمشیرهایی که از هر طرف سوی او می آمد رد نموده و با ضربت های پی در پی سر از پیکرشان جدا می ساخت . و این اشعار را می سرود که : « یا الله یا الله ! یا جبرئیل یا جبرئیل ! یا محمد یا

ص: ۱۰۸

۱- سورة آل عمران ، آیه ۱۵۲

۲- فی نسخه : « هیبوا »

محمد! نجات نجات!« سپس به رئیس آنان یورش برده و با ضربتی سر از بدنش جدا ساخت و بعد از آن پرچمدارشان را با مرکبش از پای درآورد. و پیوسته تیغ تیز شمشیر را با پیکرشان آشنا می ساخت با دیدن این رشادت، ترس بر جان دشمن افتاده و همگی نظم خود را از دست می دهند، پا به فرار نهادند. و با یادداشت آن خاطره، امروز از او توقّعی بیشتر داشتیم، ای عمر ما قادر نبودیم ترس از علی را در خود پنهان کنیم تا این که، این سخن از تو سرزد که او را به قتل رسانی و عکس العمل او را خود نیک می دانی و اگر آیه کریمه « وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ آیه ۱۵۲ سوره آل عمران » درباره ما و شما نازل نشده بود همه ما هلاک شده بودیم.

پس دست از این مرد که، با تو کاری ندارد بر دارو سخن خالد بن ولید بر قتل او تو را نفریبید زیرا او جرأت این کار را ندارد و اگر این کار را انجام دهد خود خالد اول مقتول خواهد بود. زیرا علی از اولاد عبدمناف است همان هایی که چون به حرکت و هیجان آیند همه را به هراس اندازند و چون به خشم آیند دریای خون به راه اندازند خصوصاً علی بن ابی طالب که از هر لحاظ سرآمد آن قوم است.

و السّلام علی من اتبع الهدی (۱)

موضوع پنجم: بحث در مخورهای فدک (از دیدگاه اخبار و روایات تسنن)

سخن صحیح بخاری و سخنان بزرگان در این باره

سخن صحیح بخاری و سخنان بزرگان در این باره

۱- عن عائشه أنّ فاطمة (عليها السلام) أرسلت إلى أبكر تسأله ميراثها من النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)

فيما أفاء الله على رسوله (صلى الله عليه وآله وسلم) تطلب صدقة النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بالمدينة و فذك و ما بقى من خمس خيبر (۲)

از عائشه مرویست که، فاطمه زهرا (علیها السلام) فرستاد نزد ابی بکر تا از او سؤال کند، میراث خود را از پدرش نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن چیزهای که، خداوند متعال به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشید در مدینه در مورد فدک

ص: ۱۰۹

۱- احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۱۴ - ۲۲۶

۲- صحیح بخاری ج ۲ ص ۹۰۹

و مابقی اموال خود از خمس خیر (چرا اموال شخصی مرا که ، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی به ارث به من رسیده است منع کرده ای و حق مرا رد نمی نمائی)

قال

(صلی الله علیه و آله و سلم): فَاطِمَةُ بَضَعَهُ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبِي (۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: فاطمه پاره تن من است هر کس آن حضرت را به غضب درآورد مرا بخشم و غضب درآورده است. (یکی از دلائلی که ، مورد غضب و خشم حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیها السلام) شد . رد نکردن فدک و اموال شخصی آن بزرگوار بود)

۲- عن عائشه أَنَّ فَاطِمَةَ (علیها السلام) ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ . . . بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنْ يَفْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى عَالِيهِ (۲)

از عایشه مرویست که گوید: به درستی که فاطمه (علیها السلام) دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابابکر درخواست کرد میراث خود را بعد از وفات (شهادت) رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از ما ترک پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن اموالی که خداوند ملک شخصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود .

۳- فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) « قَالَ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنا صِدْقَهُ ، فَغَضِبَ فَاطِمَةَ وَبِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ تُوقِيَّتُ وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) سِتَّةَ أَشْهُرٍ (۳)

«

۴- عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ (علیها السلام) بِنْتَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكِ وَ مَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) و آله و سلم) لَا نُورَثُ مَا تَرَكَناه صِدْقَهُ . . .

فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَحِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى تُوقِيَّتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوقِيَّتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا (۴)

ص: ۱۱۰

۱- صحیح بخاری ج ۲ ص ۹۱۰ حدیث ۱۷۱۴

۲- صحیح بخاری ج ۲ ص ۷۵۶ و ۷۵۵ حدیث ۳۰۹۲

۳- صحیح بخاری ج ۲ ص ۷۵۶

از عایشه روایت کرده که گفت: فاطمه (علیها السلام) دختر گرامی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد پیش ابی بکر، برای درخواست و طلب میراثش که، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ارث برده بود از آن اموالی که خداوند به پیامبرش بخشیده بود و ملک شخصی آن حضرت بود (که به دستور خداوند متعال ملک فاطمه زهراء (علیها السلام) کرده بود) در مدینه از فدک و مابقی از خمس خیر ابوبکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است ما چیزی ارث نمی گذاریم آن چه که باقی می گذاریم صدقه است. (۱) پس ابابکر دریغ کرد و فدک و اموال شخصی فاطمه زهراء (علیها السلام) را ندارد. پس فاطمه زهرا (علیها السلام) بر او قهر و غضب کرد و با او حرفی نگفت تا آن موقعی که، از دنیا رفت (به شهادت رسید) و بعد از پدر بزرگوارش ۶ ماه زنده بود و علی (علیه السلام) شوهر آن حضرت، فاطمه زهراء (علیها السلام) را به خاک سپرد و اجازه نداد ابی بکر بر آن نماز بخواند، بلکه خود حضرت علی (علیه السلام) بر آن پاره تن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خواند.

سخن صحیح مسلم

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا (۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: فاطمه پاره تن من است، موجب آزار و اذیت من می گردد چیزی که فاطمه را آزار و اذیت می دهد (طبق این روایت یکی از دلایلی که فاطمه زهرا (علیها السلام) را اذیت و آزار دادن همان منع حقوق آن بزرگوار است که فدک و اموال شخصی و خصوصی آن حضرت بود).

سخن صاحب فرائد السَّمَطَيْنِ

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي ، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدَّلَّ بَيْتَهَا وَ اتَّهَكَتْ حَرَمِهَا وَ غُصِبَتْ حَقُّهَا وَ مَنَعَتْ إِرْثَهَا وَ كَسَرَتْ جَبِينَهَا وَ أُسْقِطَتْ جَنِينُهَا وَ هِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِيثُ فَلَا يُغَاثُ ، فَلَا تَزَالُ بَعْدِي مَحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ بِأَكْبَرِ فَتَذْكَرُ انْقِطَاعَ الْوَحْيِ مِنْ بَيْتِهَا مَرَّةً تَتَذَكَّرُ فِرَاقِي أُخْرَى وَ تَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ لَفَقَدَ صَوْتِي الَّتِي كَأَنَّكَ تَسْتَمِعُ إِلَيْهِ إِذَا تَهَجَّجْتُ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ عَزِيزَةً وَ عِنْدَ ذَلِكَ يُؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَى فَيُنَادِيهَا بِمَا نَادَى بِهِ مَرْيَمَ إِثْنَةَ عَمْرَانَ

ص: ۱۱۱

۱- این روایت جعلی و کذب است بعداً ان شاء الله درباره او توضیح خواهیم داد. یعنی: این قسمت لَانُورُتُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آن چه می گذاریم صدقه است.

۲- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۰۵۶ حدیث ۹۴

فَيَقُولُ : يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، يَا فَاطِمَةُ اقْنَتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ، ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجْعَ فَتَمْرَضُ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا مَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ تَمْرَضُهَا وَتُنْسِئُهَا فِي عِلَّتِهَا فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ سَمِئْتُ الْحَيَاةَ وَتَبَرَّمْتُ بَاهِلَ الدُّنْيَا فَالْحَقْنِي بِأَبِي ، فَلِحَقْمِهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِي فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُلْقِنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدُمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ مَغْمُومَةٌ مَغْضُوبٌ حَقُّهَا مَقْتُولَةٌ وَلِدَهَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عِنْدَ ذَلِكَ : اللَّهُمَّ الْعَنِ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبِ مَنْ غَضِبَهَا وَذَلِّ مَنْ أَذَلَّهَا وَخَلِّدِ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلِدَهَا ، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ (١)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : . . . و من هنگامی که به یاد فاطمه (علیها السلام) می افتم و به یاد آن مصائبی می شوم که بعد از من در حق او جاری می کنند و گویا دارم می بینم که: در خانه آن ، غم و غصه وارد می شود و حرمت فاطمه را می شکنند و حقش را غصب می کنند و از ارثش ممنوع و محروم می شود و پهلویش را می شکنند و فرزندش را می کشند (محسن بن علی (علیهما السلام) را) و فریاد می زند یا محمّد کسی جوابش را نمی دهد و طلب فریادرسی می نماید کسی به فریادش نمی رسد ، پس پیوسته بعد از من محزون و ناراحت و گرفتار و گریان است ، گاه به یاد می آورد انقطاع وحی را از خانه اش و گاه به یاد فراق و جدائی من می افتد و گاه در وقت شب وحشت دارد به خاطر این کهصدای مرا که در هنگام نماز شب و عبادت انجام می دادم و می شنید الان آن صدا بگوشش نمی رسد که ، هنگام تلاوت و قرائت قرآن می شنید . سپس خود را مفهوم و محزون می بیند بعد از آن که در ایام حیات و زندگانی پدرش عزیز بود و در این هنگام (ملائکه) آن را ندا می دهند همچنانکه مریم دختر عمران (علیهما السلام) را ندا می دادند . که ای فاطمه خداوند تو را برگزید و پاک گردانید و بر زنان عالم برگزید ای فاطمه عبادت کن برای پروردگارت و سجده نما و همراه رکوع کنندگان رکوع کن . سپس در این موقع مریضه می شود و خداوند مریم دختر عمران را برای پرستاری و انس با آن می فرستد که ، آن را در بیماریش پرستاری کند و دل داری دهدش در بیماریش و در آن هنگام است که ، می گوید : خداوندا من از حیات و زندگی دنیا خسته و ملول و سیر شدم و از دست اهل دنیا ملول شدم پس مرا به پدرم ملحق نما ، پس خداوند عزوجل آن را به من محلق می نماید . پس اول کسی که ، به من محلق می شود از اهل بیتم ، دخترم فاطمه زهراء (علیها السلام) است ، پس بر من وارد می شود در حالی که ،

ص: ۱۱۲

محزون و مفهوم و حش غصب شده و شهیده است ، پس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : خداوندا لعنت کن کسی را که ، ظلم کند به آن ، و کیفر بده و عقاب نما کسی را که ، آن را به غضب آورد و خدا و ذلیل نما کسی را که آن را خوار کند و در آتش برای همیشه داخل کن کسی را که ، به پهلویش بزند تا فرزندش کشته شود پس ملائکه در این هنگام می گویند (الهی) آمین

(این هم یک نمونه کامل و بارز آزار و اذیت به آن بزرگوار و حق و حقوق و فرزندش و شما منصفانه قضاوت نمایید)

۵- سخن معجم البلدان

شیخ شهاب الدین یاقوت حموی در معجم البلدان درباره فدک گفته است : فَدَكْتُ الْقَطْنَ تَفْدِيكًا یعنی پنبه را زدم و از هم باز کردم : و فدک دهکده ای است در حجاز که فاصله اش تا مدینه دو یا سه روز است آن را خداوند متعال در سال هفتم به صورت صلح ، به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشید داستان از این قرار بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از ورود به خیبر و فتح قلعه ها و دژهای محکم آن سه روز در آن جا ماند و حلقه محاصره را بر یهودیان سخت گرفت . آنان نمایندگانی نزد حضرت فرستادند و درخواست کردند که : حضرت به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین اجازه ای را به آنان داد ، این خبر به اهل فدک رسید . نماینده ای نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده درخواست کردند که: حضرت با آنان بر نصف میوه ها و اموالشان مصالحه کند . حضرت با تقاضای آنان موافقت فرمود . بنابراین فدک از جمله آبادی ها و املاکی است که ، به صورت جنگ و تاخت ، و تاز فتح نشده است و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد . چشمه ای جوشان و نخلستانی بزرگ با درختان خرما فراوان در آن جا می باشد . و اینجا همان سرزمینی است که ، فاطمه رضی الله عنها (۱)

(صلوات الله و سلامه علیها) گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به من بخشیده است . ابوبکر گفت من برای این ادعا شهود و گواهانی لازم دارم و آن داستانی دارد . . .

ص: ۱۱۳

۱- این کلمه رضی الله عنها خداوند از او خوشنود باشد درباره فرد غیر معصوم حتی درباره غیر فرد صالح تمام و تالی تلو معصوم و خالص و این آقایان ، مقام منیع معصوم را نشناخته اند و یا قفل به قلبشان زده که هرگز نفهمند و گرنه قطعاً خداوند از فاطمه زهرا (علیها السلام) خوشنود است نیازی نیست که بگویم رضی الله عنها ، بلکه باید گفت : صلوات الله و سلامه علیها

تاریخ نویس مشهور محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ گوید: ابن اسحق گفته است: کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق را که گنج های قبیله بنی النضیر در اختیار او بود، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند. حضرت از او خواستند که گنج ها را به او نشان دهد، وی اظهار بی اطلاعی کرده گفت:

آگاه نیستم، مردی یهودی را نزد حضرت آوردند اظهار داشت من می دیدم که، هر روز صبح کنانه در اطراف این خرابه گردش می کند، حضرت روی به کنانه کرده فرمود: اگر ثابت شد که، تو از آن ها خبر داری، سزاوار کشته شدن می باشی؟ گفت: آری. حضرت دستور داد خرابه را گود کنند مقداری از گنج ها از زیر خاک بیرون آمد. بعد بقیه اش را از او خواست. وی خودداری کرد. حضرت به زیربن عوام مأموریت داد که او را آزار داده تا ناچار شود و آنچه را که دارد بدهد. زبیر مرتب به سینه او می کوبید به طوری که به حالت مرگ افتاد بعد او را به محمد بن مسلمه تحویل داد. وی او را به وسیله برادرش محمود بن مسلمه گردن زد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) اهالی خیبر را در قلعه های خودشان به نام های «وطیح» و «سالام» محصور کرد تا جایی که یقین به هلاکت و نابودی خود کرده از حضرت درخواست کردند که، آنان را از آن جا کوچ دهد تا بدین وسیله خون خود را حفظ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت کرد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر تمام اموال آنان دست گذاشته نواحی «شق» «نطاه» «کتیبه» و تمامی دژها و قلعه ها را غیر حصار و «طیح» و «سالام» تصرف کرد. اهالی فدک که از این ماجرا خبردار شدند. نماینده ای نزد حضرت فرستاده درخواست کردند که همین رفتار را با آنان نیز داشته باشد و بدین وسیله خون و جانشان را حفظ کرده دست از اموال خود برداشتن حضرت با پیشنهاد آنان موافقت کرد.

فردی که، بین آنان و حضرت رسول وساطت می کرد، محیصه بن مسعود هم پیمان قبیله بنی حارثه بود هنگامی که، کار اهالی خیبر به انجام رسید. از حضرت خواستند که با آنان بر نصف اموالشان مصالحه کند و گفتند: ما نسبت به این سرزمین از شما آشنا تریم و بهتر می توانیم آنجا را آباد و سرسبز کنیم. حضرت بر مبنای نصف با آنان مصالحه کرده قرار گذاشت که، این اختیار را داشته باشد که، هرگاه خواست آنان را از این سرزمین بیرون کند و حق اخراج آن ها را داشته باشد. اهالی

فدک نیز به همین گونه با آن حضرت مصالحه کردند. خبیر «فیء» مسلمانان است، ولی فدک از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آن جا نداشتند. (۱)

۷- مورخ بزرگ عزالدین ابوالحسن معروف به ابن اثیر (سنی) گوید: خبیر فیء مسلمان و فدک «خالصه» رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. زیرا آنان تاخت و تازی در آن جا نداشتند. (۲)

۸- ابن ابی الحدید (معتزلی) گوید: ابوبکر گفت: ابوزید عمر بن شبه از حیان بن بشر از یحیی بن آدم از ابن ابی زائد از محمد بن اسحاق از زهری روایت کرده که گوید: تعدادی از اهالی خبیر در حصار خود باقی مانده و از رسول خدا درخواست کردند که خونشان را نریزد و به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت فرمود. اهالی فدک از این قرار داد خبردار شده درخواست کردند که: با آنان نیز بدین گونه رفتار شود. حضرت با تقاضای ایشان نیز موافقت فرمود. و آن جا که فدک با قهر و غلبه و تاخت و تاز لشکر فتح نشده بود تمامی آن خالصة رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد. ابوبکر ادامه می دهد که، محمد بن اسحاق نیز گوید: پس از آن که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از کار خبیر فارغ شد. خداوند در دل اهالی فدک ترس و رعب افکننده نماینده ای نزد حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده درخواست کردند که، با آنان بر نصف اموال فدک مصالحه کند. نماینده آنان در خبیر و یا در بین راه پس از آن که، حضرت به مدینه آمدند به خدمت آن جناب رسید. حضرت با پیشنهاد آنان موافقت فرمود و از آن جا که، فدک بدون تاخت و تاز تسلیم شده بود آن ملک خالص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خدا باشد. (۳)

البته در ذیل نامه ۴۵ ج ۱۶ ص ۲۲۰ الی ۳۰۱ مفصل حول و حوش فدک سخن گفته است.

۹- حافظ عبدالرحمان جلال الدین سیوطی گوید:

بزاز و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابوسعید خدری رضوان الله تعالی روایت کرد که هنگامی که این آیه نازل شد.

«وَ آتِ ذَاقُرْبَى حَقَّهُ» (آیه ۳۶ سوره اسراء) «رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه (علیها السلام) بخشید

(۴)

ص: ۱۱۵

۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۴

۲- الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۲۲۱

۳- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۲۰

۴- الدر المنثور ج ۵ ص ۲۷۳

۱۰- ابن حَجَر در شبهه هفتم از به شبهات را فضا گوید :

و ادّعی فاطمه (علیها السلام) که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به او بخشیده است . جز علی و امّ ایمن شاهی نداشت و بنابراین تعداد شهود کامل نشدند (۱)

۱۱- فخرالدین رازی در تفسیر کبیرش ذیل آیه ۱۶ از سوره حشر (فخرالدین رازی تفسیر کبیر ذیل آیه ۱۶ از سوره حشر « و ما آفأ الله علی رسولیه منهم فما اوجفتهم علیه من خیل و لارکاب و لکن الله)

یَسْأَلُ رُسُلَهُ عَلٰی مَنْ یَّشَاءُ وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ » و آن چه که خدا از مال آن ها به رسم غنیمت باز داد متعلق به رسول است . که ، سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختند و لکن خدا رسولانش را بر هر که ، خواهد مسلط گرداند و خدا بر همه چیز تواناست

گوید: مُبَرَّد گفته است که ، گفته می شود « فاء یفیء » (یعنی :) هنگامی که ، رجوع کند و برگردد و « آفاء الله » (یعنی :) هنگامی که ، آن را برگرداند . از اموال کسانی که ، با دین او مخالف کرده اند به طرفداران دینش بدون جنگ و قتال برگردانده است . مصالحه کرده است . . .

مفسران در اینجا ، دو جهت را ذکر کرده اند . اول این که ، این آیه درباره قریه های قبیله « بنی نضیر » نازل نشده است زیرا آنان را با قهر و غلبه و تاخت و تاز جنگی و محاصره سرزمین و دهکده شکست دادند ، بلکه مربوط به « فدک » است که ، اهالی آن جا دست از آبادی خود برداشته به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذار کردند بنابراین بدون جنگ به تصرف حضرت در آمد ، پس از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه (علیها السلام) مدّعی شد که ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن جا را به آن بخشیده است . ابوبکر گفت :

تو در حال نادارای گرامی ترین مردم و در حال دارایی و بی نیازی محبوب ترین مردم در نظر من می باشی . در عین حال گفتارت را صحیح نمی دانم و تصدیق نمی نمایم و نمی شود چنین حکمی صادر کنم . امّ ایمن و یکی دیگر از غلامان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بر این مطلب گواهی داند . ابوبکر شاهی را خواست که ، بشود در شرع و قانون اسلامی به شهادت و گواهی او اعتماد کرد . . . (۲) (آیا علی (علیه السلام) که ذی حق و امام

ص: ۱۱۶

۱- الصواعق المحرقة ص ۲۱

۲- تفسیر کبیر ج ۲۹ ص ۲۸۴ .

و حجّت خداوند است و أمّ ایمن که بگفته پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از زنان بهشتی است قولشان حجّیت شرعی ندارد و قول ابی بکر که حدیث از خود جعل می کند حجّیت دارد)

۱۲- حافظ کبیر ابوالقاسم حسکانی از ابوسعید خدری روایت می کند: هنگامی که آیه شریفه: «و آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» نازل شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه (علیها السلام) را طلبیده فدک و عوالی را به آن حضرت بخشیده فرمود: این سهمی است که، خداوند برای تو و فرزند است مشخص کرده است. (۱)

۱۳- از ابوسعید نقل شده است: هنگام نزول آیه شریفه «و آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای فاطمه: فدک از آن تو می باشد. (۲) ۱۴- شهرستانی گوید: اختلاف ششم در مسأله فدک و ارث بردن از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ادّعی فاطمه (علیها السلام) یک بار به عنوان ارث و بار دیگر به عنوان این که، به من تملیک شده تا جایی که، این ادّعا با روایت مشهوری که، از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده بود که، «ماده پیامبران چیزی ارث نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه خواهد بود» (۳)

روبه رو شد که، با استناد به این روایت فدک را از او گرفتند. (۴)

و حقّ مطلب: درباره فدک آن است که، آن جا ملک خالص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که، می توانست تا هنگام وفاتش (شهادتش) به همان ملکیت خالص باقی مانده باشد و می توان گفت که: آن را پیش از وفات (شهادت) به دخترش بخشیده باشد. خلاصه: سرزمین فدک چه به صورت بخشش و یا به عنوان ارث، حقّ خالص حضرت فاطمه (علیها السلام) بود که، نمی شود بحث و جدل و شکّ و تردیدی در آن ابراز داشت و شکّ در این موارد که، از مسلمیات مسلمین خصوص شیعه است و صریح آیه قرآن و روایات از حضرات معصومین (علیهم السلام) بر آن می باشد، تزلزل در اعتقاد خواهد بود.

۱۵- ابن ابی الحدید از قاضی القضاة عبدالجبار نقل می کند: ما منکر صحّت روایتی نیستیم که ادّعی حضرت فاطمه (علیها السلام) را نسبت به فدک نقل می کند، اما مسلم نیست که، فدک در تصرف آن بوده باشد.

ص: ۱۱۷

۱- شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۳۴۰ رجوع شود به ص ۱۲۷ همین کتاب

۲- منتخب کنز العمال چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۱ ص ۲۲۸

۳- گفته شد این حدیث جعلی و دروغ است و این عالم سنّی منجرف باور کرده که روی حق را بیوشاند. جواب دادن از احادیث جعلی، من جمله این حدیث جعلی ابوبکر، ان شاء الله خواهد آمد.

۴- ملل و نحل ج ۱ ص ۲۳.

البته اگر در دست آن بود و در آن تصرّفی داشت ظاهراً می بایست گفت : که ، ملکش بوده و اگر از جمله ما ترک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) منظور شود در این صورت ظاهر آن است که میراث باشد . (۱)

و ابن ابی الحدید در جای دیگر گوید : آیا صحیح است فدک را بخشش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به فاطمه (علیها السلام) بدانیم ؟ آنگاه وی از کتاب « سقیه » و « فدک » تألیف احمد بن عبدالعزیز روایت فراوانی را می آورد که آن حضرت مدعی بخشش بوده است . (۲)

۱۶- یاقوت حموی گوید: و در آن جا (فدک) چشمه ای جوشان و درختان خرما می فراوانی است و این همان سرزمینی است که ، فاطمه (علیها السلام) گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به من بخشیده است . (۳)

۱۷- در نامه ای که ، مأمون به فرماندارش در مدینه نوشته چنین آمده است : پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه (علیها السلام) دخترش بخشید و آن جا را به آن ارزانی داشت این مطلب امر مهمی است که ، برای همگان روشن و آشکار می باشد و در این امر بین افراد خاندان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اختلافی نیست . (۴)

۱۸- برهان الدین شافعی گوید : و شاید مطالبه ارث از فدک پس از آن بود که ، فاطمه رضی الله عنها مدعی شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به او بخشیده است و از آن درخواست بینه و شاهد کردند و علی کرم الله وجهه و امّ ایمن بر این مطلب شهادت دادند و به آن گفته شد : آیا با شهادت دادن یک مرد و یک زن تو مستحقّ فدک می شوی (۵) ۱۹- ابن ابی الحدید گوید : سیّد مرتضی گفته است « مقتضای حال چنان است که ، در آغاز مدعی شود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به آن بخشیده است » و این مطلب صحیح است . (۶)

۲۰- عبدالرحمن بن احمد ایجی گوید : اگر گفته شود که فاطمه (علیها السلام) مدعی شد که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به آن بخشیده و علی و حسن و حسین و امّ کلثوم (علیهم السلام) بر این مطلب گواهی دادند و ابوبکر شهادت آنان

ص: ۱۱۸

۱- شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۶۸ و ۲۶۹

۲- همان مدرک

۳- معجم البلدان ماده فدک

۴- فتوح البلدان ص ۴۶

۵- السیره الحلبیه ج ۳ ص ۳۶۲

۶- شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۸۶

را رد کرده و نپذیرفت، می گویم . حسن و حسین (به خاطر صغر سن) فرع در شهادت بوده اند و اما علی و امّ کلثوم (علیهم السلام) به خاطر آن که به حدّ نصاب شهادت نرسیده بودند و شاید نظر ابوبکر آن بود در صورت وجود یک نفر بیّنه و قَسَم خوردن حکم ثابت نمی شود . زیرا مذهب بسیاری از دانشمندان چنین است . (۱)

عالم بزرگوار و زاهد ، سید بن طاووس می فرماید : تذکرات درباره آخرین از جزء پنجم از تفسیر محمّد بن عبّاس بن علی بن مروان معروف به ابن حجّام، در تفسیر آیه شریفه « وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » نازل شد . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه (علیها السلام) را فراخواند و فدک را به آن حضرت بخشید . (۲) ابن ابی الحدید از قاضی القضاة عبدالجبار نقل می کند که ، بهتر، زیاتر و لازمه بزرگواری و کرامت و چه رسد به دین ، آن بود که از آن گونه رفتاری که نمودند، خویشان را باز می داشتند این سخنی است که ، پاسخ ندارد زیرا احترام بزرگ داشت حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نگهداری جانب و حرمت آن حضرت افتضا می کرد که، دختر آن حضرت را از خود راضی نگه می داشتند و بر فرض که ، مسلمانان نمی خواستند از فدک صرف نظر کنند ، به جای فدک مالی دیگر از بیت المال می دادند تا آن حضرت راضی و خشنود و خاطرش آسوده گردد و این گونه بخشش ها در اختیار شیوای مسلمانان است و اگر آن را به مصلحت، دید می تواند بدون مشورت با دیگران انجام دهد . (۳) در مورد اسیران بدر نیز می گوید : بر نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زیدبصری علوی این خبر را قرائت کردم و گفت : آیا تو گمان می کنی که ، ابوبکر و عمر این مطلب را نمی دانستند و خود بر آن گواه نبودند آیا ادب و تکریم مقتضی آن نبود که ، با واگذاری فدک به فاطمه (علیها السلام) دل آن را به دست آورده خاطرش را خشنود سازند و از طرف مسلمانان آن را به فاطمه (علیها السلام) ببخشند ؟

آیا مقام و منزلت فاطمه (علیها السلام) در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مقام و منزلت خواهرش زینب کمتر بود، با این که ، آن بانوی جهانیان بود ؟ البتّه این در صورتی است که ، هیچ گونه حقیّی برای آن حضرت نه به عنوان نخله و نه به عنوان ارث ثابت نشده باشد .

ص: ۱۱۹

۱- مواقف ص ۴۰۲ اگر معرفت امام (علیه السلام) و مقام آن ولی الله را می شناختی که خداوند این موهبت را از تو گرفته است چنین سخنی هرگز بر زبانت جاری نمی شد . به فرمایش قرآن ، وَ طَبَعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ مُهْرِنَفْهَمِی بر دلشان خورده پس آنان (حقّ و حقیقت را) نمی فهمند (نمی خواهند بفهمند) آیه ۸۷ سوره توبه

۲- سعد السعود ص ۱۰۱ - ۱۰۲

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۶۶

به او گفتم: به موجب روایتی که، ابوبکر آن را روایت (جعل) کرد فدک جزء اموال و حقوق مسلمانان بود و جایز نبود که آن را از مسلمانان بگیرد. پاسخ داد: فدیه ابوالعاص بن ربیع نیز حقی از حقوق مسلمانان بود در عین حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را از آن ها گرفت.

گفتم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صاحب شریعت بود و هر آن چه فرمان می داد، عملی بود ولی ابوبکر چنین موقعیتی نداشت. گفت: نگفتم که، چرا ابوبکر آن را به زور از مسلمانان نگرفت و به فاطمه (علیها السلام) نداد بلکه گفتم: چرا از مسلمانان نخواست که، از آن دست برداشته به فاطمه (علیها السلام) ببخشند همان گونه که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد فدیه ابوالعاص بن ربیع از آنان خواست که آن را به آن حضرت ببخشند اگر به مسلمانان می گفت: این دختر پیامبر شما است و آمده این درختان خرما را می خواهد آیا شما راضی هستید من آن ها را به او واگذار کنم؟

آیا آنان آن را از این کار منع می کردند؟

گفتم: همین سخن را قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احمد می گفت.

گفت: آری آن دو (ابوبکر و عمر) بر طبق بزرگواری و ادب کار خوبی انجام ندادند.

اخباری از دیدگاه علماء شیعه و سخنان آن ها حول و حوش و محور فدک

اخباری از دیدگاه علماء شیعه و سخنان آن ها حول و حوش و محور فدک (۱)

۱- مرحوم علامه اربلی گوید: از ابان بن تغلب از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت شده که گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه (علیها السلام) بخشید؟

فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به آن حضرت وقف نمود و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

« وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » آن حضرت به فاطمه (علیها السلام) حَقِّش را بخشید، عرض کردم: آیا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به آن حضرت بخشید؟ فرمود: بلکه خداوند تبارک و تعالی به فاطمه (علیها السلام) بخشید.

ص: ۱۲۰

روایات نزدیک به تواتر از طریق اصحاب ما در این مورد وارد شده و ثابت گردیده است که « ذالقربی » عبارتند از علی ، فاطمه ، حسن ، حسین (علیهم السلام) (۱).

۲- احمد بن علی طبرسی گوید: از حماد بن عثمان از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت شده که ، فرمود: هنگامی که ، با ابوبکر بیعت شد، و زمامداری وی بر عموم مهاجران و انصار تثبیت گردید، دستور داد تا فدک را از تصرف حضرت فاطمه (علیها السلام) بیرون آورده کارگزاران حضرت را از آن سرزمین خارج کنند . حضرت فاطمه (علیها السلام) نزد او رفته فرمود: چرا میراثم را از من گرفته ای و مرا از تصرف در حق خود محروم ساخته دستور داده ای و نماینده ام را از فدک بیرون کنند با این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دستور خداوند آن را به من بخشیده و برایم قرار داده است؟ ابوبکر گفت: برای اثبات این ادعا چند نفر گواه و شاهد بیاور!

حضرت فاطمه (علیها السلام) ، اُمّ ایمن را شاهد گرفت ، اُمّ ایمن گفت:

ای ابوبکر من بر این مطلب گواهی نخواهم داد مگر این که ، با گفتاری از رسول خدا بر تو احتجاج کنم تو را به خداوند سوگند می دهم آیا نمی دانی که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: « اُمّ ایمن زنی از بهشتیان است؟ »

گفت: آری گفت: گواهی می دهم که ، خداوند متعال به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی کرد:

« وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ » و حضرت فدک را به دستور خداوند به فاطمه (علیها السلام) بخشید پس از اُمّ ایمن حضرت علی (علیه السلام) آمده همان مطلب را شهادت، ابوبکر نامه ای برای حضرت فاطمه (علیها السلام) نوشته به دست آن حضرت داد . عمر از راه رسید پرسید: این چه نوشته است؟ گفت: فاطمه مدعی فدک شد و اُمّ ایمن و علی بر آن گواهی دادند! من هم سند آن را به نام آن نوشتم . عمر نوشته را از دست حضرت فاطمه (علیها السلام) گرفت آب دهان بر آن انداخت و پاره کرد ، حضرت فاطمه (علیها السلام) با چشم گریان از آن جا بیرون رفت، پس از آن حضرت علی (علیه السلام) به مسجد نزد ابوبکر رفته در حالی که ، عده ای از مهاجران و از انصار اطراف او را گرفته بودند، به او خطاب کرده فرمود: چرا فاطمه (علیها السلام) را از تصرف در میراثش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منع کردی؟ ابوبکر گفت: فدک فیء و غنیمت مسلمانان است . اگر فاطمه (علیها السلام)

ص: ۱۲۱

۱- کشف الغمّه ج ۱ ص ۴۷۶ (و ایضاً سایر و بقیه ی حضرات معصومین (علیهم السلام) ذالقربی هستند)

بر این مطلب که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به فاطمه (علیها السلام) بخشیده و در تصرفش می باشد گواه و شهود بیاورد، من پس می دهم و گرنه حقی در آن نخواهد داشت .

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: تو در بین ما بر خلاف حکم خداوند، درباره دیگر مسلمانان حکم می کنی؟ گفت: نه فرمود: اگر چیزی در دست مسلمانان باشد و من مدعی آن شوم تو از چه کسی مطالبه شهود و بینه می کنی؟

گفت: از تو شاهد خواهم خواست (۱)

۳- شیخ مفید (ره) با اسنادش از عبدالله بن نسان از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کند که فرمود: پس از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسید و ابوبکر بر جای آن حضرت نشست دستور داد نماینده و وکیل حضرت زهراء (علیها السلام) را از فدک اخراج کنند، آن حضرت نزد او رفته گفت: ای ابوبکر تو ادعا می کنی جانشین پدرم می باشی و بر جای آن حضرت نشسته ای، با این که دستور داده ای کارگزار مرا از فدک خارج کنند و می دانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به من بخشیده و مرا نسبت به این مطلب شهود و گواهی است .

(تا آن جا که گوید) شاهدت را بیاور حضرت فاطمه (علیها السلام) امّ ایمن و علی (علیه السلام) را به عنوان شاهد معرفی کرد ابوبکر از امّ ایمن پرسید آیا تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین مطلبی را درباره فاطمه شنیده ای آنان گفتند: آری آن ها از آن حضرت شنیده ام که فرمود: فاطمه بانوی زنان جهان است: سپس امّ ایمن گفت: آیا می شود کسی که بانوی زنان جهان است چیزی را که از او نیست ادعا کند؟ و من نیز که از زنان اهل بهشتم هیچ گاه جز آن چه را که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده باشم . گواهی نخواهم داد .

عمر گفت: ای امّ ایمن، دست از سر ما بردار و این داستان ها را کنار بگذار شما به چه چیز گواهی می دهید؟

پاسخ داد: روزی در خانه فاطمه (علیها السلام) در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودم . در این هنگام جبرئیل نازل شده گفت: ای محمد به پاخیز! خداوند به من دستور داده تا با دو بالم حدود فدک را برایت مشخص سازم . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراه جبرئیل برخاسته بیرون رفتند . چیزی نگذشت که مراجعت

ص: ۱۲۲

فرمود . حضرت فاطمه (علیها السلام) پرسید : پدر جان کجا تشریف بردید؟ فرمود : جبرئیل با دو بالش حدود فدک را برایم مشخص ساخت . فاطمه (علیها السلام) گفت: ای پدر! من می ترسم پس از تو دچار تنگ دستی و نیازمندی گردم . آن را بر من تصدق فرما .

حضرت فرمود : بسیار خوب ، آن جا برای تو صدقه و خالصه باشد ، فاطمه آن را قبض کرده پذیرفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روی به من کرده فرمود : ای امّ ایمن ، بر این مطلب گواه باش و تو با علی تیر شاهد این موضوع باشید . عمر گفت : ای امّ ایمن ! تو یک زن می باشی و شهادت یک زن ارزشی ندارد . اما علی نیز به نفع خود شهادت می دهد و چون در این گواهی ذی نفع است . شهادتش قبول نمی شود .

راوی گوید : در این هنگام امّ ایمن با حالت خشم و غضب از جای برخاسته گفت : خداوندا این دو نفر به حقّ دختر محمّد پیامبرت، ستم کردند تو آنان را به شدّت پایمال و نابودشان کن . سپس از مجلس خارج شد . پس از آن ماجرا به مدت چهل شب حضرت علی (علیه السلام) حضرت زهرا (علیها السلام) را بر الاغی که پارچه ای بر روی آن انداخته بود، سوار کرده در حالی که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) نیز همواره آن بودند به درخانه مهاجران و انصار می برد حضرت روی به آنان کرده می گفت : ای مهارجان و ای انصار، خدا را یاری کنید ، من دختر پیامبر شمایم ، شما در آن روز که ، با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کردید که ، به همان گونه که ، از خود و فرزندانان دفاع کنید از آن حضرت و فرزندانش دفاع و حمایت کنید بنابراین به قول و تعهد خود نسبت به رسول خدا عمل کنید .

راوی گوید : هیچ کس آن حضرت را کمک و یاری نکرد و پاسخ مثبت، به حضرت ندادند تا این که نزد معاذبن جبل رفته فرمود : ای معاذ نزد تو آمده از تو یاری و مدد می جویم تو با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بدین گونه بیعت کردی که ، آن حضرت و فرزندانش را یاری کنی و در مقابل هر چیزی که از خود و فرزندانان دفاع می کنی از آن حضرت و فرزندانش نیز دفاع کنی، ابوبکر فدک را از من ربوده و کارگزار و نماینده مرا از آن جا بیرون کرده است .

معاذ پرسید : آیا شخص دیگری هم هست که در این کار با من همراه کنی ؟

فرمود: نه هیچ کس پاسخ مثبت به من نداده است، گفت: پس من چگونه می توانم به یاری تو برخیزم و به تو کمک کنم.

راوی گوید: پس از آن که، حضرت از خانه معاذ بن جبل بیرون رفت. پسرش (۱) وارد منزل شده از پدر پرسید: دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با تو چه کاری داشت که، اینجا آمده بود؟ معاذ گفت: آمده بود که آن را در مقابل ابوبکر یاری کنم زیرا ابوبکر فدک را از آن حضرت گرفته است، گفت: چه پاسخی به دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دادی؟ گفت: به آن حضرت گفتم: یاری و کمک من به کجا می رسد؟ من تنهایم پسر معاذ گفت: پس تو از یاری و کمک آن حضرت خودداری کردی؟ گفت: آری، پرسید به تو چه گفت؟ معاذ گفت به من فرمود: به خدا سوگند زبان را از گفتگوی با تو باز می دارم، تا این که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شوم. پسر معاذ گفت: من نیز با تو سخن نخواهم گفت: تا این که، در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شوم زیرا تو به دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ مثبت ندادی (۲).

۴- مرحوم آیه الله سید شرف الدین گوید: هنگامی که، خداوند متعال دژهای قلعه خیبر را بر روی بنده خالص خود و خاتم پیامبرانش (صلی الله علیه و آله و سلم) گشود در دل اهالی فدک، رُعب و ترس افکند تا حدی که، به خود با کمال فروتنی نزد آن حضرت آمده سرزمین خود را بر مبنای نصف نصف با ایشان مصالحه کردند بر طبق آن مصالحه نیمی از سرزمین فدک ملک خالص رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) زیرا دیگر مسلمانان در فتح آنجا هیچ زحمتی نکشیده هجوم و حمله ای نسبت به آن اتفاق نظر دارند و هیچ کس را در این امر اختلافی نیست پس از آن که، آیه شریفه «وَ آتِ ذَاقِرْبِی حَقَّهُ» نازل شد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشید و از آن زمان در تصرف آن حضرت قرار گرفت تا این که از دست ایشان گرفته شد و به بیت المال واگذار گردید. این مطلبی است که حضرت زهرا (علیها السلام) پس از شهادت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مدعی آن شد و به اجماع امت در موضوع محاکمه (و بازخواست از ابوبکر) قرار گرفت. مسلمانان همگی به خوبی می دانستند که خداوند او را از بین تمام زنان امت برگزیده همان گونه که فرزندان او را از بین دیگر فرزندان

ص: ۱۲۴

۱- پسر معاذ بن جبل غیر از سعد بن معاذ است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فوت شد و هفتاد هزار ملک و فرشته او را مشایعت کردند و تابوت او را حمل کردند.

۲- اختصاص ص ۱۸۴ - ۱۸۳ چاپ غفاری

و شوهرش را از بین دیگر مردم برگزیده است آنان کسانی بودند که به همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مباحثه برگزیده شده بودند در آن روز که خداوند به رسولش وحی کرد «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ نِسَاءَنَا وَ نِسَائِكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَنَجْعَلُ لِعُنْتَهُ اللهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۱)»

در آن روز به طوری که، فخر رازی در ذیل آیه شریفه در تفسیرش تصریح می کند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که روپوشی که از موی سیاه بافته شده بود بر دوش افکنده و حسین را در آغوش گرفته بود و دست حسن را در دست داشت فاطمه (علیها السلام) پشت سرش و علی پشت سر فاطمه راه می رفت از خانه بیرون آمده به آنان می گفت: هر گاه که من دعا کردم شما آمین بگویید! اُسْقِفْ نَجْرَان (بضم همزه وقاف پیشوا و خطیب و واعظ عیسوی بالاتر از کشیش اساقف و اساقفه جمع) گفت: ای مسیحیان من چهره هایی را می بینم که، اگر از خداوند درخواست کنند کوهی را از جای بلند نمایند، خداوند به خاطر آنان کوه را از جای خود بری کند. با اینان مباحثه نکنید که نابود خواهید شد و تا روز قیامت بر روی زمین، حتی یک نفر مسیحی زنده نخواهد ماند.

و نیز تمامی مسلمانان بر این مطلب اتفاق نظر اجماع دارند که، حضرت زهرا (علیها السلام) از کسانی است که خداوند در شأن آنان آیه تطهیر را نازل کرده و فرموده است.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۲)

و از جمله کسانی است که، خداوند دوستی آنان را بر عموم افراد امت (بلکه بر همه موجودات و مخلوقات) فرض و واجب کرده آن را پاداش رسالت و پیامبری قرار داده است و نیز از کسانی است که: خداوند متعال بر مردم لازم دانسته که، بر آنان درود و صلوات بفرستند همان گونه که گفتن شهادتین در هر نمازی واجب است...

خلاصه آن که حضرت زهرا (علیها السلام) در پیشگاه خداوند و پیامبرش و مؤمنان دارای جایگاه و منزلتی مقدس و والاست که، اطمینان کامل نسبت به صحت و درستی هر آن چه را که، بگوید: و مدعی

ص: ۱۲۵

۱- آل عمران آیه ۶۱: هر کس در مورد این مطلب پس از آن که یقین و علم برایت حاصل شد، با تو محاجه و مباحثه کرد بگو: بیایید تا پسرانمان و پسرانتان زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را بخوانیم بعد نفرین کرده لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم.

۲- سوره احزاب آیه ۳۳

شود برای مان حاصل می شود و وثوق به آن داریم (بلکه یقین) و برای اثبات ادعایش نیازی به شاهد و دلیل نمی بینیم (شاهد لازم ندارد خودشان از شهودان دنیا و آخرتند و مقام ارجمند عصمت دارند)

زبان آن حضرت بگرد باطل نمی گردد و جز حق و راستی چیزی نمی گوید، صرف ادعایش گویای صحت مدعایش بوده چنان از درستی مدعای آن حضرت پرده برداری وجود ندارد . و هر کس که: نسبت به آن حضرت (علیها السلام) شناختی داشته باشد شک و تردیدی به خود راه نمی دهد . و ابوبکر بیش از همه مردم آن حضرت را می شناخت و از درستی ادعایش آگاه بود . اما کار به گونه ای دیگر انجام گرفت و طوری شد که ، علی بن فارقی نقل کرده است وی از مشاهیر استادان و دانشمندان حوزه علمیه غرب بغداد است و یکی از استادان ابن ابی الحدید معتزلی به شمار می آید . هنگامی که ابن ابی الحدید از او پرسید : آیا فاطمه در ادعایش که ، فدک را نحله خود می دانست صادق و راستگو بود؟

تبسمی کرد سخن زیبا و با لطافت با همان ادب و وقاری که ، ویژه او بود و بر زبان جاری کرده گفت : اگر آن روز به صرف ادعایش فدک را به آن می دادند فردا می آمد و برای شوهرش خلافت را درخواست می کرد و خواهان برکناری ابوبکر از مقامش می شد و دیگر ابوبکر به هیچ وجه نمی توانست سخن او را رد کند . زیرا وی صداقت خود را اثبات کرده درستی ادعایش را به اثبات رسانده و عدم نیاز به بینه و شاهد را در مدعای خود تثبیت کرده بود . (۱)

ظاهراً ابوبکر نیز به همین جهت شهادت حضرت علی (علیه السلام) را نسبت به ادعای این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشید نپذیرفت و گرنه یهودیان خیر با تمام بدی و زشتی که داشتند و با این که حضرت آنان را نابود و هلاک کرده بود در عین حال آن را از این که گواهی به دروغ داده باشد (العیاذبالله) پاک و منزه می دانستند و فقط به خاطر همین انگیزه بود که شتر نر را ماده پنداشته، آن کس را که، ملک در تصرف آن بود و تصرفی مشروع داشت به جای مدعی نشاینده از آن دلیل و بینه طلبید و اقامه بینه را لازم دانست همان کاری که ، از شب قبل نقشه ای را کشیده برنامه اش تنظیم شده بود و این گفتارش را فراموش نکرده بود که ، در پاسخ حضرت فاطمه (علیها السلام) گفته بود . « من به صحت گفتار تو علم ندارم » با این که ، گفتار آن حضرت به خودی خود بهترین و روشن ترین

ص: ۱۲۶

دلیل بر صحت ادّعی آن بود بر فرض از این مرحله پایین آیم و آن حضرت را همچون دیگر زنان مؤمن بدانیم که ، می بایست در اثبات مدّعیان دلیل بیاورد در آن صورت نیز دلیل و بیّنه داشت . چون دلیل و بیّنه ای قوی تر از علی بن ابی طالب (علیه السلام) که ، همان یکی آن را کفایت می کرد، زیرا آن حضرت برادر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و کسی بود که ، نسبتش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به منزله نسبت هارون به موسی بود . آن گواهی راستین بود که ، با شهادتش انوار یقین می درخشید، یقین که ، برتر از آن درجه و مرتبه ای نسبت که حاکم بخواهد به مرتبه و مرحله ای پس از آن برسد و بنابراین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی خزیمه بن ثابت را به منزله دو شهادت قرار داد و به خدا سوگند که ، علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خزیمه بن ثابت و غیر او در این مقام و در هر فضیلتی اولی و برتر از هر مسلمان برجسته و ممتازی بود .

بر فرض از این مرحله پایین تر آمده شهادت علی (علیه السلام) را همچون شهادت یکی از مؤمنان عادل بدانیم چرا ابوبکر به جای شاهد از فاطمه (علیها السلام) نخواست که ، سوگند یاد کند که، اگر قسم خورد ادّعیان را بپذیرد و اگر از ادای سوگند خودداری کرد، دعویان را نپذیرد ، ولی می بینیم چنین کاری را هم نکرد بلکه ادّعا را به صرف این که شهادت علی (علیه السلام) و امّ ایمن فایده ای ندارد رد کرد . و این گونه رفتار به همان گونه که ، می بیند عادلانه و منصفانه نیست در حالی که ، علی (علیه السلام)

عَدَل و همتای قرآن با او و آن با قرآن است و از یک دیگر جدا شدنی نیستند بلکه قرآن ناطق است فقط آن حضرت در آیه مباحله جان و نفس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به شمار آمده ولی در این دادگاه شهادتش اثری نداشت ، ای وای این مصیبت دردناکی است که بر اسلام وارد شده است و ما با خواندن این آیه شریفه با آن برخورد می کنیم « إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (۱)

۵- ابوالفتح محمّد بن علی کراجکی (متوفای سال ۴۴۹) گوید : از رویدادهای شگفت آور آن که: حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد ابوبکر رفته فدک را از او می طلبد و چنین اظهار می دارد که فدک حقّ آن است و او را در گفتارش تکذیب و ادّعیان را قبول نمی کند و شکست خورده و ناراحت به منزلش بر می گردد . بعد عایشه دختر ابوبکر می آید و خانه ای را که ، در آن جا می نشسته ادّعا می کند و می خواهد آن را حقّ خود می داند ادّعیان پذیرفته و گفتارش تصدیق

ص: ۱۲۷

می شود و بیّنه و شاهد از او نمی خواهد و آن حجره را به او می دهند و در آن تصرّف می کند و بر بالای سر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) کلنگ می زند تا افراد قبیله تیم وعده ای را در آن جا دفن کند، ولی پس از وفات حسن بن علی (شهادت) تابوتش را کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگذارند. جلوگیری کرده می گوید: کسی را که دوستش ندارم. به خانه ام نیاورید با این که، آنان جنازه آن حضرت را برای آن آورده بودند که با جدّش وداع کرده متبرک شود در عین حال و از دخول جنازه بخانه جلوگیری کرد.

به چه دلیل این حجره را به عایشه واگذار کرده و ادّعی عایشه را در این مورد پذیرفتند؟ جز این نبود که عایشه مدّعی است رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به او بخشیده است. این ادّعا را از او پذیرفته بیّنه و شاهدی از او مطالبه نکردند ولی ادّعی حضرت فاطمه (علیها السلام) را نپذیرفته و از آن شاهد و بیّنه خواستند چه شد که: گفتار و ادّعی عایشه دختر ابوبکر مورد قبول واقع شد، ولی سخن دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تکذیب و ادّعیش مردود شد. چه عذری دارد، کسی که عایشه را از فاطمه (علیها السلام) پاک تر و پرهیزکار می داند. (العیاذ بالله) با این که، قرآن مجید در آیه تطهیر بر طهارت و پاکی حضرت فاطمه (علیها السلام) گواهی داده، ولی در مورد عایشه و همدم و همراهش (حفصه) آیاتی در مذمت آنان نازل شده، همکاری و تظاهرشان را در مخالفت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نکوهش کرده است و از این نکوهش صریح تر چه نکوهشی می توانست برای ایشان باشد. اگر حجره را از باب ارث به عایشه واگذار کردند. چه شد که، این زن از میراث آن حضرت بهره مند شد، ولی دخترش را بهره ای از ارث نبود؟ و چه شد که، این حاکم و فرمان روا، همان سخنی را که به فاطمه گفت: دختر خودش نگفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: ما گروه ما گروه پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است و تعلق به بیت المال دارد؟

به علاوه در این واگذاری حجره به عایشه نکته شگفت آور دیگری نیز وجود دارد و آن این که، عایشه یکی از ۹ نفر همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است او یک نهم از یک هشتم را می برد و اگر این مقدار را می خواستند از آن حجره کوچک به او بدهند به همان اندازه دفن پدرش نمی شد، و سهم حضرت امام حسن (علیه السلام) به حکم ارث از مادرش فاطمه (علیها السلام) و از پدرش امیرالمومنین که به حکم زوجیت با حضرت زهراء (علیها السلام) ارث می برد. چند برابر سهم آن ها بود... (۱)

ص: ۱۲۸

۶- سخن مرحوم مظفر: در نظر ما شک و تردیدی وجود ندارد که، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشیده است و از آن روز که، خداوند آن جا را به رسولش بخشیده به فرمان پروردگار که، فرمود: « وَ آتِ ذَٰلِقُرْبٰی حَقَّهُ » در اختیار و تصرف آن حضرت قرار گرفت و ابوبکر آن را به زور گرفته برخلاف حکم الهی، از او بینه و شاهد طلبید، زیرا آن مدعی بود (و قاعدتاً این بر عهده مدعی است که، باید اقامه بینه کند) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این مورد با او محاجه کرده آنان پاسخی نداشتند جز این که، عمر گفت: ما، در مقابل حجت و دلیل تو توانی نداریم و در عین حال فاطمه (علیها السلام) بینه و شاهد نیاورد نخواهیم پذیرفت به طوری که، اخبار و روایات آنان گواه این مطلب است.

پس از آن که روایات این فصل را می آورد چنین گوید: و بنابراین مطالبه بینه به وسیله ابوبکر از حضرت زهراء (علیها السلام) ستم محض و بر خلاف حق است. زیرا ملک در دست آن حضرت بود و ابوبکر مدعی شده بود و آوردن بینه بر مدعی لازم است. دلیل بر این که ملک در تصرف و در دست آن حضرت بود. لفظ ایتاء در آیه شریفه و لفظ اقطاع و اعطاء در روایات مربوطه است که، ظهور در تسلیم و دست به دست شدن دارد. چنان که، ادعای نخله و بخشش بودن از سوی آن حضرت نیز دلیل بر « ذوالید » بودن ایشان می باشد با توجه به این که، آن بانوی زنان و کامل ترین آنان بود بهترین قاضی امت نیز برنخله آن شهادت دادن زیرا « هبه » بدون قبض و اقباض، تمام و لازم نمی شود.

اگر آن حضرت « ذوالید » نبوده ملک در تصرفش قرار نداشت، ادعای نخله بودن را نمی کرد و دیگران می توانستند به راحتی ادعای آن را رد کنند و نیازی به درخواست بینه نبود.

و بر فرض که ذوالید بودن آن حضرت معلوم و مسلم نباشد. باز درخواست بینه جور و ستم است، زیرا دلایل ارث مقتضی مالکیت آن حضرت نسبت به فدک بود و این که، مدعی نخله بودن شده بود آن حضرت را در جایگاه مدعی اصل ملکیت نمی نشاند تا از آن بینه درخواست شود. بلکه آن کسی که: مدعی صدقه بودن آن است، باید دلیل و بینه بیاورد...

به علاوه بینه طریقی ظنی و مجهول است که، برای اثبات چیزی که ثبوت و عدم ثبوتش مُحْتَمَل است آورد می شود و در جایی که، قطع و یقین بر صحت مطلبی وجود دارد نوبت به آوردن بینه نمی رسد، و در این جا ما می توانیم از فرمایش بانوی زنان که، خداوند آن حضرت را از هر پلیدی پاک کرده

و پاره تن سرور پیامبران خود قرار داده است ، یقین و قطع حاصل کنیم زیرا قطع طریقی ذاتی به سوی واقع است. و امر قرار دادی نیست و نمی توان طریقیّت آن را از بین برد و طریقی ظاهری بر خلاف آن جعل کرد و بنابراین در داستان شهادت خزیمه بن ثابت برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که موجب ثبوت ادّعی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در دعوی بینحضرت و اعرابی بود نیازی به بیّنه نداشت . زیرا شهادت خزیمه شاخه ای و فرعی از فرمایش حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و تصدیق گفتار آن حضرت بود و چیزی بیشتر از همان ادّعی حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را اثبات نمی کرد . (۱)

بلکه بر ابوبکر و دیگر مسلمانان لازم بود که: به سود حضرت زهرا (علیها السلام) شهادت داده گفتار آن حضرت را تصدیق نمایند . همان طوری که ، خزیمه، بنفع حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم کار او را امضاء کرده پذیرفت ، اما چقدر جای تأسف است که ، عدّه ای می دانستند که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشیده است و خاطر رعایت جانب ابوبکر از ادای شهادت خودداری کرده گواهی خود را کتمان کردند چنانکه بیشتر افراد از این قبیل بودند، و یا از ترس او و اطرافیانش چیزی نگفتند چون سخت گیری و شدّت عمل آنان را نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) دیده بودند و یا این که می دانستند شهادتشان پذیرفته نخواهد شد چون می دیدند که ، شهادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مورد قبول واقع نشد و شایخین (ابوبکر و عمر) در غضب فدک از حضرت زهرا (علیها السلام) به اجتهاد خود (زور و حيله و قهر و غضب) عمل کردند و بنابراین ابوسعید و ابن عباس با این که ، می دانستند و دیده بودند که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به حضرت زهرا (علیها السلام) بخشید در عین حال از ادّعی شهادت خودداری کردند .

بعید نیست که ، علّت عدم درخواست حضرت زهرا (علیها السلام) از ابن عباس و ابوسعید در مورد شهادت آن بود که، واقعاً نمی خواست با ابوبکر درگیر شود و نظرش از این منازعه فقط معرفی چهره ابوبکر و اطرافیانش بود، تا در روز قیامت آن کسی که ، نابود می شود . از روی بیّنه و دلیل بود و آن کسیکه زنده می شود و راه حق را می پیوندد نیز با دلیل و برهان باشد و گرنه پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر از آن بود که ، حریص بر دنیا باشد به ویژه که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این بشارت را به آن داده بود . که ، به زودی به آن حضرت ملحق خواهد شد و زودتر از دیگران به آن بزرگوار خواهد پیوست بفرض بپذیریم

ص: ۱۳۰

که: فرمایش حضرت زهرا (علیها السلام) به خودی خود افاده قطع و یقین نکند آیا پس از گواهی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باز جای شک و تردید وجود دارد؟

و بر فرض که، شک و تردیدی هنوز وجود داشت بر ابوبکر لازم بود که، آن حضرت را قسم دهد و پیش از قسم خوردن دست روی فدک نگذارد و اقدام به غصب آن نکند زیرا واجب است که بر طبق گواهی شاهد و قسم خوردن مدعی حکم بدهد چنانکه مسلم در آغاز کتاب قضاء از ابن عباس روایت کرده است:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به قسم خوردن یک شاهد، حکم داد و در کتاب «کنز» از ابن راهویه از امام علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده حکم یمین به همراه شاهد را بر آن حضرت نازل فرمود در کتاب «کنز» نیز از دارقطنی از پسر عمر روایت شده که گفت: خدا درباره حق با دو شاهد حکم داده است. اگر دو شاهد آورد حقی را می ستاند و اگر یک شاهد آورد علاوه بر آن قسم می خورد و حقی را می ستاند.

اگر از همه این دلایل و احتجاجات دست برداشته و فرود آییم و به حداقل پسندیم. ابوبکر گمان می کرد که اختیار تمام ماترک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و فدک در دست اوست، زیرا روایت آورد که اختیار این ها در دست ولی امر است، به طوری که پنداشته اند او عمامه و شمشیر استر حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بخشید. و عمر سهم بنی نضیر و یا صدقه آن جا را به علی (علیه السلام) عباس بخشید. اگر چنی بود قاعده احسان و نیکی اقتضاء می کرد که ابوبکر فدک را به پاره تن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها یادگار پدر می بخشید تا خاطرش آسوده و خوش باشد و سفارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد آن حضرت حفظ و نگهداری شود. آیا رعایت حال ابوسفیان و معاذ که آن همه عطا و بخشش به آن ها کرد. از بانوی زنان و پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم تر بود؟ ...

انسان با انصاق حقیقت حال را می داند و قرار را بر آن می گذارد که روز قیامت و روز گسترش اعمال از او خواهد پرسید.

(۱)

ص: ۱۳۱

۷- سخن سید بن طاووس رحمه الله تعالى عليه گوید : عده ای از اولاد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در زمان مأمون خلیفه عباسی داستان فدک را نزد وی برده به او گفتند که : فدک و عوالی از مادرشان حضرت زهراء (علیها السلام) بوده و ابوبکر آن را از دست آن حضرت به ناحق گرفته است و از او خواستند که این ستم را از آنان دفع کرده حق ایشان را بازگرداند مأمون ۲۰۰ نفر از علمای عراق و حجاز و دیگر نقاط را احضار کرده به آنان سفارش اکید کرد که ، در این مورد حق حقیقت ، صداقت و راستی را در نظر گرفته امانت را به صاحبش برگردانند و مطالبی را که وارثان فاطمه به او گفته بودند . بازگو کرده از آن ها خواست احادیث صحیحی را که در این مورد داند بیان کنند عده زیادی از آنان از بشیربن ولید و واقدی و بشر بن عتاب در ضمن احادیثی که سندش از طریق صحابه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسید . نقل کردند که ، آن حضرت پس از فتح خیبر چندین روستا از روستاهای یهود را به خود اختصاص داد . جبرئیل بر آن حضرت نازل شد .

این آیه را آورد که ، خداوند می فرماید : « وَ آتِ ذَٰلِقُرْبَىٰ حَقَّهُ » حضرت از جبرئیل (علیه السلام) پرسید : « ذی القربی » فاطمه است فدک را به آن واگذار کن ! حضرت فدک را به حضرت فاطمه (علیها السلام) داد و پس از چندی عوالی را نیز به آن حضرت بخشید، از آن زمان تا هنگام رحلت (شهادت) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عواید و منافع آن به فاطمه (علیها السلام) رسید . ابوبکر پس از آن که روی کار آمد و بیعت از مردم رفت و مردم با او شدند آن حضرت را از تصرف در فدک و عوالی جلوگیری کرده آن ها را از آن حضرت گرفت حضرت فاطمه (علیها السلام) در این مورد با او صحبت کرده گفت : این ها به من تعلق داشته و پدرم به من بخشیده است . ابوبکر پاسخ داد من از آن چه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به تو بخشیده تو را منع نمی کنم . بنابراین تصمیم گرفت در این مورد سندی نوشته به آن حضرت بدهد عمر از او خواست که این کار را متوقف ساخته و انجام ندهد و گفت : او یک زن است از او نسبت به آن چه که ادعا کرده تقاضای شاهد و بینه بنما ، ابوبکر از حضرت خواست برای ادعای خود شاهد بیاورد . آن حضرت هم ام ایمن و اسماء بنت عمیس را به همراه علی بن ابی طالب (علیه السلام) به عنوان شهود معرفی کرد . آنان همگی بر این مطلب شهادت دادند . ابوبکر سند فدک را نوشت این خبر به عمر رسید نزد ابوبکر آمده علّت

این کار از او پرسید: ابوبکر داستان را به او گفت. وی نامه را از او گرفته نابود ساخت و گفت: فاطمه یک زن است و علی بن ابی طالب شوهرش می باشد او به نفع خود نظر می دهد و نمی توان به شهادت دو زن بدون این که مردی در بین باشد. ترتیب اثر داد. ابوبکر به حضرت فاطمه (علیها السلام) پیغام داده نظریه عمر را گرفت: حضرت به خداوند یکتا سوگند یاد کرد که اینان جز به درستی و راستی شهادت نداده اند. ابوبکر گفت: شاید تو راستگو باشی اما شاهدی را بیاور که نخواهد به نفع خود شهادت دهد.

حضرت فرمود: آیا شما دو نفر از پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اید که، می فرمود: اسماء دختر عمیس و امّ ایمن اهل بهشت می باشند؟ آن دو گفتند: آری فرمود: آیا می شود دو زنی که اهل بهشتند به باطل و دروغ گواهی دهند؟ حضرت با حال گریه و ناله از نزد آنان بیرون آمده در حالی که پدرش را صدا می زد گفت: پدرم به من خبر داد که، من نخستین کسی هستم که به آن پدرم می پیوندم. به خدا سوگند از این دو نفر به پدرم شکایت خواهم کرد. پس از چندی حضرت بیمار شد و وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نگذارند. و تا هنگام وفات از آن دو کناره گرفته با آنان سخن نگفت. علی و عباس آن حضرت را شبانه دفن کردند. مأمون آن عدّه را از مجلس خود مرخص کرده روز دیگر هزاران نفر از دانشمندان و فقیهان را احضار و شرح حال را به آنان گفت و به تقوا و ترس از خدا آنان را سفارش کرده آنان با یک دیگر به بحث و جدال پرداخته و سپس به دو گروه تقسیم شدند. عدّه ای گفتند: به نظر ما شوهر همیشه به نفع خود شهادت می دهد و بنابراین شهادت او اثری ندارد.

اما سوگندی که فاطمه یاد کرده به همراه شهادت آن دو زن دیگر ادّعی آن را ثابت می کند. گروه دیگر گفتند: به نظر ما شهادت به همراه سوگند حکمی را ثابت نمی کند. اما شهادت روح در نزد ما حجّت است و ما معتقد نیستیم که، او به نفع خود شهادت داده است بنابراین شهادت او همراه با شهادت دو زن مُثَبّت حکم می باشد. نتیجه نظریه هر دو گروه با این که، دو مقدماتش با یکدیگر اختلاف داشت آن بود که فدک و عوالی ملک حضرت فاطمه (علیها السلام) می باشد پس از پایان این نظر خواهی مأمون از آنان خواست که، تسمه ای از فضائل علی (علیه السلام) را بازگو کنند. آنان فضایل متعدّدی از آن حضرت را بازگو کردند که، در رساله مأمون آمده است سپس از آنان خواست که در فضایل حضرت فاطمه (علیها السلام) روایاتی بیاورند. و آنان نیز روایاتی را از پدرش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

در این زمینه خواندند . درباره ام ایمن و اسماء بنت عمیس از آنان پرسید در این زمینه نیز احادیثی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کردند که ، آن دو از اهل بهشت می باشند . مأمون گفت : آیا می توان گفت و یا معتقد شد که ، علی بن ابی طالب با آن زهد و پرهیز کاری بی جهت و به دروغ به نفع فاطمه گواهی دهد با این که ، خداوند و رسولش آن را به دانش این فضایل ستوده اند ؟ و آیا می توان گفت: که با آن همه علم و فضلی که ، داشت حکم نمی دانسته و از روی جهل به محکمه رفته شهادت داده است ؟ و آیا جایز است که ، گفته شود حضرت فاطمه (علیها السلام) با آن طهارت و عصمتی که ، داشت و با این که بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است بدان گونه که ، روایت کردید چیزی را بخواهد که ، به آن تعلق نداشته و در این ادعا به همه مسلمانان ستم روا دارد ؟

و بر این مطلب به خداند یکتا سوگند یاد کند ؟ و با این که آن دو از اهل بهشت می باشند ؟ طعن و ایراد بر حضرت فاطمه (علیها السلام) و گواهان آن حضرت طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کج اندیشی در دین اوست ، خداوند پاک و منزّه است که قضیه و داستان چنین باشد که ذکر شده است .

سپس مأمون با آنان به همان حدیثی معارضه کرد که ، خودشان روایت کرده بودند که حضرت علی (علیه السلام) پس از شهادت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به صدای بلند در بین مردم فریاد زد و چنین گفت : هر کسی که طلب یا وعده ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد . بیاید و از من بگیرد عده ای نزد حضرت جمع شدند . حضرت بدون این که ، از آنان بیته و شاهی بخواهد هر آن چه را که ، گفتند به آنان دارد . ابوبکر نیز بدان گونه ندا در داد . جریر بن عبدالله حاضر شده مدعی گردید که ، چیزهایی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طلب کار است ، ابوبکر نیز بدون این که ، از او بیته و شاهد بخواهد آن ها را به او داد . جابر بن عبدالله نیز نزد ابوبکر آمده گفت : حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او وعده داده که از اموال بحرین سه مشت به او بدهد . هنگامی که مال بحرین رسید ، ابوبکر سه مشت از آن ها را برداشته بدون این که از جابر بن عبدالله بیته و شاهی درخواست کند به او بخشید ، عبدالمحمود گوید : حمیدی این حدیث را در « الجمع بین الصحیحین » در حدیث نهم از افراد مسلم از مسند جابر آورده و ذکر کرده است که ، جابر گفت : من شمردم دیدم ۵۰۰ تا می باشد . ابوبکر گفت : دو برابر آن را بگیر .

راویان رساله مأمون گویند: مأمون از این امر تعجب کرده گفت: آیا فاطمه و شهود و گواهانش به اندازه جریرین عبدالله و جابرین عبدالله نزد اینان ارزش نداشتند؟

سپس نوشته های این رساله را فرستاده دستور داد که، در موسم حج پیش روی همه مردم خوانده شود و فدک و عوالی را به محمد بن یحیی بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب سپرده تا آن را آباد کرده منافع و در آمد آن را بین ورثه حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تقسیم کند. (۱)

۸- شیخ الطائفه محمّد بن حسن طوسی: گوید: و ما می دانیم که، آن حضرت جز آن چه که در آن حق خود را می دید، چیزی ادّعا نمی کرد، آن کس که، او را از حق خود بازداشته است و از آن حضرت بینه و شاهد طلب کرده خود از راه راست منحرف گشته است. زیرا آن حضرت نیازی به شهود و بینه نداشت به خاطر آن که، بر عصمت و مصونیت از غلط و اشتباه و کار قبیح آن حضرت دلیل داریم و کسی که دارای چنین ویژگی ای باشد در آن چه که ادّعا کند، نیازی به دلیل نخواهد داشت. اگر گفته شود: اولاً به چه دلیل آن معصوم است و بعد دلیل بیاورید که، چرا کسی که معصوم باشد نباید از او دلیل و برهان مطالبه کرد؟

گفته می شود: دلیل بر عصمت آن حضرت آیه شریفه قرآن مجید است. «إِنَّمَا يُرِيدُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و ما قبلاً گفتیم که این آیه شریفه گروهی را شامل می شود که فاطمه زهراء (علیها السلام)

یکی از آن هاست و این آیه دلالت بر عصمت و طهارت تمام کسانی دارد که، مشمول این آیه می شوند چون در این مورد اراده (یُرِيدُ...) بر فعلی دارد که واقع شده و دیگر نیازی به تکرار مطالب قبل نیست.

و همچنین فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: فاطمه (علیها السلام) پاره تن من است هر آنچه که او را بیازارد مرا آزرده است پس هر کس که، فاطمه

(علیها السلام) را آزار دهد. مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خداوند عزّوجلّ را آزرده است و این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دلیل بر عصمت آن بزرگوار دارد. زیرا

ص: ۱۳۵

اگر آن از شمار کسانی بود که، مرتکب گناه می شوند هیچ گاه اذیت و آزار او موجب آزار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی شود، بلکه در مواردی که، مستحق و سزاوار اذیتی بود مانند این که بخواهند به خاطر گناهی که: انجام داده حدّ شرعی را بر او اجرا کنند، می بایست در آن مورد موجب خوشنودی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بشود. علاوه بر این ما، در مورد این بحث، نیازی نداریم که یقین به عصمت آن داشته باشیم بلکه همین که به صداقت و درستی ادّعی آن علم داشته باشیم در پذیرش گفتار او کفایت می کند، و در صداقت آن حضرت هیچ گونه اختلافی بین امت اسلامی نیست زیرا کسی شک ندارد که، آن حضرت در ادّعایش دروغ نبوده است حتماً صادق خواهد بود و صحت و مورد اختلاف در این است که، پس از علم به صداقت آن حضرت آیا واجب است ادّعی آن بدون بینه و شاهد پذیرفت، یا این که پذیرش ادّعی آن واجب نیست؟ (۱)

آن چه که، بر فصل دوم «عدم نیاز به بینه از شخص معصوم» دلالت دارد این است که، آوردن بینه به خاطر آن است که، ظنّ و گمان به وقوع یک موضوع بیشتر شود و رجحان پیدا کند. و به همین دلیل شاهد باید عادل باشد تا، عدالت او موجب رجحان ظنّ و گمان شود بنابراین حاکم می تواند در مواردی که، علم به وقوع چیزی دارد بدون این که، کسی شهادت بدهد. حکم کند، زیرا علم او از گواهی شاهدان قوی تر است و به همین جهت اقرار منکر چون بیش از شهود و بینه موجب غلبه و رجحان ظن است مقدم بر اقامه بینه می باشد. وقتی اقرار موجب غلبه ظن و مقدم بر شهود بود. خواه و ناخواه در مواردی که، حاکم علم داشته باشد علم او مقدم بر شهود خواهد بود. وقتی با وجود اقرار نیازی به اقامه شهود نبود، حکم ضعیف با وجود قوی ساقط می شود و در صورت وجود علم، نیازی به آن چه که موجب غلبه و رجحان ظنّ می شود مانند بینات و شهادات نخواهد بود، دلیل بر درستی گفتار ما حدیثی است که، حدیث و راویان در صحت آن اختلاف و تردیدی ندارند که آن چنین است.

مرد اعرابی در مورد ناقه ای با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نزاع برخاست. حضرت به او فرمود: این ناقه مال من است و من پولش را به تو داده ام. اعرابی گفت: چه کسی بر این مطلب به نفع تو گواهی می دهد؟ خُزَیمه

ص: ۱۳۶

۱- این مطلب را که سابقاً گفتیم و خواهیم گفت: که در انسان معمولی که مالک چیزی است وید مالکیت دارد خود دلیل بر این که، ملک اوست و همان ادّعی او بر ملکیت شیء کافی است اما در مورد آن حضرت لاشک و لاتردید در این که آن بزرگوار، معصوم است و این جمله که: شیخ می فرمایند، لازم نیست به یقین به عصمت داشته باشیم از نظر ما قابل خدشه است، بلکه یقین به عصمت اصل بر این مسائل است و اصلاً معصوم نیازی به بینه ندارد.

بن ثابت گفت: من بر این مطلب گواهی می‌دهم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید، تو از کجا علم پیدا کردی؟ آیا در آنجا که من این شتر را خریدم حاضر بودی؟ گفت: نه! لکن از آن جا که من یقین به رسالت تو دارم. (۱) به این مطلب نیز یقین دارم.

حضرت فرمود: من شهادت تو را نافذ و قابل اجرا می‌دانم و آن را به منزله دو شهادت قرار می‌دهم. بدین جهت او را «ذوالشهادتین» نامیدند، این داستان مشهور و شبیه داستان حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) است از آن جهت که خزیمه می‌دانست که آن، رسول خداوند است و جز به حق و راستی سخن نمی‌گوید (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ ۳- إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۴) سوره نجم آیه مبارکه ۳ و ۴)

و حضرت هم به خاطر همین تصدیق و شهادت او را قبول فرمود و از آن جهت که به هنگام خرید ناقه حاضر نبوده است شهادت او را رد نکردند.

بنابراین کسانی که می‌دانستند حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) دروغ نمی‌گوید (لعصمتها و غیرها) و در آنچه که ادعا می‌کند صادق است. نمی‌بایست از آن حضرت بینه و شهود مطالبه کنند... (۲) در جای دیگر می‌گوید: کسی نگوید، که اگر گفتار شما درست است، بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرض بود زمانی که حضرتش به حکومت رسید و زمام امور را در دست گرفت، فدک را به صاحبانش ورثه حضرت زهرا (علیها السلام) واگذار کند. ولی اقدام به این کار ننمود. زیرا علت عدم اقدام به این مطلب همان چیزی است که نسبت به تنفیذ احکام ناروای آنان در بقیه مطالب وجود داشت که ما، در گذشته به طور مختصر و مواردی به طور تفصیل در این باره صحت کردیم که با این که، زمام امر در دست آن حضرت بود و ظاهراً خلیفه مسلمانان به شمار می‌آمد. اما در شرایط تقیه سخت به سر می‌برد و چندان هم دست حضرت در این گونه کارها باز نبود. (۳) از جمله کارهای شگفت‌زا همین است که حضرت زهرا (علیها السلام) را از حق خود باز می‌دارند و به گفتارش در مورد فدک ترتیب اثر نمی‌دهد. و از آن بینه و شاهد طلب

ص: ۱۳۷

۱- رجوع به صفحه ۲۵۸ همین کتاب گردد.

۲- تلخیص الشافی ج ۳ ص ۱۲۲-۱۲۴

۳- یک نمونه آن این بود که حضرت علی (علیه السلام) در کوفه اعلان نمود کسی نمازهای تراویح و نمازهای نافله و مستحبی ماه رمضان را به جماعت نخواند که: این بدعت خلیفه دوم است که نزدیک بود فتنه‌ای به پا شود صدای وای مظلوم سپید عمر، پیچید ناچار حضرت فرمودند: (حال که چنین است) اعلان نکنند و مطلب را متروک بگذارند و بیابند، پس دست حضرت طبق مصالحی در همه جا باز نبود (به خاطر تقیه و غیره) رجوع شود به ص ۱۴۲ همین کتاب

می کنند ولی حجرات زنان و همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون این که از آنان شاهد و بینه ای درخواست کنند در اختیار آنان می گذارند؟

در جواب نمی توانند چنین بگویند که، خانه ها از آن ها بود چون خداوند متعال آن ها را به آنان نسبت داده و فرموده است « وَ قَوْلَ فِي بُيُوتِكُنَّ » در خانه های خودتان مستقر شوید و قرار بگیریید سوره احزاب آیه ۳۳

زیرا اضافه « بیوت » به آنان دلیل بر ملکیت آنان نیست، بلکه طبق معمول آنان از شیکنای خانه استفاده می کردند و بنابراین گفته می شود این خانه فلانی و مسکن اوست و از آن ارائه ملکیت نمی شود و خداوند متعال فرموده است :

« لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ (۱) » ، زنان مطلقه را از خانه های خود خارج نکنید و آنان نیز خارج نشوند مگر این که کار زشت آشکاری انجام دهند .

شبهه ای نیست که ، مقصود خداوند متعال آن است که ، زنان را از خانه هایی که ، در آن نشسته اند خارج نسازید و مقصود از اضافه « بیوت » به آنان ملکیت آن خانه ها نیست . پس آن چه روایت شده که ، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خانه ها را بین زنان و دخترانش تقسیم کرد . این تقسیم به چه دلیل مقتضی ملکیت است و فقط حق سکونت و نشستن آنان را ثابت نمی کند؟ و اگر رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان تملیک کرده بود می بایست ظاهر و مشهود باشد و حضرت امام علی (علیه السلام) هم که خانه ها را نگرفت و همان طور در دست آنان گذاشت به همان دلیلی بود که فدک را از آنان پس نگرفت و آن را مطالبه نکرد و علت آن را قبلاً گفتم .

آن چه که بر صحت ادعای آن حضرت دلالت دارد و مظلومیت و محرومیت آن حضرت را نسبت به حق خود اثبات می کند روایتی متواتر است که ، می گوید آن حضرت پس از آن مجلس تا پایان عمر با آنان صحبت نکرده وصیت فرمود شبانه دفن شود . حضرت امام علی (علیه السلام) وصیت آن حضرت را اجرا کرده آن دو نفر بر او نماز نخواندند .

ص: ۱۳۸

روایت شده که امیرالمومنین (علیه السلام) چهل صورت قبر ساخت تا قبر حضرت زهرا (علیها السلام) معلوم نباشد که ، بتواند حتی بر قبرش نماز بخوانند ، چنین کاری با کسی که کارهایش پسندیده است ، انجام نمی گیرد و اگر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) از آنان راضی بود و کار آنان را درست می دانست با آنان چنین رفتار نمی کرد و هیچ کس نمی تواند واقعیتهای را که ، گفتیم منکر شود، زیرا روایات وارد شده در این باب از شمار بیرون و داستان مشهورتر از آن است که پنهان ماند . . .

اگر بگویند : در (قضیه) دفن حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) در شب بر فرض صحّت دفن و ایرادی بر آنان نیست . زیرا حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم شبانه دفن شد . و عمر هم پسرش را در شب دفن کرد اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز همان گونه که در روز دفن می شدند . گاهی اوقات هم در شب دفن می شدند بنابراین در این کار طعن و ایرادی نسبت به دیگران محسوب نمی شود . بلکه برای زنان بهتر همان است که ، شبانه و پوشیده دفن شوند . در جواب به آنان گفته می شود : دفن در شب به خودی خود، ایرادی (بر دیگران) به شمار نمی آید بلکه وصیت به دفن شبانه و خشمگین بودن از آنان و این که رفتند و از حضرت امام علی (علیه السلام) درخواست کردند (ابن قتیبه دنیوری متوفای سال ۲۷۶ گوید : عمر به ابوبکر گفت : بیابرویم نزد فاطمه چون ما او را به خشم آورده ایم .) با یک دیگر به منزل آن حضرت رفته اجازه خواستند که بر آن حضرت وارد شوند . حضرت اجازه نداد . نزد حضرت امام علی (علیه السلام) رفته با او صحبت کردند و آن حضرت آن دو را به حضور حضرت فاطمه (علیها السلام) برد . هنگامی که ، روبه روی آن حضرت نشستند روی خود را به طرف دیوار برگردانید ، آنان به به آن حضرت سلام کردند . ولی جواب سلام آنان را نداد . ابوبکر لب به سخن گشوده گفت : ای حبیب رسول خدا ، به خدا سوگند که خویشاوندان رسول خدا از خویشاوندان خودم نزد من محبوب تر می باشند و تو در نزد من از عایشه دخترم محبوب تری و دوست می داشتم که ، روز رحلت (شهادت) پدرت من نیز از دنیا می رفتم و بعد از پیامبر خدا در این دنیا باقی نمی بودم . آیا شما مرا چنین آدمی می بینید که ، با این که ، عارف به حق شمایم و فضیلت و شرافت تو را به خوبی می دانم در عین حقّ حال تو را بگیرم و از میراث رسول خدا مانع شوم ؟ نه این چنین نیست جز این که ، من از پدرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که ، می فرمود « ما ارث

آن چه از ما بماند صدقه است» فرمود: آیا شما خود این چنین می بینید که، اگر من حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برایتان نقل کنم که، شما با آن حدیث آشنا باشید به آن عمل خواهید کرد؟ گفتند: آری فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیده اید که، می فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم و غضب فاطمه موجب خشم و غضب من است هر کس فاطمه دخترم را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را خشنود و راضی سازد مرا خشنود و راضی ساخته و هر کسی فاطمه را بخشم در آورد مرا به خشم در آورده است.

گفتند: آری! این حدیث را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ایم.

فرمودند: پس من خداوند و فرشتگانش را شاهد و گواه می گیرم که، شما مرا به خشم آورده راضی نساختم و هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات کردم از شما به او شکایت خواهم کرد.

ابوبکر گفت: من از خشم و غضب آن حضرت و خشم و غضب تو ای فاطمه، به خداوند پناه می برم. بعد شروع به گریه کرد و چنان می گریست که، نزدیک بود جانش به در رود و در آن لحظه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) می فرمود: به خدا سوگند به دنبال هر نمازی که، بخوانم تو را نفرین می کنم، علی (علیه السلام) تا وقتی فاطمه (علیها السلام) زنده بود بیعت نکرد و او بعد از پدرش بیش از ۷۵ شب زنده نبود. (۲)

و حضرت از آنان شفاعت کرد و بعد پدر خواست حضرت اجازه فرمود و بعد هم که، وارد شدند روی مبارک را از آنان به سوی دیوار برگردانیده، با آنان صحبتی نکرد تا این که، بیرون رفتند. این ها طعن و ایراد آنان به شما می آید و اگر غیر از دهن شبانه چیز دیگری نبود فقط آن را طعن و ایرادی نمی دانستیم و هیچ کس نمی تواند منکر این جریان باشد زیرا مشهورتر از آن است که پنهان ماند.

عبدالرزاق از مَعْمَر از زهری از عروه از عایشه نقل می کند: فاطمه و عباس نزد ابوبکر رفته میراث خود را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از او خواستند در آن هنگام زمین فدک و سهم او را از خیر مطالبه می کردند. ابوبکر به آن دو گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

شنیدم که فرمود: «از ما ارث برده نمی شود (چیزی به ارث نمی گذاریم) هر چه از ما بماند، صدقه است» راوی گوید:

ص: ۱۴۰

۱- گفتم: چنین حدیث کذب محض است و نسبت کذب و افتراء به ساحت مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

۲- الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۳

فاطمه خشمگین شد و از نزد او بیرون رفت و از او کناره گرفت و تا هنگام مرگ با او صحبت نکرد. امام علی (علیه السلام) آن را شب دفن کرد و به ابوبکر خیر نداد تا بر جنازه اش حاضر شود. عایشه گوید: تا وقتی که، فاطمه زنده بود علی موقعیت و وجهه ای در بین مردم داشت ولی پس از آن که فاطمه از دنیا رفت مردم از او برگشته دیگر به آن توجهی نداشتند.

عیسی بن مهران (به اسنادش) از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کند: فاطمه (علیها السلام) وصیت فرمود هنگامی که، از دنیا رفت به ابوبکر و عمر اطلاع داده نشود و آن دو بر حضرتش نماز نخوانند.

راوی گوید: علی (علیه السلام) فاطمه (علیها السلام) را شب دفن کرد و آنان را خبر نکرد (۱).

این جمله که مرحوم شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه فرموده: «علت واگذاری فدک و دنبال آن را نگرختن همان جهتی است که، باعث شد حضرت علی (علیه السلام) احکام و دستوراتی که از ناحیه آنان صادر شده بود تنفیذ کند... و حضرت در تقیه شدیدی به سر می برد» شدت مظلومیت آن حضرت را ثابت می کند، همان گونه که حضرت خود فرمود:

اگر مردم را وادار می کردم که، آن ها را ترک کنند یعنی سنت های تغییر یافته پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می خواستیم به وضعیت قبلی خود برگردانم و به همان گونه که، در زمان آن حضرت بود انجام دهم لشکریانم از اطرافم پراکنده می شدند و تنها و بی کس می ماندم و یا تنها تعداد اندکی از شیعیانم را داشتم که، قرار و منزلت و وجوب امامت مرا از کتاب خدای متعال و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شناخته بودند. آیا فکر نمی کنید که اگر دستور می دادم مقام ابراهیم را به همان جایی که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را در آن جا نهاده بود. قرار دهند و فدک را به ورثه حضرت زهراء (علیها السلام) بر می گرداندم... مردم از پیرامون من پراکنده و متفرق می شدند؟

به خدا سوگند به مردم دستور دادم که، در ماه رمضان جز برای نماز واجب در جماعت حاضر نشوید و اعلام کردم که، نمازهای نافله را به جماعت خواندن بدعت است. برخی از لشکریانم که، در رکاب من می جنگیدند فریاد می زدند: ای مسلمانان سنت عمر تغییر یافت ما را از نماز مستحبی در ماه

ص: ۱۴۱

رمضان باز می دارند ترسیدم که یک بار لشکریانم سر به آشوب بردارند . و از این نمونه بسیار است مانند جنگ صفین که ، عده ای از لشکر امام (علیه السلام) فریب معاویه و عمرو عاصی را خوردند و فریب حکمین را خوردند و بر علیه امام (علیه السلام) اقدام کردند . . .

شیخ طوسی قدس سرّه در کتاب: «المفصح فی امامه امیرالمومنین و الائمه (علیهم السلام) می فرماید : و اما آن چه که پرسش کننده در مورد نماز گزاردن آن حضرت با آنان پرسید در پاسخ می گویم که ، نماز خواندن آن حضرت با آنان به صورت اقتدا کردن به آن ها نبود. بلکه حضرت نماز خودش را

می خواند.» با رکوع آنان به رکوع می رفت و به همراه تکبیرشان تکبیر می گفت و این گونه همراهی و هماهنگی به فتوای هیچ یک از فقهاء اقتداء محسوب نمی شود

و اما این که ، از آنان اموال و بخشش های ایشان را می پذیرفت این هم به خاطر آن بود که ، به مقداری از حقّ خود دست می یافت . و هر کسی که از دیگری طلبی و حقی دارد می تواند از هر راهی که ممکن شد حقّ خود را بازستاند . . . و اما ازدواج کردن با کنیزانی که ، به وسیله لشکریان آنان اسیر شده به عنوان غنایم جنگی نصیب آنان می شد در این مورد نظریات دانش مندان مختلف است برخی گفته اند که ، حقیقه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن حضرت بخشیده بود و بافرمایش آن حضرت ازدواج با او برایش حلال شده بود . برخی گفته اند که او مسلمان شده و حضرت پس از مسلمان شدنش با او ازدواج کرد . و نیز گفته شده که حضرت او را خرید و آزاد کرد و بعد به وی ازدواج نمود (۱)

۹- سیدبن طاووس رحمه الله علیه : می فرماید : از جمله نکات دقیق و ظریفی که ، در مورد بازگردانیدن فدک پس از رسیدن به خلافت از سوی حضرت امام علی (علیه السلام) گفته شده روایتی است که ، ابن بابویه در کتاب «علل الشرایع» در باب «علت بازنگردانیدن فدک پس از رسیدن به خلافت» آورده است که ، ابوبصیر از حضرت امام صادق (علیه السلام) پرسش می کند : چرا حضرت امام علی (علیه السلام) پس از آن که زمام خلافت و حکومت را به دست گرفت فدک را برنگردانید و از آن ها پس نگرفت ؟ حضرت فرمود : به خاطر آن که ، هم ظالم و هم مظلوم هر دو از دنیا رفته بودند خداوند ستم گر را کیفر و به ستم دیده پاداش و اجر عنایت کرده بود و حضرت خوشش نمی آمد که چیزی را که خداوند غاصبش

ص: ۱۴۲

را کيفر و غضب شده را پاداش داده بود برگردانده پس بگيرد . وی در همین فصل پاسخی ديگر را ذکر کرده و روايتی را که اسنادش به ابراهيم کرخی می رسد آورده که ، او می گوید : از حضرت صادق (عليه السلام) پرسيدم : چرا اميرالمومنين (عليه السلام) پس از آن که ، به حکومت رسيد . فدک را به ملکيت خود برنگردانيد ؟

حضرت پاسخ داد : به خاطر اقتدا به حضرت رسول (صلى الله عليه و آله و سلم) که ، پس از فتح مکه که عقيل پيش از آن خانه آن حضرت را فروخته بود . هنگامی که ، به ايشان گفته شد : يا رسول الله آیا خانه خود را پس نمی گيريد ؟ فرمود : مگر عقيل خانه ای را برای ما باقی گذارده است ؟ ما خانواده ای هستيم که ، اگر چیزی از ما ستم گرفته شده پس نمی گيريم و بدین جهت هم حضرت علی (عليه السلام) پس از آن که ، به حکومت رسيد فدک را پس نگرفت . و نیز ابن بابويه در همین فصل پاسخی ديگر را آورده است . او به اسنادش از علی بن فضال از پدرش از حضرت موسی بن جعفر (عليه السلام) نقل می کند که ، از ايشان پرسيدم : چرا اميرالمؤمنين (عليه السلام) پس از آن که به حکومت رسيد فدک را برنگرداندم فرمود : به خاطر آن که ما خانواده ای هستيم که ، حقوق خود را از کسی که ، به ما ستم کرده باز پس نمی گيريم . و تنها خداوند است که حق و انتقام ما را می گيرد ما سرپرست و اولیای مؤمنان می باشيم به سود آنان حکم کرده و حقوق آنان را از کسانی که ، به آنان ستم کرده اند می گيريم و برای خودمان چیزی را نمی گيريم . (۱)

۱۰- جاحظ می گوید : عدّه ای چنین پنداشته اند که ، دليل بر صداقت خبر ابوبکر و عمر در منع ميراث حضرت زهرا (عليها السلام) و برائت ذمه و ساحت آنان از اين ستم آن است که : صحابه رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) بر آنان ايراد نگرفته متعزّض آنها نشدند . . . به آنان گفته می شود که : اگر عدم تعزّض آنان نسبت به آن دو را دليل بر صداقت و حقّانيت آن دو بگيريم ، می بايد نسبت به آن طرف دعوا که ، ستمديدگان

و طلب کاران باشند . (با توجه به اين که) همین سکوت و عدم تعزّض از طرف صحابه نسبت به آنان نیز وجود داشته است پس دليل بر صدق ادّعاى آنان و پذيرش و صحيح دانستن گفتارشان باشد چون می بينيم در گيری و محاجّه و اصرار بر باز پس گيری ميراث خود داشتند و چنين رسیده است که : حضرت زهرا وصيت کرد که ابوبکر بر آن نماز نخواند و هنگامی که ، برای مطالبه حقهش نزد ابوبکر

ص: ۱۴۳

آمده به او گفت: پس از آن که، تو بمیری ارث تو به چه کسی می‌رسید؟ گفت: به خانواده و فرزندانم گفت: ما را چه شده که، نمی‌توانیم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث ببریم؟ آن حضرت هنگامی که، از میراثش ممنوع حَقّش ربوده بیماری بر او چیره و کارش دشوار شده مشاهده فرمود که، پایمال ولگد کوب گشته است از پرهیزکاری و خدا ترسی آنان ناامید شده آثار ناتوانی و کمبود یاور خود را احساس کرد. ابوبکر را مورد خطاب قرار داده گفت:

تو را در نزد خداوند نفرین خواهم کرد وی پاسخ داد: من تو را دعا خواهم نمود. فرمود: به خدا سوگند که، هیچگاه با تو صحبت نخواهم کرد گفت: من هیچ گاه از تو دوری نخواهم کرد.

اگر ایراد نگرفتن بر ابوبکر دلیل بر درستی کار او در جلوگیری از حَقّ حضرت فاطمه (علیها السلام) باشد، همین ایراد نگرفتن بر حضرت فاطمه (علیها السلام) در مورد مطالبه حق نیز وجود دارد و کمترین چیزی که، بر آنان واجب بود همان است که، او را نسبت به ادّعی بی موردی که، کرده آگاه کنند و از جهل و عدم آگاهی به درآورده آنچه را که، فراموش کرده به او یادآوری کنند و اجازه ندهند که به بیراهه رود و قدر و منزلت خود را پایین آورده پیوند خود را از دوستان و وابستگان قطع نماید. وقتی می‌بینم که مردم به هیچ یک از دو طرف درگیر کاری ندارند و نسبت به جریانات سیاسی بی تفاوت هستند و برایشان فرقی نمی‌کند نمی‌توانیم سکوت آنان را دلیل بر رضایتشان بگیریم، و باید به اصل حکم الهی در مورد میراث مراجعه کنیم و این مراجعه به قانون خدایی برای ما و برای شما واجب تر است.

اگر بگویند: شما چگونه می‌پندارید که، ابوبکر به آن حضرت ظلم و ستم روا داشته با این که می‌بینیم که، هر چه آن حضرت نسبت به او بیشتر تندی و خشونت به خرج می‌دهد او آرام تر و ملایم تر با آن حضرت صحبت می‌کند؟ و نیز از این جهت که، حضرت می‌گوید: من هیچ گاه از شما دوری نمی‌کنم بعد می‌فرماید: به خدا سوگند برای همیشه بر تو نفرین خواهم کرد. او در جواب می‌گوید: من برای شما دعا خواهم نمود. و بعد این سخنان تند و غلیظ را در مرکز خلافت و در حضور قریش و صحابه از آن حضرت تحمّل می‌کند و با این این که، لازمه مقام خلافت احترام و تکریم است و باید هرچه بیشتر شکوه و جلالش حفظ شود در عین حال با کمال احترام با آن حضرت برخورد کرده از آن حضرت پوزش طلبیده با کلماتی محترمانه با او سخن می‌گوید.

آبرویش را نگه می دارد و با گرمی و محبت روی به آن حضرت کرده می گوید: هیچ کس نزد من در حال تهی دستی گرامی تر از تو نیست و به هنگام بی نیازی کسی را از تو بیشتر دوست ندارم لکن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که، می فرمود: ما گروه پیامبران چیزی را به ارث نمی گذاریم هر آن چه که از ما بازمانده صدقه است؟

به آنان گفته می شود که، این به دلیل برائت از ظلم و برکناری از تعدی و ستم نیست، ستمگران، سیاستمدار هنگامی که، عادت به ظلم و ستم می کند، در عین حال از هوش سرشاری نیز برخوردارند. بنابراین قیافه مظلومانه به خود می گیرند و چهره دادخواهی و عدالت جویی و طرفداری از حق و تواضع دوستانه نشان می دهند شما چگونه ایراد نگرفتن مردم را حجت قاطع و دلیل روشن بر حقیقت ابوبکر گرفتید با این که، دیدید که، عمر بن الخطاب رسماً بر روی منبر فریاد زد « دو متعه حج و متعه زنان در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال بود، و من آن ها را منع کرده بر انجام آن ها کیفر می کنم « شما هیچکس را نمی یابید که، بر این گفتار او ایراد گرفته تحریم او را نسبت به حلال خداوند زشت و ناروا شمرده باشد و او را در این کار بر خطا دانسته از سخنان او به شگفت آمده باشد و یا از او توضیح بخواهد؟

شما چگونه بر ایراد نگرفتن صحابه استدلال می کند، با این که، می دانید که، عمر خود در روز سقیفه شهادت داد که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: « امامان از قریش می باشند » و سپس در شکوائیه اش می گوید: اگر « سالم (۱)

« زنده می بود در خلافت او هیچ شک و شبهه ای به من روی نمی داد. این سخن را در جایی می گوید که شایستگی تمام شش نفری را برای شرکت در شورای خلافت تعیین کرده بود. مورد شک و تردید قرار می دهد، با این که، سالم برده زنی از انصار بود که او را آزاد کرده پس از مرگش میراث او را از آن خود کرده بود. بعد این سخناروای او را هیچ یک از صحابه رد نکرده کسی با او رویارویی نمود و از گفتارش اظهار تعجب و شگفتی نکرد ایراد نگرفتن دلیل بر درستی و صحت گفتار کسی است که، هیچ گونه ترس و بیمی نداشته باشد ولی سکوت

ص: ۱۴۵

و عدم ایراد در مقابل کسی که دارای جاه و حیروت و امر و نهی و کشتن و بستن و زندان و آزادی است، حجتی شفافبخش و دلیلی روشن نخواهد بود. (۱)

۱۱- دانشمند گرامی معروف به هاشم الحسینی گوید: پرسشی که، خود به خود در اینجا به میان می آید، آن است که، در صورتی که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به آن حضرت بخشید. چنانکه ادعایش جنین بود و در این ادعا راستگو بر حق بود و آن حضرت از منافع و عواید آن محل به اندازه خرج خود برداشته بقیه را در اختیار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می گذاشت. نمی توان تصوّر کرد که، این موضوع از دیدگاه صحابه پنهان بوده کسی از آن آگاه نبوده است. خصوصاً کسانی که، پیوسته در خدمت آن حضرت بوده از ایشان جدا نمی شدند. در عین حال، پس چرا این چنانکه در بعضی روایات آمده کسی جز حضرت علی (علیه السلام) و امّ ایمن و حسنین (علیهم السلام) برای شهادت حاضر نشد؟

پاسخ این پرسش آن است که، برای فاطمه (علیها السلام) اقامه شهود چندان دشوار نبود و به گواهی افرادی همچون امّ ایمن و یا فرزندان حسن و حسین (علیهما السلام) که در آن هنگام صغیر بودند نیازی نداشت و خود می توانست افرادی همچون سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و عباس و اولادش و ابوسعید خدری را برای شهادت بیاورد تا کسی نتواند آن ها را رد کرده بهانه ای برای نپذیرفتن شهادتشان داشته باشد، اینان همگی بر صداقت و حقانیت آن حضرت در هر شرایطی اگر چه با تحمّل انواع ناراحتی و شکنجه ها شهادت می دادند، اما اگر چنانچه موضوع گیری از آن حضرت اتفاق افتاده و اصل آن صحت داشته باشد قاعدتاً نباید فقط به خاطر فدک باشد. زیرا فدک برای آن حضرت چندان اهمیت نداشت است و اگر این خبر صحیح باشد که حضرت زهراء (علیها السلام) امیر المؤمنین (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) را برای شهادت به آن جا آورده این بخاطر آن بوده است که مخالفت صریح دستگاه خلافت را به فرموده های حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد آنان آشکار سازد که اگر ۲۰ نفر از دیگر افراد صحابه را احضار می فرمود به این هدف نمی رسید و آن ها هم می توانستند شهادت آن ۲۰ نفر را با گواهی ده ها نفر دیگر از صحابه رد کنند چنانکه شهادت علی (علیه السلام) و امّ ایمن رضوان الله تعالی علیها را با شهادت عمر بن خطاب و عبدالرحمان

ص: ۱۴۶

بن عوف رد کردند، طوری که عبارت سابق شرح نهج البلاغه گویای این مطلب بوده و به همان گونه که: ارث بردن آن حضرت را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با جعل حدیث « نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ » رد کردند... (۱)

ادّای ارث و اخبار آن

همان گونه که گفته شد حضرت زهرا (علیها السلام) ادّعا فرمود: که فدک را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرتش بخشیده که برای این مطلب از آن حضرت تقاضای شاهد و گواه کردند و آن حضرت اقامه شهود فرمود. آنان گواهان حضرتش را نپذیرفتند. سپس از راه مهاشات و تنزل از ادّعی خود ادّعی ارث کرد، آن را هم با روایتی جعلی که، با نصّ قرآن مجید مخالفت داشت. رد کردند. که، ان شاء الله در مورد شرح خطبه آن حضرت، توضیح داده خواهد شد. ۱- شیخ الطائفه شیخ طوسی قدس سرّه الشریف می فرماید: امر بر خلاف آن چیزی است که، آنان ادّعا کرده اند که « ادّعی ارث مقدم بر ادّعی بخشش بوده است » زیرا تماس روایات گویای آن است که ادّعی نحلّه و بخشش قبلا از ادّعی ارث بوده است. چگونه ممکن است در آن چه که، مدّعی بخشش است هم زمان با آن ادّعی ارث کند. آیا این موجب آب نمی شود که، بگوییم: حضرت با ادّعی که استحقاق آن را نداشته است حق خود را مطالبه کرده است؟ چگونه ممکن است در ابتدا ادّعی ارث کرده باشد. با این که، غیر از آن حضرت نیز در ارث پس از ادّعی بخشش بوده، این اشکالات پیش نمی آید. زیرا ابتدا از آن راه رفته مطالبه حقّ اختصاصی خود را کرده است که، فدک از همین بابت حقّ آن حضرت بود ولی وقتی از این راه نتوانست (۲)

حق خود را بگیرد و مانع آن حضرت شدند به ناچار از راه ارث وارد شد زیرا آن کس که از حقش محروم می شود از هر راه ممکن که بتواند به حقّ خود برسد می تواند اقدام کند...

از جمله چیزهایی که، بر درستی ادّعی آن حضرت نسبت به بخشش فدک دلالت دارد و گویای آن است که، مسأله بخشش معروف و مشهود بوده، همگان از آن خبر داشتند آن است که، عمر بن عبدالعزیز پس از آن که فهمید فدک حقّ حضرت زهرا (علیها السلام) بوده آن را به فرزندان آن حضرت واگذار کرد

ص: ۱۴۷

۱- سیره ائمه (علیهم السلام) ص ۱۳۰ چاپ بیروت

۲- البته این ظاهر کار است که روال طبیعی و اتمام حجّت کار جلو رود والا- روی حساب ولایت الهی با یک اشاره همه دستگاه باطل نابود خواهد و معصومین (علیهم السلام) مأمور به ظاهر بودند و مأمور به تبلیغ و رساندن اوامر و نواهی الهی

و همچنین مأمون که از سوی حضرت و کیلی و از سوی ابوبکر نیز و کیلی را تعیین کرده دادگاهی تشکیل داد به نفع حضرت زهرا (علیها السلام) حکم کرد و اگر قضیه چندان معروف و مسلم نمی بود این کار را نمی کردند با این که خود بر کسی خلافت تکیه زده بودند و رضایت و خشنودی مردم را لازم داشتند و می بایست کاری که مردم از آن ها متنفر شوند هیچ کس از این کار آنان ناراحت نشد و ایراد نگرفت زیرا مسأله واضح تر از آن بود که ، بر کسی پوشیده و مخفی بماند . (۱)

۲- مرحوم علامه مجلسی قدس سرّه الشریف گوید :

حضرت زهرا (علیها السلام) مدّعی شد که ، فدک را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن حضرت بخشیده و شاید علت این که: در این خطبه متعزّض مسأله بخش نشد، و تنها بر ارث تکیه کرده آن بود که، از پذیرش ادّعی بخشش مأیوس بود زیرا خطبه، پس از آن بود که، ابوبکر شهادت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر شهود را رد کرده بود و منافقان حاضر در آن مجلس معتقد بودند که، فدک از صدقات است و به بیت المال مربوط می شود و حضرت به حدیث میراث متمسک شد چون از ضروریات دین بود . (۲)

مرحوم مظفر گوید : گاهی این پرسش پیش می آید که آیا ادّعی بخشش جلوتر بوده یا ادّعی ارث ؟ اگر ادّعی بخشش جلوتر باشد در نظر اهل سنت اشکالی نیست ولی اگر ادّعی ارث جلوتر باشد اشکال وارد است . زیرا اگر در آغاز ادّعی ارث کرده باشد در ضمن به این مطلب اقرار نموده که فدک ملک آن حضرت نبوده بلکه تا هنگام رحلت (شهادت) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) متعلّق به خود حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است . چگونه ممکن است پس از این اقرار ادّعی بخشش و ملکیت در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده باشد ؟ ممکن است چنین جواب داده شود که ، حضرت ادّعی ارث مطلق مَثْرُکات « آنچه که برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مانده باشد » رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را کرده باشد و یا غیر از فدک دیگر اموال آن حضرت را طلبیده (۳)

و منافات ندارد که پس از آن مدّعی ملکیت فدک از راه بخشش باشد . و اگر بپذیریم که: در ادّعی میراث از فدک هم اسم برده است، باز هم اشکالی پیش نمی آید زیرا اقرار نسبت به لوازم یک شیء تا وقتی که ، مورد قصد و نیت نباشد . حجت نیست و هیچ کس را نسبت به لوازم اقرارش نمی توانیم

ص: ۱۴۸

۱- تلخیص الشافی ج ۳ ص ۱۲۷

۲- بحار الانوار ج ۸ ، ص ۱۱۶- چاپ کمپانی

۳- رجوع به ص ۲۳۰ - ۲۳۴ همین کتاب شود

ملزم بدانیم، و گرنه اگر بخواهیم نسبت به لوازم اقرار، ارزشی قائل باشیم در صورت مقدم داشتن نحله و بخشش نیز این مطلب جاری است، زیرا ادعای بخشش ادعای میراث می کند؟

و این مطلبی است که هیچ کس اظهار نکرده است به ناچار باید گفت: که، اقرار لزومی معتبر نیست و ارزشی در دادگاه ها ندارد.

(به این اشکال چنین می توان بهتر جواب داد که، ادعای ارث بر سبیل تنزل و مماشات و در مقام محاجه و استدلال بوده است، یعنی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) خواسته اند بفرمایند که ما ترک حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) متعلق به آن است، چه از راه بخشش و نحله و چه از راه ارث، اگر بخشش را قبول نکردند آنان را ملتزم به میراث کند. و آنان هم ادعای نحله را با ردّ شهود و ادعای میراث را با حدیث مجعول رد کردند)

خلاصه آن که حضرت زهرا (علیها السلام) آنچه که، در طرح این دعوی در نظر داشته رسیدن به حقّ خود بوده کاری به طریق اثبات این مطلب نداشته است، هر کدام را که، طرف مقابل بپذیرد می باید حق منصوب او را به آن حضرت برگرداند، زیرا در خود اسباب و وسیله ها هدف خاصی مطرح نبوده بلکه آن ها را برای دستیابی به حقّ خود متذکر شده است...

و خلاصه آن که، فدک در تصرف آن حضرت بود و پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر به ادعای آن که ملک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده همچون دیگر اموالی که متعلق به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. ارث من است آیا تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟

ابوبکر هم با جعل این روایت که، پیامبران چیزی به ارث نمی گذارند فرمایش حضرت را رد کرد و حضرت هم به ناچار اظهار داشت که، علت در اختیار داشتن فدک آن بوده که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش آن را به آن حضرت بخشیده برای این کار شهودی اقامه فرمود.

و این مطلب به ظواهر اخبار و روایات نزدیک تر است. (۱)

ص: ۱۴۹

۱- عایشه گوید: فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ابوبکر پیغام فرستاده ارث خود را از چیزهایی که خداوند متعال به رسولش بخشیده بود و از فدک و باقی مانده‌خمس خبیر مطالبه نمود. ابوبکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «ما چیزی ارث نمی‌گذاریم هر آن چه که از ما بازمانده صدقه است» آیا خاندان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از این مال صدقه می‌خورند؟ به خدا سوگند من چیزی را از صدقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از حالتی که در دوران آن حضرت بوده تغییر نخواهم داد و به همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کرده بود عمل خواهم کرد ابوبکر چیزی از آن‌ها را به فاطمه (علیها السلام) نداد از این جهت فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر دلگیر شده از او کناره‌گیری کرد و تا هنگام شهادت با او صحبت ننمود و پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۶ ماه زندگی کرد، و پس از آن که از دنیا رفت، شوهرش علی (علیه السلام) آن حضرت را شبانه دفن کرد به ابوبکر خبر نداد (که در کفن و دفن شرکت کند) و خودش بر آن حضرت نماز خواند و تا وقتی که حضرت زهرا (علیها السلام) زنده بود و امام علی (علیه السلام) در بین مردم موقعیتی نداشت... (۱)۲- از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت شده که، امام علی (علیه السلام) به حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) فرمود برو و میراث خود را از ماترک پدرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مطالبه کن آن حضرت نزد ابوبکر رفته گفت: میراث پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بده گفت: پیامبر ارث نمی‌گذارد.

گفت: آیا سلیمان از داوود ارث نمی‌برد.

وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ سُورَه نمل آیه ۱۶ و سلیمان از داوود ارث برد. وی خشمگین شده گفت: پیامبر ارث نمی‌گذارد فرمود: مگر زکریا نگفت: خداوندا به من ببخش که، از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد.

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا آیه ۵ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا آیه ۶ سوره مریم

ابی بکر گفت: پیامبر ارث نمی‌گذارد.

حضرت فرمود: مگر پروردگار نفرموده: «خداوند شما را توصیه می‌کند در فرزندانان برای پسر بهره دو دختر» يُوصِيكُمْ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ... نساء آیه ۱۱ گفت: پیامبر ارث نمی‌گذارد.

ص: ۱۵۰

۳- ابوسعید خُدَری گوید: پس از شهادت حضرت رسول، (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) برای گرفتن فدک نزد ابوبکر رفت وی گفت: من خوب می دانم که، تو غیر از حق و راستی چیزی نمی گویی اما دلیل و شاهدت را بیاور! حضرت زهرا (علیها السلام) همسرش علی (علیه السلام) را آورد و آن حضرت شهادت داد سپس ام ایمن را آورد.

و او نیز گواهی داد. گفت: اگر زنی دیگر و یا مردی دیگر را بیاوری سند فدک را برایت می نویسم. مرحوم مجلسی (رحمه الله علیه) پس از نقل این حدیث گوید: این حدیثی شگفت است. فاطمه زهراء (علیها السلام) ارث خود را مطالبه می کرد نیازی به شهود نداشت. زیرا وارثی که مستحق ما ترک میّت می باشد.

محتاج شاهد نیست مگر هنگامی که، صِدِّحَتِ انتساب او به میّت و در ردیف ورثه قرار گرفتن وی مشخص نشده باشد و گمان نمی کنم که آنان در نسبت حضرت فاطمه (علیها السلام) شک و تردید داشته باشند. آری اگر ادعای نحله می کرد و مدعی می شد که، پدرش آن را به او بخشیده نیازمند به اقامه بینه بود و برای روایتی که ابوبکر نقل کرده که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: « ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم » معنایی باقی نمی ماند و چنانچه خوب دقت کنید این کاملاً روشن و واضح است (۱).

۴- مفضل بن صالح از برخی از اصحاب و دوستانش از یکی از دو امام باقر و صادق (علیهما السلام) روایت کند: حضرت فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفته میراث خود را نسبت به ماترک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از او مطالبه نمود ابوبکر پاسخ داد:

« همانا پیامبر خدا ارث نمی گذارد »

فرمود: آیا به خدا کافر گشته کتاب های الهی را منکر شده ای؟ خداوند فرموده است: «وَصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ... (۲)»

۵- روایت شده که برای صحت حدیث «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» فقط عایشه و حفصه و مالک بن اوس نضری شهادت دادند و هنگامی که، عثمان به خلافت رسید، عایشه به او گفت: آنچه را که

ص: ۱۵۱

۱- بحار الانوار ج ۸ ص ۱۰۷ چاپ کمپانی

۲- المعه البيضاء ص ۳۸۲

پدرم و عمر به من می دادند تو هم به من بده گفت: در کتاب خدا و سنت پیامبر دلیل و مدرکی برای این عطا نمی بینم لکن پدرت و عمر از روی دلخواه خود به تو می داده اند و من چنین کاری را نخواهم کرد. عایشه گفت: پس سهم ارثم را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من بده گفت: مگر تو خودت با مالک بن اوس نظری شهادت ندادید که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: «ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم» و حق فاطمه را باطل کردی اکنون خود آمده ای حق ارث طلب می کنی؟ نه من چنین کاری را نخواهم کرد.

راوی گوید: هرگاه عثمان به نماز می رفت عایشه پرده را بالا می زد و فریاد می کشید و می گفت: این شخص با صاحب این پرده (یا پیراهن) مخالفت کرده است. عثمان از کار او رنجیده خاطر شده بر منبر بالا رفته گفت: این زن کم مو دشمن خداست. خداوند متعالی برای او دوستش حفصه مثالی در قرآن آورده و فرموده:

«امْرَأَةٌ صَالِحِينَ فَخَانَتْهُمَا... وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ (سوره تحریم آیه ۱۰)»

عایشه به او گفت: ای پیر خرفت، ای دشمن خدا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تو را به نام نعتل یهودی یمنی مثال زده است. عایشه او را لعنت و او عایشه را لعنت کرد و عایشه قسم خورد که دیگر در آن شهر نماند و به مکه رفت. (۱)

۶- علامه حلّی رحمه الله علیه گوید: و از جمله ایرادهایی که بر ابوبکر وارد است. آن است که، وی فاطمه زهراء (علیها السلام) را از ارث خودش منع کرد و حضرت به او فرمود: ای پسر ابی قحافه آیا تو از پدرت ارث می بری و من از پدرم ارث نمی برم؟ او در مقابل حضرت به روایتی استناد کرد که، در بین تمام مسلمانان فقط به خود او اختصاص دارد به علاوه روایاتش بسیار اندک و علمش نیز کم است. همچنین خود قرض دار بود و می توانست در صدقه تصرف کند و از این جهت می توانست در معرض اتمام جعل روایت قرار گیرد و آن روایت این بود که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: «ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم هر آن چه از ما باقی مانده صدقه است» با این که، قرآن با این حدیث مخالف است و صریح

ص: ۱۵۲

آیه قرآن می گوید: « خداوند شما را در مورد فرزندانتان سفارش می کند که ، پسران دو مقابل دختران ارث ببرند» و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشمول این آیه شریفه می باشد . (۱)

۷- ابن ابی الحدید می گوید : سید مرتضی گفته است ایرادی که ، بر استناد صاحب کتاب (۲) به روایتی که آن را ابوبکر نقل کرد و ادعا نمود که عمرو عثمان و فلان و فلان بر آن شهادت داده اند . وارد می شود آن است که ، استشهاد این اشخاص مسلم نیست بلکه آنچه که روایت شده آن است که، عمر به هنگام که با امام علی (علیه السلام) و عباس در مورد میراث حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کرد ؟ از این چند نفر استشهاد کرد و آنان به روایتی که مقتضی نفی میراث است، شهادت دادند

سید مرتضی رحمه الله علیه گفته است : چون پس از رحلت (شهادت) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مطالبه ارث از سوی حضرت فاطمه (علیها السلام) این روایت را غیر از ابوبکر کسی دیگر نقل نکرد و گفته شده که ، غیر از او مالک بن اوس حدثان (نیز عایشه و حفصه به روایتی نیز بوده است . اما دیگر مهاجرانی را که ، قاضی القضاة (عبدالجبّار) نام های آنان را ذکر کرده اینان جملگی در دوران خلافت عمر شهادت دادند .

۸- و نیز ابن ابی الحدید گوید : از ابوالبختری روایت شده که ، گوید : عباس و علی (علیه السلام) نزد عمر آمده با یک دیگر بر سر ارث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اختلاف داشتند عمر به طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا شما از رسول خدا شنیدید که ، می فرمود : همه اموال پیامبر صدقه است مگر طعامی که ، برای خانواده اش تهیه کرده همانا پیامبران ارث نمی گذاریم گفتند : آری گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خود مالش را صدقه می داد و زیادی اش را تقسیم می کرد پس از دنیا رفت و ابوبکر دو سال زمام دار اموال شد و به همان گونه که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار می کرد . او نیز عمل کرد آیا شما می گوید که او در این کار به اشتباه رفته ، و در این کار ستم نموده است . نه او در این کار راه هدایت را یافته و من پس از ابوبکر زمان این امر را به دست گرفتم و به شما گفتم : اگر می خواهید به همان سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن عمل کنم، و شما پذیرفتید ولی حالا- آمده مدعی شده اید و با یک دیگر اختلاف نموده اید ؟ یکی می گوید : سهمیه ام را از برادر زاده ام می خواهم و دیگری می گوید : سهم

ص: ۱۵۳

۱- دلائل الصّدق ج ۳ ص ۴۰

۲- عبدالجبّار صاحب کتاب المغنی

همسرم را می خواهم، به خدا سوگند جز به همین روش در بین شما قضاوت نخواهد کرد . باید توجه داشت که ، این نیز مشکل است زیرا بیشتر روایات می گوید : که ، این مطلب را کسی غیر از ابوبکر نقل نکرده است . این مطلب را بزرگترین محدثان یادآور شده تا آنجا که ، فقهاء در اصول فقه بر این که به روایت یک نفر از صحابه می شود استناد کرد اتفاق نظر دارند و دلیلشان همین روایت است .

در استناد ما، ابوعلی گفته است : در روایت جز نقل دو نفر پذیرفته نمی شود مانند شهادت که ، باید حتماً دو نفر باشند . متکلمان و فقهاء همگی با او مخالفت کرده به این موضوع استدلال نموده اند . صحابه روایت واحد ابوبکر را که ، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است « نحن معاشر الأنبياء لانورث (۱) » قبول کرده اند .

۹- عمر گوید : ابوبکر این حدیث را به من گفت و سوگند یاد کرد که ، او راستگوست که: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است که فرمود: « پیامبران ارث نمی گذارند میراث او در میان فقراء و مساکین است (العیاذ بالله) (۲) »

مقصود از نقل این حدیث شهادت عمر بر این نکته است که حدیث را تنها از ابوبکر شنیده نه از دیگران

۱۰- مرحوم مظفر رحمه الله علیه گوید در کتاب « الکنز » در فضایل ابوبکر (فضایلی ندارد) از بغوی و ابوبکر در غیلابیات، و ابن عساکر از عایشه روایت شده است : هنگامی که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسید، فرمود . . . و در میراث آن حضرت اختلاف کردند . در نزد هیچ کس در این باره مطلبی نیافتند (تنها) ابوبکر (بود که) گفت : از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که ، می فرمود : « هر آنچه که ، از ما گروه پیامبران بازماند، صدقه است (۳) »

این گفتار عایشه نیز شاهد بر این است که: راوی این حدیث تنها پدرش ابوبکر بوده است . چنانکه از ابن ابی الحدید و استادش نیز نقل شد .

ص: ۱۵۴

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۲۷

۲- مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۱۳

۳- دلائل الصدق ج ۳ ص ۵۶

۱۱- مرحوم سید هاشم الحسنی گوید: مورخان و محدثان همگی بر این موضوع اجماع دارند که: این حدیث فقط از ابوبکر رسیده و تنها منبع و مستند اولیه اوست و غیر از ابوبکر هیچ کس مدعی نشده و هر کس که، پس از او روایت کرده (مثل عایشه و حفصه و اوس بن حدثان) از قول وی نقل کرده است . . .

پرسشی که، در اینجا پیش می آید این است که، آیا جایز است پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حکمی را بر خلاف نص صریح کتاب خدا تشریح و جعل کند و با این که، خداوند صریحاً فرموده که: فرزندان از پدران ارث می برند آن حضرت بگوید: ما پیامبران ارث نمی گذاریم و بعد از این حکم مخالف با کتاب خدا را از اطرافیان و صحابه و حتی از افراد بزرگی همچون علی بن ابی طالب (علیه السلام) و دیگر خویشاوندان آن حضرت با این که، همیشه در خدمت آن حضرت بودند این مطلب را مخفی نگه دارند و به هیچ کس از آنان جز ابوبکر نگویند با این که می دانیم که، حضرت بهنگام نزول وحی اگر مطلبی مربوط به قانون گذاری و تشریح بود مسلمانان راجع کرده به آن ها ابلاغ می نمود. زیرا تشریح به همگان مربوط می شد. هر چند مخاطب اولیه خود حضرت بود؟

و آیا برای حضرت جایز بود که، این مطلب را از دختر خویش و نیز پسر عمویش که، دروازه شهر علم آن حضرت بوده و علم الکتاب نزدش نهاده شده بود پوشیده بدارد با این که، می دانست که، در این مساله با کسانی که زمام امر را به دست می گیرند، اختلاف پیدا خواهد کرد و این موضوع موجب بروز اختلاف میان مسلمانان خواهد شد بلکه باعث می شود که، چیزی را مطالبه کند که، حق او نیست و نتیجه اش آن شود که، به زحمت و اذیت و آزار دچار گردد. با این که، بارها خود آن حضرت فرموده: «خداوند به خاطر خشم و غضب فاطمه خشمگین و با خشنودی اش شادمان می گردد» و نیز فرموده: «فاطمه پاره تن من است هر آنچه فاطمه را بیازارد مرا آزرده است» گمان نمی کنم کسی که، به خدا و رسولش ایمان داشته باشد و با سبک و روشی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تبلیغ احکام الهی داشته آشنا بوده موقعیت و مقام حضرت زهرا (علیها السلام) و علی (علیه السلام) را در پیشگاه آن حضرت بداند. شک و تردیدی در جعلی بودن دو حدیثی بخود (چند حدیث جعلی) راه دهد که به ابوبکر نسبت داده شده است و چنین کذبی را به ساحت مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت بدهد (۱).

ص: ۱۵۵

ارث گذاری پیامبران (علیهم السلام)

۱- مرحوم سید شرف الدین رحمه الله علیه ، گوید : (مورد ۷) ارث گذاری پیامبران مشمول آیات مربوط به ارث است . آنجا که ، خداوند متعال می فرماید :

« لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (۱) »

(مردها از آن چه که فرزندان و خویشاوندان بر جای می گذارند بهره ای دارند و زنان نیز از آن چه که فرزندان و خویشاوندان بر جای می گذارند چه حکم باشد و چه زیاد بهره و نصیبی مشخص دارند .)

آیات ارث در قرآن عمومیت داشته شامل حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز تمام افراد بشر می شود و مانند دیگر آیات قرآن مجید در زمینه احکام الهی است مانند آیه « كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (۲) »

(بر شما روزه نوشته شده است همان گونه که ، بر دیگرانی که قبل از شما بودند نوشته شده اند)

و نیز می فرماید : « يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى » تا آخر آیات ارث و مسائل آن (۳) (بر شما روزه نوشته شده است . همان گونه که بر دیگرانی که، قبل از شما بودند نوشته شده بود) و یا آیه « فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ . . . بقره آیه ۱۸۴ » (هرکس از شما که مریض و یا مسافر باشد در روزهای دیگری روزه بگیرد)

و آیه « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ . . . » (۴)

(بر شما مردار خون و گوشت خوشک حرام شده است)

ص: ۱۵۶

۱- نساء آیه ۷

۲- سوره بقره آیه ۱۸۳

۳- سوره نساء آیه ۱۱

۴- سوره مائده آیه ۳

و مانند این گونه آیات که ، مربوط به تشریح و قانون گذاری است رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و تمام مکلفان از افراد بشر با آن حضرت در این تکالیف شریکند، و تفاوتی بین آن حضرت و دیگران وجود ندارد و می بایست حضرت هم خود عمل کند و هم به دیگران ابلاغ کند، تا عمل نمایند و آن حضرت از این جهت نسبت به دیگران اولی و مقدم است و التزامش نسبت به عمل به آن بیشتر می باشد و از جمله این آیات فرمایش خداوند متعال است که فرمود :

« وَ أَوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ . (۱) که خداوند متعال در این آیه ارث را حق خویشاوندان نزدیک میّت قرار داده است .

پیش از نزول این آیه ، ارث بردن

از یکدیگر یکی از حقوق سرپرستی دینی به شمار می آمد اما پس از آن که ، خداوند اسلام و مسلمانان را به عزّت بخشیده یا این آیه شریفه دیگر موارد حقوق ارث را نسخ و حقّ ارث را منحصر به خویشاوندان نمود که هر چه نزدیک تر به موروث باشد، یا غیر او و چه این که وارث از خویشاوندان او باشند یا از دیگر دارندگان سهم الارث و یا افرادی دیگر باشند که بر طبق عمل به ظاهر آیه شریفه روشن می گردد .

و از جمله این آیات فرمایش خداوند متعال در داستان حضرت زکریّا (علیه السلام) است آن جا که، می فرماید : « إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهِنَ الْعَظْمِ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتَنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۲)» حضرت زهرا و امامان (علیهم السلام) از فرزندانش به این آیه شریفه برای اثبات ارث بردن پیامبران از اموال یک دیگر استدلال کرده فرموده اند که: ارث مذکور در این آیه اموال آنهاست و ربطی به علم و نبوتشان ندارد و در این استدلال عموم دانشمندان امامیه از آنان پیروی کرده گفته اند : لفظ میراث در لغت

ص: ۱۵۷

۱- سوره انفال آیه ۷۵

۲- سوره مریم آیه ۳-۶ وقتی که خدایش را پنهانی صدا کرد و ندا داد گفت : استخوان من سست و مویم سپید گشت با این حال من از دعای تو ناامید نشده ام و من از وارثان کنونی خود (پسر عموها) بیمناکم و زوجه ام هم نازا (و عقیم) است پس از لطف خود فرزندی به من عطا فرما که وارث من و همه آن یعقوب باشد و ای پروردگار ! او را وارثی پسندیده قرار ده !

و شرع جز بر آنچه که ، از موروث به وارث منتقل می شود مانند اموال بر چیز دیگری اطلاق نمی شود و در غیر اموال به صورت مجاز و استعاره اطلاق می شود و بدون دلیل و قرینه نمی توان لفظ را در معنای مجازی اش استعمال کرد . یکی از خواسته های حضرت زکریا (علیه السلام) از خداوند این بود که: این، ولیّ وارث مرا مورد پسند خود و امثال کننده دستورات خود قرار بده و اگر بگویم مقصود از ارث نبوّت است دیگر برای این درخواست معنا و مفهومی نخواهد بود و لغو و عبث می باشد . مگر نمی بینی که ، اگر کسی بگوید : خداوند پیامبری برای ما مبعوث کن و او را عاقل و در اخلاقش مورد پسند خود قرار بده سخن ناروایی گفته است زیرا اگر پیامبر باشد حتماً رضایت و اخلاق پسندیده جزء اخلاق و رفتار او خواهد بود .

مؤید این گفتار آن که زکریا (علیه السلام) تصریح کرده که ، آن حضرت از پسر عموهایش پس از خود می ترسد در آنجا که می فرماید : « وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي » و از این جهت که، می ترسید وارثی را از خداوند درخواست کرد و این خوف فقط به خاطر اموالش بود، و ارتباطی با نبوّت و علمش نداشت زیرا آن حضرت به خوبی می دانست که ، خداوند منصب نبوّت و علم الهی را به کسی که شایستگی آن را نداشته باشد نمی دهد . به علاوه آن که برای گسترش علم و انتشار آن در بین مردم مبعوث شده بود چگونه می توان گفت که: آن حضرت از گسترش هدف خود نگران بود اگر گفته شود این مطلب در مورد وراثت مال نیز جاری است . زیرا ترس از انتقال اموال به دیگران مستلزم بخل آن حضرت است . پاسخ آن است که ، هیچ گاه این دو مطلب مساوی و یکسان نیستند زیرا مال را خداوند به مؤمنی و کافر و به صالح و طالح می دهد و مانعی ندارد که ، اگر پسران عمویش افراد فاسدی باشند حضرت از انتقال اموالش به آنان ناراحت و ناراضی باشد چون اگر به اموال او دسترسی پیدا می کردند چه بسار در مصارف غیر مشروع خرج می کردند بلکه در این کار نهایت حکمت است زیرا تقویت تبهکاران و اعانت و کمک به آن ها در کارهای زشت و ناروایشان از نظر شرعی حرام و ممنوع است و اگر کسی این گونه خودداری از انتقال اموال را بخل حساب کند، بی انصافی کرده است . و فرمایش زکریا (علیه السلام)

که فرمود : « من از خویشاوندانم پس از خود می ترسم » از این جمله فهمیده می شود که، ترس آن حضرت به خاطر فساد اخلاق و رفتار آنان بوده و مقصود آیه شریفه آن است : « من از خویشاوندانم

می ترسم که: پس از من اموالم را به ارث ببرند و در معصیت و نافرمانی تو خرج کنند پس ای خداوند به من فرزندی پسندیده ببخش تا وارث اموال من بشود و آن ها را در طاعت خود صرف نماید!

خلاصه آن که ، می بایست ارث در این آیه شریفه را بر اثر اموال، و نه بر نبوت و پیامبری و امثال آن حمل کرد زیرا معنای مُتبادر به ذهن از لفظ «یَرثُنی» همین ارث مال است، و در این جا قرینه ای وجود ندارد تا لفظ را از معنای حقیقی که ارث مال باشد برگردانده در معنای مجازی که ارث نبوت باشد استعمال کرده باشد بلکه قرائن فراوانی در خود آیه شریفه وجود دارد که، مقصود معنای حقیقی و نه معنای مجازی است .

نظر و رأی خاندان پاک پیامبر که ، عدل و همتای قرآن کریم می باشند و هیچ گاه از قرآن جداشدنی نیستند همین معناست و اختلاف و درگیری حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر برای مردم روشن و مسلم است و همگان می دانند که ، حضرت زهرا (علیها السلام) به ابوبکر پیغام داد و ارث خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از او طلبید و ابوبکر در جواب حضرت گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است « ما چیزی به ارث نمی گذاریم از ما هر چه بماند صدقه است » عایشه گوید : ابوبکر از این که چیزی به فاطمه (علیها السلام) بدهد خودداری کرد و تمام ما تَرَک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به بیت المال اختصاص داد و هیچ چیزی را از اسباب و لوازم زندگی فروگذار نکرد فاطمه (علیها السلام) بر ابوبکر خشمگین شده از او کناره گرفت و تا وقتی زنده بود با او یک کلمه سخن نگفت و پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۶ ماه زنده بود آن گاه که ، از دنیا رفت شوهرش علی (علیه السلام) آن را بر طبق وصیتش شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد که ، بیاید و بر آن حضرت نماز بخواند . . .

آری با خشمی که از قبل داشت و با پرخاش بر او غضبناک شد و خشم خود را اظهار کرده مقنعه بسته چادر بر سر انداخته به همراه گروهی از خویشاوندان و فامیلش نزد ابوبکر رفت . . .

تَعْظُ الْقَوْمَ فِي آتَمِ خِطَابٍ

حَكَتِ الْمُصْطَفَى بِهِ وَحَاكَا

مردم را با کلمات و سخنان تامّ و تمام پند و موعظه داد و با آن خطابه اش آنان را به یاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) انداخت و از سخنان آن حضرت که درباره خود گفت دیده ها فرو بسته شد، ارواح سرکش تسلیم آن حضرتش گشت .

و اگر در آن روزگار سیاست بازی حاکم نمی گشت خواسته های پراکنده را به مرکز اصلی خود، بر می گرداند و مرکب چموش شهوت ها را رام می نمود. لا-کن اسب سیاست در میدان تاخت و تاز می کرد و درجایی آرام نمی گرفت اکنون هرکس در سخنان حضرتش به خوبی دقت کرده آگاه کامل نسبت به آن پیدا کند درگیری و جهت گیری دقیق آن حضرت را در مقابل آنان می بیند و مشاهده می کند که چگونه بر ارث خود استدلال به آیات حکم و بر امین قاطع و غیر قابل انکار می کند. از جمله استدلال های آن حضرت در آن روز آن بود که گفت: آیا عمداً از کتاب خدا دست برداشته آن را پشت سر انداختید؟ در آنجا که، می فرماید: سلیمان از داود ارث بُرد و در آنجا که داستان زکریا (علیه السلام) را بازگو می کند و می فرماید:

به من از سوی خود جانشین عنایت کن که: از من و از خاندان یعقوب ارث بُرد و او را مورد پسند و رضایت قرار بده و نیز فرمود: «خویشاوندان برخی از آنان از برخی دیگر در کتاب خداوند سزاوار ترند» و نیز فرمود: خداوند شما را در مورد فرزندان سفارش می کند که: برای پسر مانند بهره دو دختر (منظور نمایند) و فرمود: «بر شما نوشته شده که، هرگاه مرگ یکی از شما فرار رسید اگر مالی از خود بر جای گذاشت برای پدر و مادر و خویشاوندان به خوبی وصیت کند و این کار شایسته پرهیزکاران است (۱)»

سپس فرمود: «آیا خداوند در مورد شما آیه ای خاص، نازل کرده که، پدرم را از این قانون مستثنی کنید؟ یا این که شما خود را نسبت به عموم و خصوص قرآن مجید از پدرم و از پسر عمومیم دانا تر و اعلم می دانید؟ و یا این که می گوید اهل دو ملت از یک دیگر ارث نمی برند؟» متن خطبه فدک که انشاء الله مفصلاً شرح داده شده است.

در آغاز بر ارث گذاردن پیامبران به دو آیه مربوط به داود و زکریا (علیهما السلام) صراحت در ارث گذاری آن دو حضرت دارد. استدلال می کند و به جان خود حضرت سوگند می خورد که، آن بزرگوار از دیگر کسانی که مدّت ها از نزول قرآن پا به عرصه گیتی نهاده ارث را در این آیات شریفه مربوط به ارث حکمت و پیامبری دانسته نه ارث در اموال و معنای مجازی را بدون دلیل بر معنای حقیقی مقدم

ص: ۱۶۰

داشتند . نسبت به فهم آیات قرآن داناتر و اعلم بود که: اگر تصرّف و دخالت در معنای حقیقی لفظ بدون دلیل جایز بود . ابوبکر و یا دیگر کسانی که ، در آن روزها طرف دار او بودند نیز می توانستند بدین گونه پاسخ حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را بدهند با این که آنان چنین پاسخی را به آن حضرت ندادند به علاوه در اینجا قرائن دیگری نیز موجود است که ، می گوید: مقصود از ارث ، ارث در اموال است پس از استدلال به آیات مربوطه به ارث پیامبران حضرت به عموم آیات مربوطه به ارث و عموم آیه وصیّت استدلال فرمود و تخصیص این آیات را بدون دلیل شرعی از کتاب و سنت کاری زشت بر شمرده با لحن و بیان کوبنده ای این تخصیص بی جهت را بر آنان ایراد گرفته چنین فرمود :

« آیا خداوند درباره شما آیه مخصوصی نازل کرده که ، پدرم را با آن آیه از این عمومی خارج کرده باشد ؟ »

با این استفهام انکاری وجود مخصّص را در قرآن مجید نفی کرده آن گاه فرمود :

« و یا این که شما از پدرم و از پسرعمویم در فهم عموم و خصوص قرآن آگاه تر و داناترید ؟ »

با این پرسش توییخی وجود مخصّصی را در سنت ، بلکه مطلق وجود مخصّصی را منتفی دانست زیرا اگر مخصّصی وجود می داشت ، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا جانشین آن حضرت به آن فهمانیده بیان می کردند و نمی توان گفت : که آنان نمی دانستند و از وجود مخصّص خبر نداشتند و یا در بیان این مسأله به آن حضرت کوتاهی کرده اند، زیرا در آن صورت تفریط و اهمال در بیان حکم الهی و کتمان حق و وادار کردن به جهل و در معرض باطل قرار دادن و گول زدن و فریب او نسبت به کرامت مقامش و سستی در بازداشتن او از جدال و درگیری و کینه توزی و دشمنی بی جهت و بیهوده لازم می آید که همگی این ها در مورد پیامبران الهی و جانشینان شان محال و ممتنع می باشد .

خلاصه آن که ، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از آن چه که ، دیگر پدران دلسوز و مهربان دختران خود را مکلف و موظف می کنند به پاره تن خود حضرت زهرا (علیها السلام) تکلیف و دستور می داده است . آن سایه رحمت و عطوفت خود را بر سر وی انداخته حضرتش را از جان خود بیشتر دوست می داشت و با تمام وجود در تعلیم ، تربیت ، رشد و کمال آن حضرت می کوشید و تا آخرین درجه ، معرفت و شناخت خدا را به آن بزرگوار چشمانیده دستورات و شرایع الهی را به آن حضرت آموخته و چیزی را از آن

فروگذار نکرده و در هیچ موردی کوتاهی ننموده تا این که ، آن حضرت را به آخرین درجه و پایگاه فضیلت، اوج داده برفراز قلّه های کرامت بالا برده آیا ممکن است این مسأله را که ، مربوط به تکلیف شرعی آن می شد از وی پوشیده داشته باشد؟ هرگز! چگونه ممکن است با این کتمان دخترش را در معرض آن همه مشکلاتش قرار داده باشد که ، در راه به دست آوردن میراث خود متحمّل شده و به دنبال آن جلوگیری از ارث این همه فتنه و آشوب دامن گیر امت اسلامی شود؟ و چه شد که شوهرش که خلیل نبوت و برادر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود نیز با آن همه علم و حکمت حدیث «ارث نمی گذارم» را نمی دانست با آن که خصوصیاتِ چون پیشگامی در اسلام دامادی پیامبر خویشاوندی ، شرافت و مقام ، ویژگی و مخصوصی بودن (موقعیتش نسبت) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت ، جانشین و نجوی را داشت؟ و چه شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این مطلب را از آن حضرت که حافظ سر برطرف کننده مشکلات دروازه شهر علم در خانه حکمت بهترین قاضی امت، آستانه آموزش برای ورود گنهکاران به پیشگاه آن کشتی نجات و درامان قرار دهنده امت آن حضرت بوده پنهان داشت .

و چه شد که: عباس (عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) که همتای پدرش و یادگار گذشتگان از خانواده اش بود . او نیز این حدیث را از آن حضرت نشنیده بود؟ و چه شد که به هیچ یک از بنی هاشم که آشیانه پناهگاه و سرچشمه پیدایش او بودند این حدیث نرسیده بود که پس از آن حضرت بر ابوبکر تاخته مدّعی ارث شدند؟ و چه شد که همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که همگی مادر مؤمنان (مگر حفصه و عایشه) بودند نیز از این حدیث بی خبر بودند و به عثمان پیغام داده مطالبه ارث خود را از او کردند؟

و چگونه برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جایز بوده که این حکم را از وارث پوشیده داشته برای افرادی که وارث نیستند بیان کرده باشد؟ هرگز سیره پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) بدین گونه نبود که احکام الهی را به مردم نرساند و ابلاغ نکند و در مقام انداز نیز این شیوه از آن حضرت شناخته نشده است زیرا ابتدا مأمور به انداز خویشاوندان نزدیکش بود . این کتمان با رفتار زیبا و برخورد بزرگوارانه و عنایت و لطف والایی که نسبت به خویشاوندان خود داشت همانند نیست .

فقط برای حضرت زهرا (علیها السلام) یک راه و یک سخن باقی مانده است که، با گفتن آن کلمه غیرت آنان را برانگیخته با بلاغت و رسایی هرچه تمام تر در گفتارش جوش و خروش در آنان ایجاد کرد و آن جمله این بود که فرمود!

«... یا این که می گوید اهل دو آیین از یک دیگر ارث نمی برند؟»

که می خواست با این جمله بفهماند که عموم آیه ارث با آنچه شما ادعا می کنید تخصیص نمی خورد مگر این که بخواهید به جمله ای از آن حضرت که فرمود: «اهل دو ملت و دو آیین مختلف از یک دیگر ارث نمی برند» استناد

و بنابراین آیا به چنین کلامی لب می گشایید و چنین جمله ای را خواهید گفت؟

آیا می توانید بگویید که من از امت اسلامی نیستم و در زمره مسلمانان به شمار نمی آیم و از این جهت حق ارث ندارم و بر این حساب برای کار خود که مرا از ارث محروم ساخته اید حجت و دلیلی دارید؟ که در این صورت باید گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱)

۲- مرحوم علامه امینی رحمه الله علیه گوید:

اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این جمله را فرموده بود، می بایست آن را به خویشاوندان و نزدیکان خود که پس از آن حضرت، مدعی ارث می شوند بیان کرده باشد تا عذر و بهانه آنان را که قاعدتاً به عموم آیه ارث و سنت شریف استناد می کردند، برطرف کند، تا داد و فریادهایی که گرفتاری و درگیری هایی را به دنبال داشت پیش نیاید و پاره تن و دختر پاک و طاهره اش با حالت خشم و غضب بر اصحاب پدرش از دنیا نرود و این مطلب برای همیشه موجب کینه توزی و دشمنی در نسل های آینده بین دو گروه اسلامی نباشد. با این که آن حضرت به خاطر از بین بردن همین پدیده های ناروا و به وجود آوردن برادری و دوستی بین امت ها و جوامع مبعوث شده بود.

ص: ۱۶۳

آیا حضرت از حوادث و فتنه های پس از خود آگاه نبود و نمی دانست که، به خاطر عدم آگاهی خویشاوندان و نزدیکانش از این حکم مخصوص به او چه فتنه ها و آشوب هایی به وجود خواهد آمد؟ نه هرگز آن حضرت به خوبی آگاه بود زیرا علم منایا و بلایا و قضایا و فتنه ها و خون ریزی های پس از خود را به خوبی دارا بود .

آیا می توان گفت : که ، صدیق اکبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همسرش صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیها السلام) با این که می دانستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده : که ، ما پیامبران ارث نمی گذاریم در عین حال به خاطر دستیابی به مال بی ارزش دنیا از آن دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چشم پوشیدند و در مقابل ابوبکر ایستاده مدعی او شدند؟ و یا این که آنان از حدیثی که ابوبکر نقل کرد (جعل کرد) بی خبر بودند . ما ساحت آن دو بزرگوار را « بر طبق کتاب و سنت » از ارتکاب این عمل که با علم به سنت ثابت از آن اعراض کرده باشند و یا این که به خاطر نادانی و بی خبری از سنت مدعی چیزی شده باشند که حق آنان نبوده است . منزه و پاک می دانیم .

و به چه دلیل ابوبکر را در این ادعای دور و بر کنار از کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصدیق کنیم که: جز از طریق ورثه و جانشین او که ، از آغاز نبوت در مجامع و مجالس متعدد سخن و وصیت او را به میان آورده وی را وصی خود تعیین کرده بود نمی توان فهمید؟ و چرا نسبت به ادعای صدیقه کبری و شوهرش علی بن ابی طالب (علیهما السلام) که گفتند: فدک را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن حضرت بخشیده است و این را جز از طریق آنان نمی توان فهمید، گوش شنوا نداشته باشیم؟

مالک بن جعونه از پدرش روایت کند که ، فاطمه (علیها السلام) به ابوبکر گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): فدک را به من بخشیده است آن را به من واگذار کن، علی بن ابی طالب (علیه السلام) به نفع آن حضرت شهادت داد وی درخواست شاهی دیگر کرد ام ایمن نیز بر این مطلب شهادت داده گفت : ای دختر رسول خدا ، تو می دانی که شهادت حز با دو مرد و با یک مرد و دو زن ارزشی ندارد و حضرت از ادعای خود منصرف شد .

و در روایت خالد بن طهمان آمده که، فاطمه رضی الله عنها به ابوبکر گفت: فدک را به من بده زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به من بخشیده است. از آن شاهد و بیّنه خواست آن حضرت امّ ایمن و ریاح غلام حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را آورد و آن دو نفر به این مطلب شهادت دادند ابوبکر گفت: این کار جز با شهادت یک مرد و دو زن امکان ندارد. آن گاه خشم و غضب حضرت فاطمه (علیها السلام) به خاطر چه بود. با این که، آن حضرت کسی است که از پدر بزرگوارش درباره آن حضرت چنین نقل شده است که: «خداوند به خاطر خشنودی او خشنود و به خاطر خشم او غضبناک می شود؟ آیا از حکمی که، پدر بزرگوارش داده با این که، می دانست که، آن حضرت از روی هوس سخن نمی گوید عصبانی و خشمگین شده است؟ حاشا و کلاً و یا از این کلام قاطع و کوبنده صادر شده از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) که، ابوبکر می خواهد آن را به اجراء در آورد عصبانی و خشمگین شده است یا این که این حکم قطعی و مسلم را فردی امین که، می خواسته احکام اسلامی را گسترش دهد. روایت کرده است و خود آن حضرت نیز او را در نقل این روایت تصدیق کرده است؟ ماساحت پاک آن حضرت را به نصّ آیه تطهیر از این کار زشت منزّه و برکنار می دانیم و خواه و ناخواه تنها یک احتمال باقی می ماند و آن این که، بگوئیم حضرت راوی این حدیث را متهم دانسته و یا ایرادی در روایت او داشته و آن را حکمی برخلاف کتاب و سنت می دانسته است و همین امر باعث شد که مقنعه بسته چادر بر سرانداخته و به همراه گروهی از خویشاوندان و زنان اقوامش به نزد ابوبکر برود...»

و همین مسأله باعث شد که، نسبت به مخالفاتش غضبناک گشته تا آخرین نفس پس از هر نمازی بر آنان نفرین کند چنان که، تفصیلش خواهد آمد، آیا این حکم در بین تمام پیامبران الهی بوده است؟ یا این که، از احکام ویژه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است؟ قرآن مجید فرض نخست را نقض می کند در آن جا که، می فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (نمل ۱۶) و فرمایش خداوند درباره حضرت زکریّا که گفت: «... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (مریم ۵ و ۶)

معلوم است که، حقیقت میراث عبارت از انتقال مال موروث به ارث پس از مرگ او به حکم خداوند متعال است حمل بر علم و نبوت چنانکه اهل سنت انجام داده اند برخلاف ظاهر آیه شریفه است زیرا

نبوت علم به ارث نمی رسند نبوت دائر مدار مصالح عمومی است و از روز نخست آفرینش در پیشگاه پروردگار مشخص و معین گشته و خداوند داناتر است که ، رسالت و مأموریت خود را در چه کسی و در چه جایی قرار دهد نسبت و وراثت دخالته در آن ندارد همان گونه که ، دعا و درخواست از خداوند اثری برای گزینش و اختیار الهی ندارد . علم نیز متوقف بر آموزش و فراگیری است و مربوط به کسی می شود که ، خود را در معرض آن قرار دهد . به علاوه زکریا (علیه السلام) از خداوند درخواست کرد که ، از فرزندانش کسی را وارث او قرار دهد که ، وجود وی حاجب و مانع از دیگر افراد خویشاوند و فامیل و پسرعموهایش باشد و این ممنوعیت تنها با میراث اموال مناسبت دارد و معنا ندارد که ، بخواهد موالی و خویشاوندانش را از علم و نبوت مانع شود .

نکته دیگر این که شرط کرد که ، این ولی و وارث مورد پسند باشد در آنجا که گفت :

« وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا » و این درخواست پسندیده بودن با نبوت و رسالت سازگار نیست زیرا عصمت و تقدس در ویژگی های نفسانی و ملکات روحی هیچ گاه از پیامبران جدا نیست و بنابراین درخواست این خصوصیت بی معنا و بیهوده است . آری این درخواست در اموال و در مورد کسی که ، وارث مال می شود . مناسبت دارد زیرا گاهی وارث مورد پسنداست و گاه مورد پسند نیست .

و اما این که ، حکم مخصوص حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد این سخن مستلزم آن است که ، عموم آیات ارث را تخصیص بزیم . مانند آیات ذیل :

۱- « يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ » سوره نساء آیه ۱۱

۲- « وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ » سوره انفال آیه ۷۵

۳- « إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ » سوره بقره آیه ۱۸۰ قرآن مجید را جز با دلیل ثابت و مسلم نمی توان تخصیص زد و خبر واحدی که ، عمل به ظاهر آن به خاطر مخالفتش با سیره تمام پیامبران گذشته صلوات الله علی نبینا و له و علیهم امکان ندارد . نمی توان مخصّص عموم آیات ارث باشد .

خبر واحدی که ، صدیقه و صدیق اُمّت که وارث علم پیامبر بزرگوارند و خدای متعال ایشان را چون جان پیامبرش به شمار آورده درست ندانسته در مقابل آن تسلیم نشده اند . نمی تواند قرآن مجید را تخصیص زند .

خبر واحدی که ، هیچ یک از دانش مندان اسلامی و در پیشاپیش آنان عترت پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را نقل نکرده با این مضمون آن خبر به آنان مربوط می شود و آنان به خاطر آن خبر از حکم کتاب خدا و سنت شریف و از ارث پدر خود محروم گشته اند ، نمی تواند مُخَصَّص آیات قرآن باشد زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وظیفه داشته که ، خاندان خود را از وجود آن مُخَصَّصی آگاه کند و با این که ، نیاز به دانستن آن حکم بود . بیان آن حکم را از وجود آن مُخَصَّص آگاه کند و با این که ، نیاز به دانستن آن حکم بود بیان آن حکم را از زمان حاجت به تأخیر نیندازد و از تمام خانواده و خویشاوندان و اُمّت خود تا واپسین دقایق زندگی کتمان نکند .

خبر واحدی که ، این همه گرفتاریها برای اُمّت اسلامی پیش آورده دروازه دشمنی و عداوت را کاملاً به روی آنان باز کرده آتش بغض و کینه توزی را قرن ها در بین آنان شعله ور ساخت و از نخستین روز تکوین جامعه اسلامی تفرقه نقاق بین آنان پدید آورده صفوف فشرده آنان را از هم گسسته در صلح و صفا و توحید کلمه را به روی آنان بسته است . نمی تواند مُخَصَّص عموم آیات ارث باشد . خداوند راوی این حدیث را از اُمّت اسلامی جزای خیر دهد ؟ مطلب دیگر آن که ، اگر ابوبکر در نقل این حدیث صادق بود و به راستی این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بود پس چرا با نوشته ای که به دست فاطمه (علیها السلام) داد فرمایش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نقض کرد و فدک را به آن حضرت واگذار کرد و عمر از راه رسیده به او گفت : این چه نوشته است ؟ گفت : در این نامه میراث فاطمه را از پدرش به او واگذار کرده ام .

عمر گفت : از چه راهی به مسلمانان بخشش خواهی کرد با این که ، عرب به جنگ تو برخاسته جنگ

با آنان هزینه لازم دارد ؟ بعد عمر نامه را از او گرفته پاره کرد ، این مطلب را سَبَط ابن جوزی به طوری که ، در السیره الحلبیه ج ۳ ص ۳۹۱ آمده است ، نقل کرده است . (۱)

ص: ۱۶۷

و اگر روایت « ارث نگذاشتن » درست باشد و خلیفه ی ناسحق در نقل این روایت صادق بود ، پس این اختلاف نظرها پس از خلیفه چه بود ؟

من جمله

پس از آن که ، عمر به خلافت رسید فدک را به ورثه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذار کرد و علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عباس بن عبدالمطلب در آن اختلاف کردند امام علی (علیه السلام) می فرمود : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیات خود آن را به حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشیده است و عباس این مطلب را قبول نکرده می گفت : این ملک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و من وارث آن حضرت می باشم . نزاع خود را نزد عمر مطرح کردند وی از این که ، بین آن دو نفر حکم کند . خودداری کرده گفت : شما به شأن و موقعیت خود آگاه- تر هستید . من آن را به شما واگذار کردم . (۱) ما به اشکالات و ایرادهای وارد شده به احادیث این باب مثل اصل نزاع خیالی بین عباس و علی (علیه السلام) و یا عبارتی که در صحیح مسلم آمده که ، عباس به عمر گفت : ای امیر! بین من و این دروغ گوی گنهکار فریبکار خائن قضاوت کن (۲)

آیا واقعاً می شود پذیرفت که عباس با امام علی (علیه السلام) آن آقا و بزرگ خاندان پاک و مطهر، بدین گونه رفتار کند ؟ با این که ، در پیش روی، آیه تطهیر را داشت و دیگر آیهاتی را که ، در قرآن مجید در شأن آن بزرگوار نازل شده بود و همه را می دانست ؟ در این صورت برای عباس چه آبرو و چه ارزشی باقی می ماند و با در نظر گرفتن فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره علی (علیه السلام) دیگر چه حکمی توان برای عباس صادر کرد که فرمود : هر کس علی را سب کند مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند خداوند را سب کرده است و هر کس خداوند را سب کند او را به رو به آتش جهنم می افکند . جناب عباس از این گونه نسبت های ناروا به دور، و مبرا است و چنین می دانیم که ، آنان که ، می خواستند علی (علیه السلام) را سب کنند . این احادیث دروغین را از قول

ص: ۱۶۸

۱- مراجعه شود به صحیح بخاری کتاب الجهاد و السیر، باب فرض الخمس ج ۵ ص ۳۰ - ۱۰ صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب ، حکم الفیء و الاموال، تألیف ابو عبید، ص ۱۱ که وی حدیث بخاری را به صورت ناتمام آورده است ، سنن بیهقی ج ۶ ص ۲۹۹ معجم البلدان ج ۶ ص ۳۴۳ تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۳۳۵ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۸۸ تاج العروس ج ۷ ص ۱۶۶ تاج العروس ج ۷ ص ۱۶۶ مَتَكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

۲- این حدیث هم ساختگی است . و یکی دیگر از خیانت ها و جسارت ها به ساحت مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) است از سوی مخالف

عبّاس جعل کرده آن را رهگذری برای ناسزاگویی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار دادند . خداوند کینه ها و حسادت هایی را که ، در سینه هایشان پنهان کرده اند و آنچه را که ، آشکار می کردند به خوبی می داند و شکوه و شکایت را باید به درگاه خداوند برد . وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

۱- در زمان خلافت عثمان، مروان به حکم به دستور او، فدک را به خود اختصاص داد و به تصرف در آورده چنانکه در سنن بیهقی ج ۶ ص ۳۰۱ آمده است .

۲- معاویه در زمان خلافت خود، ثلث فدک را به مروان بن حکم و ثلث دیگر را به عمرو بن عثمان بن عفّان و ثلث سوم را به پسرش یزید داد و این تقسیم پس از شهادت حضرت امام حسن بن علی (علیهما السلام) بود . این ملک تا زمان خلافت مروان بن حکم به همین گونه ، در دست آنان بود و مروان آن را به خود اختصاص داده و به پسرش عبدالعزیز بخشیده و او به پسرش عمر بن عبدالعزیز واگذار کرد .

۳- هنگامی که ، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید ، خطبه ای ایراد کرده گفت : همانا فدک از جمله اموالی بود که ، خداوند به رسولش بخشید و اختصاص داد ، و مسلمانان در راه دستیابی بر آن جنگی نکرده کوشش نداشته ، فاطمه زهرا (علیها السلام) آن را از آن حضرت درخواست فرمود : تو نمی بایست از من بخواهی و من نیز نمی توانم به تو واگذار کنم . و بعد حضرت در آمد آن را به کسانی که در راه مانده ابن السبیل محسوب می شدند . می بخشد . (۱)

بعد که ، ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السلام) به حکومت رسیدند آن را به همان موردی که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده بود . اختصاص دادند معاویه که به حکومت رسید ، آن را به مروان بن حکم بخشید و مروان به پدرم و به عبدالملک داد و بعد به من و ولید و سلیمان رسید . ولید که ، به حکومت رسید از او خواستم سهمین را از فدک به من ببخشد و همچنین از سلیمان خواستم که ، سهمش را به من بدهد آن دو ، با درخواست من موافقت کرده سهم خود را به من واگذار کردند و من دیگر اموالی را که ، دارم . بیش از این مال دوست می دارم بنابراین آن را به همان موردی که در اصل بود واگذار کردم .

ص: ۱۶۹

۱- بلکه سهم ذوی القربی که حضرت فاطمه (علیها السلام) باشد و لاغیرها ، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به دستور خداوند به حضرتش بخشید .

۱- در دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز فدک در دست فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) بود و بعد که ، یزید بن عبدالملک به حکومت رسیده از آنان گرفت و تا پایان خلافت بنی امیه بین مروان دست به دست می گشت .

۲- هنگامی که ابوالعباس سفاح (اول خلیفه عباسی) به حکومت رسیده آن را به عبدالله بن حسن بن علی امیرالمؤمنین (علیهم السلام) برگردانید .

۳- بعد که ابوجعفر منصور دوانیقی به خلافت رسید . آن را از اولاد امام حسن (علیه السلام) پس گرفت .

۴- مهدی پسر منصور عباسی به فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) برگردانید .

۵- موسی بن مهدی و برادرش آن را از فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) گرفتند و تا زمان خلافت مأمون در دست بنی عباس بود .

مأمون عباسی در سال ۲۱۰ آن را به فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) برگردانده به قثم بن جعفر ولی خود در مدینه چنین نوشت : اما بعد همانا امیرالمؤمنین (۱) با توجه به موقعیت و مقامی که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا و خویشاوندی که ، نسبت به آن حضرت دارد شایسته ترین فرد است که، به سنت رسول خدا عمل کرده دستورات او را به کار بندد به هر کس که آن حضرت بخششی کرده به او ببخشد و هر کس را که ، مورد تصدق و صدقه خود قرار داده مورد آن عطا و ۱- صدقه قرار دهد. توفیق و نگهداری امیرالمؤمنین با خداست و به او « در آنچه که ، موجب تقرب به اوست » رغبت و تمایل دارد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دخترش فاطمه فدک را بخشیده آن را بر او تصدق (۲)

کرد و این یک کار ظاهر و آشکار و شناخته شده ای بود که ، در بین خاندان پیامبر اختلافی در آن وجود نداشت و پیوسته کسانی که ، نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند از جهت امیرالمؤمنین چنین صلاح دید که ، آن را به ورثه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برگرداند و به خاطر تقرب به خدا از طریق

ص: ۱۷۰

۱- این لقب مبارک فقط شایستگی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دارد و لاغیره و خداوند این لقب را به آن حضرت اختصاص داده و هر کس به غیر از او این لقب را به خود اختصاص دهد کافر است و اگر جایی کسی از شیعیان یا امام معصومی (علیه السلام) به خلیفه ظالمی فرموده یا امیرالمؤمنین از باب تقیه بوده است . قطعاً

۲- عطاء مورد به عنوان نحله و بخشش نه تصدق، در واقع اعطایی بوده از جانب خداوند متعال

اقامه حق و اجرای عدالت الهی به آنان واگذار کند . و با تنفیذ امر و دستور پیامبر و پرداخت صدقه آن حضرت به صاحبانش خود را به ایشان نزدیک گرداند . از این جهت دستور داد که ، در دواوین و پرونده های نمایندگانش این مطلب ثبت و ضبط شود که ، اگر در تمام مراسم دینی پس از رحلت (شهادت) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فریاد می زدند که، هر کس از رسول خدا صدقه ای می گرفته و یا هبه و وعده ای از آن حضرت داشته بیاید و یادآوری کند قولش پذیرفته وعده ای که ، به او داده شده انجام می پذیرد .

در بین همه آنان فاطمه (علیها السلام) سزاوارترین و شایسته ترین آن ها برای پذیرش گفتارش در آنچه که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او قرار داده بود امیرالمومنین (مأمون علیه العنه) به نمایندگی خودش ، مبارک طبری نوشته است که ، فدک را به وارثان فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با تمام حدود و مرزها و همه حقوق مربوط به آن از بردگان و غلات و غیر ذلک مسترد کند . و آن را به محمد بن یحیی بن حسن بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که ، امیرالمومنین آن دو نفر را متولی و سرپرست این اموال قرار داده است تسلیم کند .

این مطلب را به واسطه نظریه امیرالمومنین و آنچه که خداوند در خصوص طاعتش بدو الهام کرده بدان توفیقی که داشته تا به او و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) بدین وسیله تقرّب جوید و به کسانی که نزد تو هستند اعلام کن و محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله را به همان امری که ، مبارک طبری را مأمور می کنی به کار بگمار و در مورد تعمیر و آبادانی و فراوانی غلات آنجا به آن ها کمک کن ! ان شاء الله والسلام این نامه در روز ۴ شنبه ، دو روز مانده به آخر ذی القعدة سال ۲۱۰ هجری نوشته شد .

۱۱- هنگامی که متوکّل (ملعون) علی الله، به خلافت رسیده دستور داد به همان حالت پیش از مأمون برگردد . (۱) تمام این هایی که ، در دوران خلافت انجام گرفته با آن حدیث نامتناسب با کتاب و سنت که ، خلیفه نقل (جعل) کرد متضاد و مخالف است . (۲)

ص: ۱۷۱

۱- به کتاب های : فتوح البلدان ، بلاذری ، ص ۳۹ - ۴۱ تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۸ عقداالفرید ج ۲ ص ۳۲۳ معجم البلدان ج ۶ ص ۳۴۴ تاریخ ابن کثیر ج ۹ ص ۲۰۰ که وی در این جا تحریفی دارد که چندان هم این گونه تحریفات از او بی سابقه نیست، شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۰۳ تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۵۴ جمهره رسائل العرب ج ۳ ص ۵۱۰ و اعلام النساء ج ۳ ص ۲۱۱ مراجعه شود .

۲- الغدیر ج ۷ ص ۱۹۰ - ۱۹۷

دو نکته آگاهی بخشاؤل: ابن ابی الحدید معتزلی گوید: بدان که، مردم می پندارند که، نزاع فاطمه (علیها السلام) با ابوبکر در دو چیز بوده در میراث و در نحله، ولی من در احادیث چنین یافتم که، آن حضرت در مسأله سومی با او نزاع داشت و ابوبکر او را از آن ها نیز منع کرده بود که، عبارت باشد از سهم ذوی القربی (ابن ابی الحدید برای این مطلب اخبار و روایاتی را آورده است که از آن جمله است)

۱- از عروه نقل شده که گوید: فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر فدک و سهم ذوی القربی را مطالبه کرد و او از تسلیم آن ها خودداری کرد و آن را جزو اموال بیت المال قرار داد.

۲- ابوبکر گوید: و خبر داد به ما ابوزید از احمد بن معاویه از میثم از جویر از ابوالضحاک، از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب که، ابوبکر فاطمه و بنی هاشم را از سهم ذوی القربی منع کرد و آن را جزو سبیل الله قرار داد. (۱)

مرحوم مظفر رحمه الله علیه گوید: حضرت زهراء (علیها السلام) ادعای سومی هم داشت که مربوط می شد به حق آن حضرت، از خمس خیر که در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مالک آن شده بود و سهم آن حضرت بود از خمسی که خداوند آن را تقسیم کرده فرموده بود: « وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ » (۲)

(بدانید آنچه که غنیمت و سود بردید همانا خمس آن برای خدا و رسول و ذوی القربی است)

بنابراین، آن حضرت در خمس خیر دارای دو سهم بود، یک حق از آن جهت که، شریک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و حق دیگر از جهت میراث آن حضرت از حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر روی تمامی خمس خیر دست گذاشته بود و از این جهت مانع دو حق از او شده بود. و ما اگر روایت او را نسبت به «عدم ارث گذاری» صحیح بدانیم و این حق را به او بدهیم که، بر حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مستولی باشد (که نبود) و مسلط شود (که نمی شود و نخواهد شد) چه دلیل دارد که، بتواند بر حق دیگران مستولی باشد و جلو حق دیگرانی را بگیرد که، در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مالک چیزی شده اند. و نیز گوید: حضرت زهرا (علیها السلام) حق چهارمی نیز داشت که، مربوط می شد به خمس غنایمی که، پس از رحلت (شهادت) حادث

ص: ۱۷۲

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶ ص ۲۳۰ - ۲۳۱

۲- سوره انفال آیه ۴۱

می گردیده چون ابوبکر همان گونه که ، خمس اهل بیت را که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند خمس خبیر، مالک شده بود گرفته بود، آنان را از خمس خبیر مالک شده بود گرفته بود، آنان را از خمس غنایمی که، پس از آن حضرت حادث شده بود نیز منع کرده، حضرت زهرا (علیها السلام) درباره آن ها نیز با او به نزاع برخاست . و اخبار در این مورد بسیار است (۱)

دوم : مرحوم مظفر رحمه الله علیه گوید : ظاهر چنان است که ، فدک از اموال خالص و مختص ابوبکر و عمر شد . چنان که ، سیوطی در « تاریخ الخلفاء » آورده است و روایتی که ، ابوداود در سنن خود در باب « صفایا » (اموالی که خالص و برگزیده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد) آورده دلیل بر این مطلب است . وی در آن کتاب از کتاب « الخرائج » از ابوالطفیل نقل می کند که ، حضرت فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفته میراث خود را از او طلبید. ابوبکر گفت : من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که ، می فرمود : هرگاه خداوند متعال به یکی از پیامبرانش طعمه ای بخشید آن طعمه برای جانشین و قائم مقام اوست . (۲)

(جانشین بر حقش که علی ابن ابی طالب و یازده فرزند معصومش باشد که از طرف خداوند سبحان انتخاب و برگزیده شده اند نه تو)

موضوع ششم: سؤال ها و پاسخ ها درباره فدک

س ۱- لب و خلاصه فدک را بیان کنید ؟

ج محدث قمی رضوان الله تعالی علیه از قول امام صادق (علیه السلام) روایت می کند : موقعی که ، عده ای با ابوبکر بیعت کردند و کار خلافت (نایب) او محکم شد و از مهاجرین و انصار بیعت گرفت . مأمور فرستاد تا وکیل حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را از فدک بیرون کردند ! وقتی فاطمه زهرا (علیها السلام) این موضوع را شنید نزد ابوبکر آمد و فرمود : چرا میراث پدرم را از من گرفتی ؟ برای چه وکیل مرا از فدک بیرون کردی در صورتی که : پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این ملک را به امر خداوند متعال به من داده !؟

ص: ۱۷۳

۱- دلائل الصدق ج ۳ ص ۷۶

۲- دلائل الصدق ج ۳ ص ۵۴

ابوبکر گفت: برای این ادعاء شاهد بیاور فاطمه زهرا (علیها السلام) ایمن را آورد.

ام ایمن به ابوبکر گفت: من قبل از این که، قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که راجع به من فرموده نقل نکنم و بر تو اتمام حجت شمایم، درباره زهرا (علیها السلام) شهادتی نخواهم داد.

ای ابوبکر تو را به خدا قسم می دهم آیا نه چنین است که، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: ام ایمن زنی از زنان بهشت است؟

ابوبکر گفت: همین طور است من این مطلب را می دانم که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره تو یک چنین سخنی فرموده

ام ایمن گفت: من شهادت می دهم که، خدای رؤف به رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی فرستاد و این آیه شریفه را برای آن حضرت نازل کرد: «وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ سوره اسراء آیه ۲۶»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امر پروردگار خود فدک را به فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشیده علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم آمد و همین شهادت را داد ابوبکر نامه ای راجع به فدک نوشت و به فاطمه زهرا (علیها السلام) داد وقتی که عمر آن نامه را دید پرسید: این چه نامه ای است.

ابوبکر گفت: فاطمه ادعای فدک را کرد و برای مدعای خود، ام ایمن و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را شاهد آورده بر صدق مدعای حضرت زهرا (علیها السلام) شهادت دادند، لذا من این نامه را نوشته و به زهرا دادم که فدک مال او باشد. عمر پس از شنیدن این موضوع آن نامه را از دست حضرت فاطمه (علیها السلام) گرفت پاره پاره کرد و گفت: فدک غنیمتی است که، مال همه مسلمین است.

اوس بن حدثان گفت: عایشه و حفصه دو زنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت می دهند که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): ما گروه پیغمبران میراثی به جای من نمی گذاریم. آن چه را که، به جایی بماند صدقه است: و از طرفی هم علی بن ابی طالب (علیه السلام) شوهر فاطمه است و شهادت علی در حق فاطمه قبول نیست زیرا علی به جهت منفعت خود این شهادت را می دهد، آری ام ایمن زن صالحه و پاکدامن است چنانچه یک شاهد دیگر با ام ایمن شهادت دهند قبول می کنیم.

وقتی که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) این مقاله را شنید، با چشمی گریان و دلی اندوهناک از نزد عمر و ابوبکر خارج شد. روز دَوّم که، فرا رسید حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) در موقعی که، جمعیت انصار و مهاجر نزد ابوبکر حضور داشتند پیش ابوبکر آمد و فرمود: ای ابوبکر! چرا فاطمه زهرا (علیها السلام) را از میراث پدرش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) محروم کردی در صورتی که، زهرا مرضیه (علیها السلام) در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که، زنده بود مالک و متصرف آن بود؟ ابوبکر گفت: فدک غنیمتی است مال همه مسلمین اگر فاطمه زهرا (علیها السلام) شاهد بیاورد که، پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به او داده، من هم فدک را به زهرا (علیها السلام) خواهم داد. اما اگر شاهد نیامورد من دستور می دهم که فاطمه حقی به فدک نخواهد داشت! حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای ابوبکر آیا درباره ما اهل بیت بر خلاف آنچه که، خداوند درباره مسلمانان قضاوت کرده قضاوت می کنی؟

ابوبکر گفت: نه

حضرت امام علی (علیه السلام) فرمود: اگر در دست یک نفر از مسلمانان چیزی باشد که، او مالک و متصرف آن باشد و من آن را ادعا کنم تو از چه کسی طلب شاهد خواهی کرد؟ در صورتی که، فدک در موقع زنده بودن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تصرف زهرا (علیها السلام) بود و زهرا (علیها السلام) نسبت به فدک تصرف مالکانه می کرد و بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فدک در دست زهرا (علیها السلام) بوده؟

اگر مسلمانان چیزی را ادعا کنند از آنان شاهد نمی خواهی ولی از من شاهد می خواهی!!

ابوبکر ساکت شد، ولی عمر بن الخطاب گفت: دست از این گفتگوها بردار ما طاقت استدلال با تو را نداریم و زهراء حقی به فدک ندارد. حضرت امام علی (علیه السلام) به ابوبکر فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟ ابوبکر گفت: آری

حضرت امام علی (علیه السلام) فرمود: این آیه شریفه که خداوند متعال می فرماید: «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱)

ص: ۱۷۵

در شأن چه کسی نازل شده آیا در شأن ما نازل شده یا در شأن دشمنان ما؟

ابوبکر گفت: در حق شما نازل شده

حضرت امام علی (علیه السلام) فرمود: اگر دو نفر پیش تو شهادت دهند که، فاطمه زهرا (علیها السلام) کار زشتی «العیاذ بالله العظیم و نستجیره» کرده چه خواهی کرد؟

ابوبکر گفت: او را مثل سایر زنان حدّ می زنم. امام علی (علیه السلام) فرمود: نزد خداوند سبحان کافر خواهی شد؟

ابوبکر گفت: چرا؟

امام علی (علیه السلام) فرمودند: برای این که، شهادت خداوند سبحان را که، به پاکی و طهارت شهادت داده رد کرده ای و شهادت بندگان خدا را قبول نموده ای!!

این موضوع عیناً مثل این است که، خداوند متعال و رسول او فدک را ملک فاطمه (علیها السلام) نموده اند و زهرا (علیها السلام) در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را تصرف کرده و تو شهادت خدا و رسول او را رد کرده ای و شهادت یک نفر اعرابی را که بر پاشنه پای خود، بول می کند قبول نموده ای، زیرا تو شهادت اوس بن حدثان را که، می گوید: پیغمبران میراثی ندارند قبول کردی فدک را از فاطمه (علیها السلام) گرفتی و گفتی: فدک غنیمتی است برای همه مسلمین! در صورتی که، پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مدعی باید شاهد بیاورد و مدعا علیه باید قسم بخورد.

تو قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را رد کردی و بر خلاف آن رفتار نمودی! چون گفتگو به اینجا رسید مردم همه رو ترش کردند و گفتند: به خدا قسم که، علی راست می گوید سر و صدای مردم بلند شد امام علی (علیه السلام) به خانه مراجعت نمود موقعی که، امام علی (علیه السلام) به خانه مراجعت نمود هنگامی که امام علی (علیه السلام) در مجمع مردم حق خود و زهرا مرضیه (علیها السلام) را ثابت کرد، منافقان پس از مشورت تصمیم گرفتند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بکشند و این وظیفه را به عهده خالد بن ولید (ملعون) نهادند. لذا خالد بن ولید را احضار کردند و گفتند: ما یک کار مهمی را به عهده تو نهاده ایم؟ خالد گفت:

ص: ۱۷۶

چشم اطاعت می کنم ولو این که کشتن علی بن ابی طالب باشد! گفتند: همین طور هم هست، می روی در مسجد در موقع نماز صبح پهلوی علی می ایستی وقتی سلام نما گفته شد، گردن او را می زنی

اسماء بنت عُمَیْش (بضم عین و فتح و مُیم) که در آن موقع زن ابوبکر بود، چون این موضوع را شنید خدمتکار خود را فرستاد در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و به او دستور داد که، می روی آن جا و این آیه را می خوانی «.../ إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتِروُنَ بِکَ لَیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ اِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِیْنَ ، (۱)

«

یعنی: این مردم درباره کشتن تو مشورت می کنند خارج شو من تو را نصیحت می نمایم .

همین که ، قاصد اسماء آمد و آیه فوق را خواند ، حضرت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: خدا أسما را رحمت کند، اگر این ها مرا بکشند پس چه کسی ناکثین و قاسطین و مارقین را خواهد کشت .

موقعی که ، منافقین آمدند در مسجد و مشغول نماز صبح شدند، ابوبکر در بین نماز، از این تصمیم پشیمان شد لذا قبل از گفتن سلام نماز، سه مرتبه گفت: یا خالد! لا تَفْعَلْ ما اَمَرْتُکَ بِعَیْنِ: ای خالد آن دستوری که من به تو دادم (برای کشتن علی بن ابی طالب (علیه السلام)) انجام ندهی! السلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) موضوع را دریافت . لذا به خالد بن ولید فرمود: اگر تو را از این عمل نهی نمی کرد مرا می کشتی؟ گفت: آری به خدا قسم، حضرت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: دروغ گفتی، ابوذر می گوید:

علی بن ابی طالب (علیه السلام) طوری خالد بن ولید را در میان دو انگشت خود فشار داد که ، خالد لباس خود را نجس کرد ، فریاد می کشید پا به زمین می زد!

در این موقع بود که ، ابوبکر، عمر را نزد عباس بن عبدالمطلب فرستاد تا عباس نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) شفاعت کند و خالد را نجات دهد عباس آمد خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آن حضرت را به حقّ صاحب (قبر که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد) و به حقّ حضرت زهرا (علیها السلام) و به حقّ دو امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)

ص: ۱۷۷

قسم داد که، از خالد دست بردارد عباس پیشیانی علی (علیه السلام) را بوسید و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم دست از خالد برداشت (۱)

و مرحوم مجلسی رحمه الله علیه می نویسد: حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) با عده ای از زنان بنی هاشم نزد ابی بکر آمدند. فاطمه زهرا (علیها السلام) به ابوبکر فرمود: می خواهی آن زمینی را که، پدرم به امر خداوند متعال به من داده پس بگیری؟ در صورتی که، آن بزرگوار غیر از فدک چیزی برای فرزندان خود نگذاشته، مگر نشنیده ای که، پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: احترام هرکسی را باید درباره فرزندانش رعایت کرد؟ ابوبکر از ترس سرزنش مردم، دواتی خواست که، نامه ای برای حضرت زهرا (علیها السلام) بنویسد و فدک را به آن حضرت رد کند.

عمر گفت: تا فاطمه شاهد نیاورد تو این نامه را منویس!

فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمود: آیان آن قضاوتی که، تو درباره مسلمانان می نمائی و می گوئی:

مدعی باید شاهد بیاورد درباره من نمی کنی؟

در صورتی که، فدک در تصرف من است تو که، می خواهی فدک را از من بگیری، باید شاهد بیاوری! عمر گفت: تا شاهد نیاوری نمی دهم.

فاطمه زهرا (علیها السلام) آمد و علی، حسن، حسین و ام ایمن را آورد. ایشان شهادت دادند ولی عمر گفت: شهادت علی اعتباری ندارد، زیرا که، علی برای منفعت خود و فرزندانش، شهادت می دهد. حسن و حسین هم کودکند. ام ایمن هم زن عجمی است و شهادتش معتبر نخواهد بود.

طبق روایت دیگری ابوبکر نامه را نوشت و به حضرت فاطمه (علیها السلام) داد ولی عمر آن نامه را از دست حضرت زهرا (علیها السلام) گرفت. آب دهان به آن انداخت و آن را پاره کرد.

ص: ۱۷۸

فاطمه زهرا (علیها السلام) در حق عمر، نفرین کرد و فرمود: همچنان که، نامه مرا پاره کرده خدا شکم تو را پاره کند (۱).

(مورخین همه نوشته اند که ابو لؤلؤ شکم عمر بن الخطاب را پاره کرد و این که، فعلاً زنان عجم بچه های خود را به این جمله می ترسانند و می گویند: لولو! بیا این بچه را بخور! از همان موقع بوده که ترسابولؤلؤ در دل مردم جای گرفته بود عجمی ها کلمه ابو را از جمله: ابو لؤلؤ حذف کردند تا گفتن آن آسان تر شود)

ابو بصیر می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم. چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن موقعی که، به خلافت رسید و متولی امور مردم شد فدک را پس نگرفت و به چه جهت بود که، آن را واگذار کرد؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: برای این که، خداوند غاصبین فدک را در مقابل آن عملی که، انجام دادند عقاب خواهد کرد و درباره مظلومیت زهرا (علیها السلام) ثواب خواهد داد. لذا علی بن ابی طالب (علیه السلام) دوست نداشت چیزی را که، خداوند قهار، غاصبین آن را عقاب خواهد نمود و در مقابل صاحبش (که، حضرت زهرا (علیها السلام) باشد) ثواب خواهد داد پس بگیرد.

صاحب منتخب التواریخ می نویسد: فدک پس از آن که، غضب شد در دست غاصبین بود تا زمان عثمان بن عفان، عثمان بن عفان بود که فدک را به پسر عموی خود که، مروان بن حکم باشد داد، از آن به بعد فدک در تصرف آل مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز، عمر بن عبدالعزیز بر حق بودن حضرت زهراء (علیها السلام) درباره فدک تصدیق کرد، لذا فدک را به امام باقر (علیه السلام) رد کرد.

موقعی که، عمر بن عبدالعزیز از دنیا رفت، یزید بن عبدالملک فدک را غضب کرد.

همین که، سیفاح روی کار آمد، فدک را رد کرد به فرزندان حضرت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، منصور دوانیقی بود که، در زمان خود فدک را غضب کرد و مهدی عباس بعد از منصور، فدک را به فرزندان حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) رد کرد. پس از مهدی، پسرش هادی فدک را غضب کرد و مأمون

ص: ۱۷۹

بعد از هادی فدک را به اولاد حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) رد کرد، فدک تا زمان متوکل در تصرف فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) بود و ایشان را بی نیاز می کرد.

وقتی متوکل (ملعون) غضب خلافت نمود، فدک را هم غضب کرد (۱).

ابن شهر آشوب می نویسد: هارون الرشید، به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) گفت: حدود فدک را معلوم کن تا من آن را به شما رد کنم؟ موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود یک حد آن عَدَن (۲) (به فتح عین و دال) است و یک حد دیگرش سَمَرْقَنْد، حد سَوم افریقیه و حد چهارم آن، سیف البحر است. هارون گفت: پس از برای ما چیزی باقی نخواهد ماند یعنی: ای هارون تمام این مملکتی که، در دست تو می باشد در حکم فدک می باشد و غضب است و حق ما خانواده خواهد بود.

س ۲- حد و مرز فدک چگونه بوده است؟

ج-۱- گفته اند فدک ظاهراً روستایی بوده در نزدیکی خیبر خرم و سرسبز و حدود آن چیزی نبوده که بر کسی مخفی و پوشیده باشد رجوع شود به ص ۲۴ به بعد همین کتاب

هارون الرشید به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض می کند: « حُدَّ فَدَكًا حَتَّى أَرُدَّهَا إِلَيْكَ » حدود فدک را معلوم کن تا آن را به تو باز گردانم! امام (علیه السلام) پاسخ ندادند.

هارون پیوسته اصرار می کردند.

امام (علیه السلام) می فرماید: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گفت.

هارون گفت: حدود واقعی آن کدام است؟ امام (علیه السلام) فرمودند: اگر من حدود آن را بازگویم، مسلماً تو قبول نخواهی کرد هارون گفت: به حق جدت (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)) سوگند که، حدودش را بیان کن (خواهم داد) امام (علیه السلام) فرمودند:

ص: ۱۸۰

۱- منتخب التواریخ ص ۹۹

۲- عَدَن شهری است معروف در کنار دریای هند، از ناحیه یَمَن بین عَدَن و صفاء (۸۶ فرسخ) است، اسم بندر یمن می باشد و سَمَرْقَنْد، شهری است، معروف در افغانستان، معجم البلدان، و یا گفته شده: دهی از دهستان بتادان بخش حومه مشهد، لغت دهخدا

اما حدّ اول آن سرزمین عدن است (۱)

هنگامی که هارون این سخن را شنید چهره اش دگرگون شد و گفت: عجب، عجب...

امام (علیه السلام) فرمودند: و حدّ دوم آن سمرقند است (۲)

امام (علیه السلام) فرمودند: و حدّ سوم آفریقا است (بین آفریقاتا بغداد هزار فرسخ است)

در این جا صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شد و گفت عجب!...

امام (علیه السلام) فرمودند: و حدّ چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است، هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نمانده، برخیز جای من بنشین و بر مردم حکومت کن! «اشاره به این که، آنچه گفتمی مرزهای تمام کشور اسلام است»

امام (علیه السلام) فرمودند: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین کنم، هرگز آن را نخواهی داد. در این جا بود که هارون تصمیم گرفت موسی بن جعفر (علیه السلام) را به قتل و شهادت برساند (۳)

س ۳- آیا امروزه فدک وجود دارد؟

ج. همان طوری که ذکر شد ۱- فدک در آغاز، پس از سقوط خبیر از طریق مصالحه از یهودیان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منتقل شد و به حکم آیه: «وَمَا آفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ» اختیار آن به طور کامل با شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و به حکم قرآن حق آن حضرت گردید.

۲- طبق اسناد معتبر تاریخی چه شیعه و چه سنی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را در حیات خود طبق دستور قرآن و آیه: «وَأَتِ ذَاقُ رَبِّي حَقَّهُ» به صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشید و به این ترتیب در اختیار آن بزرگوار قرار گرفت.

ص: ۱۸۱

۱- عدن شهری معروف است در کنار دریای هند از ناحیه یمن، بین عدن و بین عدن و صنعاء (۸۶ فرسخ است)

۲- افغانستان، شهری معروف، بین اوتا صنعاء هزار فرسخ است، شاید حدود چین باشد.

۳- بحار الانوار ج ۸ ص ۱۰۶

۳- در زمان خلیفه اول: این آبادی غصب شد. و در اختیار حکومت وقت قرار گرفت و آن‌ها با سر پیچی از نافرمان الهی تصاحب شدند و با سر سختی عجیبی در حفظ آن کوشیدند.

۴- این امر همچنان ادامه داشت تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی که، نسبت به اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روش ملایم‌تری داشت.

او به فرماندارش در مدینه «عمر بن حرم» نوشت که: فدک را به فرزندان فاطمه (علیها السلام) بازگردان.

فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده‌اند به کدام گروه بازگردانم؟

عمر بن عبدالعزیز خشمناک شد، نامه تندی به این مضمون در پاسخ فرماندار مدینه نگاشت.

«أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي لَوْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ أَمْرًا أَنْ تَذْبَحَ شَاهًا لَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَجْمَاءُ أُمَّ قَوْنَاءُ؟ أَوْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ أَنْ تَذْبَحَ بَقْرَةً لَسَأَلْتَنِي مَا لَوْنُهَا فَإِذَا وَرَدَ كِتَابِي هَذَا فَأَقْبِسْ مِنْهَا فِي وُلْدِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ وَ السَّلَامِ» (۱) هرگاه من ضمن نامه‌ای به تو دستور دهم گوسفندی ذبح کن تو فوراً در جواب خواهی نوشت آیا بی‌شاخ باشد یا شاخ دار؟

و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می‌کنی رنگ آن چگونه باشد؟ هنگامی که این نامه من به تو می‌رسد فوراً فدک را به فرزندان فاطمه از علی (علیهم السلام) تقسیم کن.

و به این ترتیب با یک چرخش بزرگ، فدک بعد از سالیان دراز به دست فرزندان فاطمه زهراء (علیها السلام) افتاد.

۵- دیری نپائید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموی آن را مجدداً غصب کرد.

۶- سرانجام بنی‌امیه منقرض شدند و بنی‌عباس روی کار آمدند. ابوالعباس سفاح خلیفه معروف عباسی، آن را به عبدالله بن حسن بن علی بن عنوان نماینده بنی‌فاطمه (علیها السلام) بازگرداند.

ص: ۱۸۲

۷- چیزی نگذشت که ، ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت « زیرا آن ها قیامی بر ضد بنی عباس کردند »

۸- مهدی عباسی فرزند ابوجعفر « منصور دوانیقی » آن را به فرزندان حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) بازگرداند.

۹- موسی الهادی خلیفه دیگر عباسی، بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین معنی را ادامه داد .

۱۰- مأمون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرزندان علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) آن را با تشریفات به فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) بازگرداند . . . (۱) نویسنده کتاب فدک، می نویسد مأمون به اتکاء روایت ابوسعید خُدری که می گوید : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه (علیها السلام) بخشید دستور داد فدک به فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) بازگردانده شود . (۲)

۱۱- اما متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از اهل بیت (علیهم السلام) در دل داشت . بار دیگر فدک را از فرزندان فاطمه زهراء غصب کرد .

و متوکل آن را قطیعه عبدالله بن عمر البازیار، کرد . و در فدک ۱۱- اصله درخت خرما بود که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن ها را با دست مبارک خود کاشته بود . عبدالله بن عمر کسی را به نام بشران بن ابی امیه ثقفی روانه کرد تا آن درخت ها را قطع کند او هم مأموریت نحس خود را انجام داد . و در مراجعت فلج شد .

۱۲- فرزند متوکل به نام « منتصر » دستور داد که ، آن را مجدداً به فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) بازگرداند . (۳)

س ۴- درآمد سالیانه فدک چقدر بوده است

ج: ۱- از تاریخ و مطالعه فدک و مذاکراتی که ، میان حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام) و خلیفه نایب که رد و بدل شده است . استفاده می شود که ، آنچه بعضی خیال می کنند که ، فدک دهکده و یا مزرعه کوچکی که فقط کفاف مخارج سالانه اهل بیت (علیهم السلام) را می کرده است نبوده بلکه یکی از

ص: ۱۸۳

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۷

۲- فدک قزوینی سید محمد حسن ۱۲۷ و ص ۱۰۲ و نسخه دیگر ص ۲۲۲ - ۳۰۱ انتشار : نورالهدی به نقل از کنز العمال و مختصر کنز العمال و تفسیر درالمنثور سیوطی ج ۴ ص ۱۷۷ و ذیل آیه شریفه وَ آتِ ذَالْقُرْبَى

۳- رجوع شود به موضوع دوّم تا موضوع سوّم همین کتاب شود.

مهمترین مستغلات حاصل خیز بود. زیرا زمینی که، حاصل اندک و غیر مهمی داشته باشد، چگونه جزء اموال عمومی و ثروت ملی اعلام می شود مخصوصاً در وقتی که، به مناسبت شهادت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) احتمال حمل دشمنان دین به حوزه اسلام می رفت و می بایست دولت اسلامی سپاه مجهزی داشته باشد. علاوه بر این از جواب خلیفه که، گفت: «انّ هذا المال لم یکن للنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و إنما کان مالاً من اموال المسلمین یحمل النبی به الرجال و ینفقه فی سبیل الله، یعنی: این مال ملک رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود، بلکه از اموال عمومی مسلمانان است که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن مخارج عده ای را می داد و در راه خدا انفاق می نمود. به خوبی وضع فدک روشن می شود. و باز از هر دو مهم تر تقسیمی است که معاویه میان سه نفر، یزید، مروان، عمر بن عثمان انجام داد بدیهی است مزرعه ای که با زحمت از آن مخارج یک ساله خانواده ای تأمین شود چگونه قابل بخشش میان سه نفر از افراد که، هر یک در زمان خود از ثروتمندان بودند خواهد بود؟

بنابراین جای هیچگونه استبعاد نیست که، آن چه سید بن طاوس رضوان الله علیه در کتاب نفیس «کشف المَحَجَّه لثمره المهجه» چاپ نجف ص ۱۲۴ نقل کرده راست باشد: و کان دخلها فی روايه الشيخ عبدالله بن حماد الانصاری اربعه و عشرين الف دینار فی کلّ سنه عایدات، فدک در هر سال بر حسب نقل شیخ عبدالله حماد انصاری ۲۴ هزار دینار بوده است.

۲- این ادعا در پیرامون این مطلب می چرخد که حضرت زهرا (علیها السلام) مدّعی شد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حیات خود فدک را به آن حضرت اعطاء کرده است.

فدک: قریه ای بود که از مدینه به اندازه دو سه روز راه پیمائی فاصله داشت قسمتی از اراضی آن کشاورزی و حاصل خیز و بقیه به صورت باغستان های خرما در آمده بود که در وسط آن چشمهفورانی وجود داشت (۱).

و درختان خرماي آن را به اندازه درختان خرماي کوفه در قرن ششم هجری تخمین زده اند (۲).

ص: ۱۸۴

۱- معجم البلدان حموی (ماده فدک)

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۶ چاپ حلب

مجموع عایدات سر تاسری آن در سال از ۲۴ هزار تا ۷۰ هزار دینار طلا نقل کرده اند (۱) که ممکن است این اختلاف نقل بر حسب اختلاف درآمد آن سال های مختلف بوده است .

۳- هنگامی که معاویه به خلافت رسید « فدک » را میان سه نفر تقسیم کرد:

مروان بن حکم عمر بن عثمان و یزد فرزند خودش (۲)

از این تقسیم استفاده می شود که « فدک » یک سرزمین قابل ملاحظه ای بوده که معاویه (ملعون)، توانست آن را میان سه نفر « با اشتها » که هر کدام نماینده فامیل بزرگی بودند، تقسیم کند .

۴- هنگامی که حضرت فاطمه (علیها السلام) با ابابکر درباره « فدک » گفتگو نمود و گواهان خود را برای اثبات مدّعی خود ، پیش او آورد ابوبکر در پاسخ دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت : « فدک » ملک شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود بلکه از اموال مسلمانان بود که از درآمد آن سپاهی را مجهّز می کرد و برای نبرد با دشمنان می فرستاد و در راه خدا نیز انفاق می کرد یعنی درآمد « فدک » برای تجهیز سپاه کافی بود و این نشانه بزرگی است . ۵- شهر فدک : در کتب تاریخی از « فدک » به عنوان قریه با شهر « فدک » تعبیر شده است و گفته شده که منطقه « فدک » ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر می باشد .

س ۵- فدک اعطاء یا نحلّه بوده یعنی چه ؟

ج- اولاً « فدک » جزء اموال شخصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و می توان گفت علماء شیعه و سنی بر این مسئله اجماع دارند .

دلایل مالکیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن است که در تفسیری گذشت قرآن می فرماید : وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَيِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى

ص: ۱۸۵

۱- کشف المهجه ابن طاووس ص ۹۴

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶

فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ حشر ۶ و ۷

خداوند هر غنیمتی از آنان (یهودیان بنی النضیر) به رسول خود برگردانید. بدون جنگ شما بود و شما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید لکن خداوند رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلط می گرداند و او قادر بر هر چیزی می باشد.

آنچه خدا از اموال اهل قری به رسول خود برگرداند از آن خدا و رسول او و از آن خویشان رسول و فقیران و مساکین و درماندگان در راه است تا اموال بین توان گران دست به دست نچرخد و هر دستوری که رسول خدا به شما داد بپذیرید و از هر گناهی نهتین کرد. آن را ترک کند و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد. گفته شد کلمه «فَى» مصدر فاء فِی ء و به معنای رجوع و بازگشت می باشد و چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مالک حقیقی تمام اموال می باشند زمانی که صاحبان اراضی و املاک بدون جنگ و خون ریزی تسلیم شوند این اموال دوباره آن بزرگوار بر می گردد و ملک خاصی آن ها می شود که، در اصطلاح به آن «فِی ء» می گویند. و آیه شریفه: «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ» تصدیق بر این مطلب دارد که فِی ء سرزمینی است که، «بِالْأَخْيَلِ وَالْأَرْكَابِ» بدون جنگ و خون ریزی به دست پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و مالک آن ایشان می باشند.

از ابن عباس روایت شده است که، آیه شریفه «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنَ أَهْلِ الْقُرَى» درباره اموال کفار (اهل قری) نازل شد و اهل قری عبارت بودند از بنی النضیر و بنی (قُرَيْضَةَ که، در مدینه بودند) و اهل «فَدَك» که، سرزمینی است سه میلی مدینه و اهل خیبر و دهات عربیه و ینبع که خدای تعالی اختیار اموال اینان را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سپرد تا بر هر نحوی که خواست در آن حکم کند و خبر داد که، تمامی این اموال ملک شخصی آن حضرت است و لذا وقتی عده ای اعتراض کردند که: چرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این اموال را تقسیم نمی کند؟ در پاسخشان آیه مذکور نازل شد (۱)

ابن ابی الحدید روایت کرده که، ابوبکر گفت: ابوزید عمر بن شبه از حیان بن بشر از یحیی بن آدم از

ص: ۱۸۶

ابن زائده از محمد بن اسحاق از زهری روایت کرده که ، گوید : تعدادی از اهالی خیبر در حصار خود باقی مانده و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درخواست کردند که ، خوششان را نریزد و به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند . حضرت با درخواست آنان موافقت فرمود . اهالی « فدک » از این قرارداد با خبر شدند و درخواست کردند که ، با آنان نیز بدین گونه رفتار شود و حضرت با تقاضای ایشان موافقت فرمود .

وَ كَانَتْ لِلنَّبِيِّ خَاصَّةً ۚ لِأَنَّهُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَارْكَابٍ (۱)

و از آن جا که « فدک » با قهر و غلبه و تاخت و تاز لشکر اسلام فتح نشده بود تمامی آن ملک خاصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد . ثانیاً دلیل بر این که ، « فدک » ملک پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است (نه جزء بیت المال مسلمین) اقرار خود ابابکر در جواب حضرت فاطمه (علیها السلام) می باشد زمانی که ، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) برای گرفتن « فدک » به ابابکر مراجعه نمودند، ابابکر نگفت فدک جزء بیت المال بوده و حق تو نیست، بلکه گفت : پیامبران ارث نمی گذارند و معنای این جمله اقرار به این مطلب است که ، « فدک » ملک پیغمبر الهی (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده ولی چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی گذارد این ملک از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما نمی رسد .

ثالثاً : اقرار خود عمر است بر او

صاحب جامع الاصول از صحیح ابی داود روایت می کند که ، عمر گفت : اموال بنی نضیر اموالی است که خداوند بدون جنگ و خون ریزی و لشکر کشی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز گردانیده ، فکانت لرسول الله خاصه قری عرینة و فدک و کذا و کذا ینفق علی اهلها منها نفقه سنتهم . . . (۲)

پس قریه های عربنه و فدک و کذا ملک خاص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و ایشان نفقه سالیانه اهل خود را از این اموال می داد . و مابقی آن را در تهیه اسلحه و چهارپا برای آماده ساختن سپاه برای جهاد در راه خدا صرف می کرد و سپس آیه :

« وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ » را تلاوت می نمود .

ص: ۱۸۷

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۰ ذیل نامه ۴۵

۲- سنن ابی داود ج ۳ ص ۱۴۱ حدیث ۲۹۶۵ و ۲۹۶۶

همچنین در روایتی که، در صحیح مسلم آمده و در آن منازعه حضرت علی (علیه السلام) و عباس ذکر شده است در ابتدای آن، عمر با خواندن آیه « وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ » بر این مسئله اقرار کرده است . (۱)

رابعاً اقرار علمای سنت است .

شیخ شهاب الدین یا قوت حموی در معجم می نویسد . . . بنابراین « فدک » از جمله آبادی ها

و املاکی است که، به صورت جنگ و تاخت تاز فتح نشده و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد . . . (۲)

تاریخ نویس مشهور محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ می گوید : خبیر « فِیء » مسلمانان ولی « فدک » از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آن جا نداشتند (۳) ابن منظور در لسان العرب گوید : « فدک » دهکده ای در خبیر است و گفته شده که در ناحیه مجاز می باشد در آن جا چشمه و نخلستانی است خداوند آن را به پیامبرش بخشید (۴)

خامساً : تا سال هفتم هجرت عده ای از یهودیان در فدک ساکن بودند و از درآمد آن استفاده می کردند در سال هفتم هجری بر حسب پیمان شکنی یهود خبیر یا مسلمین، پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور پیکار با یهودیان خبیر را صادر کرد .

سربازان مسلمان هفت حصار قلعه خبیر را محاصره نمودند و چند دیوار آن را فتح کردند . دو حصین و قلعه آن باقی ماند که ساکنین خبیر امان طلبیدند (۵)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را امان داد آن ها از قلعه خارج شدند و تمامی ثروت و خانه و املاک مرزوعی خود را به مسلمانان واگذار کردند . و به طرف شام هجرت نمودند . این پیروزی مسلمانان ترس شدیدی در یهودیان فدک ایجاد کرد، از آن طرف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصی را به نزد آن ها فرستاد و آنان را با سلام دعوت فرمود آن ها از مسلمان شدن امتناع ورزیدند ولی با پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داد بستند که ، نصف اراضی و باغستان های فدک را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: ۱۸۸

۱- صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۱

۲- معجم البلدان ج ۴ ص ۳۸

۳- تاریخ الامم و الملوک ج ۳ ص ۲۵۶

۴- فاطمه بهجه قلب المصطفی ج ۳ ص ۲۱۱

۵- تاریخ طبری حوادث سال هفتم هجرت

واگذار کنند به این شرط که ، کشاورزی و برداشت محصول در تمام این اراضی چه در نیمه سهم خود آن ها و چه در نیمه مربوط به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به مباشرت آنان باشد ، و آن ها محصول چیده شده نصف ملک فدک و با قیمت آن را به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بپردازند و هرگاه حسب صواب دید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اقتضاء داشت به کلی آن ها از این سرزمین جلای وطن کنند . و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) معادل املاک و خانه های آنان در هر کجا که اراده کند آن ها باشند ملک و خانه بدهد .

هم زمان با تصویب این قرار داد ، از طرفین ، آیه قرآن به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد .

وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)

آنچه خدا بر پیامبرش بهره داده است از آن ها شما بر آن با لشکریان و سواران تاخت و تاز نکرده اید و لکن خدا مسلط می کند پیامبرانش را بر هر کس بخواهد . خدا بر همه چیز توانا است . با این کیفیت فدک به صورت ملک شخصی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درآمد ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصاً درآمد فدک را برداشت می کرد تا آن هنگام که ، این آیه بر حضرتش نازل شد وَ آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ (۲)

حقّ نزدیکان را پرداز پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این مورد از جبرئیل توضیح خواست که ، مراد از ذالقربی کیست ؟ جبرئیل عرض کرد : فدک را به فاطمه (علیها السلام) واگذار کن تا وسیله گشایشی برای آن حضرت و فرزندانش باشد به عوض آن ثروت کلانی که ، مادرش خدیجه (علیها السلام) در راه خدا صرف و خرج نمود و به پاس مجاهدت پی گیری که ، آن بانوی بزرگوار در مسیر پیشرفت اسلام انجام داد .

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه (علیها السلام) را طلبید و فدک را به آن حضرت داد . در این هنگام مالکیت پیامبر نسبت به فدک پایان پذیرفت و فدک در تصرف آن بزرگوار قرار گرفت .

هنگامی که ، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسید و ابوبکر حکومت مردمی تشکیل داد فدک را تصاحب کرد و از دست فاطمه زهراء (علیها السلام) خارج کرد . در برابر این تجاوز ، حضرت زهرا (علیها السلام) بر آشتی که ،

ص: ۱۸۹

۱- سوره حشر آیه ، ۶ و ۷

۲- سوره اسراء ، آیه ۲۶

این فدک نحلّه و اعطائی پدرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است . ابوبکر درخواست بیّنه کرد و حال این که این مطلب بر خلاف اصل مسلمّ فقه است زیرا حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) متصرّف بود و خود تصرّف نشانه ملکیتی باشد . اگر غیر متصرّف برای خود ادّعی ملکیت کند یا بر متصرّف ادّعی عدم ملکیت کند باید بیّنه اقامه کند . زیرا ایشان مدّعی و متصرّف مدّعی علیه است .

دلیل بر این که ، حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) متصرّف فدک بود لفظ ایتّاء در آیه شریفه فَآتِ ذِي الْقُرْبَى حَقَّهُ به معنی اعطاء و اداء است . در این آیه خدا به پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امر می کند که ، حقّ ذی القربی را اداء کند و بر حسب اخباری که ، در این مورد وارد شده است . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان حق تعالی فرمان حق فدک را به فاطمه زهرا (علیها السلام) اعطاء فرمود، لفظ اعطاء و اقطاع (۱) در اخبار (۲)

نیز دلیل دیگری است بر این که فاطمه زهراء (علیها السلام) متصرّف فدک بوده است (فدک در دست آن حضرت بود) زیرا اعطاء و تملیک خود، عین تسلیم است . و در نتیجه تسلیم طرف مقابل متصرّف خواهد بود . علاوه بر این ادّعی فاطمه (علیها السلام) ، در حالی که ، کاملترین زنان جهان است به این که، فدک اعطائی پدر بزرگوارش و نیز شوهر گرامیش امام علی (علیه السلام) « که، دادخواه ترین افراد اُمت اسلام است » بر این مطلب بزرگترین دلیل است . بر این که، حضرت زهرا (علیها السلام) متصرّف فدک بوده و اگر آن حضرت متصرّف نبود و ادّعی می کرد که، فدک اعطائی پدر بزرگوارش است، دیگر ردّ کردن ادّعی آن حضرت احتیاج به درخواست بیّنه نداشت که ، ابی بکر شاهد مطالبه کند ، بلکه خود عدم تصرّف ، بزرگترین دلیل بود که ، عطاء و بخششی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صورت نگرفته است . (۳)

گذشته از این ها ، اصولاً بیّنه و شاهد یک دلیل ظنی است که ، از طرف شارع مقدّس برای اثبات آنچه که نبوت و عدم آن احتمال داده می شود جعل شده است .

در این مورد سیده نساء عالمین (علیها السلام) که ، خداوند آن حضرت را به تطهیرذاتی پاک ساخته و پاره تن سرور پیامبران قرارش داده است .

ص: ۱۹۰

-
- ۱- استقطع فلان الامام قطيعه فافطعه اياها اذاسأله ان يقطهاله و بينيها ملكا فاعطاه اياها ، لسان العرب المحيط ج ۳
 - ۲- ابی سعید خدری گوید : دعا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه فاعطاهها فدكاً و روایت ابن عباس : اقطع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه فدكاً
 - ۳- دلائل الصدق ج ۲ ص ۶۸ چاپ سوم (مصر)

ادّعا می کند که ، فدک ملک اوست . با این ادّعا و با فرض این که ، فاطمه زهراء (علیها السلام) صدّیقه است و خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به راستگویی آن حضرت گواهی داده اند .

هر کس ادّعا کند فاطمه (علیها السلام) (العیاذ بالله) دروغ گفته است، نتیجه این ادّعا ، انکار آیه قرآن است و انکار طهارت و عصمت و شهادت خداوند به پاکی آن بزرگوار می باشد، چون خداوند فرموده : **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** ، و هیچ مسلمانی چه سنی و چه شیعه، منکر این مطلب نیست که ، شخص فاطمه زهراء (علیها السلام) جزء این اهل البیت است که ، خداوند عموم پلیدی ها را از آن حضرت برطرف فرموده است و از همه پلیدی ها بدتر دروغ است، پس اگر کسی مدّعی شد، که فاطمه زهراء (علیها السلام) دروغ گو است (نستحیر بالله العلیّ العظیم) این آیه را انکار کرده و در نتیجه کافر خواهد بود

و هر کس فاطمه زهرا (علیها السلام) را دروغ گو بداند، قطعاً مسلمان نیست، پس یقین حاصل می شود که فدک ملک آن بزرگوار بوده و در صورت وجود قطع، معنی ندارد برای اثبات مقطوع دلیل ظنی (بینه و شاهد) مطالبه شود و این نکته بسیار مهمّ است که، کمتر متذکر آن شده اند زیر ما وقتی قائل به عصمت آن بزرگوار شدیم که ، هستیم و خداوند سبحان گواهی به طهارت و عصمت آن حضرت داده است ، اصلاً نیاز به این مسائل فقهی مانند شاهد و بینه و قسم و غیره نیست یا حتّی قانون ذوالید که ، متذکر می شویم ، این برای ظواهر امر است نه برای یک معصوم، خلیفه ناحق اول خود می دانست که ، آن بزرگوار راستگو است این مطلب در متن خود خطبه فدک وجود دارد از آن بینه و شاهد مطالبه کرد و در عین حالی که ، آن حضرت متصرّف و ذوالید و مدّعی علیه بود، آن را مدّعی قرار داده چه باید کرد ؟ تاکنون حق با زور بوده است . به قول شاعر عرب : ادّعی زورمند همچون ادّعی درندگان است (۱) که دلیل آن چنگال و دندان برنده می باشد .

در این هنگام ناچار فاطمه زهرا (علیها السلام) شهودی اقامه کرد بر این که : فدک اعطائی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است و روایات متعدّدی در این مورد رسیده که ، فاطمه (علیها السلام) در دفعات مکرّر گوناگونی نزد ابی بکر برد که از نظر عدد و کیفیت هر دفعه با مرتبه دیگر فرق داشت ، در مرتبه اول امام علی (علیه السلام) و امّ ایمن را به

ص: ۱۹۱

عنوان شاهد نزد ابی بکر برد و ابابکر در جواب گفت: آیا به وسیله یک مرد و یک زن، مطالبه حق خود می کنی؟ و در روایتی رسیده که، ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تو می دانی که باید شاهد یک مرد و دو زن باشند.

البته: حضرت زهراء (علیها السلام) خود می دانست که، در محاکمه های معمولی و عادی باید شاهد دو مرد و یا یک مرد و دو زن و یا چهار زن باشند ولی این محاکمه مثل سایر محاکمات عادی نبود، زیرا محاکمه عادی آن است که، طرف نزاع و ادعائی در کار باشد و در این قضیه برای حضرت زهرا (علیها السلام) خصم و طرف ادعائی نبود، بلکه این یک موضوع شخصی بود، حاکم وقت براساس قدرت خودمالی را که شخصی متصرف بوده از او گرفته بود و می گفت: اگر راست می گوئی این مال مال توهست دیگری هم گفتار تو را تصدیق کند. در این جا یک شاهد هم کفایت می کرد. زیرا فرض این است که، خلیفه (ناحق) خود قاضی بود و طرف نزاع نبود ولی چه باید کرد که، خلیفه، خود را هم قاضی و هم خصم و طرف ادعا به حساب آورده است (چنین محاکمه ای در هیچ حکومتی از حکومت های دنیا، حتی حکومت های ارستکراسی دیکتاتوری (فزون وسطائی) هم سابقه ندارد قضاوت و محاکمه به دست خصم و طرف نزاع قلدر و زورمندی باشد. که، با یک زن مظلومه طرفیت کرده و مال آن را چپاول نموده است)

در این هنگام حضرت زهراء (علیها السلام) ناچار شد که، برنامه شهود در را تغییر بدهد و گواه بیشتری در محکمه حاضر کند

در این بار، فاطمه زهراء (علیها السلام) علی (علیه السلام) و امّ ایمن و أسماء بنت عمیس و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را به عنوان گواه نزد ابی بکر آورد، در اینجا خلیفه و دستیار وی در برابر یک حقیقت محکم قرار گرفته بودند. با خود اندیشیدند چگونه از این درگیری خلاص شوند و از حق فرار کند؟ تنها راهی که به نظرشان رسید. سَفْسَطَه و مغالطه در شهود بود، (سفسطه به فتح هر دو سین یا بکسر هر دو سین به معنای استدلال و قیاس باطل برای دگرگون نشان دادن حقائق انکار حسیات و بدیّهات سفسطات جمع) گفتند: اما علی که، همسر زهرا و امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندانش هستند و شهادت آن ها

پذیرفته نیست. زیرا به نفع خود گواهی می دهند. و اما اسماء بنت عمیس چون مدّتی همسر جعفر بن ابی طالب بوده است روی حسّاسیت عاطفی، خود نسبت به بنی هاشم گواهی می دهد.

و امّ ایمن یک زنی است که، اصلاً غیر عرب است و نمی تواند با فصاحت سخن بگوید، ابن حجر عسقلانی در کتاب صواعق المحرّقه می گوید: در پذیرش گواهی شوهر به نفع زن بین علماء اختلاف است و می گویند: گواهی فرع (زن برای شوهر و شوهر برای زن و فرزندان برای پدر و مادر) و صغیر پذیرفته نیست، زیرا آن ها به نفع خود شهادت می دهند. (۱) و البته: این علماء این چنین هیچ دلیل و مدرکی برای گفتار خود، جزء سیره شیخین ندارند، [(بنابر اعتقاد علماء سنّی) شیخین، در ردیف خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) (العیاذ بالله) از جمله مشرّعین و آورندگان دین هستند و پیروی آن ها واجب است]. برفرض این که، این گفتار در مورد همسر و فرزند صحیح باشد (که گواهی آنان پذیرفته نیست) آن همسر و فرزندی، گواهیشان پذیرفته نمی شود که مورد تهمت در این مطلب قرار گیرند که، به نفع شخصی شهادت داده اند. ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین (علیهم السلام) با این که، آیه تطهیر در مورد آن ها نازل شده و در مباحله به انصاری نجران شرکت کردند و تعداد بسیاری سوره و آیات قرآنی درباره آن ها نازل شده است و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به بهشتی بودن آن ها گواهی داده است. با این همه فضایل بی اندازه، آنان مورد این اتّهام (که، به نفع شخصی گواهی به دروغ بدهند) قرار نمی گیرند و با وجود این همه آیات و اخبار، اگر کسی آن ها را متّهم کند (که ایشان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ بستند و تصمیم اجحاف در حقّ مسلمانان و فقرا دارند) یقیناً مسلمان نیست. زیرا خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دروغ گو دانسته است، العیاذ بالله العظیم

آیا ممکن است در ایمان و پرهیزکاری و صدق گفتار شخصی همچون امام علی (علیه السلام) تردید شود؟ که، می گوید: سوگند به خدا اگر آسمان های هفتگانه با آن چه به زیر دارد به من داده شود که، در مورد گرفتن پوست جوی از دندان مورچه ای، معصیت خدا را انجام دهم به جا نخواهم آورد، دنیای شما از برگ سبزی که، در دهان ملخی است و آن را می جود در نظر من پست تر است: علی (علیه السلام)

ص: ۱۹۳

با این نعمت های و لذت های از بین رفتی ، چکار دارند (۱) آری علی (علیه السلام) را به راستی و درستی می شناختند و هیچگاه گفتار برخلاف کردارش نبوده است اما حسنین (علیهما السلام) اینکه گفته می شود آن ها کودک بودند و گواهیشان مورد اطمینان نبوده است کاملاً درست نیست ، زیرا از نظر راستگویی و پذیرش شهادت آن ها کودکی و کم سنی اثر ندارد، در صورتی که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت آن دو را پذیرفت در حالی که بیعت عقدی از عقود است و شرط آن بلوغ می باشد آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این شرط نمی دانست ؟ با این که به این شرط توجه نداشت ؟ و علت این که بیعت آن ها را پذیرفت چون مورد ایشان دارای حکم ویژه ای بود و بیعت به مراتب از شهادت مهم تر است .

در صورتی که ، بیعت آن ها پذیرفته شده باشد به طریق اولی، شهادت آنان پذیرفته است مخصوصاً این که ، ایشان در هنگام شهادت از نظر سنی بزرگتر بودند تا هنگام بیعت (۲)

و اما اسماء بنت عمیس : (که یکی از گواهان بود) زمانی است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد او شهادت داده که ، وی اهل بهشت است، این بانوی پاکدامن به عنوان این که ، دوستدار بنی هاشم است متهم شد و شهادت وی را رد نمودند آیا دوستدار کسی بودن موجب می شود که، شهادت او نسبت به دوستش پذیرفته نباشد و آیا حتماً باید دشمنان شخصی به نفع وی گواهی بدهند تا حقیقت ثابت گردد ؟

اما ام ایمن : وی دومین زنی است که ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز شهادت داده که ، از زنان بهشتی است . گواهی وی را به عنوان این که ، وی زنی غیر عرب است و فصیح سخن نمی گوید ، رد کردند . آیا شرط پذیرفته شدن شهادت در اسلام این است که ، حتماً شاهد از عرب باشد ؟ و حتماً فصیح سخن بگوید ؟ آیا غیر از عرب راستگو نخواهد بود ؟

ص: ۱۹۴

۱- وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ الْبُسْبُجَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلاكِهَا عَلِيٌّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمَلِهِ أُسْلِبُهَا جَلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي أَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ بُرَادَةٍ تَقْضُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفِي وَ لَذَّةٍ لَا يَبْقَى ، کلام ۲۲۴ نهج البلاغه

۲- مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد ص ۱۸۰ ضمن بیان فضایل و خصوصیات زندگی امام حسین (علیه السلام) به این مطلب اشاره فرموده که بیعت کردن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این دو بزرگوار بعد از جریان مباحله از کمالات مسلم آن ها است، و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با هیچ کودکی که به ظاهر دوران طفولیت را می گذرانده است غیر از این دو شخصیت بیعت نکرده و گذشته از این، خداوند در قرآن در برابر عمل خیر این دو بزرگوار اعلام می فرماید که، آنها به این عمل خیر اجر و پاداش بهشتی برده اند . با این که در آن هنگام، این دو بزرگوار به ظاهر کودک بودند و عمل کودک استحقاق پاداش ندارد « البته هم کلیت ندارد بلکه در بعضی چیزها عمل کودک امضاء شده و مورد امضاء شارع است ، این تازه کودک معمولی غیر معصوم است » در سوره هل آتی فرموده بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا، پاداش آن ها به آنچه صبر ورزیدند بهشت و حریر است و مراد از این اشخاص علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند که سه روز روزه گرفتند و سرافطار غذای خود را به یتیم و مسکین و اسیر انفاق کردند و خود با آب افطار نمودند .

و سایر مسلمانان که ، عرب نیستند شهادت آن ها در اسلام پذیرفته نیست ؟ در این مورد، شریف مکه اشعار زیبایی سروده است .(۱)

فاطمه (علیها السلام) فرمود : فدک اعطائی پدرم مصطفی است ولی آن دونفر عطا نکردند، گواهانی اقامه کرد پس گفتند : شوهر وی گواه اوست و فرزندانش را نپذیرفتند، گواهی دو پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که پیشوای مردم بودند . زیرا آن دو با زهرا (علیها السلام) دشمنی ورزیدند راستگو نبوده است علی (علیه السلام) و نه فاطمه (علیها السلام) در نزد آن ها و نه هم فرزندانشان

البته افراد نیک، از مسلمانان پرهیز می کردند به خاطر خدا از قُبْح زورگوئی و حسادت ، گواهان ناامید به قهقهرا برگشتند و از این که آن مردم شهادت آن ها را نپذیرفتند عواطفشان را آن چنان جریحه دار ساختند که ، دیگران از افرادی که ، واقع مطلب را می دانستند (مانند ابی سعید خدری - و ابن عباس که روایت کرده اند : رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به زهرا (علیها السلام) مرحمت فرمود) جرأت نکردند شهادت بدهند ، زیرا می دانستند این افراد برحسب عداوت شدید با اهل البیت (علیهم السلام) گواهی آن ها را رد خواهند کرد همچنانکه شهادت علی (علیه السلام) و حسین (علیهما السلام) و اسماء و امّ ایمن رضوانالله تعالی علیهما را رد نمودند . اما حضرت زهرا (علیها السلام) از انقلاب خود فرو نشست به امید این که ، روزی این مجاهدت اثر می بخشد و هدفش این بود که ، حجت را بر غاصبین حقّ خود، تمام کند . در مرتبه سوم باد لایل و براهیمن دیگری مراجعه کرد، در این هنگام که ، ابوبکر با اصرار شدید حضرت زهرا (علیها السلام) روبه رو شده بود تصمیم گرفت که ، آب پاکی به دست حضرت زهرا (علیها السلام) بریزد و برای همیشه امید او را از این که فدک به او برگردد قطع کند که دیگر مطالبه آن قیام نه فرماید .

این دفعه گفت : اصلاً فدک مال پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده و در اصل جزء اموال مسلمین بود و چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت مدار و حاکم مسلمانان بوده آن را به دست گرفته بود و هم اکنون که ، من حاکم مسلمین هستم، باید به دست من باشد . (۲) بنابراین ، برای ابی بکر فدک در اصل ملک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است که:

ص: ۱۹۵

۱- ثُمَّ قَالَتْ فَنَحَلَهُ وَلِيٍّ مِنْ وَالِدِي + وَ الْمُصْطَفَى فَلَمْ يَنْحَلْهَا ۲- فَأَقَامَتْ بِهَا شُهُوداً فَقَالُوا + بَعْلُهَا شَاهِدٌ لَهَا وَ ابْنَا ۳- لَمْ يُحْبِزُوا شَهَادَةَ ابْنِي + رَسُولِ اللَّهِ هَادِي الْأَنَامِ إِذْ نَاصَبَهَا ۴- لَمْ يَكُنْ صَادِقاً عَلَيَّ وَ لَا فَاطِمَةً + تَهْ عِنْدَهُمْ وَ لَا وُلْدًا ۵- كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ مِنْهُمْ عَتِيقٌ + قُبْحَ الْقَائِلِ الْمِحَالِ وَ شَاهَا بَيْتَ الْأَحْزَانِ ، ص ۲۱۵

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴

به هر کس بخواهد عطا کند، بلکه آن از اول جزء ثروت های عمومی مسلمین به حساب می آمده و معنای این حرف این است که: اگر حضرت زهرا (علیها السلام) هفتاد شاهد دیگر هم اقامه کند که، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به آن عطاء کرده، باز هم ابوبکر فدک را به فاطمه (علیها السلام) رد نمی کند. زیرا عقیده او این است که، در اصل فدک ملک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده که، به زهرا (علیها السلام) بدهند و این بزرگ ترین طغیان از ابی بکر در برابر حکم خدا بود زیرا خداوند می فرماید: « وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كَنْنَ اللَّهُ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » آنچه خداوند برای پیغمبر از کفار غنیمت قرار داده است پس شما مسلمانان بر آن با لشکرکشی سواره مسلط نشدید و خداوند مسلط می کند پیامبران خود را بر هر کس بخواهد و خداوند بر همه چیز توانا است، و ابیبکر امتناع داشته، اگر حرف ابی بکر صحیح بود چرا در همان وحله اول که، حضرت زهرا (علیها السلام) مطالب فدک بوی مراجعه کرد، با همین مطلب او را رد نمود؟ و چرا از حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام)، بینه و شاهد مطالبه کرد؟ و شهود را متهم ساخت؟ هنگامی که، مطلب بدین جا کشید، حضرت زهرا (علیها السلام) میدان نبرد را ترک گفت و نزد همسر مهربانش علی (علیه السلام) برگشت و با این سخنان جانگداز از شکوه خود را به عرض پسر عموی قهرمان رسانید، اینک پسر ابی قحافه اعطائی پدرم و نصیب فرزندانم را به زور چپاول نموده است. من در مقام مخاصمه با وی کوشش کردم و در سخنم بر او پیروز شدم (۱)

س ۶- نسبت کذب ابی بکر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چه بوده است؟

اشاره

ج- رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ (۲) کسی که عمدتاً بر من دروغ نبود جایگاه خود را پر از آتش کرده است و از کذب و دروغ بستن بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حدیث جعلی است که، ابوبکر گفته است رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا گروهِ پیغمبران چیزی را به عنوان مال و خانه و زمین و طلا و نقره به ارث نمی گذاریم هر چه بماند کُتِبَ ها و عِلْم و نبوت است که: به جای مانده است، البته این موضوع را خود حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) با قرآن جواب ابی بکر را در خود خطبه

ص: ۱۹۶

۱- هذا إِبْنُ أَبِي قَجَافَةَ يَبْتَرُّنِي نَحْلَهُ أَبِي وَ بُلَّغَهُ إِبْنِي لَقَدْ أَجْهَدُ فِي خِصَامِي وَ أَلِدُّ فِي كَلَامِي

۲- سفینه النجاه ج ۴ ص ۲۰۴

فدکيه جواب داده و توضیح داده که ، از قرآن نمونه می آورد که انبیاء از یکدیگر ارث بردند مانند سلیمان و داود و ذکریا و قانون ارث بردن دختر و پسر، و دروغ ابی بکر را ثابت نموده در حضور مهاجرین و انصار و عمرو ابی بکر، این خود بهترین جواب است دیگر نیازی به توضیح نیست که انشاء الله در بحث شرح خطبه خواهد آمد

اما برای کذب و جعل این حدیث، ناچاریم ایرادها و اشکالاتی که ، این حدیث دارد از قول علمای شیعه و سنی، مطرح کنیم و تا جزای کسی که ، دروغ عمدی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می بندد برای مردم خصوص کسانی که ، رعیت و مرید او بودند و هستند، آشکار شود که کذب و دروغ بستن بر ساحت مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کار ساده ای نخواهد بود و آن روایتی که ، فرمودند کسی که بر من دروغ عمدی ببندد جایگاه او در جهنم است و آیا خلیفه ای که به اصطلاح خودشان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با شوری و بیعت مردمی روی کار آمده، نه نص و انتصاب که ، سخن ما می باشد که می گوئیم انتخاب پیامبر و یا امام (علیه السلام) با نص است و خداوند از اول، قبل از خلقت موجود است ، در عالم ذر برگزیده و در لوح فاطمه (علیها السلام) فرموده وظیفه هر کدام را ، حتی در کتب سنی ها این مطلب قطعاً وجود دارد، من جمله فرائد السمطین که ، این روایت و حدیث لوح فاطمه (علیها السلام) را آورده است و البته خلیفه ای که مردم انتخاب می کنند، این عوارض را در بر خواهد داشت، اما راوی این روایت کیست ؟

ابن حجر عسقلانی در کتاب الصواعق المحرقة فصل ۵ ص ۲۰ گفته است : بعد از رحلت [شهادت] پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میراث آن حضرت اختلاف شد و هیچکس نمی دانست که ، باید در مورد ارث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کرد ؟ در این بین، ابوبکر به تنهایی اظهار داشت که ، من از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم می فرمود : ما جمعیت پیامبران ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است . در تاریخ الخلفاء سیوطی فصل خلافت ابن بکر صفحه ۲۸ از ابوالقاسم البغوی و ابوبکر شافعی و ابن عساکر نقل شده که، عایشه گفت : پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم در میراث آن حضرت اختلاف کردند و هیچ کس در این خصوص علمی نداشت و نمی دانست چه باید کرد ؟ ابوبکر به تنهایی گفت : من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم می فرمود : ما جمعیت پیامبران ارث نمی گذاریم ، و هم چنین در منتخب کنز العمال در باب خلافت ابی بکر نقل شده است . از این دو نقل ثابت شد که ، عمر این حدیث را نمی دانست و از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

نشینده است و او حدیث را از ابی بکر نقل می کرده همچنانکه در منتخب کنز العمال در باب مذکور نیز نقل شده که ، عمر به علی (علیه السلام) و عباس گفت : ابوبکر به من خبر داد و سوگند یاد کرد که ، ابوبکر راستگو بود که ، او از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود :

إِنَّ النَّبِيَّ لَا يُورَثُ وَإِنَّمَا مِيرَاثُهُ فِي فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ : پیغمبر ارث نمی گذارد و میراث او متعلق به فقراء مسلمین است . (۱)

ابن تیمیه در کتاب منهاج السینه ج ۲ ص ۷۹ گفته است به اتفاق علماء به مجرد این که شخصی گفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین گفته گفتار، او حجّت نیست . زیرا اگر این گفتار حجّت باشد، لازم می آید همه احادیث و اخبار حجّیت داشته باشد اگر بگوئید مقصود از این کلام ابن تیمیه عدم حجّیت خبر واحد ظنی در برابر اصول مذهب است .

می گوئیم : مذهب منعقد شده بر این که، واجب است احکام قرآن عموماً مورد اجراء قرار بگیرد و همه احکام قرآن جزء اصول هر مذهبی از مذهب منتسب به اسلام محسوب می شود و مسئله ارث به طور کلی در قرآن نسبت به همه یکسان است و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک حکم ویژه ای داشت باید آن حکم بین امت اسلام معلوم و مقطوع باشد و یا به وسیله آیه و یا احادیث متواتر آن حکم ثابت شود نه این که ، تنها با یک روایتی که ، احدی غیر از ابی بکر آن را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را از حکم کلی منطوق قرآن خارج کنم .

مسلم ، اگر کسی (مثلاً ابوهریره) در برابر ابی بکر ادعا می کرد و می گفت من از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرموده خانه ابی بکر بابی هریره متعلق است یا فرموده خانه ابوبکر متعلق به همه مسلمانان است و خود او حقّ تصرّف در منزلش ندارد . هیچگاه این ادعا از نظر ابی بکر مسموع (شنیده) نبود و صرفاً

ص: ۱۹۸

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۲۱ گفته است: مشهور این است که، حدیث انتفاء ارث انبیاء را غیر از ابی بکر، کس دیگری نقل نکرده و در ص ۲۲۸ گفته است بیشتر اخبار بر این مطلب دلالت دارند و در مبحث اصول فقه به مناسبت همین حدیث در اثبات حجّیت خبر واحدی که ، از یک صحابی نقل شود، اتفاق نموده اند سپس ابن ابی الحدید گفته : شیخ ابوعلی گفته است که روایت همانند شهادت است و هنگامی حجّیت دارد که، دو نفر آن را نقل کنند و متکلمین و فقهاء با او مخالفت کرده اند و استدلال آن ها در این مخالفت همین حدیث است که : ابوبکر به تنهایی آن را روایت کرده البتّه بعضی از افراد در مقام ردّ این احتجاج خواسته اند بگویند که ، غیر از ابوبکر دیگری هم این حدیث را نقل کرده با این که ، روزی که ابوبکر با فاطمه زهراء (علیها السلام) احتجاج می کرد ، فریاد زد ای مردم سوگند به خدا اگر کسی این حرف را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اظهار کند . مالک بن اوس حدّثان گفت: من از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این سخن را شنیده ام ولی ابن ابی الحدید می گوید : اثبات این مطلب به سادگی امکان ندارد و از نظر تاریخ ثابت نشده، سپس ابن ابی الحدید در ص ۲۸۵ می گوید علماء در مقام جواز تخصیص حکم کلی قرآن به خبر واحد استدلال کرده اند به اجماع صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد جریان فدک و ارث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که آن ها فاطمه (علیها السلام) را از ارث مانع شدند از این جهت که آیه شریفه : يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ

الأُنثيين ، تخصيص خورده به خبر واحدی كه ، ابی بكر نقل کرده است.

به عنوان این که ، یک نفر چنین مطلبی را ادعا می کرد که ، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خانه و زندگی خود دست بر نمی داشت ، پس چگونه ممکن است حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) از حق مسلم خود که ، قرآن برای او ثابت کرده، صرفاً به عنوان یک روایتی که ، غیر از ابی بکر نقل نکرده محروم گردد ؟

اگر گفته شود : چون ناقل این حدیث ابوبکر است و با در نظر گرفتن جهات شخصیتی ابن بکر حدیثی را که ، وی نقل کرده جاری مجرای حدیث قطعی است .

ما می گوئیم با در نظر گرفتن تمام شئون ابن بکر این حدیث را در مقام منازعه و خصومت با فاطمه (علیها السلام) اظهار کرده و خود وی در برابر حضرت زهرا (علیها السلام) مدعی بوده است و با این حدیث، می خواسته منازعه را به نفع خود فیصله بدهد، لذا نمی توانیم این حدیث را جاری مجرای حدیث قطعی بدانیم پس اگر گفته شود : که ، ابوبکر در این حدیث قابل اتهام تکذیب نیست .

زیرا در این مخاصمه خود نفع شخصی نداشته و ادعا می کرده که ، متروکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه است و نمی گفته به من تعلق دارد .

ما می گوئیم : فاطمه زهرا (علیها السلام) در ادعای خود تکذیب نمی شوند زیرا قبلاً فدک در دست آن ها بوده سابقاً درباره عصمت آن حضرت سخن و روایت (سخنان حضرت علی (علیه السلام) در خطاب به ابی بکر) گذشت و آنان متصرف فدک بوده اند و هیچ گاه متصرف در مقام ادعای مالکیت متهم به کذب نیست همچنانکه خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلت السماء، بلی فدک در دست ما بود از هر چه آسمان بر او سایه انداخته است .

پس وقتی که ، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) از طریق نحله (بخشش) با ادله کافی و وافی سخن گفتند و ابوبکر قانع نشد ناچار از طریق ادعای ارث سخن گفتند : فرمودند اگر شما قبول ندارید که ، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) « فدک » را در زمان حیات به من بخشیده لا اقل باید قبول کنید « فدک » بعد از شهادت آن حضرت

به عنوان ارث به تنها به فرزندش می رسد. ابی بکر وقتی با این احتجاج جدید حضرت ، روبه رو شد و دید با هیچ دلیل نمی تواند حضرت را از حق خود محروم کند به یک روایت جعلی تمسک جست و گفت :

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ: إِنَّا (نَحْنُ) مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً (۱)

من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمودند : ما گروه انبیاء ارث نمی گذاریم آن چه از ما باقی می ماند صدقه است س ۷ ذیل ، این حدیث مباحث و سؤالات مختلفی پیش می آید

سؤال اول : آیا با تمسک به حدیث (لانورث) حضرت زهرا (علیها السلام) را ارث محروم کرد؟

اشاره

ج باید گفت : این حدیث همچنانکه اشاره شد ساخته و پرداخته ابابکر است و کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست و ابابکر و عمر چون حدس می زدند که ، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) با این استدلال حق خود را مطالبه می کند، آن ها این حدیث را ساختند و به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت دادند ، به همین علت، اشکالات بسیار زیادی بر این حدیث وارد است

چهارده اشکال بر حدیث « لا نورث »

۱- این خبر با قرآن تعارض دارد .۲- با این خبر نمی توان قرآن را تخصیص زد .

۳- حدیث به خبر واحد است .

۴- راوی خبر، فاسق است . (غیر عادل)

۵- حضرت امام علی (علیه السلام) خبر را باطل و راوی آن را کاذب می دانند .

۶- حضرت فاطمه (علیها السلام) این روایت را انکار کردند و حکم به دروغ بودن آن دادند .

۷- اگر اموال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه بود، باید پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق آیه : « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » آیه ۲۱۴ سوره شعراء عمل می کرد .

ص: ۲۰۰

۸- این حکم در هیچ یک از انبیاء گذشته سابقه نداشته است .

۹- جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی در صحت حدیث و تمسک به آن، انسان را به شک می اندازد .

۱۰- اضطراب روایات ابی بکر در نقل این حدیث آن را از حجیت می اندازد .

۱۱- نقل و تمسک ابابکر به این حدیث، با روش او در منع نقل حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تناقض دارد.

۱۲- استفاده های شخصی و عمل کرد زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابابکر و عمر از حجره های تناقض دارد .

۱۳- نقض حدیث توسط ابابکر عمر، عثمان، عایشه و حفصه .

۱۴- عمل کرد خلفاء بنی امیه و بنی عباس، با این حدیث تناقض دارد . اما این خبر با قرآن تعارض دارد .

در بحث دلالت این روایت، باید گفت : بزرگترین و مهمترین اشکال روایت این است که ، با آیات ارث در قرآن کریم تعارض دارد و حضرت زهرای مرضیه (علیها السلام) در احتجاجات (۱)

خود با ابوبکر و در خطبه فدکیه با استدلال به آیات ارث ، ابوبکر را بر اشتباه خود آگاه ساخته و او را محکوم نمودند آنجا که می فرماید : يَا بَنَ أَبِي قُحَافَه ! اَفِي كِتَابِ اللّٰهِ اَنْ تَرِثَ اَبَاكَ وَلَا اَرِثَ اَبِي ؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا ! (۲)

ای فرزند ابوقحافه آیا در کتاب خدا است که ، تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم ؟ چه دروغ عجیبی ساخته ای

یعنی این حدیثی که ، تو از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنی کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست چون با قرآن مطابقت ندارد و بعد از این استدلال کلی به بعضی از آیات ارث بالخصوص اشاره کرده و فرمودند :

ص: ۲۰۱

۱- عوالم العلوم ج ۱۱/۲ صفحات ۶۳۰ تا ۶۳۷

۲- سوره مریم ، آیه ۲۷

آیا از روی عمد کتاب خدا را ترک گفتید و در پشت سر انداختید . . . ان شاء الله در شرح خطبه (فدک) خواهد آمد .

سؤال دوم: آیا آیات ذکر شده، بر ارث گذاردن انبیاء دلالت می کند؟

اشاره

اولاً: باید گفت: استدلال نمودن به این آیات توسط حضرت زهراى مرضیه (علیها السلام) که خانه ایشان محل نزول وحی الهی بوده بالاترین دلیل بر دلالت این آیات بر مطلب فوق می باشد .

ثانیاً باید متذکر شد که ، از حاضران در مسجد کسی اشکال بر دلالت این آیات را ننمود .

و حتی ابابکر و عمر نیز در مقام جواب نگفتند این آیات دلالت بر ارث گذاردن انبیاء نمی کند بلکه خواستند با یک حدیث ساختگی بگویند: این آیات با این روایات تخصصی خورده است .

ثالثاً اشکالی که ، بعضی از دانشمندان اهل تسنن مطرح نموده اند و منظور از ارث در آیه : « وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ » (۱)

را نبوت و علم دانسته اند و آیه صحیح نیست زیرا مُتَبَادِر و سبقت بذهی از لفظ ارث . ارث در اموال است . نه نبوت و علم و آیه دیگر که می فرماید :

« وَ كُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا » (۲) ما به هر یک از آن دو (سلیمان و داود) حکم نبوت و علم دادیم .

قرینه بر این مطلب است که ، نبوت و علم ارث نبوده بلکه موهبتی الهی می باشد . چون معلوم

می شود که نبوت سلیمان (علیه السلام) در حال حیات پدرش به آن حضرت موهبت شده بود و دیگر احتیاجی نیست که ، خداوند بفرماید : سلیمان بعد از درگذشت داود (علیه السلام) نبوت را از او ارث برد در نتیجه این قرینه و نشانه قطعی مرا از ارث در آیه شریفه همان میراث مالی است، چنانچه صدیقه طاهره (علیها السلام) بدان استدلال نمودند . و مرحوم طباطبائی رحمه الله علیه تعالی در تفسیرش می گوید : « وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ » می نویسد یعنی سلیمان (علیه السلام) مال و ملک را از داود ارث برد و این که ، بعضی مفسرین گفته اند مراد از این ارث ، ارث بردن نبوت و علم است صحیح نمی باشد برای این که ، نبوت ارثی نیست چون قابل انتقال نیست و اما علم هر چند با نوعی مسامحه و مجاز می توان گفت :

ص: ۲۰۲

۱- سوره نمل ، آیه ۱۶

۲- سوره انبیاء ، آیه ۷۹

که ، قابل انتقال است . اما این انتقال حقیقی نیست برای این که ، استاد علم خود را به شاگرد انتقال نمی دهد و گرنه باید دیگر خودش علم نداشته باشد . لیکن این انتقال مجازی هم در علم فکری و حصولی منصور است که با درس خواندن به دست می آید ولی علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده اند از مقوله درس خواندن نیست بلکه کرامتی است از خدا به ایشان که دست فکر و ممارست بدان نمی رسد بلکه ممکن است با همان عنایت و مجاز بگوئیم . فلان مرد عادی ، علم را از پیغمبری ارث برده یعنی آن پیغمبر وی را تعلیم داده ولی نمی شود گفت : فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبر دیگر یا از غیر پیغمبر ارث برده است . (۱) و اما آیه بعد تصریح بر ارث بردن یحیی از زکریا دارد :

« وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ امْرَاَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبًّا لِي رَبًّا رَضِيًّا » (۲)

من خویشاوندان و اقاربی که از من ارث می برند می ترسم و زن من نازاست پس از جانب خود ولی (فرزند) به من عطا کن که او از من و از خاندان یعقوب (خاندان همسر) ارث ببرد و پروردگارا او را مورد پسند خود قرار بده

وجه دلالت آیه بر مراد

اما وجه دلالت آیه بر مراد این است که :

لفظ میراث در شریعت عرف و لغت و وقتی به صورت مطلق و بدون قید ذکر شود . فقط معنای ارث مالی از آن فهمیده می شود و در غیر آن استفاده نمی گردد . مگر مجازاً و جایز نیست از ظاهر لفظ و حقیقت آن عدول کنیم مگر این که ، برای معنای مجازی آن قرینه ای داشته باشیم و حال آن که ما، در این آیه قرینه بر معنای حقیقی این لفظ یعنی ارث مالی داریم ، زیرا ترس زکریا (علیه السلام) از انتقال نبوت به خویشان معنایی ندارد ، چون اگر آن ها لایق این منصب باشند جاینگرانی و ترس نیست و خداوند حکیم می داند رسالت را در کجا قرار دهد :

ص: ۲۰۳

۱- تفسیر المیزان ج ۱۵ سوره نمل آیه ۱۶

۲- سوره مریم آیه ۵ و ۶

« اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ » (۱) و اگر آن خویشان شایسته مقام نبوت نباشد باز جای ترس برای زکریا (علیه السلام) باقی نمی ماند ، چون خداوند فرموده من رسالت را به ظالمین واگذار نمی کنم : « لَا يُنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ »

- آیه ۱۲۴ سوره بقره و در نتیجه ترس از انتقال نبوت صحیح نیست و با این قرینه قطعی ثابت می شود ترس زکریا (علیه السلام) از امور مالی بوده چون می ترسید که ارث و ترکه آن حضرت را خویشان فاسدش در معصیت استفاده کنند .

لذا از خداوند متعال درخواست فرزندی شایسته برای ارث بردن از مالش نمود چنانچه از دعای او (بارالها او را مایه خشنودی خود قرار بده) همین معنی استفاده می شود برای این که ، درخواست این قید با ارث بردن نبوت مناسبت ندارد . زیرا مانند آن است که ، شخصی بگوید : خداوندا پیامبری برای ما مبعوث گردان که مورد رضایت تو باشد .

و این نکته نیز قرینه دیگری است که ، منظور از « یَرْتُّنِي » در آیه شریفه ارث مال است . همان طور که حضرت زهرا (علیها السلام) از این آیه چنین استفاده ای نموده اند (۲)

و ضمناً اکثر علمای اهل تسنن نیز بر این مطلب اقرار دارند که ، انبیاء ارث مالی می گذارند از جمله در کتب تفسیر الکبیر ، تفسیر القرطبی جامع البیان ، معانی البیان ، فتح القدير زاد المسیر فتح الباری ، الدرا المنثور و کشاف علمای اهل تسنن در ذیل آیات ارث بر این مسئله اذعان کرده اند که انبیاء برای فرزندان خود مال به ارث گذارده اند (۳)

و مسئله دیگر که باید متذکر شد این که اگر ارث در آیات ارث مالی نباشد و منظور ارث نبوت است . پس باید فرزندان تمام انبیاء (علیهم السلام) پیامبر باشند در حالی که یقیناً این چنین نیست .

سوال سوّم : آیا با این خبر می شود قرآن را تخصیص زد ؟

بعضی از علمای اهل تسنن از جمله قاضی القضاة صاحب مغنی گفته اند که : این روایت عمومات آیات ارث را تخصیص می زند به این معنی که

ص: ۲۰۴

۱- سوره انعام ، آیه ۱۲۴

۲- عوالم العلوم ج ۱۱/۲ ص ۷۱۲-۷۱۴ : تفسیر المیزان ج ۱۴ ص ۱۰-۱۸

۳- کتاب فدک و العوالی از ص ۴۳۸-۴۴۴

قرآن می گوید: همه مکلفین ارث می گذارند ولی این روایت انبیاء را جدا نموده و می گوید: انبیاء ارث نمی گذارند. در جواب باید گفت: این روایت بر (فرض صحّت) مخصص آیات نیست، بلکه معارض با آیات ارث می باشد، یعنی: روایت به صورت کلی می گوید: انبیاء ارث نمی گذارند ولی قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث بُرد و یحیی از زکریا ارث می برد.

یعنی دو نفر از انبیاء که ارث گذارده اند را به تصریح نام برده است.

مرحوم علامه امینی رحمه الله تعالی علیه، در جواب این عده می فرماید:

تخصیص قرآن تنها با دلیل قطعی جایز است نه با خبر واحدی که نمی توان عموم آن را به خاطر مخالفت آن با سیره انبیاء گذشته پذیرفت، و نه با خبر واحدی که صدیقه این امت (علیها السلام) و صدیق آن (علیه السلام) که وارث علم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و خداوند سبحان در قرآن او را جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شمرده است آن را نپذیرفت. نه با خبر واحدی که همه این محتتها و کینه ها را بر امت تحمل کرد و باب دشمنی را کاملاً گشود و آتشی بغض و دشمنی را در قرن های بعدی در میان آن ها شعله ور ساخت و اجتماع مسلمین را از روز نخست از هم گسست و سلامتی و ملایمت و وحد کلمه آن ها را نابود ساخت (۱) حال اگر گفته شود شما برعکس سخن بالا عمل کنید یعنی عمومیت خبر را با آیات قرآن تخصیص بنزید (توضیح این که: خبر «لانورث» به صورت کلی می گوید که: همه انبیاء ارث نمی گذارند و قرآن می فرماید: به استثناء دو نفر از آن ها حضرت داود و یحیی (علیهما السلام) ارث گذارده اند در این صورت دیگر بین خبر و آیات تعارضی پیش نیامده بلکه آیه مخصص خبر گردیده است) در جواب باید گفت: استثناء کردن این دو پیامبر خدا (علیهما السلام)

از حکم انبیاء مخالف اجماع امت است چون تمامی علمای شیعه و اکثر علمای تسنن بر این مطلب اجماع دارند که، انبیاء ارث می گذارند و اجماع عده خاصی از علمای اهل تسنن بر این است که، انبیاء ارث نمی گذارند و استثناء نمودن این دو پیامبر (علیهما السلام) (هیچ کدام از انبیاء ارث نمی گذارند مگر حضرت داود و یحیی (علیهما السلام)) قول جدیدی است که، مخالف هر دو

ص: ۲۰۵

اجماع می باشد، و هیچ کس قائل به آن نشده است (۱).

سؤال چهارم: آیا ابابکر در مسند قضاوت می توانست با علم خود که با شنیدن روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست آمده بود حکم کند؟

ج اولاً: باید گفت رأی بعضی از علماء بر این است که قاضی با علم خود نمی تواند حکم بدهد چون او همیشه در مظان تهمت می باشد و به ویژه در اینجا که قرائنی بر این تهمت وجود دارد. چون با صدقه شدن اموال باقی مانده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خود ابابکر هم در آن سهیم می گردد، و بالاتر و مهم تر این که او می خواهد به عنوان خلیفه مسلمین «فدک» را در اختیار کامل خود قرار دهد، تا به عنوان یک منبع بزرگ مالی پایه های حکومت غاصبانه خود را محکم گرداند مؤید این مطلب روایتی است که ابوالطفیل از ابوبکر نقل می کند که چون حضرت فاطمه (علیها السلام) برای مطلب میراث پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نزد ابابکر آمد. ابابکر به او گفت: «من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که، آن حضرت فرمودند: همانا زمانی که، خداوند مالی را در اختیار پیامبری قرار داد، پس مالک آن مال جانشین آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد» (۲).

مرحوم مظفر رحمه الله علیه می فرماید:

وَ الظَّاهِرُ أَنَّ فَدَكَ صَارَتْ مِنْ مُخْتَصَّاتِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَمَا عَنِ السِّيُوطِيِّ فِي تَارِيخِ الْخُلَفَاءِ (۳)

و ظاهر این است که، فدک از اموال شخصی ابوبکر و عمر گردید همانطور که سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء ذکر کرده است.

ثانیاً: چرا علمایی که در اینجا عقیده دارند، قاضی با یک خبر معارض قرآن علم پیدا کرده و باید به علم خود عمل کند دریاب نحلّه (بخشش) چنین رأی نداشتند، و نمی گفتند قاضی باید به علمی که، از صدق گفتار صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به دست آورده باید به نفع او قضاوت کند و «فدک» را به عنوان بخشش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او برگرداند.

سؤال پنجم: آیا عدم ایراد و اشکال بر ابابکر را در جریان غصب فدک از طرف صحابه و مردم آن زمان می تواند (دلیل بر صحت مدّعی او باشد)

اشاره

ص: ۲۰۶

۱- عوالم العلوم ۱۱/۲، ص ۷۱۸

۲- سنن ابی داود ج ۳ ص ۱۴۴ حدیث ۲۹۷۳ کنز العمال ج ۴ ص ۳۷۱ حدیث ۱۰۹۶۰

۳- دلائل الصدق ج ۳ ص ۵۴

ج یقیناً این سکوت مردم دلیل بر رضایت آن ها نبوده است برای روشن شدن مطلب به چند چیز باید توجه کرد .

۱- بی تفاوتی مردم آن زمان

۱- نخستین مطلب نقضی که در جواب این سوال می توان گفت : این است که ، همانگونه که هیچ کس بر ابابکر ایراد و اشکالی نگرفت ، هیچ کس بر حضرت زهرا (علیها السلام) نیز ایراد و اشکالی نگرفته است یعنی: وقتی حضرت زهرا (علیها السلام) ادعای مالکیت « فدک » نمودند و به دنبال آن مسائل بعدی پیش آمد کسی بر این ادعای حضرت ایرادی نگرفت و کسی با ایشان مخالفت نکرد . ولأقل کسی به ایشان نگفت : شما با این ادعا قدر و منزلت خود را پائین می آورید پس باید بگوییم : مردم آن زمان به هیچ یک از دو طرف درگیری کار نداشتند و نسبت به جریانات سیاسی بی تفاوت بودند در نتیجه ما نمی توانیم سکوت آنان را در مقابل ابابکر دلیل بر رضایت آن ها و در نتیجه دلیل بر صحت مدعای ابابکر بگیریم . (۱)

۲- اشکال نگرفتن مردم بر تغییر سنت های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)

چگونه می توان ایراد نگرفتن و سکوت مردم را حجت قاطع و دلیل روشن بر حقانیت ابابکر دانست در حالی که آن ها علناً حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می کردند و سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر می دادند و کسی بر آن ها اشکال نمی گرفت آیا عمر بی پروا بر روی منبر فریاد نزد .

« دو مُتعه ، متعه حج و متعه زنان ، در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال بود و من آن ها را منع کرده بر انجام آن ها کیفر می کنم ؟ (۲) »

«

آیا کسی بر این گفته وقیحانه او ایراد گرفت ؟ آیا کسی به او اعتراض کرد که تو چه حقی داری که حلال خدا را حلال کنی یا حرام خود را حلال نمائی ؟ و یا لاقلاً کسی از او توضیحی در این رابطه خواست ؟

ص: ۲۰۷

۱- علاوه بر این که سکوت آن ها گناه محض بود و هیچ عذری عندالله نداشتند چون در تمام جریانات کاملاً آگاه و راه های حجت ، بر آن ها تمام بود . که انشاء در شرح خطبه فدک توضیح داده ایم و خواهد آمد

۲- الغدير ج ۶ از صفحه ۱۹۸ - ۲۴۰

در صورتی می تواند ایراد نگرفتن و سکوت جامعه دلیل بر صحت اعمال حاکم باشد که ، هیچ گونه ترس و وحشتی از سخن گفتن در مقابل او وجود نداشته باشد ، ولی سکوت و عدم ایراد در مقابل کسانی که دارای جاه و مقام ، امر و نهی ، زدن و زندان کردن ، بستن و کشتن می باشند ، حجتی شفافبخش و دلیلی روشن نخواهد بود . در زمانی که خلیفه جرأت می کند ، ریسمان برگردن حضرت علی (علیه السلام) که داماد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بزرگترین مدافع اسلام در صحنه های مختلف بوده بیندازد و او را در مقابل مردمی که فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را از دلب گهر بار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند . کشان کشان به سوی مسجد برود و با شمشیری که ، بالای سر او قرار می دهد با زور و اجبار بیعت بگیرد . آیا مردم می توانند بر کارهای چنین خلیفه ای ایراد و اشکال بگیرند ؟

آیا در زمانی که به دستور خلیفه ضربات تازیانه بر پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یگانه دختری که مایه شادی قلبی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده وارد می گردد . و حتی یک نفر بر این اعمال و قیحانه اعتراض ندارد می توان عدم ایراد آن ها را دلیل بر صحت مدّعی خلیفه دانست ؟

پس معلوم می شود که ، مردم در آن زمان در ترس و وحشت و تقیّه بسیار شدیدی زندگی می کردند که حقّ اعتراض بر هیچ امری را نداشتند . (۱) شرارت ظلم و بی شرمی آن ها تا جایی پیش رفت که در مسئله « فدک » بعد از آن که ، حضرت امام علی (علیه السلام) با احتجاجات خود ، آن ها را رسوا نمودند . نقشه قتل حضرت امام علی (علیه السلام) را کشیدند . دال بر این مطلب نقشه قتل و کشتن امام علی (علیه السلام) است که در سائق ذکر شد .

روایتی را که راوی آن یک نفر بوده یا به حد تواتر نرسیده باشد ، خبر واحد گویند و عمل به خبر واحد شرایطی دارد از جمله این که ، راوی آن عال و صحیح العقیده باشد و خبر او با مشهور مخالفت نداشته باشد . مخصوصاً اگر راویان خبر مشهور حفظ و اضبط (کسی را که حافظ بسیار قوی داشته باشد حفظ گویند و کسی که در ثبت و ضبط روایات بسیار دقیق عمل می کنند اضبط گویند .)

ص: ۲۰۸

۱- با سخنان گهربار حضرت فاطمه (علیها السلام) برای کسی عذری باقی نگذاشت پس ترس هم دلیل و عذری نبود .

و اعدل باشند که ، در این صورت آن خبر واحد : شاذّ مردود به حساب می آید که هیچ یک از علماء عمل به آن را صحیح نمی دانند (۱)

روایت « انا معاشر الأنبياء لانورث » از همین قسم است یعنی تمام علماء شیعه آن را خبری می دانند که فقط و فقط ابوبکر آن را از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده و چون معتقد به فسق راوی می باشند و آن را مخالف قرآن و احادیث مشهور می دانند عمل به آن را مردود دانسته و از آن اعراض کرده اند . و البتّه خود علمای اهل سنت ، نیز این روایت را خبر واحد می دانند . (۲)

ولی آن را پذیرفته اند و حتّی با آن قرآن را تخصیص زده اند که ، بحث های آن را در ادامه سوال سوم گذشت .

وعایشه نیز به این موضوع اقرار دارد که ، پدرش تنها ناقل این روایت است .

ابن حجر در « صواعق المحرقة » و متقی هندی در کتاب « کنز العمال » در بخش فضائل ابابکر از ابوالقاسم نجوی و ابن عساکر از عایشه روایت کرده اند که عایشه گفت :

إِنَّ النَّاسَ اِخْتَلَفُوا فِي مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَمَا وَجَدُوا عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ ذَلِكَ عِلْمًا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صِدْقَةٌ (۳) روایت شده است (رُوی) که ابابکر در روزی که با حضرت احتجاج کرد : گفت : شمارا به خدا قسم می دهم هر کس در این موضوع مطلبی شنید است بازگو کند پس مالک بن اوس بن الحدّان روایت کرد که : این مطلب را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است .

حال باید گفت : با نگاه اوّل روایت مشخص می شود که ، راوی خبر مشخص نیست که ، چه کسی می باشد و در اصطلاح راوی خبر مجهول است و این نوع روایت در نهایت ضعف می باشد و از همین جهت خود علمای اهل تسنن نیز با تعبیر (قیل) « گفته شده است است » از آن یاد می کنند و در نتیجه این روایت را خبر واحدی می دانند که ، راوی آن فقط ابابکر می باشد، و نکته دیگر این که

ص: ۲۰۹

۱- الرّعاية في الدّراية ، شهيد ثانی ص ۱۱۵ و ۸۸ و ۱۰۳

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۸۵ و ص ۸۲ می نویسد : والمشهور أنّه لم یرو حدیثُ انتفاء الارث الا ابوبکر وحده

۳- کنز العمال ج ۱۲ ص ۴۸۸ صواعق المحرقة در شبه چهارم ، فصل پنجم باب اوّل

چگونه ممکن است مالک بن اوس حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده باشد در حالی که ، هیچ کس او را جزء صحابه به شمار نیاورده و هیچ روایتی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نکرده و در هیچ جنگ یا صلحی در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نام او ذکر نشده است .
 (۱) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) از او به عنوان یک اعرابی که ، بر پشت پایش بول می کند تعبیر کرده اند ، باز اگر گفته شود عمر ، عثمان ، عبدالرحمان ، زبیر و سعد بن ابی وقاص نیز تصدیق نموده اند که این خبر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است پس در نتیجه این خبر واحد نیست و از چند طریق ثابت می شود . در جواب این عمده باید اول روایتی را که علماء اهل تسنن از آن چنین استفاده ای را برده اند اول مطرح شود بعد پاسخ به این شبهه داد و آن منازعه حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس بن عبدالمطلب در زمان عمر است . که البته سابقاً هم ذکر شد . روایتی درباره منازعه حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس عمومی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان عمر ، در صحاح اهل تسنن و دیگر کتب معتبر آن ها (۲)

ذکر شده است که علماء از جهات مختلف ، روی این روایت بحث نموده اند :

مالک بن اوس می گوید : حضرت علی (علیه السلام) و عباس برای ادعای ارث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیش عمر آمدند و این در حالی بود که عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد در جلسه حاضر بودند (۳)

فَدَخَلَ فَقَالَ عَبَّاسُ . . .

زمانی که حضرت علی و عباس وارد شدند عباس به عمر گفت : بین من و این شخص دروغ گو گنهکار « و کذا و کذا » قضاوت کن (پناه به خدا می بریم از این تهمت های ناروا) پس حاضرین گفتند : ای عمر بین آن ها قضاوت کن و آن ها را از این مشاجره راحت نما ، عمر گفت : صبر کنید و مهلت دهید آن گاه عمر رو به عثمان ، عبدالرحمن بن عوف ، زبیر و سعد کرد و گفت : شما را به آن خدایی که ، باذن او زمین و آسمان برپا داشته شده است . قسم می دهم که آیا شما می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : ما انبیاء ارث نمی گذاریم آنچه از ما باقی می ماند صدقه است ؟ این چند نفر

ص: ۲۱۰

۱- طبقات ج ۵ ص ۵۶ فتح الباری ج ۶ ص ۱۴۲

۲- صحیح مسلم ج ۵ ص ۵۶ فتح الباری ج ۶ ص ۱۴۲

۳- در بعضی از روایات این چهار نفر چنین نام برده شده اند : طلحه ، زبیر ، عبدالرحمن ، سعد

« عثمان ، عبدالرحمن بن عوف ، زبیر ، سعد » گفتند : بله ، سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت : شما را به آن خدایی که به اذن او آسمان و زمین برپا داشته شده است آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : ما انبیاء ارث نمی گذاریم آنچه از ما باقی می ماند صدقه است ؟ این دو نفر گفتند : بله . تا این که عمر گفت : چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت ابی بکر گفت : من جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم پس شما (علی و عباس) آمدید و میراث خود را طلب نمودید عباس ارث خود را از پسر برادر خودم و علی ارث همسر خود از پدرش پس ابوبکر در جواب شما گفت : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ما انبیاء ارث نمی گذاریم آنچه ما باقی می گذاریم صدقه است ولی شما ابوبکر را دروغ گو ، گنهکار ، فریبکار و خائن می دانستید و خدا می داند که او راستگو ، نیکوکار ، هدایت گر و تابع حق بود .

سپس ابوبکر وفات و من جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم و الان شما من را دروغ گو ، گنهکار ، فریبکار و خائن می دانید و خداوند می داند که من راستگو و نیکوکار ، هدایت گر و تابع حق هستم . (۱)

اما اشکالات به این روایت ، پنج اشکال وارد است :

۱- راوی خبر مالک بن اوس بن الحدثان می باشد و او همان کسی است که ، شهادت داد که ابوبکر حدیث « لانورث » را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است و علماء علم حدیث او را جزء صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی شناسد . و حضرت علی (علیه السلام) او را این چنین وصف می کند . عربی که ، پشت پایش بول می کند (۲)

۲- در این روایت ذکر شده که حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس در نزد عمر به یکدیگر فحش دادند و این واضح ترین دلیل بر کذب خبر است . چون حضرت امام علی (علیه السلام) که ، حتی به دشمنان هم فحش نمی دهد و پیروانش را از فحش دادن منع می کند ، چگونه ممکن است به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بزرگترین صحابه آن حضرت ناسزا بگوید و چگونه ممکن است عباس نسبت کذب و خیانت به حضرت امام علی (علیه السلام) و حال آن که می داند که آیه تطهیر در شأن آن حضرت نازل شده است .

ص: ۲۱۱

۱- صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۲ صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۴۷ ، این روایت نیز کذب محض و اهانت و جسارت بر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

۲- مالک بن اوس النصری ، هوسعید المدنی ، توفی سنه اثنتین واحدی و تسعین و تأخر اسلامه ، عوالم ج ۱۱ / ۲ ص ۷۶۸

پس معلوم می شود که این خبر، قول منافقین است که می خواهند، به امام (علیه السلام) ناسزا بگویند و کار خلاف ابوبکر و عمر را اصلاح کنند. (۱)

۳- در این روایت به اقرار حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس به خبر ابابکر اشاره شده است آن جا که، عمر آن ها را قسم می دهم که آیا شما می دانید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما انبیاء ارث نمی گذاریم آنچه از ما باقی می ماند صدقه است؟ و در جواب آن ها می گویند: بله

در این جا باید گفت: اگر این دو نفر این روایت را قبول داشتند. پس چرا این ها برای ادعای ارث نزد عمر آمده اند با قطع نظر از مقام عصمت و علم مولای متقیان ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقام زهد و تقوی آن بزرگوار بر هیچ منصفی پوشیده نیست. بنابراین چگونه است که آن حضرت با این همه کمالات و با این که می داند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی گذارده باز برای گرفتن ارث همسر خود ادعائی داشته باشد.

و ابن حجر عسقلانی (سنّی) متذکر این تناقض عجیب در این روایت شده است و می گوید: وَ فِي ذَلِكَ إِشْكَالٌ شَدِيدٌ... در مضمون این روایت اشکال شدیدی می باشد زیرا اهل داستان این است که: عباس و علی می دانستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: « لا نَوْرَثُ » پس اگر این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بودند چرا آن را از ابابکر مطالبه می کردند؟ و اگر از ابوبکر شنیده بودند به طوری که بر ایشان اطمینان حاصل شده که این روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چگونه و چرا آن را از عمر مطالبه می کردند؟ پس معلوم می شود که حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس با ادعای ارث می خواسته اند ابابکر و عمر را دروغ گو و خائن معرفی کنند و از قضا خود عمر هم متوجه این مطلب شده آن جا که به حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس می گوید: فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا غَادِرًا خَائِنًا... فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا... پس شما ابابکر را دروغ گو، گنهکار، فریبکار و خائن می دانید. شما مرا نیز دروغ گو، گنهکار و خائن می دانید.

۴- به نظر فقهای شیعه عمو، با بودن دختر، ارث نمی برد چون عمو در طبقه سوم ارث و دختر در طبقه اول می باشد هر چند در احکام (سنّی ها) این حکم تغییر کرده و آن ها عمو را با وجود دختر وارث می دانند.

ص: ۲۱۲

۵- اگر این خبر صحیح باشد در آن طعن بر خلاف ابی بکر و عمر است چون عمر به حضرت علی (علیه السلام) و عباس گفت: شما ابابکر را دروغ گو، گنهکار، فریبکار، و خائن می نمایند و من را نیز دروغ گو، گنهکار، فریبکار و خائن می دانید و این افزار خود عمر بر این است که حضرت علی (علیه السلام) و عباس که بزرگان بنی هاشم هستند، راضی به خلافت ابی بکر و عمر و حکم آن ها درباره « فدک » نیستند و حجتی قوی تر از این روایت که صحیح نجاری و صحیح مسلم و صحیح بن حنبل و نجاری در نقل حدیث تحریف کرده اند و به جای دو کاذباً اثماً غادراً کلمه « کذا و کذا » گذاشته اند.

۶- اگر این خبر را با تمام اشکالاتی که بر آن وارد است علی فرض قبول کنیم، باید بگوییم که نزاع بین حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس یک نزاع ساختگی بوده است، تا این که عمر و پیروانش را بر خطای او در غضب « فدک » و میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آگاه سازند (۱).

کما اینکه این دو نفر در زمان خلافت ابوبکر نیز به همین صورت (منازعه ظاهری) عمل نمودند که روایت آن را شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر کرده است و سابقاً گذشت. و مشابه این قضیه را قرآن در تنازع ظاهری دو مَلک در حضور حضرت داود (علیه السلام) بیان می کند برای روشن شدن این حکایت شنیدنی است.

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید از هشام بن حکم سؤال کرد:

آیا حقّ می تواند در دو جهت مختلف باشد. سپس هشام گفت: نه، یحیی، برمکی گفت: به من خبرده از دو نفری که در حکم دین تنازع و اختلاف کردند: آیا ممکن است از این سه حالت بیرون باشند؟

۱- هر دو صاحب حقّ باشند

۲- هر دو باطل باشند

۳- یکی حق و دیگری باطل باشد

ص: ۲۱۳

۱- بحار الانوار ج ۲۹ ص ۶۹

هشام گفت: بله از این سه حالت خارج نیست و بلکه جایز نیست که هر دو صاحب حق باشند. یحیی گفت: به من خبر بده از علی و عباس زمانی که آن دو در میراث منازعه کردند کدام حق و کدام باطل بودند؟

فَقَالَ هِشَامُ: فَتَنَظَرْتُ إِذَا أَنَا قُلْتُ عَلِيٌّ هُوَ الْمُحِقُّ ضَرَبَ عُنُقِي وَإِنْ قُلْتُ الْعَبَّاسُ هُوَ الْمُحِقُّ خَرَجْتُ عَنْ دِينِي وَكَفَرْتُ.

هشام گفت: من دیدم اگر بگویم علی (علیه السلام) حق است گردنم را می زنند (چون هارون الرشید از فرزندان عباس بود) و اگر بگویم عباس حق است از دینم خارج شده کافر شده ام.

آن گاه به یاد قول امام صادق (علیه السلام) افتاد که حضرت فرمودند: ای هشام تا زمانی که با زبانت ما را یاری می کنی روح القدس تو را تأیید و کمک می کند.

پس گفتیم: هیچ کدام از این دو خطا نکرده اند و هر دو صاحب حق بودند و نظیر این تنازع در قرآن در قصه حضرت داود (علیه السلام) آمده است: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَهَلْ آتَاكَ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ... (۱)

و ای رسول ما آیا حکایت آن دو خصم «دو ملک» به تو رسیده که از بالای محراب بر حضرت داود وارد شدند و داود سخت هراسان شد آن دو گفتند: نترس ما، دو خصم یک دیگر هستیم که بر هم ظلم کرده ایم میان ما به حق حکم کن و ما را به راه راست هدایت فرما.

این برادر من ۹۹ میش دارد و من یک میش او با قهر و غلبه می گوید. این یک میش را هم به من واگذار کن داود «بدون تأمل و درنگ» گفت: به تو ظلم کرده است که، می خواهد میش تو را به ۹۹ میشن خود اضافه کند... «پس از این قضاوت بی تأمل و سریع هر چند به حق» داود دانست که ما او را سخت امتحان کرده ایم. (۲)

ص: ۲۱۴

۱- سوره ص، آیات ۲۱-۲۴

۲- بحارالانوار ج ۱۰ ص ۲۹۳ فدک و العوالی ص ۱۷۸ آیه ۲۱-۲۵ سوره ص

هشام پس از قرائت آیات گفت: حال کدام یک از این دو ملک خطاکار و کدام بر حق می باشند؟

یحیی گفت: هر دو بر حق بودند چون این دو در حقیقت نزاعی با هم نداشتند و بلکه این دو ملک این نزاع ساختگی را پیش داود (علیه السلام) بردند تا او را بر خطایش هشام گفت: همچنین حضرت علی (علیه السلام) و عباس در حقیقت با هم اختلافی نداشتند بلکه این اختلاف و نزاع را طاهر نمودند تا ابابکر را بر غلط و خطایش در میراث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آگاه سازند.

سوال ششم: عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد راویان خبر «لانورث» یا شاهدان بر آن؟

ج کسانی که خواسته بودند از مقدمه این روایت استفاده کنند و عثمان، عبدالرحمن بن عوف زبیر و سعد را راوی روایت «لانورث» بدانند باید گفت:

اولاً: عمر این چند نفر را سوگند داد که آیا این روایت را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانیم پس این ها شاهد بر روایت ابوبکر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نه راوی روایت.

توضیح بیشتر این که: در اینجا چون عمر می خواست طبق این روایت «لانورث» حکم صادر کند

و ادعا می کرد که این حدیث را ابابکر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است. پس باید طبق قاعده «البینه علی المدعی» بر این مسئله شاهد بیاورد به همین علت از این چند نفر به عنوان شاهد بر روایت استفاده کرد.

ثانیاً این شهادت در زمان خلافت عمر اتفاق افتاده نه در زمان ابوبکر و ابن ابی الحدید با حالت تعجب در اینجا می گوید.

فَأَيْنَ كَانَتْ هَذِهِ الرِّوَايَاتُ أَيَّامَ أَبِي بَكْرٍ مَا نَقَلَ أَنَّ أَحَدًا مِنْ هَؤُلَاءِ يَوْمَ خُصُومَةِ فَاطِمَةَ وَ أَبِي بَكْرٍ رَوَى مِنْ هَذَا شَيْئًا (۱)

پس این روایان در زمان ابابکر کجا بودند؟ چرا از احدی نقل نشده است که حتی یکی از این چند نفر در زمان خصومت فاطمه با ابوبکر روایتی در این زمینه نقل کرده باشند!!

ص: ۲۱۵

و ثالثاً: این چند متهم هستند که با حضرت امام علی (علیه السلام) دشمنی باطنی داشته اند و شهادت چنین افرادی قابل اعتماد نیست. رابعاً این ها در این جهت هم متهم هستند که، با این شهادت خود نفعی را برای خود جلب می کنند. زیرا وقتی « فدک » صدقه شد، آن ها نیز از آن صدقه استفاده خواهند کرد.

خامساً: از علمای اهل سنت و از جمله: قاضی القضاة سؤال می کنیم که، شما چرا آن چهار نفر را شاهد بر روایت گرفته اند، ولی علی (علیه السلام) و عباس را شاهد بر روایت ندانسته اید؟

سادساً: ابن ابی الحدید بر شهادت عثمان اشکال گرفته است آن جا که، می گوید: اگر عثمان می دانست که، پیامبران ارث نمی گذارند پس چرا او از طرف زن های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور شد تا ارث آن ها را از ابابکر طلب نماید (۱)

نکته دیگر در مورد روایت « لائورث » این است که: این جا راوی خبر خود مدعی نیز می باشد و این مسئله او را در معرض تهمت جعل حدیث قرار می دهد. توضیح این که ابابکر ادعا دارد که « فدک » از آن حضرت فاطمه (علیها السلام) نیست بلکه فدک جزء اموال مسلمین است و باید بین آن ها تقسیم شود و در این صورت خود ابابکر هم در « فدک » ذی حق می شود پس این مدعی نمی تواند برای اثبات ادعای خود روایتی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کند که فقط و فقط خود او شنیده است.

جالب تر این که، راوی خبر علاوه بر مدعی بودن، قاضی نیز می باشد. و می خواهد با این دلیلی که: خود آورده ذی حق بودن خودش را خود او حکم کند و باید گفت: در هیچ کجای کره زمین و در هیچ زمانی چنین دادگاهی تشکیل نشده و چنین قضاوتی صورت نگرفته است که، شخصی در آن واحد مدعی و شاهد و قاضی باشد و یقیناً رأی چنین دادگاهی از پیش مشخص می باشد. مخصوصاً اگر قاضی این دادگاه، ابوبکر و همکار او عمر باشد.

علاوه بر این، تاکنون معلوم شد که، روایت « لائورث » خبر واحد است که، راوی آن فقط و فقط ابابکر بوده است. حال با توجه به این مطلب که اعتبار خبر به اعتبار راوی آن است، باید دید که آیا

ص: ۲۱۶

راوی خبر یعنی ابابکر شخصی مورد اعتماد و عادل است . تا خبر او را قبول کنیم یا غیر قابل اعتماد و جزء روایات مردود شمرده می شود . و ما برای ثابت کردن فسق شمرده می شود . و ما برای ثابت کردن فسق ابوبکر در میان روایات به ذکر چند روایت که ، قبل از واقعه صفین حضرت علی (علیه السلام) فرمود : . . . در جریان جنگ خندق عمرو بن عبدود ، عمر را به اسم صدا زد و عمر پشت به او کرد و به دوستان خود پنهان شد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی وحشت عمر را دیدند تبسمی کردند و فرمودند :

أَيُّ حَبِيبِي عَلِيٌّ؟ دُوسْتَمِ عَلِيٍّ (علیه السلام) کجاست ؟ ای دوستم یا علی ، جلو بیا این در حالی بود که عمر در روز خندق به دوستان خود گفت: وقتی دشمن از هر طرف بر ما هجوم آورد ، ما محمد را به آن ها تحویل خواهیم داد تا از این واقعه سال خارج شویم .

فَقَالَ: لَهُ صَاحِبُهُ لَا وَلَا يَكُنْ نَتَّخِذُ صِنْمًا عَظِيمًا نَعْبُدُهُ لِأَنَّا لَا نَأْمَنُ أَنْ يَطْفِرَ ابْنِ أَبِي كَبِيشَةَ فَيَكُونُ هَلَاكَنَا وَلَكِنْ يَكُونُ هَذَا الصَّنَمِ لَنَا دُخْرًا فَإِنْ ظَفَرْتُ قُرَيْشٍ أَظْهَرْنَا عِبَادَةَ هَذَا الصَّنَمِ وَاعْلَمْنَاهُمْ إِنَّ لَنْ نَفَارِقُ دِينَنَا وَإِنْ رَجَعَتْ دَوْلَةُ ابْنِ أَبِي كَبِيشَةَ كُنَّا مُقِيمِينَ عَلَيَّ عِبَادَةَ هَذَا الصَّنَمِ سِرًّا (۱)

ابابکر به عمر گفت : نه لکن ما بت بزرگی را برای پرستیدن بر می گیریم چون ما ایمن از پیروزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستیم . این بت ذخیره خوبی برای ماست ، تا اگر قریش بر ما پیروز شد، بت پرستی خود را ظاهر کنیم و به آن ها بفهمانیم که ما از دین خود دست برداریم و اگر دولت محمد پیروز شد ما مخفیانه بر بت پرستی خود باقی خواهیم ماند . . . و خلاصه ادامه روایت چنین است که : جبرئیل این خبر را بعد از قتل عمر بن عدود ، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت امام علی (علیه السلام) را مأمور کردند تا آن بت را از مخفیگاهش خارج کرده و آن را تکه تکه کند حضرت امام علی (علیه السلام) می فرماید : به خدا قسم ناراحتی شکسته شدن بت آن ها را تا آخر عمر در چهره آنها می دیدم .

مرحوم علامه امینی رحمه الله تعالی علیه در الغدير (ج ۷ از ص ۹۵ به بعد) در رابطه با قمار بازی و میگساری ابوبکر ، مطالبی را از کتب اهل تسنن نقل کرده است . و از جمله این روایت را که : بزاز

ص: ۲۱۷

می گوید: انس بن مالک گفت: من در خانه اباطلحه ساقی آن گروه (یازده نفره) بودم و با ده انگور و انجیر به هم آمیخته را در بین آن ها تقسیم می کردم و در میان آن ها مردی به نام ابوبکر بود که چون از آن شراب نوشید این چنین شعر خواند: و بر انگیخته خدا به ما می گوید: که دوباره زنده خواهیم شد چگونه آن کسی که ریشه کن شده زندگی باز خواهد یافت .

و در همین حالت نوشیدن و مستی بودند که مردی از مسلمانان وارد شد و گفت چه می کنید؟ خداوند تبارک و تعالی دستور حرام بودن شراب را فر فرستاده است . . . (۱)

سوال هفتم: اگر اموال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه بود چرا آن را برای دخترش بیان نکرد؟

ج اولاً: این مطلب مورد نیاز حضرت امام علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) بوده و هیچ لزومی نداشته که ابابکر از این حدیث اطلاع داشته باشد. چون در هیچ طبقه از وراثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار نداشته است پس اگر این حدیث را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط به شخصی ابابکر ابلاغ فرموده باشد، عمل بی جایی انجام داده و سخن لغوی بر زبان جاری ساخته است در حالی که قرآن در مورد ایشان می فرماید:

« وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۲) »

پیامبر از روی هوی و هوس سخنی بر زبان نمی آورد بلکه کلمات او وحی الهی می باشد .

ثانیاً: اگر این مطلب را برای دختر بزرگوارش بیان می کرد. دیگر حضرت زهرا (علیها السلام) ارث خود را طلب نمی کرد (چون ما قائل به عصمت ایشان می باشیم) و برای باز پس گرفتن حق خود از خانه خارج نمی گردید و بر علیه خلیفه وقت نمی شورید و خطبه نمی خواند و دیگر این اختلاف ها بین امت اسلامی پیش نمی آمد تا جائی که گروهی اعتقاد پیدا کنند که خلیفه غاصب بوده است .

ص: ۲۱۸

۱- صحیح بخاری، کتاب تفسیر، سوره مبارکه مائده ذیل آیه خمر صحیح مسلم، کتاب اشربه، باب تحریم خمر و سیوطی در دُرّ المنثور ج ۲ ص ۳۲۱ احمد در مسندش ج ۳ ص ۱۸۱ و ۲۲۸ طبری در تفسیرش ج ۷ ص ۲۴ بیهقی در سنن کبری ج ۸ ص

۲۹۰ و ۲۸۶ ابن کثیر در تفسیرش ج ۲ ص ۹۴ و ۹۳ به نقل از الغدیر ج ۷ ص ۹۹

۲- سوره مبارکه، نجم آیه ۳

ثالثاً: پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) باید طبق آیه شریفه « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۱) »

خویشان نزدیک خود را انذار کن و بترسان .

ابتدا نزدیکان را به احکام و سنن آشنا کند و حال آنکه کسی از خلق ، نزدیکتر از دخترش فاطمه (علیها السلام) و دامادش امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نبود پس چگونه ممکن است . ابوبکر به تنهایی این حکم را شنیده باشد و نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از علی و فاطمه (علیها السلام) عباس و بنی هاشم و زنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و احدی از صحابه این حکم را نشنیده باشند . ام سلمه رضوان الله تعالی علیها در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) به این آیه استناد کرد و فرمود :

اتْرَعْمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)

حَرَّمَ عَلَيْهَا مِيرَاثَهَا وَلَمْ يُعَلِّمْهَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ، أَفَأَنْذَرَهَا وَ خَالَفَتْ مُتَطَلِّبَةً؟! وَ هِيَ خَيْرُهُ النَّسْوَانِ وَ أُمَّ سَادَةِ أَشْجَلٍ؟! آیا گمان می کنید رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) میراث خود را بر فاطمه حرام کرده است و این حکم را به او اعلام نکرده و در حالی که ، قرآن می فرماید ؟ خویشان نزدیک را انذار کن و یا این که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به دخترش فاطمه گفته : ولی او برخلاف حکم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مطالبه ارث می کند ؟ چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که او بهترین زنان عالم است و مادر شیر بچه های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است .

یعنی شما با جعل حدیث « لَانُورِث » باید یکی از این دو خلاف را قائل شوید :

۱- یا باید بگویید پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خلاف دستور خدا حکم را به فاطمه نفرموده است .

۲- یا این که ، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم را فرموده ولی فاطمه بر خلاف حکم پدر مطالبه ارث می کند راوی می گوید : ام سلمه را به خاطر دفاع از حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) آن سال ، از حقوق بیت المال محروم کرد . (۲) جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی در صحیح حدیث « لَانُورِث » و تمسک به آن ، انسان را به شک از عجایب این است که ، ابابکر بر کرسی قضاوت نشسته و مالکیت حضرت زهرا (علیها السلام) را رد می کند ، در

ص: ۲۱۹

۱- سوره مبارکه شعراء ، آیه ۲۱۴

۲- دلائل الامامه ص ۳۹

حالی که ، علماء و محدثین شیعه و سنی بر این مسئله اتفاق دارند که ، او به بسیاری از احکام اسلامی جاهل بود . به طور مثال درباب ارث حکم جده (مادر بزرگ) را نمی دانست که ، آیا او از میت ارث می برد یا نه ؟

و همچنین رفیق او عمر معنای کلاله در باب ارث در آیه: « وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً » را نمی دانست . (۱)

و خود او اقرار کرد که :

كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَحَتِّي الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْبُيُوتِ وَ كُلُّ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَحَتِّي الْعَجَائِزِ فِي الْبُيُوتِ ، همه مردم از عمر (أفقه) فقیه تر هستند حتی زن های درخانه ها (۲) همه مردم ، حتی پیرزنان از عمر داناترند حال کسانی که در این مرتبه از جهل و عجز از علم به کتاب خدا و احکام شریعت هستند چگونه این حدیث را نقل کرده اند و این حکم عجیب را خلاف قرآن از آن استنباط نمودند، آن هم در مقابل حضرت علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) که ، همه (از جمله خود عمر و ابابکر) اقرار به اعلیّت آن ها در همه علوم بخصوص در علم به آیات قرآن دارند (مرحوم امینی ۲۲ مورد از جهل ابوبکر و عمر به احکام اسلامی را از کتب اهل تسنن نقل کرده است، رجوع شود به الغدیر) اضطراب روایات ابی بکر در حدیث لائورث : از نکته های مهم در این بحث که فقط به آن اشاره می شود، این است که کلمات ابوبکر در این حدیث به صورت های مختلف ذکر شده که ، علاوه بر اختلاف در لفظ حدیث باعث اختلاف در معنی هم می شود .

۱- نَحْنُ مَعَاشِرِ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَهُ ۲- إِنْ النَّبِيُّ لَا يُورَثُ

۳- إِنْ اللَّهَ إِذَا أَطْعَمَ نَبِيًّا طَعَمَهُ فَهِيَ لِلذِّي يَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ

۴- إِنَّمَا هِيَ طَعَمَهُ اللَّهُ فِي حَيَاتِي فَأَذَامَتْ فَهِيَ يَبْنَ الْمُسْلِمِينَ

۵- إِنْ اللَّهَ تَعَالَى يُطْعِمُ النَّبِيَّ الطَّعْمَةَ مَا كَانَ حَيًّا فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ رُفِعَتْ

ص: ۲۲۰

۱- کلاله به میتی گفته می شود که از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزند و ارثی نداشته باشد و از طبقه دوم یعنی برادران و خواهران او از او ارث ببرند ، رجوع به تفسیر شود . و کلاله به فتح کاف به معنی مانده شدن ، گُند شدن ، بی پدر شدن ، بی فرزند شدن .

۲- سنن کبری ج ۷ ص ۲۳۳ شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۱۵

۶- نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَلَا- فَضَّهُ وَ لَا دَارًا وَ لَا عِقَارًا وَ إِنَّمَا نُورِثُ الْحِكْمَةَ وَ الْكُتُبَ وَ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمِهِ فَلَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ

و شکی نیست که ، اضطراب در یک حدیث تا این حد، آن هم در خبری که راوی آن فقط یک نفر باشد منحرف به سقوط حدیث از حُجَّت و اعتبار می شود . (۱)

متضاد بودن عمل ابابکر به حدیث لانورث و نهی او از نقل حدیث ذهبی عالم اهل تسنن روایت کرده است .

جَمَعَ أَبُو بَكْرٍ النَّاسَ بَعْدَ وَفَاةِ نَبِيِّهِمْ فَقَالَ : إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا وَ النَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا فَلَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا : بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ فَاسْتَحْلُوا حَلَالَهُ وَ حَرِّمُوا حَرَامَهُ

ابوبکر بعد از رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را جمع کرد و گفت : شما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) احادیثی نقل می کنید که در آن اختلاف دارید و مردم بعد از شما به اختلاف شدیدتری دچار می شوند از این به بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤالی کرد، بگویید : بین ما و شما، کتاب خدا حکم می کند، سپس حلال قرآن را حلال و حرام قرآن را حرام بدانید . آنگاه ذهبی می گوید : ابابکر جمیع احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که ، در کتابی بود و تعداد آن به ۵۰۰ حدیث می رسید در آتش سوزانید (۲)

حالا با این روش و برخورد ابابکر ، چند اشکال به وجود می آید .

۱- چرا کسی که ، مانع از نقل حدیث است ، حدیثی از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند و بر طبق آن عمل کرده و حضرت زهرا (علیها السلام) را از « فدک » محروم می نماید .

۲- کسی که ، مردم را به عمل کردن به قرآن امر می کند (بحسب ظاهر) پس بر خلاف آیات قرآن که: از ارث گذاشتن انبیاء خبر می دهد عمل می کند .

ص: ۲۲۱

۱- فدک و العوالی ص ۴۹۱ - ۴۹۴

۲- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۲ - ۵ فدک و العوالی ص ۴۲۰

۳- ابوبکر می گوید: حدیث نقل نکنید چون باعث اختلاف بین امت اسلامی می شود. پس چگونه خودش حدیثی نقل کرد که باعث شدیدترین اختلافات بین مسلمانان از آن زمان تاکنون گردیده است. البته خلیفه دوم نیز برای جلوگیری از نوشتن احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) طی بخشنامه ای، به تمام مناطق اسلامی نوشت. هر کس حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نوشته، باید آن را از بین ببرد، وی تنها به صدور این بخش نامه اکتفاء نکرد، بلکه به تمام یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حافظان حدیث اکیداً هشدار داد که از نقل و کتاب حدیث خودداری کنند. او هر کس را که اقدام به نقل حدیث می نمود، به شدت مجازات می کرد، چنانکه «ابن مسعود» و «ابودرداء» و «ابوذر غفاری» را به جرم نقل حدیث، زندانی کرد و این سه تن تا هنگام مرگ عمر در زندان به سر می بردند (۱).

سؤال هشتم: اگر اموال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه است و ارث نمی رسد، پس چرا همسران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از آن، حضرت بدون ارائه دلیل در حجره های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سکونت داشتند؟

ج- انتقال حجره ها به زنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دو صورت خارج نیست.

۱- ارث به آن ها رسیده باشد.

۲- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حجره ها را به همسرانش بخشیده باشند.

اگر بر وجه ارث باشد مخالف حدیث «لاتورث» است و اگر بر وجه بخشش باشد چرا ابابکر از آن ها دلیل و مدرک برای بخشش طلب نکرد. همان طور که از حضرت زهرا (علیها السلام) دلیل و شاهد خواست که: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) «فدک» را به آن حضرت بخشیده است.

مرحوم مجلسی رحمه الله تعالی علیه، بعد از ذکر این مطلب، می نویسد: وَ هَذَا مِنْ أَعْظَمِ الشَّوَاهِدِ لِمَنْ لَهُ أذُنِي بَصِيرَةٍ عَلَى أَنَّهُ
وَلَمْ يَفْعَلْ مَا فَعَلَ إِلَّا عَدَاوَةً لِأَهْلِ بَيْتِ الرَّسَالَةِ وَلَمْ يَقُلْ مَا قَالَ إِلَّا افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ

ص: ۲۲۲

۱- مستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۱۱۰ تذکره الحفظ ج ۱ ص ۷

این بزرگترین شاهد بر این است که ، ابابکر فدک را غصب نکرد ، مگر به خاطر دشمنی با اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و آن سخن و حدیث «لانورث» را نگفت مگر این که ، افتراء و دروغ بر خدا و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زد (۱)

سوال نهم : ابوبکر و عمر با چه حقی در حجره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شدند ؟

ج- اگر بگوئید به حق عایشه و حفصه از ارث، جواب این است که خود ابابکر گفت : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی گذارد .

(و اگر ارث هم بگذارد حق عایشه و حفصه از حجره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کمتر از یک وجب می باشد)

و اگر بگوئید : اموال پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (طبق این روایت ابابکر) صدقه است و حق تمام مسلمانان است در این صورت ، باید رضایت تمام مسلمانان را حاصل می کردند که ، آن ها در این مورد اجازه ای از مسلمانان نگرفتند ، برای واضح شدن مطلب به این حکایت توجه کنید مرحوم شیخ علی حائری سنقری (رحمه الله تعالی علیه) در کتاب الخصائص الزهرا ، می نویسد : یکی از امامیه می گوید : من با فضال کوفی بودم و مرور کردیم به جماعتی که در آن ابوحنیفه روبه روی اصحابش نشسته بود . پس فضال گفت : به خدا قسم او را رها نمی کنم تا این که ، با حجّت و دلیل او را ساکت گردانم .

گفتم : تو قادر بر این کار نیستی ، او از تو در بحث قوی تر است .

گفت : ساکت شو ! به خدا قسم حجّت مرد گمراه بر حجّت مرد مؤمن غلبه نمی کند . سپس جلو رفت و مقابل ابوحنیفه ایستاد و گفت : ای قاضی من یک برادر رافضی (شیعه) دارم که ، از من سنش بیشتر است و می گوید :

افضل خلق بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابی طالب (علیه السلام) است ، ولی من می گویم : ابوبکر افضل است پیش تو آمده ام تا حجّت و دلیلی به من تعلیم دهی تا به او بگویم ، ابوحنیفه گفت به برادر رافضیّت بگو: در فضیلت ابوبکر و عمر ، همین کفایت می کند که ، این دو در جنگ بدر و سائر جنگ ها ، جلیس و همنشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند ولی علی دور از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حال جنگ بود .

فضال گفت : من این مطلب را به برادر رافضیم گفته ام ، ولی او با این آیه قرآن جواب من را داده که :

ص: ۲۲۳

« فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا » (۱)

خداوند مجاهدین را بر قاعدین (نشستگان) اجری عظیم و بزرگ داده است و علی مجاهدت می کرد و آن دو نشستہ بودند پس علی افضل از آنان است، ابوحنفیه گفت: « به برادر رافضیت بگو » ابابکر و عمر در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شدند، و حال آن که علی در مسافتی دور دفن شده است، چه فضیلتی بالاتر از این؟ فضال گفت: من این مطلب را به برادر رافضیم گفته ام، ولیکن او با این آیه از قرآن جواب مرا گفت.

که خداوند می فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ » (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید بدون اجازه وارد خانه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشوید و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه خود دفن شده بود و ثابت نشده است که، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه دفن ابابکر و عمر را در خانه خود داده باشد.

پس این دو نفر با آیه قرآن مخالفت کردند چون در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون اذن او دفن شده اند؟

ابوحنفیه گفت: عایشه و حفصه چون مهریه خود را در زمان ازدواج از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگرفته بودند دفن پدرانشان در این مکان را بدل از مهریه قرار دادند.

فضال گفت: من این مطلب را هم به برادر رافضیم گفته ام، ولی او به من گفت: مگر آیه قرآن را نشنیده ای که می فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ » (۳)

ای پیامبر ما زنانی که مهرشان را عطا کردی بر تو حلال کردیم. و این آیه تصریح به این مطلب دارد که، زن های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مهریه خود را گرفته اند و در ذمه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی باقی نمانده است. ابوحنفیه گفت: به برادر رافضیت بگو: این دو، در سهم عایشه و حفصه، از ارثش که، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده بود دفن شده اند پس فضال گفت: من به او گفته ام. ولی او به من جواب داد که: شما

ص: ۲۲۴

۱- سوره مبارکه نساء آیه ۹۵

۲- سوره مبارکه احزاب آیه ۵۳

۳- سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۰

(اهل سنت) ادعا دارید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی گذارد و به همین دلیل ابوبکر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را از « فدک » محروم نمود و به ایشان گفت : من از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام که : پیامبران ارث نمی گذارند پس چگونه عایشه و حفصه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث می برند در حالی که ، همسر اویند ولی حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و نزدیک ترین خلق به اوست از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی برند؟!

و اگر تسلیم شویم که ، عایشه و حفصه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث می برند (باید بگوئیم) که ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۹ همسر داشت و سهم همه آن ها یک هشتم است و اگر یک هشتم را تقسیم بر ۹ کنیم حق هر کدام از آن ها بسیار ناچیز می شود و اگر بخواهیم حق عایشه و حفصه را از حجره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حساب کنیم به مقدار یک و جب هم نمیرسد بلکه به اندازه یک تخم مرغ می باشد . پس چگونه عمر و ابابکر به اندازه دو قبر در این حجره تصرف کردند؟ پس ابوحنیفه ساکت شده سپس فریاد زد او را خارج کنید او خودش یک رافضی خبیث است و برادری ندارد . (۱)

نکته دیگر

جمله آخر این حدیث می گوید :

ما تَرَکْنَاهُ صَدَقَةً ، جمیع اموال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از او صدقه است . جمیع اموال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از او صدقه است .

در حالی که ، در تاریخ و از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ مطلب و شاهی بر این مسئله ذکر نشده است که ، تمام اموال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از او به عنوان صدقه بین مسلمانان تقسیم شده یا جزء بیت المال گردید و مسئله دیگر این که : شخص موصی (وصیت کننده) طبق شرع حق ندارد در پیش از ثلث مالش وصیت کند پس چگونه ممکن است پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که ، صاحب شریعت هستند تمام اموالشان صدقه باشد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اصحاب خود را منع می کردند که ، به بیش از ثلث وصیت کنند و می فرمودند : اگر

ص: ۲۲۵

۱- فدک و العوالی ص ۴۷۸ به نقل از کتاب خطی اربعین فی خصائص الزهرا ج ۳ ص ۴۲۳ و بحار ج ۴۷ ص ۴۰۰ احتجاج

ص ۱۷

ورثه شما غنی باشند بهتر از آن است که ، آن ها را محتاج به مردم رها کنید (۱) حال چگونه ممکن است . پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام اموال خود را برای مسلمین قرار دهند و وارثین خود را از ارث بردن محروم نمایند (اگر عقل دارند تعقل کنند)

سؤال دهم : چرا حدیث « لا نُورُثُ » توسط ابابکر ، عمر ، عثمان ، عایشه ، حفصه ، خلفاء ، بنی امیه و بنی عباس نقض گردید ؟

اشاره

۱- ابابکر : خود ابابکر در چند مورد این مورد حدیث را عملاً نقض کرده است .

الف) با برگرداندن شمشیر ، شتر ، عمامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امام علی (علیه السلام) که ابن الحدید (۲)

و علامه حلی رحمه الله تعالی علیه ، این اشکال را ذکر کرده اند . (۳)

ب) با نوشتن نامه رد فدک که در کتاب الغدیر (۴)

علاقه امینی رحمه الله تعالی علیه ، به آن اشاره شده و در جریان پاره کردن نامه توسط عمر ، به منابع و مأخذ آن به صورت کامل اشاره خواهد شد .

ج) با اقرار به این که اهل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از ایشان ارث می برند . ابن ابی الحدید روایتی را با ذکر سند از ابی الطفیل ، نقل می کند که :

أَرْسَلْتُ فَاطِمَةَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، وَأَنْتَ وَرَثَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آیه ام اَهْلَهُ ؟ قَالَ: بَلْ اَهْلُهُ ...

حضرت زهرا (علیها السلام) پیغام فرستادند به سوی ابوبکر که ، آیا تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث می بری یا اهل او؟ و ابوبکر در جواب گفت : اهل او

سپس ابن ابی الحدید بعد از ذکر روایت می گوید : وَهَذَا تَصْيِيرٌ بِأَنَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مَوْرُوثٌ يَرِثُهُ وَهُوَ خِلَافٌ قَوْلِهِ لَا نُورُثُ (۵)

ص: ۲۲۶

۱- صحیح بخاری ج ۲ ص ۸۲ صحیح مسلم ج ۵ ص ۷۱

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶ ص ۸۳ و ۸۴

۳- عوالم ج ۱۱/۲ ص ۶۴۴

٤- الغدير ج ٧ ص ١٩٤

٥- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد جزء ٦ ص ٨١ و ٨٣

و این کلام صراحت دارد. بر این که، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث می گذارد و اهلش وارث او هستند، و این اقرار او، مخالف روایت «لا نُورث» می باشد.

۲- عمر: برگرداندن «فدک» به حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس در زمان عمر که روایت آن در صحیح بخاری و صحیح مسلم ذکر شده (۱) و همچنین در متن الغدیر که چند صفحه بعد آورده می شود. اشاره به این مطلب شده است.

۳- عثمان و زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

الف) شیخ ملاّتی هندی سنّی در کتاب کنز العمال «در باب خلافة الصّدیق» روایتی از ابن عباس نقل می کند که: حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس مشاجره ارث خواهی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بعد از ابابکر و عمر در زمان خلافت عثمان به نزد او بردند و عثمان در برابر اظهارات آن ها ساکت شد و سرخود را پایین انداخت و این حدیث دلالت دارد بر این که، عثمان سخن ابوبکر و عمر را تأیید نمی کند و تقریباً در مورد تسلیم میراث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امام علی (علیه السلام) و عباس و تقسیم بینی آن ها فکر می کند، و این مطلب بر خلاف آن حدیثی است که ابوبکر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده است زیرا اگر عثمان حدیث «لا نُورث» را پذیرفته بود نباید سر به زیر بیاندازد بلکه سزاوار بود، بدون درنگ با کمال قاطعیّت، همان سخن ابابکر و عمر را باز گو نماید. ب) قال مالکُ بنِ أَوْسٍ: أَنَا سَمِعْتُ عَائِشَةَ يَقُولُ: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانٍ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، يَسْأَلُ لَهُنَّ مِيرَاثَهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَمِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى كُنْتُ أَرُدُّهُنَّ عَنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ أَلَا تَتَّقِينَ اللَّهَ أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا نُورَثُ مَا نَزَّ كُنَاهُ صَدَقَهُ (۲)

مالک بن اوس می گوید: من از عایشه شنیدم که می گفت: زن های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) عثمان بن عفان را به نزد ابوبکر فرستادند و ارث خود را از اموال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مطالبه کردند و من (عایشه) آن ها را از این طلب منع کردم و گفتم: آیا از خدا نمی ترسید آیا نمی دانید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما ارث نمی گذاریم و متروکه ما صدقه است.

ص: ۲۲۷

۱- صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۴۷ صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۲ بحث منازعه حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس در زمان عمر در همین کتاب گذشت و در چند مورد هم اشاره شد.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶ ص ۸۳ و ۸۴

از این روایت به خوبی استفاده می شود که زنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابابکر مطالبه ارث نمودند و این دلیل است که، آن ها روایت (لا نُوْرث) را قبول نداشتند. و همچنین عثمان نیز با قبول و کالت از طرف آن ها به طور عملی اعلام کرد، که من نیز حدیث (لا نُوْرث) را قبول ندارم والا او باید در جواب زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل ابوبکر و عمر، چنین می گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است پیامبران ارث نمی گذارند، این که خودش در مطالبه ارث از ابوبکر و کیل مدافع همسران پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گردد.

۴- عایشه: فروه بن مجاشع، از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که، حضرت فرمود: عایشه نزد عثمان آمد و گفت: آن سهمیه ای را که، پدرم و عمر بن خطاب به من می دادند، به من رد کن، عثمان گفت: من در کتاب و سنت جایی برای چنین چیزی که، برای تو مقرّر باشد، نیافتم و همانا پدرت و عمر بن خطاب از روی رضایت خاطر و دلخواه خود به تو بخشش می کردند و من این کار را نمی کنم. قَالَتْ لَهُ: فَأَعْطِنِي مِيرَاثِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا أَوْلَمْ تَجِئِيْنِي أَنْتِ وَمَالِكُ بْنُ أَوْسِ النَّضِيرِيِّ فَشَهَدْتُهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَمٍ لَا يُورَثُ حَتَّى مَنَعْتُمَا فَاطِمَةَ مِيرَاثِهَا وَابْطَلْتُمَا حَقَّهَا فَكَيْفَ تَطْلُبِينَ الْيَوْمَ مِيرَاثًا مِنَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ فَتَرَكَتَهُ وَانْصَرَفَتْ... (۱)

عایشه به عثمان گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بده عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نصری نزد من نیامدید و گواهی ندادی که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی گذارد تا جایی که، فاطمه را از ارث خود منع کردید و حق او را پایمال نمودید؟ حال چگونه امروز ارث از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طلب می کنی؟ عایشه او را رها کرد و برگشت از آن روز به بعد، هر گاه عثمان برای نماز بیرون می شد عایشه پیراهن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می گرفت و بر سر چوبی بلند می کرد و می گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزیده و سنت او را رها ساخته است.

در کشف الغمه: روایت شده است که، عایشه و حفصه هر دو برای مطالبه ارث نزد عثمان آمدند و چون عایشه، عثمان را « به آن صورت که، در روایت قبل ذکر شد » اذیت کرد، عثمان نیز بر منبر رفت و چنین گفت: إِنَّ هَذِهِ الزَّعْرَاءِ عَدُوَّةُ اللَّهِ

ص: ۲۲۸

این زن کم مو دشمن خداست خداوند مثل او و رفیقش حفصه را در قرآن چنین آورده :

« ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً تُوْحٍ وَ امْرَأَةً لُوْطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِيْنَ (۱)» خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثال زده است که آن ها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آن دو (پیامبر) خیانت کردند و ارتباط آن ها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان « در برابر عذاب الهی » نداشت و به آن ها گفته شد :

وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند، عایشه در جواب عثمان گفت : ای نعتل (پیرمرد خرفت) ای دشمن خدا همانا رسول خدا تو را به اسم نعتل یهودی یمنی، اسم گذاری کرد . بعد عایشه و عثمان همدیگر را لعن نمودند . و عایشه قسم خورد که ، در شهری که عثمان حاضر است زندگی نمی کند و به سوی مکه خارج شد . (۲)

لازم به تذکر است که، در این روایت علاوه بر عایشه، حفصه، نیز مطالبه ارث کرده و او نیز جزء ناقضین روایت « لانورث » شناخته می شود و این مطلب را روایتی که شریک بن عبدالله در کتاب الايضاح ، نقل کرده است تایید می نماید . (۳)

صاحب مستدرکات عوالم العلوم می گوید : ابن اعثم صاحب کتاب « الفُتُوْح » نقل کرده است که: عایشه گفت : این پیرمرد خرفت (نعتل) را بکشید خداوند او را بکشد چون او سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر داده است و حال آن که ، آب غسل پیراهن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خشک نشده است و در این حال عایشه به سوی مکه خارج شد . و غیر او (ابن اعثم) چنین روایت کرده اند : و چون عثمان کشته شد عایشه به مدینه برگشت و شخصی با او ملاقات کرد پس عایشه از اخبار زمان سوال کرد و چون در جواب شنید که مردم راضی به خلافت علی (علیه السلام) شده اند ، گفت : به خدا قسم من انتقام خون عثمان را می گیرم ، به او گفته شد تو حریص بر قتل عثمان بودی حال چگونه می خواهی انتقام خون عثمان

ص: ۲۲۹

۱- سوره مبارکه تحریم آیه ۱۰ جزء ۲۸

۲- کشف الغمه ج ۱ ، ص ۴۷۸ به نقل از عوالم العلوم ۱۱/۲ ، ص ۷۶۹

۳- الايضاح ص ۲۵۶ عوالم ۱۱/۲ ص ۷۷۰

را بگیری؟ عایشه گفت: آن زمانی که من دستور قتل عثمان را دادم او را نکشتند و او را رها کردند تا این توبه که کرد و از گناهان پاک شد. (۱)

نقض حدیث «لأنورث» توسط خلفا در طول تاریخ

مرحوم علامه امینی (رحمه الله علیه) در جلد هفتم الغدير بعد از ذکر مطالبی در رابطه با «فدک» چنین می نویسد: مطلب دیگر آن که اگر ابوبکر در نقل این حدیث صادق بوده و به راستی این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بود پس چرا خود با نوشته ای که، به دست فاطمه (علیها السلام) داد فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نقض کرد و «فدک» را به آن حضرت واگذار کرد و البته عمر از راه رسید و به او گفت: این نوشته چیست؟ او گفت در این نامه میراث فاطمه را از پدرش به او واگذار کرده ام عمر گفت: از چه راهی به مسلمانان بخشش خواهی کرد با این که، عرب به جنگ تو برخاسته و جنگ با آنان هزینه لازم دارد. بعد عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

این مطلب را سبط ابن جوزی به طوری که، در السیره الحلبیه ج ۳ ص ۳۹۱ آمده است نقل کرده است و اگر روایت ارث نگذاشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درست بود و خلیفه ناهق، در نقل این روایت صادق بود. پس این اختلافات نظرها سپس از خلیفه چه بود.

نمونه ای از اختلافات

۱- پس از آن که، عمر به خلافت رسید «فدک» به ورثه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) واگذار کرد و امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عباس بن عبدالمطلب در آن اختلاف کردند. امام علی (علیه السلام) می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیات خود آن را به حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) بخشیده است و عباس این مطلب را قبول نکرده می گفت: این ملک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و من وارث آن حضرت می باشم. نزاع

ص: ۲۳۰

خود را نزد عمر مطرح کردند، وی از این که ، بین آن دو حکم کند خودداری کرده و گفت : شما به شأن و موقعیت خود آگاه تر هستید من آن را به شما واگذار کردم ، به این کتب مراجعه شود (۱):

اشکالات و ایرادهای وارد شده به احادیث این باب ، مثل اصل نزاع خیالی (که قبلاً هم ذکر شد و رد شد) بین عباس و علی (علیه السلام) و یا عبارتی که ، در صحیح مسلم آمده که، عباس به عمر گفت : ای امیر . . . بین من و این دورغ گو گنهکار و فریب کار خائن قضاوت کن ، آیا واقعاً می شود قبول کرد که ، عباس با علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن آقا و بزرگ خاندان پاک و مطهر بدین گونه رفتار کند ؟ با این که ، در پیش روی خود آیه تطهیر را داشت و دیگر آیاتی را که ، در قرآن مجید در شأن آن بزرگوار نازل شده بود و همه را می دانست ؟ در این صورت برای عباس بن عبدالمطلب چه قدر و ارزشی باقی ماند، و با در نظر گرفتن فرمایش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره علی (علیه السلام) دیگر چه حکمی می توان برای عباس صادر کرد که ، فرمود : هر کس علی را سب کند (دشنام دهد) مرا سب کرده است و هر کس مرا سب کند خداوند را سب کرده و هر کس خداوند را سب کند او را به صورت به آتش جهنم می افکند . ابدأ چنین جسارتی عباس نکرده و منزّه و مبرّا از این گونه بی ادبی ها به ساحت مقدس امام زمان خودش بوده بلکه مطلب از این باب خواهد بود که ، آنان می خواستند امام علی (علیه السلام) را سب کنند این احادیث دروغین را از قول عباس جعل کرده آن را رهگذری برای ناسزا گویی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار دادند . خداوند کینه ها و حسادت هایی را که ، در سینه هایشان پنهان کرده اند و آن چه را آشکار می کردند به خوبی می داند و شکوه و شکایت را باید فقط به پیشگاه خداوند برد و بس .

۲- در زمان خلافت عثمان ، مروان بن حکم به دستور عثمان « فدک » را به خود اختصاص داد و به تصرف درآورد ، چنانکه در سنن بیهقی ج ۶ ص ۳۰۱ آمده است .

۳- معاویه (ملعون) در زمان خلافت خود ، ثلث « فدک » را به مروان بن حکم و ثلث دیگر را به عمر بن عثمان بن عفان و ثلث سوم را به پسرش یزید داد و این تقسیم پس از شهادت حضرت امام حسن

ص: ۲۳۱

۱- صحیح بخاری کتاب الجهاد و السیر باب فرض الخمس ج ۵ ص ۳ - ۱۰ صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب حکم الفئء و الاموال تألیف ابو عبید ص ۱۱ ، وی حدیث بخاری را به صورت ناتمام آورده است . سخن بیهقی ج ۶ ص ۲۹۹ مجمع البلدان ج ۶ ص ۳۴۳ تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۳۳۵ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۲۸ و تاج العروس ج ۷ ص ۱۶۶

بن علی (علیهما السلام) بود. این ملک تا زمان خلافت مروان بن حکم به همین گونه در دست آنان بود و مروان آن را به خود اختصاص داده به پسرش عبدالعزیز بخشید و او به پسرش عمر بن عبدالعزیز واگذار کرد.

۴- هنگامی که، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید خطبه ای ایراد کرده و گفت: همانا «فدک» از جمله اموالی بود که، خداوند به رسولش بخشید و اختصاص داد و مسلمانان در راه دستیابی بر آن جنگی نکرده و کوششی نداشتند: فاطمه (علیها السلام) آن را از آن حضرت درخواست کرد. حضرت فرمود: تو نمی بایست از من بخواهی و من نیز نمی توانم به تو واگذار کنم. و بعد حضرت در آمد آن را به کسانی که، در راه مانده (ابن السبیل) محسوب می شدند می بخشید بعد که، ابوبکر، عمر، عثمانو امام علی (علیه السلام) به حکومت رسیدند آن را به همان موردی که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده بود اختصاص دادند. معاویه که، به حکومت رسید آن را به مروان بخشید و مروان به پدرم و به عبدالملک داد و بعد به من و ولید و سلیمان رسید. ولید که، به حکومت رسید از او خواستم سهمش را از «فدک» به من ببخشد. همچنین از سلیمان خواستم که سهمش را به من بدهد. آن دو، با درخواست من موافقت کرده سهم خود را به من واگذار کردند و من دیگر اموالی را که، دارم بیش از این مال دوست می دارم. بنابراین آن را به همین موردی که در اصل بود واگذار کردم.

(۱)

عمر بن عبدالعزیز، دوات و کاغذ خواست و ابتدا کرد: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا مارد عمر بن عبدالعزیز: ضلامه محمد بن علی الباقر، فدک این است آن چه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمد بن علی الباقر «فدک» را که، به ظلم گرفته بودند و تسلیم کرد و معترف شد که، ابوبکر و عمر و عثمان بر فاطمه ظلم کردند

۵- در دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز «فدک» در دست فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) بود و بعد که یزید بن عبدالملک به حکومت رسید. از آنان گرفت و تا پایان خلافت بنی امیه بین بنی مروان دست به دست می گشت.

۶- هنگامی که ابوالعباس سفاج به حکوم رسید آن را به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی امیرالمؤمنین (علیهما السلام) برگردانید.

ص: ۲۳۲

۷- بعد که ابو جعفر منصور دوانیقی (ملعون) به خلافت رسید آن را از اولاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) پس گرفت ۸- مهدی پسر منصور عباسی به فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) برگردانید ۹- موسی بن مهدی و برادرش آن را از فرزندان حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) گرفتند و تا زمان خلافت مأمون در دست بنی عباس بود .

۱۰- مأمون در سال ۲۱۰ آن را به فرزندان حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) برگردانده به قثم بن جعفر والی خود در مدینه ، چنین نوشت : اما بعد همانا امیر . . . مأمون با توجه به موقعیت و مقامی که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خویشاوندی که نسبت به آن حضرت دارد (دروغ می گفت (ملعون) واقعیت ندارد چون خود هزاران ظلم و جنایت کرد که سرآمد آن ها شهادت امام رضا (علیه السلام) بود)

شایسته ترین فرد است که به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کرده دستورات او را به کار نبرد ، به هر کس که آن حضرت بخششی کرده به او ببخشد و هر کس را که مورد تصدق و صدقه خود قرار داده مورد آن عطا و صدقه قرار دهد . توفیق و نگهداری امیر مأمون

با خداست و به امر او در آن چه که ، موجب تقرب به اوست رغبت و تمایل دارد . رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به دخترش فاطمه (علیها السلام) « فدک » را بخشیده و این یک کار ظاهر و آشکار و شناخته شده ای بود ، که ، در بین خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اختلافی در آن وجود نداشت و پیوسته کسانی که ، نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند، از این جهت امیر مأمون چنین صلاح دید که ، آن را به ورثه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برگرداند .

و به خاطر تقرب به خدا از طریق اقامه حق و اجرای عدالت الهی به آنان واگذار کند و با تنفیذ امر و دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود را به ایشان نزدیک گرداند .

از این جهت دستور داد که دوا این و پرونده های نمایندگانش، این مطلب ثبت و ضبط شود که، اگر در تمام مراسم « دینی پس از رحلت (شهادت) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فریاد می زدند که ، هر کس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه ای می گرفته و یا هبه و وعده ای از آن حضرت داشته بیاید و یادآوری کند ، قولش پذیرفته شده وعده ای که به او داده شده انجام می پذیرد در بینهمه آنان فاطمه (علیها السلام) برای پذیرش گفتارش در آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او قرار داده بود سزاوارترین و شایسته ترین فرد به شمار می رفت .

امیر (مأمون) به نماینده خویش ، مبارک طبری نوشته است که: «فدک» را به وارثان فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با تمام حدود و مرزها و همه حقوق مربوط به آن از بردگان و غلّات و چیزهای دیگر بازگرداند ، و آن را به محمّد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمّد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که، امیر ، آن دو نفر را متولّی و سرپرست این اموال قرار داده است تسلیم کند . این مطلب را از رأی و نظر امیر مأمون و الهام خداوندی در طاعتش و توفیق خداوندی در تقرب به او و رسولش دانسته .

و به کسانی که ، در نزد تو هستند اعلام کن و محمّد بن یحیی و محمّد بن عبدالله را به همان امری که مبارک طبری را مأمور می کنی، به کار بگمار و در مورد تعمیر و آبادانی و فروانی غلّات آن جا، به آن ها کمک کن ان شاء الله و السلام این نامه در روز چهارشنبه دو روز مانده به آخر ذی القعدة سال ۲۱۰ هجری نوشته شده

۱۱- هنگامی که متوکل علی الله (علی الشّیطان) به خلافت رسید ، دستور داد فدک را به همان حالت پیش از مأمون برگردد . به کتب زیر مراجعه شود . (۱)

در اینجا کلام مرحوم علامه امینی رحمه الله علیه در کتاب شریف الغدیر تمام شد (۲) در کتاب فدک و العوالی جریان « فدک » بعد از متوکل چنین آمده است :

اکثر تواریخ ماجرای « فدک » بعد از متوکل را ذکر نکرده اند و متذکر نشده اند که ، فدک در زمان « منتصر » فرزند متوکل در دست چه کسی بود ، فقط مسعودی (۳) و ذهبی به این مسئله تصریح کرده اند که : « منتصر » فدک را به فرزندان فاطمه (علیها السلام) برگرداند (۴)

مرحوم علامه مجلسی : می نویسد : « معتضد » آن را رد کرد و « مُکتفی » آن را پس گرفت و گفته شده « مقتدر » دوباره آن را به

ص: ۲۳۴

۱- فتوح البلدان تألیف بلاذری ص ۴۱ و ۳۹ تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۸ عَقْدُ الْفَرِيدِ ج ۲ ص ۳۳۳ معجم البلدان ج ۶ ص ۳۴۴ تاریخ ابن کثیر ج ۹ ص ۲۰۰ (که البتّه وی در اینجا تحریفی دارد که چندان هم این گونه تحریفات از او بی سابقه نیست) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۰۳ تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۵۴ جمهره رسائل العرب ج ۳ ص ۵۱۰ و اعلام النساء ج ۳ ص ۱۲۱۱ تمام این رد و برگشت ها که ، در دوران خلافت انجام گرفته ، با آن حدیث نامتناسب با کتاب و سنت که خلیفه نقل کرد در تضاد می باشد .

۲- الغدیر ج ۷ ص ۱۹۴ - ۱۹۷

۳- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۴۷

۴- سید اعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۴۳

فرزندان فاطمه زهراء (علیها السلام) برگرداند. (۱)

و مرحوم مظفر بعد از تاریخ « فدک » می گوید: . . . و بعد از آن خلیفه « الراضی » آن را به فرزندان فاطمه (علیها السلام) برگرداند. (۲)

تاریخ نشان می دهد که « فدک » از سال ۱۱ هجری، یعنی زمان ابوبکر تا سال ۳۲۲ هجری که زمان خلیفه « الراضی » بوده است دست به دست گشته و همیشه مورد نزاع قرار گرفته است و نشان می دهد که « فدک » یک بُعد سیاسی داشته که، آن بُعد مهم تر از مسائل اقتصادی آن بوده است.

هر وقت سیاست حکم می کرده خلفاء آن را در اختیار می گرفتند و هر وقت صلاح می دانستند آن را به فرزندان فاطمه زهراء (علیها السلام) برمی گرداند. (۳)

تشکیل جلسه هزار نفری علماء در امر « فدک » در زمان مأمون خلیفه عباسی، دانشمند پارسا سید بن طاووس رحمه الله تعالی علیه می فرماید: عده ای از اولاد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در زمان مأمون خلیفه عباسی داستان « فدک » را نزد وی برده به او گفتند: که فدک و عوالی از مادرشان حضرت زهرا (علیها السلام) بوده و ابوبکر آن را از دست آن حضرت به ناحق گرفته است و از او خواستند که این ستم را از آنان دفع کرده حق ایشان را بازگرداند.

مأمون دویست نفر از علمای عراق و حجاز و دیگر نقاط را احضار کرده و به آنان سفارش اکید کرد که در این مورد حق حقیقت، صداقت و راستی را در نظر گرفته، امانت را به صاحبش برگرداند و مطالبی را که وارثان فاطمه (علیها السلام) به او گفته بودند بازگو کرده از آن ها خواست احادیث صحیحی را که در این مورد دارند بیان کنند.

عده زیادی از آنان از جمله: بشیر بن ولید و واقدی و بشر بن عتاب در ضمن احادیثی که، سندش از طریق صحابه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسید. نقل کردند که، آن حضرت پس از فتح خیبر چندین روستا از روستاهای یهود را به خود اختصاص داد. جبرئیل بر آن حضرت نازل شده این آیه را آورد که خداوند می فرماید:

ص: ۲۳۵

۱- بحار الانوار ج ۲۹ ص ۲۱۰

۲- دلائل الصدق ج ۳ ص ۵۷۹

۳- فدک و العوالی ص ۲۲۷ و ۲۲۸

حضرت از جبرئیل (علیه السلام) پرسید: « ذَالْقُرْبَى » چه کسی است؟ و حقش چیست؟

جبرئیل (علیه السلام) گفت: « ذَالْقُرْبَى » فاطمه زهراء (علیها السلام) است « فدک » را به او واگذار کن، حضرت، فدک را به ایشان او عطا کرد و پس از چندی عوالی (۲)

را نیز به آن حضرت بخشید، از آن زمان تا هنگام رحلت (شهادت) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عواید و منافع آن به فاطمه زهراء (علیها السلام) رسید، ابوبکر پس از روی کار آمدن و بیعت مردم با او آن حضرت را از تصرف در فدک و عوالی جلوگیری کرده آن ها را از آن حضرت گرفت، فاطمه زهراء (علیها السلام) در این مورد با او صحبت کرده گفت: این ها به من تعلق داشتهو پدرم به من بخشیده است. ابوبکر پاسخ داد: من از آنچه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به تو بخشیده تو را منع نمی کنم. بنابراین تصمیم گرفت در این مورد سندی نوشته به آن حضرت بدهد. عمر از او خواست که این کار را متوقف ساخته و انجام ندهد و گفت: او یک زن است از او نسبت به آنچه که ادعا کرده تقاضای شاهد و یینه کن. ابوبکر از حضرت خواست برای ادعای خود شاهد بیاورد ایشان هم امّ ایمن و اسماء بنت عمیس را به همراه علی بن ابی طالب (علیه السلام) به عنوان شهود معرفی کردند. و آنان همگی بر این مطلب شهادت دادند. ابوبکر سند « فدک » را نوشت این خبر به عمر رسید نزد ابوبکر آمده علت این کار را از او پرسید ابوبکر داستان را به او گفت وی نامه را از او گرفته و نابود ساخت و گفت: فاطمه یک زن است و علی بن ابی طالب شوهرش می باشد. او به نفع خود نظر می دهد

و نمی توان به شهادت دو زن بدون این که، مردی در بین باشد ترتیب اثر داد.

ابوبکر به حضرت فاطمه (علیها السلام) پیغام داده او نظریه عمر را گفت:

حضرت فاطمه (علیها السلام) به خداوند یکتا سوگند یاد کرد که، اینان جز به درستی و راستی شهادت نداده اند. ابوبکر گفت: شاید تو راستگو باشی اما شاهی را بیاور که، نخواهد به نفع خود شهادت دهد. حضرت فرمود: آیا شما دو نفر از پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیده اید که، می فرمود: اسماء دختر عمیس

ص: ۲۳۶

۱- سوره مبارکه اسراء، آیه ۲۶.

۲- مراجعه شود به ص ۲۴-۳۷

و ام ایمن اهل بهشت می باشند؟ آن دو نفر گفتند: آری حضرت فرمود: آیا می شود دو زنی که اهل بهشتند به باطل و دروغ گواهی دهند؟

حضرت باحال گریه و ناله از نزد آنان بیرون آمده در حالی که، پدرش را صدا می زد و می گفت پدرم به من خبر داد که، من، نخستین کسی هستم که به او می پیوندم. به خدا سوگند از این دو نفر به اوشکایت خواهم کرد. پس از چندی حضرت بیمار شد و وصیت کرد که، آن دو نفر بر او نماز نگذارند. و تا هنگام وفات (شهادت) از آن دو کناره گرفته با آنان سخنی نگفت، و حضرت امام علی (علیه السلام) و عباس، آن حضرت را به شبانه دفن کردند.

مأمون آن عده را از مجلس خود مرخص کرده روز دیگر هزار نفر از دانش مندان و فقیهان را احضار و شرح حال را به آنان گفت و به تقوا و ترس از خدا آنان را سفارش کرده آنان با یک دیگر به بحث و جدال پرداخته و سپس به دو گروه تقسیم شدند.

عده ای گفتند: به نظر ما شوهر همیشه به نفع خود شهادت می دهد و بنابراین شهادت او اثری ندارد. اما سوگندی که، فاطمه یاد کرد. به همراه شهادت آن دو زن دیگر ادعای او را ثابت می کند. گروه دیگر گفتند: به نظر ما شهادت به همراه سوگند حکمی را ثابت نمی کند، اما شهادت زوج در نزد ما حجت است و مامعتمد نیستیم که، به نفع خود شهادت داده است. بنابراین شهادت حضرت امام علی (علیه السلام) همراه با شهادت دو زن، مثبت حکم می باشد. نتیجه نظریه هر دو گروه، با این که، در مقدماتش با یکدیگر اختلاف داشت. این می شود که: «فدک» و عوالی ملک فاطمه زهراء (علیها السلام) است. (البته هر دو گروه گرچه بحسب ظاهر حکمی را ثابت کرد، اما در واقع هر دو گروه معرفت به ساحت معصومین (علیهم السلام) نداشتند و الا اگر معرفت به مقام و شأن و عصمت آنان می داشتند، باید می گفتند بدون چون و چرا چه علی (علیه السلام) شهادت دهد ولو یک نفر باشد و چه فاطمه زهراء (علیها السلام) ادعا کند، چون مالک و ذی الید است پذیرفته است، علاوه بر این که این تازه مرتبه نازله ای است که، در میان مردم عادی صورت می پذیرد. اما مقام معصوم که قابل قیاس نیست آنان نیاز به گواه و شاهد ندارند)

پس از پایان این نظرخواهی، مأمون از آنان خواست که، شمه ای از فضائل امام علی (علیه السلام) را بازگو کنند. آنان فضائل متعددی از آن حضرت را بازگو کردند که، در ساله مأمون آمده است.

سپس از آنان خواست که ، در فضائل حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) روایاتی بیاورند و آنان نیز روایاتی را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه خواندند .

درباره امّ ایمن و اسماء بنت عمیس از آنان پرسید . در این زمینه نیز احادیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کردند که ، آن دو از اهل بهشت می باشند .

مأمون گفت : آیا می توان گفت و یا معتقد شد که، علی بن ابی طالب (علیه السلام) با آن همه زهد و پرهیزکاری بی جهت و به دروغ به نفع فاطمه زهراء (علیها السلام) گواهی دهد، با این که خداوند و رسولش آن حضرت را به داشتن این فضائل ستوده اند ؟ و آیا می توان گفت : که ، او با آن همه علم و فضلی که داشت حکم نمی دانسته و از روی جهل به مَحْکَمه رفته و شهادت داده است ؟ و آیا جایز است که گفته شود حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) با آن طهارت و عصمتی که ، داشت و با این که ، ایشان بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است (بدان گونه که ، روایت کردید) چیزی را بخواهد که ، به آن حضرت تعلق نداشته و در این ادّعا به همه مسلمانان ستم روا دارد ؟ و بر این مطلب به خداوند یکتا سوگند یاد کند . و آیا جایز است که ، بگوییم اُمّ اَیْمَن و اَسْماء بنت عُمَیْس، به دروغ شهادت داده اند . با این که آن دو از اهل بهشت می باشند ؟

طعن و ایراد بر حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) و گواهان آن حضرت ، طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کژ اندیشی در دین اوست . خداوند پاک و منزّه است که قضیه و داستان چنین باشد که ذکر شده است. سپس مأمون با آنان به همان حدیثی بحث و احتجاج کرد که ، خودشان روایت کرده بودند که حضرت امام علی (علیه السلام) پس از رحلت (شهادت) حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به صدای بلند در بین مردم فریاد زد و چنین فرمود : هر کسی که ، طلب یا وعده ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد . بیاید و از من بگیرد عدّه ای نزد حضرت جمع شدند حضرت بدون این که از آن ها بیّنه و شاهدی بخواهد هر آن چه که گفتند، به آنان داد، ابوبکر نیز بدان گونه ندا در داد .

جریر بن عبدالله حاضر شده مدّعی گردید که ، چیزهایی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طلب کار است . ابوبکر نیز بدون این که ، از او بیّنه و شاهدی بخواهد آن ها را به او داد . جابر بن عبدالله نیز نزد ابوبکر آمده

و گفت: حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او وعده داده که، از اموال بحرین سه مشت به او بدهد هنگامی که، مال بحرین رسیده ابوبکر سه مشت از آن ها را برداشته بدون این که از جابر بن عبدالله بینه و شاهی درخواست کند، به او بخشید.

عبدالله محمود گوید: حمیدی این حدیث را در «الجمع بین الصحیحین» در حدیث نهم از افراد مسلم از مسند جابر آورده و ذکر کرده که، جابر گفت: من شمردم دیدم ۵۰۰ تا می باشد، ابوبکر گفت: دو برابر آن را بگیر.

راویان رساله مأمون گویند: مأمون از این امر تعجب کرده و گفت: آیا فاطمه زهراء (علیها السلام) و شهود و گواهانش به اندازه جریرین عبدالله و جابر بن عبدالله نزد اینان ارزش نداشتند؟ پس نوشته های این رساله را فرستاده دستور داد که در موسم حج پیش روی همه مردم خوانده شود. و «فدک» و عوالی را به محمد بن یحیی بن حسین بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) سپرده تا آن را آباد کرده منافع و درآمد آن را بین ورثه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تقسیم کنند. (۱)

سؤال یازدهم: چرا حضرت امام علی (علیه السلام) در زمان حکومت خود «فدک» را برنگرداند؟

اشاره

ج: چند علت داشت.

۱- تقیه ایشان، حتی در زمان زمام داری و حکومت

شیخ کلینی رحمه الله تعالی علیه در خطبه ای از امیرالمؤمنان (علیه السلام)

نقل می کند که، آن حضرت فرمود:

ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَ حَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ بَيْنِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ فَقَالَ: قَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ . نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُعَيَّرِينَ لِسُنَّتِهِ ، وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا

وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا يَعْنِي الْأَعْمَالَ الَّتِي عُرِّتْ بِعِيدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي ، حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي، أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ أَمَامَتِي مِنْ

ص: ۲۳۹

كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ فَرَدَدْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ وَضَعْتُ فِيهِ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ رَدَدْتُ فَدَكَ إِلَى وَرَثِهِ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) إِذَا وَ اللَّهُ لَنَفَرَقُوا عَنِّي وَ اللَّهُ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّبِيَّ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بَعْدَهُ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ عَيَّرْتُمْ سُنَّةَ عَمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يُثُورُوا فِي نَاحِيهِ جَانِبِ عَسْكَرِي . . . (۱)

سپس روی به حاضران کرد و در حالی که گرد او جمعی از خاندان و مخصوصاً شیعیان او بودند فرمود: زمامداران پیش از من کارهایی کردند که ، در آن ها با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از راه تعهد مخالفت ورزیدند و پیمان او را شکستند و روش او را دگرگون ساختند که ، اگر مردم را وادار می کردم که آن ها را ترک کنند (یعنی سنّت های تغییر یافته پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را) و آن ها را به وضعیت قبلی خود و به همان گونه که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود برگردانم . لشکریانم از اطرافم پراکنده می شدند و تنها و بی کس می ماندند و یا تنها تعداد اندکی از شیعیانم که ، قدر و منزلت و سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شناخته بودند در کنارم باقی می ماندند . آیا فکر نمی کنید که ، اگر دستور می دادم مقام ابراهیم را به همان جایی که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را در آن جا نهاده بود ، قرار دهند و فدک را به ورثه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) برگردانند . . . (در این جا حضرت ، ۲۷ مورد از بدعتهای خلفای قبلی را شمردند و آن گاه فرمودند :) به خدا سوگند مردم از پیرامون و اطاعت من پراکنده و متفرق می شدند . به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب در جماعت حاضر نشوند و اعلام کردم که ، نماز نافله را به جماعت خواندن بدعت است، برخی از لشکریانم که در رکاب من می جنگیدند فریاد زدند ای مسلمانان ، سنّت عمر تغییر یافت . ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می کند و ترسیدم که یک جناح از لشکریانم سر به آشوب بردارند . . . حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در جواب محمد بن اسحاق فرمودند :

ص: ۲۴۰

۱- روضه کافی مرحوم کلینی ص ۵۹ تا ۶۳ سه روایت دیگر در عدم رد فدک در علل الشرایع ج ۱ مترجم ص ۵۱۴ انتشارات مؤمنین سنه ۱۳۸۰ این روایت قبلاً هم ذکر شد .

كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُدْعَى عَلَيْهِ مُخَالَفَهُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ (۱)

حضرت علی (علیه السلام) کراهت داشتند که بر علیه ایشان ، ادعا نشود که ، او مخالف ابوبکر و عمر عمل می کند و این نشانه تقیه بسیار شدید حضرت بوده است . و شیخ طوسی رحمه الله تعالی علیه نیز در این زمینه می نویسد : کسی اشکال نکند که ، بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) لازم بود زمانی که ، به حکومت رسید و زمام امور را در دست گرفت « فدک » را به صاحبانش ورثه حضرت زهرا (علیها السلام) واگذار کند . ولی اقدام به این کار نمود زیرا علت عدم اقدام به این مطلب همان چیزی است که ، نسبت به تنفیذ احکام ناروای آنان در بقیه مطلب وجود داشت که ، ما در گذشته به طور مختصر و در مواردی به طور تفصیل در این باره صحبت کردیم . که ، با این که ، زمان امور در دست آن حضرت بود و ظاهراً خلیفه مسلمانان به شمار می آمد اما در شرایط تقیه سخت به سر می برد و چندان هم دست حضرت در این گونه کارها باز نبود . (۲)

سید مرتضی نیز دلیل بر عدم استرداد « فدک » توسط حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خودداری کردن حضرت از تغییر بدعت ها را تقیه قویه می دانند . (۳) و درباره تقیه حضرت علی (علیه السلام) در زمان خلفاء شیخ طوسی رحمه الله تعالی در کتاب « المفصح فی امامه امیرالمؤمنین و الائمه (علیهم السلام) » می نویسد :

اما آن چه پرسش کننده در مورد نماز گزاردن آن حضرت با آنان پرسید در پاسخ می گوئیم . نماز خواندن آن حضرت با آنان به صورت اقتداء کردن به آن ها نبود بلکه حضرت نماز خودش را می خواند و فقط با رکوع آنان به رکوع می رفت و همراه تکبیر آن ها تکبیر می گفت و این گونه هماهنگی

و همراهی به فتوای هیچ یک از فقهاء اقتدا محسوب نمی شود . (۴)

۲- ما اهل بیت چیزی را که از روی ظلم از ما غصب شده پس نمی گیریم .

ص: ۲۴۱

۱- عوالم العلوم ج ۱۱/۲ ص ۷۶۵

۲- تلخیص الشافی ج ۳ ص ۱۳۰

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶ ص ۱۰۳ ج ۱۶ ص ۲۷۸

۴- تلخیص الشافی ج ۱ ص ۱۵۷

ابراهیم کزخی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از آن که ، به حکومت رسید « فدک » را به ملکیت خود برنگرداند ؟

حضرت پاسخ دادند : به خاطر اقتداء به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که ، پس از فتح مکه چون عقیل خانه حضرت را فروخته بود به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته شد یا رسول الله آیا خانه خود را پس نمی گیرید ؟ فرمود : مگر عقیل خانه ای را برای ما باقی گذاشته است .

إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَّانْسْتَرْجِعُ شَيْئًا يُؤْخَذُ مِنَّا ظُلْمًا فَلِذَلِكَ لَمْ يَسْتَرْجِعْ فَدَكَ لَمَّا وَلى . . . (۱)

ما خاندانی هستیم که اگر چیزی از ما به ستم گرفته شود پس نمی گیریم، و بدین جهت هم، حضرت امام علی (علیه السلام) پس از آن که ، به حکومت رسید ، فدک را پس نگرفت .

و در روایت دیگر حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در جواب علی بن فضال همین مطلب را فرمودند (۲)

۳- حضرت علی (علیه السلام) کراهت داشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کیفر داده باز پس بگیرند.

ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند : چرا حضرت امام علی (علیه السلام) پس از آن که ، زمان خلافت را به دست گرفت « فدک » را برنگردانید ؟ و از آن ها پس نگرفت ؟ حضرت در پاسخ فرمودند : به خاطر آن که هم ظالم و هم مظلوم هر دو از دنیا رفته نمودند . خداوند ستمگر را کیفر و به ستمدیده پاداش و اجر عنایت کرده بود .

فَكَرِهَ أَنْ يَسْتَرْجِعَ شَيْعًا قَدْ عَاقَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَاصِبُهُ وَ آثَابَ عَلَيْهِ الْمَغْضُوبَ (۳)

حضرت علی (علیه السلام) خوش نداشتند چیزی را که ، خداوند غاصبش را کیفر و مغضوب را پاداش داده بود برگردانده و پس بگیرند .

ص: ۲۴۲

۱- عوالم العلوم ج ۱۱/۲ ص ۷۶۶ علل الشرایع ص ۱۵۵ طرائف ص ۲۵۱ بحار ج ۲۹ ص ۳۹۶

۲- عوالم العلوم ج ۱۱/۲ ص ۷۶۶

۳- عوالم العلوم ج ۱۱/۲ ص ۷۶۶ علل الشرایع ص ۱۵۴ الطرائف ص ۲۵۱ بحارالانوار ج ۲۹ ص ۳۹۵ ، کشف الغمه ص ۴۹۴

۴- بی ارزش بودن بُعد مادی فدک برای اهل بیت (علیهم السلام)

« فدک » وسیله مطالبه خلافت بود و الان زمان طرح آن دعوا گذشته و فقط بُعد مادی فدک

باقی مانده بود که ، آن ها هم برای حضرت امام علی (علیه السلام) ارزش نداشت . پس فدک باید به همان حال باقی می ماند تا دلیلی واضح وشاهدی صادق بر ظلم ابابکر و عمر نسبت به فاطمه (علیها السلام) باشد به همین خاطر ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز با تأسی به جد بزرگوارشان حضرت امام علی (علیه السلام) در بازگشت فدک تلاشی نمودند .

گرفتن نامه رد « فدک » از ابابکر و جسارت های بی شرمانه عمراختصاص : عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که ، حضرت امام علی (علیه السلام) « بعد از احتجاجات گذشته » به حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمودند :

در زمانی که ، ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا می کنی که جای ، پدرم نشسته ای و جانشین پدرم هستی حال اگر « فدک » از آن تو بود و من از تو تقاضا می کردم که « فدک » را به من ببخش بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی .

حضرت فاطمه (علیها السلام) به دستور حضرت امام علی (علیه السلام) عمل نمودند و ابوبکر تصدیق نمود و نوشت که باید « فدک » به حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) برگردد . حضرت زهرا (علیها السلام) در حالی از مسجد خارج شدند که آن نوشته در دستشان بود . عمر در راه حضرت را دید و گفت : ای دختر محمد این کتابت چیست ؟

حضرت زهرا ؟ (علیها السلام) جواب دادند، نامه ای است که ، ابوبکر در رد « فدک » برای من نوشته است عمر نامه را طلب کرد زهرا (علیها السلام) از دادن نامه امتناع نمودند .

فَرَفَّتْ بِهَا بِرِجْلِهِ وَ كَانَتْ حَامِلَةً بِابْنِ اسْمِهِ الْمُحْسِنِ فَأَسْقَطَتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا ثُمَّ لَطَمَهَا فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ نَقَفْتُ
ثُمَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَحَرَقَهُ . . . (۱)

ص: ۲۴۳

عمر با لگد به حضرت زهرا (علیها السلام) جسارت کرد در حالی که آن حضرت به فرزندش محسن باردار بود و محسن را سقط کرد آن گاه باسیلی به صورت حضرت زهرا (علیها السلام) زد، گویا من (امام صادق

(علیه السلام)) می بینم که ، در اثر آن سیلی گوشواره در گوش مادرم شکسته است، پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

پس از هفتاد و پنج روز بیماری ، بر اثر آن ، حضرت به شهادت رسید . و در هنگام احتضار به حضرت علی (علیه السلام) وصیت نمود که : یا علی تو را به حق رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قسم می دهم که، ابوبکر و عمر در تشیع جنازه من حاضر نشوند و بر بدن من نماز نخوانند .

به این علت ، حضرت امام علی (علیه السلام) بدن فاطمه (علیها السلام) را شبانه دفن نمود و صبح هنگامی که، ابوبکر و عمر فهمیدند اعتراض کردند ولی حضرت امام علی (علیه السلام) فرمودند این سفارش خود فاطمه (علیها السلام) بود.

عمر گفت : به خدا قسم نبش قبر می کنم تا بر آن نماز بخوانم ، حضرت علی (علیه السلام) فرمود : به خدا قسم تا من زنده ام و ذوالفقار در دستاتم می باشد تو چنین کاری را نمی توانی انجام دهی و تو بر این مطلب آگاهی !

آنگاه ابوبکر گفت : برگردیم که او، به فاطمه (علیها السلام) سزاوار تر از ماست و مردم نیز برگشتند (۱)

البته این مضمون در روایات مختلف و در کتب شیعه و سنن ذکر شده است و به بعضی از آن منابع اکتفاء می کنیم .

اما کتب اهل تسنن : سبط بن الجوزی در کتاب سیره حلبیه (۲)

چنین آورده است

ص: ۲۴۴

-
- ۱- اختصاص ص ۱۷۸ بحارالانوار ج ۲۹ ص ۱۸۹ عوالم العلوم ج ۱۱/۲ ص ۶۵۰، بحارالانوار ج ۲۶ ص ۱۹۲ ج ۲۹ در صفحات ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۹۲، عوالم العلوم فاطمه الزهرا (علیها السلام) ج ۲ در صفحات ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱ و ۷۵۲ الغدیر ج ۷ ص ۱۹۵ احتجاج ج ۱ ص ۹۲ کامل بهائی ج ۱ ص ۳۰۹ اختصاص ص ۱۸۵ فدک و العوالم ج ۲۷۹ تا ۲۸۲
 - ۲- سیره حلبیه ج ۳ ص ۳۶۲

ثُمَّ أَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ فَشَقَّهُ ، عمر نامه را گرفت و پاره کرد و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین ذکر شده است . . .
فَدَفَعَ بِيَدِهِ صَدْرَهَا وَ أَخَذَ الصَّحِيفَةَ فَخَرَقَهَا بَعْدَ أَنْ تَقِيلَ فِيهَا فَمَحَاها وَ أَنَّهَا دَعَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ بَقَرَأَللهُ بَطْنُكَ كَمَا بَقَرَتْ صَحِيفَتِي (۱)

عمر با دست خود ، به سینه حضرت زهرا (علیها السلام) کوبید و نامه را گرفت و بعد از آن که ، با آب دهان نوشته آن را محو کرد آن را پاره نمود در این هنگام حضرت زهرا (علیها السلام) در حق او نفرین کرده و فرمودند : خداوند شکمت را پاره کند ، و بشکافت همان طور که ، نامه مرا پاره کردی .

حضرت زهرا (علیها السلام) در حالی که ، بر غاصبین « فدک » غضبناک بود از دنیا رفت ، صحیح مسلم با ذکر سند از عایشه روایت می کند که ، گفت : فاطمه (علیها السلام) کسی را نزد ابی بکر فرستاد و از وی درخواست ارث خود از آن چه خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اختصاص داده بود نمود . . . پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (علیها السلام) خودداری کرد .

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تُؤْفَيْتَ وَ عَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَابَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا وَ كَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ (۲)

حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ (۳)

به همین جهت فاطمه سخت از ابابکر ناراحت شده بر او غضب کرد و او را ترک نمود و با وی هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت و حال آن که شش ماه بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زنده بود و زمانی که از دنیا رفت حضرت امام علی (علیه السلام) بر او نماز خواند ایشان را شبانه دفن نمود و اجازه نداد ابوبکر در مراسم او حاضر شود و بر او نماز بخواند .

و در زمان حیات حضرت فاطمه (علیها السلام) حضرت امام علی (علیه السلام) احترام خاصی در بین مردم داشت و چون فاطمه (علیها السلام) به شهادت رسید . حضرت امام علی (علیه السلام) از ملاقات با مردم خودداری می کرد .

ص: ۲۴۵

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶ صفحات ۱۰۱ ۸۷ و ۲۷۴

۲- در صحیح مسلم (وجهه) آمده است .

۳- صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۴ (باب قَوْلُ النَّبِيِّ : لَانُورِث)

لازم به ذکر است که در حاشیه این روایت در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم « وَجَدْتُ » به معنی « غَضَبْتُ (غضبانک شد) » ترجمه شده است . صحیح بخاری با ذکر سند از عایشه نقل می کند که: فاطمه زهراء (علیها السلام) و عباس نزد ابابکر آمده و از او درخواست ارث خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نمودند و این دو: سرزمین فدک و سهم خود از خبیر را طلب کردند . ابابکر گفت : من از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که، فرمود : ما انبیاء ارث نمی گذاریم و آن چه از اموال ما باقی بماند . صدقه است .

فَهَجَرْتُهُ فَاطِمَةَ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى مَاتَتْ (۱)

به همین علت فاطمه (علیها السلام) از ابی ابکر کناره گیری کرد و تازنده بود با او سخن نگفت :

ابن کثیر در « البدایه و النهایه » همین روایت را از صحیح بخاری نقل کرده و در ادامه آن چنین می گوید : حنبل نیز این حدیث را همین طور نقل کرده است .

سپس احمد روایتی را با ذکر سند از عروه، از عایشه نقل می کند که : بعد از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر خواست که میراثش را از آن چه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند . لکن ابوبکر در جواب گفت . پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است : ما ارثی از خود باقی نمی گذاریم و آن چه از ما باقی بماند صدقه است .

فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ وَ هَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ (۲)

پس حضرت فاطمه (علیها السلام) غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد و برای همیشه از او دروی گزید. تا از دنیا رحلت (به شهادت رسید) کرد . عمر رضا کحاله از علمای اهل تسنن در کتاب اعلام النساء چنین می نویسد :

... ثُمَّ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ انْطَلِقِ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ أَغْضَبْنَاهَا

سپس عمر به ابوبکر گفت : بیا با هم به سراغ فاطمه (علیها السلام) برویم چرا که ما او را غضبناک کردیم . پس به اتفاق یک دیگر به خانه فاطمه (علیها السلام) رفتند و از آن حضرت اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه زهراء (علیها السلام)

ص: ۲۴۶

۱- صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲ و ج ۸ ص ۳ کتاب الفرائض

۲- البدایه و النهایه ج ۵ ص ۳۰۶ باب أنه قال : لا نورث

به آن دو اجازه ورود نداد. آنگاه به علی (علیه السلام) مراجعه نموده و با آن حضرت صحبت کردند، و حضرت آن دو، را نزد فاطمه (علیها السلام) بردند.

فَلَمَّا قَعَدَا عِنْدَهَا حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِطِ فَسَلَّمَا عَلَيْهِمَا فَلَمْ تَرِدْ...

وقتی آن دو نزد فاطمه (علیها السلام) نشستند. حضرت روی خویش را از آنان به طرف دیوار برگرداند. سپس عمر و ابوبکر به ایشان سلام کردند، ولی حضرت جواب سلام آن دو را ندادند. ابوبکر صحبت را آغاز کرد و سخن را به آن جا رساند که، از پدرت شنیدم که فرمود ما انبیاء ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند صدقه است. حضرت فاطمه (علیها السلام) گفت: اگر حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما بخوانم آن را می شناسید و به آن عمل می کنید؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری

فَقَالَتْ: نَشَدْتُ كَمَا أَنَّ اللَّهَ تَسْبِيحًا مَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَسَيْخُطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ إِيَّتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي.

قَالَ: نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ إِنَّكُمْ أَسَخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي وَلِئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُوْتُمَا إِلَيْهِ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا عَائِدٌ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَيْخُطِهِ وَسَخَطِكِ يَا فَاطِمَةَ ثُمَّ ائْتَحَبَّ أَبُو بَكْرٍ بَيْتَكِي حَتَّى كَادَتْ نَفْسُهُ أَنْ تَزْهَقَ وَهِيَ تَقُولُ: وَاللَّهِ لَأَأْذَعُونَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا (۱)

فاطمه زهراء (علیها السلام) فرمود: شما را به خدا قسم، آیا این حدیث را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیده اید که، می فرمود: رضایت فاطمه (علیها السلام) رضایت من است و سخط و غضب فاطمه (علیها السلام) از سخط و غضب من است هر که دخترم فاطمه (علیها السلام) را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که فاطمه (علیها السلام) را خشنود کند مرا راضی و خشنود نموده است و هر که، فاطمه (علیها السلام) را به خشم آورده، همانا مرا به خشم آورده است؟ آن دو گفتند: بله ما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این سخن را شنیده ایم. در این موقع حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام)

ص: ۲۴۷

فرمودند: همانا خدا و ملائکه او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به غضب در آوردید و رضای خاطر مرا به جای نیاوردید. و زمانی که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات کنم از شما دو نفر نزد آن حضرت شکایت خواهم نمود.

ابوبکر گفت: من پناه می برم به خدا از سخط و غضب خدا و سخط و غضب تو ای فاطمه، سپس شروع به گریه نمود به گونه ای که نزدیک بود جان از بدنش خارج شود.

و در این حال حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خدا قسم در هر نماز می خوانم تو را نفرین می کنم.

ابن قتیبه دینوری در کتاب «الامامه و الیساسه» می نویسد.

پس از چندی که گذشت عمر به ابابکر گفت: بیا تا نزد فاطمه (علیها السلام) برویم چرا که ما او را به غضب در آورده ایم پس به اتفاق یک دیگر نزد فاطمه (علیها السلام) رفته و از او اجازه ورود خواستند لکن حضرت به آن ها اجازه ندادند. ناچار نزد علی (علیه السلام) آمده و با آن حضرت سخن گفتند. تا آن که علی (علیه السلام) آن ها را به خدمت فاطمه (علیها السلام) بردند. پس همین که آن دو، نفر نزد حضرت نشستند، حضرت صورت خود را به طرف دیوار برگرداند در این هنگام آن دو، به ایشان سلام کردند. ولی حضرت زهرا (علیها السلام) جواب سلامشان را ندادند.

آنگاه ابوبکر شروع به سخن کرد و گفت: ای حبیبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا ما، در مورد ارث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین در مورد شوهرت تو را به غضب در آورده ایم؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود: تو را چه می شود که اهل و خانواده ات از تو ارث ببرند ولی ما از محمد ارث نبریم؟ سپس فرمود: آیا اگر حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به یاد شما بیاورم می پذیرید و به آن اعتقاد پیدا می کنید؟

عمر و ابابکر گفتند: آری

آن گاه حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود :

شما را به خدا قسم آیا از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنیدید که ، می فرمود : رضایت فاطمه (علیها السلام) رضایت من و غضب فاطمه غضب من است پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر کس ایشان را به غضب و خشم آورد، همانا مرا به غضب درآورده است ؟

عمر و ابابکر گفتند : آری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ایم .

سپس فاطمه (علیها السلام) فرمود : همانا من خداوند و ملائکه را شاهد می گیرم که ، شما دو نفر مرا به سخط و غضب در آوردید و مرا راضی نکردید و هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود . در این هنگام ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که ، فاطمه (علیها السلام) می فرمود : به خدا قسم تو را در هر نمازی که ، بخوانم نفرین خواهم نمود .^(۱)

در کتاب « انوار النعمانیة » چنین آمده است .

زمانی که این دو نفر وارد شدند و فاطمه زهرا (علیها السلام) را دیدند سلام کردند ولی حضرت زهرا (علیها السلام) جواب سلام آن ها را نداد و صورت خود را از آن ها برگرداند . آن دو جلوی صورت حضرت نشستند تا چند مرتبه این کار تکرار شد و حضرت زهرا (علیها السلام) به علی (علیه السلام) فرمودند: یا عَلِيُّ جَافِ الثُّوبَ عَلَيَّ وَ قَالَتْ: لِنِسْوَةِ حَوْلِهَا: حَوْلُنَّ وَجْهِي فَلَمَّا حَوْلُنَّ وَجْهَهَا حَوْلًا وَجُوهَهُمَا إِلَيْهَا^(۲)

یا علی: پارچه را بر رویم بینداز و به زن های اطراف بسترش فرمود : صورت مرا از این دو برگردانید (شاید بر اثر شدت بیماری حضرت قادر بر انجام کاری نبودند و از اطرافیان کمک می گرفت ؟)

چون زن ها چنین کردند عمر و ابابکر (با کمال بی شرمی) دوباره روبه روی حضرت نشستند .

ص: ۲۴۹

۱- ابن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ هجری در کتاب خود به نام الامامه الیساسته ج ۱ ص ۱۳ چاپ سوم مصر سال چاپ ۱۳۸۲
۲- البته لازم به تذکر است که در بعضی از چاپ های اخیر کشورهای عربی ، این قسمت حذف شده است و عبدالفتاح عبد المقصود در کتاب الامام علی بن ابی طالب ج ۱ ص ۱۹۲ این عیادت و دیدار را ذکر کرده است .

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه بعد از نقل روایات شیعه و سنی در این زمینه ، می فرماید : هرگز شک نکنید در این که : حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) بر این ها غضبناک بود ، امامت آن ها را قبول نداشت از آنها اطاعت نکرد و بر این حال باقی ماند تا به کرامت و رضوان خداوند رسید . (۱) حال با توجه به مطالب گذشته در این کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره غضب و رضایت حضرت فاطمه (علیها السلام) باید دقت کرد که، فرمود : **إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا (۲)**

به درستی که خداوند با غضب حضرت فاطمه (علیها السلام) غضبناک و با رضایت و خشنودی آن حضرت راضی و خشنود می گردد .

جَزَاءُ وَ كَيْفَرُ غَاصِبِينَ « فِدَك » بِه دَسْتِ اِمَامِ زَمَانِ (عَجَلِ اللّٰهِ تَعَالَى فِرْجِه الشَّرِيفِ)

قال الباقر (عليه السلام) ثُمَّ يَسِيرُ الْقَائِمُ (عليه السلام) إِلَى مَدِينَةِ ثَمَّ يُخْرِجُ الْأَزْرَقَ وَ زَرِيقَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ غَضَّيْنِ طَرِيئِيَّكُمَهُمَا فَيَجْبِيَانَهُ فَيَرْتَابُ عِنْدَ ذَلِكَ الْمُبْطُلُونَ . . . ثُمَّ يُحْرِقُهُمَا بِالْحَطْبِ الَّذِي جَمَعَاهُ لِيُحْرِقَابِهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ ذَلِكَ الْحَطْبُ عِنْدَنَا نَتَوَارْتُهُ . . .

امام باقر (عليه السلام) فرمودند : سپس قائم آل محمد (عجل الله تعالى فرجه الشريف) به سوی مدینه سیر می کند . . . و در آن جا اَزْرَقَ و زَرِيقَ را تازه از قبر خارج می کند . تا با آن ها صحبت کرده و آن ها جواب بدهند .

سپس افرادی که ، عقیده باطل دارند با دیدن بدن تر و تازه آن دو نفر به امام زمان (عليه السلام) شک می کنند آن گاه امام زمان (عليه السلام) آن دو نفر را به آتش می کشد . البته با همان هیزمهایی که آن ها جمع کرده بودند تا با آن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را آتش بزنند (۳) و آن هیزم ها اکنون در دست ما اهل بیت است تا به دست امام زمان (عليه السلام) برسد .

ص : ۲۵۰

۱- بحارالانوار ج ۲۱ ص ۳۳۲ فدک و العوالی ص ۶۱۳ : اصلاً حق امامت نداشتند با وجود ذی حق و امام معصوم امیرمؤمنان (عليه السلام) و یازده فرزند پاک و معصومش (علیهم السلام)

۲- جنّه العاطمه ص ۲۰۵ و ۲۰۶ که از ۳۲ کتاب علماء اهل تسنن این روایت را مرحوم میرجهانی نقل کرده است .

۳- و به آتش زدند .

عن أبي عبد الله (عليه السلام) إذا قدم القائم المدينة . . . ثُمَّ يُخْرِجُهُمَا غَضَبَيْنِ رَطْبَيْنِ فَيَلْعَنُهُمَا وَيَتَّبِرًا مِنْهُمَا

وَيُضَلِّبُهُمَا ثُمَّ يُنْزِلُهُمَا وَيُحْرِقُهُمَا ثُمَّ يُذَرِيَهُمَا فِي الرِّيحِ (۱)

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: که، قائم آل محمد (عجل الله تعالى فرجه الشريف) قدم به مدینه گذارد آن دو نفر را از قبر خارج می کند، در حالی که، بدن آن ها ترو تازه می باشد. پس بر آن ها لعنت کرده و از آن ها بیزاری می جوید و سپس آن ها را به دار می برند و بدن آن ها را به آتش کشیده و خاکستر آن را به دریا می ریزد.

س ۷- دلیل بر پاره کردن نامه فدک چیست؟

اشاره

ج در این مورد مفصل سخن به میان آمد: اما باز هم مختصر دلائلی در اینجا از شیعه و سنی خواهیم آورد برای تأکید مطلب

۱- صاحب کتاب سیره حلبی در جلد سوم صفحه ۳۹۱ گفته است: فاطمه (علیها السلام) دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ابی بکر وارد شد درحالی که، وی بر فراز منبر قرار داشت فرمود: ای ابابکر آیا در کتاب خدا است که، دختری از تو ارث ببرد ولی من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر از این سخن زهرا (علیها السلام) تکانی خورد و شروع کرد گریه کردن سپس از منبر پایین آمد و پاره پوستی به دست گرفت و تثبیت ملکیت زهرا (علیها السلام)

را نسبت به فدک بر آن نگاهت در این هنگام عمر وارد شد، به ابی بکر گفت چه می نویسی؟ گفت: این نامه را به عنوان سند مالکیت برای دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مینگارم که، فدک را از پدرش به ارث برده است. عمر گفت: چگونه مسلمانان را از فدک محروم می کنی و آن را به زهرا (علیها السلام) می بخشی، بدان که تمام عرب بر تو خواهند شورید در این بین عمر دست دراز کرده نامه را گرفت و آن را درید و پاره کرد.

این جمله ابی بکر که، در پاسخ عمر می گوید: كِتَابٌ كَتَبْتُهُ لِفَاطِمَةَ بِمِيرَاثِهَا مِنْ أَبِيهَا.

« این نامه را برای فاطمه (علیها السلام) به عنوان تأیید میراث وی از پدرش می نگارم، حاکی است از این که فدک که، ابتدا آن را از تصرف زهرا (علیها السلام) خارج کرده آن همان میراثی است که، هم اکنون تصمیم گرفته به آن رد کند، اگر فاطمه (علیها السلام) ارث می برد چرا از اول آن را از زهرا (علیها السلام) به عنوان ارث این مال

ص: ۲۵۱

۱- بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۸۶ و ج ۵۳ ص ۱۱ مدینه المعاجز ج ۲ ص ۲۴۵ و در روایت دیگر امام صادق (عليه السلام) این عمل را اولین اقدام امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) می شمارد.

را مستحقّ است که ، تصمیم گرفته در طّی تنظیم سند مالکیت وی را نسبت به فدک تثبیت کند پس چگونه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرد که ، آن حضرت فرمود : ما پیامبران ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است ؟

۲- نظیر ابن حدیث را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است . آن حضرت فرمود : فاطمه (علیها السلام) نزد ابی بکر آمد و اظهار داشت : پدرم فدک را به من عطا کرد و علی (علیه السلام) و امّ ایمن گواه بر این مطلب اند ابوبکر در جواب گفت : البتّه آن چه که تو به پدرت نسبت بدهی حقّ است و مسلمّ پدرت این فدک را به تو عنایت کرده دستور داد پاره چرمی آوردند و مالکیت فدک را جهت زهرا (علیها السلام) تثبیت کردم فاطمه (علیها السلام) نامه را گرفت از نزد ابی بکر خارج شد در بین راه به عمر برخورد نمود پرسید از کجا میائی ؟»

فاطمه (علیها السلام) فرمود : از نزد ابی بکر در نزد او اقامه شهود کردم که ، فدک را پدرم به من عطا فرموده و ابوبکر هم به عنوان رفع مزاحمت عمّال و مأمورینش نامه ای نوشت و به من داد . عمر نامه را از زهرا (علیها السلام) گرفت و نزد ابی بکر آمد و به او خطاب کرد که ، تو فدک را به زهرا (علیها السلام) رد کردی و برای او سند تنظیم نمودی ؟ ابوبکر پاسخ داد آری عمر گفت : اما علی (علیه السلام) آتش به گرده نان خود می دهد و امّ ایمن هم که ، زنی بیش نیست ، با آب دهان نوشته ابی بکر را از روی پاره چرم پاک نمود و آن را پاره کرد . (۱)۳- فَفِي الْخُرَائِجِ وَ الْجَرَائِجِ رَوَى ابى عبد الله (علیه السلام) . . . فَدَعَا بِأَدِيمٍ وَ دَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَقَالَ أُكْتُبُ لِفَاطِمَةَ (علیها السلام) بِفَدَكِكَ نَحْلَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَشَهِدَ عَلِيٌّ ذَلِكَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ امّ ایمن . (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند : پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پوستی طلب کرد و به حضرت علی (علیه السلام) فرمود : بنویس فدک هدیه ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای فاطمه است . و بعد حضرت علی و غلام خود (باح) و امّ ایمن را بر این مسئله شاهد گرفت .

وَ قَالَ الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِيُّ : فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَاطِمَةَ وَ كَتَبَ لَهَا كِتَابًا جَاءَتْ بِهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ

ص: ۲۵۲

۱- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، ج ۱۶ ، ص ۲۴۸ و ص ۲۸۹ ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، نورالهدی

۲- الخرائج و الجرائح ج ۱ ص ۱۱۲ ، بحار ج ۲۹ ص ۱۱۴

وَقَالَتْ : هَذَا كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَابْنِي (۱)

مرحوم علامه مجلسی می گوید : پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه (علیها السلام) را خواست و برای او (فدک) را نوشت و ایشان بعد از رحلت رسول الله آن کتاب را پیش ابابکر آورد و گفت : این سند و نوشته رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای من و فرزندان من است . (۲)

۴- حضرت زهرا (علیها السلام) زمانی که ، از ظالمان بر خود خبر می دادند فرمود : . . . وَ ظَلَمُونِي وَ أَخَذُوا إِزْثِي وَ حَرَقُوا صَحِيفَتِي الَّتِي كَتَبْتِهَا لِي أَبِي بِمَلِكِ فَدَكٍ وَ الْعَوَالِي وَ كَذَّبُوا شُهُودِي (۳) بر من ظلم کردند و ارث مرا گرفتند و صحیفه ای که ، پدرم در ملکیت فدک و عوالی برای من نوشته بود پاره کردند و شاهدان من را تکذیب نمودند .

۵- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) برای مُفَضَّل در رابطه با رجعت و بازگشت ائمه (علیهم السلام) به دنیا و شکایات آن ها نزد رسول سخن می گویند و می فرمایند . ثُمَّ تَبَدَّأَ فَاطِمَةُ (علیها السلام) فَتَشَكُّوْا مِنْ عُمَرُ وَ مَا نَالَهَا مِنْهُ وَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَ أَخَذَ فَدَكٍ وَ مَارَدَ عَلَيْهَا مِنْ قَوْلِهِ « إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا نُورُثُ » وَ اِحْتِجَاجِهَا بِقَوْلِ يَحْيَى وَ زَكَرِيَّا (علیهما السلام) وَ قِصَّةِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ قَوْلِ صَاحِبِهِ هَيْتِي صَحِيفَتِكَ الَّتِي ذَكَرْتَ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ كَتَبَهَا لَكَ وَ اِخْرَاجِهَا الصَّحِيفَةَ وَ أَخَذَهَا مِنْهَا وَ نَشَرَهَا عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهَادِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ سَائِرِ الْعَرَبِ وَ تَغَلَّهَ فِيهَا وَ تَمَزِيْقَهُ إِيَّاهَا . . . (۴) حضرت زهراء (علیها السلام) شکایت می کنند . از عمر و از آن ستم هایی که از جانب او رسیده و از ابابکر و از گرفتن فدک و جعل حدیث ما انبیاء ارث نمی گذاریم . . . و از قول رقیش عمر که گفت : نوشته ای که گفتمی پدرت درباره فدک به تو داده است بیاور و از گرفتن آن نامه و نشان دادن آن بر تمام مردم از مهاجرین و انصار و از آب دهان انداختن به آن نامه و پاره کردن آن و . . .

۶- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَدَعَا بِكِتَابٍ فَكَتَبَهُ لَهَا بَرْدٌ فَدَكَ فَدَكَ فَقَالَ : فَحَرَجْتُ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيهَا عُمَرُ فَقَالَ : يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ مَا هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكَ؟ فَقَالَتْ :

كِتَابُ كَتَبَ لِي أَبُو بَكْرٍ بَرْدٌ فَدَكَ . . . (۵)

ص: ۲۵۳

۱- فدک و العوالی ص ۲۷۸

۲- سفیه البحار ج ۲ ص ۳۵۰

۳- بحار ج ۳۰ ص ۳۴۸

۴- خصائص الزهراء ج ۳ ص ۳۸۲ فدک و العوالی ص ۲۷۹

۵- اختصاص ، ص ۱۷۸ بحار ج ۲۹ ص ۱۹۴ عوالم ج ۱۱/۲ ص ۶۵۰

امام صادق (علیه السلام) در یک روایت طولانی می فرماید . . . پس ابوبکر ورقه ای را (وسائل نوشتن) را طلبد و رد فدک را برای حضرت زهرا (علیها السلام) نوشت . هنگامی که ، حضرت نامه را گرفته و از نزد ابابکر خارج شدند در بین راه با عمر برخورد کردند . عمر گفت : ای دختر محمد این نوشته نوشته ای که در دست داری چیست ؟ حضرت جواب دادند : این نامه ای که ، ابوبکر به عنوان ردّ فدک برای من نوشته است . . . البتّه این مضمون در روایات و کتب مختلف شیعه و سنی ذکر شده است و ما به ذکر بعضی از منابع این روایات اکتفاء می کنیم . (۱)

در کتب اهل تسنن

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶ ص ۱۰۱ و ص ۲۷۴ و دو روایت در جزء ۱۶ ص ۸۷ سیره حلبیه ج ۳ ص ۳۶۲ و . . .

۷- از سبط ابن الجوزی در کتاب سیره حلبیه چنین آمده است : ثُمَّ أَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ فَشَقَّهُ عَمْرَ نَامَهُ رَا كَرَفَتْ وَ پَارَه كَرَد . (۲)

۸- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین ذکر شده است .

. . . فَدَفَعَ يَدَيْهِ صَدْرَهَا وَ أَخَذَ الصَّحِيفَةَ فَخَرَقَهَا بَعْدَ أَنْ تَفَلَّ فَمَحَاهَا وَ إِنَّهَا دَعَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ : بَقَرَأَللَّهُ بَطْنُكَ كَمَا بَقَرَتْ صِيحْفِي

(۳)

عمر با دست خود به سینه حضرت زهرا (علیها السلام) کوبید و نامه را گرفت و بعد از آن با آب دهن نوشته را محو کرده آن را پاره نمود در این هنگام حضرت زهرا (علیها السلام) در حق او نفرین کرده و فرمود : خداوند شکمت را پاره کند همانطوری که ، نامه مرا پاره کردی . در این مورد روایات از کتب شیعه و سنی بسیار فراوان می باشد که لا به لای بحث فدک گذشت .

ص: ۲۵۴

۱- در کتب شیعه : بحارالانوار ج ۲۹ صفحات ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۱۵۷ ، ۱۸۹ و ۳۴۲ عوالم العلوم ج ۱۱/۲ در صفحات ۶۴۷ ، ۶۵۰ ،

۶۵۱ و ۷۵۲ کامل بهائی ج ۱ صفحه ۳۰۹ الغدیر ج ۷ صفحه ۱۹۵ احتجاج ج ۱ ص ۹۲ فدک و العوالم ص ۲۷۷ تا ۲۸۲ و . . .

۲- سیره حلبیه ج ۳ ص ۳۶۲

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، جزء ۱۶ صفحات ۸۷ ، ۱۰۱ و ۲۷۴

س ۸: قانون ذوالید چیست در این مورد؟

ج: از نظر اسلام اگر ملکی در دست شخصی باشد (ذوالید) مالک آن شناخته می شود .

و اگر غیر از این باشد لازمه آن هرج و مرج در نظام جامعه است . حال اگر شخص دیگری که ، ذوالید نیست ، ادعای ملکیت داشته باشد باید بر این ادعای خود دلیل بیاورد و شارع مقدس در مقام قضاوت در این مسئله فرموده :

الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي

مدعی برای اثبات ادعای خود ، باید بیینه (دوشاهد) بیاورد اما در مسئله فدک ثابت شد که « فدک » در اختیار حضرت زهرا (علیها السلام) بود ، حال اگر مسلمانان یا ابابکر ادعا دارند که آن ها مالک «فدک» می باشند. باید بر این ادعا دو شاهد بیاورند، ولی اینجا ابابکر بر خلاف حکم اسلام از حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) که ، ذوالید و مالک می باشند طلب شاهد نموده است (علاوه بر این گفته شد معصوم) با معصومه مسئله اش با مردم عادی فرق دارند از این ذوالید مثال آن بالاتر از این است مع الوصف ذوالید هم بودند و قبول نکردند از آن حضرت) توجیه روایتی کنید که چگونه امیرالمومنین (علیه السلام)

ابابکر را بر اشتباه خود آگاه نمود امام صادق (علیه السلام) فرمودند: چون ابابکر « فدک » را از حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) گرفت و وکیل حضرت را از « فدک » خارج کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مسجد آمدند و ابابکر در مسجد نشسته بود و مهاجرین و انصار(۱)

در اطراف او قرار گرفته بودند . حضرت روبه ابابکر کرده و فرمودند : يَا اَبَا بَكْرٍ لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ (علیها السلام) مَا جَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) لَهَا وَ وَكَيْلَهَا فِيهِ مُنْذَ سَنِينَ ؟

ای ابابکر چرا فاطمه (علیها السلام) را از فدک منع نمودی در حالی که ، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را برای آن حضرت قرار داده بود و وکیلش چندین سال در فدک بود . ابابکر جواب داد . « فدک » ملک مسلمین است .

ص: ۲۵۵

۱- (که امتحان بسیار سختی دادند و در حمایت از حریم ولایت کوتاهی کردند و موجب سخط و غضب خداوند واقع شدند و به طرف باطل گرایش پیدا کردند و تمام تلاش ها و مجاهدت های خود را به باد دادند و به خسران دنیا و آخرت نائل شدند و دستور خداوند قهار و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) را زیر پا گذاشتند و منابعت از هوای نفس نمودند و خلافت کسی را چه میلا و چه گزها پذیرفتند که خداوند و رسولش قبول ندارند)

اگر فاطمه شاهد عادل بر اثبات ملکیت خود بیاورد پس « فدک » از آن فاطمه است و گرنه هیچ حقی در « فدک » ندارد حضرت امام علی (علیه السلام) فرمودند: ای ابابکر آیا برای ما به خلاف حکم خداوند بر مسلمانان حکم می کنی؟ ابابکر گفت: نه، حضرت فرمودند به من بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم آن چیز از آن من است. از چه کسی تقاضای بینه (دو شاهد) می کنی ابابکر گفت: از شما، دوباره حضرت فرمودند: و اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان در آن ادعای ملکیت کنند باز از من تقاضای بینه می کنی؟ پس ابابکر خاموش شد. (۱)

دلیل دیگر عصمت حضرت زهراء (علیها السلام) است بر این که ابابکر نمی بایست از حضرت زهراء (علیها السلام) شاهد بخواهد چون خداوند عصمت حضرت زهراء (علیها السلام) را ظاهر و آشکار کرده است، زیرا آن بزرگوار از هر گناه، احتمال ریز و بزرگ، رجس، پلیدی پاک و منزّه قرار داده است. دروغ که، هیچ احتمال دروغ هم غلط و افحش است حتی در ذهن خطور این مسائل هم صحیح نیست در حق معصوم و معصومه و این عصمت توسط آیه تطهیر و روایات فراوانی از شیعه و سنی که، از حضرات معصومین (علیهم السلام) رسیده است ثابت شده و شک و تردید در این مورد کفر و الحاد است و این مورد قبول تمام علمای شیعه و سنی می باشد.

و من جمله سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابابکر در مورد عصمت حضرت زهراء (علیها السلام) بهترین دلیل است که، در بحث احتجاج حضرت با ابابکر در رابطه با مقام عصمت حضرت زهراء (علیها السلام) است که گذشت.

دلیل دیگر بر این که، ابابکر نباید شاهد مطالبه کند، این است که، او باید به علم خود عمل می کرد. چون حاکم می تواند در مواردی که علم به وقوع چیزی دارد بدون این که، کسی، شهادت بدهد حکم کند. زیرا علم او از گواهی شاهدان قوی تر است و دلیل بر درستی این گفتار در مورد حکایت مرد اعرابی است.

ناقه ای که، فروخت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و پولش را هم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تحویل او دادند ولی قبول دار نشد که، خزیمه بن ثابت بر این حکایت شهادت داد که، ناقه از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، از او پرسیدند تو که، نبودی از کجا علم پیدا کردی؟ آیا در آنجا که من این شتر را خریدم بودی؟ گفت: یا رسول الله، لاکن من از آن جا که، یقین دارم به رسالت شما به این مطلب نیز یقین دارم. حضرت فرمود من

ص: ۲۵۶

۱- علل الشرایع ج ۱ ص ۱۹۰، بحار الانوار ج ۲۹، ص ۱۲۴ (طبع حجر، ج ۸ ص ۹۱ عوالم ج ۱۱/۲ ص ۷۶۲ و رجوع شود به بحث قبل که از کتاب احتجاج نقل کردیم مفصلاً)

شهادت تو را نافذ و قابل اجراء می دانم و آن را به منزله دو شاهد قرار دادم، بدین جهت بود که ، او را دوالشهادتین نامیدند .

(۱)

این داستانی مشهور و شبیه به داستان حضرت زهراء (علیها السلام) است . از آن جهت که «خذیمه» ندیده بود که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پول شتر را داده اند ، ولی چون می دانست آن حضرت رسول خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم) است. و معصوم از هر گناه می باشد و جز به حق و راستی سخن نمی گوید . علم به صدق ادعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا کرد و به نفع آن حضرت شهادت داد . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نه تنها کار او را امضاء کرده و شهادت او را قبول نمودند ، بلکه او را نیز مورد تشویق قرار دادند . در مسئله « فذک » هم چون ابابکر می دانست حضرت زهراء (علیها السلام) طبق آیه تطهیر معصومه بوده و از هر گناه پاک می باشد و در آنچه ادعا می کند صادق است . پس باید از این علم خود استفاده می کرده و به نفع حضرت زهرا (علیها السلام) حکم به ردّ « فذک » می داد و دیگر احتجاج به طلب بیینه (شاهد) نبود ، اما آن جا که قرآن می فرماید : **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** بما کأنوا یکنذبون نمی خواست حق را بگویند و عذاب خدا را به خود خرید . دلیل دیگر بر این که ابابکر نباید طلب بیینه می کرد ، بر خورد او با جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله است . چون در روایت آمده است که (قبلاً نیز گذشت) ابابکر بعد از شهادت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام عمومی نمود که، هر کس طلبی یا وعده ای از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد . حاضر شود پسر جریر بن عبدالله و جابر بن عبدالله حاضر شدند و ادعا کردند که چیزی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیینه طلب آنان را پرداخت نمود .

حضرت زهرا (علیها السلام) این برخورد دو گانه را به آنها گوشزد فرمود و چون عمر گفت : ای دختر محمّد برای اثبات ادعای خود، بیینه بیاور حضرت فاطمه (علیها السلام) جواب داد : **«فَدَّ صَدَقْتُمْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ لَمْ تَسْأَلُوا هُمَا الْبَيْتَةَ»** (۲)

شما ادعای جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله را قبول نمودید و از او بیینه و شاهد طلب نکردید . پس چگونه از دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طلب بیینه می کنید . جواب مضحکانه عمر این بود که، جابر و جریر

ص: ۲۵۷

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶ ص ۱۰۱

۲- عوالم العلوم ج ۱۱/۲ ص ۶۳۵

چیز کم ارزشی را طلب می کردند: ولی تو امر بزرگی را ادعا می کنی، از اتفاق مأمون عباسی نیز در هنگام با علمای مخالف، معارضه کرد و حتی راویان رساله مأمون می گویند: فَتَعَجَّبَ الْمَأْمُونُ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ: أَمَا كَانَتْ فَاطِمَةُ وَشُهُودُهَا تَجْزُونَ مَجْرَى جَزِيرَيْنِ عِنْدَ اللَّهِ وَجَابِرَيْنِ عَبْدِ اللَّهِ (۱) مأمون از این برخورد دو گانه تعجب کرد و گفت: آیا فاطمه و شاهدان آن حضرت به اندازه جریربن عبدالله و جابر بن عبدالله ارزش نداشتند.

س ۹- چه دلیلی بر راستگویی فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بر قضیه فدک دارد؟

اشاره

ج- بر این مطلب ادله فراوانی از قرآن و روایات بر فضیلت آن دو بزرگوار داریم، از حد نوشتن خارج است از حد احصاء فضائل و مناقب فزون است، ما هر چه بگوییم و بگویند و با این که، گفته اند. قطره ای از دریای بی کران است باید محوّل و واگذار به خود خالقشان کنم و السلام.

اما از باب نمونه:

۱- در این که اذیت فاطمه زهرا (علیها السلام) اذیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اذیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اذیت خداوند می باشد

که، همه علماء شیعه و سنی این روایت را نقل کردند که، فرمود: فَاطِمَةُ يَضَعُهُ مَنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ

فاطمه پاره تن من است، هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است. و این روایت دلالت دارد بر عصمت آن بزرگوار که، گذشت زیرا اگر زهرا و یا علی (علیهما السلام) کسی باشند که، نسبت بوی گناه یا خطا امکان داشته باشد باید در این صورت نباید ایداء و اذیت آن دو بزرگوار هموار ایداء خدا باشد.

زیرا ممکن است حضرت زهرا (علیها السلام) از چیزی اذیت شود که، ترک آن گناه و معصیت خدا باشد و چگونه ممکن است خداوند در این جا، از اذیت امری که، مصلحت او است اشتباهاً اذیت شود، در این جا هم نیز ممکن نیست اذیت او اذیت باشد. پس این که، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اذیت زهرا (علیها السلام) اذیت خداوند است لازمه اش این که، فاطمه (علیها السلام) معصومه از گناه و خطا می باشد چون اگر فاطمه نعوذ بالله گناه کار و یا

ص: ۲۵۸

خطا کار باشد در برابر گناهی که ، انجام می دهد اگر مذمت بشود و یا حدّ الهی بر او جاری گردد اذیت می شود و چگونه ممکن است خدا از اجرای حدّ شرعی نسبت به یک گناه کار اذیت گردد ؟

گذشته از این، در مورد این نزاع با ثبات عصمت زهرا (علیها السلام) احتیاج نیست ، بلکه در اینجا علم به صدق حضرت زهرا (علیها السلام) کفایت می کند و از راستگو بودن فاطمه (علیها السلام) کفایت می کند و اختلافی بین مسلمین نیست زیرا در تمام عُمرِ ، فاطمه (علیها السلام) ادّعائی نفرموده که ، مورد تکذیب قرار گیرد . اختلافی که، در مسئله فدک بین مسلمانان است این است که ، آیا علم با این که ، زهرای مرضیه (علیها السلام) در ادّعای خود راستگو بوده است سزاوار بوده که ، ابوبکر فدک را بدون اقامه شاهد و بینه به زهرا (علیها السلام) تسلیم کند یا نه؟

اصولاً هدف از اقامه بینه و شاهد ، برای مدّعی علیه ، به نفع مدّعی اقرار کند دیگر شاهد لازم نیست زیرا ظنی که ، حاکم از اقرار مدّعی ظنی است که ، وی از شهادت شاهد به صدق مدّعی حاصل کند، پس در صورتی که ، ظنّ قوی تری برای حاکم بصدق مدّعی حاصل شود، احتیاجی به اقامه بینه نیست تا چه رسد به جایی که ، حاکم علم به صدق مدّعی داشته باشد ، در آن جا به طراولی و احقّ احتیاج به اقامه بینه نیست .

در ذیل این آیه شریفه :

« إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا » (۱)

کسانی اذیت می کنند خدا و رسولش را خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب خوار کننده ای را برای آنان مهیا فرموده است ، حافظ حاکم حسکانی در کتاب خود شواهد التنزیل ذیل این آیه شریفه، روایتی را به این طریق نقل کرده است . حدّثنا الحاکم أبو عبد الله الحافظ حدّثنا أحمد بن محمد بن أبي دارم الحافظ حدّثنا علی بن أحمد العجلی حدّثنا عبّاد بن یعقوب حدّثنا أرطاه بن حبيب حدّثني عبید بن ذکوان قال حدّثني أبو خالد الواسطي و هو أخذ بشعره قال : حدّثني زيد بن علی و هو أخذ بشعره قال : حدّثني علی بن الحسين و هو أخذ

ص : ۲۵۹

بشعره قال: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ فَقَالَ: مَنْ آذَى شَعْرَةَ مَنْكَ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۱) به این جا می رسد که ، ابوخالد واسطی خبر داد در حالی که ، موهای (محاسن) را به دست گرفته بود گفت : مرا زیدبن علی خبرداد در حالی که ، موهای محاسن خود را به دست خود گرفته بود . او گفت : مرا خبرداد علی بن الحسین (علیهما السلام) در حالی که ، موهای خود را به دست گرفته بود گفت : مرا خبر داد حسین بن علی (علیهما السلام) در حالی که ، محاسن خود را به دست گرفته بود گفت : مرا خبرداد علی بن ابی طالب (علیه السلام) در حالی که ، محاسن خود را در دست گرفته بود گفت : مرا خبر داد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که ، محاسن شریفش را به دست گرفته فرمودند : ای (علی) کسی که ، یک دانه موی از بدنت را اذیت برساند به حقیقت مرا اذیت رسانده و کسی که ، مرا اذیت رساند در حقیقت خدا را اذیت رسانده و کسی که ، خدا را اذیت برساند پس لعنت خداوند بر او باد .

پس : از این حدیث استفاده می کنیم، مقام عصمت علی (علیه السلام) را و آلا، معنا ندارد این قدر مهم باشد .

۲- مقام عصمت آن بزرگوار

که ، مقام بسیار بزرگی است که ، خداوند آنان را معصوم گردانیده است که بحث آن گذشت . خلاصه : خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید : إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲)

به درستی که ، خداوند اراده فرمود که ، پلیدی را از شما خانواده برطرف فرماید و شما را به یک نوع پاک کردنی پاک گرداند .

در تمام کتاب های صحاح و سنن و مناقب سنی ها و شیعیان این حدیث در شأن نزول این آیه ذکر شده است که ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین (علیهما السلام) را زیر کسائی و عبائی قرار داد سپس فرمود : بارخدا یا اینها اهل بیت من و مخصوص من اند پلیدی را از آن ها برطرف

ص: ۲۶۰

۱- شواهد التنزیل ج ۲ ص ۱۴۷

۲- سوره احزاب آیه ۳۳

فرما و آنان را به یک نوع تطهیر مخصوصی پاک گردان در آن هنگام این آیه شریفه به عنوان اعلام اجابت دعای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد . ام سلمه همسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت .

یا رسول الله آیا من هم در جمعیت اهل البیت (علیهم السلام) داخل هستم ؟ حضرت فرمود: به جای خود باش تو به خیر هستی . (اما از اهل بیت ، عصمت و طهارت ، نیستی)

قسمتی از مصادر این حدیث از کتب عامه بدین قرار ذیل است: (۱) گذشته از همه این ها در کتاب صواعق المحرقة ص ۷۶ حدیث ۲۱ ابن حجر گفته طبرانی در کتاب اوسط از ام سلمه نقل کرده که وی گفت : من از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود :

عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ (علیه السلام) لَا يُفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

علی (علیه السلام) با قرآن و قرآن با علی است . و این دو از هم جدا نمی شوند تا در ساحل کوثر بر من وارد گردند و عموم محدثین از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند که آن حضرت فرمود : أَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ ، حق با علی (علیه السلام) و علی با حق است و این دودائر مدار یکدیگرند .

بنابر حدیث اول علی (علیه السلام) آمیخته با قرآن است و ردّ علی (علیه السلام) ردّ قرآن خواهد بود و کسی که ، قرآن را ردّ کند . تکلیفش معلوم است و بنابر حدیث دوم : تَخَلَّفَ از گفتار و فرمان علی (علیه السلام) تَخَلَّفَ از حقّ است زیرا علی (علیه السلام) و حقّ دائرمداریک دیگرند جایی که علی (علیه السلام) نباشد حقّ نیست و این روایت دلالت می کند که ، علی (علیه السلام) مصون از خطا است زیرا ممکن نیست حق با خطا در یک جا جمع شوند پس با این کیفیت چگونه شهادت علی (علیه السلام) را در مورد فدک می توان ردّ کرد در صورتی که ، و صُول حَقّ جز از طریق علی (علیه السلام) امکان ندارد .

ص: ۲۶۱

۱- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۰ - صحیح ترمذی ج ۱۳ ص ۲۰۰ - مستدرک حاکم ج ۲ ص ۱۵۸ - الجمع بین الصّحیحین تألیف حمیدی - خصائص سیوطی ج ۲ ص ۶۴ - مسند احمد حنبل ج ۲ ص ۲۹۲ - فصول المهمّه ابن صباغ مالکی ص ۹ - ذخائر العقبی ص ۲۲ - الزیاض النضره ج ۲ ص ۱۸۸ - الصواعق المحرقة ص ۵ - نورالابصار ص ۱۰ - تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۲۰۵ - شرح نهج البلاغه - اسعاف الراغبین ص ۹۷

خداوند در قرآن می فرماید: « وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ » (۱)

کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده اند آن ها بسیار راستگویانند.

احمد حنبل روایت کرده که ، این آیه در مورد علی (علیه السلام) نازل شده است و خود آن حضرت بر فراز منبر کوفه می فرمود: **أَنَا الصَّادِقُ الْأَكْبَرُ** ، منم راستگوی بزرگ

در کتاب الصواعق المحرقة ص ۷۶ حدیث ۳۰ از ابن عباس نقل شده که ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: **الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَزَقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ حَبِيبُ النَّجَارِ صَاحِبُ يَاسِينَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)** راستگویان عمده سه نفرند ۱- حزقیل که معروف بود به مؤمن آل فرعون ۲- حبیب نجار از حواریین عیسی (علیه السلام)

که، معروف بوده به صاحب یاسین ۳- علی بن ابی طالب (علیه السلام) و باز در همان ص ۷۶ حدیث ۳۱ این روایت از ابونعیم و ابن عساکر از ابی لیلی نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: **الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ حَبِيبُ النَّجَارِ، مُؤْمِنُ يَاسِينَ، قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ وَ حَزَقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ** ، که وقتی فرعون اراده قتل موسی (علیه السلام) را کرد گفت: آیا مردی را می کشید؟ که ، می گوید پروردگار من خدا است و سوم علی بن ابی طالب (علیه السلام) .

با وجود این آیه و این احادیث چگونه جایز بود . ابوبکر و عمر شهادت علی را رد کنند؟ اصلاً چه حقی داشتند ، از زهرا (علیها السلام) که ، به دلیل آیه تطهیر صدیقه و طاهره بوده است و به دلیل آیه مباحله (۲)

دلیل و حجّت خدا برای اثبات حقانیت اسلام در برابر کفار قرار گرفته بود مطالبه بینه کنند؟ مسلّم آن کسی که ، در مباحله حجّت خدا قرار گیرد و از آیات الهی محسوب شود ، هیچگاه دروغ خطائی از او سر نمی زند .

عموم علمای اسلام اجماع کرده اند که ، وقتی این آیه نازل شد . پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از زنان غیر از زهرا (علیها السلام) و از پسران غیر از حسنین (علیهما السلام) همراه نبود و علی (علیه السلام) را بهعنوان نفس خود انتخاب فرمود . رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: ۲۶۲

۱- سوره حدید ، آیه ۱۹

۲- مراد از آیه مبارکه مباحله این آیه است . **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** ، سوره آل عمران آیه ۶۱ هرکس با تو احتجاج کند در مورد حقانیت این دین بعد از علم با آن پس بگو بیایید بخوانیم پسران خود و پسران شما را و زنان خود و زنان شما را و خودهایمان

با این چهار نفر در حالی که ، حسین (علیه السلام) را در آغوش گرفته بود و دست حسن (علیه السلام) را به دست داشت و فاطمه (علیها السلام) پشت سر آن ها و علی (علیه السلام) پشت سر زهرا (علیها السلام) در زیر سایه بانی که، از موی سیاه ترتیب داده شده بود .

قرار گرفتند : و حضرت به آن ها فرمود : من دعا می کنم و شما آمین بگوئید .

در صحیح مسلم ج ۷ ص ۲۱ وارد شده که ، وقتی آن بزرگواران زیر سایه بان، قرار گرفتند . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تالِب گشود و فرمود : **اللهم هؤلاء أهل بيتي ، أسقُفُ نصاری نجران رو کرد به پیروان خود گفت ای جمعیت نصاری من صورت هایی می بینم که اگر از خدا بخواهند خداوند آلام این کوه را از جا بکند هر آینه انجام خواهد داد پس با این ها مباحله نکنید که ، هلاک خواهید شد و تا روز قیامت یک نصرانی بر روی زمین باقی نخواهند ماند، و این روایت را غیر از مسلم در صحیح ترمذی و حاکم و بیهقی ، و دیگران هم نقل کرده اند.**

و در مورد حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) فرموده اند : **و هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرن الأولى (۱)**

امام صادق (علیه السلام) فرمودند . فاطمه زهراء (علیها السلام) صدیقه کبری می باشند و بر معرفت و شناختش دوران زندگی تمام پیامبران و اوصیا و ائمت های آنان از حضرت آدم تا حضرت خام الانبیاء (علیهم السلام) است یعنی، هیچ پیامبری را خداوند مبعوث نکرد مگر این که ، به فضیلت و محبت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء (علیها السلام) اقرار کنند از این رو روایت و دعا دیگر استفاده می شود که ، آن حضرت، افضل از انبیاء بوده بعد از پدر بزرگوار شو شوهر عزیزش ، کما این که ، دوازده امام (علیهم السلام) مقامشان و منزلت آن ها به غیر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر از انبیاء (علیهم السلام) بوده اند . و هستند و خواهند بود . (و در کتاب عصمت کبری ، فاطمه زهرا (علیها السلام) ثابت کردیم)

۴- علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد .

آیه ۶۱ سوره آل عمران دلالت دارد که ، علی (علیه السلام) نفس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و با جماع مفسرین مراد از کلمه **أَنْفُسِنَا** در آیه شریفه (گفته شاعر وَ هُوَ فِي الْآيَةِ التَّأَهُلِ آلٍ + مُصْطَفَى لَيْسَ غَيْرَهُ إِيَّاهَا) علی بن ابی طالب (علیه السلام) است .

(شاهر گفته : وَ هُوَ فِي الْآيَةِ التَّأَهُلِ نَفْسُ آلِ مُصْطَفَى لَيْسَ غَيْرَهُ إِيَّاهَا)

ص: ۲۶۳

حضرت علی (علیه السلام) در آیه مباحله نفس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محسوب شده و غیر از او دیگری نفس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به حساب نیامده است ، و آیه مباحله دلالت دارد که ، علی (علیه السلام) نفس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است و لازمه آن این است که ، علی (علیه السلام) از تمام افراد امت اسلام افضل باشد . چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه امت افضل است و بعضی گفته اند که : این آیه دلالت دارد که ، علی (علیه السلام) از تمام انبیاء سلف نیز افضل است .

فخر رازی می گوید : در شهر ری ، مردی به نام محمود بن الحسن المحصّی و این مرد معلّم شیعیان دوازده امامی بود . اعتقاد داشت که علی (علیه السلام) از همه انبیاء غیر از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برتر است . و به این ترتیب استدلال می کرد : خداوند در این آیه مباحله فرموده : ای پیغمبر بگو بیائید نفس هایمان را بخوانیم مراد از نفس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این آیه شخص خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست زیرا معنا ندارد که ، شخص خودش را بخواند پس حتماً باید این نفس غیر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخص دیگری باشد . البتّه کسی که ، در همه کمالات عین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مساوی با آن حضرت است و با جماع امت اسلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفس غیر از علی (علیه السلام) دیگری را در مباحله حاضر نکرد . پس علی (علیه السلام) در همه کمالات و فضایل عین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود . و اگر ما از خارج دلیل نداشتیم که ، نبوّت و پیغمبری به محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) ختم شده و پس از او پیغمبری نیست به مقتضی آیه مباحله لازم بود که ، علی (علیه السلام) از نظر پیغمبری هم عین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد ولی چون این مطلب ثابت است که ، پیغمبری به حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیغمبر نبوده و فقط از نظر فضائل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنچه علی (علیه السلام) کسر دارد مقام نبوّت است . پس غیر از نبوّت در سایر فضائل ، علی (علیه السلام) عین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و چون در این فضایل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر همه انبیاء (علیهم السلام) فضیلت داشته است پس علی (علیه السلام) هم بر تمام انبیاء امتیاز دارد . و مراد از نفسیّت در آیه ، اتّحاد در حقیقت وجود نیست ، بلکه مراد از این کلمه : *أَنْفُسِنَا* یعنی کسانی که با خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اوصاف و کمالات تو شایستگی زعامت و رهبری آسمانی مساوی هستند . پس در صورتی که ، علی (علیه السلام) در کمالات مساوی با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در جمیع گفتار خود صادق باشد علی (علیه السلام) هم از نظر صدق و راستگوئی عین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و همچنانکه ردّ گفتار و شهادت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جایز نیست ردّ گفتار و گواهی علی (علیه السلام) نیز جایز نمی باشد و روی همین حساب ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : *عَلِيٌّ مَتَّى وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ* ، علی (علیه السلام) از من است و من از علی (علیه السلام) هستم

این روایت در صحیح ترمذی و مسند احمد حنبل و سنن ابن ابی ماجه ، نقل شده و ترمذی بعد از نقل این حدیث گفته :

هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ يَعْنِي : این حدیث و گفتار حَسَن و نیکو است .

۵- علی (علیه السلام) کشتی نجات است .

علی (علیه السلام) کشتی نجات است . (۱)

از ابن عباس نقل شده که ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : عَلِيُّ بَابُ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَ فِيهِ كَانَ فِيهِ
كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ جَرَجَ عَنْهُ كَانَ كَافِرًا

حضرت علی (علیه السلام) به منزله باب حِطَّة بنی اسرائیل است و آن درب مخصوصی بود در میان قوم یهود که هر کس از آن
داخل می شد مؤمن بود و هر کس خارج می شد کافر به حساب می آمد . (۲)

و به یاد آرید وقتی که گفتیم داخل شوید به این قریه « بیت المقدس » و از آن هر چه میل دارید بخورید که فراوان و بی
زحمت برای شما مهیا است و از آن در سجده کنان داخل گردید و بگوئید خدایا ببخش ما را تا از خطایای شما درگذریم .
در روایات وارد شده و از آن جمله امام باقر (علیه السلام) فرمودند : نَحْنُ بَابُ حِطَّتِكُمْ ، ما هستیم در حِطَّة شما یعنی هر کس
بخواهد به خدا مقرب شود ، راه او ما هستیم یعنی بخشش گناه به وسیله ما هست ، درجات عالی به واسطه موَدت و محبت ما
می باشد . پس هر کس هر چند استغفار کند ، موجب آمرزش نمی شود مگر محب و دوست ما باشد . (۳) احمد حنبل در
مسند و غیر او سایر علماء در کتاب های صحاح و سنن خودشان نقل کرده اند که ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود :
مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُم مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ .

مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است هر کس در آن سوار شد نجا پیدا کرد و هر کس از آن تخلف ورزید ، غرق شد .

ص: ۲۶۵

۱- در کتاب الصواعق المحرقة ، ص ۷۷ ، حدیث ۳۴

۲- این مطلب اشاره به آیه مبارکه در سوره بقره است : وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ، آیه ۵۸

۳- منهج الصادقین ج ۱ ص ۲۷۸

و با جماع تمام علمای اسلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِی (أَهْلَ بَیْتِی) مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَمَّالْنِ تَضَلُّوْا بَعْدَیْ اَبَدًا وَ اِنْهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ

من در بین شما دو موجود گرانمایه می گذارم. « کتاب خدا و عترتم که، اهل بیت من به حساب می آیند. مادامی که، به این دو بگروید گمراه نخواهید شد و این دو برای همیشه از هم جدا نخواهند شد، تا در ساحل کوثر بر من وارد شوند لفظ کلمه لَنْ، برای نفی ابد است و معنی آن، این است که، هیچ آن و لحظه ای علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) از قرآن انفکاک پیدا نمی کنند. پس با این کیفیت چگونه می شود ادّعی این ها را که آمیخته و ممزوج با قرآن اند در مورد فدک ردّ کرد؟ » باب حطّه در بنی اسرائیل در پی بود که هر کس از آن خارج می شد کافر می گردید. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی (علیه السلام) باب حطّه ی این اّمّت است بنابراین انکار وردّ علی (علیه السلام) به منزله خروج از باب حطّه اسلام می باشد.

و خلاصه با وجود حدیث ثقلین مذکور، چه فرقی بین ردّ علی (علیه السلام) و زهراء (علیها السلام) و بین ردّ قرآن بوده است.

۶- ولایت امر امام علی (علیه السلام) در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

خداوند در قرآن می فرماید: اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُوْنَ الزَّکٰتِ وَ هُمْ رَاکِعُوْنَ (۱)

به درستی که ولایت مدار شما خدا و رسول و آن کسانی هستند که ایمان آورده اند از کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را اداء می کنند در حالی که در رکوع اند، در این جا عموم اّمّت اسلام اجماع کرده اند که، این آیه در مورد امام علی (علیه السلام) نازل شده است. و این مطلب در کتب معتبر عامّه (سنّی ها) مذکور است. می گویند هنگامی که، مرد مسکینی در حضور مسلمانان اظهار حاجت کرد، امام علی (علیه السلام) در حال نماز بود و در همان حالت نماز انگشتر خود را به مسکین سائل، تصدّق فرمود.

ص: ۲۶۶

عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» الْآيَةَ خَرَجَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا سَائِلٌ يَسْأَلُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئاً وَهُوَ رَاكِعٌ؟ قَالَ: نَعَمْ رَجُلٌ لَا أَدْرِي مَنْ هُوَ قَالَ مَاذَا [أَعْطَاكَ]؟

قال: هذا الخاتم فإذا الرجل علي بن ابي طالب و الخاتم خاتمه عرفه النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) (1)

ابن جُرَيْجٍ گوید: هنگامی که ، این آیه مبارکه

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) به طرف مسجد خارج شد در این هنگام يك سائلى در مسجد سؤال مى کرد رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمودند: ای سائل آیا کسی چیزی به تو داد در حالی که او در رکوع باشد؟ گفت: بلى مردى که ، او را نشناختم این خاتم و انگشتر را عطاء کرد ، پس در این هنگام آن مرد بزرگوار علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و انگشتر از آن حضرت بود و پیغمبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) آن انگشتر را شناخت در این آیه شریفه خداوند متعال ولایت و صاحب اختیاری امت اسلام را ، برای ذات مقدّس خود قرار داده است . منتهی پیغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و امام علی (علیه السلام) را ، در این ولایت ، شرکت داد. و همچنانکه ولایت خدا نسبت به تمام شئون فردی و اجتماعی مردم ثابت است . ولایت پیغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و امام علی (علیه السلام) هم نیز همین توسعه را در می باشد پس چگونه می توان گفت: امام علی (علیه السلام) را در مورد يك قطعه ملك ناچیز به عنوان این که ، مال مسلمانان است ردّ کرد؟ اصولاً مقصود از کلمه ولّی در اسلام که ، مرادف کلمه نَبیّ قرار گرفته آن فردی است که ، از نظر تصرّف در شئون فردی و اجتماعی مسلمانان از خود آن ها اَوْلی است و سایر معانی ولّی در این مورد خصوص نظر نیست زیرا مقتضای حصری که ، از کلمه إِنَّمَا استفاده می شود این است که ، ولّی به معنی ناصر و دوست نباشد، آن چنانکه عامّه توهّم بی جایی کرده اند، زیرا در آیه ولّی منحصر شده به خدا و رسول و آن کسی که ایمان آورده و نماز را بر پا داشته و در حال رکوع زکات داده است « یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) » اگر در این آیه ، به معنی دوست و یا یاور باشد لازم میاید گفتار خدا ، در این آیه بر خلاف حقیقت باشد . زیرا یاور و دوست منحصر به خدا و پیغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و امام علی (علیه السلام) نیست بلکه پدر و برادر و رفیق هر کس برای او یاور و دوست محسوب می شود و اگر گرفته شود در این آیه ، موصوف ولّی عام است و مراد شخص علی (علیه السلام) نیست ،

ص: ۲۶۷

خداوند می فرماید: دوست شما دوست خدا و رسول و عموم مؤمنین هستند و با حصری که به وسیله کلمه: اِنَّمَا در آیه وارد شده است، خداوند می خواهد ثابت کند که، غیر از خدا و رسول و مؤمنین یعنی کفّار دوست و یاور شما محسوب نمی شود، در پاسخ می گوئیم: در اینجا موصوف ولیّ همه مؤمنین، نیست بلکه موصوف اگر از این مؤمنین، شخص امام علی (علیه السلام) نباشد و معنی ولیّ دوست و یا فرض کنیم، مفهوم آیه این می شود که غیر از خدا و رسول و مؤمنینی که در حال رکوع زکات می دهند، برای شما دوست و یآوری نیست. پس در نتیجه هر مومنی که در حال رکوع زکات ندهند دوست مردم مسلمان نیست و این خلاف حقیقت است.

چون همه مؤمنین با هم دوست و یاور و برادرند، چه در حال رکوع زکات بدهند یا نه و اگر مطلب چنین باشد این آیه با فرموده خداوند متعال که، می فرماید: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اٰخُوَةٌ (۱)

مؤمنین یک دیگراند منافات دارد و نیز بنابراین توهم، آیه مزبور بر خلاف فرمایش پروردگار است که

می فرماید: اِنَّ الدِّينَ - اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا (۲)

کسانی که ایمان آورده اند و کردار نیک انجام داده اند به زودی خدا بین آن ها مؤدّت و دوستی قرار می دهد و نیز برخلاف این آیه خواهد بود. وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (۳)

مردان با ایمان و زنان با ایمان بعضی دوستان بعضی دیگرند. خلاصه با وجود این اشکالات مجبوریم بگوئیم: موصوف ولیّ، در آیه شریفه: خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و شخص امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و معنای ولیّ در این جا، صاحب الامر و اولی به تصرّف می باشد و لاغیره

۷- علی (علیه السلام) در غدیر

احمد حنبل در مسند خود ج ۴ ص ۳۷۲ از زید بن ارقم نقل می کند: که، وی گفت: در ملازمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به بیابان غدیر رسیدیم حضرت خطبه ای انشاء نمود در ضمن آن خطبه فرمود:

ص: ۲۶۸

۱- سوره احزاب آیه ۱۰

۲- سوره مریم آیه ۹۶

۳- سوره توبه آیه ۷۱

اَلَسْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اَنِّيْ اَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِّنْ نَّفْسِهِ؟ قَالُوْا: بَلَىٰ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ

آیا نمی دانید که ، من به هر فرد مسلمان از خود او اولی هستم ؟ گفتند : چرا فرمود : هر کس من بر او ولایت دارم علی (علیه السلام) مولای او است . (۱) ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة ، گفته است . این حدیث صحیحی است که ۱۶ نفر از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را روایت نموده اند و در مسند احمد حنبل ذیل همین حدیث گفته شده که ، این حدیث را ۳۰ نفر از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مستقیماً خود آن ها از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بودند در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای آن حضرت شهادت دادند . و عمده اسانید این حدیث صحیح یا حسن است . (۲)

ص: ۲۶۹

۱- مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۱۳۱ و ص ۸ و ص ۱۱۸ و ۱۱۹ ج ۴ ص ۲۸۱ و ص ۲۷۲ و ۳۶۸ و ج ۵ ص ۳۷ فصل المهمه ابن صباغ مالکی ص ۲۵ البدایه و النهایه ابن کثیر دمشقی ج ۷ ص ۳۴۹ الزیاض النضره طبری ج ۲ ص ۱۶۹ و ص ۱۷ الاستعیاب فی ترجمه علی (علیه السلام) خصائص نسائی ص ۲۱ و ص ۲۲ و ص ۲۴ و ص ۲۵ و ص ۲۸ مستدرک الصحیحین حاکم ج ۳ ص ۱۰۹ و ص ۱۱۰ و ص ۵۳۳ تفسیر فخر رازی ج ۸ ص ۲۹۲ سیره حلبیه ج ۳ ص ۳۰۹ أسدالغابه ج ۴ ص ۲۸ الاصابه ج ۲ ص ۴۱۴ الصواعق المحرقة ص ۲۵ سنن ابن ماجه ج ۱ باب فضائل علی (علیه السلام) عقد الفرید تفسیر در المنثور سیوطی تلخیص ذهبی المصابیح بغوی مطالب السئوال محمد بن طلحه تذکره خواص الامه سبط ابن جوزی کفایه الطالب گنجی شافعی ۲- مرحوم علامه امینی اعلی الله مقاله : در کتاب الغدیر حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ نفر از علماء و محدثین عام و اهل تسنن نقل فرموده است و سپس شعرائی را ذکر کرده که در طی قرون مختلف از ملل و مذاهب گوناگون اسلامی ، در مورد جریان غدیر ، نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مقام خلافت ، شعر سروده اند که اول آن ها شاعر معاصر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حسان بن ثابت بوده که این اشعار را در زمان خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سروده است . یُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحُمْرٍ وَأَسْمَعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ وُلِيِّكُمْ فَقَالُوا وَ لَا يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ وَ لَيْنَا وَ لَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيَا هُنَاكَ دَعَا إِلَهُهُمْ وَ الْوَلِيَّةَ وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا فَمَنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيَا فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيَا فَيَا رَبِّ انصُرْنَا ناصِرِيهِ لِنَصِيرِهِ إِمَامًا هُدَى كَالْبُدْرِ تَجَلُّوا الدِّيَاجِيَا فَخُصَّ بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا عَلِيًّا وَ سَيَّمَاهُ الْوَزِيرَ الْمُؤَاخِيَا مِنْهَجِ الصَّادِقِينَ ، ج ۳ ص ۲۷۹ روز غدیر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را ندا فرمود : در بیابان حُحْمٌ و در حالی که ، شخص پیامبر منادی بود به آن ها شنوایند فرمود : کیست مولا و صاحب اختیار شما ؟ آن ها بدون این که ، در برابر این سوال اظهار جهل کنند بیدرننگ گفتند : خدای تو مولای ما است و تو صاحب اختیارمائی ، هم اکنون هیچ گردنکشی در برابر ولایت تو از جمعیت ما وجود ندارد . سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : ای علی بایست ، به درستی که من خشنودم از این که ، تو بعد از من امام و رهبر مردم باشی . پس هر کس من مولای او هستم علی (علیه السلام) مولا- و صاحب اختیار اوست . او را یار باصفا باشید . خدایا دوست بدار دوست علی (علیه السلام) را و هر آن کس را که ، نسبت به علی (علیه السلام) عداوت بورزد دشمن باش

زیرا قبل از آن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود :

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، و این کلمه صریح است به این که ، مقصود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از این اعلام ابلاغ ریاست عامه امام علی (علیه السلام) در امور دین و دنیای ملت مسلمان بوده است . پس همچنانکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خود مؤمنین نسبت به تصرف در امور دینی و مادی ، فردی و اجتماعی آن ها اولی است همچنین امام علی (علیه السلام) نیز بعد از آن حضرت نسبت به تصرف در کلیه امور ملت اسلام، از خود آن ها اولی می باشد زیرا وقتی که چیزی را نازل منزله چیز دیگر و یا شخصی را نازل منزله شخص دیگر در جهتی دانستیم در آن جهت آن دو شخص باید وحدت داشته باشند .

مثال : اگر گفتیم زید مثل شیر است، در شجاعت ، لازمه آن این است که همان شجاعتی که برای شیر ثابت است برای زید هم ثابت باشد و تنزیل امام علی (علیه السلام) به منزله پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از نظر ولایت در حدیث صریح تر است از تنزیل زید به منزله شیر در مثال .

پس خلاصه جمله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور مطلق همان ولایتی را که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دارا بود ، برای امام علی (علیه السلام) ثابت می کند . و بنابراین چگونه می شود شهادت کسی را که او از نظر ولایت بر ملت اسلام در حکم خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است رد کرد ؟ آیا امکان دارد شهادت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در یک قضیه ای مردود قرار بگیرد ؟ هرگز پس شهادت امام علی (علیه السلام) هم که در ولایت بر مسلمانان به منزله شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است نباید رد شود .

۸- امام علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

در مسند احمد حنبل و در صحاح و سایر کتب سنی ها ، این حدیث با سندهای مختلف نقل شده : که ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین اصحاب خود اخوت و برادری برقرار فرمود . امام علی (علیه السلام) به آن حضرت عرضه داشت : یا رسول الله بین تمام اصحاب برادری استوار فرمودی

و مرا با کسی برادر نساختی ، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : من تو را برای خود باقی گذاردم تو برادر من در دنیا و آخرت هستی . (۱) پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین مهاجرین و انصار اخوت برقرار فرمود و هر فرد مهاجر را با فردی از انصار انتخاب می فرمود و روی این حساب باید پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را که از مهاجرین بود با یک نفر از انصار ، برادر کند و برای خود نیز برادری از انصار انتخاب فرماید ولی در عین حال چنین نکرد و در وحله دوم هم برادر خود علی (علیه السلام) را معرفی کرد . زیرا سوای نبوت و پیامبری برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کفو و هم دوستی غیر از علی (علیه السلام)

وجود نداشت و شاعر معروف ازدی زیبا سروده است .

لَكَ ذَاتُ كَذَاتِهِ لَوْلَا إِنَّمَا مِثْلَهَا لَمَّا آخَاهَا

یا علی برای تو ذاتی است مثل ذات پیغمبر ، (صلی الله علیه و آله و سلم) ذات تو مثل ذات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، فضل بن روزبهان در کتاب خود ، بطلال الباطل که ، در ردّ شیعه و محبت اهل البیت (علیهم السلام) نوشته با این که ، ناصبی

و دشمن مولا امام علی (علیه السلام) است ، در عین حال ، در آن کتاب می نویسد : حدیث برادری علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث معتبر و مشهوری است و شکی نیست که ، علی (علیه السلام) برادر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دوست او بوده و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم آن حضرت را بسیار دوست می داشته . و تمام این مطالب از کتاب های صحاح ما و مدارک مذهب ما اخذ شده است .

در این جا می گوئیم مقتضی این بیان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، در مورد علی (علیه السلام) ، که فرمود : أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

تو برادر منی و من برادر توأم در دنیا و آخرت . این است که ، در تمام کمالات ملکوتی (به غیر از مقام نبوت) با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همدوش و مرادف بوده است و آلا اگر مراد از این اخوت برادری ایمانی و تساوی اجتماعی باشد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همه مؤمنین این برادری را داشت . لازم نبود که ، امام علی (علیه السلام) را با این بیان از سایرین مستثنی کند ، پس بنابراین آن کسی که ، برادر و همدوش پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در شهادت و گواهی تکذیب کند در نزد خدا چه عذری می آوری و بعد از این که ، شهادت علی (علیه السلام)

ص: ۲۷۱

۱- موضوع مؤاخات و برادری بین مسلمانان دو مرتبه اجراء شد یک مرتبه در مکه قبل از هجرت و در آن وحله ، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امام علی (علیه السلام) را به عنوان برادر خود معرفی فرمود و در مرتبه دوم در مدینه بعد از هجرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)

را رد کنند ، دیگر فضیلت و اهمیتی در اجتماع برای برادر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قائل نشده اند و با این که ، فضائل امام علی (علیه السلام) از بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قابل شماره نیست فضیلت اخوت علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فضیلت نفسیت علی (علیه السلام) برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنص آیه مباحله فضیلت مشابهت علی (علیه السلام) با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از نظر ولایت فضیلت عصمت علی (علیه السلام) بنص آیه تطهیر فضیلت بودن علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به منزله هارون نسبت به موسی (علیه السلام) این فضیلت اخیر دلالت می کند همان موقعیتی را که ، هارون از نظر نسبت به موسی در بنی اسرائیل داشت ، علی (علیه السلام) هم همان موقعیت را از نظر نسبت به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در امت و ملت اسلام مستحق است آیا اگر در بنی اسرائیل هارون در خصوص جریان گواهی می داد امکان داشت بنی اسرائیل شهادت وی را رد کنند ؟ هرگز زیرا برحسب آن چه که ، در قرآن است هارون در غیاب موسی (علیه السلام) حجّت باقیه در بنی اسرائیل بود پس علی (علیه السلام) هم در غیاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حجّت باقیه در امت اسلام بوده است ، پس چگونه شهادت آن حضرت مردود قرار گرفت ؟ شگفتا : این آیات و روایات نتوانست جلوگیری ابی بکر باشد که ، شهادت علی (علیه السلام) را رد نکند و فدک را از دست حضرت فاطمه زهراى مرضیه (علیها السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) خارج ن سازد ؟

سخن شهرستانی در این زمینه چیست ؟

ج شهرستانی می نویسد در ایام بیماری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که ، به رحلت (شهادت) آن جناب انجامید و در هنگام رحلت و پس از آن اختلاف و نزاع پیش آمد .

اول: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که ، پس از من گمراه نشوید عمر گفت :

« حسبنا کتاب الله » کتاب خدا برای ما کافی است در آن جلسه میان حاضران نزاع و مجادله در گرفت. دوم : حضرت در حال بیماری فرمود : « لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ » خداوند لعنت کند کسی را که از لشکر أُسامه تخلف کند . (1)

بعضی گفتند واجب است امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را امتثال کنیم و برخی

ص: ۲۷۲

۱- رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در روزهای آخر عمر خود و اسامه [بن زید] را که جوان ۱۸ ساله بود به تمام مهاجرین و انصار امیر و فرمانده قرار داده و ابوبکر و عمر و ابو عبیده (جراح) به طور مسلم جزء و همان جیش أُسامه بودند (رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با این برنامه می خواست این چند نفر که ، بلوای سقیفه را به وجود آوردند و مردم را گمراه کردند از جاده اصلی خود ، مردم از شر آنان در امان باشند و آشوبی به پا نکنند و این ها را از مدینه خارج کند تا جو آرامش پیدا کند و فتنه های آن ها در میان مردم اثر نکند اما آخر الامر بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

شیطنت خود را انجام دادند و آن کاری که نباید انجام دهند دادند و مردم را به آشوب و فتنه کشاندند . و به اندازه آن حضرت در تجهیز و حرکت این لشکر اصرار و تأکید می فرمودند که هر بهانه می آوردند و هر عذری می تراشیدند قانع و ساکت نشده و به جز امر به حرکت پاسخ و جواب نمی گفت و از سستی و توقف و اهمال افراد این جیش (لشکر) به اندازه ناراحت بود که ، هر موقع چشم خود را باز می کرد می فرمود : **جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ : لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا ، آماده شوید لشکر اسامه را خداوند لعنت کند کسی را که از لشکر و جیش اسامه تخلف کند . جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ ، تخلف نکنید.** این نتیجه مسلم تاریخ است و باید مردم مسلمان با کمال بی طرفی به این جریان متوجه شده و خودشان از این جریان مطلب را بفهمند که ، **تَخَلَّفَ** این افراد با چه کسی بوده است . و ابی بکر و عمر و عدّه ای دیگر از جیش و لشکر اسامه تخلف کردند و برگشتند و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دست آنان خشمگین شد . مورّخان و سیره نویسان این حکایت تخلف از فرمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از چنین و لشکر اسامه بن زید را آورده اند : طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۶۵-۶۷ و ج ۲ ص ۱۹۰ الدرجات الرفیعه ص ۲۲۲ ، التاج الجامع للأصول ج ۳ ص ۳۲۰ حیاة الصحابه ج ۱ ص ۶۲۸ ، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۳ ، کامل ابن اثیر ، ج ۲ ص ۲۱۵ ، رجال کشی ص ۴۱ . قاموس الرجال ج ۱ ص ۴۶۸ و ص ۴۷۱ مروج الذهب مسعودی ، ج ۳ ص ۱۵ ، بحار الانوار ج ۸ ص ۴۳۹ ، چاپ قدیم

دیگر گفتند: بیماری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت شده است ما دلمان نمی آید از او جدا شویم (البته این نقشه سیاسی آنان بوده و فکر دسیسه در سر داشتند و این عذر بدتر از گناه می باشد)

سوم: هنگامی که حضرت از دنیا رفت عمر گفت: هر کس بگوید: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مرده است با شمشیر او را مُجاب کرد. چهارم: اختلاف بر سر محل دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد. پنجم: اختلاف در امامت کردند، انصار گفتند: «منا امیر و منکم امیر» از شما یک امیر از ما هم یک امیر

ششم: در موضوع فدک وارث بردن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اختلاف پدید آمد، فاطمه (علیها السلام) فدک را ملک یا ارث خود می دانست و در مقابل گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ...»

سخن عایشه، در این مورد

این شبهه از عایشه روایت می کند که، فاطمه زهراء (علیها السلام) کسی را فرستاد نزد پدرم (ابوبکر) و سه چیز از او مطالبه کرد:

۱- صدقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه ۲- باقی مانده خمس خیبر ۳- فدک، اما پدرم به او گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: لا نُورَثُ ما تَرَكَناه صَدَقَه «ما صدقه ای به عنوان ارث به جای نمی گذاریم» فاطمه (علیها السلام) از پدرم (ابوبکر) خشمگین شد و تا پایان عمر خویش با او سخن نگفت و هنگامی که، از دنیا رفت امام علی (علیه السلام) بر او نماز خواند و او را شبانه دفن کرد و پدرم را خبر نکرد (۱)

صاحب تشیید المطاعین، ۲۵ کتاب از منابع اهل تسنن را نام می برد، مساله شهادت درباره فدک در آن ها یاد شده است، در کتاب «السقیفه و فدک» چنین آمده است. «فَقَالَتْ فَاطِمَةُ إِنَّ فَدَكَ وَهَبَالِي

ص: ۲۷۳

رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) یعنی: فاطمه زهراء (عليها السلام) به ابی بکر فرمود: فدک را رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) به من بخشید ابوبکر گفت: چه کسی به این مطلبگواهی می دهد؟ قال ابوبکر: فمن يشهد بذلك؟...» (۱)

امام علی (عليه السلام) به خلیفه گفت: هر گاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمان دیگری باشد، از چه کسی شاهد می خواهی؟ از من که مدعی هستم یا از کسی که در تصرف اوست؟ گفت: از تو که مدعی هستی: حضرت فرمود: مدت ها است که فدک در اختیار فاطمه (عليها السلام) است و در زمان حیات رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) مالک آن شده است پس چرا از او بی‌نه و شاهد می طلبی؟ ابوبکر ساکت شد (۲)

حکایت شگفت انگیز

در کتاب نزهه الکلام به نقل از ابن عباس آمده است: روزی به خانه ابوبکر رفتم عمر بن خطاب و چند نفر دیگر آن جا بودند، ناگاه پیرمردی وارد شد و سلام کرد جوابش دادیم، ابوبکر گفت: ای پیرمرد بنشین. پیرمرد تکیه بر عصا نمود و گفت: من قصد حج دارم و مرا همسایه ای است که، به من گفت: تو به حج می روی، پس پیغام مرا به خلیفه رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) برسان گفت: بگو: من زنی ضعیفه ام و مرا پدری بود که، یاری ام می داد. سپس پدرم وفات یافت و مرزعه ای برای من گذاشت که، وجه معاش من و فرزندانم از آن بود، امیر آن شهر مرزعه را از من گرفت و یکی از عمال خود را برای آن گماشت تا درآمد آن را بگیرد و به او برساند و از آن هیچ به من و فرزندانم نمی دهد.

ابوبکر گفت ننگ و کراهت باد بر آن غاصب فاجر، عمر گفت: ای خلیفه رسول الله کسی را بفرست تا آن ظالم فاجر را بسزایی خود برساند.

ابن عباس گوید: پس دیدم که پیرمرد برگشت و گفت «نعوذ بالله من حقد الله فمن أظلم ممن يظلم بنت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)» «پناه می برم به خدا از دشمنی و عداوت رسول خدا، چه کسی از ظلم کننده بر دختر رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) ظالم تر و فاجر تر است؟ و از آن خانه بیرون رفت ابوبکر گفت: او را برگردانید

ص: ۲۷۴

۱- السقیفه و فدک، ص ۱۰۳

۲- بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۹، به نقل از احتجاج طبرسی

و کسی را دنبال او فرستاد، اما پیرمرد را ندیدند ابن عباس گوید : خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رسیدم حضرت از این داستان پرسید و سپس فرمود : او خضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود (۱)»

پشیمانی ابوبکر هنگام مرگ

۱- ابوبکر در مرض موتش گفت آگاه باشید ، من بر هیچ چیز دنیا اسفناک نیستم مگر بر سه کرده خود که، کاش انجام نمی دادم و بر سه نکرده که ، کاش انجام می دادم و بر سه چیز که ، کاش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیده بودم اما آن سه که کاش نکرده بودم کاش در خانه فاطمه زهراء (علیها السلام) را نمی گشودم اگر چه برای تهیّه جنگ بسته شده بود، کاش فجاء را نسوزانیده بودم و او را فوراً گشته بودم و یا با کامیابی بنی ساعده کار خلاف را بگردان عمر یا ابی عیبده (جراح) انداخته بودم و یکی از آن ها خلیفه شده بود و من و زیر او شده بودم و اما آن سه که ، نکرده بودم و ای کاش انجام می دادم کاش روزی که اشعت را اسیر کردند و نزد من آوردند گردنش را زده بودم . بگمانم می رسد هیچ شر انگیزی را نمی بینید مگر آن که ، به او کمک می دهد . کاش وقتی خالد را به جنگ مُرتدّین فرستادم ، خودم هم به یکی از دهات پشت جبهه رفته بودم تا اگر مسلمانان پیروز می شدند به چشم خود می دیدم و اگر تدبیری به ضد آن ها می شد ، در مقام جنگ با کمک بر می آمدم و کاش وقتی خالد بن ولید را به جبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب هم به جبهه جنگ خاور (یعنی عراق و ایران) فرستاده بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا به کار وا داشته بودم و اما سه مطلبی که ، کاش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیده بودم که امر خلافت بعد از او با کیست؟ تا در امر خلافت با کسی که ، شایسته و اهل آن بود نزاع و کشمکش نکرده بودیم . کاش از او پرسیده بودم که ، آیا جماعت انصار مدینه هم در امر خلافت بهره و نصیبی دارند یا نه ، کاش درباره میراث برادر و عم از آن حضرت پرسیده بودم که در دل من راجع به آن نیازی است . (۲) شرح و توضیح : سرگذشت فجاء که ابوبکر از سوزانیدش اظهار پشیمانی کرد . چنانچه علامه مجلسی در جلد ۸ بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده این است که ، فجاء سلمی بنام ایاس

ص: ۲۷۵

۱- حدیقه الشیعه ج ۱ ص ۳۲۶ به نقل از نزهه الکلام ج ۱ ص ۲۳۲

۲- امر خلافت و امامت از اول معین شده بود : رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای همه بیان کرده بود و هیچ نقطه ابهامی وجود نداشت، مصداق اکمل آن حکایت غدیر خم است که اشاره شد، خود ابی بکر یکی از صحنه غدیر خم بود با عمر بن خطاب ، و حضرت زهراء (علیها السلام) هم در وقتی فدک را از آن حضرت گرفتند و در برابر انصار خطبه خواند و انصار گفتند : ای دختر محمد اگر این سخن را پیش از بیعت با ابوبکر از شما می شنیدیم با غیر علی (علیه السلام) بیعت نمی کردیم و حضرت فرمود : آیا پدرم در غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشته است .

بن عبدیا لیل پیش ابوبکر آمد و گفت: اسلحه ای به من کمک بده تا با مرتدین از اسلام بجنگم ابوبکر به او داد و دستور صادر کرد برای او، فجأه اسلحه را گرفت و برخلاف دستور ابوبکر به مسلمانان تاخت و رفت در جواء که آبی داشت مرکز گرفت و نجیه را با لشکری فرستاد تا مسلمانان، سلیم و عامر و هو ازن را، غارت کرد. خبر به ابوبکر رسید، طریف بن حاشی را خواست و به او دستور داد، با جمعی به دفع او پردازند و عبدالله بن قش حاشی را به مدد او فرستاد و آن ها به دنبال فجأه رفتند، او در جواء متحصّن شد، با او جنگیدند تا نجیه کشته شد و خودش فرار کرد طریف او را گرفت و اسیر کرد و پیش ابوبکر فرستاد ابوبکر دستور داد در مصلاهی مدینه آتشی افروختند و او را دست و پا بسته در آتش سوختند. و اما راجعه اشعث، در همان کتاب تاریخ کامل ابن اثیر، گفته که، بعد از وفات (شهادت) پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، اشعث به قبیله کِنده در یمن مُرتد شدند و چون قشون اسلام آن ها را تعقیب کرد در قلعه پناهنده شدند. و چون کاربر آن ها سخت شد. اشعث درخواست کرد که، هفتاد نفر را امان بدهند و تسلیم شوند. و چون مطابق این قرار داد تسلیم شدند. اشعث در موقع شمردن هفتاد تن که در امان بودند خود را نشمرد. ابوبکر گفت: اکنون خود در قرار داد، امان نیستی و تو را خواهیم کشت در جواب گفت: به کار بهتری تو را راهنمایی می کنم. از وجود من برای دفع دشمنان کمک دریافت کن و خواهرت را هم به من تزویج کن. ابوبکر قبول کرد و خواهرش را به او داد و توبه اش را پذیرفت و بعد پشیمان شد. و قضیه مالک بن نویره مسلمان و معتقد به ولایت و نبوت هم معروف است که، خالد بن ولید از طرف ابوبکر رفت به بهانه این که، مالک بن نویره زکات نمی دهد (او زکات می داد اما نه به حکومت ابوبکر، چون حکومت او را قبول نداشت) لذا خالد او را کشت و به ناموشش تجاوز کرد و اموال او را هم غارت کرد. این حکایت در تاریخ موجود است / سیره نویسان چه خاصه و چه عامه این قضیه را نوشتند، رجوع به تاریخ و کتب سیره شود و اما این پشیمانی ابوبکر در بسیاری از کتب شیعه و سنی موجود است، (۱)

ص: ۲۷۶

۱- من جمله خصال مرحوم شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۷۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ج ۲ ص ۵۳ - ۵۵ - حکایت کشتن مالک بن نویره به دست خالد بن ولید، به دستور ابی بکر بوده است، به صفحه ی ۵۰۴ - ۵۱۲، ج ۲ همین کتاب رجوع شود.

عن جابر بن عبدالله قال : شهدت عمر عند موته يقول اتوب الى الله من ثلث : من ردی رقیق لیمَن و من رجوعی عن جیش أسامه بعد آن امره رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) علینا و من تعاقدنا علی اهل البیت إذ قبض الله رسوله لا نولی منهم احداً (۱)

جابر بن عبدالله گوید : من هنگام مرگ پیش عمر حاضر بودم . می گفت : به درگاه خدا از سه چیز توبه کارم از این که بندگانی که ، مسلمانان از کفار یمن اسیر کرده بودند . بر گردانیده و آزاد می کردم . از این که ، چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) أسامه را فرمانده قشونی کرد که ما در زیر پرچم آن بودیم . فرار کردم و به مدینه باز گشتم . از این که ، چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وفات (به شهادت رسید) ضد خانواده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عهد بستیم که ، نگذاریم هیچ کدام از آن ها بر ما فرمان گذار و پیشوا شوند . این روایت تأیید می کند گفته جمعی از تاریخ نگاران امروزی را که ، حزبی در میان اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود داشته به نام حزب سه جانبه که، رهبرهای آن عمر و ابی بکر و ابوعبیده بودند . و مرام و مسلک آن ها این بوده که ، بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگذارند ، علی بن ابی طالب (علیه السلام) که ، رئیس خانواده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است به خلافت بنشیند و مطابق عدالت و دستور قرآن حکومت اسلامی را به راه ببرد.

ص: ۲۷۷

خطبه اول:

احتجاج (۱) حضرت در مقابل مردم پس از غصب فدک (۲)

عبدالله بن حسن (علیه السلام)

به اسنادش از پدرانش (علیهم السلام) روایت کرده است: هنگامی که ابوبکر، قطعاً تصمیم گرفت. فدک را از حضرت زهرا (علیها السلام) بازستاند و مانع تصرف آن حضرت، در آن سرزمین شود. این خبر به آن حضرت رسید، مقنعه اش را بر سر انداخته خود را در چادر پیچید و به همراه گروهی از کنیزان و زنان خویشاوندان خود، در حالی که لباسش بر زمین کشیده می شد و راه رفتن و حرکات آن حضرت چیزی از راه رفتن و حرکات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کاسته نمی شد و کاملاً شبیه آن حضرت بود از خانه بیرون آمده تا این که (به مسجد) وارد شد اطراف ابوبکر را عده ای از مهاجر و انصار گرفته بودند پرده ای برای حضرت آویختند و حضرت در پشت پرده نشست، پس از آن ناله جانگذاری از دل برون آورد. که مردم از شنیدن آن گریان شدند و اضطراب و خروش در جمعیت پدید آمد، سپس لحظه ای مکث کرده، تا همه و هیجان جمعیت فرو نشست و سر و صداها خاموش شد و شدت آن کاهش یافت. سخن را با حمد و سپاس الهی و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آغاز کرد، گریه مردم بار دیگر شروع شد. پس از سکوت و آرامش آنان به سخنان خود ادامه داد. و چنین فرمودند:

متن خطبه:

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِإِسْتِنَادِهِ

عَنْ آبَائِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) أَنَّهُ لَمَّا اجْتَمَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعَ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فَدَكَ وَ بَلَغَهَا ذَلِكَ لَأَنَّتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا وَ أَقْبَلَتْ فِي لَمَّةٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِهَا تَطَاذُبُوهَا مَا تَخْرُمُ مَشِيَّتَهَا مَشِيَّةَ أَبِيهَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ فِي حَشْدٍ (وَ قَدْ حَشَرَ النَّاسُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ) مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ غَيْرِهِمْ فَنَيْطَتْ دُونَهَا مَلَاءَةً

ص: ۲۷۸

۱- حجت آوردن، دلیل آوردن، اقامه حجت و دلیل در ادعا و خصومت و منازعه

۲- مرحوم مجلس در بحار جلد ۲۹ ص ۲۱۵ چاپ جدید (ج ۸ ص ۱۱۴ چاپ کمپانی) می نویسد: این خطبه شیوا را که از ناحیه بانوی زنان حضرت زهرا (علیها السلام) صادر شده است و فکر خطیبان مبرز و سخن ور، را به خود مشغول دانسته موجب بهت و حیرت ایشان شده است.

(فَضَرَ رَبِّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُمْ رِبْطَهُ بَيْضَاءَ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : قَبْطِيهِ وَ قَالُوا قَبْطِيهِ بِالْكَسْرِ وَ الضَّمُّ ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَنَّهُ أَجْهَشَ لَهَا الْقَوْمَ بِالْبُكَاءِ ثُمَّ
أَمَهَلَتْ طَوِيلًا حَتَّى سَكَنُوا مِنْ فُورَتِهِمْ (۱))

فَجَلَسْتُ ثُمَّ أَنْتَ أَنَّهُ أَجْهَشَ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبُكَاءِ فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ ثُمَّ أَمَهَلَتْ هُنَيْئَةً حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحُ الْقَوْمِ وَ هَدَأَتْ فُورَتُهُمْ اِفْتَتَحَتْ
الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ، فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا فَقَالَتْ (عليها
السلام) : ترجمه اش گذشت

حمد و شکر خداوند متعال

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى أَنْعَمَ ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا لَهَمَ ، وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعَمِ ابْتِدَائِهَا ، وَ سُبُوحِ آلاءِ أَسْدَائِهَا ، وَ تَمَامِ مَنَنِ وَ الْإِهَا ،
جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عِيدُودُهَا ، وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمِيدُهَا ، وَ تَفَاوَتِ عَنِ الْإِدْرَاكِكِ أَيْدُهَا ، وَ نَدْبَهُمْ لِاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا ،
وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِأَجْزَالِهَا ، وَ ثَنَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا .

ترجمه : سپاس خداوند را بر آن چه که ، نعمت داده و شکر بر آن چه که (به جهت روشنی و بینایی) در دل افکنده و ستایش
به آن چه که ، از پیش فرستاده است ، از نعمت های همگانی که به فراوانی فرستاده و هر گونه نعمتی که ، ارزانی داشته است ،
تعداد آن ها از شمار فزون و از پاداش و مزد به دور و نهایتش از دسترسی بیرون است . مردم را برای فزونی بخشیدن نعمت و
اتصال و تداوم آن به شکر گذاری فراخوانده و از ایشان که به ستایش و حمد حضرتش بپردازد تا نعمت ها را بر ایشان بیش از
پیش مقدر فرماید و دوباره ایشان را به همانند آن ها فرا خواند .

لغت : اَلْهَمَ ، لِهَمِ الشَّيْءِ لِهَمًا وَ لِهَمًا ، بلعید و یک باره خورد . اَلْهَمَ اللَّهُ فُلَانًا آمُوخْتِ او را خداوند ، در دل او افکند ، اِلْهَامِ (مصدر است) آن چه بدل افکنده خداوند متعال : تلقین کردن ، اِلْهَامِ امری از جانب خداوند در دل انسان : این کلمه یک بار
در قرآن آمده است . آیه ۸ سوره شمس ، سُبُوحِ آلاءِ !

ص: ۲۷۹

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ج ۱۶ ص ۲۲۶ ، البته الفاظ و عبارات نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی با الفاظ
و عبارات احتجاج شیخ طبرسی فرق دارد . بعضی از این الفاظ که در متن آمده ، در احتجاج است ، نه در نهج البلاغه ابن ابی
الحدید .

سَنَّ الشَّيْءَ سُبوغًا ، دراز شد به سوی زمین

سَنَّ العَيْشِ تمام و فراخ شد زندگی ، اسَنَّ اللهُ عَلَيْهِ إِسَاغًا ، تمام گردانید خداوند نعمت را بر او : این کلمه دو مورد در قرآن آمده است : آلاء : نعمت ها ، جمع إلى بکسر همزه و سکون لام ، (۱)

ألى و ألوو ألاءِ و إلى - آلاء ج ، نعمتاین کلمه در قرآن ۵ مرتبه آمده است ، اعراف ۶۹ و ۷۴ ، نجم ۵۵ ، - رحمن ۱۳ ، و سی مورد در سوره الرحمن

آشداها : آسدى إِلِيهِ ، نیکوئی نمود به سوی او

مَنَّ : مَنْ فُلَانًا مِنْهُ و امْتَنَّ امْتِنَانًا ، انعام کرد و بیان نمود بر او ، مَنَّان از نام های خداوند متعال بسیار نعمت دهنده ، مَنَّت ننهنده ، مَنَّت بکسر میم و فتح نونِ مَشَدَّد ، نیکویی و احسان را که ، شخص درباره کسی کرده به یاد او آوردن . إِحْسَانُهُ مِنْهُ ، جمع

در قرآن ۲۶ مرتبه آمده است ، وَاِلاها : وَاِلا . بلند مرتبه ، بلند

جَمَّ : زیاد ، جَمَّ مَاءَ الْبِرِّ جُمُومًا ، بسیار شد آب چاه و جمع آمد ، جَمَّ الْبِرِّ ، وقت کشیدن آب چاه باز آمد .

نَأَى : به معنی دور است . نَأَوْتُ (عَنْهُ) دور شدم از وی نَأَيْتُهُ وَ عَنْهُ فَأَيًّا ، دور گشتم از وی ، در قرآن یک مرتبه ، این کلمه آمده است آیه ۲۰ سوره فجر)

تَفَاوَتْ : راعب اصفهانی در مفردات خود گوید :

دور شدن چیزی از انسان به نحوی که ، دسترسی به آن ممکن نباشد . تفاوت به فتح تا وضم و او ، فرق و اختلاف تباین و دوری میان دو چیز

کلمه نَأَى سه بار در قرآن آمده است .

إِسْرَاءِ آیه ۸۳ ، فَصَلَّتْ ۵۱ و انعام ۲۶

ص: ۲۸۰

أَمِيدُهَا : أَمِيدٌ أَيْدٍ ، أَمِيدٌ عَلَيْهِ أَمِيداً ، خشم گرفت بر وی ، تاملید بیان کردن حدّ و انتها ، أَمِيدٌ غَايَت و منتهای خشم ، راغب در مفردات خود گوید : « الامر و الابد متقاربان ، لكن الابد عباره عن مدّه الزمان التي ليس لها حد محدود و لا تقييد لا يقال ابد كذا و الأمر مده لها حدّ مجهول إذا اطلق و قد ينحصر ، نحو أن يقال : أمد كذا ، كما يقال زمان كذا و الفرق بين الزمان و الأمد ، يقال باعتبار الغايه ، و الزمان عام في المبدء و الغايه »

یعنی : آید و آید ، در معنی نزدیک به هم است ، فرقی که هست ، ابد عبارت از مقدار زمانی است که محدود نیست و قد ، لفظی هم ، قبول نمی کند ، مثلاً نمی توان گفت ابد فلان کار ، اما می توان گفت : آید فلان کار ، امد در صورت عدم تقييد حد مبهم و مجهول دارد و در صورت حصر گفته می شود امد در فلان کار ، فرق میان زمان و آمد آن است که ، آمد را به اعتبار فرجام می گویند و زمان شامل آغاز و فرجام است .

ولی در مقابل راغب ، باید گفت که : ابد به مقدار زمان غیر محدود مطلق ، مثلاً در آیه شریفه « إِنَّا لَن تَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا » ما هرگز داخل قریه نخواهیم شد مادامی که (ابداً) آن عِدّه ، آن جا هستند ابدیت به معنای احاطه و شمولی است که در مدّت آن عِدّه ملاحظه شده ، یعنی آن قطعه از زمان که شامل آغاز ، وسط فرجام است ، همه را فرا گرفته ، یعنی چه در اول و چه در وسط و چه در آخر اقامت آن ها ، وارد قریه نمی شویم و در فارسی معنا و مفهوم « همیشه - پیوسته » را می رساند که ممکن است با قرائن ، به معنای آن چه غیر محدود است و آخر نداشته باشد ، استعمال شود ، مثلاً « خالدین فیها اَبَدًا » یعنی ثابت هستند در آتش ، بزمان غیر محدود یعنی زمانی که آخر ندارند پس بنابراین ، به طور کلی نمی توان گفت : در غیر محدود استعمال می شود بلکه باید از قرائن مقام استفاده کرد .

و نیز آید را که گفته است باعتبار فرجام اطلاق می شود صحیح نیست زیرا در قرآن کریم به معنای گذشته وارد شده « ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنُعَلِّمَهُمُ لُغَةً لِّمَنْ أَحْصَى لِمَا لَبِئُوا أَمَدًا (۱) »

سپس اصحاب كهف را از خواب برانگیختم تا معلوم بداریم کدام از دو حزب ، از حیث زمان و مقدار توقفی که نموده اند بیشتر

ص: ۲۸۱

به شماره اش احاطه دارند . مسلم است که آمد در اینجا به معنای زمان است پس مطلقاً با اعتبار فرجام نیست .

کلمه آمد در قرآن ۴ مورد آمده است .

در سوره حدید آیه ۱۶

... فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ ... زمان بر آن ها گذشت ...

آل عمران آیه ۳۰ لَوْ أَنَّ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَهُ أَمَدٌ بَعِيداً ... ای کاش میان او و کار بدش به مسافتی دور جدائی بود .

و سوره کهف آیه ۱۲ در صفحه مقابل گذشت و سوره جن آیه ۲۵ قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا

بگو من خود ندانم که عذاب موعود شما وقتش نزدیک است با خدا است ، تا آن روز مدت بسیاری قرار داده است .

و کلمه ابد در قرآن ۲۹ مورد آمده است لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ...

آیه ۱۱۹ سوره مائده ، برای آن ها بهشت هائی است که از زیر درختانش نهرها جاریست که در آن به نعت ابدی منتعمند ،

نَدَبَ دَعْوَتِ نَمُودن نَدَبَ فُلَانًا لِلْأَمْرِ أَوْ إِلَى الْأَمْرِ ، خواند او را به کاری

شرح و توضیح : الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ

« ستایش مخصوص ذات جامع کمالات الهی بر نعمت های که ، ارزانی داشته و سپاس فراوان بر آن چه که الهام فرموده است

« کلمه حمد یعنی سپاس ، ستایش ، ثناگویی

حَمِيدُهُ حَمِيداً و مَحْمِداً و مَحْمِداً و مَحْمِداً و مَحْمِداً ، ثناء و شکر کرد او را و ستود ، راضی شد ، ادای حق او کرد اِنِّي اَحْمَدُ

إِلَيْكَ اللَّهُ ، شکر می کنم نعمت های خدا را نزد تو ، کلمه حمد در قرآن ۶۷ مورد آمده است .

ص: ۲۸۲

۱- اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱)

۲- وَ قَالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ . . . (۲)

۳- فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۳)

۴- وَقَالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۴)

۵- فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْاَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۵) و کلمه شکر در لغت: به معنای سپاس گذاری ثنا گفتن بر احسان کسی ، سپاس داشتن شکر الرُّجُلُ شُكْرًا و شُكُورًا و شُكْرَانًا ، سپاس می داشت و ثنای نیکو گفت نیکوکار را شَكَرَ اللّٰهُ سَعِيكَ ، خداوند قبول کند و بپذیرد عمل تو را و راضی باشد از آن در قرآن کلمه شکر ۷۵ مورد آمده است .

۱- . . . قَالَ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَاَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيْمٌ (۶)

۲- . . . قَالَ رَبِّ اَوْ زِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَاٰلِيَّ . . . (۷)

۳- وَ اِذْ تَاَذَنَ رَبُّكُمْ لِيَنْ شَكَرْتُمْ لَّا زِيْدَنَّكُمْ وَ لِيَنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِيْ لَشَدِيْدٌ (۸)

۴- وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ اِنْ اَشْكُرْ لِلّٰهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ (۹) . . . اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيْلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۰)

ص: ۲۸۳

۱- سوره حمد ، آیه ۲

۲- سوره اعراف ، آیه ۴۳

۳- سوره حجره ، آیه ۹۸

۴- سوره فاطر ، آیه ۳۴

۵- سوره جاثیه ، آیه ۳۶

۶- سوره نمل ، آیه ۴۰

۷- سوره نمل ، آیه ۱۹

۸- سوره ابراهیم ، آیه ۷

۹- سوره لقمان ، آیه ۱۲

۱۰- سوره سباء ، آیه ۱۳

۱- حمد مرادف با مدح است .

۲- حمد مرادف معنای شکر است .

۳- حمد و مدح و شکر هر سه مترادف هستند .

۴- حمد ، ستایش در برابر عمل (فعل) نیکی که از راه اختیار صادر شود ، می باشد .

در میان این اقوال ، گفته چهارم درست است . حمد در مقابل لؤم (سرزنش) است و از این مقابله می توان معنای حمد را به دست آورد . سرزنش کسی آن وقت درست است که از شخصی عمل زشت و ناشایستی در حالت اختیار صادر شود . چون دارای اختیار بود و می توانست آن عمل زشت را ترک نماید. لذا مورد سرزنش قرار گرفت ، پس معنای حمد عبارت است از ستودن عمل نیکی که از راه اختیار صدور یابد ، خواه آن عمل نیکی ، موجب نیکی برای ستایش کننده باشد یا نه ، اما مدح ، لازم نیست که ، در مقابل عمل اختیاری باشد ، بلکه می توان چیز خوبی را اگر چه خوبی آن از راه اختیار نباشد، مدح کرد فی المثل خنکی و گوارا بودن صفتی است برای آب و همچنین رفع تشنگی که اثر آب است هر دو غیر اختیاری و اثر طبیعی آن است ، در مقام مدح می توان گفت : فلان چشمه چقدر خنک و گواراست . این جمله را مدح می گویند : خنکی و گوارا بودن ذات آب و جنبه صدوری ندارد تا عمل در آن صدق نماید ، و سپس بحث شود که آیا در حالت اختیار بوده است یا نه ؟ و بنابراین نمی شود گفت: آب فلان چشمه را حمد کردم . بنابراین چنین نتیجه می گیریم که مفهوم حمد یعنی : ستایش در برابر احسان و نیکی است که از راه اختیار صادر گردد .

و اگر چه آن احسان به ستایش کننده ارتباطی نداشته باشد و مدح در مقابل صفات و اعمالی است که از راه اختیار صادر شود و یا آن صفات ذاتی باشد ، پس بدین جهت دایره مدح وسیع تر از حمد است .

شکر به معنای سپاسگزاری در مقابل کفران است، و چنانچه کفران صحیح نیست، مگر از کسی که استفاده از نعمت نموده و از آن بهره مند شده، اما در عوض نافرمانی کرده و از آن قدردانی نکرده باشد شکر و سپاس نیز بر نعمتی صحیح است که به خود سپاسگزار رسیده باشد، برخلاف حمد که، ستایش است در برابر مطلق نیکوئی. با توضیح مفهوم و معنای حقیقی هر سه کلمه روشن می شود که، اگر به جای الحمد لله، المدح لله گفته شود، احتمال این که معنای غیر اختیاری بودن داشته باشد امکان دارد و این احتمال معنای غیر اختیاری بودن داشته باشد، امکان دارد و این احتمال با عظمت و قدرت کامله ذات احدیت، سازگار نیست. اما حمد ستایش خاص و صریح در برابر احسانی است که از روی کمال اختیار صادر شود. چه این که خداوند متعال با تعبیری که در قرآن آمده (قَهَّار) است یعنی در مقابل هیچ موجودی مقهور نمی گردد. و از این جا نکته ای هم استفاده می شود که احسان ذات باری جلّ شأنه، از راه اختیار بوده و جبری در کار نیست. و نیز به جای الحمد لله، الشکر لله، نمی توان گفت زیرا چنانچه گذشت، شکر سپاس نعمتی است که به خود سپاسگزار رسیده باشد. ولی مراد در این خطبه شریفه این است که، خداوند را در برابر انعام و احسان عمومی که همه موجودات از جمله خود سپاسگزار را فرا گرفته، ثناء می گویم و آن با کلمه شکر، ادا نمی شود. ممکن است کسی بگوید: که حمد با شکر مترادف است. یعنی: دو کلمه و یا بیشتر که در لفظ مختلف و در معنی یکی باشد، مانند انسان و بشر:

و در دعا هم وارد شده: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا، ستایش خاص ذات الهی است. به جهت انجام مراتب سپاس گذاری و در اصطلاح، دستور زبان عربی کلمه شکرًا مفعول مطلق که برای بیان کیفیت فعل است و در این صورت حمد از اقسام شکر می شود. اما این استدلال صحیح نیست زیرا کلمه شکر (مفعول له) است و همیشه مفعول له در زبان عربی برای بیان انگیزه فعل، استعمال می شود، چنانکه می گویند ضَرَبْتُ تَأْدِيبًا، به عِلَّتْ تَأْدِيبِ زِدْم، و در جمله الحمد لله شکرًا هم شکر عِلَّتْ سپاسگزاری است به این معنا که، ستایش مخصوص ذات او را اقدس الهی است و این ستایش برای به جا آوردن شکر است. پس مفهوم شکر غیر از مفهوم حمد است و نیز فرق میان حمد و مدح هم معلوم شد و هیچ کدام از این کلمات سه گانه مترادف نیستند.

و در مورد کلمه (ما) در ما آنعم و . . . دو احتمال وجود دارد . ۱- ما موصوله ۲- ما مصدریه و مفهوم جمله ها در هر دو صورت فرق می کند . زیرا اگر ما موصوله باشد ، معنی چنین می شود : ستایش مخصوص ذات جامع در برابر نعمت هایی است که احسان و انعام فرموده ، در این صورت مورد ستایش خود نعمت ها است و اگر ما مصدری باشد باید این طور باشد که ستایش مخصوص ذات مقدس الهی است در برابر عمل انعام و احسان و در این تعبیر نظر به خود نعمت ها نیست و بلکه به خود عمل نعمت دادن (انعام) می باشد می توان هر احتمال را گرفت ولی بهتر آن است که ما موصوله گرفته شود بدو جهت

۱- عمل ستایش و حمد یک نوع ارتباط مخلوق (انسان) با مبدأ متعال است . پیدا است که نخستین ارتباط آدمی بعد از ارتباط فطری که ، در نهاد هر انسان موجود است ، همان ارتباط و بستگی است که نتیجه انعام و نیکی است که ، فعل خداوند قیوم (پاینده) متعال است و آن هم اثر فعل است نه خود فعل و هر چه در صحنه گیتی مشهود است ، همه انعام و احسان اوست که ، ناشی از مرحله رحمانیت و افاضه حقّ می باشد . شعر

ادیم زمین سفره عام اوست

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

۲- چنان که در آیه شریفه بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد از کلمه ، الله ، اسم رحمان که ، اولین نمودار ذات الهی است و رحمان هم صفت انعام و احسان عمومی خداوند است . شریکه القرآن یعنی :

فاطمه اطهر صلوات الله علیها هم بر طبق قرآن مناسب است ، مطلب را بفرماید .

و به عبارت دیگر : چون نظر در ستایش به جهت ذات و صفات که یکی از آن ها صفت انعام الهی است که ، همان اولین ارتباط و نخستین تجلّی و اثر ذات لایتناهی می باشد . فرمود : الحمد لله و نفرمود الحمد علی نعم الله ، زیرا در این عبارت ، ستایش در برابر نعمت ها بدون نظر ، به منعم است .

و مشمول ستایش می باشد . پس بنابراین مناسب آن است که کلمه (ما) موصوله باشد و علاوه بر این جملات بعدی (مِنْ عُمومِ نَعْم . . .) با (مِنْ) بیانی آمده است و همیشه (من بیان) در لغت عرب

بعد از وصول به کار می رود ، فعل انعام به معنای مصدری (یعنی نعمت دادن) جز در مرحله فکر و تعقل ، موجود نیست .

تسبیح موجودات

آیات متعددی در قرآن کریم حمد و ستایش را به همه موجودات نسبت می دهد ، و در قرآن ۹۲ مورد کلمه ی تسبیح

آمده ۱- وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱)

۲- الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (۲)

۳- . . . يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳)

۴- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۴)

۵- يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۵)

۶- يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶)

۷- تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَا يَكُنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (۷) هیچ موجودی

نیست مگر این که باستایش او را به پاک یاد می کند ولی شما آن ها را متوجه نمی شوید . متکلمین گفته اند : مراد از حمد و یا تسبیح موجودات ، در قرآن عبارت است: از دلالت آن ها به ذات کردگار و این که آن ها را پدید آورنده ای است ، خواه این دلالت موجودات را از راه حدوث (یعنی همه موجودات نبودند و بعد حادث و پدید شدند) بگوئیم و یا از راه امکان (یعنی در ذات خود ممکن ، نیاز به علت دارد) و بدین بیان تمام موجودات عالم ، فقط نمودار وجود ذات احدیت

ص: ۲۸۷

۱- سوره زمر ، آیه ۷۵

۲- سوره غافر ، آیه ۷

۳- سوره نور ، آیه ۳۶

۴- سوره نور ، آیه ۴۱

۵- سوره جمعه ، آیه ۱

۶- سوره تغابن ، آیه ۱

۷- سوره اسراء ، آیه ۴۴

می باشد ، اما کاشف از کمال سازنده آن ها نیست و پر واضح است که این تفسیر بسیار نارسا و ناقص است . زیرا در معنای حمد گفته شد که ستایش فضیلت ها و نیک هایی که بر حسب اختیار صادر شود ، حمد گفته می شود ، چنانکه معنای تسبیح آن است که ذاتی را به پاکی یاد کنیم . پاکی یعنی پاک بودن از نقص چنان که ، در آیه شریفه می فرماید : «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱)»

چرا وقتی که همه مؤمنین و مؤمنات « آن نعمت ها را » شنیدید گمان نیکی درباره یک دیگر نبردید و نگفتید : این بهتان بزرگی است ، پس معنای تسبیح در ذات احدیت آن است که ، آن ذات حق را ، از هر گونه نقص و عیب منزّه بدانیم و اصلاً دلالت موجودات چه از راه حدوث و یا امکان بذات احدیت ، ربطی به حمد و تسبیح ندارد .

لذا قرآن می فرماید « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَا يَكُنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ » (۲)

هیچ چیزی نیست مگر این که به حمد او تسبیح می گویند ولی شما تسبیح آن ها را درک نمی کنید.

شعر

جمله اجزاء عالم در نهران

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمعیم و بصیر باهشیم

با شما نا محرمان ما خامشیم

همه حمد و ستایش مخصوص ذات الهی است ، در فن (اصول فقه) ثابت شده است که الف و لام که بر جنس و صنف وارد می شود ، مانند الرجل و الماء و الانسان ، برای آن است که خود صنف رجل و یا ماء را ، در تحت لحاظ حرفی قرار می دهد ، به این معنا که الف و لام حرفی است که خود طبیعت را می رساند . بدون چیز زائد ، حتی بدون جهت شمول و عموم و عهد ذکری ، مورد لحاظ حرفی هماحتیاج به قرینه دارد ، زیرا خارج از ملاحظه خود طبیعت است ، بنابراین در این جمله اسمیه الحمد لله طبیعت حمد و ستایش بدون ملاحظه چیز دیگر ، حتی شمول افراد مورد ، ملاحظه قرار گرفته و ثابت به ذات احدیت ، الله شده است و مثل این است که به جای الحمد لله گفته شود :

ص: ۲۸۸

۱- سوره نور ، آیه ۱۲

۲- سوره اسراء ، آیه ۴۴ ، البیان ، ص ۵۹۶ ، چاپ و صحافی : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،

چاپ اول : بهار ۱۳۸۲

(طَبِيعَهُ الْحَمْدُ يَخْتَصُّ لِلذَّاتِ الْجَامِعِ الْكَمَالَاتِ) طبیعت حمد مخصوص ذات جامع کمالات است ، در حالی که ستایش برای غیر ذات اقدس الهی فراوان است . پس چگونه می توان گفت برگشت تمام حمدها به حق متعال است ؟ می توان این موضوع را به چند وجه بیان کرد .

۱- کسی که یک چیز ، خواه نیکی آن اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری باشد . ستایش کند در حقیقت ستایش کمال کرده است . نه ستایش در مقابل کمال محدود آن چیز ، بلکه در مقابل خود کمال . زیرا ستایش کمال محدود معنای نقصی و سلبی است ، و قابل ستایش نیست ، مثلاً- کمال گُل از جهت رنگ آمیزی و عطر دلاویز آن ، می باشد . اما نه از جهتی که کمال دیگر رنگ ها و عطرها را فاقد است . لذا اگر در عین این که واجد همان کمال رنگی است ، کمال رنگی دیگری هم می داشت ، به طور مسلم دائره ستایش بیشتر می شد ، و مثلاً در صورت داشتن رنگ و عطر مخصوص ، در تعریف آن می گفتیم : گل خوبی است و حال که واجد کمال بیشتری است ، می گوئیم گل بسیار خوبی است . پس باطن همه حمد و ستایش ها ، حمد و ستایش صرف الکمال (نیکی و زیبایی محض) می باشد.

۲- مرحوم آیه الله خوئی رحمه الله تعالی علیه در کتاب بیان می فرماید : قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ (۱)

، بگو هر کس بر طبق سرشت و نیت خود ، عمل را انجام می دهد ، به حکم این آیه شریفه حسن و کمال فعل تابع حسن و کمال فاعل می باشد . هر اندازه فاعل و انگیزه فعل کامل تر باشد به همان درجه نیکی فعل بیشتر و کمال آن زیاده تر است . بعد از این مقدمه باید گفت : ذات مقدس احدیت منزّه از هر نقصان است ، بلکه مبدء کمال و حسن است ، و بنابراین لازمه اش آن است که فعلش دراعلی درجه حُسن و کمال باشد و اما غیر او از ، ممکنات ذاتاً ناقص و محدود و منسوب و آمیخته و آغشته به نقصان است پس فعل او هم به حکم سنخیت فعل و فاعل ، از یک و یا چند نقصان خالی نخواهد بود . بنابراین مستحق حمد و ستایش خداوند متعال است که ، جامع کمالات می باشد ، ممتنع است که دیگری مستحق حمد گردد و لذا موضوع استحقاق در کلمه مبارکه الحمد لله در خود الله قرار داده شده که عَلم به بذات مقدسش جامع کمالات است ، تا اشاره به جهت و علت حکم باستحقاق باشد . به این معنا که ، ن فرمود الحمد للکریم و یا الحمد للرحیم که اشاره به یک جهت کمال است .

ص: ۲۸۹

۱- سوره اسراء ، آیه ۸۴ ، بیان آقای خوئی ص ۵۹۶ ، چاپ اول : بهار ۱۳۸۲ ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ولی لفظ الله ، تمام کمالات را در بردارد و نیز دلیل بر این معنا روایتی است از امام صادق (علیه السلام) امام (علیه السلام) فرمود : استری از پدرم (علیه السلام) گم شد. پدرم فرمود : اگر این حیوان پیدا شد و خداوند آن را به من رد فرمود خدا را به ستایش هایی یاد کنم که مورد رضایت الهی واقع شود . چیزی نگذشت که استر را بازمین و لجام آوردند . و سپس پدرم سوار حیوان شد و لباس های خود را جمع نمود و فرمود : الحمدلله ، دیگر چیزی نگفت :

بعد فرمود : چیزی (از ستایش) ترک و فروگذار نمودم و همه ستایش ها و انواع آن را مخصوص ذات احدیت قرار دادم و هیچ قسمتی از حمد نیست مگر این که داخل در این حمد می باشد (۱)و

نیز در روایت دیگر وارد شده است : هیچ نعمتی را چه بزرگ و چه کوچک ، خداوند به بنده ای از بندگانش ارزانی نداشت ، مگر این که او در مقام سپاس ، گفت : الحمدلله و حق سپاس گذاری را انجام داد (۲).

و از این دو روایت استفاده می شود که حمد مختص ذات احدیت است ، زیرا در روایت اولی امام (علیه السلام) فرمود: همه انواع ستایش ها را به خدا نمودم و هیچ حمدی نماند ، مگر این که کلمه الحمدلله آن را فراگرفت و در دومی نیز کلمه الحمدلله حق سپاس گذاری و شکر ادا شده است . آن چهبه نظر می رسد این بیان تمام نیست زیرا مدعا این است که ، طبیعت و جنس حمد مخصوصاً ذات احدیت است ما بین معنی که هر حمد و ستایش که از دیگری در مقابل عمل نیکی صادر می شود . آن هم مخصوص خداوند است ولی بیان فوق بیشتر از این که مرتبه شامخی از حمد را که ذات اقدس الهی استحقاق دارد ، محال است . دیگری استحقاق داشته باشد ، نمی رساند و این موضوع مسلم است و اما دعوی ما را که هر ستایش در برابر هر فعل نیک اختیاری مخصوص خدا است اثبات نمی کند و اما روایت اولی این مقدار را اثبات می کند که با این جمله الحمدلله ، همه ستایش ها انجام شده است از این جهت که ، ذات باری تعالی مرتبه ای از حمد رامستحق است که ممتنع است دیگران مستحق آن باشند پس حمد در مرتبه خاصی مخصوص خداوند است . نه طبیعت حمد . یعنی تمام حمدها در مراتب طولی (حمد در مرتبه خاص و سپس در مرتبه عمومی که به غیر حق تعالی ممتنع نباشد) اختصاص به ذات احدیت دارد و نیز روایت دومی هم ظاهرش عبارت از آن است که با این جمله

ص: ۲۹۰

۱- منتهی الامال ج ۲ ص ۱۰۴

۲- کافی ۲/۹۷/۱۵ و ص ۴۲۷/۸ و ص ۹۷/۱۲

(الحمد لله) حق شکر ادا شده یعنی طبیعت و جنس حمد مخصوص خداوند متعال است و آن هم به جهت شایستگی خدا به مرتبه ای از حمد که ممتنع است ممکن است آن شایستگی را داشته باشند و همان ایراد پیش می آید .

۳- عده ای گفته اند : هر موجودی دو کمال را دارا است : کمال اول و کمال دوم : مراد از کمال اول عبارت است از افاضه وجود و هستی به تمام موجودات کمال دوم بعد از وجود و خلقت عبارت است از هدایت خاص و غریزی به کارهایی که در تکمیل خلقت خاص وی لازم است و اگر هدایت غریزی نباشد به کمال خاص خود نرسیده به تباه خواهد شد لذا قرآن می فرماید : الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۱)

پروردگار متعال که خلقت همه چیز را نیکو کرد و سپس به آن چه لازم دوام و بقاء زندگی اوست هدایت فرمود مانند هدایت حیوانات و حتی حشرات به آن چه که در زندگی لازم دارند و منافعو ضررهای خود را تشخیص می دهند و به هدایت غریزی آن چه منفعت است به سوی خود جلب و آن چه ضرر است از خود دور می نمایند و بدیهی است که ، همه این ها از ناحیه پروردگار متعال است می ماند ، کارهای نیکویی که به طور اختیار از افراد سر می زند مانند خدمات اجتماعی که همه از آنها بهره مند می شوند اگر چه در این مورد صحیح است خود شخص نیکوکار را ستایش نمائیم ، اما در عین اختیاری بودن عمل منتهی می شود به مسبب الاسباب جلّت قدرته ، زیرا پرواضح است تا توفیق ربّانی و هدایت خاص او یار و مدد کار نباشد ، شخص را آن قدرت نخواهد بود که عمل خیر از او اختیاراً صادر گردد . پس اگر این فرد را ستایش کنیم چون سر رشته کارها به دست توانای قادر متعال است که ، آن شخص را موفق به کار خیر نموده و چنانچه توفیق همراهی نمی کرد محال بود از او چنین کار خیری صادر شود ، لذا برگشت ستایش هر کسی که خیری را به طور اختیار انجام می دهد بدان کبریائی خواهد بود . پس بدین بیان صحیح است که گفته شود : جنس حمد مخصوص ذات احدیت است .

ص: ۲۹۱

گرچه اصطلاحاً بین وحی و الهام فرق زیاد است، اما برای به دست آوردن معنای اصلی باید از موارد استعمال در کتاب و سنت، استمداد جست: الهام عبارت از حالت دریافتی است که شخص در خود بدون مقدمه احساس می کند، خواه در موضوع علمی و یا غیر علمی، از اخلاق و تقوی باشد. چنانکه در دعای مکارم الاخلاق می خوانیم: **اللَّهُمَّ الْهِنْمَى التَّقْوَى**

پروردگارا تقوی را به من الهام نما یعنی لذت دریافت تقوی را که، جمله لذائذ معنوی است، به من برسان. در دعای دیگر وارد شده است: **اللَّهُمَّ الْهِنْمَى الْخَيْرِ وَالْعَمَلَ بِهَيْدَايَا خَيْرٍ** را به من الهام کن و عمل به آن را یعنی الهام خیرچه از نظر دانستن موارد خیر (که کدام عمل خیر است) و چه از نظر عمل که لذت دریافت قبلی است و بالاترین لذت ها است یعنی به من مرحمت فرما.

شعر

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

سفرهای علوی کند مرغ روح

گر از چنبر قید بازش رهانی

همه افراد بشر اگر چه به طور بسیار کم هم شده در خود حالت پیش فهمی را بدون مقدمه در طول عمر احساس می کنند و این غریزه کم و بیش در بشر موجود است. چیزی که هست، این حال در اثر اشتغال حواس انسان به افکار گوناگون و هراس و سرگرمی روزمره زندگی از بین می رود، و چه بسا آن چنان این گرفتاری ها در انسان تولید انقلاب می کند که به طور کلی وجود چنین احساسی را در خود معلوماتی که ناگهان به قلب انسان وارد می شود، شکی نیست و روشن است. چنین احساسی هرگز به وسیله مقدمه حاصل نمی شود.

شاید این غریزه را خدای متعال در افراد نهاده تا دریابند که، مشت نمونه خروار و اندک دلیل بسیار است. وقتی که اصل چنین دریافتی را انسان در درون خود احساس نمود، به آسانی می توان از این نمونه اندک با اصل چیزی که در انبیاء (علیهم السلام) (وحی) است پی برد. زیرا به حکم فطرت عقل «حکم الامثال

و این همان مطلبی است که مولای متقیان امیرمؤمنان (علیه السلام) در وصف ائمه (علیهم السلام) فرمودند: هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بِأَشْرُؤِ رُوحِ الْيَقِينِ (۲) علم

آن ها براساس حق و حقیقت علم آن ها براساس حق و حقیقت هجوم آورد و آنان با روح یقین مباشرت و تماس مستقیم داشتند. به طور خلاصه الهام، یعنی حصول و دریافت حالات انجذاب (کشیده شده و جذب شدن)

به اعمال صالحه و حقایق عالیه است، بدون مقدمه و فکر و استدلال که، معلوم نمی شود چگونه و از کجا حاصل شد؟ بلکه شخص آن را به طور دفعی در می یابد، این چنین حالت را الهام و نفث در روح یا نفث در قلب می نامند.

معنای ابتدایی بودن نعمت ها

مراد از نعمت های عمومی عبارت از نعمت هایی است که آن ها قائم بیک فرد نیست و استفاده از آن عمومی است، مانند نعمت هوا، آب، آفتاب، باران و مانند این ها که شامل همه موجودات می گردد. بنابراین نعمت های عام در برابر نعمت هایی است که مخصوص افراد است، مانند نعمت بینایی و شنوایی و عقل و نیز می توان گفت مراد از نعمت های عمومی نعمت های مزبور و نعمت هایی است که قائم به فرد می شود اما به اعتبار این که به اکثریت بشر داده شد و محرومان از آن در اقلیت اند.

مراد از ابتدایی بودن نعمت ها آن است که، در مقابل عوض و از راه استحقاق باشد.

چنانکه از عبارت دعاء فهمیده می شود: «یا مبتدأ بالنعم قبل استحقاقها، ای، ابتداء کننده به نعمت ها قبل از استحقاق آن ها» بنابراین نعمت های خدای مهربان چنین نیست که چون شخص استحقاق داشته باشد و لازمه استحقاق. عطای نعمت الهی بوده و نعمت در مرتبه بعد از استحقاق باشد. زیرا داشتن حق در موردی صحیح است که شخص از ناحیه خود چیزی را دارا باشد و آن را به رایگان و یا در برابر عوض به کسی بدهد.

ص: ۲۹۳

۱- موضوعاتی که مانند هم هستند در احکامی که بر آن ها ثابت است و در احکامی که ثابت نیست، مساوی می باشند یعنی وحی هم از نسخ الهام و مرتبه کاملی از الهام است و چنانکه وحی محال عقل باشد، باید الهام هم محال باشد و چون مانند هم هستند و هر حکمی که بر یکی از آن ها ثابت شود بر دیگری هم ثابت است. پس اگر وجود الهام را احساس می کنیم وحی که مرتبه کامله الهام است آن هم نیز وجود دارد.

۲- حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه

در چنین موردی ، حق برای دهنده ثابت است ، مثلاً پدر یا استاد از نیروی فکری و بدنی خویش برای تربیت شاگرد و فرزند صرف می نماید ، در اینجا از جهت این که آن چه را که مالک هستند بذل نموده اند ذی حق شده اند یا مزدوری نیروی بدنی خود را که مالک آن است ، در برابر اجرتی قرار می دهد . در این موارد انسان دارای چنین نیروئی هست و در مقابل بذل نیروی خود استحقاق پیدا می کند حال اگر فرزند و یا شاگرد و کارفرما پاداشی بدهد در مرتبه دوم است . یعنی پا یا پای و ابتدائی نیست اما اگر موجودی از خود هیچ چیز دارا نباشد و در هستی که کمال اول و در قوای دیگر که کمال ثانی است عین احتیاج و نیاز باشد و حتی وسیله ایی که با آن کاری را انجام بدهد مالک نباشد در این صورت حقی مقصور نیست . اگر فرض کنیم کسی به کارگر نیروی بدنی که خود دارا بود ، بخشید اعطاء و جوارج داد و همت و مدد کرد و سپس از او درخواست کاری نمود آیا در چنین مواردی حقی برای این معنا را از امام سجاد (علیه السلام) که در صحیفه سجادیه چنین می فرماید :

«هیچ کس مستوجب آن نیست که به علت استحقاقش او را بیامری یا سبب سزاواریش از او خشنود با شبی پس هر که را که بیامری از انعام و احسان توست و از هر که خشنود شوی از تفضّل توانست تا آن جا که می فرماید : «و اگر مطیع را (به مجرد) عملش با آن که تو خود او را بر آن گماشته ای پاداش می دادی بیم آن بود که ثواب تو را از کف بدهد و نعمت از او زایل گردد ، ولی تو بکرم خود او را در برابر مدت کوتاه فانی به مدت طولانی و جاودانی و در مقابل عمل زودگذر به ثواب مستمر پاداش داده ای ، آن گاه در برابر رزقی که از خون نعمت تو خورده تا به وسیله آن بر طاعتت نیرو گرفته از او مطالبه عوض و بهاء نکردی و در آلات و ابزاری که استعمال آن ها را وسیله رسیدن به امر زشت قرار داده با او ستخگیری ننموده ای و اگر با او چنین رفتار کرده بودی ، یکسره اصل دست رنجش می رفت و خود در پیشگاه تو برای سایر نعمت هایت در گرو می ماند ، پس در این صورت ، کیچیزی از ثواب تو را استحقاق می داشت ؟ نه (استحقاق نمی داشت)؟ این است خدای من ، حال کسی است که تو را اطاعت کرده باشد» (۱)

ص: ۲۹۴

آن حکایت از این قرار است :

ربیع بن زیاد که از صحابه آن حضرت بود ، تیری بر پیشانیش رسید و در اثر آن جراحی سخت برداشت و هر سال بعد از بهبودی کوتاه ، عود می کرد .

امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه و علیه او را در منزل وسیعی که در بصره داشت عیادت فرمود و به او فرمودند : «حیاط به این وسعت را به چه کار می خواهی؟»

در حالی که در آخرت به حیاط وسیع تری محتاج تر خواهی بود ، آری اگر توانستی با دارا بودن حیاط وسیع به هدف آخرتی بررسی چه بهتر و آن در صورتی است که با مهمان داری وصله و پیوند کردن با خویشاوندان و رساند حقوق به صاحبانش ، به آخرت هم بررسی

ما تصنع بسعه هذه الدار فی الدنيا اما انت الیها فی الآخرة لبیت أخوج و بلی ان شئت بلغت بها الآخرة تقوی فیها الضیف و تصل فیها الرحم و تطلع منها الحقوق مطالعها فاذا أنت قد بلغت بها الآخرة

حضرت نفرمود بزرگی خانه نعمت نیست ، ربیع وقتی که این کلمات را شنید فهمید که دارا بودن حیاط بزرگ در صورتی که مایه غفلت و فراموشی آخرت و اعمال نیکو باشد خوب نیست ، نه به طور کلی بدین جهت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین از دست برادرم عاصم به تو شکایت می کنم ، فرمود چرا؟ عرض کرد چون به کلی از دنیا اعراض کرده و به یک عبا اکتفاء نموده است . فرموده : او را حاضر سازید عاصم را حاضر کردند ، حضرت در مقام توییح

فرمود : « ای دشمن حقیر وزبودن، نفس خود ، خبیث (شیطان) تو را سردرگم کرده بعیال و همسر و فرزندان رحم نداری؟ بدنت را بر تو حقی است؟ و مهمان هایت را بر تو حقی هست . به خیال تو خدا از تو ملاحظه و ترسی داشت ، با این که میل نداشت از طیبیات دنیا ، استفاده نمائی برخلاف اراده خود امری را اظهار نماید. عرض کرد : یا امیرالمؤمنین : پس چرا خودت در لباس و غذا چنین به خود سخت می گیری؟ فرمود : من با تو فرق بسیار دارم . من پیشوای امتی هستم که هنوز در آن

مستمندان و بیچارگان زیاد هستند من زندگی خود را تا سر حد زندگی آن ها فرو می آورم تا تنگ دستی آن ها را تحت فشار قرار ندهد»

یا عدی نفسه لقد استهام بك الخبيث ، اما رحمت اهلك ولدك ان لنفسك عليك حقاً و لزوجك عليك حقاً اترى الله احل لك الطيبات و هو يكره ان تأخذها؟ أنت أهون على الله من ذلك قال يا اميرالمؤمنين هذا انت في خشونه ملبست و جشوبه ماكلك؟

قال و يحك ؟ انى لست كأنت ان الله فرض أئمه العدول ان يقدررو أنفسهم بضعفه الناس ، كى لا يتبع بالفقير ، نهج البلاغه
كلام شماره ۹

عبد ، در حاشیه نهج البلاغه در تفسیر (یا عُدَى نَفْسِكَ - ای دشمن نفس خود) می نویسد «این جمله بخونی می رساند که لذت های مادی ، طبعاً موجب دوری از خدا نمی گردد ، بلکه سوء قصد و به مصرف نمودن آن ها دوری می آورد» پس از بین بردن شهوت به این ترتیب خلاق قرآن و سنت است. با توضیحی که ، در معنای نعمت با استفاده از مجموع آیات داده شد ، معلوم می گردد که به طور خلاصه نعمت یعنی چیزی برای بهره مندی در جهتی از جهات نیاز مادی و معنوی و وسیله رسیدن به کمال لایق در هر دو جهت و همان طوری که ، از قرآن استفاده می شود شرط نیست که ، انسان رابه هدف آخرت برساند . البته : نباید از حد و مرزی که شرع معین کرده است تجاوز کرد و اگر از حدود الهی تجاوز شد و مورد سوء استفاده قرار گرفت مورد توبیخ و ملامت است و از بین بردن شهوات و نظائر این ها میراث مرتاضان هندی است که به برخی از فرقه های اسلامی ناخودآگاه نفوذ کرده و غزالی (سنّی) هم اکثر آن ها را بدون نسنجیدن به میزان کتاب و سنت در احیاء العلوم آورده است کتاب او به جای علوم ، تورّم است . باید دانست که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود :

اعْرِفِ الرَّجَالَ بِالْحَقِّ لَا الْحَقَّ بِالرَّجَالِ ، اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ

همواره مردم را به حق بشناسید نه این که ، حق را با مردم ، وقتی که حق را شناختی اهلش را می شناسی(۱)

ص: ۲۹۶

متن : وَ سُبُوغِ آلَاءِ أَسْدَاهَا : و رسائی و فراخی نعمت هائی که عطاء فرموده

در این فراز ، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء (علیها السلام) به یکی از حقایق قرآنی اشاره فرموده است .

«فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ» (۱)

آیا (با وصف این که موجودات بی شمار و در ظاهر بی ارتباط است) پاشیدگی و جدائی در میان آن ها می بینی ؟ (نه هرگز) مکرر نظر کن در مقابل عظمت جهان دیده ات خسته می شود و در خود احساس حقارت می کنی . جهان آفرینش همه یک تکه و قطعه و همه چیز به هم دیگر مربوط و در تکمیل کار یکدیگرند .

شعرتشه می گوید که کو آب گوارا

آب هم گوید که کو آن آب خوار

آسمان گوید زمین را مرحبا

من تو را چون آهن و آهن آب ربا

پس همه موجودات جهان آفرینش در کمال ارتباط و بستگی به همدیگر هستند که همان مفهوم واقعی (سبوغ ، نه کم و نه زیاد) می باشد . این ارتباط و به هم پیوستگی علاوه بر این که مدبر حکیم را ثابت می کند وحدت مبدع (پدید آورنده) را نیز ثابت می کند .

متن : «وَ تَمَامِ مَنِّ وَالْأَهَا»

شرح : ثنا و ستایش متوالی در برابر نعمت های گرانقدر ، در این جمله کوتاه اشاره به رمزی بس بزرگ نشده و آن عبارت از این است که :

درک بشری را نوعی ضعف و ناتوانی است که اگر چیزی را زوال و نهفتگی نباشد از درک آن عاجز است و تا چیزی را که نقطه مقابل آن چیز است نبیند ، نمی تواند آن را درک کند .

مثلاً نور و ظلمت اگر سرتاسر جهان روشن بود و هیچ گاه انسان در مقابل نور ، تاریکی را نمی دید و یک و یک نواخت همه جا روشن بود ، چگونه می توانست روشنایی را درک کند ؟ اما چون نور را

أفول و غروب هست ، می تواند بفهمد که ، نور چیست . پس نور با ضد خود ظلمت شناخته می شود و همین خاصیت ، در درک نعمت ها می باشد ، انسانی که رنج گرسنگی را در نیافته نمی تواند لذت سیری را حس نماید و روی همین جهت است که ، ثروتمندان حساسیت خود را از درک لذت از دست می دهند. و نیز تکرار لذت و عیاشی احساس لذت را از بین می برد و به همین ترتیب کسی که دائماً در فقر و بدبختی زندگی کرده چگونه می تواند معنای آسایش و توانگری را درک کند؟ یکی از سادات بنی الحسن (علیه السلام) که در زندان منصور دوانیقی در کمال سختی به سر می برد چنین می گوید : تَعُودُ مَسَ الضَّرِّ حَتَّى الْفِتَّةِ ، یعنی از بس که رنج و شکنجه کشیدم و از بس که ، مبتلاء هستم دیگر به بلاء خو گرفته ام و احساس خود را نسبت به راحتی از دست داده ام . (۱)

بنابراین مقدمه :

خداوند متعال قابل درک نیست ، زیرا آن ذات سُبُوح را ضِدِّی متصور نیست . در دعای کمیل وارد است که :

بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلَّ شَيْءٍ ، تو را سوگند به نور وجه تو که همه چیز را روشنایی بخشیده است و یا در قرآن است .

اللَّهُ نُورَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، خدای متعال نور آسمان ها و زمین است ، خَلَّائِي متصور نیست ، تا بدان وسیله به توان جمال کبریایی را مشاهده نمود پس به این دلیل باید ثناء مکرر و ستایش بدون انقطاع را با مطالعه این که ، اگر نعمت ها متوالیاً نمی رسید چه بدبختی پیش می آمد در نظر گرفت ؟

قرآن کریم جمعیتی را که توالی نعمت ها آن ها را غافل ساخته و گرفتار کفران و در نتیجه از دست رفتن نعمت ها شده اند . چنین بیان می کند برای مردم (سبا) در مساکن آن ها نشانه ای بود . دو باغ از طرف راست و چپ به زبان انبیاء (علیهم السلام) با آن ها گفتیم از نعمت هایی که خدای متعال به شمار ارزانی فرموده است ، استفاده نمائید و شکرش را به جا آورید ، شهری بسیار خوب و پاکیزه و پروردگاری بسیار بخشنده است امام مردم سبا سرکشی نمودند . و ما سیل بنیان کن را به باغ های آن ها فرستادیم و آن دو باغ را بدو باغ دارای گیاه (خَمَط) تلخ و بی مزه و سدر اندک تبدیل نمودیم تا آن جا که می فرماید : و ما میان آن ها و شهرها که با دهکده های آباد مبارک گردانیده و مقرر داشته بودیم

ص: ۲۹۸

که در این دهکده های آباد شب و روز در امنیت مطلق به سیر و گردش بپردازند ولی آنان در اثر کثرت و توالی نعمت سخت سیر و خسته شده بودند گفتند پروردگارا میان سفرهای ما دوری انداز (تا مسافتی را در بیابان خشک حرکت نمائیم) و آنان به خود ستم نمودند و در نتیجه آن ها را از بین برده و از آن ها افسانه ها ساختیم: لَقَدْ كَانَ لِسِبْأٍ فِي مَسَاكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبِّ غَفُورٌ فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَا هُمْ بَجَنَّتِهِمْ جَنَّتِينَ ذَوَاتِي اَكْلٍ خَمْطٍ وَ اَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ تُجْزَى اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قَرْيًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيٍّ وَ اَيَّامًا اَمْنِيْنَ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ اَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا هُمْ اَحَادِيثَ وَ مَرَفْنَاهُمْ كُلَّ مَرْمَزٍ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شٰكُوْرٍ (۱)

عدم توانائی احصا و شمارش نعمت ها

متن: جَمَّ عَنِ الْاِحْصَاءِ عَدَدُهَا

شرح: نعمت های الهی فزون تر از آن است که بتوان آن ها را بشمار در آورد. فرازهای قبلی از جهت کیفیت و چگونگی نعمت ها مانند ابتدایی و عمومی و رسا بودن آن ها مورد نظر بود. در این فراز به کمیت آن ها اشاره فرموده است. همانطوری که در قرآن هم می فرماید وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْهَا، اگر بخواهید نعمت های خدا را شمارش کنید نمی توانید. (۲)

در قرآن حدود ۱۵۸ مورد کلمه نعمت آمده است.

۱- صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (۳)

۲- وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ . . . (۴)

۳- وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْهَا (۵)

ص: ۲۹۹

۱- سوره سبأ، از آیه ۱۵ تا ۱۹

۲- سوره نحل، آیه ۱۸

۳- سوره فاتحه، آیه ۷

۴- سوره آل عمران و سوره مائده، آیه ۱۰۳

۵- سوره نحل، آیه ۱۸

۴- وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ (۱)

۵- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ (۲)

۶- الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (۳)

۷-... وَاسْتَبَعَّ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً (۴)

در روضه کافی از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت می کند . هنگامی که امام (علیه السلام) این آیه (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ) را قرائت می فرمود در شرح آن اظهار می کرد : منزه است خدائی که بر هیچکس قدرت شناسایی نعمت های خود را نصب نکرد ، مگر این مقدار که بدانند ، قدرت شناسائی ذات مقدسش را بیش از آن قرار نداد که بدانند ، ذات الهی قابل درک نیست ، و خدای متعال این عجز و ناتوانی از درک نعمت ها را به عنوان سپاس گذاری نسبت به نعمت ها قبول فرمود . چنانکه ناتوانی از معرفت ذاتش را ایمان و اعتقاد قرار داده زیرا خود می دانست که بشر را یارای چنین معرفتی نیست و هرگز نمی توان بکنه خدائی که بالاتر از غایت و انجام است پی برد .

کان علی بن الحسین إذا قرء هذه الآية (علیه السلام) وَإِنْ تَعُدُّوا (۵)..... يقول سبحان مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ معرفته نعمه إلا المعرفة بالتقصير عن معرفتها كما لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ معرفه ادراكه أكثر من العلم بأنه لا يدرکه فشکره جلّ و عزّ معرفه العارفين بالتقصير عن معرفته شکره فجعل معرفتهم بالتقصير شکرًا علماً منه بأنه لا يجاوز ذلك فان شيئاً من خلقه لا يبلغ مدى غايه منلاسدی له و لا کیف. من باب مثال اگر آدمی بخواهد به دست آورد که شمارش نعمت های خداوند محال است کافی است در یک نعمت به ظاهر جزئی فکر و تأمل نماید .

هنگامی که لقمه را به دهان می گذارد تأملی در آن چه از وسائل و مقدمات در به دست آمدن همان یک لقمه و قبل از آن به کار افتاده بنماید و سپس به وسائل و مقدمات دیگر نظر بیفکند . زیرا فراهم

ص: ۳۰۰

۱- سوره نحل ، آیه ۱۱۴

۲- سوره بقره ، آیه ۴۷

۳- سوره مائده ، آیه ۳

۴- سوره لقمان ، آیه ۲۰

۵- سوره نحل ، آیه ۱۸

آمدن همان لقمه ممکن نیست مگر این که همه آن چه ضرورت دارد آماده شود مثلاً در گندم که از آن نان تهیه شده باید فصول چهارگانه باشد و باد و باران به موقع خود بیاید و آن نیز ارتباط دارد به این که منظومه شمسی و عوامل جوی در کمال نظم به حرکات خود ادامه بدهند و آن گاه که گندم فراهم شد باید وسائل درو کردن و کوبیدن و آرد کردن از سنگ و یا آهن که در دل کوه ها است فراهم گردد. و هم آن را نیز با وسائل آهنی دیگری تهیه نمایند و آن نیز منتهی به یک وسیله آهنی دیگر که، بشر به هزار زحمت آن را فراهم آورده است به دست آورد و پس از فراهم شدن آهن باید ابزار و ادوات دیگر فراهم گردد تا نانی را در آتش بپزند. تمام این ها شماره مقداری از نعمت هایی است که قبل از به دست آوردن یک لقمه باید فراهم شود. اما نعمت هایی که بعد از به دست آوردن آن لقمه لازم است جهاز، ها ضمه و گوارش سالم باشد تا اشتها و طلب لقمه پدید آید. و آن را هم تا کسی به فن و وظائف الاعضاء وارد نباشد نمی تواند بفهمد که، چه نعمت هایی باید باشد که لقمه نان یا غذای یدگر جذب بدن شود و موجب ادامه زندگی گردد. پس بدین ترتیب نمی توان نعمت های خداوند متعال را احصاء کرد. (۱)

شعر

فضل خدای را که تواند شمار کرد

یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

در خاتمه از این بخش خطبه، دو نکته استفاده می شود. ۱- در این فصل باید توجه داشت که در آیه شریفه و یا خطبه، غرض آن نیست که فقط بدانیم نعمت های الهی قابل شمارش نیست، بلکه منظور آن است که انسان خود را همیشه غرق احسان های الهی ببیند و پژمردگی و حالت نومیدی و یأس با از دست دادن نعمتی و یا نرسیدن به بعضی دیگر بر وی چیره نگردد بلکه پیوسته از خدای مهربان خود راضی و با کمال شوق آماده فرمان برداری و همواره قرین آرامش خاطر باشد و گرفتار چنان حالتی نگردد که، با از دست دادن نعمتی قطع امید از زندگی نموده و زبان گلایه و شکوه بگشاید و به همین جهت قرآن کریم توصیه نموده است.

ص: ۳۰۱

« فَادْكُرُوا لَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱) »

« متذکر نعمت های خدا باشید شاید رستگار شوید ، یا فرموده « يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ (۲) »

« ای فرزندان اسرائیل به یاد نعمتی که به شما انعام نمودم باشید ، این معنی را به روشنی در امالی شیخ صدوق از گزارش ابوهاشم جعفری با امام هادی (علیه السلام) می توان به دست آورد ابوهاشم جعفری گفت : مرا تنگ دستی پیش آمد به زیارت امام هادی (علیه السلام) رفتم قبل از آن که از وضع خود اظهاری کنم فرمود : ای ابوهاشم ! شکر کدام یک از نعمت های الهی را می خواهی به جای آوری ؟ ابوهاشم گفت : سکوت بر من چیره شد و یارای جواب نداشتم ، فرمود : خداوند تو را رحمت بزرگ ایمان و اعتقاد روزی فرمود و تنت را به آتش دوزخ حرام کرد و تو را عافیت و تندرستی داد و به طاعت خودش تو را کمک کرد و قناعت را نصیب تو نمود و یا به وسیله ای عزت نفس تو را نگهداری کرد. ای ابوهاشم من از آن جهت ابتدا به سخن کردم ، زیرا گمان کردم تو می خواستی از کسی که به تو این نعمت ها را ارزانی فرموده است شکایت نمایی . اینک دستور دادم که صد دینار به تو مساعدت نمایند بگیر و آن را وسیله معاش خود قرار بده . (۲) ۲- اهل بیت نبوت و معدن رسالت (علیهم السلام) به آن چه می فرمودند خود ، قبلاً بدان متحقق و آراسته بودند و نیز مردم را به مضمون : « كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ (۴) ،

مردم را نه به زبان ، بلکه به عمل خویش به راه حق دعوت نمائید ، با عمل دعوت می فرمودند چنانکه به فضل انشاء الله و به عنایات خاصه وجود مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روشن خواهد شد که ، این خطبه مشتمل بر مهمات مسائل خداشناسی و نبوت و امامت و معرفی قرآن و اسرار تشریح است که ، با نهایت فصاحت و بلاغت در بحرانی ترین اوضاع شخصی و اجتماعی که به وجود مبارک صدیقه طاهره (علیها السلام) پیش آمده ایراد فرموده است چنانکه خود حضرتش فرمودند :

ص: ۳۰۲

۱- سوره اعراف ، آیه ۶۹

۲- سوره بقره ، آیه ۴۷

۳- منتهی الامال ، ج ۲ ، ص ۴۱۸

۴- امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فرمودند : كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاءَ بِأَلْسِنَتِكُمْ ، سفینه البحار ، ج ۳ ص ۶۹۲ مردم را با اعمالتان دعوت به (معارف دینی) کنید نه با زبانتان

شعر

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ

أَنْهَا

صَبَّتْ عَلَيَّ الْآيَامِ صِرْنَ

لِيَالِيَا

مصیبت هایی به من رو آورده شده که اگر آن ها بر روزهای روشن رو آور شوند تبدیل شب های تاریک خواهند شد . (۱)

و اگر چنانکه یاد کار نبوت ، خود توجه به نعمت های الهی نمی داشت و رشته ایمان به خدا محکم نبود فشار مصیبت های جان گداز محال سخن عادی را نمی داند تا چه برسد به ایراد چنین خطبه ای که به شهادت هر خواننده سخن دادن از سنخ جوامع الکلم و فوق سخن بشری و ما دون کلام الهی است .

متن : « وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْأَذْرَاكِ أَبْدُهَا »

شرح : نعمت هایی که غایت و زمان آن ها دور و ابدیت آن ها بالاتر از ادراک است

یادگار نبوت بعد از ثنا و ستایش و بیان نعمت ها از جهت کمی و کیفیتی در این دو جمله نعمت ها را از جهت صورت عینی و این که غایت و دوام آن ها را پاداش و یا ابدیت آن ها را درک کرد مورد مطالعه و بررسی قرار داده می فرماید در جمله اولی (نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ ...)

کسی را یارای آن نیست که آن چه در آخرت است جزای اعمال نیکو و محدود او بشود زیرا نسبت میان عمل و جزا نسبت محدود به لایتناهی است و در جمله دومی (تفاوت ...) اشاره با بدیت همین نعمتهاست که متعالی از درک و فهم محدود ما است . و جمله اولی مطابق فرمایش امام سجاد (علیه السلام) است .

... وَ لَا كُنْكَ بِكَرْمِكَ جَازِيَتُهُ عَلَى الْمُدَّةِ الْقَصِيرَةِ الْفَانِيَةِ بِالْمُدَّةِ الطَّوِيلَةِ الْخَالِدَةِ وَ عَلَى الْغَايَةِ الْقَرِيبَةِ الزَّائِلَةِ بِالْغَايَةِ الْمَدِيدَةِ
الباقیه . (۲)

ص: ۳۰۳

۱- بیت الاحزان ، ص ۲۲۵

۲- صحیفه السجادیه (علیه السلام) دعای شکر ، دعای ۳۷

یعنی چگونه کسی با عمل می تواند حق شکر را به جای آورد ، زیرا در پاداش عمل محدود و فانی نعمت های ابدی و باقی مرحمت فرمودی ، در جمله دوم می فرماید که ابدیت و دوام همین نعمت ها بالاتر از رسیدن ادراک بشری است .

از این جمله معلوم می شود که خود این نعمت ها ، شعاع و جلوه ای از نعمت ابدی است برمی گردد یعنی همین نعمت ها شعاع و جلوه ای از نعمت ابدی است و می توان این جمله را چنین تعبیر کرد : « أَبَدِيه هَذِهِ النِّعْمِ مَتَّفَاوْتَه عَنْ الِادْرَاكِ »

حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام) می فرماید : ابدیت نعمت های عمومی و خصوصی مانند آب و آفتاب و ماه و باران و هوا . . . همه و همه از ابدیتی برخوردار است که قابل درک نیست و چون همگان ها در این عالم محسوس و فانی است ، ناچار باید در ماورای این عالم محسوس منبع این نعمت ها باشد . مسئولیت در برابر نعمت ها

متن : نَدَبَهُمْ لِاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِأَقْصَالِهَا وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْرَالِهَا ، ثَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا

شرح : در این فراز مسئولیت در برابر نعمت ها را بیان می فرماید :

روح کلام و جان سخن در این فراز ، نمایان ملازمه میان هر موهبت و امتیاز و مسئولیت در قبال آن است و قاعده تکوینی است . به این معنی که در نظام خلقت این حقیقت کاملاً هویدا است . از باب نمونه در جمادات اگر سنگی از امتیاز صلابت و سختی و استحکام و در عین حال از خوش تراش بودن برخوردار است ، به همان اندازه مسئولیت حفظ ساختمان به عهده آن گذاشته می شود . چنانچه به این امتیاز شفافی و خوش رنگی اضافه شده مسئولیت حفظ دیوارها و جلوه گری آن را باید داشته باشد . در جهان روئیدنی هم نیز به این گونه است . درخت گردو امتیاز استحکام را دارد از آن استفاده کرده مسئولیت ها به عهده اش نهاده می شود و از آن در و پنجره و سائر مایحتاج زندگی را می سازند .

و در جهان حیوانات نیز می بینیم اسبی که از امتیاز تیز روی و چالاکی برخوردار است مسئولیت شرکت در جنگ ها را دارد . در صحیفه مبارکه سجادیه در لحن دعا به این حقیقت اشاره می فرماید .

« أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ الدَّائِبُ الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ الْمُتَصَيَّرُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلْمَ وَ أَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ وَ عَلَامَةً مِنْ عِلْمَاتِ سُلْطَانِهِ » تا آن جا که می فرماید :

« وَ الطُّلُوعِ وَ الْأُفُولِ وَ الْإِنَارَةِ » (۱)

« ای ماه ! ای آفریده فرمانبردار ، وای پوینده گرم رفتار وای آمد و شد کننده در منازل تقدیر و ای متصرف در چرخ تدبیر ایمان آوردم به آنکس که تاریک ها را به وسیله تو روشن کرد و مبهمات را در پرتوت ، آشکار ساخت و تو را نشانی از نشان های پادشاهی و علامتی از علامات سلطنت خود قرار داد و در چیز فزونی و کاستی و طلوع و غروب و تابندگی و گرفتگی تو را در مرحله قبول اینمسئولیت قرار داد » تشریح هم با تکوین هم آهنگ است ، می بینیم موجوداتی مانند جمادات و رویدنی ها که از نعمت اختیار بهره مند ، نیستند در جهان تکوین مسئولیت ها را به عهده گرفته به اندازه امتیاز متعهده می باشند. حال چگونه می شود انسانی که تاج دار «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ . . . ما آدمی را مغزز و مکرم داشتیم (۲)»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای که به سپاهیان خود ، در وقت عزیمت به نبرد با معاویه [لعین] در صفین ایراد فرمود می فرماید :

« إِنَّهُ لَمْ تَعْظَمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أزدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا »

نعمت و موهبت الهی بر کسی بزرگ نمی شود مگر این که به موازات آن حق قادر متعال بر او بیشتر می شود یعنی من که پیشوا و رهبر شما هستم به اندازه امتیاز خود وظائف سنگینی دارم و به همین قسم شما نیز که در تخت فرمان و راهبری من هستید مسئولیت های شدید و سنگینی دارید در نهج البلاغه می فرماید : «اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبُهَائِمِ» (۳) از خدا بترسید و به وظائف مقرر و رسیدگی به بندگان خدا و محیط های زیست خود عمل نمائید و بدانید که مسئولیت شما شدید است لذا در همین خطبه سپاهیان خود را از تناگویی نسبت به خود منع می فرماید : «فَلَا تَتَنَوَّأ عَلَيَّ بِجَمِيلٍ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ النَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمَّا

ص: ۳۰۵

۱- صحیفه سجادیه دعاء شماره ۴۳ ، هنگام دیدن ماه نو

۲- سوره اسراء آیه ۷۰

۳- نهج البلاغه ، طبع بیروت ص ۳۰۱ ، خطبه ۱۶۷

فُرِغَ مِنْ أَدَائِهَا وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْحَيَاةُ » من هنوز ترس آن را دارم که از عهده مسئولیت رهبری پیش خدا و شما مردم و از به جا آوردن وظائف زمامداران و از اجرای فرائض الهی در نیامده باشم ، با من مانند زمامداران گردن کش و از خویشتن راضی !! سخن نگوئید . زیرا هر تمجید به اندازه خود شخص را در خود مثبت ساخته و مانع پیشرفت مقاصد زمامداری و رهبری است و چون امام (علیه السلام) خود می دانست که ، مقام رهبری بس پر مسئولیت و پرمخاطره است می فرمود : « هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوذَنِي إِلَى تَخَيُّرِ الْأَطْعَمَةِ أَوْ أُبَيْتِ مِطَانًا وَ حَوْلِي بُطُونٌ غُرْبِي وَ أَكْبَادُ حَرَى » (۱) هرگز هوی و هوس نمی تواند بر من چیره و آز بر من غلبه کند و بهترین طعام را برای خود فراهم کنم و شب با شکم سیر بخوابم در حالی که در پیرامون من شکم های گرسنه و جگرهای سوزان باشند . اما در مورد مسئولیت سنگین رهبران دینی لازم است قسمتی از روایت مفصلی که در احتجاج طبرسی است در این جا ذکر شود: (۲)

در آن کتاب به سند معتبر از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل می کند که امام (علیه السلام) فرمود : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ سَمِعْتَهُ وَ هَدَايَهُ وَ تَمَاوَتَ فِي مَنْطِقِهِ نَخَاضَعُ فِي حَرَكَاتِهِ فَرَّ وَ يَدًا لَا يَغُرُّكُمْ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَعْجُزُ [يَعْجُزُ] تَنَاوَلَ الدُّنْيَا وَ رُكُوبَ الْمَحَارِمِ مِنْهَا لِيُضَعِفَ نَبِيَّتَهُ وَ مَهَانَتَهُ وَ جُبْنَ قَلْبِهِ فَنَصَبَ الدِّينَ فَحَا لَهَا فَهُوَ لَا يَزَالُ يَخْتَلُ النَّاسَ بِظَاهِرِهِ فَإِنْ تَمَكَّنَ مِنْ حَرَامٍ اقْتَحَمَهُ

تا آن جا که می فرماید : « وَ إِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعْغُفُ عَنْ ذَلِكَ فَرُوَيْدًا لَا يَغُرُّكُمْ ! حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عَقَلَهُ [مَا عَقَدَهُ عَقْلِهِ] فَمَا أَكْثَرَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ أَجْمَعُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلِ مَتِينٍ فَيَكُونُ مَا يُفْسِدُهُ بِجَهْلِهِ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ فَإِذَا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتِينًا فَرُوَيْدًا لَا يَغُرُّكُمْ ! حَتَّى تَنْظُرُوا مَعَ هَوَاهُ يَكُونُ عَلَى عَقْلِهِ أَوْ يَكُونُ مَعَ عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ وَ كَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّيَاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَ زُهْدُهُ [زُهْدُهُ] فِيهَا فَإِنَّ فِي النَّاسِ حَبِيَّةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا وَيَرَى أَنَّ الرِّيَاسِيَّةَ الْبَاطِلَةَ أَفْضَلُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ النَّعْمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ فَيَتْرُكُ ذَلِكَ أَجْمَعُ طَلَبًا لِلرِّيَاسَةِ حَتَّى إِذَا قِيلَ : اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ ، وَ تَأَنُّجًا جَا كَمَا مَيَّ فَرَمَايِد :

وَ لَكِنَّ كُفْلَ الرَّجُلِ نَعْمَ الرَّجُلِ [هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِلْمُرَالَةِ وَ قَوَاهُ مَبْذُولَةً فِي رِضَى اللَّهِ ، اِغْرَدِيدِ مَرْدِي هَسْتِيَشِ خُوبِ اسْتِ وَ آهَسْتِه وَ بَه حَالْتِ خُودِ مَرْدِكِي صَحْبْتِ مِي كَنْد وَ دَر حَرَكَاتِشِ بَه ظَاهِرِ

ص: ۳۰۶

۱- کتاب الی عثمان بن حنیف فی البصره ، نامه ۴۵

۲- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۵۳ ، طبع نجف و طبع : درالکتب الاسلامیه ، ج ۲ ، ص ۱۵۳

فروتنی می نماید در حکم بصلاح وی شتاب مکنید و فریب چنین ظاهری را نخورید!» زیرا چه زیادند که سستی اراده زبونی و بُزدلی! آن ها مانع از دنیاشان شده

چاره ای جز تظاهر بدیانت ندارند و این تظاهر دامی است که برای صید عوام الناس گسترده اند! کارشان فریب دادن مردم نادان است و اگر فرصتی یافتند حتماً از حرام باکی ندارند! و اگر دیدید چنین فردی از حرام اجتناب می وزند باز شتاب در حکم به صلاح وی ننمائید تا درست عقل او را آزمایش نمائید. چه فراوان است مردمی که از عقل کامل بی بهره اند و در حقیقت در دنیا زهد می وزند اما از ادراک و عقل بهره کامل ندارند، چنین کسی که این که زاهد حقیقی است اما قاصر است و آن چه را با نادانی خویش صدمه به دین می زند خیلی بیشتر از اصلاحی و نفعی است که از وی به دین می رسد و اگر عقل او را کامل دیدید باز شتاب در حکم به صلاح و داشتن زعامت وی را ننمائید تا به دست آورید که آیا به هنگام ریاست خواهی، عقل را از دست می دهد و ریاست های باطل را بسیار دوست می دارد یا نه؟

زیرا گروهی از مردم هستند که از دین و دنیا محروم شده اند. برای آن که به دنیای باطل (ریاست باطله) نایل شوند از دنیا چشم پوشی!! کرده اند و به نظر چنین فردی لذت جاه و ریاست بهتر از ثروت و نعمت های حلال خدا است و به خاطر دستیابی به ریاست از همه نعمت ها صرف نظر کرده و آن چنان از خود راضی و به خود مغرور است که اگر او را گفتند: از خدا به ترس، او عزت و احترام خود را در آلودگی به گناه می داند.

اما مرد به تمام معنی و کامل! آن است که هوی و هوس خود را در پیروی فرمان خدا قرار بدهد و همه نیروی خود را در خشنودی خدا مبذول دارد، اما مسئولیت شما مردم آن است که باید با جان و دل در پیشرو هدف دین، از رهبران عالی قدر دینی پیروی نمائید و به این نکته توجه داشته باشید که به فرمانروائی و عدالت گستری با حالت ذلت نمی توان رسید «لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ وَلَا يُدْرِكُ الْحَقَّ إِلَّا بِالْجِدِّ» (۱)

ص: ۳۰۷

هرگز مردم ذلیل را از چنگ ستمگران خلاصی نیست . مگر می توان حق خود را جز در سایه کوشش و استقامت به دست آورد؟ بدانید هر کس که بخواب رفت از نقشه کشی بر ضرر او چشم های بیدار فرو نشسته مرد جنگی همواره باید بیدار و آگاه از اوضاع کشور و زمامداران خود باشد .

متن : نَدَبَهُمْ لِأَسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ

شرح : به منظور پیوستگی نعمت ها و نگستن آن ها بشر را در برابر آن ها دعوت به شکر نمود . در این فراز حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) اشاره به این آیه شریفه می فرماید : « وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ » (۱)

هنگامی که پروردگار شما اعلان نمود چنانچه سپاس گذار شدید ، بی شبهه شما را زیادستی خواهد بخشید (از اطلاق جمله : لَأَزِيدَنَّكُمْ : استفاده می شود که وعده مزید نعمت مخصوص بیک عالم و جهان نیست و بلکه سپاس گذاری موجب مزید نعمت در هر دو عالم است)

در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده : مَنْ أَعْطَى لِشُكْرِ أَعْطَى الزَّيَادَةَ (۲) خدای عزوجل می فرماید : « اگر شکر کنید ، افزایشتان می دهیم » ، کسی که حالت سپاس گذاری داده شد فراوانی نعمت هم به وی داده می شود .

و اما مصداق شکر

از تأمل در آیات شریفه قرآن عظیم به دست می آید که سپاس گذاری فقط آن نیست که آدمی با یاد آوری نعمت ها به زبان سپاس گزار باشد .

اگر چه به زبان راندن شکر هم مرتبه ای از شکر است ، ولی این مقدار کافی نیست زیرا می بینیم در قرآن شماره سپاس گذاران را بسیار اندک معرفی فرموده : « وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ » (۳)

« از بندگانم سپاس گزار اندک است .

ص: ۳۰۸

۱- سوره ابراهیم آیه ۱۴

۲- يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (سوره ابراهیم ، آیه ۷) ، اصول مترجم کافی ج ۳ ص ۱۵۰

۳- سوره سبأ ، آیه ۱۳

و روشن است آوردن شکر بر زبان کاری بسیار ساده و آسان است و چنانچه شکر با گفتار و فقط با زبان درست می شد ، هرگز توییخ حق تعالی به اندک بودن آن ها صادر نمی گردید . پس شکر تنها به گفتن زبان نیست بلکه شکر چنان که گفته شده « به کار بردن نعمت های الهی است در آن چه خلق شده » این تعریف چنان که باید روشن گر مقصود نیست و جامعه ترین سخن در بیان نمونه و مصداق شکر همان است که در آیه شریفه وارد شده :

« إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا أَوْ كَفُورًا » (۱)

ما راه را بر انسان آشکار ساختیم (و هم او را صاحب اختیار در کردار خویش آفریدیم که کدام یک از دو راه سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی را انتخاب نماید؟! را به سعادت را مکتب وحی نشان داده تا در نتیجه طی آن راه سپاس گزار باشد و یا آن راه را انتخاب ننموده و سرانجام ناسپاس و کفور باشند . به خوبی از این آیه استفاده می شود که شکر و سپاس گزاری قدم گذاشتن در صراط مستقیم مکتب وحی است و با سپاس دوری از آن می باشد . پر واضح است نعمت های عمومی و خصوصی خارج از شماره و بیرون از حدّ توصیف که در اول خطبه بیان شد می باشد .

چه این که پدیده های آفرینش عبث و بیهوده نیست . ناچار به منظوری خلق شده که اگر در همان منظور و مقصد صرف شود در موردش بوده و حق آن نعمت که ، حقیقت سپاس گزاری است به عمل آمده و اگر در آن مورد صرف نشد ، خارج از حدود نظاماتی است که مدبّر حکیم قرار داده و ناسپاسی خواهد بود .

آیات شکر و آیات حمد در قرآن

کلمه شکر ۷۶ مورد در قرآن آمده است ، من جمله

۱-... وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ (۲)

۲- مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ (۳)

ص: ۳۰۹

۱- سوره انسان ، آیه ۳

۲- سوره نمل ، آیه ۴۰

۳- سوره نساء ، آیه ۱۴۷

٣- قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ (١)

٤- ... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (٢)

٥- ... وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (٣)

٦- ... وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (٤)

و كلمه حمد ٤٥ مورد و محمود يك بار و حميد ١٧ بار

١- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٥)

٢- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (٦)

٣- ... هَلْ يَشْتَوُونَ الْحَمْدَ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٧) ٤- ... فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٨)

٥- ... وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (٩)

٦- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ (١٠)

٧- التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ (١١)

ص: ٣١٠

١- سورة احقاق ، آيه ١٥

٢- سورة بقره ، آيه ٢٤٣

٣- سورة لقمان ، آيه ١٢

٤- سورة بقره ، آيه ١٧٢

٥- سورة فاتحه ، آيه ٢

٦- سورة انعام ، آيه ١

٧- سورة نحل ، آيه ٧٥

٨- سورة غافر ، آيه ٦٥

٩- سورة ق ، آيه ٣٩

١٠- سورة سباء ، آيه ١

١١- سورة توبه ، آيه ١١٢

ضد شکر . کفران نعمت است و آن عبارت است از شناختن نعمت کسی و شاد نبودن به آن و صرف نکردن آن در مصرفی که به آن راضی است و کفران نعمت الهی از صفات مهلکه است که انسان را در آخرت به شقاوت سرمدی می رساند و در دنیا عقوبت و حرمان و سلبی نعمت می گردد . چنانکه خداوند در این مورد می فرماید :

فَكَفَرْتُ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ (۱)

آن که کفران نعمت های خدای متعال کردند پس خداوند ایشان را به گرسنگی و بیم و تشویش مبتلاء ساخت یا می فرماید : إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُمَا بِأَنْفُسِهِمْ . . . (۲) خداوند تغییر نمی دهد و باز نمی گیرد نعمتی را که به قوی عطا فرموده است تا ایشان نفوسی (نیت) خود را تغییر ندهند و تنهای خود را بر نگردانند .

و اما شکر : آن عبارت است از شناختن نعمت از مُنْعَم و آن را از آن دانستن و به آن شاد و خرم بودن و به مقتضای آن شادی عمل کردن به این معنی که ، خیر مُنْعَم (نعمت دهنده ، انعام کننده) را در دل گرفتن و حمد آن را کردن و نعمت را به مصرفی که او را راضی باشد . رسانیدن . پس شکر منعم حقیقی که حضرت پروردگار متعال باشد ، و مقصود از بیان آن است که ، همه نعمت ها را از آن دانستن و آن را منعم و ولی خود شناختن و همه و سائط را مسخر و مقهور آن یقین داشتن است ، یعنی در حقیقت بدانی که غیر او هیچ نقشی ندارد تا آن نخواهد و همه نعمت ها از پروردگار متعال نشأت گرفته است و آن است که خالق همه نعمت هاست و اگر می بینی کسی دیگر با تو نیکی می کند باید بدانی که خداوند متعال دل او را مسخر فرموده که به آن نیکی اقدام نموده و اگر کسی این مطلب را فهمید ، یک رکن شکر را به جا آورده ، بلکه بسا باشد همین را شکر گویند و این شکر قلبی است این همان است که جناب حضرت موسی (علیه السلام) در مناجات خود گفت : الهی آدم را به ید قدرت خود آفریدی و او را در بهشت خود جای دادی و حوا را به ازدواج آن در آوردی ، چگونه شکر تو را کرد ؟ حَقَّ تعالی فرمود : دانست که این ها از من است ، و رکن دیگر شکر آن است که خداوند سبحان به او

ص: ۳۱۱

۱- سوره نحل ، آیه ۱۱۲

۲- سوره رعد ، آیه ۱۱

عطا کرده شاد و خرم باشد. البته از این راه به واسطه آن ها می تواند تحصیل رضای منعم را به دست آورد و خود را به قرب و لقاء او برساند و علامت آن این است که از نعمت های دنیویه شاد نشود مگر به چیزی که اعانت و کمک بر تحصیل آخرت نماید و از هر نعمتی که او را از یاد خدا باز می دارد محزون و غمناک گردد. و چون این صفت را نیز تحصیل کرد رکن دوم شکر را به جا آورده و رکن سوم و چهارم آن است که، در دل و زبان حمد و ثنای پروردگار را به جا آورد و حمد دل آن است که خیر خواه کافه مخلوقات الهی باشد. نیکوئی ایشان را جوید و حمد زبان آن است که اظهار شکر گزار یخداوند را کند. و رکن چهارم آن است که نعمت های الهیه را صرف رضا و مقصود او نماید. مثلاً اعضاء و جوارح که از نعمت های الهی است در طاعات و عبادات او به کار ببرد و از به کار گرفتن آن اعضاء و جوارح در عصیان خداوند احتراز کند از جمله شکر چشم ها آن است که، هر عیبی از مسلمانی اگر دید نادیده پندارد و از جمله شکر گوش ها این که هر نقصی که از مسلمانی بشنوند نشنیده پندارد و بعضی گفته اند که: هر کس چشم را در معصیت استعمال کند، کفران نعمت دیگران را که خورشید باشد نیز کرده چون بدون آن دیدن میسر نیست و همه به هم مربوطند پس هر کس یک چیز را در معصیت الهی صرف کند. همه چیزها و نعمت هایی که در دنیا خلق شده کفران کرده است. پس معلوم نشد که حقیقت شکر مرکب از چهار امر است، و لا-کن هر یک را نیز تشکر گویند: به قول امام صادق (علیه السلام) فرمود که: شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ باشد، آن است که حمد خدا کند و فرمودند: شکر نعمت ها اجتناب و دوری کردن از محرّمات است و تمام شکر گفتن الحمد لله می باشد.

در فضیلت شکر

شکر افضل منازل سعادت است سبب رفع بلا و باعث زیادتی نعمت هاست بدین جهت امر و ترغیب به آن شده است. حق تعالی در کتاب خود فرموده:

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِهَذَا بَلَّغَكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ (۱)

چه می کند خدا به عذاب شما اگر شکر او را کنید و ایمان به او آورید.

ص: ۳۱۲

وی فرماید: لَيْسَ شَكَرُكُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ (۱) اگر شکر کنید نعمت شما را زیاد می‌کنیم و چون هر کسی را وصول به آن میسر نیست می‌فرماید: ... وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ (۲)

و کم از بندگان من شکر گذارند و فضیلت آن کافاست که یکی از صفات خداوند است چنان که می‌فرماید:

وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۳)

خداوند بر شکر و احسان خلق نیکو پاداش دهد و آن اول کلام اهل بهشت و آخر سخن ایشان حمد و ثنای خداوند است و رسول گرامی فرموده است کسی که چیزی بخورد و شکر کند اجر او مثل اجر کسی است که از برای خداوند متعال روزه گیرد و کسی که بدن او صحیح باشد و شکر نماید اجر او مثل مریضی است که صبر کند و غنی شاکر اجر او مثل اجر فقیر قانع است و فرمود که: در روز قیامت منادی ندا می‌کند که حمد کنندگان برخیزند. (۴)

پس طایفه برخیزند و لوائی برای ایشان نصب می‌کنند و ایشان داخل بهشت شوند. عرضه کردند: که چه کسانی اند حمد کنندگان؟ فرمود: کسانی که خداوند را در هر حال شکر می‌کنند.

و از امام محمد باقر (علیه السلام) مرویست که پیغمبر در حجره عایشه بود، در شبی که نوبت او بود پس عایشه گفت: یا رسول الله چرا این قدر خود را در عبادت رنج می‌دهی؟

و حال آن که از هر جهت مرخصی پروردگار هستی و در حقت فرموده است:

لَيُعْفِرَنَّ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ (۵)

خداوند گناهان تو را آمرزید.

ص: ۳۱۳

۱- سوره ابراهیم، آیه ۷

۲- سوره مبارکه سبأ، آیه ۱۳

۳- سوره تغابن، آیه ۱۷

۴- اصول کافی ج ۳ ص ۱۴۸

۵- سوره فتح، آیه ۲

که مراد گناهان اُمَّت (شیعیان) فرمود: ای عایشه آیا من بنده شاکر نباشم و آن حضرت شب ها را به پای می داشت و بر انگشتان پاهای خود می ایستاد و عبادت خداوند متعال را می کرد. پس خداوند سبحان این آیه را فرستاد.

طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۱)

ما قرآن را نفرستادیم بر تو که خود را هلاک کنی (۲) و

از حضرت امام جعفر (علیه السلام) مردیست که هیچ نعمتی خداوند به بندگان عطا نمی فرماید که آن بنده آن نعمت را در دل بشناسد و در ظاهر به زبان حمد خدای متعال کند مگر این که خداوند متعال به زیادتی آن امر می فرماید (۳) و آن حضرت فرمود: سه چیز است که با وجود آن ها هیچ چیز ضرر نمی رساند. (۴)

دعا در وقت اندوه و بلا و استغفار در نزد گناه و شکر در هنگام نعمت

شعر

از دست و زبان

که بر آید

کز عهده شکرش به در

آید

مرویست که خداوند سبحان به موسی (علیه السلام) وحی فرستاد که ای موسی، حق شکر مرا به جای آور عرض کرد: پروردگارا چگونه شکر کنم تو را حق شکر تو و حال آن که هیچ شکری نیست که به آن تو را شکر کنم مگر آن که آن نیز نعمت تو است. خطاب رسید که ای موسی حال مرا شکر کردی که دانستی این هم از من است. (۵)

ص: ۳۱۴

۱- سوره طه، آیه ۱ و ۲

۲- معراج السعاده، ص ۶۲۶

۳- معراج السعاده، ص ۶۲۶

۴- معراج السعاده، ص ۶۲۶

۵- معراج السعاده، ص ۶۲۷

باید دانست که نعمت عبارت است: از هر چیز و لذت و سعادت، بلکه هر مطلوبی و آن بر دو نوع است.

اول: آن چه، لذاته مطلوب است، نه به جهت تحصیل خیر دیگر، یعنی غرض از آن وصول به مطلوبی دیگر نیست و این نوع یعنی لذت مشاهده جمال الهی و سعادت لقای او و سایر لذت بهشت از بقائی که فنا ندارد و شادی که غم با او همراه نیست و عملی که جهل پیرامون آن نمی گردد و غنائی که فقر از پی ندارد و غیر این ها از آن چه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به هیچ خاطری خطور نکرده و این نوع نعمت حقیقی و لذت واقعی است.

از این جهت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: عیشی نیست مگر عیش آخرت.

دوم: آن که وسیله خیر و لذتی دیگر می شود خواه به خودی خود هم مطلوب باشد یا نه و آن بر چهار قسم است.

قسم اول: اخلاق فاضله و صفات حسنه و جامع همه چهار صفت است. علم، عفت، شجاعت، عدالت،

قسم دوم: فضائلی که متعلق به بدن انسان است و آن چهار چیز است. صحت، قوت، طول عمر، جمال یعنی خالی بودن از نقصی و زیادتی و عیب و استقامت قامت و تناسب اعضاء

قسم سوم: نعمت های دنیویه خارجه از بدن است که عبارت از مال و جاه و اهل و قبیله

قسم چهارم: اسبابی که فی الجمله مناسبتی با اخلاق حسنه و فضایل ربّانیه دارد که هدایت از جانب خدا و رشد او تأیید از او باشد...

جناب موسی (علیه السلام) گفت: الهی چگونه شکر تو را کنم و حال آن که از برای تو بر من در هر موی جسد من دو نعمت است یکی آن که بیخ آن را نرم ساختی و دیگر آن که آن را خوشبو گردانید: **وَتَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوها** سوره نحل آیه ۱۸ شما اگر بخواهید نعمت خداوند را بشمارید نمی توانید. (۱)

ص: ۳۱۵

گر سر هر موی من یا بد

زبان

شکرهای تو نیاید در بیان

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت

نخوری

تقصیر مردم در شکرگزاری

اشاره

باید دانست که سبب تقصیر اکثر مردم در شکر گذاری خداوند سبحان است یا کمی معرفتشان باقسام نعمت ها و افراد آن ها یا از جهت جهل ایشان است به حقیقت شکر و گمانشان به این که حقیقت شکر ، گفتن الحمدلله یا الشکرلله یا از راه غفلت و بی التفاتی است که به فکر اداء شکر منعم خود نمی افتند یا بعضی چیزها را به سبب عموم آن از برای همه کس و الفت و عادت به آن و آن را نعمت نمی بشمارند . چنانکه می بینیم که اگر از شکر نعمت هوا که باعث تنفس و زمین که محل آرام است غافلند و صحت چشم و گوش خود را نعمت نمی شمارند و اگر ساعتی راه نفس ایشان قطع شود و بعد به راحت افتند یا چشم یکی از آن ها کور شود . و بعد بینا گردد بسایا شد که در مقام شکر آن ها برآیند و این از غایت نادانی است چه شکر چنین شخصی موقوف بر زوال نعمت است و رسیدن به آن ثانیاً و حال این که نعمت دائمی به شکر کردن سزاوارتر است و کسی که تأمل کند می داند که نعمتخدا در شربت آبی در حالت تشنگی بهتر است . از مملکت روی زمین همچنانکه منقول است که: بعضی از علماء بر یکی از پادشاهان وارد شد در وقتی که در دست او کوزه آبی بود و می خواست بیاشامد پس به آن عالم گفت : که مرا موعظه کن . گفت : اگر این شربت آب را از تو باز گیرند و به تو ندهند مگر در بهای آن همه ملک تو را از تو بگیرند . توجه خواهی کرد ؟ گفت : ملک خود را می دهم گفت : پس چگونه شاد می شوی به ملکی که قیمت یک جرعه آبی بیش نیست و اگر از برای کسی از نعمت های خدا هیچ چیز به غیر از امنیت و صحت و قوت نباشد هر آینه نعمت بر او عظیم است و از عهده شکر آن برنماید و اگر در سراپای احوال مردم نظر کنی می بینی که از این سه نعمت غافل و فکر ایشان در چیزهای دیگر است که ، وبال ایشان است بلکه حقیقت آن است که اگر از برای کسی به جز نعمت ایمان هیچ چیز دیگر نباشد ، باید عمر خود را به شکر صرف نماید و نعمت خدا را بر خود کامل بداند ، بلکه عاقل باید به جز معرفت خداوند سبحان و ایمان به او شاد نگردد و از علماء و ارباب

معرفت کسانی هستند که اگر جمیع آن چه در تحت تصرف همه پادشاهان روی زمین است از حشم و خدّم و خزانه و اموال و ممالک مشارق و مغارب به او بدهند ، باز او آن که یک جزء از صدد جزء علم و معرفت او را بگیرند نمی گیرد. (۱)

در بیان طریق تحصیل شکرگزاری از خداوند منان

طریقه تحصیل شکرگزاری به چند چیز است :

اول: معرفت و تفکر در صنایع الهی و انواع نعمت های ظاهری و باطنی

دوم: نظر کردن به پایین تر از خود در امر دین

سوم: به این که مرد گمان و اهل گورستان را به نظر آورد و متذکر این گردد که ، نهایت مطلب ایشان است که ، آن ها را به دنیا برگردانند تا در آن جا متحمل ریاضت و مشقّت عبادات گردند که از عذاب آخرت خلاص شوند یا ثواب ایشان مضاعف گردد . پس خود را از ایشان فرض کند و چنان تصوّر نماید که مطلب او برآمده و دوباره به دنیا رجوع نموده پس عمر خود را صرف اموری کند که ، مردگان به جهت آن ها طالب عود به دنیا هستند .

چهارم: آن که یاد نماید آن چه را که بر او روی داده از مصایب عظیمه و مرخص های مهلکه که امید نجات از آن ها نداشت

پس چنان فرض کند که هلاک نشده و حیات حال را و خلاصی از آن بلیّه را غنیمت شمارد و شکر خداوند را به جا آورد و از آن چه بر او دارد می شود محزون نگردد .

پنجم: آن که هر معصیت و بلائی از بلاهای دنیا که بر او وارد شود شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن به او نرسیده و بر این که بلائی بر دین او وارد نشده ، چنان که منقول است که مردی به بعضی از نیکان گفت : که دزد به خانه ی من در آمد و متاع و اثاث مرا برد گفت : شکر خدا را کن اگر به جای

ص: ۳۱۷

آن دزد شیطان به خانه ی تو می آمد و ایمان تو را فاسد می کرد چه می کردی؟ و نیز هر مصیبتی که در دنیا به او می رسد ، عقوبت گناهی است که از او صادر شده است .

پس شکر بر آن لازم است چه بعد از آن که در دنیا عقوبت گناه به او رسید ، از عقوبت آخرت نجات می یابد . چنانکه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مرویست که هر گاه بنده گناهی کند پس سختی یا بلائی در دنیا به او برسد ، خداوند از آن کریم تر است که دوباره او را عذاب کند پس باید شکر کند که از عقوبت آن گناه فارغ شده و نیز شکی نیست که هر بلائی که به کسی می رسد ، سرنوشت او بوده و البته که به او می رسد و به اجر عظیم رسید (۱) پس

باید شکر کند که آمد و گذشت ، و از خلاص گردید و نیز هر مصیبت و بلائی را اجر و ثوابی در مقابل است که به اضعاف مضاعف ، از آن بلا بیشتر است ، پس شکر کند که مصیبت اندک را ، متحمل شد .

روایات شکر و حمد

۱- امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از امیرالمؤمنین (علیهم السلام) روایت کرده که فرمود: فقراء خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و عرض کردند ثروتمندان مالی دارند که به آن بندگان آزاد کنند و ما نداریم و از برای آنان و سیله حجّ فراهم است ، ولی برای ما نیست .

و از برای آن ها وسیله جهاد فراهم است ولی ما اموالی نداریم که با آن این عبادات را انجام دهیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود :

هرکسی از شما ، صد مرتبه الله اکبر بگوید فضیلت آن از صد بنده آزاد کردن بیشتر است و هرکس صد مرتبه سبحان الله ، بگوید : أفضل است از بردن صد قربانی در حجّ و هرکس صد مرتبه الحمد لله بگوید ، افضل است از فرستادن صد اسب زین دار ، دهنده دار ، رکاب دار ، در راه حق و هرکس صد مرتبه لا اله الا الله بگوید : عمل او در آن روز از تمام مردم افضل است ، مگر کسی که زیاده تر گفته باشد .

ص: ۳۱۸

آن گاه امام (علیه السلام) فرمود این بیانات به گوش اغنیا رسید و آنان این ذکرها را گفتند حضرت فرمود: این ثواب ها فضل و عطای الهی است و به هر کس که بخواهد عنایت می فرماید و خداوند صاحب فضل و رحمت بزرگ است. (۱)

۲- ابوبصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) روایت کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: ذکر «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» را زیاد بگوئید. چون در قیامت این اذکار با گروهی از فرشتگان و محافظ از پیش رو و پشت سر خواهند آمد. و این ذکر شما باقیات صالحات می باشند. (۲)۳- ابوالجارود از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

فرمودند: هر کس بگوید: «سبحان الله» خداوند درختی در بهشت، برای او نشان و هر کس بگوید: «الحمد لله» برای او نیز درختی در بهشت می کارد و هر کس بگوید: «لا اله الا الله» برای او نیز همین طور و هر بگوید: «الله أكبر» برای او نیز درختی در بهشت می کارد. پس مردی از قریش گفت: یا رسول الله پس درختان ما در بهشت زیاد است. فرمود: بلی ولیکن بترسید از این که آتشی بفرستید و آن درختان را بسوزانید و این فرمایش خداوند است که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ

ای اشخاصی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا هم اطاعت کنید و عمل های نیک خود را باطل نکنید. (۳)

۴- ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب خود فرمود: ملاحظه کنید اگر تمام لباس ها و اثاث خانه خود را جمع کنید و روی یک دیگر بگذارید آیا به آسمان می رسد؟ گفتند نه یا رسول الله، فرمود: آیا راهنمایی نکنم. شما را، به چیزی که، ریشه اش در زمین و شاخه های آن در آسمان است، گفتند: آری فرمود: هر کس بعد از نماز واجب سی بار بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» این اذکار ریشه اش در زمین

ص: ۳۱۹

۱- ثواب الاعمال ص ۲۹

۲- ثواب الاعمال ص ۲۶

۳- ثواب الاعمال ص ۳۲

و شاخه هایش به آسمان سرکشیده و این ذکرها از زیر آواز رفتن و سوختن و غرق شدن و در چاه افتادن و پاره شدن به دندان درندگان و از هر مُردن بدی و از هر بلائی در آن روز، انسان را حفظ می کند و این ها باقیات صالحات است. (۱)

۵- ابو مشعر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: هر کس در بامدان چهارمرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

شکر آن روز را اداء کرده باشد و هر کس در شبانگاه آن را بگوید شکر آن شب را به جای آورده باشد... (۲)

۶- عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى؟

قال: أَنْ يُمَجِّدَ اللَّهُ (۳)

زراره گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: کدام یک از اعمال در نزد پروردگار محبوب تر است؟ فرمود: این که بنده، خدا را تمجید کند و به بزرگواری یاد نماید.

زید شحام از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود:

هر کس ذکر «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ» گوید: فرشتگان ثبت اعمال در آسمان از نوشتن ثواب آن و امانند، زید گوید پرسیدم چگونه فرشتگان و امانند؟

فرمود گویند: پروردگارا، ما که به غیب آگاه نیستیم خطاب رسد: شما این ذکر را به همان عبارت بنده من بنویسد و ثواب آن با خود من است. (۴)

۸- از امام صادق (علیه السلام) مرویست که فرمود: هر کس در هر روز هفت مرتبه بگوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْهَى كَانَتْهُ» شکر نعمت های گذشته و آینده را نموده است. (۵)

ص: ۳۲۰

۱- ثواب الاعمال ص ۳۳

۲- ثواب الاعمال ص ۳۵

۳- ثواب الاعمال ص ۳۶

۴- ثواب الاعمال ص ۳۵

۵- ثواب الاعمال ص ۲۷

۹- امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: هرگاه خواهی دعا کنی ، پس خدای عزوجل را تمجید کن. و سپاسگزار و او را تسبیح و تهلیل بگو و او را ثناگوی (وستایش کن) و بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و او آن حضرت صلوات فرست . سپس درخواست کن تا به تو داده شود . (۱)

۱۰- راوی از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم در تمجید (و سپاس گوئی خداوند) چه اندازه بس است ؟

فرمود : می گوئی : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّمَ فَقَهْرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَكَ فَصَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ فَخَبَّرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي (يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ) يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲)

۱۱- رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : خورنده سپاسگزار اجرش مانند روزه دار خدا جوست و تندرست شکرگزار اجرش مانند اجر گرفتار صابر است و عطا کننده سپاسگزار اجرش مانند اجر محروم قانع است . (۳)

۱۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: در سپاسگزاری بر وی بنده ئی گشوده نگردد که ، در افزایش به رویش بسته شود (بلکه سپاسگزاری افزایش در پی دارد)

۱۳- امام صادق (علیه السلام) فرمودند : در تورات نوشته است : کسی که به تو نعمت داد سپاس گزار و به کسی که از تو سپاسگزاری کرد نعمتش ده زیرا با سپاسگزاری نعمت ها نابود نگردد و با ناسپاس پایدار نماند . سپاسگزاری مایه افزایش نعمت و ایمنی از دگرگونی (۴)

۱۴- فضل بن بقیاق گوید : از امام صادق (علیه السلام) درباره گفتار خدای عزوجل که می فرماید : «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ، و اما نعمت پروردگارت را بازگو . (۵)

پرسیدم فرمود : دین او و آن چه به تو عطا فرموده و نعمت داده بازگو (۶)

ص: ۳۲۱

۱- اصول کافی ، ج ۴ ص ۲۳۸

۲- اصول کافی ، ج ۴ ص ۲۶۵

۳- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۴۸

۴- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۴۹

۵- سوره ضحی ، آیه ۱۱

۶- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۴۹

۱۵- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : «لَيْسَ شُكْرُكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۱)

امام صادق (عليه السلام) فرمودند : به کسی که سپاسگزاری دادند . افزایش دادند . خدای عزوجل می فرماید :

اگر شکر کنید افزایشتان دهیم . (۲)

۱۶- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳)

امام صادق (عليه السلام) فرمود :

شکر نعمت دوری از مُحَرَّماتست و تمام شکر الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفتن مرد است .

۱۷- راوی گوید : شنیدم امام صادق (عليه السلام) می فرمودند : شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ باشد این است که خدای عزوجل را ، بر آن سپاس گوئی (۴) ۱۸- معمر بن خلاد گوید : از امام موسی کاظم یا امام رضا (علیهما السلام) شنیدم که می فرمود : هر که حمد خدا را بر نعمتی کند ، او را شکر نموده و حمد از آن نعمت برتر است .

۱۹- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا (۵)

امام صادق (عليه السلام) فرمودند : هر که خدا به او نعمتی دهد و او آن نعمت را از دل بفهمد شکرش را اداء کرده است .

۲۰- امام صادق (عليه السلام) از مسجد بیرون آمد دید مرکوبش گم شده است . فرمود : اگر خداوند آن را به من برگرداند . حق شکرش را می گذارم چیزی نگذشت که آن را آوردند . امام فرمود : الْحَمْدُ لِلَّهِ

ص: ۳۲۲

۱- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۵۰

۲- سوره ابراهیم ، آیه ۷

۳- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۵۰

۴- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۵۱

۵- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۵۲

شخصی عرض کرد: قربانت مگر نفرمودی: حق شکر خدا را می گذارم: فرمود: مگر نشنیدی گفتم: الْحَمْدُ لِلَّهِ (۱)

۲۱- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای سفر کوتاهی بر شتر خویش سوار بود. ناگاه فرمود آمد و پنج سجده کرد. چون سوار شد اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! شما را دیدیم کاری کردی که تاکنون نکرده بودی؟

فرمود: آری جبرئیل (علیه السلام) نزد من آمد و از جانب خدای عزوجل به من مژده هایی داد من برای هر مژده یک سجده شکر برای خدا نمودم (۲) ۲۲- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: در ضمن آنچه خدای عزوجل به موسی (علیه السلام) وحی فرمود این بود. ای موسی: مرا چنان که سزاوار است شکر گزار عرض کرد: پروردگارا! تو را چگونه چنان که سزاوار است شکر گزارم در صورتی که هر شکری که تو را نمایم آن هم نعمتی است که، به من عطا فرموده ائی؟ فرمود: ای موسی اکنون که دانستی آن شکر گزاریت هم از من است، مرا شکر کردی (۳)

۲۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: در هر صبح و شام بگو: «اللَّهُمَّ مَا أَصَيْبَتْ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ مِنْ دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحَدَاكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبِّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا»

بار خدایا هر نعمت و یا عافیتی که نسبت به دین یا دنیا در این صبح دارم از جانب تو است تو یکتائی و شریک نداری. پروردگارا حمد برای تو و شکر برای توست از جهت نعمتی که به من دادی ناراضی گردی و هم بعد از رضایت، امام صادق (علیه السلام) فرمود اگر چنین نمائی شکر نعمت خدا را بر خود در آن روز و آن شب اداء کرده باشی. (۴)

ص: ۳۲۳

۱- اصول کافی، ج ۳ ص ۱۵۲

۲- اصول کافی، ج ۳ ص ۱۵۴

۳- اصول کافی، ج ۳ ص ۱۵۵

۴- اصول کافی، ج ۳ ص ۱۵۵

۲۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: جناب نوح (علیه السلام) این دعا را که در صفحه مقابل گفته شد در هر صبح می گفت از این جهت عبد شکوه بنده بسیار سپاسگزار نامیده شده (إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شُكُورًا) (۱)

چنانکه نوح بسیار بنده شکرگزاری بود شما هم مانند او شاکر باشید (۲۵- قال علی (علیه السلام) شُكْرُ الْمُنْعَمِ عِصْمَةٌ مِنَ النَّقْمِ: وَلِيَّ نِعْمَتٍ رَا سِپَاسِ كَزَارِنِ خَوِيشْتِنِ رَا اَزِ بِلَاها وَ كَنِیه هَا نِگَه دَاشْتِنِ اسْتِ . (۲)

۲۶- و قال (علیه السلام) شُكْرُ النَّعْمَةِ يَقْضِي بِمَزِيدِهَا وَ يُؤْجِبُ تَجْدِيدِهَا: نِعْمَتٍ رَا سِپَاسِ كَزَارِنِ اَن نِعْمَتِ رَا بَه سَوِی زِیادَتِی كِنْدِ وَ مَوْجِبِ فِرَاوانِی اَن كَرْدِدِ . (۳)

۲۷- شُكْرُ اِلَآئِهِ يُدِرُّ النَّعْمَ: خدای رَا سِپَاسِ كَزَارِنِ نِعْمَتِ هَا رَا بَرِ خَوِيشِ بَارِیدِنِ اسْتِ .

۲۸- الشُّكْرُ عِصْمَةٌ مِنَ الْفِتْنَةِ سِپَاسِ كَزَارِنِ مَحْفُوظِ اَزِ فِتْنَه وَ آشُوبِ اسْتِ . (غررالحكم)

۲۹- الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى وَ الصَّبْرُ زِينَةُ الْبُلُوِّ ، شُكْرُ زِينَتِ دَوْلَتِ مَنْدِی وَ صَبْرُ زِينَتِ بِلَوِی وَ آزْمَايشِ اسْتِ .

۳۰- قال العسكری (علیه السلام): لا یعرف النعمه اِلَّا الشاکر وَ لا یَشْكُرُ النِّعْمَةَ اِلَّا العارف (۴)

امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند: قدر نعمت را کسی نمی شناسد مگر شکرگزار و کسی از نعمت شکر نمی کند مگر عارف (عاقل و دانا)

۳۱- قال علی (علیه السلام): شُكْرُ كَلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعِ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ (۵) امام علی (علیه السلام) فرمودند: شکر هر نعمتی ورع و پرهیزکاری از حرام های خداوند است .

۳۲- قال الرضا (علیه السلام): من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عَزَّ وَجَلَّ (۶)

ص: ۳۲۴

۱- سوره بنی اسرائیل ، آیه ۳

۲- غررالحكم ، ج ۱ ص ۲۴۱

۳- غررالحكم ، ج ۱ ص ۴۴۱

۴- أعلام الدین ، ص ۳۱۳

۵- مشکاه الانوار ص ۳۵

۶- عیون الاخبار الرضا ج ۲ ص ۲۴

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: کسی که تشکر نکند از نعمت بخش و احسان کننده از مخلوقین را خداوند را شکر نکرده.

۳۳- امام زین العابدین (علیه السلام) می فرماید: خداوند به بنده ای روز قیامت می گوید: آیا از فلان بنده تشکر کردی؟ گوید بلکه از تو تشکر کردم. خداوند می فرماید: از من تشکر نکردی چون از فلان بنده تشکر نکردی

۳۴- اَللّٰهُمَّ اِنَّ اَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ اِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ اِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَ اِنْ اَجْتَهَدَ اِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اِسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ

فَاشْكُرْ عِبَادِكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ وَ اَعْبُدْهُمْ مُقْصِرٌ عَنْ طَاعَتِكَ ...

بار خدایا کسی به پایان شکر و سپاس تو نمی رسد مگر این که از احسان و نیکی تو چیزی بر او فراهم می آید که او را به شکری دیگر وادار می گرداند. و هر چند کوشش نماید به حدی از طاعت و فرمان برداریت نخواهد رسید، جز آن که در برابر استحقاق و سزاوار بودن تو بر اثر فضل و احسانت عاجز

و ناتوان است. (۱)

حکایات

شکر گذاری با یک الحمدلله

(۱) امام صادق (علیه السلام) از مسجدی بیرون آمد دید مرکوبش گم شده است، فرمود: اگر خداوند آن را به من برمی گردانی حق شکرش را ادا می کنم، چیزی نگذشت که آن حیوان را آوردند. امام (علیه السلام) فرمودند: الحمدلله، شخصی عرض کرد: قربانت مگر نفرمودی که حق شکر خدا را می گذارم و ادا می نمایم؟ فرمودند مگر نشنیدی که گفتم الحمدلله (یعنی با گفتن همین جمله حق شکر گذاری خداوند را انجام داده ام). (۲) هشام بن احمر گوید: همراه حضرت امام رضا (علیه السلام) اطراف مدینه سیر می کردیم، ناگهان حضرت از بالای مرکب زانو را خم کرد و به سجده افتاد تا مدتی طول داد، سپس سر بلند کرد و سوار شد، من

ص: ۳۲۵

۱- دعای شکر از صحیفه سجادیه (علیه السلام) دعای ۳۷

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۲

عرض کردم: قربانت کردم سجده طولانی کردی؟ فرمودند به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من عطا فرموده، دوست داشتم پروردگارم را شکر گذارم. (۱)

دستور شکر نعمت

(۳) امام صادق (علیه السلام) فرمودند: در ضمن آن چه که خدای عزوجل به جناب موسی (علیه السلام) وحی فرمود: این بود که، ای موسی مرا چنانکه سزاوار است شکر گذار، عرض کرد: پروردگارا شکر تو را چگونه گذارم، آن چنان که سزاوار است شکر گذارم. در صورتی که هر شکری که تو را نمایم، آن هم نعمتی است که، تو به من عطا فرموده ای؟ خطاب شد ای موسی اکنون که دانستی آن شکر گذاری تو هم از من است، مرا شکر نمودی. (۲)

(۴) عمار دهنی گوید: شنیدم علی بن الحسین امام زین العابدین (علیه السلام) فرمودند: خداوند منان و هر بنده سپاسگذاری را دوست دارد.

روز قیامت خدای تبارک و تعالی به یکی از بندگان خود می فرماید:

از فلانی سپاسگذاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا من تو را سپاس گفتم. خدای تعالی می فرماید: چون از او سپاسگذاری نمودی، مرا هم سپاس نگفته ای، سپس امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: شکر گذارترین شما خداوند را، کسی است که، از مردم بیشتر شکر گذاری کند. قال (علیه السلام): أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ (۳)

سپاسگذارترین شما برای خدا، سپاسگذارترین مردم است.

ص: ۳۲۶

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۵

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۵

۳- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۶

(۵) ابوهاشم جعفری گوید: به من تنگی سختی رسید و نزد ابی الحسن علی بن محمّد (علیه السلام) (امام علی النقی (علیه السلام)) رفتم و به من اجازه ورود دادند، و چون نشستم فرمودند: ای ابوهاشم می خواهی کدام شکر نعمت خدا را بکنی؟ گوید: روی درهم کشیدم و ندانستم چه بگویم، آن حضرت آغاز سخن کرد و فرمودند: ایمان را به تو، روزی کرد و به وسیله آن تنت را بر آتش حرام کرد. و تندرستیت داد، و بر طاعت به تو کمک کرد، قناعت به تو بخشید و از آبرو فروشی حفظ نمود، ای ابوهاشم من تو را بدین مطلب آغاز نمودم، برای آن که مبادا به من، از کسی که به تو چنین کرده (نعمت بخشیده است) شکایت کنی و دستور دادم صد اشرفی به تو بدهند، آن ها را دریافت کن. (۱)

امر به شکر

(۶) خداوند متعال به حضرت داوود (علیه السلام) وحی فرمود: که سپاسگذاری کن مرا به طوری که حق نعمت مرا ادا کنی، جناب داوود (علیه السلام) عرض کرد: خدایا چگونه تو را سپاس گذاری کنم که، حق سپاسگذاری تو ادا شود. در صورتی که، خود آن سپاسگذاری، نعمتی است از نعمت های تو، که نیز احتیاج به سپاسگذاری دیگر دارد؟

خطاب رسید به همین کلامت حق سپاسگذاری مرا اداء کردی. زیرا فهمیدی که این هم از ناحیه من است.

داوود (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا، آدم را پدر پیامبرانت قرار دادی و فرمان کردی که: فرشتگان آن حضرت را سجده کنند ایشان چگونه حق سپاسگذاری و شکر را اداء کرد؟

خطاب آمد که، آدم اقرار و اعتراف کرد که، تمام این (نعمت ها) از طرف من است، همان اقرار آدم به این ها، شکر مرا اداء کرد و برای بنده سزاوار است که در هنگام سختی و بلاها، خدا را مانند زمان نعمت ها و راحتی ها، سپاسگذاری نماید.

(۲)

(۷) روایت شده، سبب این که، ادريس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به آسمان بردند این بود که فرشته ای به ایشان مُژده قبولی اعمال و آمرزش داد.

ص: ۳۲۷

۱- امالی شیخ صدوق، ص ۴۱۲، انتشارات: کتاب خاتم اسلامی، حاج سید محمد کتاب چی

۲- ارشاد القلوب، ج ۱ ص ۲۲۴

پس ایشان آرزوی زنده شدن را کرد . فرشته از ایشان پرسید چرا این آرزو را کردی ؟

گفت : برای این که ، شکر و سپاسگذاری خدای تعالی را نمایم ، زیرا که دوران حیاتم ، آرزوی قبولی اعمال را داشتم و اکنون به مراد خود رسیدم . پس فرشته پَر خویش را گسترده و جناب ادريس (علیه السلام) را برفراز گذارد و به آسمان برد .

(۱)

۸) روایت شده است که : خدای تعالی به حضرت موسی (علیه السلام) وحی فرمود که : موسی ، من رحمی کنم بر بندگان مریض و سالم خود ، جناب موسی (علیه السلام) عرض کرد : خدایا فهمیدم که گرفتاران به واسطه گرفتاریشان رحم می فرمائی پس آنان که مبتلاء به بلائی نیستند چرا رحم می کنی ؟

خطاب شد : زیرا که آن ها کمترین سپاسگذاری را می کنند چون فرموده است :

« وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا » (۲)

و اگر بخواهید شمارش کنید نعمت های خدا را نمی توانید بشمارید . یعنی نمی توانید تمام آن ها را سپاسگذاری کنید . (۳)

پدر یونس (علیه السلام) نمونه شکر نعمت الهی

۹) داوود (علیه السلام) عرض کرد : پروردگارا مرا به قرین و مُصاحب و همدم خودم در بهشت ، آگاه کن ، خداوند متعال به ایشان وحی فرمودند که : قرین تو ، در بهشت متی پدر یونس (علیهما السلام) است . پس جناب داوود از پروردگارش اذن خواست که به زیارت ایشان برود مأذون شد ، پس دست فرزندش سلیمان (علیهما السلام) گرفت تا این که هر دو به جایگاه ایشان آمدند ، دیدند خانه ی او از نی است . از ایشان پرسیدند : گفته شد : او از هیزم کنان است که هیزم می کند و می فروشد . به انتظار نشستند تا این که دیدند آمد بر سرش پشته ای از هیزم است ، آن را از سرافکند پس حمد الهی را به جا آورد و گفت : مَنْ يَشْتَرُ مِنِّي طَبِيبًا طَيِّبًا : کیست از من متاع پاک را به بهاء و قیمت پاکی بخرد ؟

مشتری آمد و آن را خرید ، داوود و سلیمان (علیهما السلام) به نزدیک آن جناب آمدند و بر ایشان سلام کردند و گفت با من به منزل آئید و طعامی به آن چه داشت (که خریده بود) سپس آن را بین دو سنگ که ،

ص: ۳۲۸

۱- ارشاد القلوب دیلمی ، ج ۱ ، ص ۲۲۴

۲- آیه ی ۳۶ ، سوره ابراهیم

۳- بحار الانوار ، ج ۶۸ ، ص ۴۲ ، چاپ بیروت

آنها را مهیا کرده بود، گذارد و آرد کرد و آن را در گودالی خمیر کرد و آتشی افروخت و خمیر را بر آن گذاشت، بعد نشست با ایشان سخن گفت: تا نان پخته شد، سپس آن را برداشت و شکافت و بر آن نمک ریخت و به یک طرف گذارد و بر دو زانو نشست و لقمه ای برگرفت و بسم الله الرحمن الرحيم گفت: و به دهها گذاشت. چون لقمه را بلعید حمد خداوند را گفت تا آخر، سپس آب نوشید و حمد خدا را نمود. و گفت لَمَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مَنْ ذَا الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ أَوْلَيْتَ مِثْلَ مَا أَوْلَيْتَنِي إِذْ صَيَّحْتَ يَدَنِي وَ سَمِعْتَنِي وَ بَصَّرْتَنِي وَ جَوَّحْتَنِي وَ قَوَّيْتَنِي، برای تو حمد است، ای پروردگار من، کیست آن که بر او انعام کرده باشی و ولایت نموده باشی و مرا سالم نموده و مرا نیرو بخشیدی که به سوی درختی رفتم که، آن را به دست خود نشانیده بودم و به نیروی خود زراعت نکرده بودم و به حفظ آن همت نموده بودم، تو آن را روزی من نمودی و مرا بر کنده آن قوت و نیرو بخشیدی و به سوی من فرستادی کسی را که آن را از من خرید و به بهاء و قیمت آن، طعامی خریدم که، آن را نکاشته بودم و در آن رنج نبرده بودم و به من سنگی که لطف کردی آن را آسیاب کردم و آتشی افروختم و برای غذا اشتها دادی آن را به اشتها خودم و به آن بر طاعت تو نیرو یافتم، فَلكَ الْحَمْدُ حَتَّى تَرْضَى ثُمَّ بَكَى بُكَاءَ عَالِيًا.

پس حمد برای تو سزاوار است تا راضی شوی.

سپس گریه کرد، جناب داوود (علیه السلام) به فرزندش سلیمان (علیه السلام) فرمود: ای فرزند، سزاوار است مثل این مرد شاکر، صاحب منزلت و رتبه بزرگ در بهشت باشد، فَلَمْ أَرَعْبُدًا أَشْكُرُ مِنْ هَذَا، بنده ای از این مرد الهی شاکر ندیدم. (۱)

(۱۰) روایت شده است که جناب موسی (علیه السلام)، عرض کرد: خدایا می خواهم ببینم مخلوق ذاکر خود را که خالص نموده از برای ذکر و یاد تو، و خود را در طاعت و بندگی تو خالص کرده باشد. خطاب شد که ای موسی بیرون برو و در کنار دریا تا به تو بنمایانم آن را که می خواهی، پس آن جناب بیرون رفت تا کنار آن دریا رسید. دید درختی در کنار آن دریا است و مرغی بر شاخه ای از آن درخت که به سوی آن دریا میل نموده و کج شده است نشسته و مشغول به ذکر خداوند است، پس آن جناب از آن

ص: ۳۲۹

مرغ ، حالات او را سؤال کرد ، آن مرغ عرض کرد از وقتی که خداوند مرا خلق فرموده ، من در این شاخه درختم و مشغول عبادت او هستم و ذکر می گویم خدای خود را . و به یادش می باشم .

از روزی که مرا خلق کرده و چنان ذکر می گویم که از هر ذکری هزار ذکر دیگر منشعب می شود ، و قوت و غذای من لذت ذکر باری تعالی است . پس از آن ، حضرت موسی (علیه السلام) از او سؤال کرد که : آیا از آن چه که در دنیا وجود دارد ، آرزو داری چیزی را ؟

گفت : نه ، یا موسی ، ولی یک آرزو دارم در قلب خود و آن این است که یک قطره از آب این دریا را بیاشامم .

جناب موسی (علیه السلام) تعجب کرد و فرمود ، چرا منقار خود را به آب نمی رسانی ؟ مرغ گفت : می ترسم ، لذت آن آب مرا از لذت ذکر و یاد پروردگارم باز دارد . و من در این لحظه که آب می آشامم ، غافل شوم از یاد خدا ، جناب موسی (علیه السلام) از روی تعجب ، دو دست خود را بر سر خود زد . (۱)

یک نمونه دیگر ، پیرزنی

(۱۱) روایت شده است که : روزی حضرت عیسی روح الله (علیه السلام) در مناجات خود با خداوند بی نیاز ، عرض کرد که: پروردگارا دوستی از دوستان خود را به من نشان بده ، خطاب رسید ، در فلان موضع و مکان ، برو که در آن جا ، دوست ما را ببینی ، او را آن بزرگوار ، در آن مکان دریافت . دید زنی است که نه چشم دارد و نه دست و نه پا ، بر زمین افتاده و مور و مگس بر وی جمع شده و آن زن ، ذکر زبانش این است ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ وَالشُّكْرُ عَلَى آلائِهِ : آن حضرت از حالت آن زن تعجب نموده ، پیش رفته و بر وی سلام کرد ، آن زن گفت : علیک السلام یا روح الله ، آن جناب فرمودند : تو هرگز ای زن مرا ندیده ای ، از کجا دانستی که من عیسی هستم ؟

آن زن گفت : آن دوستی که تو را نزد من راهنمایی نموده به من اعلام کرد که ، تو روح الله هستی . آن جناب فرمودند : ای زن تو که ، نه چشم داری و نه دست و نه پای ، اندام تو تباه شده ، (جای سالمی نداری) عرض کرد : الحمدلله ، دلی دارم ذاکر و زبانی دارم شاکر ، و بدنی دارم صابر ، خداوند را به یگانگی یاد می کنم که هر چه داشتم آلات و ابزار معصیت بوده ، از من گرفته ، اگر چشم می داشتم به نامحرم نظر می کردم و اگر دست داشتم ، لقمه ی حرام بر می داشتم و می خوردم

ص: ۳۳۰

و اگر پا داشتیم از پی و تعقیب لذات حرام می رفتیم . جناب عیسی (علیه السلام) فرمود: در این جا با این حالت ، چه کسی غم خوار تو می باشد ؟

گفت : آن کسی که هفت آسمان را معلق و آویزان و پا در هوا نگه می دارد . جناب عیسی (علیه السلام) فرمود: تو آرزویی در دنیا داری ؟

گفت : دختری دارم که به حدّ شوهر کردن و زنان رسیده است ، دلم گاهی به سوی او تعلق دارد و به فکر او می افتم . از حقّ تعالی می خواهم که این غم را از من برطرف کند . تا دلم خالص از برای او باشد . جناب عیسی (علیه السلام) می فرماید : چون چند قدمی از آن زن دور شدم دیدم دختری بر زمین افتاده و شیر درنده او را پاره پاره نمود . گفتم سبحان الله آن زن به مقصود و مراد خود رسید . (۱)

حضرت زهرا (علیها السلام) نمونه اکمل و ابرز

(۱۲) از جابرین عبدالله انصاری روایت شده آن وقتی که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، فاطمه زهرا (علیها السلام) را دیدار کردند ، دیدند جامه ای از پشم شتر در بردارد و با دست مبارکدستاس (آسیای دستی کوچک) را می گرداند . و پستان مبارکش را در دهان فرزند دل بند خود گذاشته است . آب از چشمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جاری شد و قال : یا بِنْتَا تَعَجَّلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِجِلَاوَةِ الْآخِرَةِ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَي نِعْمَائِهِ وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَي آلَائِهِ .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : ای دختر عزیزم ، تعجیل و شتاب کن در چشیدن تلخی دنیا از برای شیرینی آخرت . فاطمه زهرا (علیها السلام) عرض کردند : بر نعمت های الهی سپاسگذار نموده و شکر خدا را به جا آورد ، پس از این ، سوره مبارکه ضحی نازل شد وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ، (۲)

و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی . (۳)

متن : توحید و صفات الهی جلّ جلاله

شهادت به وحدانیت خداوند متعال

ص : ۳۳۱

۱- خزینه الجواهر ، ص ۳۱۸ ، به نقل از کتاب عنوان الکلام

۲- سوره ضحی ، آیه ۵

۳- ناسخ التواریخ ، ج ۲ از کتاب فاطمه زهرا (علیها السلام) ، ص ۴۲۷

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةٌ جَعَلَ [جَعَلَ] الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلَهَا ضَمَّنَ وَ [خَمَّنَ] الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَ أَنَارَ فِي الْفِكْرِ [التَّفَكُّرُ] مَعْقُولَهَا ، الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيُئِهِ ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ

اِبْتِدَاعِ الْأَشْيَاءِ لَا- مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا ، وَ أَنْشَأَهَا بِلاِ احْتِمَاءٍ أَمْثَلِهِ أَمْثَلَهَا ، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ ، وَ تَنْبِيْهُا عَلَى طَاعَتِهِ ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ ، وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ ، وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ زِيَادَةً [زِيَادَةً] لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِيَاشَهُ مِنْهُ إِلَى جَنَّتِهِ :

ترجمه : گواهی می دهم جز خدای یکتائی که انبازی و شریکی ندارد خدائی نیست .

این کلمه شهادت (شهادت به یگانگی خدا) کلمه ایست که اخلاص تأویل اوست و درک توحید او در درون تمام دل ها قرار داده شده و فکر و اندیشه بند عظمت آیات الهی منور گشته است . خدائی که متعالی و فراتر از دیدن چشم ها و توصیف زبان ها و درک اندیشه ها و پندارها است که ، به کیفیت ذات او دست یابند .

پدیده ها را از نیستی و بدون ماده قبلی که پیش از آن ها باشد به وجود آورد ، و بدون پیروی از نقشه و صورتی ، آن ها را ایجاد فرمود و به قدرت و مشییت خویش وجود بخشید ، بدون هیچ نیازی به پدیدآوری آن ها و جلب سود و فائده ای در صورت بخشیدن آن ها ، جز این که ، خواست حکمت خود را استوار نماید و مردم را به طاعت خود وادارد و قدرت خود را به روز دهد و عبودیت بندگان و بزرگداشت دعوت خود را ثابت کند .

سپس ثواب را بر طاعت و عقاب را بر معصیت خویش قرار دارد . تا این که بندگان خود را از غضب و خشم خود بازدارد و به وعده بهشت نزدیک سازد .

لغات : تأویل از ماده اول به معنی برگشت : آل إِلَيْهِ أَوْلًا وَ مَالًا ، بازگشت به سوی آن ، آل عَنْهُ برگشت از آن . أَوْلَهُ إِلَيْهِ تَأْوِيلًا ، بازگردانید او را به سوی او ، أَوْلَ الْكَلَامِ وَ تَأْوَلٌ ، بیان کرد آن چه کلام بدان باز می گردد (۱)

این کلمه ، ۱۷ مرتبه در قرآن آمده است .

۱- ذَلِكْ حَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۲)

۲- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ (۳)

۳- اَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ . . . (۴) کلمه ضَمَّنَ : به معنای داخل درون ضِمْنٍ داخل چیزی ، ضَمَّنَ الشَّيْءُ وَ بِهِ ضَمَانًا وَ ضَمَنًا ، پذیرفت و کفالت کرد آن را ، رَجُلٌ مَضْمُونٌ اليه ، مرد دست و بغل زیر جامه گذاشته ، مضمون در میان گرفته شده ، آن چه از کلامی مفهوم شود ، موضوع کلام ، معنی ، مطلب مضامین جمع ، دو مرتبه در قرآن آمده است . و اگر حَمَّنَ باشد ، به معنای درون معنا نمی دهد ، بعضی گفته اند : ضَمَّنَ به معنی داخل و درون ولی چنین نیست ، بلکه به معنی حدس و گمان و بدگوئی ، افراد فرومایه و به معنای درخت و متاع آمده است .

۱- وَ اضْمُم يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ . دست خود بگریبان فرو برد . (۵)

۲- وَ ضَمَّم إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ (۶)

(به نسخه دیگر : حَمِنَ ، ذکر کرده اند که حَمَّنَ الشَّيْءُ حَمْنًا وَ حَمَّنُ بِهِ معنی : گمان و حدس است که ذکر شد در بالا)

کلمه اِبْتَدَعَ : اِخْتَرَعَ و نقشه قبلی و ایجاد بدون مثال ، اِبْتَدَعَ نوآوردن ، چیز تازه ای آوردن ، بدعت گذاشتن

بَدَعَهُ بَدْعًا نو بیرون آورد آن را اِبْتَدَاعِ اهل بدعت شدن

ص: ۳۳۳

۱- فرهنگ جامع

۲- سوره نساء آیه ۵۹ و سوره آل عمران ، آیه ۷

۳- سوره أعراف ، آیه ۵۳

۴- سوره یوسف ، آیه ۴۵

۵- سوره طه ، آیه ۲۲

۶- سوره قصص ، آیه ۳۲

در قرآن چهار مورد آمده است .

۱-... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا ... (۱)

۲- بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (۲)

کلمه اِخْتِذَاءً پیروی کردن ، حَيْدًا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ ، اندازه گرفت کفش را ، حَيْدًا لِنَعْلٍ حَيْدُواً وَحَيْدَاءً ، اندازه کرد و برید آن را اِخْتِذَى مِثَالَهُ ، اقتداء کرد و پیروی نمود او را کلمه ذَرَأَهَا : از ماده ذَرَعٌ ، آفریدن ، ذَرَعَ اللهُ الْخَلْقَ ذَرَعًا ، آفرید خدا خلق را ، ذَرَأَ الشَّيْءَ ، بسیار کرد آن را کلمه تَكْوِينُهَا : به هستی آوردن ، به وجود آوردن ، آفریدن ، كَانِ الشَّيْءُ كَوْنًا وَ كَيْانًا وَ كَيْنُونَةً یافت شد آن چیز تکوین ، اخراج معدوم از نیستی به هستی ، کاین حادث ، کائنه مؤنت کائنات و کوائن ج حادثه . چیز نو پیدا ، کائنات موجودات کلمه کان و یکون و یُكُنْ و کُنْ و غیره ، بسیار آمده ، ولی کلمه تکوین در قرآن نیامده است .

کلمه تصویر : صورت دادن به مواد ، صورت کشیدن ، شکل کسی یا چیزی را نقش کردن ، تصاویر صورتها ، تمثالها ، پرده هایی که بر آن ها صورت کسی یا چیزی را کشیده باشند ، تصویره جمع صَارَ صَوْرًا بَانِكًا کرد .

صَوْرَةٌ تَصْوِيرًا ، صورت قرار داد برای او ، آفرید او را ، هیجده مورد در قرآن آمده است .

۱- قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ وَ الْحُسْنَى (۳)

۲- هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ (۴)

در این آیه شریفه ، صورت دادن یعنی تغییر دادن ماده صورت می دهد را به صورت دیگر و مراد از صورت در اینجا صورت در اصطلاح فلسفه نیست ، چون آنان صورت را در برابر ماده به کار می برند.

ص: ۳۳۴

۱- سوره حدید ، آیه ۲۷

۲- سوره بقره ، آیه ۱۱۷

۳- سوره حشر ، آیه ۲۴

۴- سوره آل عمران ، آیه ۶

حِكْمَتِهِ : حکمت : هر کاری که دارای هدف عقلی باشد آن را حکمت می گویند مثلاً در صحیفه امام سجاد (علیه السلام) آمده است «فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ (۱)»

پس خداوند شب را برای اصلاح کار بشر قرار داد تا در آن از فعالیت های رنج آمیز آرام بگیرد . آرامگرفتن و تجدید قوا از حکمت های آفرینش شب است و بدین سان ، در همه موجودات ، حکمتی است هر چند که از نظر سطحی پنهان باشد .

شعر

وجود بنده دارد حکمت ای خام

که نبود در وجود تیر و

بهرام

حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ حُكْمًا حُكْمًا ، فرمان دار بین ایشان ، حکیم جمع حُكْمًا حَكِيمَةً مونت حَكِيمَات (ج) دانا یکی از نام های خداوند متعال است ، حِكْمَةٌ ، حِكْمٌ (ج) عدل ، علم ، صبر ، بردباری ، ۱۹ مورد در قرآن آمده است .

۱- اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، (۲)

۲- وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ ، (۳)

۳- ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيَّ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ . . . (۴)

خلاصه :

حکمت ، در برابر کار بیهوده و گراف است که فاقد مقصد صحیح عقلی باشد و در قرآن از آن به «عبث» تعبیر شده است مانند «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تَرْجَعُونَ ، (۵)

«

آیا گمان می کنید که ما شما را بیهوده (فاقد هدف) آفریدیم و شما به سوی ما بر نخواهید گشت ؟

ص: ۳۳۵

۱- دعای ۶ به وقت صبح و شام ، صحیفه السَّجَّادِيَّة

۲- سوره نحل ، آیه ۱۲۵

۳- سوره لقمان ، آیه ۱۲

۴- سوره اسراء ، آيه ۳۹

۵- سوره مومنون ، آيه ۱۱۵

کلمه تَعَبَّدًا: تعَبَّد، در لغت به معنی خضوع و تذلل، بندگی کردن، به عبادت پرداختن، و در لغت راه و جاده هموار شده آمده طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ، چون راهی که هموار است، مانند آن است که، در برابر خواست پوینده، راه خاضع و سر به زیر است.

عَبَدَ اللّٰهَ عِبَادَةً وَّ عُبُودَةً وَّ عُبُودِيَّةً، پرستش و بندگی خدا را نمود.

کلمه عبده با مشتقاتش ۲۹۵ مرتبه در قرآن آمده است.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۱)

کلمه اِعْزَازًا: اِعْزَاز، به معنی ارجمند داشتن عزت دادن، گرمی داشتن عَزَّ عَزَّوًا وَّ عِزَّةً وَّ عَزَّزَهُ ارجمند گردیده، قوی شده، ضعیف و ناتوان شد «این لغت از اضداد است» عَزَّ الشَّيْءُ کمیاب شد.

این کلمه در قرآن ۱۱۷ مورد آمده با مشتقاتش هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ (۲)

کلمه ذِيَادَةٌ: زیاده با ذال نقطه دار، به معنی راندن و طرد کردن زیاده و ذُود (به فتح ذال) هر دو مصدر آن است، ذَاذَةٌ ذُودًا وَّ ذِيَادًا، راند و دور کرد او را

این واژه در قرآن یک بار آمده است «وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَانِ تَدُودَانِ (۳)»

یافت موسی (علیه السلام) غیر از آن گروه دو زن را که می راندند را گوسفندان خود را «

کلمه حِيَاشَتَةٌ: حیاشَه به کسر حاء، ابن اثیر در کتاب نهاییه اللغه آورده

حُشْتُ عَلَيْهِ الصَّيْدَ وَ أَحَشْتُهُ إِذَا نَفَرْتُهُ نَحْوَهُ وَ سَقْتُهُ، إِلَيْهِ، اگر شکاری را به طرف کسی برانند

می گویند حُشْتُ عَلَيْهِ الصَّيْدَ، من شکار را به سوی او راندم.

ص: ۳۳۶

۱- سوره بقره، آیه ۵

۲- سوره حشر، آیه ۲۳

۳- سوره قصص، آیه ۲۲

ولازم به توضیح است که (راندن حیوان وحشی به سوی کسی) راندن ساده و معمولی نیست بلکه راندن با حيله و تدبیر است که ، حیوان به نقطه معین بر خلاف طبع و میل خود ، حرکت کند .

حاشَ حَشِيًّا وَ تَحَيَّشَ ، ترسید ، حاش شتاب و سرعت کرد حَيَّشَان ، حيشَانَه ، مؤنت ، مرد ترسنده از تهمت

نکته ی ادبی

۱- سر تعبیر حاجت و نیاز با نکره در عبارت (من غیر حاجه) برای افاده معنی عموم است و منطبق با قاعده ادبی « نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند » می باشد . در حالی که ممکن بود با عباراتی چون (مِنَ الْحَاجَةِ) بیان شود یا (من دون حاجه) این تعبیر یعنی : من غیر حاجه منه ، هرگونه نیاز و احتیاجی را که به تصوّر درآید ، از ذات ربوبی ، نفی می کند و بلکه بالاتر از آن ، با آوردن لفظ «من» تأکید بیشتری بر تأکید معنای عموم اضافه می شود .

چنان که همین تأکید با اضافه شدن لفظ مِنْ ، در آیه شریفه افاده شده است .

«وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَا هُمْ مِنْ شَيْءٍ... (۱)»

« ، گمراه کنندگان خطا و لغزش گمراه شدگان را بگردان نخواند گرفت ، حتی هیچ چیز را با اضافه شدن لفظ مِنْ در «مِنْ شَيْءٍ» برای کمال فراگیری و استغراق نفی است ، هر چند خود لفظ شیء ، نکره است و خود به تنهایی افاده عموم می کند ، ولی با اضافه شدن لفظ مِنْ ، شمول و فراگیری مضاعف می شود .

چه این که اگر عبارت بدین نحو بود . «وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ شَيْئًا» گرچه افاده عموم می کرد ولی فاقد معنای تأکید بیشتر می شد . لفظ غیر در همین عبارت (من غیر حاجه منه) به معنای «لا» آورده شده مانند آیه شریفه «فَمِنْ أَضْطَرٍّ فِي مَحْمَصِهِ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ» هر کس ناچار (به خوردن متیّه) شد در حالی که از ضرورت تجاوز نکند . (۲)

ص: ۳۳۷

۱- سوره عنکبوت ، آیه ۱۲

۲- سوره مائده ، آیه ۳

۲- نکته در تعبیر به «حیاشه» چنان که گفته شد حیاشه در لغت به معنی راندن حیوان وحشی به سوی نقطه معین می باشد ، چون طبع آدمی که هنوز ایمان در او استوار نگردیده با تکلیف الهی سازگار نیست انجام هر تکلیفی بر چنین طبعی ، سنگین و ملائمت آفرین است ، پس طبع آدمی به مانند شکاری است که ، باید آن را با تدبیر و لَطَائِفُ الْحَيْلِ که این ، تدبیر فقط از مکتب انبیاء (علیهم السلام) ساخته است به هدف انسانی نزدیک نمود .

۳- « عَطْفٌ جُمَلَاتٍ إِلَّا تَنْبِيئًا لِحُكْمَتِهِ وَ تَنْبِيئًا عَلَى طَاعَتِهِ . . . » با حرف (واو) ولی جمله «جعل الثواب» با حرف (ثم) برای افاده معنای تأخیر است ، چه این که و او در لغت عرب برای مجرد عطف است ، ولی ثُمَّ عطف با تراخی است یعنی ، ثُمَّ در لغت عرب در مهلت و فاصله زمانی به کار برده می شود و در فارسی معادل سپس می باشد جمله «ثُمَّ جعل الثواب علی طاعته» که با ثُمَّ عطف شده ، مفید تراخی و عطف با تأخیر است و در عین حال اشاره به یک نکته ظریفی است .

توضیح مطلب به این که : خضوع و تعبد و تسلیم انسان در برابر پیشگاه حقّ متعال از دو راه حاصل می شود . نخست از طریق شناخت و درک عظمت آفرینش و هم بستگی اجزاء جهان است که ، چنین دریافت و شناختی انسان را در مقابل عظمت خلق به خضوع و تسلیم وا می دارد .

دیگر از طریق صرف تهدید به عذاب و امیدواری به ثواب حاصل می شود ، و بسیار واضح می باشد . فرق زیادی است بین این دو گونه تعبد و تسلیم ، از این جهت وجود مقدسه حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء (علیها السلام) با عطف به ثُمَّ مثل این که ، می فرماید : غرض از آفرینش این همه نقش عجب بر درو دیوار وجود آگاه نمودن صاحب دلان به تعبد و تسلیم ، از راه محبّ و شوق که مولد شناخت انسان بدون ترس از تهدید و با مشاهده عجائب و نشانه های قدرت در همه اجزای جهان حاصل می شود به مقام تعبد و تسلیم بر آید چنانکه در توضیح .

«تَنْبِيئًا عَلَى طَاعَتِهِ» خواهد آمد . بین این مرتبه از درک و عبادت و آن مرتبه دیگر که ، با تهدید و ترس حاصل می شود فاصله بسیار زیاد است هر چند این نیز در حد خود تعبد و مطلوب است اما عبادت از راه محبّت منزلت دیگری دارد .

نظیر این عطف به **ثُمَّ** را در این آیه شریفه موجود است: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ**، ستایش از آن خدائی است که آسمان ها و زمین را آفرید و تاریکی ها و نور را ایجاد کرد. (۱)

در این آیه شریفه اعتقاد کافران را که برای خدا شریک قرار می دهند. با حرف «**ثُمَّ**» فرمود تا فاصله بین دو تفکر را ارائه دهد به این که، خلقت آسمان ها و زمین با شکر فیها و با عظمت هایی که، در بردار، این معنا را ثابت می کند که، قدرت بی نهایی آن را قلم زده است. قدرت آفریدگار قدرت دیگری را هم قرار می دهند. همان طور که ملاحظه می شود فاصله بین این دو طرز تفکر زیاد است، ز مخشری در کشاف (تفسیر) خود به این نکته اشاره می کند و از خود سوال می کند:

ما معنی **ثُمَّ**؟ عطف به **ثُمَّ** در این آیه چه نکته ای را می خواهد بیان کنند؟ بعد جواب می دهد «استبعاد، آن يعدلوا به بعد، وضوح آیات قدرته» یعنی با عطف به **ثُمَّ**، خداوند متعال استبعاد می دارد که پس از آشکار شدن نشانی های قدرتش، کسی را همتای او قرار دهند؟ (۲)

خلاصه: شریکه القرآن، در عطف جمله «**جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ**» با کلمه **ثُمَّ**، قصد دارد این مطلب را برساند که، هر صاحب عقل و درک با مشاهده شکفتی های جهان آفرینش و نشانه های قدرت در آفاق و انفس باید خود با میل و رغبت تسلیم ذات ربوبی گردد و دعوت انبیاء را با جان بپذیرد و در نتیجه به بهشت جاودانی کشانده شود و از عذاب خلاصی یابد. این منزلت کجا و کشیده شدن با وعده مزد به ثواب و تهدید به عذاب در صورت نافرمانی کجا؟

در روایت آمده است: **إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً تِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ**، (۳)

ص: ۳۳۹

۱- سوره انعام، آیه ۱

۲- باید گفت: زمخشری پس چرا تو کسی را به عنوان خلیفه پذیرفتی که خدا را خوش نیاید مگر خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمودند که بعد از پیامبر خدا دوازده امام جانشینان و حجت های خدایند پس چرا سراغ های خلیفه ناحق، رفتید که نه مرضی خدا بودند و نه مرضی پیغمبر خدا

۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷

وجود مقدس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: گروهی خدا را برای درک ثواب و مزد، عبادت می کنند، این عبادت سوداگران است و گروهی او را از ترس دوزخ می پرستند و آن عبادت بردگان است و گروهی خدا را چون شایسته عبادت یافتند عبادت می کنند این عبادت آزادگان است.

توحید و یکتاپرستی

عامل دو گانه پرستی در بشر

تنها سه عامل انگیزه دو گانه پرستی در بشر است. ۱- چون سروکار آدمی بیشتر با محسوسات است می بیند، می شنود، سخن می گوید، همه و همه محسوس است و پدیده مادی و دارای شکل و گونه خاصی است.

یگانه وسیله انسان، برای فهم معانی عقلی، احساس و خیال آدمی است زیرا اول چیزی را در مکان خاص و زمان مخصوص و حالت را در مکان خاص و زمان مخصوص و حالت خاص می بیند و مثلاً- برای رسیدن به معنای کلی و عقلی (هر آتش سوزنده است) خصوصاً مکان و زمان و ظرف را که ربطی به معنای کلی ندارد دور انداخته و حکم کلی مجرد از عوارض زمان و مکان را صادر می کند. و حاصل این که انسان تا رسیدن به مرحله تعقل به محسوسات، خو گرفته است و اکثریت افراد بشر از انس به محسوسات خو گرفته است و اکثریت افراد بشر از انس به محسوسات و پدیده های مادی که دارای شکل خاصی است دست بر نمی دارد و به همین جهت آفریدگار جهان را نیز دارای صورت و شکل در خیال خود، مطابق آن چه از امور مادی دیده می پندارد (العیاذبالله) و خیال می کند که، گرداننده خورشید و ماه و زمین، با نیروی عظیم و برتر از تصور مانند یکی از نیرومندانی که دیده یا شنیده است می باشد و پایتخت، مرکز قدرت محسوسی دارد و او قبل از انجام هر کار فکر و اندیشه خود را به کار می اندازد و سپس آن را در صورت مصلحت بودن به مرحله اجراء، در می آورد چنانکه در صریح تورات به این گونه تسیحات و پندارهایی اساس بر می خوریم و نیز در اسلام حنبلی ها که قائل به تجسم هستند و می گویند خدا را تختی است که برفراز آن نشسته این گونه خرافات به چشم می خورد.

۲- علاقه و محبت شدید به نمودار ساختن محبوب و مطلوب خویش ، تا حتی الامکان با او در تماس باشد و به طرف که رو نمود ، او را ببیند . عامل دیگری است که بشر را وا داشته برای آفریدگار جهان نیز مثال و صورتی بسازد.

۳- عامل سوم خضوع و فروتنی انسان است در برابر کمال و قدرت که انسان بالفطره مقابل هر قدرت و کمالی ، فروتن و کوچک می شود . این سه عامل ، انگیزه پیدایش صورت و تمثال و بت پرستی گردیده زیرا بشر که به مرحله بلوغ فکری نرسیده بود ، نمی توانست با تمام اذعان فطری که به آفریدگار داشت . خدای متعال را جدا از اوضاع محسوس درک نماید به ناچار رفتاری را که با بزرگان و رجال محبوب خود معمول می داشت به آفریدگار یکتا نیز همان را انجام می داد .

چنان که در خدای سه چهره هندیان ، ثالث ، رمز آن است که آفریدگار با سه صفت عمومی خویش با مخلوق خود روبه رو است و به همین صورت نمودار شده است . و هم اکنون که به اصطلاح عصر روشن فکری است ، آمار بت پرستان جهان به صدها میلیون در نواحی مختلف زمین می رسد .

برای اثبات این سخن ، روایتی را که در تفسیر قمی و علل الشرایع شیخ صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند در این جا ذکر می کنیم :

« وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا، (۱) »

«

گفتند که هرگز خدایان خود را ترک نگوئید وُدّ و سُوَاع و یَغُوث و یَعُوق و نَسْر را .

این نام ها که ، در آیه شریفه یاد شده ، اسامی عدّه ای از بزرگان یکتاپرست بودند که مورد علاقه شدید اجتماع خود بودند تا این که ، مرگ آن ها فرا رسید چون مردم به افراد مزبور ، به شدت از این حادثه ناراحت شدند و ابلیس چنین فرصتی را غنیمت دانسته و به آن ها گفت من به صورت آن ها تمثالهائی درست می کنم ، شما به آن ها نگاه کنید و با صورت آن ها ، مأنوس شده و خود را بدین وسیله تسکین دهید . و سپس ابلیس برای آنان چندین بت درست کرد و مردم هم به عبادت خدای

ص: ۳۴۱

یکتا قیام می نمودند و هم اندوه درونی خود را از فقدان رجال دینی با نگاه کردن به تمثال های آن ها ، آرامش می دادند . تا فصل سرما و برف و باران رسید ناچار بت ها را داخل محل سرپوشیده نمودند . تا آن که نسل مزبور منقرض شدند و نوبت به نسل جدید رسید گفتند : که پدران ما ، این تمثال ها را پرستش می کردند ، نه این که با دیدن آن صورت های اندوه خود را تسکین می دادند و سرانجام به تدریج همان صورت ها مورد پرستش واقع شد . و تاریخ نیز گواهی می دهد که در یونان و روم قدیم ، رئیس بازماندن به نام او ، بتی درست می کردند و پس از درگذشتن همان بت را می پرستیدند .

خلاصه یکی از عادت های مرسوم و معمول ساختن تمثال بزرگان تاریخ در گذشته بشریت بوده ، خواه بزرگ دینی باشد . یا ملی و یا اجتماعی و یا خانواده ، و اکنون در بت خانه های موجود زمان ما تمثال بزرگان دینی مانند بودا وعده زیادی از شخصیت های برهمنی ، (۱) محفوظ و مورد پرستش است . و این عمل آنان دلیل آن است که مرگ را نیستی مطلق نمی دانستند و همچنان به زندگی روح آن ها معتقد بودند که ، همان عنایت حال زندگی را داراست و بلکه بعد از برداشته شدن حجاب ، تن شدت وجودی قوت اراده پیدا کرده اند :

قرآن کریم از فرعون زمان موسی (علیه السلام) نقل می کند : « وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرُكَ وَ آلِهَتِكَ ، (۲)

« فرعونیان به فرعون گفتند : که ، تو موسی را همچنان واگذاشتی در روی زمین به تباهی نمایند ؟ و از پرستش تو و خدایانی که آن ها را می پرستی سرباز زنند ؟

از این آیه شریفه معلوم می شود با این که خود فرعون مورد پرستش بوده با همه این احوال بت هایی را پرستش می کرده است .

ص: ۳۴۲

۱- برهما (به فتح با و راء) مأخوذ از هندی ، خدای بزرگ هندوان باستان ، یکی از سه خدای پیروان مذهب برهمنی که او را قادر مطلق و آفریدگار می دانند برهمنی : نام مذهب قدیمی در هندوستان ، برهمن به فتح با و راء و میم ، مأخوذ از هندی ، عالم و پیشوای روحانی مذهب برهمنی ، پیرو و مذهب برهمنی ، برهمنه و برهمنند هم گفته شده ، و نیز به معنای برهما است که ، یکی از سه خدای پیروان مذهب برهمنی یا برهمنی است . در عربی نیز بر همین می گویند و جمع آن براهمه است . (فرهنگ عمید) که سه خدا را قائل اند . برهما خدای بزرگ خالق موجودات ، آفریدگان جهان ، ۲- و یشنو « محافظ و امر کائنات » ۳- سیوا « مخرب » خراب کننده موجودات ، پیروان آن قریب ۲۲۰ میلیون و الان شاید بالای ۳۰۰ میلیون نفر ، و شهر مقدس آن ها به نارس است ، در کنار شط ، گنگ

۲- سوره اعراف آیه ۱۲۷

با این که ، جامعه بشریت در ساختن تمثال بزرگان اجتماع ، خواه به صورت رهبر مادی ، و یا سیاسی و یا زمامداران دینی جدّیت داشت و تا مرحله پرستش آن ها ، رسید ، تمثالی از آفریدگار درست نکرد ، زیرا اجتماعات بشری به تعلیم انبیاء (علیهم السلام) تا حدی به دست آورده بودند که ، خدای جهان بالاتر از قیاس و گمان است ، به این جهت ساختن تمثال از ذات احدیّت درست نیست ، و بلکه بت پرستان برای نمودار ساختن آثار تدبیر او که ، تا حدی می توان درک کرد ، به ساختن بت و تمثال اقدام کردند . جمعیت های بشری که ، به مناسبت احتیاجات ضروری به نمودار ساختن آن ، به تدبیر مخصوص دست زدند و خدای واحد را با پرستش بت مخصوص که نمودار تدبیر خاصی بود ، عبادت می کردند . مثلاً ، بشر که برای بزرگان ملی و اجتماعی و دینی خویش مجسمه درست کردن آن ها را ، در طی قرون پرستش نمود دفعه آگاه شد ، خوب است برای آفریدگار نیز مجسمه ساخته شود ، اما خدائی که از قیاس و گمان و وهم برتر است چگونه می توان مجسمه او را درست کرد؟ به ناچار از ساختن مجسمه برای ذات آفریدگار ، دست برداشته به فکر نمودار ساختن یکی از جهات تدبیر وی افتادند و خدا را به وسیله همان چیزی که با دست خود فراهم کرده بودند ، افتادند و یک قسمت از تدبیرات جهان را به اعتقاد باطل به آن ها واگذاشته بودند و پرستید ، مثلاً مردم ساحل نشین دریاها را می پرستیدند تا در نتیجه برکات و فائده دریاها به آن ها ارزانی شده و از آفات و شرور دریاها و طوفان و طغیان ، در امان باشند .

و یا صحرائشینان ، مدبّر صحراها و سلحشور مدبّر جنگ ها را پرستش می کردند ، به این ترتیب هرکسی و هر جمعی آن مدبّر را عبادت می کرد که ، شافع وی به آن بستگی داشت و برحسب مرور زمان هرکسی مطابق سلیقه و ذوق خویش صورتی برای خدای انتخابی خود از ماده که در اختیار داشت مانند فلزات یا چوب ، خدا درست می کرد و در برابر او قربانی می کرد و بالاخره عدم انضباط در انتخاب خدایان کار را به هرج و مرج رسانید . آن چه که تقریباً مورد اتفاق اکثریت بت پرستان می باشد آن است که ، این بت ها را واسطه ها و شفیعان درگاه الهی می دانستند تا به آن وسیله جلبخیر و دفع شر گردد و چه بسا بعضی از نادان ها ، آن چه را که بت درست کرده بودند ، آن را مستقلاً در برابر خدای متعال خدا می دانستند و بعضی دیگر با این که ، آن ها را واسطه می دانستند آن ها را

بہتر و کامل تر از خداوند فرض می کردند ، چنان کہ قرآن نقل می کند : «فَمَا كَانَ لَشُرِّكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرِّكَائِهِمْ» (۱) . بهره ای را کہ برای شریکان خدا از قربانی قائل بودند بہ خدا نمی رسید ، اما آن چہ بهره خدا بود شریکان را در آن نصیب بود . بعضی ملائکہ را می پرستیدند ، چیزی کہ هست ہر یک از این تودہ ہا چیزی را کہ پرستش می کردند ، برای آن مثالی درست می کردند و ارباب انواع منزہ از دارا بودن صورت ہستند و تا درجایی ثابت باشند و توجہ بہ آن ہا ، مشکل است . بنابراین در پرستش لازم است ، چیزی را نمایندہ و ضمّ او ، قرار داد . (۲)

از محمّد بن عبد اللہ خراسانی خادم حضرت امام رضا (علیہ السلام) نقل است کہ روزی مرد زندیق و بی دینی بر آن حضرت وارد شد و گروہی نیز حضور داشتند . امام (علیہ السلام) فرمود : بگو بینم اگر حرف حرف شما باشد ،

اگر چہ این طور نیست ، آیا ما و شما یکسان ہستیم ؟ و نماز و روزہ و زکات و اعتقادات ما ضرری بہ ما نرساندہ است ؟

آن مرد زندیق چیزی نگفت ، پس آن حضرت فرمودند : و اگر حرف حرف شما باشد ، کہ حقّ ہم ہمین است ، در این صورت آیا شما بہ ہلاکت نیفتادہ و ما نجات نیافتہ ایم ؟ زندیق گفت : خداوند بہ تو لطف و مرحمت فرماید ، برایم توضیح بدہ کہ خدا چگونه است و کجاست ؟ حضرت فرمودند : وای بر تو ، آن چہ تو گمان کردہ ای ، غلط است . او جا و مکان را ایجاد کردہ است . او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت . کیفیت را او ایجاد کردہ است او بود و هیچ چگونگی و کیفیتی وجود نداشت . لذا با کیفیت یا جا و مکان و ہواس قابل درک نیست و بہ هیچ چیز شبیہ نمی باشد . مرد گفت : حال کہ با هیچ حواسی از حواس پنج گانہ مقابل درک نیست ، پس اصلاً نیست .

حضرت فرمود : وای بر تو ، حواسّت از درک او عاجز است . رُبویّت او را انکار می کنی ؟ و حال آن کہ ما وقتی از ادراکش عاجز می شویم . یقین می کنیم کہ او ربّ ما است ، و او چیزی است برخلاف سایر اشیاء

مرد گفت : پس بگو خدا چہ زمانی بودہ است ؟

ص : ۳۴۴

۱- سوره انعام آیہ ۱۳۶ برای شناخت آئین مزخرفہ ، بہ کتاب جاہلیّت در اسلام آقای یحیی نوری رجوع شود کہ اکثر آئین و مذاہب باطل و فاسد را ذکر کردہ است .

۲- سید عزّالدین حسینی ، زنجانی ، شرح فدک ص ۱۶۴ ، فروغ ابدیت ج ۱ ص ۹ الی ۹۵ ، تمدّن اسلام و عرب ص ۷۸-۱۰۲

حضرت فرمود: تو به من بگو: خداوند کی نبوده است تا بگویم: کی بوده است.

مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا است؟

حضرت فرمودند: وقتی به جسمم می نگرم و می بینم نمی توانم در طول و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم و سختی ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن، انجام دهم می فهمم که این ساختمان بنا کننده ای دارد و به او معتقد می شویم. افزون که بر این که چرخش فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادهای، حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می بینیم و لذا می فهمیم که این ها همه تقدیر کننده و ایجاد کننده ای دارد.

زندیق پرسید: پس چرا چشم او را نمی بیند؟

امام (علیه السلام) برای این که فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت می باشند، افزون بر این که شأن و اجل بزرگ تر از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید یا عقل او را دریابد.

مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن. امام (علیه السلام) فرمودند: حدّ و وصفی ندارد.

زندیق پرسید: چرا؟

امام (علیه السلام) فرمودند: زیرا هر چیزی که حدّی دارد، وجودش تا همان حدّ امتداد دارد و چون حدّ و مرز پذیرفته پس قابلیت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی که قابلیت زیاد شدن را داشته باشد. قابلیت نقصان را نیز دارد. پس او نه حدّ دارد و نه زیادی می پذیرد، نه چیزی از او کم می شود، نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می شود.

زندیق پرسید: شما که می گوید: او لطیف، سمیع (شنوا) حکیم، بصیر، (بینا) باشد. یا ظریف و دقیق: ولی دست نداشته باشد و یا حکیم باشد ولی صنعت گرد و سازنده نباشد؟ حضرت فرمودند: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی را انجام دهد.

ص: ۳۴۵

آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد ، چیزی اِتْخَاذ کند و بگیرد ، یا کاری کند اگر با دَقْت و ظرافت انجام دهد می گویند :
فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است ؟

پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران ، روح هایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین و جدا ساخته به طوری که هیچ شبیه لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود ؟ پس هر کدام از این مخلوقات ، سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیره خوراکی آن دقت کردیم و آن وقت گفتیم : خالق ما لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات (و کارهایشان) و گفتیم : او شنوایی است که ، صدای تمام خلایق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن ، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست . و زبان آن ها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم : او شنوا است ولی بدون گوش ، و گفتیم : او بینا است ولی نه با چشم زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خَرْدَل(۱) را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می بیند .

و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مَطَّلَع است و آمیزش و بچه ها و نسل آن ها را می بیند . و در نتیجه گفتیم : او بینا است اما نه مانند بینا بودن مخلوقات

راوی گویند : زمانی نگذشت که آن مرد زندیق (به کسر زاء و دال بی دین ، کافر ، کسی که در باطن کافر باشد و تظاهر به ایمان کند . زنادقه و زندیق جمع ، در فارسی زندیک هم گفته شده) مسلمان شد . (۲)

متن یکی از نامه های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امپراطور روم « هراکلیوس » (هَرَقْلُ)

مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)

إِلَى هِرَقْلٍ عَظِيمِ الرُّومِ : سَلَامٌ عَلَيَّ « مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى »

أَمَّا بَعْدُ : فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَائِهِتِهِ الْإِسْلَامِ : أَسْلِمُ تَسْلِيمًا

ص: ۳۴۶

۱- به فتح خاء و دال : گیاهی است بَرّی و بستانی ، برگ هایش شبیه برگ تَرُب اما کوچک تر ، دانه های آن ، ریز و قهوه ای رنگ و دارای طعم تند ، دانه های آن را پس از کوبیدن در آب یا سرکه خمیر می کنند و با غذا برای تحریک اشتها می خورند ، در طب نیز برای پاشویه و ضَمَاد (پارچه ای که زخم را با آن ببندند ، مرهمی که روی زخم بگذارند) به کار می رود ، به عربی هم خَرْدَل می گویند . در فارسی ، اسپندان و سپندان و سپندین و فاتوسین و فاترسین و فاترشین و آهوری هم گفته شده . (فرهنگ عمید)

۲- احتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۳۶۶ ، ناشر : دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، تاریخ انتشار : ۱۳۸۱ هـ . ش ، چاپ خانه : گوهر

اندیشه

«يُؤْتِكُ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ إِثْمُ الْفَلَاحِينَ» يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم))

از جانب محمد رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) به هِرَقْلُ بزرگ روم: درود و رحمت خدا بر پیروان راه درستی و درستکاری و بعد تو را به پذیرش میان اسلام دعوت می کنم، اسلام بپذیر تا از همه انحرافات و بدبختی ها سالم بمانی. خداوند بزرگ به تو دو برابر پاداش خواهد داد. (شاید یکی برای اسلام خودش) و دیگر به خاطر آن که اسلام او سبب اسلام ملتش خواهد شد. و با اجر اول و به خاطر ایمان به مسیحیت، و اجر دوم برای ایمان به معارف اسلام، اما اگر نپذیری دانسته باش گناه انحرافات توده ملت دهقانان به گردن توست و نامه را به این آیه ختم نمود: ای اهل کتاب بیاید تا همه با هم به یک منطق گویا باشیم، جز خدا کسی و چیزی را نپرستیم، یکتا پرست بوده و برای او شریک قائل نشویم، و برخی برخی دیگر را آلهه و معبود و ارباب نساخته از خداوند روی نگردانیم، ای مسلمانان و مؤمنان به خدا اگر اهل کتاب گوش به شما نداده و روی گرداندند به همه اعلام کنید. ما مؤمنان به خدا و مسلمانیم (۱)

(محمد پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم)) (۲)

متن نامه دیگر پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) به امپراتور ایران - خسرو پرویز (کسری) (۲)

بیست و سومین پادشاه ساسانی (۳)

« مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) إِلَى كَسْرَى عَظِيمِ فَارِسَ ، سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى »

ص: ۳۴۷

۱- سوره مبارکه آل عمران، آیه ۶۴

۲- جاهلیت و اسلام ص ۲۰۹، انتشارات: مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، تاریخ خرداد ۴۶، البته بعضی از الفاظ متن نامه فرق دارد مقدار کمی، در بعضی از تعابیر مانند آن که به جای، عظیم الروم صاحب الروم و به جای الفلاحین، الاکارین یا الناس ذکر گردیده در تمام کتب تاریخ اروپایی و اسلامی ذکر و از جمله در این کتابها ضبط شده است. تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۹۶ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۲، سیره حلبی ج ۲ ص ۲۷۵ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۸۱ السیره النبویه حاشیه سیره حلبی ج ۳ ص

«وَأَمَّنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَشَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَدْعُوكَ بِدَعَايِهِ الْإِسْلَامَ ، فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيُحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ أَسْلِمَ تَسْلِمًا » فَإِنَّ آيَاتَ فَعْلَيْكَ إِثْمَ الْمَجُوسِ (۱) (محمد رسول الله)

از جانب محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به کسری بزرگ ایران ، درود و رحمت خداوند بر کسانی که در طریق هدایتند و به خداوند و رسولش ایمان آورده به وحدانیت و یگانگی ، آن ذات بی همتا ، اعتراف نموده و نیز اعتراف دارند که « محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول اوست » تو را به معارف اسلام دعوت می کنم ، من از جانب خداوند متعال برای بیداری و انزار و تبشیر سراسر جهان بشری ، و اتمام حجت بر کافران مبعوث شدم ، اسلام بپذیر تا از همه انحرافات و کجی ها و ظلمات سالم بمانی . اگر از تقبل اسلام ، سرباز زنی ، گناه ملت مجوس و انحرافات آن ها به عهده ی تو است . (محمد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)))

متن نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نجاشی دوم ، سلطان حبشه (۳)

هذا كتاب من النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى النجاشي عظيم الحبشه ، سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و شهد أن لا اله الا الله و حده لا شريك له ، لم يتخذ صاحبه و لا ولداً و أن محمداً عبده و رسوله ، أدعون بدعايه الله ، فإنني رسوله فأسلم تسليماً . « يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمته سواء ... »

محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲) و این نامه از جانب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به «نجاشی» بزرگ حبشه است . سلام و درود خدا بر سالکان راه رستگاری ، و مؤمنان به خدا و رسول خدا و بر کسانی که به یکتایی خداوند یگانه و بی همتایی که از همسر و فرزند منزله است ، اعتراف دارند . و بر کسانی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بنده خدا و رسول او می دانند تو را به دعوت الهی و اجابت ندای خدا دعوت می کنم ، چون من فرستاده و رسول خدایم اسلام آر و تا سالم بمانی ، و این آیه را افزود ای اهل کتاب بیایید تا با هم به یک منطق میان ما و شما که نپرستیم جز خدا را و انبازی نگردانیم (شریکی) چیزی را و نگیزد بعضی از ما بعضی را خدایانی جز خدا (یگانه) پس اگر پشت کردند بگوئید گواه باشید که مائیم مسلمانان و تمام آیه این است :

ص: ۳۴۸

۱- جاهلیت و اسلام ص ۲۱۲ ، تاریخ بغداد ، ج ۱ ، ص ۱۳۲ ، تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶۱

۲- جاهلیت در اسلام ، ص ۲۱۶

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ . (۱)

شعر

مَلِکَا ذِکْرُ تُو گُویم که تُو پاکی و خدایی

نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

همه در گاه تُو جویم ، همه از فضل تُو پویم

همه توحید تُو گویم که به توحید سزایی

تُو حکیمی تُو عظیمی ، تُو کریمی ، تُو رحیمی

تُو نماینده ی فضلی تُو سزاوار سنایی

بری از رنج و گذاری ، بری از درد و نیازی

بری از بیم و امیدی بری از چون و چرایی

بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شبیهی

بری از صورت و رنگی ، بری از عیب و خطایی

نتوان وصف تُو گفتن که تُو در فهم نگنجی

نتوان بشه تُو جستن که تُو در وهم نیایی

تَبْد این خلق و تُو بودی ، نبود خلق و تُو باشی

نه بجنبی نه بگردی نه بکاهی نه فزایی

هم عَزّی و جلالی همه علمی و یقینی

همه نوری و سروری همه جودی و جزایی

احدٌ لیس کَمِثْلِهِ ، صَمَدٌ لیسَ ضِد

لِمَنِ الْمُلْكُ تُوْ كُوْبِي كِه مَرَا آن رَا تُو سزايي لب و دندان سنائي

همه توحيد تو گويد

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهايي (۲) مَلِكَا ذکر تو گويم که تو پاکی و خدایي

نروم جز به همان ره که توام راهنمائي

همه در گاه تو جويم ، همه از فضل تو پويم

همه توحيد تو گويم که به توحيد سزايي

تو حکيمي تو عظيمي ، تو کريمي ، تو رحيمي

تو نماينده ي فضلي تو سزاوار سنائي

بری از رنج و گذاري ، بری از درد و نيازي

بری از بيم و اميدي بری از چون و چرایی

بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شيبهي

بری از صورت و رنگي ، بری از عيب و خطايي

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجي

نتوان بشه تو جستن که تو در وهم نيائي

تَبْدُ اين خلق و تو بودي ، نبود خلق و تو باشي

نه بجنبي نه بگردی نه بکاهی نه فزايي

هم عزّی و جلالی همه علمی و يقيني

همه نوری و سروري همه جودی و جزايي

احدٌ لیس کَمِثْلِهِ ، صَمَدٌ لَيْسَ ضِدُّ

لِمَنِ الْمُلْكُ تُوْ كُوْبِي كِه مَرَا آن رَا تُو سزايي لب و دندان سنائي

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی (۳)

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی بوده ایی نهفته که پیدا کنم تو را؟

غیبت نکرده ای که شوم طلب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا پیدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

چشمم به صد مجاهده آینه ساز شد

تا من به یک مشاهده شیدا کنم تو را

بالای خود در آینه چشم من بین

تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را (۴)

ص: ۳۴۹

-
- ۱- متون نامه های دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نجاشی در تاریخ طبری ، ج ۲ ص ۲۹۴ ، طبقات ابن سعد ج ۱ ، ص ۲۰۷ ، البدایه و النهایه ج ۳ ص ۸۳ و سیره ی حلبی ج ۲ و بحار الانوار ج ۶ آمده است .
 - ۲- سنایی غزنوی ، قرن ششم هجری ، مدفون در گوشه شمال غربی شهر غزنه ، واقع در افغانستان
 - ۳- سنایی غزنوی ، قرن ششم هجری ، مدفون در گوشه شمال غربی شهر غزنه ، واقع در افغانستان
 - ۴- از ناصر خسرو

که تواند

بدهد میوه رنگین از چوب ؟

یا که باشد که بر آرد گل صد برگ خار

این همه نقش عجیب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

کوه و دریا و درختان همه در تسیحند

نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

آفرینش همه تشبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او است

همه گویند و یکی گفته نیابد ز هزار

خبرت هست که مرغان سحر می گویند

که آخر ای خفته

سر از بالش غفلت بردار

شعر

ای همه هستی ز تو پیدا شده

مور ضعیف از تو توانا شده

آن چه تغییر نپذیرد توئی

آن که نمرده است و نمیرد توئی

هستی تو صورت پیوند نه

تو بگس و کس به تو مانند نه

ما همه فانی و بقا بس ترا است

ملک تعالی و تقدس ترا است

هر که نه گویای تو خاموشی به

هر چه نه یاد تو فراموش به

از پی تو است این همه اندوه و بیم

هم تو ببخشا و ببخش ای کریم

جز در تو قبله نخواه ساخت

گر نوازی تو که خواهد ، نواختای همه هستی ز تو پیدا شده

مور ضعیف از تو توانا شده

آن چه تغییر نپذیرد توئی

آن که نمرده است و نمیرد توئی

هستی تو صورت پیوند نه

تو بگس و کس به تو مانند نه

ما همه فانی و بقا بس ترا است

ملک تعالی و تقدس ترا است

هر که نه گویای تو خاموشی به

هر چه نه یاد تو فراموش به

از پی تو است این همه اندوه و بیم

هم تو ببخشا و ببخش ای کریم

جز در تو قبله نخواه ساخت

گر نوازی تو که خواهد ، نواخت

(نظامی)

ستایش کنم ایزد پاک را

که گویا و بینا کند خاک را

توانا و دانا و داننده او است

خرد را و جان را نگارنده او است

جز از رأی و فرمان او راه نیست

خور و ماه از این گردش آگاه نیست

سخن هیچ بهتر ز توحید نیست

بنا گفتن و گفتن ایزد یکی است

(فردوسی)

ص: ۳۵۰

خرافاتى که در کتب اهل تسنن است :

در جلد اول صحیح بخاری باب فضل السجود من کتاب الأذان و ج ۴ باب الصراط من کتاب الرقاق و در ص ۸۶ جلد اول صحیح مسلم ، باب اثبات الرؤیه المؤمنین ربهم فى الآخره و أحمد بن حنبل در ص ۲۷۵ ج ۲ همین مطلب را ذکر کرده که ، مؤمنین خدا را در قیامت رؤیت می کنند و نیز از ابوهریره (منحرف جُعَال) سنّی روایت کرده اند که جماعتی از مردم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند که یا رسول ا. . . آیا ما می بینیم پروردگار خود را در روز قیامت ؟ فرمود : آری ، آیا در وقت ظهر روزی که آسمان خالی از ابر است از مشاهده خورشید ، ضرری به شما می رسد ، عرض کردند : نه ، فرمود : آیا دیدن ماه تمام را در شب هایی که آسمان از ابر خالی است ضرر به شما می رساند ، عرض کردند : نه ، فرمود : پس از رؤیت و دیدن پروردگار در قیامت ، به شما ضرری نخواهد رسید . هم چنانکه از دیدار یکی از آن دو ضرری به شما نمی رسد .

روز قیامت که شد از طرف خداوند ، اعلام می شود ، هر گروهی معبود خود را تبعیت کند ، پس باقی نماند فردی که غیر از خالق یگانه را ، پرستش کرده از بت ها مگر ، پرتاب می شوند در آتش به طوری که از اطراف بشر ، در خارج جهنم باقی نماند از خوب و بد جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده باشند در آن حال خلاق عالمیان می آید به صورت خاصّی که بشر می تواند او را ببیند

پس می فرماید : من خالق شما هستم ، مؤمنین عرض می کنند : پناه به خدا بریم اگر تو خدا باشی ، ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم ، خداوند در جواب گوید : آیا بین شما و خداوند نشانه ای هست که به آن خدا را ببینید و بشناسید ؟

جواب گویند : آری پس خداوند ، ساق پای خود را باز کند (یعنی پای خود را عریاناً نشان دهد) آنگاه مؤمنین سرخود را بالا کنند و ببینند خداوند را ، در همان صورتی که دفعه نخست دیده بودند .

پس فرماید : من خدای شما هستم ، آن ها هم اقرار کنند . که تو خدای ما هستی . (۱)

ملاحظه کنید این کلمات کفرآمیز و تجسم را ، آیا این ها خدای خود را این چنین تصوّر می کنند . العیاذبالله ، بعضی دلیلشان این که (مانند سید عبدالحی سنّی) که علی (علیه السلام) فرمودند : لم أعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ

ص : ۳۵۱

یعنی بندگی نمی‌کنم خداوندی را که نیستم او را ، با این که جواب این سوال را داده اند در روایت آمده است که : عالم یهودی ، خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد : یا امیرالمؤمنین آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی ؟ حضرت فرمودند : من خدائی را که نیستم عبادت نمی‌کنم .

عرض کرد : چگونه او را می‌بینی ، فرمودند : ذات باری تعالی را با چشم سر یعنی چشم عنصری نمی‌بینم بلکه او را با چشم قلبی و دل و نور حقیقت ایمان می‌بینم . (۱)

پس هرکس بر این عقیده باشد که خداوند دیده می‌شود چه در دنیا و چه در آخرت قطعاً خداوند را مُحاط (احاطه شده ، چیزی که اطراف آن ، گرفته شده باشد) خود قرار داده و قائل به جسمانیت برای ذات پروردگار بی‌همتا و بی‌شبیبه و بی‌نظیر شده است چنین عقیده ای قطعاً کفر است و خداوند را قائل به تجسم نموده است .

۱- ابن ابی نجران گوید : از امام باقر (علیه السلام) راجع به توحید سؤال کردم و گفتم : می‌توانم خدا را به چیزی تصور کنم ؟ فرمودند : آری ولی چیزی که حقیقتش درک نمی‌شود و حدی ندارد زیرا هر چیزی که در خاطرت بیاید خدا غیر او باشد ، چیزی مانند او نیست . و خاطر ما او را درک نکنند . چگونه خاطر ما درکش کند در صورتی که او برخلاف آن چه تعقل شود و در خاطر نقش بندد می‌باشد درباره خدا تنها همین اندازه به خاطر گذرد ، چیزی که حقیقتش درک نشود و حدی ندارد . (۲)

۲- عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِي (علیه السلام) يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ : إِنَّهُ شَيْءٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ : حَدُّ التَّعْطِيلِ وَ حَدُّ التَّشْبِيهِ (۳)

از امام جواد (علیه السلام) سؤال شد که (می‌شود) به خداوند گویند : چیزی است (یک موجودی است) فرمودند: آری ، چیزی که او را از حدّ تعطیل (خدائی نیست بودند) و حدّ تشبیه (مانند ساختن او را به مخلوق) خارج کند (یعنی چون گوئی : خدا چیزی است ، اعتراف به وجودش کرده ای ، پس کافر و طبیعی که اعتقاد به خدای یگانه ندارد) نیستی ، اما باید بدان که او چیزی است بی‌مانند و بی‌مثل

ص: ۳۵۲

۱- شب‌های پیشاور ، ص ۱۹۷

۲- اصول کافی ، ج ۳ ص ۱۰۹ روایت ۱ ، انتشارات علمیّه اسلامیّه

۳- اصول کافی ج ۳ ص ۱۰۱ ، روایت ۲

۳- عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام)

قال : سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ فَقَالَ : الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ وَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثَبَّتٌ ، مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۱)

فتح بن یزید گوید : از حضرت ابوالحسن (علیه السلام) (امام هادی (علیه السلام)) راجع به خداشناسی پرسیدم : فرمودند : اقرار داشتن به این که جز او خدائی نیست و مانندی (در صفات) و نظیری (در الوهیت) ندارد و او قدیم است و پا بر جاست ، موجود است و گم نشدنی و این که چیزی مانندش نیست .

۴- عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ : سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ : سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ مَتَى كَانَ ؟

فَقَالَ : مَتَى حَتَّى أَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ ؟

سُبْحَانَ مَنْ لَا يَزَلُ وَلَا يَزَالُ فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَدَا (۲)

نافع بن ازرَق به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد : به من بفرمائید : خداوند از چه زمانی بوده ؟

فرمودند : مگر چه زمانی نبوده تا بگویم از چه زمانی بوده .

منزه باد آن که همیشه بوده و همیشه باشد ، یکتا و بی نیاز است ، همسر و فرزند نگیرد .

عرب قبل از اسلام

اکثریت ساکنان جزیره العرب قبل از اسلام و در عهد جاهلیت دوران هر گونه تمدن بودند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد اوضاع عرب قبل از اسلام چنین می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله و سلم) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيحُونَ بَيْنَ حِجَارِهِ حُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٌّ تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَ كُفْمٍ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَ الْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ (۳)

ص: ۳۵۳

۱- اصول کافی ، ج ۳ ، ص ۱۱۵

۲- اصول کافی ، ج ۳ ، ص ۱۱۸

۳- خطبه ۲۶ نهج البلاغه

خداوند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به رسالت مبعوث ساخت که جهانیان را بیم دهد و آمین آیات وی باشد ،

در حالی که شما ملت عرب بدترین دین و آئین داشتید و در بدترین سرزمین ها زندگی می نمودید در میان سنگ های خشن و مار رهایی که فاقد شنوایی بودند (و به همین جهت از هیچ چیز نمی ترسیدید) آب های آلوده را می نوشیدید و غذاهای ناگوار را می خوردید خون یک دیگر را می ریختید ، و پیوند خویشاوندی را قطع می نمودید . بت ها در میان شما بر پا بود « و پرستش بت شیوه و آئین شما» و گناهان سراسر وجود شما را فرا گرفته بود .

به طور خلاصه عرب دور از هر گونه تمدن بود و اگر در گوشه ای اتزاز تمدن مانند دولت یمن به چشم می خورد آن نیز آمیخته به طمع صحرا نشینی و خشنونت بود و چنین خونی هرگز اجازه نمی دهد که تمدن برپا کنند و هر چه داشتند اقتباس از ملل نیرومند دیگر : ایران ، روم ، مصر ، حبشه و هندوستان بود .

نیاکان عرب

در زبان تاریخ نویسان ، از نیاکان عرب به عرب عاربه ، یا عرب بائده (منقرض شده) تعبیر می شود که ، عاد و ثمود و قوم هود و صالح از آن ها بودند عرب باقیه ، دو تیره بودند «قحطان» عرب های ساکن یمن و مجاورانش که ، نسبت آن ها به قحطان می رسد ، و اسماعیلیه یا عدنان ساکنان سرزمین مجاور و نجد که در مرکز جزیره العرب سُکنی داشتند و نسبت آن ها با اسماعیل (علیه السلام) ، فرزند حضرت ابراهیم (علیهما السلام) از هاجر می رسد و آن ها را مصری و معدی می گویند .

توضیح این که : حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام) را در حجاز سکنی داد و آن سرزمین به تعبیر قرآن: «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ (۱)»

صحرای خشک بی آبی و علف بود و قبلاً قبیله ای به نام جَرْهَم ، در آن جا سکونت داشتند ، هاجر و فرزندش را در آن جا سکنی داد تا اسماعیل (علیه السلام) به سر حدّ رشد و شهر مکه را بنا نمود به امر پروردگار ، ابراهیم به مساعدت فرزندش کعبه را بنا نهاد و مردم عرب را به توحید و یکتاپرستی دعوت کرد ، حجاز و سرزمین های مجاور دعوت آن حضرت را قبول نمودند آن حضرت (علیه السلام) پایه فریضه به جا آوردن حج را گذاشت چنان که در قرآن کریم نقل می کند: (۲)

ص: ۳۵۴

۱- سوره ابراهیم ، آیه ۳۷

۲- بحار الانوار ، ج ۲ ص ۱۱۲ ، به نقل از قصص الأنبياء

« وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ » (۱) به جا آوردن فریضه حج را در میان مردم اعلام دار روابط جَزْهَمَ با خاندان اسماعیل به هم خورد و جنگ هایی در میان فرزندش اسماعیل (علیه السلام) و جَزْهَمَ در گرفت و پس از زد و خوردها فرزندان اسماعیل پیروز شدند و قبيله جَزْهَمَ را از سرزمین حجاز راندند . و مردمی به نام عمرو بن الحیّ ، فرمانروای مکه و اطراف گردید . تا او را بیماری در گرفت وی را گرفتند در بلقا از سرزمین شام چشمه آب گرمی است که شفا بخش بیماری است . عمرو به قصد معالجه به سمت شام عزیمت نمود و در اثر آب تنی در آن چشمه بهبودی یافت . دید مردم شام ، بت ها را می پرستند وی که از سرزمین توحید مهاجرت کرده بود پرسید که این چه عملی است ؟ گفتند که این ها مجسمه اجرام علوی است که در اوضاع و حوادثی که در روی زمین رخ می دهد مؤثر هستند و هم پیکره مردان عالی قدری هستند که ما از آن ها یاری می جوئیم و آن ها نیز ما را یاری می نمایند چنان که وقتی خشکسالی می شود با استمداد از آن ها باران فرو می ریزد ، عمرو به سختی تحت تأثیر قرار گرفت . و یکی از آن پیکره ها را از آن ها درخواست نمود تا به همان گونه خوشبختی که آنان برخوردار هستند برسد . آنان هم ، هُبَل و اَسَاف و نائله را به او بخشیدند (که اسم چند بتند)

و عمرو در مراجعت مبل را بر نامه کعبه قرار داد . مردم را به پرستش آن ها دعوت کرد و به ترویج بت پرستی همت گماشت در اثر نفوذی که در آن سرزمین داشت ، مردم یکتاپرست حجاز به آئین شرک و بت پرستی گرویدند و چون از خاندان ابراهیم بودند خود را حنفاء می نامیدند و پس از این ماجرا توحید و حنفاء اسمی بدون مسمی باقی ماند ، و شاید روی همین جهت است قرآن کریم با اصرار تمام دین توحید و یگانه پرستی را که مخالف بت پرستی است حنیف و حنفاء می نامند .

جهت گرایش شدید عرب به بت پرستی

آن چه عرب را به شدت به پرستیدن بت نزدیک می نمود آن بود که ، کعبه مشرفه را محبوبیت و موقعیتی خاص در میان ملل مختلف یهود ، نصاری ، مجوس و بت پرستان دیگر بود . مسافری از شهر مکه مراجعت نمی نمود مگر این که از سنگ های مکه چند قطعه برای تبرک با خود همراه می برد و همان را مورد ستایش قرار می داد و برگرد او طواف می کرد و همین کار به تدریج به مرحله

ص: ۳۵۵

پرستش می رسید به صورت های مختلف شایع گردد و معدودی از بت ها معروف تر از دیگر آن ها بود که نام آن ها را ذکر کرده اند .

۱- هُبَل ۲- اِسَاف (و اَسَاف) ۳- نائله ۴- لَات ۵- عَزَى ۶- مَناه ۷- وَدَّ ۸- سُواع ۹- یَغُوث ۱۰- نَسْر که این پنج بت را قرآن به قوم نوح (علیه السلام) نسبت می دهد .

در کافی از قول امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمودند ، محل یغوث در برابر درب کعبه جای داشت . یعوق در طرف راست و نسر در سمت چپ

و در روایت دیگر وارد شده که اَسَاف و نائله در فراز کوه صفا و مروه بود ، و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی وارد شده که :
۱- وَدَّ متعلق به کلب ۲- سُواع ، بت قبیله هُدَیل ، یغوث مال قبیله مراد . یعوق مال همدان ، نسر متعلق به قبیله حصین بود . (۱)

با همه این ، یادگارهایی از سنت حضرت ابراهیم (علیه السلام) وجود داشت مانند ختنه و زیارت حج ، اما آمیخته به رسوم بت پرستی ، مانند مالیدن بدن به دور کعبه و طواف عریان و لَئیک گفتن تا حدی شبیه دستور اسلام معمول بود .

توحید زیربنای اسلام و قرآن

با مختصر نظر در آیات قرآن کریم کافی است که تصدیق کنیم اساس و زیر بنای همه اعتقادات توحید و بیزاری و تبری از شرک است . و در این اساس به آن اکتفاء نشده که خدائی واحد برای جهان آفرینش است و بس .

بلکه توحید قرآن و اسلام مرکب از دو قسمت نفی و اثبات است و هر دو رکن اعتقادات قرآن و اسلام می باشد و شاید چون به این حقیقت به این زودی ها نمی توان رسید فرمود :

« وَ مَا یُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ » (۲)

ص: ۳۵۶

۱- تفسیر علی بن ابراهیمی ، ج ۲ ، ص ۳۳۸ - تفسیر منهج الصادقین ، ج ۲ ، ص ۸۰ - بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب ، ج ۲ ، ص ۲۰۲ و ۲۰۳ - تفسیر البوالفتوح رازی ، ج ۱۰ ، ص ۳۴۳ - ۳۴۵ - مجمع البیان ، ج ۹ ، ص ۲۹۳

۲- سوره یوسف ، آیه ۱۰۶

ایمان اکثریت آمیخته به یک قسم از شرک است . اجمالاً دعوت انبیاء و همه سفیران وحی را اعلام می نماید : « وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ » (۱)

ما در هر امت و اجتماعی که از بشر تشکیل شده (در زمان های گذشته) پیامبرانی برانگیختیم که پرستش خدا را بکنید و از طاغوت اجتناب نمائید . در این آیه اساس برنامه و زیربنای دعوت انبیاء (علیهم السلام) فقط پرستش ذات یگانه نیست ، بلکه مرکب از پرستش خدا و اجتناب از طاغوت است .

و همچنین در آیه شریفه : «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (۲) در دین اکراهی نیست صحبت از اعتقاد و درک از راه معرفت و اندیشه است . رشد و گمراهی روشن شد ، معلوم است که ، نتیجه رشد سعادت و اتمام حجت و دلیل به کمال روشنی وضوح بیان شد که در نتیجه رشد سعادت و ضلالت گمراهی است .

عالم مادیات وسیله ارتقاء و صعود و نسبت به جایگاه وسیع و امن جهان معنی ، حکم چاه تاریکی را دارد که آدمی خود را باید از آن جا خلاصی دهد ، و بشر گرفتار هزار تنگی و تاریکی و اختلافات پیچیده به هزار ناملازمات باید از آن جا بیرون آمده و به ایوان رفیع ذوالعرش المجید قدم بگذارد و راه نردبان برآمدن از آن عبارت است از «فَمَنْ يَكْفُرْ بِطَّاغُوتٍ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى (۳)»

هر کس در مرحله اول طاغوت را انکار کرد در مرحله دوم ایمان بذات جامع یکتا آورده در این صورت بر سیمان محکم تر دست زده دیگر نجات قطعی است زیرا هرگز این ریسمان پاره شدنی نیست .

طاغوت چیست ؟

خود قرآن معنای طاغوت را معین فرموده زیرا آن را در مقابل ایمان به خود ، قرار داده کسی که در مقابل خدا اقرار گرفت خود روشن گر این است که ، بسیار از حد خود فراتر رفته است . در قرآن

ص: ۳۵۷

۱- سوره نمل آیه ۳۶

۲- سوره بقره ، آیه ۲۵۶

۳- سوره بقره ، آیه ۲۵۶

می فرماید: **إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ (۱) ووقتی**

که آب طغیان و از مرزهای خود قدم فراتر نهاد و معلوم است همان آب که فرماید: «**أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا (۲)**»

به خیر و برکت توصیف شده در اثر فرا گذاشتن قدم از مرز خود، تبدیل به یک عامل مخرب و ویرانگر می شود و مرا (از ایمان) عبارت از [اقرار، اعتراف، گردن نهادن] اذعان در برابر خدا به این قسم که خداوند را در همه جهات ولی و متصرف بدانند.

پس به این ترتیب طاغوت که در مقابل واقع شده یعنی غیر از او متصرف و ولی دانستن است.

و طاغوت بر حسب لغت به معنای: متعلّی، سرکش، هر چیز باطل که آن را پرستش کنند، هر معبودی جز خدا، بت، طوغیت جمع.

طَغَاطُغُواً وَ طُغُوّاً وَ طُغُوّاً اَنَا، در گذشت از حد و نافرمانی نمود. طَغَا الْبَحْرُ، موج زد دریا یا بجوش و به هیجان آمد، طاغوت بت، طواغ و طواغیت ج، بت خانه ها

و قال الله تبارك و تعالی فی كتابه الکریم :

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِطَاغُوتٍ وَ يُؤْمِنِ بِاللّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَأَنْضَمَّ لَهَا، (۳)

»

عبرت از گذشتگان

خداوند تبارك و تعالی برای آن که، ملّت قرآن دچار گرفتاری پیروان تورات و انجیل نشوند آن ها را سرزنش فرموده :

«الَّذِينَ تَرَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ» (۴) آیا نمی بینی افرادی که بهره از کتاب به آن ها داده شده آن ها به جبت و طاغوت گرویدند و آن ها را متصرف و ولی امر خود دانستند، در آیه دیگر می فرماید: «**وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ» (۵)**

، عده ای از آن ها را (بنی اسرائیل) و یا تورات رسماً بتی را نمی پرستیدند بلکه از نظامی که، در برابر

ص: ۳۵۸

۱- سوره حاقه، آیه ۱۱

۲- سوره ق آیه ۹

۳- سوره بقره، آیه ۲۵۶

۴- سوره آل عمران ، آیه ۲۳

۵- سوره مائده ، آیه ۶۰

تورات و انجیل قرار داشت ، و در قانون گذاری و حکم رانی !!! شرکت می کردند و از آنان بیزاری نداشتند پرستش کنندگان آن ها را طاوغت معرفی می نماید .

و در آیه دیگر می فرماید : «الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱) آیا نمی بینی ای پیامبر اشخاصی را که گمان می کنند به آن چه به تو فرستاده شده ایمان آورده اند و قصد دارند طاوغوت را دادرس قرار دهند .

در حالی که مأموریت دارند به آن کافر شوند و شیطان می خواهد آن ها را به گمراهی دور گمراه سازد اما نه به پروردگارت سوگند ایمان نمی آورند تا تو را دادرس در آن چه اختلاف دارند قرار دهند و از فرمان تو احساس نارضایتی ننمایند و در کمال تسلیم باشند .

از مجموع این چند آیه چند امور روشن می شود .

۱- ایمان به توحید نه آن است که فقط به یگانگی ذات احدیت اعتقاد داشته باشیم بلکه ایمان مرکب از برانداختن طاوغوت و سپس ایمان به خداوند باید داشت .

۲- ایمان عبارت از این است که دیگری را متصرف در امور خود و ولی دانستن ۳- طاوغوت هر متجاوز از حدی است که در برابر خداوند قرار بگیرد .

ص: ۳۵۹

۱- توحید در ذات که آفریدگاری جز آفریدگار یکتا نیست فردی که به این مقام درآید و بگوید: من آفریدگارم مانند فرعون و نمرود که می گفتند: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» طاغوت است.

۲- توحید در فرمانروائی، به این معنی بعد از آن که او را ذاتی دانستیم زنده و قیوم و احاطه کننده به همه چیز ناچار احاطه علمی او نیز به همه موجودات برتر می باشد، که فرموده: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱)

آیا خدائی که خلق کرده احاطه به مخلوق خود ندارد؟ و اوست لطیف بسیار آگاه پس قانون گذاری مثلاً در ازدواج و طلاق و معاملات حق مخصوص او می باشد لذا در آیه شریفه توبیح از یهود و مسیحیت نموده که:

«اتَّخَذُوا آخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۲) آن ها دانشمندان خود را در مقابل خدا پروردگار قرار دارند در حالی که مأمور بودند که به جز خدای واحد را پرستش نکنند پاک و منزّه می دهند، در روایت از طریق خاصه و عامه وارد شده چون رهبران دینی یهودی و مسیح به تبع خود در برابر تورات و انجیل قانون گذاری نمودند، خدای متعال هم آن را پرستش نامید. پس بنا به صریح قرآن اگر کسی، در برابر حکم خدا، قانون گذاری نماید شرک است و به رسمیت شناختن آن عبادت طاغوت است.

۳- توحید در تعیین رهبر و پیشوا، زیرا فقط او می داند که، چه فردی صلاحیت رهبری دارد و در مورد رهبر تعیین شده فرق نمی کند بلا واسطه مانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا به واسطه باشد که از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تعیین شود و روی همین جهت فرستادگان عیسی (علیه السلام) را انطاکیه که برای تبلیغ بود فرستاده خود معرفی می نماید:

ص: ۳۶۰

۱- سوره ملک، آیه ۱۴

۲- سوره توبه، آیه ۳۱

«إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» (۱)

وقتی که ما دو نفر به سوی آن‌ها «در انطاکیه» فرستادیم آن دو را تکذیب نمودند و نفر سوم را به همراهی آنان فرستادیم و آن فرستاده شدگان گفتند ما بر شما رسول هستیم. قرآن کریم برای آن که پیروان توحید به حقیقت یکتاپرستی نائل شوند نه این که در صورت موحد ولی در باطن مشرک باشند و راه انحطاط را بپیمایند و در نتیجه طغیان گرها بر آن‌ها مسلط شوند و مانند پیروان تورات و انجیل نباشند. سرزنش آن‌ها را در قرآن به فلسفه نکوهش و سرزنش چنین بیان می‌دارد:

«الَّذِينَ تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى الَّذِينَ هَؤُلَاءِ قَالُوا لِمَ تُعَذِّبُنَا وَنَحْنُ نَعْبُدُ اللَّهَ وَآبَاءَهُ مَا نَكُفِّرُ بِنِعْمَتِهِ إِذْ كُفِّرُوا بِالْجَنَّةِ» (۲) آیا نمی‌بینی آن‌هایی که بهره‌اندک از کتاب آسمانی را درک نکردند که آن نخست بر انداختن نظام طاغوتی سپس توحید حقیقت یکتاپرستی است و در آیه دیگر نتیجه این انحراف از مکتب توحید آن را گوشزد می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ» (۳)

بگو: آیا شما را آگاه کنم که بدترین پاداش از آن کسی است که خداوند او را لعنت کرده و غضب بر او فرمود و از آن‌ها بوزینگان و خوکان و پرستندگان طاغوت قرار داد. و آن‌ها بدترین منزلت و جایگاه را دارا بوده و از راه وسط به گمراهی می‌روند.

سرنوشت این قوم را ببینید که فرجام و عاقبت امر آن‌ها به کجا کشیده شد. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: عیسی بن مریم (علیها السلام) به قریه‌ی گذشت که اهل آن قریه، و پرنده‌ها و جان دارانش، همه یک جا مرده بودند، فرمودند: همانا این‌ها به خشم و عذاب خداوند هلاک شده‌اند و اگر به مرگ خود به تدریج مرده بودند، هر آینه یک دیگر را به خاک سپرده بودند. حواریون عرض کردند: یا روح الله از خدا بخواه اینان را برای ما زنده کند تا به ما بگویند کردارشان چه بوده (که به این عذاب

ص: ۳۶۱

۱- سوره یس، آیه ۱۴

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۳

۳- سوره مائده، آیه ۶۰

گرفتار شده اند) تا ما از آن دوری کنیم، جناب عیسی (علیه السلام) هنگام شب، بر تپه ای از زمین برآمد و فرمود: ای مردم این ده، یک تن از میان آن ها پاسخ داد، بلی ای روح خدا و کلمه اش. فرمود: وای بر شما چه بوده کردار شما؟ در پاسخ عرض کرد: پرستش طاغوت و دوستی دنیا، به همراه ترس کم (نترسیدن از غضب و خشم و عذاب خدا) و آرزوی دراز و غفلت در سرگرمی و بازی، جناب عیسی (علیه السلام) فرمودند: دوستی شما به دنیا چه انداز بوده؟

عرض کردند: مانند دوستی کودک به مادرش، هرگاه به ما رو می آورد شاد و خرسند می شدیم و چون از ما روی می گرداند گریان و غمناک می شدیم.

فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد: گنهکاران را فرمان بری می کردیم، فرمود: سرانجام کار شما به کجا کشید؟ عرض کرد: شبی را به خوشی و خوبی به سر بردیم و بامدادان در هاویه افتادیم. فرمود: هاویه چیست؟ عرض کرد: سبجین است. فرمود: سبجین چیست؟

عرض کرد کوه هایی از آتش گداخته است که تا روز قیامت بر ما فروزان است. فرمود: پس چه گفتید و به شما چه گفتند؟ عرض کرد: گفتیم: ما را به دنیا برگردانید تا در آن زهد ورزیم، به ما گفتند دروغ می گوئید. فرمود: وای بر تو، چه شد که جز تو دیگری از این جماعت با من سخن نگفت. عرض کرد: یا روح الله همه ی آن ها به دهنه و لگام آتشین مهار شده اند، و به دست فرشتگان سخت و تند، گرفتارند و من در میان آن ها به سر می بردم ولی از آن ها نبودم، تا هنگام عذاب خدا که آمد مرا هم با ایشان در بر گرفت، پس جناب عیسی (علیه السلام) به سوی حوارین رو کرد و فرمود: ای دوستان خدا، خوردن نان خشک با نمکی زبر (درشت و خشن، ناهموار، ضد نرم) و خوابیدن بر مزبله ها (به فتح میم و با و لام جای ریختن خاک روبه و سرگین، مزایل جمع) خیر بسیاری است در صورتی که دنیا و آخرت در عافیت باشد. (1)

ص: ۳۶۲

متن: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

الله، اسم خاص برای خداوند عَزَّوَجَلَّ است. در همین یک کلمه به تمام صفات جلال و جمال او اشاره شده است به همین جهت آن اسم اعظم الهی نامیده شده و این نام جز برای خداوند، اطلاق نمی شود در حالی که نام های دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی از صفات جمال و جلال او است. مانند عالم و خالق و رازق و غالباً به غیر او، نیز اطلاق می شود (مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و ...)

با این حال، ریشه آن معنی وصفی دارد و در اصل مشتق از «وَلَهُ» به معنی «تَحْتِیر» است. چرا که عقل ها در ذات پاک او حیران است، چنان که در حدیثی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است که فرموده: اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْتِيهِ فِيهِ الْخَلْقُ وَيُؤَلِّهُ إِلَيْهِ وَاللَّهُ هُوَ الْمَشْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبِ عَنِ الْأَوْهَامِ وَالْخَطَرَاتِ

الله مفهومش معبودی است که خلق در او حَیْرانند و به او عشق می ورزند. الله همان کسی است که از درک چشم ها مستور است و از افکار و عقول خلق محجوب (۱)

و گاه نیز آن را از ریشه «الاهه» بر وزن و به معنی عبادۀ دانسته اند و در اصل «الاله» است.

به معنی (تنها معبود به حق)

به هر حال ریشه آن هر چه باشد بعداً به صورت اسم «خاص» آمده و به آن ذات جامع جمیع اوصاف کمالیه و خالی از هر گونه عیب و نقص اشاره می کند. و این نام مقدس نزدیک به هزار بار در قرآن آمده است و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است. لغت و واژه «احد» از همان ماده «وحدت» است لذا بعضی احد را واحد به یک معنی تفسیر کرده اند. و معتقدند: هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی نظیر و منفرد می باشد. در علم یگانه است. در قدرت بی مثال است، در رحمانیت و رحیمیت، یکتا است و خلاصه از هر نظر بی نظیر است. ولی بعضی معتقدند که میان احد و واحد فرق است، احد به ذاتی گفته می شود که قبول کثرت نمی کند، نه در خارج و نه در ذهن و لذا قابل شماره نیست. و هرگز داخل عدد نمی شود به خلاف واحد، که برای او

ص: ۳۶۳

دوم و سوم تصور می شود یا در خارج یا در ذهنی ، و لذا گاه می گوئیم : احدی از آن جمعیت نیامد. یعنی هیچ کس نیامد ، ولی هنگامی که می گوئیم واحدی نیامد ممکن است دو یا چند نفر آمده باشند . (۱) ولی این تفاوت با موارد استعمال آن ، در قرآن مجید و احادیث چندان سازگار نیست .

بعضی نیز معتقدند : « احد » اشاره به بساطت ذات خداوند در مقابل اجزاء ترکیب به خارجیّه یا عقلیه (یعنی جنس و فصل و ماهیت و وجود است) در حالی که واحد اشاره به یگانگی ذات او در برابر کثرات خارجیّه می باشد .

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که فرموده « احد » فردی است یگانه و « احد » و « واحد » یک مفهوم دارد و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست و « توحید » اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد او است در ذیل همین روایت آمده است که : « واحد » از عدد نیست ، بلکه واحد پایه اعداد است . عدد از دو شروع می شود بنابراین معنی « الله احد » این است : معبودی که انسان ها از ادراک ذات او عاجزند و از احاطه به کیفیتش ناتوان او در الهیت فرد است و از صفات مخلوقات برتر (۲)

در قرآن نیز : واحد و احد ، هر دو بذات پاک خداوند اطلاق شده است . در توحید شیخ صدوق آمده است که مردی در روز جنگ «جمل» برخاسته عرض کرد : ای امیرمؤمنان آیا می گوئی خداوند واحد است ؟ واحد به چه معنی است ؟

ناگهان مردم از هر طرف به او حمله ور شدند و گفتند : ای اعرابی این چه سوالی است ؟ مگر نمی بینی فکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا چه حدّ مشغول مسئله جنگ است ؟ هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد ؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود : او را به حال خود بگذارید ، زیرا آن چه را که او می خواهد همان چیزی است که ما از این گروه دشمن می خواهیم «او از توحید سؤال می کند ، ما هم مخالفان خود را به کلمه توحید سؤال می کند ، «سپس فرمود : ای اعرابی این که می گوئیم : خداوند « واحد » است چهار معنی می تواند داشته باشد که دو معنی آن درباره خداوند صحیح نیست و دو معنی آن صحیح است . اما آن دو که ، صحیح نیست :

ص: ۳۶۴

۱- المیزان ج ۲۰ ، ص ۵۴۳

۲- بحارالانوار ، ج ۳ ، ص ۲۲۲

این است که ، کسی بگوید : خداوند واحد است و مقصود وی ، یکی از اعداد باشد .

یعنی : آن یکی که برای آن ، دو و سه و چهار و ... هست ، زیرا که برای خداوند دوّم و سوّم و ... وجود ندارد . پس در ردیف اعداد نباشد ، هم چنان که می بینی خدای تعالی ، کافر شمرده است ، کسانی را که گفتند : « إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ » (۱)

« گفتند خدا سوّمین سه تا است » دوم : آن است که گوینده ای بگوید : خداوند واحد است و مرادش ، یک نوع از جنس باشد ، این هم جایز نیست . زیرا که خداوند با هیچ موجودی ، مشترک نیست در جنسی تا در آن جنس شبیه و شریک ، با آن موجود باشد ، چرا ؟ چون آن که شبیه و شریک از برای او ، تصوّر نخواهد شد ، و تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً و اما آن دو صورتی که جایز است اثبات آن دو برای خداوند متعال این است ، یکی آن است که گفته شود ، هو واحدٌ ، بدین معنی که ، او یگانه و مثل و شبیه و نظیر ندارد ، و دیگر آن که ، کسی بگوید : « إِنَّهُ وَاحِدٌ » و مقصودی ، آن باشد که ، خداوند متعال ، اَحَدی المعنی است . یعنی : وجود اقدس او ، مرکّب نیست و به هیچ وجه ، قابل تجزیه و قسمت نیست ، نه در خارج و نه در عقل و نه در وَهْم

خلاصه: خداوند متعال ، احد و واحد است و یگانه و یکتا است ، نه به معنی واحد عددی ، یا نوعی و جنسی ، بلکه به معنی وحدت ذاتی ، و به عبارت واضح تر .

وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر ، برای او است ، و دلیل این مطلب نیز روشن است ، زیرا او ، ذاتی است ، بی نهایت ، از هر جهت و مسلّم است که ، دو ذات بی نهایت ، از هر جهت ، غیرقابل تصوّر است ، زیرا اگر دو ذات شد ، هر دو محدود می شود ، این کمالات آن را ندارد و آن کمالات این را (۲)

ص: ۳۶۵

۱- سوره مائده ، آیه ۷۳

۲- بحارالانوار ، ج ۳ ، ص ۳۰۶ ، حدیث ۱ ، نورالثقلین ، ج ۵ ، ص ۷۰۹ ، روایت ۶ ، منهج الصادقین ج ۱۰ ، ص ۳۹۵ ، پاورقی توحید شیخ صدوق : ص ۸۶ و ص ۹۸ ، انتشارات : علویون ، چاپ امیران ، سنه چاپ: تابستان سال ۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

۲- اللَّهُ الصَّمَدُ

۳- لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

۴- وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

به نام خداونده بخشنده بخشایشگر

۱- بگو : خداوند یکتا و یگانه است .

۲- خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند

۳- (هرگز) نزاده و زاده نشده

۴- و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است . شأن نزول : مشرکین به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند : نسب پرورگارت را برای ما بیان کنی؟

این سوره نازل شد به این کیفیت که ترجمه اش ذکر شد. (۱)

از ابن عباس منقول است که : عامر بن طفیل و اربد بن ربیعہ ، برادر لبید ، خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند :

پروردگارت را برای ما توصیف کن که آیا از جنس طلا یا نقره ، یا آهن ، یا چوب است ؟

ص: ۳۶۶

این سوره مبارکه نازل شد، چون قبول نکردند به این کیفیت که در قرآن توصیف شد، پشت کردند و رفتند، صاعقه و آتشی آمد بر سر اربد و او را سوخت و عامر هم نیزه ای به انگشت کوچک او خورد و در همانجا مُرد و معلوم نشد که نیزه از کجا به او اصابت کرد. (۱)

ابن عباس گوید: عده ای از یهود، محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و عرض یا محمد نسب پروردگارت را برای ما وصف کن، شاید که ما ایمان بیاوریم پس خداوند این سوره را نازل فرمود و این سوره فقط نسب خاص پروردگار متعال است.

از امام صادق (علیه السلام) مرویست که (عده ای) یهود از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که برای ما نسب پروردگارت را توصیف کن. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا سه روز جوابی به آنان نداد سپس سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص نازل شد (۲)

درباره کلمه الله و اَحَدٌ، توضیح داده شد و اما معنای صمد: بعضی گفته اند: صمد به معنی چیزی است که تو خالی نیست بلکه پر است. راغب اصفهانی در مفردات می گوید: «صمد» به معنی آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می روند، بعضی گفته اند: «صمد» دو ریشه اصلی دارد: یکی به معنی «قصد» است و دیگری به معنی صلابت و استحکام و این که، به خداوند متعال «صمد» گفته می شود به خاطر این است که، بندگانش قصد درگاه او می کنند. (۳) و معانی متعددی به همین معنا درباره «صمد» ذکر شده است شخص بزرگی که در منتهای ذکر عظمت است.

کسی که مردم در حوائج خویش به سوی او می روند.

کسی که برتر از او چیزی نیست.

کسی که دائم و باقی بعد از فناى خلق است.

وجود مقدس امام حسین (علیه السلام) در حدیثی برای «صمد» پنج معنی بیان فرموده است.

ص: ۳۶۷

۱- منهج الصادقین، ج ۱۰ ص ۳۹۴

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۵

۳- مقایبیس اللغه

۱- صمد کسی است که در منتهای سیادت و آقائتی است .

۲- صمد کسی است که دائم و ازلی و جاودانی است .

۴- صمد کسی است که نمی خورد و نمی آشامد.

۵- صمد کسی است که جوف ندارد . [یا به تعبیردیگر ، جوف ندارد ، یعنی از همتا ، فرزند ، شریک ، فقر ، عیب ، نقص و . . . خالی است و ذات پاک لایزالش از همه نقص و عیوب مبرّاء می باشد]

۶- صمد کسی است که نمی خوابد . (۱) در عبارت دیگری آمده است «صمد» کسی است که ، قائم به نفس است و بی نیاز از غیر او صمد کسی است که تغییرات و دگرگون و فساد ندارد .

امام امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

«لَمْ يَلِدْ ، فَيَكُونْ مَوْلُوداً وَ لَمْ يُؤَلَدْ ، فَيَصِيرْ مَحْدُوداً . . . وَ لَا كُفُوءَ . لَهُ فَيَكْفِيَهُ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فَيَسَاوِيهِ: » او کسی را نژاد که خود نیز مولود باشد ، و از کسی زاده نشده تا محدود گردد . ماندنی ندارد تا با او همتا گردد و شبیهی برای او تصوّر نمی شود تا با او مساوی باشد . (۲)

امام سجاد (علیه السلام) فرموده است : «صمد» کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی برای او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نمی ماند . (۳)

بعضی گفته اند : «صمد» کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می گوید : موجود باشد ، آن هم فوراً موجود می باشد .

مرحوم طبرسی در روایتی آورده که ، اهل بصره نامه ای به محضر امام حسین (علیه السلام) نوشتند و از معنی «صمد» سوال کردند . امام (علیه السلام) در پاسخ آن ها نوشت .

ص: ۳۶۸

۱- بحار الانوار ، ج ۳ ، ص ۲۲۳

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۸۶

۳- بحار الانوار ، ج ۳ ص ۲۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : اما بَعِيدُ « در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید ، چرا که من از جَدَم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود : هر کس بدون علم درباره قرآن سخن بگوید : باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده جای گیرد . خداوند خودش «صمد» را تفسیر و بیان فرموده است : لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ «هرگز نه زاده و نه ذاد نشده و احدی مانند او نیست» آری خداوند «صمد» کسی است که موجود جسمانی مانند : فرزند و سایر اشیاى مادى که از مخلوقات به وجود می آیند از وی متولد نمی شود نه اشیاى لطیف از او متولد شده و نه عوارضى همچون خواب و بیدارى و تفکر و اندوه و شادى و خنده و گریه و خوف و رجاء و تمایل و بی میلی و گرسنگی و سیری بر او عارض می شود.

(۱)

و از وجود مقدس مولی علی (علیه السلام) این طور روایت شده است . و سئل محمّد بن الحنفیه عن الصمد فقال: قال علی (علیه السلام) تأویل الصمد لا اسم و لا جسم و لا مثل و لا شبه و لا صوره و لا تمثال و لا حدوداً محدود و لا موضع و لا مکان و لا- کیف و لا- این و لاهنا و لا- ثمه و لا- علا- و لا- خلاء و لا- ملاء و لا- قیام و لا- قعود و لا- سکون و لا- حرکات و لا- ظلمانی و لا- نورانی و لا- روحانی و لا- نفسانی و لا- یخلومنه موضع و لا- یسعه موضع و لا- علی خطر قلب و لا- علی شم رائحه منفی من هذه الاشياء (۲)

محمّد بن حنفیه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره «صمد» سؤال کرده حضرت فرمود :

تأویل صمد آن است که او نه اسم است و نه جسم نه مانند دارد و نه شبیه و نه صورت و نه تمثال نه حدّ و حدود ، نه محلّ و نه مکان ، نه «کیف» و نه «این» نه این جا و نه آن جا نه پُر است و نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی ، و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده و نه بوئی برای او موجود است . همه این ها از ذات پاکش منتفی است .

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ : این آیه شریفه در ردّ عقائد مزخرف «نصاری» و «یهود» و «مشرکان» عرب است، که برای خداوند سبحان فرزندی یا پدری (العیاذ بالله) قائل بودند ، می فرماید نه زاده و زاده نشده در مقابل این گفتار ، سخنان سخیف کسانی است که معتقد به «تثلیث» (خدایان سه گانه) بودند ، خدای پدر ، خدای پسر ، و روح القدس

ص: ۳۶۹

۱- مجمع البیان ج ۱۰، ص ۵۶۵

۲- جامع الاخبار ، ص ۹

نصاری «مسیح» را پسر خدا و یهود «عزیز» پسر او می دانستند: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۱)

یهود گفتند: عزیز پسر خدا است: و نصاری گفتند: مسیح پسر خدا است! این سخن است که با دهان و زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آن ها باد چگونه از حق منحرف می شوند.

مشرکان عرب نیز، معتقد بودند: ملائکه دختران خدا هستند. وَ خَرَقُوا بَيْنَ وَ بَنَاتٍ بَعْتِرِ عِلْمٍ: «آنها برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند» (۲) از بعضی روایات استفاده می شود که: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ در آیه «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» معنی وسیع تری دارد و یا هرگونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می کند.

که در همان جواب امام حسین (علیه السلام) به اهل بصره گذشت.

اقسام توحید

اشاره

۱- توحید ذات: ذات پاک لایزال باری تعالی بسیط است و قابل تجزیه و ترکیب نیست، زیرا اگر برای او جزء خارجی باشد، طبعاً نیازمند به آن ها است و نیاز برای واجب الوجود، غیر معقول است و اجزاء عقلیه هم ندارد (یعنی ترکیب از ماهیت و وجود یا از جنس و فصل) محال است.

زیرا ترکیب از «ماهیت» و «وجود» فرع بر محدود بودن است، در حالی که می دانیم: وجود آن باری تعالی نامحدود است و ترکیب از «جنس» و «فصل» فرع برداشتن ماهیت است، چیزی که ماهیت ندارد جنس و فصل هم ندارد.

۲- توحید در صفات: یعنی صفات او از ذاتش جدانیست و نیز از یک دیگر جدا نمی شوند. مثلاً «علم» و «قدرت» ما دو وصف است که عارض بر ذات ما است ذات ما چیزی است و علم و قدرت ما چیز دیگر، همان گونه که «علم» و «قدرت» نیز در ما از هم جدا است. مرکز علم روح ما است و مرکز قدرت جسمانی بازو و عضلات ما، ولی در خداوند سبحان نه صفاتش زائد بر ذات اوست و نه

ص: ۳۷۰

۱- سوره توبه، آیه ۳۰

۲- سوره انعام، آیه ۱۰۰

جدا از یک دیگرند بلکه وجودی است تمامش علم تمامش قدرت ، تمامش آزلیت ایدیت ، اگر غیر از این باشد لازمه اش ترکیب است و اگر مرکب باشد محتاج به اجزاء می شود و شیء محتاج ، هرگز واجب الوجود نخواهد بود .

۳- توحید در عبادت : یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست . چرا که ، عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است . کسی که از همگان بی نیاز است ، بخشنده تمام نعمت ها و آفریننده همه موجودات ، و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی شود .

و هدف اصلی از عبادت ، راه یافتن به جوار قرب و رحمت آن کمال مطلق و هستی بی پایان . و انعکاس پرتوی از صفات کمال و جمال او در آوردن به خودسازی و تهذیب نفس است و این هدف جز با عبادت «الله» جل جلاله که همان کمال مطلق است . امکان پذیر نیست و در یک کلمه هدف مخلوقات را معین فرموده است ، وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ . سوره ذاریات ، آیه ۵۶

یعنی : من خلق جن و انس را نیافریدم مگر برای این که (به یکتایی) پرستش کنند .

۴- توحید افعالی : یعنی هر وجودی ، هر حرکتی ، هر فعلی در عالم است . به ذات پاک خداوند ، بر می گردد . مُسَبِّبُ الاسباب او است ، و عله العلل ، ذات پاک او می باشد ، حتی افعالی که از ما سر می زند ، به یک معنی از او است . او به ما قدرت و اختیار و آزادی داده بنابراین ، در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم و در مقابل آن مسئولیم از یک نظر فاعل خداوند است زیرا همه آن چه داریم به او باز می گردد «زیرا که : لا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»

بحثی در واجب الوجود

هر چیزی که به تصوّر بیاید از سه راه بیرون نیست یا در خارج «واجب الوجود» است و یا «ممکن الوجود» و یا «ممتنع الوجود» باشد . «ممکن الوجود» آن است که نسبت «وجود و عدم» به ذات او مساوی باشد . به این معنی که «ذات او» نه مقتضی «وجود» باشد و نه مقتضی «عدم» بلکه در «وجود» محتاج باشد به «علت» و در «عدم» هم محتاج باشد به «علت» نهایت آن است که ، همین

قدر که «علت» برای وجود او یافت نشود، همان کفایت می کند در بقاء آن بر عدم، یعنی تا علت وجود او موجود نشود، بر عدم باقی خواهد بود.

اما «واجب الوجود» آن است که نسبت «وجود» برای او رجحان داشته باشد بر «عدم» و آن بر دو قسم است زیرا که مرجح آن یا ذات او است پس او «واجب الوجود بالذات» باشد و آن منحصر است در ذات باری تعالی و یا مرجح وجود او خارج از ذات او است که «وجود» علت باشد و آن را «واجب الوجود بالغير» گویند مانند سایر موجودات غیر، از ذات باری تعالی و اما «ممتنع الوجود» آن است که نسبت «عدم» برای او راجح باشد و آن نیز بر دو قسم است زیرا که مُرَحِّج عدم او، یا «ذات» او است پس آن را «ممتنع بالغير» گویند مانند ممکناتی که هنوز علت آن ها موجود نشده است به عبارت دیگر:

واجب الوجود: آن است که وجودش به ذاته، ضروری باشد یعنی عِدْمَش ممتنع باشد و عقلاً محال ممکن آن است که وجودش ضروری نباشد.

ممتنع آن است که وجودش بالذات، محال باشد و عدمش ضروری، مثل احتمال نقیض و ارتقاعهما «تساوی زائد و ناقص» و تقدّم شی علی نَفْسِه (۱)

روایات

۱- ابن ابی نجران گوید: از امام جواد (علیه السلام) راجع به توحید سوال کردم و گفتم: می توانم خداوند را چیزی تصور کنم (بگویم موجودی است؟) فرمود: آری ولی چیزی که حقیقتش در کنشود و حدی ندارد زیرا هر چیزی که در خاطر بیاید غیر او باشد. چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکنند. چگونه خاطرها درکش کنند در صورتی که او بر خلاف آن چه تعقل شود و در خاطر نقش بندد، می باشد. درباره خدا تنها همین اندازه به خاطر گذرد: «چیزی که حقیقتش درک نشود و حدی ندارد (۲)» وقتی می گوئیم زمین چیز است «آب چیز است، کوه چیز است»

ص: ۳۷۲

۱- بحث توحید مفصل است، رجوع به باب هادی عشر، و دیگر کتب کلامی شود. در مورد صفات و افعال خداوند سبحان، مانند کلم الطیب و کفایت الموحدين [۱]... و راجع به خداشناسی که بحث عمومی است و درباره عجائب خلقت و اسرار آن ها می باشد. رجوع شود به بحار الانوار ج ۳ ص ۵۷ شود که معروف به توحید مفصل است. و معراج السعاده ص ۷۳ تا ۸۴، عین الحیات مجلسی ص ۴۵ تا ۶۹

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۰۹

توضیح: حقیقت معانی این الفاظ را می فهمیم و صورتی از آن ها در ذهن ما نقش می بندد که محدود به حدی معینی است، مثلاً حد آب این است که روان باشد (اگر جامد شد نامش یخ است) نه آب به خلاف وقتی که بگوئیم

«خداوند چیز است» اولاً باید بدانیم که حقیقت خدا را نمی توانیم درک کنیم ثانیاً ممکن نیست صورتی از خدا در ذهن ما نقش گردد، ثالثاً خداوند سبحان به حدی محدود نگردد و به همین دلیل در ذهن در نیاید.

در روایت دیگر این چنین آمده است که: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام)

: أَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ حُجُّ التَّعْطِيلِ وَحَدُّ التَّيْسِهِ (۱)

از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد که: رواست گفته شود: خدا چیز است؟ فرمود: آری چیزی که او را از حد تعطیل و تشبیه خارج کند و در روایت دیگر دارد که: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقَبَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَالَ: سَأَلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: بِمَا عَرَفْتَنِي نَفْسَهُ، قِيلَ وَكَيْفَ عَرَفْتَنِي نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَا يُشَبِّهُهُ صُورَةٌ وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِي بُعِيدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ، خَارِجٌ مِنْ شَيْءٍ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ (۲)»

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال شد که پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود: به آن چه خودش خود را برایم معرفی کرده، عرض شد چگونه خودش را به تو معرفی کرده؟ فرمود: هیچ صورتی شبیه او نیست و به حواس درک نشود و به مردم سنجیده نشود در عین دوری نزدیک است و در عین نزدیکی دوره (با آن که از رگ گردن به بندگان خود نزدیک تر است (۳)، بندگان در نهایت پستی و او در نهایت علو است) برتر از همه چیز است و گفته نشود چیزی برتر از او است. جلو همه چیز و نتوان گفت جلو دارد (پس جلو بودنش به معنی تقدّم رتبه و علت بودن او است، نه جلو بودن مکانی) در

ص: ۳۷۳

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۳، سابقاً به بعضی روایات توحید، اشاره شد.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۵

۳- سوره ق، آیه ۱۶

ایشاء داخل است نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی (بلکه به معنی احاطه علم و تدبیر و فیضش به اجزاء ممکنات) از همه چیز خارج است نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد (بلکه به معنی شباهت نداشتن به هیچ چیز) منزه است آن که چنین است و جز او چنین نیست و او سرآغاز همه چیز است .

۲- عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ فَقَالَ: الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شِبْهَهُ لَهُ وَلَا نَظِيرَ وَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُّثَبِّبٌ مُّوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۱)

فتح بن یزید گوید: از حضرت ابوالحسن (علیه السلام) راجع به کمترین حدّ خداشناسی پرسیدم؟

فرمود: اقرار داشتن به این که جز او خدائی نیست و ماندنی (در صفات) و نظیری (در الوهیب) ندارد و او قدیم است و پا برجا، موجود است و گم نشدنی و این که چیزی مانندش نیست. ۳- عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَرْزَقِ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ مَتَى كَانَ؟

فَقَالَ: مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أُخْبِرَكَ مَتَى كَانَ؟ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وُلَدًا (۲) نافع بن ارزق به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: به من بفرمائید خدا از چه زمانی بوده؟ فرمود: مگر چه زمانی نبوده تا به تو بگویم از چه زمانی بوده منزّه باد آن که همیشه بوده و همیشه باشد یکتا و بی نیاز است، همسر و فرزند نگیرد (ندارد و نخواهد داشت)

۴- جماد نصیبی گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره «قل هو الله احد» پرسیدم؟

فرمود: نسب خداوند است، به مخلوقش، یکتاست، مقصود مخلوق (بی خلل) است، همیشگی است، نیاز مخلوق به اوست، او را دست آویزی نباشد که نگاهش دارد، بلکه او همه چیز را با دست آویزشان نگه دارد. مجهول را شناسد و نزد هر جاهلی معروف است (زیرا معرف حق فطری بشر است و آثار وجودش عالم و جاهل را فرا گرفته است) یکتاست نه مخلوقش در او باشند. و نه او در مخلوقش محسوس نیست و به لمس در نیاید، دیده گان درکش نکنند، بلند است تا آن جا که دور است (از شدت ظهورش مخفی است) نافرمانی شود و بیامرزد، اطاعت شود و پاداش دهد.

ص: ۳۷۴

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۵

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۸

زمینش او را فرانگیرد و آسمان هایش حامل نگردند، او با قدرتش همه چیز را برداشته ، بی پایان و بی آغاز است ، فراموش نکند، بیهوده گری ننماید، غلط نرود ، بازی نکند ، خواستش را منعی نیست (هر چه خواهد فوراً پدید آورد . داوریش (در قیامت) پاداش است (ستم و جور در آن نیست) و فرمانش جاریست: فرزند ندارد تا ارثش برسد (چیزی از او جدا نشده تا قسمتی از او به دیگری منتقل شده باشد) زائیده نیست تا شریکش باشند (تا پدرانش انباز او بلکه بالاتر از او باشند) از چیزی جدا نشده تا آن چیز در صفات و خصوصیات شریک و ماندش باشد ، و هیچکس همتای او نیست (۱) و نسب و شناسنامه او در سوره قل هو الله احد در صفحات قبل گذشت .

۴- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً (۲)

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمودند : درباره خلق خدا سخن گوئید و راجع به خداوند سخن نگوئید زیرا سخن راجع به خدا (ذات او) سرگردانی برای گوینده زیاد نکند و در روایت دیگر فرمودند :

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ حَرِيْزٍ : تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ . (۳)

درباره هر چیزی سخن گوئید ولی راجع به ذات پروردگار متعال ، سخن نگوئید و در روایت دیگر : عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتَّى يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۴)

حضرت امام صادق (علیه السلام) به محمد بن مسلم فرمود :

ای محمد مردم همیشه و از هر دری سخن گویند تا آن جا که درباره خدا هم سخن گویند چون شما آن را شنیدید بگوئید : شایسته پرستش جز خدای یکتای بی مانند ، نیست .

ص: ۳۷۵

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۳

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۴

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۵

۴- اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۵

۵- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُؤَصِّلِي ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: جَاءَ حَبِيزٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَيْلٌ رَأَيْتَ رَبِّكَ حِينَ عَيْدَتُهُ؟ قَالَ: قَالَ: وَيَلَّكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبَّالْمَ أَرُهُ قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ؟ وَيَلَّكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (۱)

حضرت امام صادق (عليه السلام) فرمود: (یهودی) عالمی خدمت امیرالمؤمنین (عليه السلام) رسید و گفت: ای امیرمؤمنان: پروردگارت را هنگام پرستش او دیده ئی! فرمود: وای بر تو من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده ام پرستم، عرض کرد: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو دیدگان

هنگام نظرافکندن او را درک نکنند ولی دل ها با حقایق ایمان او را دیده اند

۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِيرِ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ وَلَا يَمَسُّ وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَلَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْوَهْمُ وَلَا تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ وَكُلُّ شَيْءٍ حَسَّتُهُ الْحَوَاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الْأَيْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرَهُ وَكَوَّنَ الْأَشْيَاءَ فَكَانَتْ كَمَا كَوَّنَهَا وَعَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ (۲)»

عبدالله بن جریر عبدی از امام صادق (عليه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند: ستایش مخصوص خدایی است که، حس نمی شود، مورد جست و جو قرار نمی گیرد (بادست) لمس نمی گردد به حواس پنج گانه نمی گردد خیال ها بر او چیره نمی شوند، زبان ها قدرت توصیف او را ندارند. چیزی که حواس آن را حس کند و با دست ها لمس نمایند، آن چیز آفریده است. سپاس مخصوص خداوندی است که، بود هنگامی که غیر از او چیزی نبود و چیزها را ایجاد نمود و آن ها را همان گونه که او ایجاد کرده شدند و آن چه هست و خواهد بود، را می داند.

۷- عَنِ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ:

جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا؟

ص: ۳۷۶

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۱۳۱

۲- توحید صدوق ص ۷۴ مترجم

قال: فقال له علي (عليه السلام): إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ وَرَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى هُوَ كَائِنٌ بِلا كَيْنُونِهِ كَائِنٌ كَانَ يَكُونُ كَائِنٌ لَمْ يَزَلْ بِلا- يَزَلْ وَبِلا كَيْفٍ يَكُونُ كَانَ لَمْ يَزَلْ لَيْسَ لَهُ قَبْلُ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلا قَبْلٍ وَبِلا غَايَةٍ وَلا مُنْتَهَى ، غَايَةٌ وَلا غَايَةَ إِلَيْهَا غَايَةٌ أَنْقَطَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ غَايَةٌ كُلُّ غَايَةٍ (١)

نزال بن سبیره می گوید: مردی یهودی به نزد حضرت امام علی (علیه السلام) آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! پروردگار ما از چه موقع وجود دارد؟

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: از چه هست؟ به چیزی گفته می شود که ابتداء نبوده و بعد به وجود آمده است و پروردگار ما بدون آن که بودنی باشد وجود داشت (یعنی) بود بی آن که چگونگی داشته باشد، همواره بود و خواهد بود، بدون آن که چگونگی داشته باشد، او بود.

٨- عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام) مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ؟

قال: الَّذِي اجْتَمَعَ الْأَلْسُنُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَيْتُنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ» (٢)

ابوهاشم جعفری می گوید: از امام باقر یا امام جواد (علیه السلام) پرسیدم که معنای یگانگی چیست؟ حضرت فرمودند:

(یگانه) چیزی است که در تمام زبان ها به یگانگی آن اتفاق نظر دارند ، همان طوری که خداوند می فرماید: «اگر مشرکان سؤال کنی که چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ به طور یقین می گویند: خدا، (٣)

٩- قَالَ الْبَاقِر (عليه السلام): الْأَحِيدُ الْمُتَفَرِّدُ وَالْأَحِيدُ وَالْوَّاحِدُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ وَهُوَ الْمُتَفَرِّدُ الَّذِي لَا نَظِيرَ لَهُ وَالتَّوْحِيدُ: الْإِقْرَارُ بِالْوَحْدَةِ وَهُوَ الْإِنْفِرَادُ، وَالْوَّاحِدُ الْمُتَبَائِنُ الَّذِي لَا يَبْعَثُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَتَّجِدُ بِشَيْءٍ... (٤)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: یگانه تک و یکتا می باشد واحد و احد به یک معنا هستند، و خداوند یگانه ای است که، ماندی برای او نیست، و توحید یعنی: اعتراف و اقرار نمودن به یگانگی او و موجود یگانه، چیزی

ص: ٣٧٧

١- توحید صدوق ص ٧٦

٢- توحید صدوق ص ٨٦، سوره عنکبوت، آیه ٦١

٣- سوره عنکبوت، آیه ٦١

٤- توحید صدوق ص ٩٨

است که ، نه از چیزی گرفته شده و نه متحد به چیزی می شود ، به همین دلیل است که ، می گویند : ابتدای عدد از یک است و یگانگی جزء عدد نیست زیرا عدد بریگانگی واقع نمی شود و بر دو ، اقرار می گیرد ، پس معنای این سخن که گفته می شود : خداوند یگانه است . یعنی : خداوند معبودی است که ، مخلوقات از درک و تسلط به کیفیت او به خاطر یگانگی پروردگارشان ، متحیر و سرگردان هستند و خداوند بالاتر از آن است که ، به صفات مخلوقات خود درآید .

۱۰- عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ فَكَتَبَ (عليه السلام): سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لِاجْسَمِ وَلَا صُورَةٍ (۱)

حمزه بن محمد می گوید : به ابوالحسن (امام موسی کاظم (علیه السلام)) نوشتم . و از جسم و صورت (بودن خداوند متعال) سؤال کردم . آن حضرت نوشتند : کسی که مثل چیزی نیست از جسم و صورت بودن پاک و منزّه است . ۱۱- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَاسَانِيِّ ، قَالَ :

كَتَبْتُ إِلَيْهِ (عليه السلام): أَنَّ مَنْ قَبْلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ قَالَ: فَكَتَبَ (عليه السلام) سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوصَفُ ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲)

محمد بن علی قاسانی (کاشانی) می گوید : به امام موسی کاظم (علیه السلام) نوشتم : در منطقه ما کسانی هستند که درباره توحید و یگانگی خداوند اختلاف دارند ، آن حضرت نوشتند ، پاک و منزّه است کسی که ، اندازه ندارد و وصف نمی شود ، چیزی مثل او نیست و او شنوای بیناست .

۱۲- يعقوب سیراج می گوید : به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : بعضی از یاران ما ، گمان می کنند که ، صورت خداوندمانند صورت انسان است و دیگران می گویند: صورت او مانند صورت شخصی است که ، دارای موهای پیچ در پیچ و کوتاه است (در این هنگام) امام صادق (علیه السلام) به سجده افتاد و سپس سر

ص: ۳۷۸

۱- توحید صدوق ص ۱۱۲

۲- توحید صدوق ص ۱۱۸

(مبارک) خود را بلند کردند و فرمودند: پاک است کسی که مثل او چیزی نیست، و چشم‌ها او را درک نمی‌کنند و علمی نمی‌تواند او را در بر بگیرد (به عمق شناخت او برسد) چیزی را که متولد نشده است زیرا فرزند شبیه پدر است (و اگر قرار باشد فرزندی داشته باشد باید مثل خدا باشد، در حالی که این چنین نیست) و از چیزی هم متولد نشده است، زیرا باید مثل همان کسی باشد که، متولد شده است، و هیچ یک از مخلوقاتش همتای او نیستند و بسیار بزرگ‌تر از صفاتی است که غیر او دارند. (۱)

۱۳- هارون بن عبدالملک می‌گوید: از حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره توحید (یگانگی خداوند) سؤال شد. آن حضرت فرمودند: او ثابت شده و موجود است نه این که باطل و شمرده شده باشد و هیچ صفتی از مخلوقات در او نیست و برای او ویژگی‌ها و صفاتی وجود دارد. پس صفات و اسم‌های آن صفات در مخلوقات او، مثل شنوای بینا، مهربانی، رحمت و مانند آن، صفات (الهی) صفات ذات است که، به جز برای خدای متعال (به موجود دیگری) شایسته نیست، خداوند نوری است که، در آن تاریکی وجود دارد (نور مخلوق است و خداوند او را ایجاد می‌کند) و زنده‌ای است که، مرگ در او نیست و دانایی است که نادانی در او وجود ندارد و بی‌نیازی است که، چیزی در او دخالت ندارد پروردگار ما، ذاتاً زنده، دانا و بی‌نیاز است. (۲)

۱۴- عَنْ عَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَانَ حَيًّا بَلَا كَيْفَ وَلَا أَيْنَ وَلَا كَانَ فِي شَيْءٍ وَلَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَلَا ابْتَدَعَ لِمَكَانِهِ مَكَانًا وَلَا قَوَى مَا كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ وَلَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ يُكُونُ وَلَا كَانَ خَلْوًا مِنَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمُلْكِ قَبْلَ انْشَاءِهِ وَلَا يَكُونُ خَلْوًا مِنَ الْقُدْرَةِ بَعْدَ ذَهَابِهِ... (۳)

امام موسی کاظم (علیه السلام) فرموده اند:

حقیقتاً خداوند (که هیچ خدایی جز او نیست) بدون کیفیت و داشتن مکان و قرار گرفتن در چیزی یا بر چیزی زنده است و برای جایگاه خود جایی را به وجود نیاورده است، بعد از به وجود آوردن اشیاء،

ص: ۳۷۹

۱- توحید صدوق ص ۱۲۲

۲- توحید صدوق ص ۱۷۶

۳- توحید صدوق ص ۱۷۶

قوی نگشت (بلکه همیشه قوی بوده است) و با هیچ چیزی که آفریده است شباهت ندارد و قبل از ایجاد آن، خالی از قدرت پادشاهی نبوده و پس از رفتن آن خالی از قدرت نمی باشد. خداوند، خدای زنده ای بود بدون این که او ایجاد شده باشد، قبل و بعد از این که، چیزی را به وجود بیاورد، مالک بود برای خداوند و اندازه ای نیست و نمی توان او را به وسیله چیزی که به او شباهت دارد شناخت و با باقی ماندن (و گذشت زمان) پیر نمی شود برای خواندن چیزی صدا را بلند نمی کند و تمام اشیاء از ترس او، به صدا در می آیند و خداوند زنده بود، بدون این که زندگی او، ایجاد شده باشد و به بودن (در جایی) وصف نمی شود و کیفیت او، اندازه گیری نمی گردد و در جایی متوقف و در مکانی ساکن نمی شود. بلکه ذاتاً زنده است و هیچ وقت قدرت از او جدا نمی شود، آن چه و هر چه می خواهد با خواست قدرت خود، ایجاد می کند. بدون کیفیت بودن و بدون مکان خواهد بود. هر چیزی به جز ذات او نابود می شود و مخلوقات و کارها به او تعلق دارند و او پروردگار جهانیان مبارک است.

۱۵- عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فَقَالَ: أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّهِ مَتَى كَانَ؟ فَقَالَ لَهُ: «وَيَلَيْسَ بِكَ، أَخْبَرَنِي أَنْتَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أُخْبِرَكَ مَتَى كَانَ سُيُحَانٌ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ وَلَا يَزَالُ فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (۱)

ابو حمزه ثمالی می گوید: نافع بن ازرق از امام باقر (علیه السلام) پرسید: به من خبر بدهید که خداوند از چه زمانی بوده است؟ آن حضرت فرمودند: وای بر تو، تو، به من بگو که در چه زمانی نبوده است تا به تو بگویم که از چه زمانی بوده است؟ پاک است کسی که بوده و خواهد بود، یگانه، بی نیاز، بدون شریک و فرزند است.

۱۶- یونس بن عبدالرحمن می گوید: به امام موسی کاظم (علیه السلام) عرض کردم: به چه دلیل خداوند پیامبر خود را به سوی آسمان و از آن جا به سدره المنتهی و از آن جا به حجاب نور برد و او را مورد خطاب قرار داد و در آن جا با او گفت و گو نمود و خداوند به مکان توصیف نمی شود؟ آن حضرت

ص: ۳۸۰

فرمودند : خداوند به مکان توصیف نمی شود و زمان بر او جاری نمی شود . اما خداوند اراده کرد که فرشتگان و ساکنان آسمان هایش را به وجود او شرف بخشد و به دیدار او گرامی داشت و از شگفتی های بزرگی چیزهایی ببیند که بعد از افتادن از آن ها خبر داد ، و این آن چنان نبود که تشبیه کنندگان (خداوند به چیزی) می گویند و خداوند منزّه و بالاتر از آن چیزی است که نسبت به او شریک قرار می دهند . (۱)

۱۷- عَنِ الْمَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ : « مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فِي شَيْءٍ أَوْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ ، لَوْ كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى شَيْءٍ لَكَانَ مَحْمُولًا وَ لَوْ كَانَ فِي شَيْءٍ لَكَانَ مَحْضُورًا وَ لَوْ كَانَ مِنْ شَيْءٍ لَكَانَ مُحَدَّثًا » (۲)

مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند : کسی که گمان کند خداوند در چیزی یا از چیزی (متولد شده) یا بر (روی) چیزی قرار گرفته است به طور یقین مشرک است اگر خداوند بر (روی) چیزی بود یقیناً حمل شده می باشد و اگر در چیزی قرار داشت حقیقتاً محصور (محدود) می شد و اگر از چیزی (گرفته و متولد) می شد آفریده شده بود .

۱۸- يعقوب بن جعفر از امام موسی کاظم (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند : خداوند همیشه بدون زمان و مکان بوده و اینک نیز همان طور است هیچ جایی از وجود او خالی و هیچ مکانی مشغول به آن نیست و در مکان جای نگرفته است . «خداوند فرموده است : مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا : (۳)»

«هیچ سه نجوا کننده ای (با هم آهسته) نجوا نمی کنند ، مگر این که خداوند چهارمین و هیچ ، چهار نجوا کننده نجوا نمی کنند مگر این که خداوند پنجمین آن ها است و هیچ پنج نجوا کننده نجوانمی کنند مگر این که خداوند ششمین آن ها است نه کم و نه بیشتر از آن ، مگر این که خداوند هر جا که باشند با آن ها همراه است . (۴)»

ص: ۳۸۱

۱- توحید صدوق ص ۲۴۲

۲- توحید صدوق ص ۲۴۸

۳- سوره مبارکه مجادله ، آیه ۷

۴- توحید صدوق ص ۲۴۸

۱۹- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «أَذْكُرُوا مِنْ عَظَمَتِهِ اللَّهُ مَا شِئْتُمْ وَلَا تَذْكُرُوا ذَاتَهُ فَإِنَّكُمْ لَا تَذْكُرُونَ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ»

(۱)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: هر چه از بزرگی خداوند می خواهید بیان کنید اما از ذات او یاد نکنید، زیرا آن چه شما از خداوند بیان می کنید او بزرگ تر از آن است.

۲۰- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» امام صادق (علیه السلام) فرمودند: درباره سخن خداوند که فرموده است: زمانی که سخن به (همه چیز) به سوی پروردگار تو است آیه ۴۲ نجم نقل می کند که آن حضرت فرمودند: زمانی که سخن به خداوند ختم شد (خود را) نگه دارید و سعی نکنید که درباره ذات او سخن بگوئید.

(۲)

بحث نبوت

اشاره

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ إِخْتَارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسِلَهُ ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعْتَهُ ، إِذِ الْخَلِيقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ ، وَ بَسْتِرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَيْدِ مَقْرُونَةٌ ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا يَلِ الْأُمُورِ ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ السُّهُورِ ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ ، ابْتَعْتَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِتِمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَىٰ امْتِصَاءِ حُكْمِهِ ، وَ انْقِذَادًا لِمَقَادِيرِ حُكْمِهِ ، فَزَأَى الْأَمَمَ فِرْقًا (فِرْقًا) فِي آذْيَانِهَا ، عُكْفًا عَلَىٰ نِيرَانِهَا ، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا ، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزْفَانِهَا ، فَانَارَ اللَّهُ [بِأَبِي] مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ظَلَمَهَا ، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا ، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ عُجْمَهَا ، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ ، فَانْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ .

وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ ، وَ رَغْبَةٍ ، وَ إِثْنَارٍ ، فَمُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) مِنْ [عَنْ] تَعَبِ هَيْدَةِ الدَّارِ فِي رَاحِهِ ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ وَ مَجَاوِرِهِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي ، وَ نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ ، وَ صَفِيَّتِهِ [فِي الذِّكْرِ] وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيَّتِهِ ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

ترجمه: شهادت می دهم که پدرم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده خدا و پیامبرش می باشد، او را پیش از آن که به پیامبری بفرستد، اختیار نمود و برگزید و آن حضرت را پیش از آفرینش به انبیاء و امت آن ها معرفی

ص: ۳۸۲

۱- توحید صدوق ص ۶۹۴

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۵

فرمود . و آن ها حضرت را پیش از بعثتش برگزید و گزینش آن حضرت قبل از خلقت عالم ، انجام یافت هنگامی که هنوز همه موجودات در پرده غیب مستور و حوادث هولناک در حجاب و درکتم (مستور) عدم فرو رفته بودند . این گزینش و انتخاب در آن وقت ، قبل از پیدایش عالم به جهت علم ذات ربوبی به پایان کارها و احاطه به رویدادهای روزگار، و آشنایی به زمان و مکان و مقدرات خود بود .

او را آفریدگار متعال پس از همه انبیاء مبعوث فرمود تا کار پیامبری را با شخصی او به آخر برساند . و با آن حضرت فرمان خویش را در دور آخرین بعثت به راه اندازد . و مقدرات حتمی خود را مجری سازد . آن حضرت پس از برانگیخته شدن دریافت علیرغم شناخت فطری بشر به خدای یگانه اّمّت ها در دین متفوّقند .

و هنوز در آتشکده ها به اعتکاف نشسته اند (مراد ایران زمان بعثت است) و در بتکده ها بت ها پرستش می شود در این هنگام بود که خداوند متعال ابرهای نیزه ظلمت را به وسیله پیامبر روشن نمود . و از دل ها ابهام و از چشم ها سایه حیرت را بزود ، و آن حضرت مردم جهان را به هدایت واداشت و آنان را از گمراهی ها و ناپینائی ها نجات بخشید . و آنان را به دین استوار هدایت و به صراط مستقیم فراخواند . آنگاه (که رسالت خود را انجام داد) خدا آن حضرت را به لطف و مهربانی و با میل و رغبت خودش و ایثار دنیا بر آخرت به سوی خویش خواند و بدنشان هم اکنون محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) از رنج خانه دنیا راحت و در میان فرشتگان ابرار و رضوان پروردگار غفّار فرورفته و در قرب ملک حنّار بار یافته است . درود خداوند و رحمت و برکاتش بر پدرم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امین و برگزیده و پسندیده وی باد .

نغات

رسول پیامبر ، فرستاده شده ، کسی که مأمور رسانیدن پیام از جانب کسی برای دیگری باشد . پیغامبر ، قاصد ، پیک ، فرستاده شده از جانب خداوند . پیغمبر ، رُسل و رُسلا جمع ، اَرْسَلْ بِهِ إِلَيْهِ ، نزد او فرستادش

۱۲۵ مورد فقط کلمه رسول در قرآن آمده است .

اِخْتَارَهُ: انتخاب نمود او را اِخْتِيَار ، برگزیدن ، گزین کردن ، پسندیدن در کاری یا امری آزادی و تسلط داشتن و در اصطلاح حالت با صفتی است در انسان که به واسطه آن اعمال نیک و پسندیده را بر افعالی زشت و ناپسند یا برخی از کارها را بر کارهای دیگر رجحان می دهد و نام مسلکی که طرف داران آن مفوضه نامیده می شوند ، به عقیده آنان خداوند به انسان آزادی و قدرت داده و اختیار را به او تفویض کرده و هر کسی در اعمال و افعال خود قادر و مختار می باشد ، ضد جَبْرِيَّهَاتُتَجِبُهُ : برگزیدن او را به معنی انتخاب است که به معنی برگزیدن ، بیرون کشیدن و برگزیدن چیزی که از میان چیزهای دیگر ، برگزیدن کسی از میان جمعی برای کاری ، آمده است ، اِنْتَجَبَ الشَّيْءُ چیزی را برگزیده انتخاب کرد .

سَمَاءُ : مشخص کرد او را ، سَمَا يَسْمُو سَمَوًا ، الرَّجُلُ زَيْدًا وَ بَزِيدًا ، آن مرد را زید نام گذاشت اَسْمَى الشَّيْءُ آن چیز را بالا برد .

السَّامِي بِالْأَرُونَدَةِ ، به بالا نگاه کننده ، نام گذارنده سأمون و سُمَاهُ ج ، و به معنی آسمان

إِضْيَافًا : اختیار کرد او را ، أَصْفِيَاءَ (الْصَّفِيُّ وَ الصَّفِيَّةُ) برگزیده ، ممتاز ، الْمُصْطَفَى برگزیده ، اختیار شده و این کلمه ۱۶ مرتبه در قرآن آمده است و کلمه اصطفاة یک بار آمده در سوره مبارکه بقره آیه ۲۴۷ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ ا

اِبْتَعَثَهُ: او را مبعوث داشت

بَعَثَ برانگیخت ، فرستادن ، بَعَثَهُ بَعَثًا وَ تَبَعَاثًا او را به تنهایی فرستاد ، بَعَثَهُ او را تهییج کرد ، برانگیخت ، بیدارش کرد بَعَثَهُ عَلَيَّ الشَّيْءُ او را تحریک کرد انجام دهد . يَوْمَ الْبَعْثِ روز قیامت ، برانگیخته شدن مردگان روز رستاخیز ، این کلمه با ابعادش ۷۲ مورد آمده .

المَكْنُونَةُ : مستور ، مَكْنُون ، پوشیده و پنهان کرده ، پنهان داشته شده

سِتْرٌ: (بکسر سین) پرده ، پوشش ، اَسْتَارَ وَ سَتَّرَ جمع سَتْرٌ سَتْرًا وَ سَتَّرَ الشَّيْءَ ، آن را پوشانید . السِّتْرُ پوشش ، پرده سْتُرَج

ص: ۳۸۴

این سه مورد آمده است . ۱- آیه ۲۲ فصلت

۲- آیه ۹۰ سوره کهف ۳- آیه ۴۵ سوره اسراء ستر (به فتح سین) مصدر به معنای پوشیدن آهاویل: جمع أهوال ، جمع هؤل ، حوادث ترس آور، بیم

هالَ يَهْوُلُ هَوْلًا الْأَمْرُ فلاناً ، مطلب فلانی را بترس انداخت ، مطلب فلانی را ترساند الهؤل ترسیدن ، هؤل کردن ، وحشت کردن ، أهوال و هؤل جمع

مَصُوْتَةٌ : محفوظ . حفظ کرده شده ، نگاه داری شده ، مصونیت ، مصون بودن ، محفوظ بودن ، صانَهُ يَصُوْنُهُ صَوْنًا وصياناً وصيانَةً و اصطانَهُ اصْطِيانًا ، حفظ و نگهداریش کرد .

المَصُون نگهداری و حفاظت شده

نهایه : حدی که شیء در آن جا تمام می شود .

نهایت : پایان امری یا چیزی ، نهایت جمع

از ریشه نَهَاہَ يَنْهَوُ نَهْوَاً بازداشت ، منعش کرد .

نَهَى وَ نَهَى إِلَيْهِ الْخَبْرُ ، خبر به او رسید

إِنْتَهَى إِنْتِهَاءَ الشَّيْءِ ، چیزی پایان یافت ، چیزی به نهایت رسید . این کلمه ۵۶ مورد با مشتقاتش آمده است و کلمه منتهی ، دوبار آمده در سوره نجم آیه ۱۴ و ۴۲

مَأْيَلٍ : جمع مأل ، به معنی عاقبت و آخرکار

مأل ، مرجع ، بازگشت ، به جای بازگشت ، عاقبت الْحَوَادِثُ : رویدادها ، حوادث جمع حادثه

حادث صفت فاعلی از حدوث ، تازه ، نو، نوشونده ، آن چه تازه پدید آمده مقابل قدیم

حادث مؤنث حادث نور رسیده آن چه تازه پدید آمده ، پیش آمد واقعه آسیب و بلا ، حادثات و حوادث جمع حَدَثٌ حَدَثًا الْأَمْرُ انجام شده به وقوع پیوست ، این کلمه ۳۶ مورد آمده است .

دُهور: جمع دهر، روزگاران دراز، دُهر روزگار بی پایان که اول آخر ندارد.

زمان دراز، عصر و زمان، زمانه، اذهر و دُهور جمع، دُهری کسی که منکر وجود خدا باشد و بگوید:

دنیا ازلی و ابدی است و صانعی ندارد و پس از زندگی در این دنیا جهان دیگر نیست یعنی حشر و معاد نخواهد بود.

دَهْرَ دَهْرًا الْقَوْمَ وَ بِالْقَوْمِ أَمْرٌ مَكْرُوهٌ، برای آن ها حادثه بدی روی داد.

دو مورد در قرآن آمد (۱)

مَوَاقِعُ: جمع موقع، محل یا زمان، حادثه

مَوَاقِعُ، جای واقع شدن، جای افتادن، جای فرود آمدن، وَقَعَ يَقَعُ وَقُوعًا الشَّيْءُ مِنْ يَدِي، چیزی افتاد چیزی از دستم افتاد، وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ، سخن درباره آن ها اجرا شد. وَقَعَ الْحَقُّ، حق انجام شد، الْمَوَاقِعُ مَحَلٌّ وَاقِعٌ شَدْنٌ، محل افتادن جای، واقع شدن و افتادن

این کلمه ۲۴ مورد در قرآن آمده است. و کلمه مَوَاقِعُ، یک بار در سوره واقعه آیه ۷۵ آمده است.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ: سوگند به مواقع نزول ستارگان

الْمَقْدُورُ: مقدر شده، به صیغه معمول، مقذور، قدرت داده شده، توانا شده بر چیزی آن چه در تحت قدرت و در خور توانایی است امر حتمی

قَدَرَ، قَدِرَ، قَدْرًا و قُدْرَةً و مَقْدَرَةً و مَقْدَرَةً و قُدْرَةً و قُدْرَةً و قُدْرَانًا و قِدَارًا و قِدَارًا عَلَى الشَّيْءِ، قادر شد توانا شد، توانست چیزی را انجام دهد. تقدیر در اصطلاح متکلمین هر موجودی را به اندازه خلق کردن، تقدیر و سرنوشت، تقادیرج

این کلمه ۱۳۰ مورد آمده است با مشتقاتش، خود کلمه مَقْدُورُ یک بار، آمده در سوره احزاب آیه ۳۸ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا

ص: ۳۸۶

عَزِيمَه : اراده حتمی ، غیر قابل تخلف

اراده ثابت و مؤکد ، دعا و افسون که بر آفت رسیده و به بیمار بخوانند برای شفا یافتن او ، عزائم جمع عزیمت قصد کردن ، آهنگ کردن ، دل برکاری نهادن ، عَزَمَ عَزْماً و عَزَمَ مَعْزِماً و عَزَمَ عَزِماً و عَزَمَهُ و عَزَمَهُ و عَزَمَانَا الأَمْرَ و عَلَى الأَمْرِ ، تصمیم گرفت اراده کاری کرد .

العزم اراده و تصمیم قطعی ، رأی ، تصمیم قبلی ، العزیمه ، اراده آهنین ، تصمیم قطعی ، دل برکاری نهادن . عَزَمَ عَزْماً و عَزَمَ مَعْزِماً و عَزَمَ عَزِماً و عَزَمَهُ و عَزَمَهُ و عَزَمَانَا الأَمْرَ و عَلَى الأَمْرِ تصمیم گرفت اراده کاری کرد .

العزم اراده و تصمیم قطعی ، رأی ، تصمیم قبلی ، العزیمه اراده آهنین ، تصمیم قطعی ، دل برکاری نهادن .
این کلمه با مشتقاتش ۹ مورد آمده است .

إمضاء : گذراندن ، گذرانیدن ، روان کردن ، تمام کردن و پایان دادن کاری یا امری ، نام خود را در ذیل حکم یا نام ، یا سند نوشتن ، علامت یا اسمی که پای نامه یا سند بگذارند .

مَضَائِمُ مَضِيٍّ وَ يَمْضُو مَضَاءً وَ مُضَوًّا عَلَي الأَمْرِ ، مداومت کرد . برکاری ، کاری را انجام داد و با تمام رسانید . مَضَا عَلَي البَيْعِ ، معامله را تمام کرد ، اجازه معامله را داد ، أَمْضَى إِمضَاءً الأَمْرَ مطلب را انجام داد و گذراند .

این کلمه در قرآن پنج مورد آمده است .

مَقَادِيرُ حَتْمِهِ : مقدرات حتمیه اش (اضافه موصوف به صفت ، المقادیر الحتمیه) در لغت المقذور، گذشت و اشاره شد فَرَأَى الأَمَمَ : پس دید ملت ها را ، یافت آنان را رأی مأخوذ از رأی عربی ، اندیشه ، فکر ، عقل ، عقیده تدبیر ، رَأَى يَرَى رِئاً و رُؤْيَهُ و رَاءَهُ و رِيئَاناً ، دید مشاهده کرد نگاه کرد . و اصل يَرَى يَرَى بوده ولی به اصل خود استعمال نمی شود مگر ندرتاً ، صیغه امر آن (ر) می باشد یعنی نگاهکن ، بین (یا تَرَى و یا هَلْ تَرَى ، آیا می بینی ، گمان می کنی ، و مَضَارِعِ رَأَى ، به معنی ظَنُّ ، یعنی گمان کرد نمی آید مگر به صیغه ، مجهول الرأى رأى و نظر انسان ، تدبیر آراء و آراء جمع ، این کلمه

حدوداً ۳۰۰ بار آمده است. با تمام ابعادش ، اُمَم جمع اُمَّت است . اُمَّت به معنای گروهی از مردم جماعت ، پیروان یک پیغمبر ، اُمَّه ، اَمَّا وَ اَمَمَّ وَ تَأَمَّم وَ اِئْتَمَّ

آهنگ او کرد ، به قصد او رفت . اَمَّ امامهً وَ اَمَّا و اماماً القوم و بالقوم ، پیشوای آن ها شد . رهبر آن ها شد الام مادر ، اصل و سرچشمه هر چیز ، الامه جماعت ، گروهی از مردم ، راه روشن امت .

این کلمه ۱۰۷ مرتبه با تمام مشتقاتش آمده است و خود اَمَم ۱۳ مرتبه آمده است .

فَرَقَ : «با کسر فا و فتحه را ، جمع فرقه ، گروه»

فِرْقَه : طایفه ، گروه ، دسته ای از مردم .

فَرَقَ فَرَقاً وَ فُرْقَاناً بینهما ، میان آن دو فاصله انداخت ، فَرَقَ الْبَحْرَ - دریا را شکافت فَرَقَهُ فِرَاقاً وَ مُفَارَقَهُ از او دور شد ، از او مفارقت کرد . الْفَرَقِ شکافتن - اختلاف ، تفکیک فرق موی سر ، کتان ، الْفِرْقُ گروه بچه ها ، یک قسمت از هر چیز ، یک قطعه از چیز شکافته شده . این کلمه با تمام ابعادش ۷۹ مورد آمده است .

عَكَفًا : (به ضم عین و تشدید کاف) جمع عاکف ، ملازمان عاکف ، بازدارنده خود ، گوشه نشین ، کسی که ، در مسجد یا در گوشه ای برای عبادت مقام کند . عاکفون و عکوف جمع . عَكَفَهُ عَكْفًا عَنِ الْأَمْرِ او را از کاری بازداشت ، منعش کرد .

عَكَفَهُ عَلَى الْأَمْرِ ، او را ملزم به انجام آن کار کرد . کار را بگردنش انداخت .

این کلمه ۹ مورد آمده است . نیران ها : نیران جمع نار ، به معنای آتش ها و ۱۹۴ مورد در قرآن آمده است . اَوْثَانِهَا : اَوْثَان : جمع وَثْنٌ ، به معنی بت از سنگ باشد یا چوب یا چیز دیگر ، و ثنی بت پرستی وَثْنٌ وَ وِثْنٌ وَ وِثْنٌ ، پیمان خود استوار ماند ، الْوِثْنُ بُتٌ ، صَنَمٌ ، اَوْثَانٌ وَ وِثْنٌ وَ وِثْنٌ وَ وِثْنٌ وَ اُثْنٌ جمع

این کلمه در سه مورد آمده است . ۱- حج ۳۰ ، ۲- عنكبوت ۱۷ ، ۳- عنكبوت ۲۵

انار: به معنی روشن ساخت در کلمه نیران گذشت. ظَلَمَها: (به ضم ظا و فتحه لام، جمع ظَلَمْتُ، به معنی تاریکی ها، ظَلَمًا تاریکی، بسیار تاریکی ظَلَمَ ظُلْمًا وَ ظَلَمًا وَ مَظْلَمَةً، چیزی را در غیر محلّ خود قرار داد ظَلَمَهُ حَقَّهُ، حقّ او را نداد. به او ستم کرد، الظلمه و الظلمه ظلمت، تاریکی، تیره گی ظلم و ظلمات و ظلمات جمع این کلمه ۲۰۶ مورد ظاهراً در قرآن آمده است

بُهَمَها: بُهَمَ به ضم با و فتح هاء به معنی مسائل مشکل و پیچیده و حیرت زا، جمع بُهَمَه

أَبْهَمَ البَاب، در را بست، أَبْهَمَ الأمرَ مطلب را مبهم و نامعلوم کرد. تَبَهَّمْ وَإِسْبَتْهَمَ الأمرُ عَلَيْهِ البُهَمَه فرد دلیری که کسی حریف او نشود، أَبْهَمَ - بُهَمَ - بُهَمَ ج، کسی که سخن فصیح گفتن را نتواند و گنگ، بَهَمَ جمع، کار سخت و مشکل شده

جَلَى: روشن ساخت، جَلَا جَلًّا روشن و آشکار شد. الْجَلَى آشکار، جَلَى، واضح، روشن، جلا داده شده

این کلمه پنج بار آمده است وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۱)، و قسم بروز هنگامی که عالم را به ظهور خود روشن سازد.

عَمَمَها، عُمَمَ (به ضمن غین و فتح میم) به معنی تحیر و راه نیافتن، عَمَمَهُ عَمًّا، آن را پوشانید. اندوهگینش کرد عَمَّ عَلَيْهِ الأمرُ، مطلب بر او پوشیده ماند، مطلب برای او مبهم شد. (این کلمه ۱۱ مورد آمده است.

الْعَوَايِه: (به فتح غین) گمراهی، ضَبَدٌ رَشِدٌ عَوَى يَعْوَى عَوًى وَ عَوَى يَعْوَى عَوًى، گمراه شد، سرگردان شد، ناامید شد، نابود شد، عَوَى وَ أَعَوَى وَ عَوَى الرَّجُلُ، گمراهش کرد، سرگردانش کرد. این کلمه ۲۱ مورد آمده است.

عَمَايَه (به فتح عین، به معنی کوری و گمراهی)

عَمَى يَعْمَى عَمًى کور شد، جاهل و کور باطن شد. عَمَى عَلَيْهِ الأمرُ، مطلب بر او مشتبه شد. أَلْعَمَى کور، نابینا عَمُونَ ج

ص: ۳۸۹

این کلمه ۳۳ مرتبه آمده است. ایثار: ترجیح دادن به برگزیدن دیگری بر خود بذل کردن، دیگری را بر خود برتری دادن و سود او را بر سود خود مقدم داشتن، قوت لازم و مایحتاج خود را به دیگری بخشیدن.

أَثْرًا وَ أَثَارَةً وَ أُثْرَةَ الْحَدِيثِ، روایت کرد، نقل کرد. آثَرُهُ ایثاراً برگزید. به او احترام کرد. ترجیح داد. دنبال هم آورد. یکی را در پی دیگری آورد این کلمه ۲۱ مورد آمده است با مشتقاتش.

حَفَّ: (بضم حاء) فعل ماضی مجهول حَفَّ (به فتح ها) به معنی فرا گرفته شده

حَفَّ حَفًّا الْقَوْمُ الرَّجُلُ و به وحوْلُهُ، او را محاصره کردند، دَورَش را گرفتند، دَورَش را حلقه زدند. این کلمه پنج مورد آمده است.

أَبْرَارٌ: جمع بَرٍّ (به فتح با) به معنای راستگویان - خداترسان - نیکوکاران

بَرٌّ بَرًّا وَ مَبْرَأَةً وَالِدَةً، از پدر اطاعت کرد. با او خوش رفتاری کرد. بَرٌّ خوش رفتاری. اَبْرَارٌ ج بارٌّ و بَرْرَهُ خوش رفتار، نیکو، این کلمه ۳۲ مورد آمده است با ابعادش و خود کلمه ابرار ۶ بار آمده است.

۱- سوره آل عمران ۱۹۳، ۲- آل عمران ۱۹۸، ۳- سوره انسان آیه ۵، ۴- انفطار ۱۳، ۵- مطفین ۱۸، ۶- مطفین ۲۲ رضوان: به کسر راء به معنی خشنودی رَضِيَ رَضِيًّا وَ رَضِيَ وَ رَضُوَانًا وَ رَضُوَانًا وَ مَرْضَاةً عَنْهُ، و علیه از او راضی شد.

این کلمه ۷۳ مورد با ابعادش آمده است. و خود رضوان ۱۳ مرتبه آمده است.

الْمَلَاكِ: مَلَاكٍ (به فتح میم و کسر لام) سلطان، دارای سلطنت، صاحب ملک، دارای قدرت و سُلْطَه. پادشاه. ملوک و املاک جمع

مَلَكٌ مَلَكًا وَ مُلْكًا وَ مَلِكًا وَ مَمْلَكَةً وَ مَمْلِكَةً وَ مَمْلِكَةَ الشَّيْءِ، مالک چیزی شد مَلَكَ عَلَى الْقَوْمِ - رئیس و پادشاه آنان شد. مَلَكَ عَلَى فُلَانٍ امرَةً، بر کار فلانی یا امورات او مسلط شد، مَلَكَ نَفْسَهُ بر خود مسلط شد. این کلمه با تمام مشتقاتش ۲۱۴ آمده است. رَضِيَّةً: رَضِيَ: به معنی مورد خشنودی

أَرْضِيَا جَمْع: رَضِيَ رُضِيَ و رِضْوَانًا و رِضْوَانًا و مَرْضَاهُ عَنْهُ و عَلَيْهِ ، از او راضی شد . الراضیه زندگانی که مورد طبع باشد ، این کلمه ۷۳ مورد ، در قرآن آمده است .

شرح و توضیح:

ميلاد حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

هنگام ظهر و به روایتی طلوع فجر روز جمعه ۱۲ ربیع الاول عام الفیل (۱)

چهل سال پیش از بعثت متولد شد . مادر آن بزرگوار در ایام تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ایام حج) نزد جمره وسطی به آن حضرت حامله گشت و مادر آن حضرت در منزل (شوهر خود) عبدالله بن عبدالمطلب بود و آن حضرت ، را در شعب ابی طالب در خانه محمّد بن یوسف در آخرین زاویه دست چپ کسی که واردخانه می شود به دنیا آورد . خیزران (مادر هادی عباسی) آن خانه را (از کاخ محمد بن یوسف) بیرون کرد و مسجدش نمود . و مردم در آن جا نماز می خواندند . پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از بعثتش ۱۳ سال در مکه بود ، آن گاه به مدینه مهاجرت فرمود و ۱۰ سال هم در آن جا بود . سپس در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول که ۶۳ سال داشت از دنیا (به شهادت رسید) رفت .

پدر بزرگوارش عبدالله بن عبدالمطلب ، در مدینه نزد دائیهای آن حضرت وفات کرد و آن حضرت دو ماهه بود و مادر بزرگوارش آمنه دختر وهب بن عبدمناف بن زهره بن مرّه بن کعب بن لوی بن غالب در ۴ سالگی آن حضرت وفات کرد و عبدالمطلب در زمانی وفات کرد که آن حضرت ، قریب ۸ سال داشت و با حضرت خدیجه (علیها السلام) ازدواج کرد . زمانی که بیست و چند سال بود ، برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از حضرت خدیجه (علیها السلام) قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم پیش از مبعث ، متولّد شدند و طیب و طاهر و فاطمه (علیها السلام) بعد از مبعث به دنیا آمدند ، و نیز روایت شده که بعد از مبعث غیر از حضرت فاطمه (علیها السلام) متولّد نشد و طیب و طاهر پیش از مبعث متولّد شدند و حضرت خدیجه (علیها السلام) یکسال پیش از هجرت زمانی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از شعب ابی طالب بیرون آمد وفات کرد ؟ ابوطالب یکسال بعد از خدیجه وفات کرد ، چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن دو نفر را از دست داد ، ماندن در مکه برایش ناگوار آمد و آن حضرت را آندوه سختی گرفت و به جبرئیل (علیه السلام) شکایت کرد . خداوند به آن حضرت وحی فرمود که از شهری که مردمش ستمگرند بیرون رود زیرا تو در مکه بعد از ابوطالب یآوری ندارد و آن حضرت را امر به هجرت کرد. (۲)

در بحار الانوار فرموده است

ص: ۳۹۱

۱- سالی که ابرهه سردار لشکر حبشه با پیل سواران به قصد جسارت به خانه کعبه آمد و به عذاب خدا گرفتار شد داستانش در سوره فیل آمده است . (رجوع به تفاسیر شود)

اتفاق امامیه (شیعه) بر این است که ، ولادت با سعادت آن حضرت در ۱۷ ربیع الاول بوده و اکثر مخالفین در ۱۲ ربیع الاول گفته اند و در اصول کافی ۱۲ ربیع ولادت آن بزرگوار را ذکر کرده و این خلاف مشهور است که علمای امامیه گفته اند ۱۷ ربیع بوده و حق هم با قول علمای امامیه است، و مرحوم کلینی (ره) که ۱۲ ربیع الاول ذکر کرده این قول حمل بر تقیه می شود. پس خلاصه چنین می شود سرگذشت آن حضرت :

نام : محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) احمد ، محمود که در قرآن به این طریق آمده است .

الف: وَ إِذْ قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ سورة صف آیه ۶ و هنگامی که گفت عیسی بن مریم ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده خدا به سوی شما ، تصدیق کننده آنچه پیشرو من است از تورات و مژده دهنده و فرستاده ای که بیاید پس از من نام اوست احمد تا گاهی که پیامدشان نشانی ها گفتند این است جادویی آشکار

ب: وَ مَا مُحَمَّدٌ رَّسُولٌ (۱)

د: مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ ، (۲)

ز: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ ، (۳)

مقام : خاتم الانبیاء

لقب: مصطفی ، حبیب الله و رسول الله ، و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای ۱۰۳ لقب است

کنیه : ابوالقاسم و ابوابراهیم ، و آن حضرت دارای ۹ کنیه است .

نام پدر: عبدالله (علیه السلام)

ص: ۳۹۲

۱- سوره آل عمران ، آیه ۱۳۴

۲- سوره فتح ، آیه ۲۹

۳- سوره احزاب ، آیه ۴۰

نام مادر : آمنه (علیها السلام)

تاریخ تولد ۱۷ ربیع الاول عام الفیل

محل تولد : مکه ی مکرمه

ساعت تولد : طلوع فجر

روز تولد : جمعه

تاریخ ازدواج : دهم ربیع الاول

سن آن حضرت ، ۳۵ سال

همسر آن بزرگوار حضرت خدیجه (علیها السلام) فرزندان آن حضرت قاسم ، عبدالله ، ابراهیم ، زینب ، ام کلثوم ، رقیه ، فاطمه (علیها السلام) به جز ابراهیم همه ی فرزندان آن حضرت ، از حضرت خدیجه (علیها السلام) است و در مکه به دنیا آمدند و ابراهیم از ماریه قبطیه بود . مدت عُمر شریف آن حضرت ، ۶۳ سال مدّت نبوت ۲۳ سال

تاریخ شهادت ، ۲۸ صفر قبل از غروب آفتاب روز دوشنبه ، علت شهادت : خوردن گوشت مسموم بزغاله ، بلکه علت شهادت آن بزرگوار به دست منافقین (دو پدر زنش و دو زنش حفصه و عایشه) صورت گرفته (۱)و

بعضی دیگر هم نقش داشته اند . نام قاتل: زن یهودیه خیبریه ، دختر حارث یهودی خیبری

و برادرزاده مرحب خیبری بود . که هر دو را امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشت ، حضرت را به گوشت و شانه بزغاله مسموم نمود ، بلکه همان قاتلین مذکوره صحیح تر است ، محل دفن مدینه ی منوره

نسب پدری: محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمنف بن قُصَیّ بن کلاب بن مُرّه بن کعب بن لُویّ بن غالب بن فُهر بن مالک بن نُضْر بن کنانه بن خُزَیمه بن مُیدرکه بن الیاس بن مُضربننزار بن مُعَیْد بن عَیْدنان بن ادد بن یسع بن سلامان بن النَّبِت بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم الخلیل بن تارخ بن ناجور بن [ناخور بن] شروح [شروخ] بن ارغوبن و هو هودالنبی بن فالغ عامر بن شالح

ص: ۳۹۳

۱- بحارالانوار ج ۲۲ ، ص ۴۸۸ تا ۴۸۹ ، تفسیر صافی ذیل آیه ۱۴۴ سوره آل عمران ، تفسیر قمی ذیل آیه ۱۴۴ سوره آل

عمران

بن ارفخشذ بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلخ بن اخنوخ بن و هو ادريس النبی بن بارض بن مهلائیل بن قنیان بن انوش بن شیث و هو هبه الله بن آدم (علیهم السلام) أجمعین (۱)

عدنان جد سیم آن حضرت است ، روایت شده از آن حضرت که فرمودند : «إِذَا بَلَغَ نَسَبِي إِلَى عَدْنَانَ فَأَمْسِكُوا» هنگامی که سلسله نسب من به عدنان رسید همانجا توقف کنید . (شاید راز این توقف این باشد که نسبت شناسان در مورد اجداد آن حضرت قبل از عدنان آن چنان اختلاف نظر دارند که نمی توان مقصود را از میان آن ها به دست آورد . به طوری که بعضی واسطه های اجداد آن حضرت از عدنان تا حضرت اسماعیل (علیه السلام) را ۴ نفر دانسته اند و بعضی ۴۰ نفر دانسته اند .) در ذکر اسامی آن بزرگواران هم اختلاف ذکر کرده اند و از طرف مادری به آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب می رسد.

به عبارت دیگر : محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مِدرِک بن الیاس بن مُضرب بن نزار بن معد بن عدنان بن ادبن ناخور بن سود یعرب بن یشحب بن ثابت بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن ساروخ بن ارعواء فالغ بن عابرن شالخ بن ارفخشذ بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یردبن مهلائیل بن قنیان بن انوش بن شیث بن آدم (علیهم السلام)

شناخت مقام شامخ آن حضرت از دید روایات : ۱- قال أمير المؤمنين (عليه السلام) ما برأ الله نبياً خيراً من محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) (۲)

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید : خداوند متعال هیچ نفس کشتی را بهتر از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیافریده

۲- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ ؟ فَقَالَ : سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَ مَا بَرَّ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) (۳)

ص : ۳۹۴

۱- جلاء العيون ، ص ۳۱ ، انتشارات : سرور ، چاپ وفا ، تاریخ انتشار : ۱۳۸۷ هـ . ش ، انوار البهیه ، ص ۱۰ ، منتخب التواریخ ، ص ۳ به این صورت است ، عدنان بن آذر ، خلاصه در اسامی نسب اجداد طاهریں حضرت ، اختلاف است . حیوه القلوب ، ج ۳ ، ص ۱۵ - بحار الانوار ، ج ۱۵ ، ص ۱۰۶

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۲۵

۳- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۳۲۵

حسین بن عبدالله گوید: با امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سرور فرزندان آدم (علیه السلام) بود؟ فرمود: به خدا قسم او سرور مخلوق خداوند بود و خداوند متعال هیچ مخلوقی را بهتر از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیافریده است.

۳- قال (صلی الله علیه و آله و سلم): أنا أديب الله، و عليّ أديبي (۱)

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

من ادیب (از جانب خداوند ادب شده ام) خداوند من است یعنی خداوند مرا ادب و سخن و علم و آموخته من هم علی را ۴- انا سید ولد آدم هستم و فخری هم ندارم و قال (صلی الله علیه و آله و سلم) انا سید ولد آدم و لا فخر، (۲)

۵- انا أول من تنشق عينه الارض، (۳) من

اول کسی هستم که خاک قبر را کنار می زرم و بیرون می آیم.

۶- انا أول الناس خروجاً إذا ابعثوا و أنا خطيهم إذا وفدوا و أنا مبشرهم إذا أيسوا (۴)

من اول کسی هستم از مردم که از قبر بیرون می آیم در هنگامی که برانگیخته می شوند و هنگامی که توقف می کنند خطبه (سخن رانی) می خوانم و هنگامی که مایوس می شوند من آنان را بشارت می دهم.

۶- انا قائد المرسلين و لا فخر و أنا خاتم النبيين و لا فخر، و أنا أول شافع و أول مشفع و لا فخر (۵)

من پیشوای رسولانم و فخری هم ندارم و من خاتم انبیاء هستم و فخری هم ندارم و من اول شفیع (قیامتم) هستم (شافع، شفاعت کننده) و اول مشفع، شفاعت کننده هستم و فخری هم ندارم.

۷- انا أول من يدق باب الجنة، من اول کسی هستم که در بهشت را می کوبم. (۶)

ص: ۳۹۵

۱- مکارم الاخلاق ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۹

۲- بحار ۸/۴۸/۵۱

۳- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۰۲ به نقل از کنز العمال

۴- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۰۲ به نقل از کنز العمال

۵- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۰۲ به نقل از کنز العمال

۶- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۰۲ به نقل از کنز العمال

۸- أنا أوّل وافد على العزيز الجبار يوم القيامة و كتابه و أهل بيتي ثم أمتي ثم أسألهم ما فعلتم بكتاب الله و بأهل بيبي ، (۱)

من اول کسی هستم که برخداوند جبار وارد می شود . در روز قیامت و قرآن او اهل بیت من ، سپس ائمتم سپس من سؤال می کنم از آنان در حق کتاب خداوند و در حق اهل بیتم ۹- أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلي : جعلت لي الأرض مسجداً و طهوراً . و أحل لي المغنم و نصرت بالرعب و أعطيت جوامع الكلم و أعطيت الشفاعة ، (۲)

به من پنج چیز داده شده که به احدی قبل از من (بأنبياء) دیگر داده نشده است . زمین برای من محل سجود قرار داده شد و محل طهور و پاک و غنیمت ها برای من حلال است و در دلم خداوند رعب و ابهتی قرار داده است که دشمن می ترسد و من نصرت پیدا می کنم و کلمات جامع به من داده شده است . و شفاعت به من داده شده است .

۱۰- فضیلت آن حضرت بر انبیاء و دیگر (۳)

که یک یهودی خدمت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حضور پیدا می کند و می گوید که : مقام انبیاء همانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ... (علیهم السلام) از پیامبر شما برتر است دلالتی هم می آورد و حضرت همه را جواب می دهد و فضیلت آن حضرت را بر جمیع انبیاء (علیهم السلام) با ادله کافی و وافی ثابت می کند و طرف قانع می شود و دیگر جوابی ندارد . روایت مفصل است در عیون الاخبار

۱۱- اما والله اني لأمين في السماء و أمين في الأرض ، (۴)

به خدا قسم من در آسمان و زمین امین هستم . (در آسمان که به جای خود ، در زمین مشرکین هم قبول داشتند که امین است و معروف بود به محمد امین) ما خلق الله خلقاً أفضل مني و لا اكرم عليه مني ، (۵)

خداوند متعال هیچ خلقی را بر من فضیلت نداده و خلق نفرموده است و هیچ مخلوقی را گرامی تر از من خلق نکرده و فضیلت نداده است .

ص: ۳۹۶

۱- کافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۰ ، ح ۴

۲- بحار الانوار ۱۶/۳۱۳

۳- رجوع به عیون الاخبار شود ۱/۲۶۲/۲۲ که بحث مفصلی است

۴- کنز العمال ، ج ۱۲ ، فضائل النبئی (صلی الله علیه و آله و سلم) ، ص ۳۴۷ ، شماره ۳۲۱۴۷

۵- عیون الأخبار الرضا (علیه السلام) ۱/۲۶۲/۲۲

۱۲- اِنِّي كُنْتُ اَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ اَوَّلَ مَنْ اَجَابَ حَيْثَ اَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ، فَكُنْتُ اَنَا
اَوَّلَ نَبِيٍّ (۱)

من اول کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و اول کسی بودم جواب و پاسخ مثبت دادم در وقتی که خداوند عهد و پیمان بر یگانگی خود گرفت از بندگان ، اعم از انبیاء و غیره در حین که فرمودند :

وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوْا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا
كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ (۲)

(ای رسول ما) به یاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آن آدم ذریه آن ها را برگرفت و آن ها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند بلی ما به خدائی تو گواهی دهیم که دیگر در روز قیامت نگویند ما از این واقعه غافل بودیم . وحتی از انبیاء هم گواهی گرفت بر یگانگی خودش و نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود من اول پیغمبری بودم که جواب و گواهی دادم به یگانگی خداوند سبحان عبد و رسول بودن آن حضرت

عبد : در لغت به معنی بنده ، بنده خدا ، عباد و عبده و عبيد جمع بنده به معنی غلام ، برده تقیض آزاد ، انسان نسبت به خداوند بندگان جمع

عَبَدَ اللهُ عِبَادَةً وَ عُبُودَةً وَ عُبُودِيَّةً

پرستش و بندگی خداوند را نمود

و این کلمه در قرآن ۲۷۵ مرتبه با تمام ابعادش آمده است . کلمه عبد ۱۰ مورد است .

و کلمه عَبْدَةٌ ۷ مورد

- سوره بنی اسرائیل آیه ۱ ، - سوره بنی اسرائیل آیه ۱ ، - سوره مریم آیه ۲ ، - سوره فرقان آیه ۱

- سوره زمر آیه ۳۶ ، - سوره نجم آیه ۱۰ ، - سوره حدید آیه ۹

و کلمه عبد ۱۰ مورد آمده است : ۱- سوره بقره آیه ۱۷۸ ، ۲- سوره بقره آیه ۱۷۸ ، ۳- سوره بقره آیه ۲۲۱ ، ۴- سوره مریم

آیه ۳۰

ص: ۳۹۷

۱- کافی ۲/۱۰/۱

۲- سوره اعراف ، آیه ۱۷۲

۵- سوره سباء آیه ۹ ، ۶- سوره ص آیه ۳۰ ، ۷- سوره ص آیه ۴۴ ، ۸- سوره زخرف آیه ۵۹

۹- سوره ق آیه ۸ ، ۱۰- سوره جن آیه ۱۹

و کلمه رسول بابعادش ۵۱۳ یا ۵۲۳ و فقط کلمه رَسُولُهُ ۸۴ مورد آمده است .

و کلمه رسول ۱۱۵ مورد

۱- وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ . . . (۱)

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ (۲)

۳- إِنَّمَا وَكَّلْنَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۳)

۴- وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۴)

۵- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً (۵)

۶- ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِّنَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا (۶)

۷- هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۷) ۸- مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا لِلْمُؤْمِنَاتِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِيناً (۸)

ص: ۳۹۸

۱- سوره نساء ، آیه ۱۴

۲- سوره نساء ، آیه ۳۶

۳- سوره مائده ، آیه ۵۵

۴- سوره مائده ، آیه ۵۶

۵- سوره اعراف ، آیه ۱۵۸

۶- سوره توبه ، آیه ۲۶

۷- سوره توبه ، آیه ۳۲

۸- سوره احزاب ، آیه ۳۶

۹- إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ، سورة احزاب آیه ۵۷

۱۰- وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۱)

اهمیت مسئله عبد

امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید :

فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَعْبُدَهُ لَا تَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَإِذَا فَعَلْتَ بِالْإِخْلَاصِ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۲)

اما حقّ خدایت (که بزرگتر از حدّ توصیف است) این است که او را بندگی کرده ، کسی یا چیزی را شریک وی نسازی هرگاه این حقّ خداوند را لباس عمل پوشانده و به زیور اخلاص آراستی ، خدای بزرگ بر خود واجب می کند که امر دنیا و آخرت را کفایت کند .

باید توجه داشت که خداوند سبحان ، آفریدگار جهانیان (عوالم) است او به وجود آورنده هر مخلوق و موجود و صانع و خالق همه چیز است و همه چیز را از نیستی به وجود آورد پس بنا بر این کسی و چیزی هستی او به امر پروردگار بوده است یعنی همه بنده و عبد اویند ، پس هرکسی وظیفه ای دارد در قبال بندگی خداوند . اگر انبیاء حقّی بر جامعه دارند یا پدر و مادر و برادر و خواهر و استاد و شاگرد . . . اگر حقّی بر یک دیگر دارند به خاطر حقّی است که خداوند یکتا بر آنان دارند ، تمام حقوق براساس حق خدا بنیانگذاری شده و اگر انسان ناسپاسی حدّ و مرزهای حقوق الهی را زیر پا گذاشت و خصوصاً حق بندگی و عبدیت را ، به وظیفه بندگی عمل نکرده و نادیده گرفته است پس باید قید بندگی همه موجودات را بزند و خداوند را که احق و سزاوار پرستش است عبادت کند ، زیرا کسی غیر او مستحقّ بندگی و پرستش نیستند ، چون آنان همه مخلوقند و آنان هم باید بندگی و پرستش خداوند را به جا آورند . و این حق خداوند است و لاغیره و او را نافرمان نکند چون العبد و ماییده کان

ص: ۳۹۹

۱- سورة احزاب ، آیه ۷۱

۲- رساله الحقوق : من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۱۸ - ۶۲۶ و ج ۴ ص ۵۱۲ - خصال ، ج ۲ ، ص ۳۴۶ ، کتاب فروشی اسلامیّه ، چاپ افست - تحف العقول ، ص ۲۶۲ ، کتاب فروشی اسلامیّه ، چاپ : سازمان چاپ دریا ، تاریخ نشر : تابستان ۱۳۷۳- امالی شیخ صدوق - مجلسی ۵۹ ، روایت ۱ - مواعظ العدايه عدد پنجاه

لمولاه و همه نعم از آن اوست ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این زمینه می فرماید : عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذِرُونَ بِجِهَالَتِهِ (۱)

لازم است از کسی اطاعت کنید که از شناختن او معذور نیستند : یعنی از خداوند قادر متعال که شناختش بر همه فرض است :
و قال (علیه السلام) إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَعَمَلُكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ (۲)

و نیز فرمودند : گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) پرستش می کنند این عبادت تجار است و گروهی او را از روی ترس می پرستند این عبادت بردگان است و گروهی او را به خاطر شکر نعمت ها و این که شایسته عبادت است ، می پرستند این عبادت آزادگان است . امام صادق (علیه السلام) فرموده اند : مردم خدای عزوجل را به سه وجه می پرستند .

یک دسته برای دریافت ثواب او را می پرستند این عبادت حریصان است . این طمع است و دسته دیگر از ترس دوزخش او را می پرستند این عبادت بندگان است . این هراس است . سوم : ولی من چون دوستش دارم او را می پرستم این پرستش آزاد مردان است و آن امان است چون خدای عزوجل می فرماید :

وَهُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمِنِذِ آمِنُونَ (۳)

ایشان از لرزش این روز هولناک در امانند و چون می فرماید : قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۴)

ص: ۴۰۰

۱- نهج البلاغه ، کلام ۱۵۶

۲- نهج البلاغه ، کلام ۲۳۷

۳- سوره نمل ، آیه ۸۹

۴- سوره آل عمران ، آیه ۳۱

اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بپارزد . بعد فرمود : هرکس خدا را دوست دارد ، خدا او را دوست می دارد و هرکس خدا را دوست داشت از امان یافته گان است(۱)

معنی عبادت چیست ؟

عن خثیمه بن عبدالرحمن الجعفی قال :

سأل عیسی بن عبدالله القمیّ أبا عبدالله (علیه السلام) وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ : مَا الْعِبَادَةُ ؟ قَالَ : حُسْنُ التَّيِّهِ بِالطَّاعَةِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي يُطَاعُ اللَّهُ مِنْهُ (۲)

خثیمه بن عبدالرحمن جعفی گوید عیسی بن عبدالله قمی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد عبادت چیست؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند : حُسن نیست به طاعت و فرمان بری به وجهی که خداوند اطاعت شود .

امام رضا (علیه السلام) در روایتی می فرماید : فَإِنْ قَالَ : لِمَ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْعِبَادَةَ وَ نَهَاهُمْ ؟ قِيلَ : لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ بَقَاؤُهُمْ وَ صَلَاحُهُمْ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْمَنْعِ مِنَ الْفَسَادِ وَ التَّعَاصِبِ

فَإِنْ قَالَ : فَلِمَ تَعَبَّدَهُمْ ؟ قِيلَ لِئَلَّا يَكُونُوا نَاسِينَ لِذِكْرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَدْبِهِ وَ لَا لَاهِينَ عَن أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ إِذْ كَانَ فِيهِ صَيِّحَاتُهُمْ وَ قَوَامُهُمْ فَلَوْ تَرَكُوا بَعْدَ لَطَالِ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ . (۳)

پس اگر کسی گوید : چرا خداوند بندگان را امر و نهی فرموده ؟ پاسخ او این است که بقاء و دوامشان و صلاح و امتیثشان وابسته به امر و نهی و جلوگیری و بازداشتن از فساد و چپاول اموال بود و چنانچه سائلی پرسد : چرا آنان را به عبادت و بندگی فرمان داد جواب گفته می شود که تا او از یاد نبرند و آئین او را رها نکنند و امر و نهی را ببازند زیرا در آن آرامش و دوام ایشان است . اگر آنان بدون دستور عبادات رها می شدند و روزگار بر آنان دوام می یافت، دل هایشان سخت نشده و بی رحم و سنگ دل می گشتند .

ص: ۴۰۱

۱- خصال ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ، مترجم

۲- معانی الاخبار ، ص ۲۴۰

۳- عیون الاخبار ، ج ۲ ، ص ۲۱۱ ، مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ و لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) پاک و منزّه است خدائی که (در مبارک) شبی بنده خود (محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) را به مسجد الحرام (مکه معظمه) به مسجد اقصائی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند که خدا به حقیقت شنوا و بیناست. این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی آن حضرت است چرا که بالاترین مقام برای انسان این است که بنده راستین و حقیقی خداوند سبحان باشد و جز بر پیشگاه او جبین نساید و در برابر فرمان او تسلیم شود و هرکاری می شود برای او انجام شود (کارخوب)

جابر بن عبدالله انصاری به امام سجّاد (علیه السلام) عرض کرد: یابن رسول الله خدا بهشت را برای شما و دوستان شما آفرید جهنم را برای دشمنانتان، این چه سعی است که خود را به زحمت انداخته ای؟ فرمود: جابر مگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیده بودی. آن قدر عبادت کرد تا پا و ساق های مبارکش ورم کرد، عرض کردند: شما با این مقام این قدر عبادت می کنی؟ فرمودند: أَفَلَا كُونُ عَبْدًا شَكُورًا، آیا بنده شکر گزار نباشم... (۲)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اثر عبادت پاهای مبارکش ورم کرد.

طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، طه از اسامی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی

ص: ۴۰۲

۱- سوره بنی اسرائیل آیه ۱

۲- بحار الانوار ج ۴۶ ص ۵۶

روایات در شأن نزول این آیه شریفه وارد شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول وحی و قرآن ، عبادت بسیار می کرد . مخصوصاً ایستاده به عبادت مشغول می شد ، آن قدر کهپاهای مبارکش متورم گردید . گاه برای آن که بتواند به عبادت خود ادامه دهد . سنگینی خود را بر یک پا قرار می داد و گاه بر پای دیگر گاه برپاشنه پا می ایستاد و گاه بر انگشتان پا

ابن ابی الحدید گوید : علی (علیه السلام) عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز و روزه می گذارد و مردم نماز شب و ملازمت و آداب ورد خوانی و خواندن نافله ها را از آن حضرت آموختند . چه پنداری درباره مردی که کار مراقبت از ذکر و آوردن خود به جایی رسید که در آن شب بسیار سرد در جنگ صفین زیراندازی برایش گسترده و در حالی که تیرها در برابرش به زمین می نشست و از راست و چپ بر بیخ گوش ایشان می گذشت ، به نماز مشغول شد و هراسی به خود راه نمی داد و برنخواست تا از کار عبادت آسوده گشت ؟ و چه پنداری درباره مردی که پیشانی مبارکش از سجده های دراز مانند زانوی شتر پینه بسته بود؟ و هرگاه در دعاها و مناجات های او با دقت بنگری و بر مضامین آن مبنی تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان و خضوع در برابر هیبت او و خشوع در برابر عزت او و تواضع و فروتنی و رام بودن در برابر خداوند آگاه شوی ، میزان اخلاص حضرتش را خواهی شناخت و می فهمی که این دعاها و راز و نیازها از کدامین دل برخاسته و بر کدامین زبان روان گشته است .

به امام علی بن الحسین (علیه السلام) که نهایت عبادت را داشت گفتند : عبادت شما را با عبادت جدتان (علی (علیه السلام)) به چه اندازه می شود سنجید ؟

فرمودند : عبادت من در برابر عبادت جدّم ، مانند عبادت جدم در برابر عبادت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (۱) مرحوم علامه مجلسی (ره) از حبه عُرْنی روایت کرده که گفت : در این بین که من و نُوف در حیاط قصر حکومتی خوابیده بودیم ناگاه متوجه شدیم که امیرمؤمنان (علیه السلام) در آخر شب بیرون آمده مانند شهیدان زَدگان (آشفته و عاشق) دست بر دیوار نهاد و این آیات را می خواند اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . . . (۲) و مانند کسی که عقل از سرش پرید راه می رفت ، و به من فرمود : ای حبه خوابی یا بیدار؟ گفتم : بیدارم شما که چنین کنید ، پس ما باید چه کنیم ؟ حضرت دید فروبست و گریست ،

ص: ۴۰۳

۱- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ۲۷

۲- سوره آل عمران ، آیه ۱۹۰ به بعد

سپس فرمود: ای حبه خدا را جایگاهی است و ما را نیز در پیشگاه خدا جایگاهی هیچ چیز من و تو را از خدا پوشیده نمی دارد. سپس فرمود: ای نوف خوابی یا بیدار؟ گفت: نه ای امیرمؤمنان، خواب نیستم شما امشب مرا بسیار گریاندی، فرمود: ای نوف اگر امشب از خوف خدای متعال بس گریستی، فردای قیامت در پیشگاه خداوند، دیده ات روشن خواهد بود. ای نوف قطره اشکی از چشم مردی از خوف خداوند نریزد جز آن که دریاهایی از آتش دوزخ را خاموش می سازد. ای نوف هیچ مردی نزد خداوند بزرگتر نیست. از مردی که از بیم خدا بگرید. و در راه خدا دوستی و دشمنی کند، ای نوف هر کسی در راه خدا دوستی کند و چیزی را بر دوستی او ترجیح ندهد.

و هر که در راه خدا دشمنی کند و منفعتی از این راه برای خود نجوید. اینجاست که اگر چنین باشید حقایق ایمان را به کمال دریافته اید.

آن گاه آن دو نفر را پند و اندرز داد و در پایان فرمود: از خدا پروا داشته باشید که من شما را هشدار دادم، سپس به راه افتاد و در راه می گفت ای کاش می دانستم که آیا در هنگام غفلت من، نگاه لطف از من بر می داری یا به من می نگری؟ کاش می دانستم که حال من در خواب های دراز و اندکی سپاس از نعمت هایت چگونه است؟ به خدا سوگند در همین حال بود تا سپیده صبح دمید. (۱)

نوف در صف حضرتش به معاویه گفت: در هیچ شبی بستری برای او نگستردند و هرگز در کاسه بزرگ (یا در وقت نیمروز) غذا نخورد (۲)

در تشهد می خوانیم: **وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ** یعنی: و شهادت و گواهی می دهم که محمد

(صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول خداوند است. عبد و رسول در کنار هم قرار گرفته اند.

فرمود می خواهم بنده و رسول باشم:

یک نفر از یهودان که تورات، انجیل، زبور و سایر کتاب های پیمبران (علیهم السلام) را خوانده بود و معجزات ایشان را مطالعه کرده بود، به جانب مدینه آمد، موقعی که وارد مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد که عده ای از اصحاب همچون وجود مقدس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و ابن عباس، ابومعبد جهنی و سایر اصحاب

ص: ۴۰۴

۱- بحار الانوار، ۴۱/۲۲

۲- بحار، ۴۱/۲۳

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور داشتند آن یهودی گفت: ای امت محمد درجه و فضیلت هیچ پیغمبری نیست مگر این که شما آن را برای پیغمبر خودتان ادعاء می کنید، آیا کسی هست از آن چه که من پرسش می کنم جواب بگوید؟ صحابه همه ساکت شدند.

ولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: آری خداوند هر پیغمبری که درجه یا فضیلتی داده باشد همه آن ها را به پیغمبر ما مرحمت فرموده، بلکه به پیغمبر ما بیشتر از آن ها داده است.

یهودی گفت: اکنون من پرسش می نمایم، شما آماده جواب باش حضرت فرمود: پرسش کن

یهودی چند مطلب در فضیلت انبیاء سلف پرسید و حضرت بهتر از آن را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت کرد با دلیل و او هم قانع شد تا به اینجا رسید. که یهودی گفت: خداوند به حضرت سلیمان (علیه السلام) پادشاهی داد که بعد از آن برای احدی سزاوار نخواهد بود؟ که قرآن هم فرموده است: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ یعنی: گفت ای پرورگار من مرا بیامرزد و مرا ببخش پادشاهی که سزاوار احدی بعد از من نباشد به درستی که توئی بخشنده (۱)

حضرت فرمودند: ای یهودی خداوند سبحان بهتر از این را به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) عطاء فرموده زیرا خداوند رثوف، روزی ملکی را نزد آن حضرت فرستاد که تا آن روز، به زمین نیامده بود. آن ملک گفت: یا محمد! اگر می خواهی همیشه در زمین زنده و پادشاه باش. این کلیدهای خزینه های زمین است که برای تو آورده ام و اگر بخواهی کوه ها همه طلا و نقره شوند و در هر جا که بروی با تو حرکت نمایند؟ بدون این که در آخرت چیزی از درجه های عالی تو کم شوند؟

ولی جبرئیل (علیه السلام) که دوست پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره کرد:

تواضع و فروتنی را اختیار کن!

ص: ۴۰۵

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: نه، بلکه من می خواهم پیغمبر (رسول) و بنده خدا باشم... لذا خداوند توانا حوض کوثر و مقام شفاعت را بر درجات آن بزرگوار افزود، این مقام و منزلت هفتاد مرتبه از پادشاهی دنیا بهتر است.

(۱)

روایات

۱- حقیقت عبودیت

قال الصادق (علیه السلام): الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فَصَدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَ جَدِ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ ، قال الله تعالى :

«سُنِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۲)

«اى موجودى فى غيبتك و حضورك و تفسير العبودية يذلل الكليله و سبب ذلك منع النفس عما تهوى و حملها على ما تكره و مفتاح ذلك تزك الراحه و حب العزله و طريقه الافتقار الى الله تعالى قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) أعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك و حروف العبد ثلاثه ، العين و الباء و الدال فالعين علمه بالله تعالى و الباء بؤنه عمّن سواه و الدال دئوه من الله تعالى بلا كيف و لا حجاب و أصول المعاملات تقع على أربعه أوجه معاملة الله و معاملة النفس .

وَ مَعَامَلَةُ الْخَلْفِ وَ مَعَامَلَةُ الدُّنْيَا أَمَّا أُصُولُ مَعَامَلَةِ اللَّهِ فَسَبْعَةٌ أَشْيَاءٌ أَدَاءُ حَقِّهِ وَ حِفْظُ حُدِّهِ وَ شُكْرُ عَطَائِهِ وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ وَ الشُّوقُ إِلَيْهِ وَ أُصُولُ مَعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ الْجُهْدُ وَ الْخَوْفُ وَ حَمْلُ الْأَذَى وَ الرِّيَاضَةُ وَ طَلَبُ الصَّدَقِ وَ الْإِحْلَاصُ وَ إِخْرَاجُهَا مِنْ مَحْبُوبِهَا وَ رَبُّطُهَا فِي الْفِقْهِ وَ أُصُولُ مَعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْجِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُّعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّفَقَةُ وَ النَّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنْصَاتُ (أَوْ الْإِنْصَافُ) وَ أُصُولُ مَعَامَلَةِ الدُّنْيَا

ص: ۴۰۶

۱- احتجاج طبرسى ، ج ۱ ، ص ۴۸۶

۲- سوره فصلت ، آیه ۵۳

سَبَعَهُ الرِّضَا بِالْأَدُونِ وَ الْإِثْيَارُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَزَكَّ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بُغْضِ الْكَثْرَةِ وَ اخْتِيَارُ الزُّهْدِ وَ مَعْرِفَةُ آفَاتِهَا وَ رَفْضُ شَهَوَاتِهَا مَعَ رَفْضِ الرِّيَاسَةِ فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْخِصَالُ بِحَقِّهَا فِي نَفْسٍ ، فَهُوَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا (۱)

شرح : قال الصادق (عليه السلام) : الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فَقَدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ

حضرت امام صادق (عليه السلام) می فرماید : چون خداوند عزوجل به حکمت کامله خود به حکم کلام معجز نظام : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از هر صفات کمالیه خود : از علم و قدرت و سایر صفات ، نمونه ای در انسان ودیعه گذاشت تا انسان به وسیله آن صفات ، راه به صفات حقیقی واجب تواند برد، مثل آن که از علم خود منتقل شوند ، به علم الهی و سلب جهل از او کنند هر چند به کُنْدِ علم او نتوان رسیده و از قدرت و توانائی خود منتقل شوند به قدرت واجب و سلب عجز از او کنند . و از ادراک خود ، به ادراک او و همچنین سایر صفات پس به او شناخته شود .

فَمَا فَقَدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ

یعنی : هر صفتی که در حضرت عزوجل باشد و در انسان نباشد . مثل وجوب ذاتی ، راه به او می توان بُرد در حضرت ربوبیت ، به دلایل عقلی و نقلی .

و ما خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ ، و هر صفتی که مخفی است در ربوبیت و در بدایت نظر عقل راه به او ندارد.

راه به او می توان برد و در عبودیت یعنی به وساطت صفات انسان راه به صفات واجب می توان برد چنانکه دانستی و چون هر کدام از صفات کمالیه انسان که به وسیله او راه می بریم به صفات کمالیه واجب در واجب به مرتبه کمال است و در انسان به مرتبه نقص و به منزله شَبَح و مثال صفات کمالیه واجب است . حضرت فرمود که :

ص: ۴۰۷

ربوبیت، گُنه عبودیت است، و به عکس نگفت و دیگر آن که چون بعضی از صفات کمالیه مثل وجوب بالذات در انسان معدوم است. به خلاف صفات کمالیه انسان که در واجب مخفی است نه معدوم در اول فقدان گفت و در ثانی خفا کمالایخی بنابرین حلّ جمله «فَمَا فَقَدَ تا آخر» بیان جمله «الرُّبُوبِيَّةُ تا آخر» است. چنان که معلوم است این حلّی است که به خاطر این ضعیف خطور کرده و به کلّ فقرات حدیث چنان که دانستی مطابقه دارد و احتیاج به تکلف ندارد. بعضی از علماء «ما» را در هر کدام از دو فقره مذکور «ما» ی «نافیه» می گیرند و فاعل «خَفِيَ» و «فَقَدَ» را محذوف می دانند. و تقدیر کلام چنین می شود که: «فَمَا فَقَدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ شَيْءٌ وَوَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ شَيْءٌ (إِلَى آخِرِ الْعِبَارَةِ)» و معنی حدیث بنابرین احتمال چنین می شود که: چون معنی عبودیت به شرایط بندگی عمل کردن است و شرایط بندگی چنان که از جوهر حروف «عبد» استفاده می شود چنان که خواهد آمد.

سه چیز

۱- علم به ذات واجب و صفات وی به قدر امکان که مفاد لفظ عین است و مقدم است بر کلّ تکالیف شرعیه

۲- بینونت و قطع نظر از غیر او کردن و جمیع کارهای خود به او گذاشتن که مفاد لفظ باء است.

سوم تحصیل قرب الهی نمودن که مفاد لفظ دال است که اشاره به دُنُو که، به معنی قرب است و به وسیله اتیان به مأمورات و اجتناب از منهیات به مرتبه قرب الهی که رسیدن است. و هرگاه بنده به شرایط بندگی عمل کرد و درصدد این رشد که مفاد لفظ «عبد» را به عمل آورد. پس به مقتضای ترتیب و مقتضای کریمه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱)

بر خداوند عَزَّوَجَلَّ لازم است که او را در این اراده مدد و اعانت نموده، اسباب وصول به خود را که عبارت از توفیق است. از برای او مهتیا کند و به این مقصد عالی رساند پس بنابرین مقدمات معنی حدیث شریف (والله اعلم) این است که عبودیت جوهری است که گُنه او ربوبیت است، چرا که از مقدمات مذکوره معلوم شد که عبودیت از ربوبیت منفک نیست و ربوبیت از عبودیت منفک نه، چه هرگاه بنده ضعیف آن چه لازمه بندگی و شرایط عبودیت است به جا آورد. به خداوند باری تعالی هم به مقتضای عدالت یا تفضل لازم است

ص: ۴۰۸

که آن چه لازمه ربوبیت است نسبت به او به عمل آرد . پس بنابراین حلّ مراد از «بودنِ ربوبیت ، کینه عبودیت » عدم انفکاکِ احدهما است از دیگری و این حلّ خالی از بُعد نیست چرا که اطلاق « کنه » بر «عدم انفکاک» بسیار بعید است ، و دیگر آن مُبتدأ از لفظ «ما» موصوله است نه نافیّه و حمل بر نافیّه بسیار بعید است . و نیز به تقدیر بودنِ لفظ « ما » موصوله احتمالِ حلّ دیگر دارد غیر حلّ اوّل و مراد این باشد که : عبودیتِ جوهری است که حقیقتِ او ربوبیت است . . .

و تخصیص به عبودیت یا به اعتبارِ عمومِ عبودیت است ، یا به اعتبارِ عمومِ عبودیت است چنان که ظاهر آیه کریمه : «وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (۱)»

« دلالت بر او دارد . و یا به اعتبارِ شرافتِ این جنس باشد و ممکن است که فقره اولی اشاره باشد به برهان « اِنَّ » از برای معرفتِ باری تعالی که استدلال از معلول است به علّت ، مثل استدلال از مصنوعات به وجودِ صانع و فقره ثانیّه اشاره باشد به برهان «لم» که استدلال از علّت است به معلو و مؤید این است . این آیه شریفه

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَافَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ (۲)

یعنی نمودیم ما ، کفّارِ مکه را نشان های قدرتِ خود را در کنارهای عالم و در نفس های ایشان تا روشن گردد ایشان را که خالق ایشان حقّ و قادر است ، و این آیه شریفه اشاره است به برهان « اِنَّ »

اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۳)

یعنی : آیا نیست کافی پروردگارِ تو ؟ بلکه او کافی است و گواه است بر همه چیز و از جمله چیزها اثباتِ ذاتِ اقدسِ خود است پس خود دلیل و گواه بر وجود خودش می تواند باشد ، و علما را در تفسیر آفاق و انفس اختلاف است :

۱- آن که مراد از « آفاق » کنارهای جهان باشد و مراد به «انفس» نفس های اهل مکه

ص: ۴۰۹

۱- سوره اسراء ، آیه ۴۴

۲- سوره فصلت ، آیه ۵۳

۳- سوره فصلت ، آیه ۵۳

یعنی : که ما در معجزات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اکتفا به شَقِّ قمر نمی کنیم ، بلکه می نمائیم . در نفس اهل مکه و در آفاق ایشان و نواحی ایشان آیات و معجزات ، تا روشن شود بهایشان که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حق است بنابراین تفسیر ، ضمیر « أَنَّهُ » راجع به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است .

دوم : آن که می نمائیم ما به مردمان حُجَّج و دلایل توحید و قدرت خود را در آفاقِ عالم و اقطارِ آسمان از شمس و قمر و نباتات و اشجار و بحار و جبال و در نفس های ایشان از لطایفِ صنع و بدایعِ حکمت و حُسنِ صورت و احکامِ خلقت به اعصاب و رباطات و عروقِ ظاهره و باطنه تا ظاهر شود مرایشان را ، که خالقِ آفاق و انفس معبود به حق است و در الوهیت یکتا است و در عالم و قدرت و سایر صفاتِ بی همتا و بناراین تفسیر ضمیر مذکور راجع است به خدای تعالی .

سوم : می نمائیم به ایشان دلایل خود را بر صَحَّتِ نبوتِ محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) در آفاق ، یعنی : اقطارِ مکه ، به فتح قُری و حصون و قِلاع و بلاد از برای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) به نصرت و معاونتِ اَجَبایِ اَخیار که کَرّار غیر فَرّا بودند و بعد از آن از برای جمیع اهلِ اسلام چون غالب شدن ایشان بر بلادِ روم و یمن و فارس و شرق و غرب و تسلّط ایشان بر جمیع اکاسره و قیاصره (کسرای و قیصر) و غالب شدنِ قلیلِ ایشان بر کثیر و ضِعفای ایشان بر اقوایا (نیرومندان) و انتشارِ دعوتِ اسلام و وصیتِ دولتِ دینِ محمّدی

(صلی الله علیه و آله و سلم) در اقطارِ مهموره و ادانی و اقصایِ نواحی (دور و نزدیک) بر وجهی که خارقِ عادت است و بیرون از دایره معهود است و این فتح و نصرتِ آفاق و انفس به جهتِ آن است که تا ظاهر شود بر ساکنانِ مکه و اقطارِ آن که قرآن حق است و از نزد خدائی است که معبود مطلق است چه ایشان به سببِ غالیّت و تسلّطِ آن حضرت بر مکه و اقطارِ آن بعد از آن که هیچِ ناصری و معاونی نداشت ، عارف شدند که او «مُؤَيَّدٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» است .

أَيُّ مَوْجُودٍ فِي غَيْبَتِكَ وَ حُضُورِكَ ، این تفسیر جزءِ اخیر آیه است یعنی : خدای تعالی با همه موجود است و در همه جا حاضر است و حضور و غیبت چیزها نزد او مساوی است .

وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ يَدُلُّ الْكَلِمَةَ وَ سَيَبُّ ذَلِكُ مَنَعَ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى ، وَ حَمْلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَزُكُّ الرِّاحَةِ وَ حُبُّ الْعَزَلَةِ وَ طَرِيقَةُ الْاِئْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى .

می فرماید: معنی عبودیت دست برداشتن است از هر چه خاطر به او متعلق باشد و صرف کردن همه در راه خدا و رسیدن به این مرتبه علیاً و وصول به این درجه قُصوی (آخرین درجه) میسر نمی شود مگر به منع کردن نفس از خواهش ها و واداشتن او بر مکروهات و کلید ترک خواهش های نفسانی و حمل او بر مکاره، ترک راحت است و اختیار نمودن عزلت، و رسیدن به ترک واجب و اختیار عزلت میسر نمی شود مگر به او راه بردن به احتجاج خود در جمیع امور به جناب پروردگار جلّ سبحانه و افتقار و احتیاج به او را در کلّ مهمات نَصْبُ الْعَيْنِ خود کردن و از غیر او قطع نظر نمودن قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): «أُعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است که: بندگی کن خدای را چنان که گویا می بینی او را و اگر تو نبینی او را می بیند و هرگاه در عبادت، متوجه شدی که او تو را می بیند و به ظاهر و باطن تو اطلاع دارد، درست نباشد که، بندگی او را به نحوی کنی که موافق رضای او نباشد و از روی کسالت و غفلت باشد.

وَ حُرُوفُ الْعَبِيدِ ثَلَاثَةٌ الْعَيْنُ وَ الْبَاءُ وَ الدَّالُّ فَالْعَيْنُ عَلَّمَهُ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ الْبَاءُ بَوَّأَهُ عَمَّنْ سِوَاءِ وَ الدَّالُّ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِلا كَيْفٍ وَ لاجِبِ

می فرماید: که حروف عبد سه چیز است «عین» است و «با» و «دال» و هر کدام از این سه حرف اشاره است به فایده ای

حرف اول: که عین است اشاره است به آن که اول چیزی که واجب است بر مکلف و مقدم است بر همه واجبات، معرفت خداوند عالم است.

حرف ثانی که باء است، اشاره به بُعد و دوری از غیر حق هر چه باشد.

حرف ثالث که دال است، اشاره است به قرب الهی که مترتب است بر مُفَادِ حَرْفِ اَوَّلٍ و ثانی و اَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَيَّ اَرْبَعَهُ اَوْجِهٍ.

مُعَامَلَةُ اللَّهِ وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ، مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا. می فرماید که: کُلُّ مُعَامَلَاتِ دُنْيَا می فرماید که: کُلُّ مُعَامَلَاتِ دُنْيَا واقع می شود بر چهار قسم

۱- معامله خلائق است با خالق

۲- معامله ایشان است با نفسِ خود

۳- معامله خلائق است با یکِ دیگر

۴- معامله هر کدام است با دنیا

أَمَّا أُصُولُ مُعَامَلَةِ اللَّهِ فَبِسَعَةِ أَيْشَاءَ

أَدَاءِ حَقِّهِ وَحِفْظِ حَدِّهِ وَشُكْرِ عَطَائِهِ وَالرِّضَا بِقَضَائِهِ وَالصَّبْرِ عَلَى بَلَائِهِ وَتَعْظِيمِ حُرْمَتِهِ وَالشُّوقِ إِلَيْهِ .

می فرماید: اما ارکان معامله خلائق با خالق، به هفت چیز است.

۱- ادا کردن حقوق الهی است از نماز و روزه و حج و جهاد و سایر فروع دین

۲- حفظ کردن حدود الهی است و از حدود شرع تجاوز نکردن و از وسط که مرتبه عدل است به جانب افراط و تفریط مایل نشدن

۳- در همه حال راضی و شاکر بودن.

۴- راضی بودن به قضای الهی و به کرده او از فقر و غناء و صحت و مرض و سایر احوالات، رضا دادن و گردن تسلیم نهادن

۵- صبر کردن بر بلاها و شداید و سختی ها را به خود گوارا کردن و خرج نمودن و شکوه به کسی نکردن

۶- بزرگ داشتن حرمت الهی و در جمیع حالات، بزرگی و عظمت او را متذکر بودن

۷- شوق لقای الهی داشتن و آرزومندی لقای رحمت او بودن و اصول مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ: الْجَهْدُ وَالْخَوْفُ وَحَمْلُ الْأَدَى وَالرِّيَاضَةُ وَطَلْبُ الصَّدَقِ وَالْإِخْلَاصُ وَإِحْرَاجُهَا مِنْ مَحَبُّوبِهَا وَرَبُّطُهَا فِي الْفِقْهِ می فرماید که: اصولِ معامله آدمی با نفس خود نیز هفت چیز است.

۱- جهاد با نفس و همیشه او را مقهور و مغلوب خود داشتن و نگذاشتن که بر عقل مُسَلِّط شود.

۲- همیشه از نفس هراسان بودن، که مبادا به فریب و خُدعه او ارتکابِ محظوری یا ترکِ مأموری نماید.

۳- متحمل آزار و ریاضت بودن و نفس را به ریاضت و آزار عادت دادن .

۴- ملازمِ صدق و راستی بودن و از کذب و کجی و غدر و خُذعه و حيله محترز بودن

۵- در افعال و اعمال خالص بودن و گفتار و کردار را به اغراض دُنیویّه ، مُلوث ساختن

۶- دور داشتنِ نفس از لذّات و خواهش ها چه استراحت و تَعَمُّم و انهماك در لذات دنیا (یعنی سرگرم شدن و کوشیدن در کاری سخت مشغول شدن به کاری و مبالغه کردن)

و انغمار (فرورفتن) در مرغبات هوی (رغبت و میل و آرزو) موجب طغیان نفس است .

۷- بستنِ نفس به تحصیل کمالات علمی و عملی و از برای اکتساب این ها بذلی جُهد کردن ، و به مضمون : «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» عمل نمودن و اصول معاملهِ الخلقِ سَبْعَةٌ : الْحِلْمُ وَالْعَفْوُ وَالْتَوَاضُعُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّفَقَةُ وَالنُّصْحُ وَالْعِدْلُ وَالْإِنصَاتُ «أَوِ الْإِنصَافُ»

می فرماید که: اصول معامله خلاق با یک دیگر نیز هفت چیز است .

۱- حلم ، که در هنگام صدورِ ناملایم از کسی حلم به کار برد و از شیوه قهر و غضب محترز و محبت (پرهیزد) باشد و به تذکار (تذکیه) مکارم اخلاقِ ساداتِ دین و مادّیان راه ، یقین ، آتشِ غضب را به آبِ حلم فرو نشاند و در مقام انتقام با کسی نباشد ، و بدکار و ضایع روزگار را به منتقم حقیقی گذارد۲- بر فروتنی و تواضع با مردم سرکردن ، و از شیمه کبر و عُجب پرهیزد

۳- به کرم و سخا بودن و از شرایطه توسّط و اقتصاد منحرف نشدن

۴- با همه خلاقِ مهربان بودن و از عداوت و کینه و بغض پرهیزد.

۵- معاشرت و اختلاط را از غبار نفاق و لوثِ تصنع خالص داشتن .

۶- به صفتِ عدل موصوف بودن

و از رذیله ظلم و ستم دور بودن

۷- ملازم خاموش با نَصَفَتَ بودن (علی اختلاف النسخ) و به مضمون بلاغت مشحون

«مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ» عمل نمودن و اصول مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةَ الرِّضَا بِالذُّونِ وَ الْإِيثَارُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بُغْضُ الْكُثْرَةِ وَ اخْتِيَارُ الزُّهْدِ وَ مَعْرِفَةُ آفَاتِهَا وَ رَفْضُ شَهْوَاتِهَا ، مَعَ رَفْضِ الرِّيَاسَةِ فَإِذَا أَحْصَيْتَ هَذِهِ الْخِصَالَ بِحَقِّهَا فِي نَفْسٍ فَهُوَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا

می فرماید که : اصول معامله هر شخص با دنیا نیز هفت چیز است :

۱- به اندک از دنیا راضی بودن و در پی بسیار نبودن

۲- آنچه باشد از دنیا ، صرف کردن و به مصارف خیر رساندن و به اهل حاجت و فقر مدد و اعانت کردن

۳- آن چه نباشد طلب نکردن و در پی او نرفتن و عمر عزیز که سرمایه تحصیل کمالات است در تحصیل او بناختن و به قدر ضرورت راضی شدن

۴- مال بسیار و اقبال دنیا را مبعوض داشتن و ادبار او را دوست داشتن و به قلیل او اکتفاء کردن و شکر الهی را به جا آوردن-۵- به زهد و ترک دنیا و لذات دنیا ، رغبت داشتن و از حرام و شبهه اجتناب و دوری کردن

۶- از آفات دنیا و مهالک وی غافل نبودن

۷- طبق مضمون : «كُنْ ذَنْبًا وَلَا تَكُنْ رَأْسًا»

دنبال ریاست نرفتن و ترک ریاست و مقامات و مناصب دنیوی نمودن

پس هرگاه حاصل شد این خصال آنچنان که باید و شاید در نفس مؤمن ، پس آن مؤمن به یقین از خواص پروردگار متعال است و از بندگان مقرب او است . چرا که دوست الهی کسی است که ، مُحِبِّ محبوب الهی باشد و مبغض او و دنیا و علاقه به دنیا که مبغوض الهی است مبعوض او باشد و ترک دنیا

ص: ۴۱۴

و اختیار زهد و قناعت که محبوب الهی است محبوب باشد . «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۱)

«

۲- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ يَا بَنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غَنِيًّا وَ لَا أَكَلِكَ إِلَى طَلْبِكَ وَ عَلَيَّ أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ وَ أَمَلًا قَلْبِكَ خَوْفًا مِنِّي وَ إِنْ لَا تُفَرَّغْ ، لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا ثُمَّ لَا أَسُدُّ فَاقَتَكَ وَ أَكَلِكَ إِلَى طَلْبِكَ (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود : در تورات نوشته است ای آدمی زاد ، تنها به عبادت من پرداز تا دلت را از بی نیازی پرکنم و نسبت به خواسته ات تو را به خودت وانگذارم و بر من است که نیاز را از تو بردارم و دلت را از ترس خود پرکنم و اگر برای عبادتم خود را فارغ نسازی ، دلت را از گرفتاری دنیا پرکنم . سپس در نیاز را به رویت نبندم و تو را با خواسته ات واگذارم .

۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَشْرِ أُمَّ عَلَى يُسْرِ (۳)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : بهترین بندگان و مردم کسی است که عاشق عبادت شود . با عبادت دست به گردن شود و آن را از دل دوست دارد و با تن خود انجام دهد و برای آن فارغ شود به کار دیگر دل مشغول ندارد چنین شخصی باک ندارد که زندگی دنیایش به سختی گذرد یا به آسانی .

۴- عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَالَ : مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبِدِ النَّاسِ (۴)

امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود : کسی که به آن چه خدا بر او واجب ساخته عمل کند عابدترین مردم است .

۵- انسان برای عبادت خلق شده است .

ص: ۴۱۵

۱- سوره جمعه ، آیه ۱۴ ، مصباح الشریعه ، ص ۵۹۷-۶۰۷ ، چاپ خانه : طلوع آزادی ، ناشر : انتشارات پیام حق ، چاپ سوم :

سوم ۱۳۵۸

۲- اصول کافی ج ۳ ص ۱۳۰

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۱

۴- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۲

قال الله تبارك و تعالی : وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۱)

جن و انس را نیافریدم جز این که مرا بپرستند .

در بنی اسرائیل عابدزاهدی بود که ۱۸۰ سال خداوند را پرستش کرد . یک چشم به هم زدن خداوند را معصیت نکرد . خبر عبادت او به ملائکه رسید . فرشته ای از پروردگار عزوجل اذن خواست در زیارتش رخصت فرماید خداوند متعال رخصت فرمود ، چون ملک پیش آن عابد آمد ، شش روز عابد با او سخنی نگفت ، و به او متوجه نشد ، فرشته گفت : آیا مرا می شناسی؟ عابد گفت : اشتغلتنی معرفه ربی عن معرفت پروردگارم مرا از معرفت تو باز داشته است ، فرشته گفت آیا نمی پرسی من کیستم ؟

عابد گفت : فضل الکلام و بال به سخنی زیادی زیان و ضرر است .

فرشته گفت : ای برادر امید است من فرشته ای از فرشتگان باشم ، مشتاق به سوی تو و به زیارت آمده ام : عطنی و اوصنی ، مرا موعظه وصیت کن .

عابد گفت : اوصیک بعشره آیشاء فافهمهما کن عالماً جاهلاً محباً مبغضاً راغباً زاهداً سخياً بخيلاً شجاعاً عاجزاً تو را به ده چیز سفارش می کنم آن ها را بفهم . دانا باش ، نادان دوست دار باش ، دشمن دارباش ، رغبت (راغب) کننده باش . بی رغبت باش . سخی باش ، بخیل باش ، شجاع باش ، و ناتوان

فرشته گفت : آن ها را توضیح بده

عابد گفت به خدا عالم باش ، به غیر خدا جاهل باش . دوستان او را دوست بدار ، دشمنانش را دشمن دار، بی رغبت باش به دنیا ، راغب باش به آخرت ، سخی باش در دنیا ، بخیل باش به دین دادن و دین فروختن ، در طاعت خداوند نترس و از معصیت و نافرمانی او عاجز باش

قم حفظک الله اشتغلتنی عن عباده ربی ، برخیز خداوند حفظت کند که مرا از عبادت پروردگارم بازداشتی (۲)

ص: ۴۱۶

۱- سوره ذاریات ، آیه ۵۶

۲- اثنی عشریه ، ص ۳۵۲

نشانه های بندگی ۶- یا احمد هل تدری متی یکون العبد عابداً قال یا رب لا ، قال: اذا اجتمع فیه سبع خصال ورع یحجزه عن المحارم و صمت یکفه عمالاً یعینہ و خوف یزید کل یوم من بکائه و حیاء یتحیی منی فی الخلا و اکل ما لا ید منه و یبغض الدنیا لبغضی ایاه و یحب الاخیار لحبی لهم (۱)

خداوند متعال فرمود: یا احمد آیا می دانی چه زمان بنده بنده (حقیقی) می شود؟

عرض کرد نه پروردگارم، فرمود: زمانی که در او هفت خصلت گرد آید پرهیزکاری که او را از حرام ها مانع شود و سکوتی که او را از آن چه معنا ندارد نگه دارد و ترسی که هرروز بر گریه او افزاید و شرمی که در خلوت از من حیاء کند و خوراکی که از آن ناگزیر است و دنیا را برای دشمن داشتن من دشمن بدارد و نیکان را برای دوست داشتن من آن ها را دوست بدارد.

۷- مقام بندگی فاطمه زهرا (علیها السلام)

أُمَّ أَيْمَنُ گوید روزی به منزل حضرت زهراء (علیها السلام) رفتم تا او را زیارت کنم و روز گرمی بود تا در خانه رفتم دیدم در بسته است از بالای در نظر کردم دیدم فاطمه (علیها السلام) خوابیده و آسیا بدون گرداننده می گردد و حسین (علیه السلام) در گهواره است و آن در حرکت می باشد و کسی آن را نمی جُنباند و دیدم دستی نزدیک دست زهرا (علیها السلام) خداوند متعال را تسبیح می کند. پس از این امور تعجب کردم و به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتم. سلام کردم و گفتم: امری دیده ام که هرگز ندیده ام فرمود: چه دیدی؟ جریان را گفتم، فرمود ای ام ایمن بدان که فاطمه (علیها السلام) روزه داشت و خسته و گرسنه بود و هوا گرم پس خداوند بر او خواب را گمارد و خوابید منزله است خدائی که نخواست پس خداوند فرشته ای گماشت که آسیا را نگرداند و فرشته فرستاد گهواره حسین (علیه السلام) را به حرکت آورد که او را از خواب نیندازد و فرشته دیگری گماشت که خداوند عَزَّوَجَلَّ را نزدیک دست او تسبیح کند و ثوابش برای زهرا باشد زیرا فاطمه (علیها السلام) از ذکر خدا سستی نکرده چون خوابید خداوند تسبیح آن ملک را برای فاطمه (علیها السلام) قرار داد ام ایمن گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا خبر ده که طحان چه کسی بود و گهواره جنبان که بود

ص: ۴۱۷

که او را ذکر خواب می گفت و مُسَيِّح که بود؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تبسم نمود. فرمود: طحان جبرئیل گهواره جنبان میکائیل و تسبیح گوینده اسرافیل بوده است و جبرئیل نغمه های داشت.

شعر

از سما آمده جبرئیل امین

با بشارت به سوی اهل زمین

ز پی خدمت شاهنشاه دین

در بر مهد حسین گفت سخن

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ

لعلی و حسین و حسن

ای حسین ای گل گلزار رسول

نور چشمان علی جان بتول

هل اتی کرده بشان تو نزول

خرم از یمن تو صحرا و چمن (۱) ۸- یابن آدم انا حی لا- اموت اعمل بما امرتک و انته عما نهیتک حتی اجعلک حیًا لا تموت یابن آدم انا ملک لا ازول اذا قلت لشیء کن فیکون اطعنی فیما امرتک و انته عما نهیتک حتی تقول: لشیء کن فیکون (۲)

خدای متعال می فرماید: ای آدمیزاد من زنده ام که نمیرم، عمل کن به آن چه تو را امر کردم و باز ایست از آن چه نهیت کردم تا تو را قرار دهم زنده ای که نمیری. ای آدمیزاد من پادشاهیم همیشه هست و زوال پذیر نیست. چون به چیزی بگویم باش پس باشد. مرا اطاعت کن در آن چه امرت کردم. و باز ایست و توقف کن از آن چه تو را نهی کردم تا به چیزی بگوئی باش پس باشد.

شعر

ز فرمان یزدان مکن سرکشی

که از سرکشی در خور آتشی

تو را گر به سر شوق یابندگی است

-
- ۱- منتخب طریحی ص ۱۷۶ ، در ناسخ التواریخ ، از قول ابوذر و عمّار و میمونه نقل می کند . ج ۲ فاطمه زهرا (علیها السلام) ، ص ۳۵۰ و در خرائج و جرائح ج ۲ ص ۵۳۰ از سلمان روایت می کند .
- ۲- حدیث قدسی

۹- قال علی (علیه السلام): ما تقرّب متقرّب بمثل عباده الله (۱) امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: هیچ چیزی مانند عبادت انسان را به خداوند متعال نزدیک نمی سازد.

۱۰- قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تفرّغوا لپطاعه الله و عبادته قبل أن ینزل بکم من الملاء ما یشغلکم عن العباده (۲)

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خود را فارغ البال (آسوده خاطر به کاری پردازنده) کنید برای عبادت خداوند قبل از آن که بلائی بر شما نازل گردد که شما را از عبادت خدا بازدارد.

۱۱- عن الصادق (علیه السلام) لَمَّا سُئِلَ عن حقیقه العبودیّه :

العبودیّه : ثلاثه آیشاء : أن لا یری العبد لنفسه فیما خوّله الله الیه ملكاً : لأنّ العبید لا یكون لهم ملك ، یرون المال مال الله یضعونه حیث امرهم الله تعالی به و لا یدبر العبد لنفسه تدبیراً و جمله اشتغاله فیما امره الله تعالی به و نهأه عنه فهذا أوّل درجه الیقین ، (۳)

از امام صادق (علیه السلام) در حقیقت عبودیت و بندگی سوال شد؟ فرمودند سه چیز است . ۱- بنده چیزی را از خود نداند در چیزهای که خداوند به او عطاء فرموده است چون عبد مالک آن چیزها نیست .

۲- خود را مدبّر نداند و اموالی که در دست خود می بیند یا دیگران از آن خداوند سبحان بدانند و هر جای که دستور مصرفش را فرموده در همانجا مصرف کند ۳- و در چیزهای که خداوند متعال او را امر فرموده است مشغول شود و از چیزهایی که او را نهی فرموده توقف کند .

۱۰- قال الرضا (علیه السلام) : أوّل عباده الله معرفته و اصل معرفه الله توحیده ، (۴)

حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود: اوّل بندگی خداوند شناخت اوست و اصل معرفت خداوند سبحان یگانگی اوست .

ص: ۴۱۹

۱- میزان الحکمه ج ۳ ص ۱۷۹۶ به نقل از غررالحکم

۲- الخواطر ۲/۱۲۰

۳- مشکاه الأنوار ، ص ۳۲۷

۴- مشکاه الانوار ص ۳۲۷

۱۱- قال علی (علیه السلام) العبودیّه خمسہ اشیاء خلاء البطن و قراءه القرآن و قیام اللیل و التضرع عندالصبح و البكاء من خشیه الله (۱)

وجود مقدّس امیرالمؤمنین (علیه السلام)

فرمودند: عبودیت و بندگی خداوند پنج چیز است خالی بودن شکم (پرنیودن شکم) و تلاوت و خواندن قرآن و ایستادن در شب به عبادت، و تضرع و زاری هنگام صبح، و گریه کردن از خوف خداوند

۱۲- قال علی (علیه السلام): من قام بشرائط العبودیّه اُهلّ للعتق (۲)

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: کسی که بشرائط بندگی عمل و قیام نماید. سزاوار و اهلیت آزادی را دارد (مثلاً آزاد از آتش جهنم)

۱۳- قال علی (علیه السلام): لاخیر فی عبادہ لیس فیها تفقّه، و نیز فرمودند: خیری در عبادتی که تفقّه و فهم و درک نداشته باشد نیست (۳)

۱۴- و قال (علیه السلام): لاخیر فی عبادہ لا علم فیها (۴)

و ایضاً فرمودند: در عبادتی که علم و دانش نیست خیری نیست.

۱۵- قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): لا عبادہ الاّ بیقین (۵) رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: در عبادتی که یقین نیست عبادت نیست.

۱۶- و قال (صلی الله علیه و آله و سلم): اعبداالله کأنّک تراہ فإن لم تکن تراہ فإنّہ یراک (۶)

ص: ۴۲۰

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۴، ح ۱۲۸۷۵

۲- غررالحکم، شماره ۸۵۲۹

۳- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۷۹۸ به نقل از تحف العقول

۴- تذکره الخواص، ص ۱۴۰

۵- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۷۹۸ به نقل از کنز الفوائد

۶- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۷۹۹ به نقل از کنز العمال

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : خداوند را طوری عبادت کن که گویا او را می بینی اگر تو او را نمی بینی (که قابل رویت نیست) اما او تو را می بیند .

۱۷- و قال (صلی الله علیه و آله و سلم) : اعبدا الله و لا تشرك به شیئاً و اعمل لله کأنک تراه ، و نیز فرمود : خداوند را عبادت کن و شرکت به او نیاور و برای خداوند متعال عمل کن که گویا تو او را می بینی . (۱)

۱۸- فی حدیث المعراج : یا احمد إنَّ العباده عشره أجزاء تسعه منها طلب الحلال فان أطیب مطعمک و مشربک فأنت فی حفظی و کنفی (۲)

در حدیث معراج وارد شده که خدای متعال به رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : ای احمد عبادت ده جزء است که ۹ جزء آن طلب حلال است ، پس اگر مطعم - رزق و روزی تو و شرب خود پاک و حلال باشد تو در حفظ و کنف من می باشی . ۱۹- قال الصادق (علیه السلام) : إنَّ الناس یعبدون الله عزَّوجلَّ ثلاثه أوجه : فطبقه یعبدونہ رغبه فی ثوابه فتلک عبادہ الحرصاء و هو الطمع و آخرون یعبدونہ فرقا من النار فتلک عبادہ العیید و هی الرهبه و لاکنی اعبده حباً له عزَّوجلَّ فتلک عبادہ الکرام و هو الأمن لقوله عزَّوجلَّ : فتلک عبادہ الکرام و هو الأمان : لقوله عزَّوجلَّ : و هم من فزع یومئذ آمنون و لقوله عزَّوجلَّ : قل إن کنتم تحبون الله فمن أحب الله أحب الله عزَّوجلَّ و من أحبَّ الله عزَّوجلَّ کان من الأمنین ، (۳)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : مردم خدای عزَّوجلَّ را به سه وجه می پرستند . یک دسته برای دریافت ثواب او را می پرستند این عبادت حریصان است این طمع است و دسته دیگر از ترس دوزخش او را می پرستند این عبادت بندگان است . این هراس است ولی من چون دوستش دارم او را می پرستم این پرستش آزادان مرد است و آن امان است .

ص: ۴۲۱

۱- میزان الحکمه ، ج ۳ ، ص ۱۷۹۹ به نقل از کنز العمال

۲- ارشاد القلوب ، ص ۲۰۳

۳- خصال ، ج ۱ ص ۱۸۳

چون خدای عَزَّوَجَلَّ می فرماید: از لرزش این روز هولناک درامانند. (۱)

و چون می فرماید: اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کند تا خدا شما را دوست دارد.

و گناهان شما را بیامزد سوره آل عمران آیه ۳۱ هر کس خدا را دوست دارد خدا او را دوست می دارد و هر کس را خدا دوست داشت از امان یافتگان است.

۲۰- قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): من أنى الله بما افترض الله عليه فهو من أعبد الناس، (۲) رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: کسی که آن چه را خداوند متعال بر او واجب فرموده است بیاورد او عابدترین مردم خواهد بود.

۲۱- قال (صلى الله عليه وآله وسلم): لا يقولن أحدكم عبدى ولا أمتى، كلكم عبيد الله و كل نساءكم إماء الله ولاكن ليقل غلامى و جاريتى و خادمى و فيتانى (۳)

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

هیچ یک از شما نگوید: بنده من و کنیز من، چون همه شما بندگان خداوند هستید و همه زنان شما کنیز خدا (بنده) هستند و لاکن باید بگوید: غلام من و جاریه (کنیزک) من و خادم من و پسر جوان یا دختر جوان من

۲۲- قال على (عليه السلام): العباده الخالصه أن لا يرجو الرجل إلا ربه و لا يخاف إلا ذنبه (۴)

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: عبادت خالص این است که مرد به غیر خدای خود به کسی امیدوار نباشد و از کسی نترسد مگر از گناه خود که مرتکب شده و از خدای خود در مورد گناهش می ترسد.

ص: ۴۲۲

۱- سوره نمل، آیه ۸۹

۲- خصال ۱۲۵/۱۲۲ و ۱۶/۶۵

۳- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۰۶ به نقل از تنبيه الخواطر

۴- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۰۶ به نقل از غررالحکم

خلقت و آفرینش او و اهل بیته (علیهم السلام) قبل از مخلوقات

۱- حضرت ابراهیم (علیه السلام) از شیعیان و دوستان علی (علیه السلام) شد . عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) قال لَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ (علیه السلام) كَشَفَ خَلْقَ اللهِ تَعَالَى عَنْ بَصَرِهِ مِنْظِرَهُ اِلَى جَانِبِ الْعَرْشِ فَرَأَى نُورًا فَقَالَ : اللهُ وَ سَيِّدِي مَا هَذَا النُّورُ ؟

قال : يا ابراهيم هذا محمد صفيى فقال : الهى و سىدى ارى الى جانبه نوراً آخر فقال : يا ابراهيم هذا على ناصر دىنى فقال : الهى و سىدى ارى الى جانبهما نوراً ثالثاً

قال : يا ابراهيم هذه فاطمه تلى اباها و بعلها فطمت محبيها من الناس قال : الهى و سىدى ارى يلىان الثلاثة الانوار قال :

يا ابراهيم هذه الحسن و الحسين يلىان اباهما و جدّهما و أمّهما فقال : يا الهى و سىدى ارى تسعه انوار احدقوا بالخمسه الانوار قال : يا ابراهيم هؤلاء الائمة من ولدهم فقال : الهى و سىدى فبمن يعرفون ؟ قال : يا ابراهيم اولهم على بن الحسين و محمد ولد على و جعفر ولد محمد و موسى ولد جعفر و على موسى و محمد ولد على و على ولد محمد و الحسن ولد على و محمد ولد الحسن القائم المهدي قال : الهى و سىدى : ارى عدّه انوار حولهم لا تحصى عدّتهم الا أنت قال : يا ابراهيم هؤلاء شيعتهم و محبّوهم قال : الهى و سىدى و بما يعرفون شيعتهم و محبّوهم قال بصلاه الأحدى و الخمسين و الجهر بسم الله الرحمن الرحيم و القنوت قبل الرّكوع و بسجده الشكر و التختّم باليمين ، قال : ابراهيم اللهم اجعلنى من شيعتهم ، قال : قد جعلتك فانزل الله فيه «وَإِنَّ مِنْ شِيَعَتِهِ»

لِابْرَاهِيمَ صَافَاتٍ آيَةٌ ۸۳ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۸۴ (۱)

مرحوم محدث قمى در كتاب سفينه البحار در لغت : شَيِّعٌ ، از حضرت رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) روایت می کند که فرمود : خداوند توانا حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) را آفرید و ملکوت (عظمت و پهناوری) آسمان ها را به آن بزرگوار نشان داد . و آن حضرت به جانب عرش نگاه کرد و نوری را دید پرسید : پروردگارا این چه نوری است ؟

ص: ۴۲۳

خطاب رسید: یا ابراهیم این نور حضرت محمد صفی من است. حضرت ابراهیم (علیه السلام) عرض کردند: خدایا نوری دیگری را پهلوی او می بینم؟

خداوند علیم فرمود: یا ابراهیم این نور علی ناصر دین من است. حضرت ابراهیم عرض نمودند: پروردگارا پهلوی ایشان نور دیگری نیز مشاهده می کنم؟

خداوند علیم فرمود: یا ابراهیم این فاطمه است که پهلوی پدر و شور خود جای دارد و من دوستان این فاطمه را از آتش نجات می دهم.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) عرض نمود: بارخدایا سه نور دیگر را می بینم که پهلوی این سه نور قرار دارند؟

ای ابراهیم ایشان امام حسن و امام حسین هستند که پهلوی پدر و جد و مادر خود جای گزین شده اند. حضرت ابراهیم عرض نمودند: پروردگارا به تعداد (۹) نور دیگر می بینم که به دور این پنج نور گرد آمده اند؟

خداوند عزیز فرمود: اینان امام هایی اند که از فرزندان این پنج نفرند.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) عرض نمودند بارخدایا ایشان را چگونه می توان شناخت (و نام مبارکشان چیست؟) خداوند متعال فرمود: یا ابراهیم اول ایشان

۱- علی بن الحسین

۲- محمد بن علی

۳- جعفر بن محمد ۴- موسی بن جعفر

۵- علی بن موسی

۶- محمد بن علی

۷- علی بن محمد

ص: ۴۲۴

۸- حسن بن علی

۹- محمد بن الحسن القائم ، المهدي

حضرت ابراهیم (علیه السلام) عرض نمود : بار خدایا من نورهای زیادی در اطراف ایشان می بینم که کسی غیر از تو شماره آن ها را نمی داند ؟

خداوند کریم خطاب فرمود : یا ابراهیم ! ایشان شیعیان و دوستان محمد و آل محمدند .

حضرت ابراهیم (علیه السلام) عرض نمود :

بارخدایا شیعیان ایشان را به چه علامتی می توان شناخت ؟ خداوند قادر وحی و خطاب فرمود :

ایشان را با این علائم می توان شناخت :

۱- پنجاه و یک رکعت نماز (که ۱۷ رکعت آن ها واجب و ما بقی مستحب است)

۲- بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند گفتن

۳- قنوت قبل از رکوع (رکعت دوم)

۴- سجده شکر (که طریقه آن را در کتب فقهی و رساله های فارسی نوشته اند)

۵- انگشتر به دست راست کردندر همین موقع بود که حضرت ابراهیم (علیه السلام) عرض نمود : پروردگارا مرا نیز از دوستان و شیعیان محمد و آل محمد قرار بده . خطاب آمد که من تو را از دوستان و شیعیان ایشان قرار دادم .

آیه ۸۳ و ۸۴ سوره صفات اشاره به همین موضوع است . یعنی ابراهیم از شیعیان او قرار داده شد .

۲- عن أنس بن مالك قال : نبينا رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) صلاه الفجر ثم استوى في محرابه كالبدن في تمامه فقلنا يا رسول الله إن رأيت أن تفسر لنا هذا الآية قوله تعالى :

ص: ۴۲۵

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (١)

فقال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أميَا النَّبِيِّونَ فانا و أميَا الصَّادِقُونَ فعلى بن ابى طالب و أميَا الشُّهَدَاءِ فعمى حمزه و أميَا الصَّالِحُونَ فابنتى فاطمه و ولداها الحسن و الحسين ، فهض العباس من زوايه المسجد

الى بين يديه (صلى الله عليه وآله وسلم) و قال يا رسول الله الستُ و انا و انت و على و فاطمه و الحسن و الحسين من ينوع واحد؟ قال (صلى الله عليه وآله وسلم) و ما وراء ذلك يا عميَاه قال لأنك لم تذكر فى حين ذكرتهم ولم تشرفنى حين تشرفتهم فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يا عميَاه أميَا قولك أنا و انت و على و فاطمه و الحسن و الحسين من ينوع واحد فصدقت ولاكن خلقنا الله نحن حيث لاسماء مَبْنِيَّه و لارض مدحيه و لا عرش و لا جنه و لا نار كُنَّا نَسْبِجُه حين لا تسبيح و تقدسه حين لا تقديس فلما أراد الله بدء الضعه ، فتق نورى فخلق منه العرش فنور العرش من نورى و نورى من نورالله و انا افضل من العرش ، ثم فتق نور ابن ابى طالب فخلق منه الملائكه ، فنور الملائكه من نور ابن ابى طالب و نور ابن ابى طالب من نورالله و نور ابن ابى طالب افضل من الملائكه ، و فتق نور ابنتى فاطمه منه فخلق السماوات و الارضنور السماوات و الارض من نورابنتى فاطمه و نورها من نورالله و فاطمه افضل من السماوات و الارض ، ثم فتق نور الحسن فخلق منه الشمس و القمر فنور الشمس و القمر من نور الحسن و نورالله و الحسن افضل من الشمس و القمر ثم فتق نور الحسين فخلق منه الحسين الجنه و الحور العين فنورالجنه و الحور العين من نور الحسين و الحسين افضل من الجنه و الحور العين

ثم ان الله خلق الظلمه بالقدره فارسها فى سحائب البصر فقالت الملائكه

سبوح قدوس ربنا مدعرقا هذه الاشياء ما رأينا سؤاً فَبِحَرْمَتِهِمْ الا كشف ما نزل بنا فيها لك ، خلق الله تعالى قناديل الرحمه و علقها على سِرادق العرش فقالت إلهنا لمن هذه الفضيله و هذه الانوار ؟

فقال هذا نور أمتى فاطمه الزهراء فلذلك سميت ابنتى الزهراء لأن السماوات و الارض بنورها ظهرت و هى ابنته نبيى و زوجه وصيى و حجتى على خلقى اشهدكم يا ملائكه انى قد جعلت ثواب تسبيحكم

ص: ٤٢٦

وَ تَقْدِيسِكُمْ لِهَذِهِ الْمَرْأَةِ وَ شَعِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ نَهَضَ الْعَبَّاسُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ يَمِينِهِ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ لَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُجَّةً بِالْغَيْهِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، (۱)

انس بن مالک می گوید : روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز صبح را خواندند (با جماعت) در محراب خود مانند شب چهارده می درخشید ما گفتیم : یا رسول الله تفسیر این آیه شریفه را برای ما بفرمائید که قرآن می فرماید:

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند . (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آن ها تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان و آن ها رفیق های خوبی هستند . رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : مراد از نبیون منم و از صدیقون پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و از شهدا عمومی حمزه و از صالحون پس دخترم فاطمه الزهرا (علیها السلام) و دو فرزندش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) می باشند ، پس عباس عمومی آن حضرت بر جست و گفت: یا رسول الله مگر من و شما و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک کانال نیستیم ؟

حضرت فرمود : منظورت چیست عمو؟

گفت : شما اسامی خودتان را بردید ولی از من اسمی برده نشده و یادی از ما نکردی ؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این که گفتمی ما همه از یک منبع هستیم درست گفتمی اما ما را خداوند در وقتی خلق کرد که نه آسمانی بنا شده بود و نه زمین گسترده و نه عرش و نه بهشت و نه آتش جهنم

ما تسبیح می گفتیم در حالی که تسبیح کننده ای نبود که خداوند را تسبیح و تنزیه و پاک یاد کند .

ما تقدیس می کردیم خدا را با قداست یاد می کردیم در حالی که تقدیس کننده ای وجود نداشت.

پس هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود مصنوعات خود را خلق کند نور من را شکافت و از نور من عرش را آفرید پس نور عرش از نور من است و من از عرش عظیم تر و برترم

ص: ۴۲۷

سپس نور علی بن ابی طالب (علیه السلام) را شکافت و از نور علی ملائکه را آفرید پس نور ملائکه از نور علی (علیه السلام) خلق شدند پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) از ملائکه برتر است و نور دخترم فاطمه (علیها السلام) را شکافت و از نور فاطمه (علیها السلام) آسمان ها و زمین را آفرید پس نور آسمان و زمین از نور دخترم فاطمه زهرا (علیها السلام) و فاطمه از آسمان و زمین با فضیلت تر است . سپس نور حسن (علیه السلام) را شکافت و از نور حسن (علیه السلام) خورشید و ماه را خلق فرمود سپس نور خورشید و ماه از نور حسن (علیه السلام) است و حسن برتر از خورشید و ماه می باشد .

پس از آن نور حسین (علیه السلام) را شکافت و از نور حسین (علیه السلام) ، بهشت و حورالعین را خلق فرمود ؟

پس نور بهشت و حورالعین از نور حسین (علیه السلام) است . سپس خداوند متعال تاریکی را آفرید به قدرت کامله خود او را مانند ابری به طرف آسمان ها فرستاد . جلوی چشمان ملائکه تاریک شد ملائکه تسبیح و تقدیس خداوند را بر زبان جاری کردند و عرض کردند : پروردگارا به حق این اسامی مقدسه این غم تاریکی را از ما برطرف کن . خداوند قنادیل (قندیل چراغ آویز ، مشعل که از سقف آویزان کنند) رحمت خود را بر شیرادق (سرا پرده ، خیمه ، چادری که بالای صحن خانه بکشند سُرادقات جمع)

عرش معلق فرمود . پس ملائکه عرضه داشتند : پروردگارا این فضیلت از آن چه کسی می باشد و این انوار (نورها) چه کسانی اند که به برکت این ها نجات پیدا کردیم از این غم ظلمت و تاریکی ؟

خطاب آمد که این نور کنیز من (بنده) من فاطمه است (لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند به خاطر این دخترم زهرا نامیده شد)

چون نور آسمان و زمین به واسطه این نور روشن شدند و این زوجه و صی و حجت من بر خلقم (علی (علیه السلام)) و دختر پیغمبر من می باشد . من شمارای ملائکه شاهد و گواه می گیرم که من ثواب این تسبیح و تقدیس را برای این فاطمه و شیعیانش تا روز قیامت قرار خواهم داد . پس در همین وقت بود که

عباس بن عبدالمطلب بلند شد و پیشانی علی بن ابی طالب را بوسید و گفت: یا علی تو را خداوند حجت بالغه قرار داده بر انبیاء تا روز قیامت (۱)

۳- اباصلت هروی از حضرت امام رضا (علیه السلام) و آن حضرت از پدرانیش از حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده اند که : آن حضرت فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

فرمودند: خداوند متعال برتر از من کسی را نیافرید و گرامی تر از من کسی را خلق نفرمود. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: من عرض کردم: یا رسول الله شما افضل و برترید یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی خداوند تبارک و تعالی پیامبران مرسل را بر فرشتگان مقرب برتری داده است و مرا بر تمام انبیاء و رسولان برتری داده و بعد از من فضل و برتری برای تو و امامان بعد از تو می باشد. و همانا فرشتگان خدمتگزار ما و دوستان ما هستند ای علی فرشتگان که، عرش با عظمت الهی بر دوش گرفته اند و آن ها که اطراف عرشند به حمد و ستایش پروردگار تسبیح می کنند آن ها که، ایمان به ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام) آوردند از خداوند یکتا آمرزش می طلبند. ای علی اگر ما نبودیم خداوند سبحان آدم و حوا و بهشت و دوزخ، آسمان و زمین را نمی آفرید. چگونه ما بر تر از فرشتگان نباشیم. در حالی که نسبت به معرفت پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس او از ان ها پیشی گرفتیم. زیرا اول چیزی که، خداوند سبحان آفرید ارواح ما بود ما را به توحید و ستایش خود و گویا نمود، سپس فرشتگان را آفرید، آن ها وقتی ارواح نور یگانه ای را مشاهده کردند و امر ما را بزرگ شمردند و ما تسبیح حق تعالی کردیم، تا بدانند که، ما خلقی هستیم که، آفریده شده ایم و او منزّه از صفات ما است، به تسبیح ما فرشتگان تسبیح گفتند و او را از صفات ما پاک و منزّه داشتند و وقتی عظمت شأن ما را مشاهده کردند، حق تعالی را تهلیل کردیم تا فرشتگان بدانند خدائی غیر از خالق یکتا وجود ندارد و بندگان او هستیم و خدا نیستیم که، همراه او یا بعد از او عبادت ما واجب باشد. پس فرشتگان لا اله الا الله گفتند و وقتی بزرگی محل و موقعیت ما را مشاهده کردند، ما تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که کسی جز او به سبب شأن و مقام بزرگی نرسد.

ص: ۴۲۹

۱- همین روایت را با کمی اختلاف در الفاظ، در جلد ۱۵ بحارالانوار ص ۱۰ آورده است.

و وقتی عزّت و فتوّت ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوه الا بالله . تا این که فرشتگان بدانند که هیچ نیروی و قدرتی جز نیرو و قدرت خداوند نیست و وقتی نعمتی را که خداوند به ما داده و وجوب طاعت ما را مشاهده کردند گفتیم : الحمدلله تا فرشتگان بدانند حمد و ستایش به خاطر نعمت ها سزاوار پروردگار متعال است . آن ها هم گفتند : الحمدلله پس فرشتگان به سبب ما شناخت ، خدا را شناختند لذا تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خداوند کردند . و هدایت شدند . سپس خداوند تبارک و تعالی آدم (علیه السلام) را آفرید و ما را در صلب او بر ودیعه نهاد و آن گاه فرشتگان خود را دستور داد تا او را به خاطر تعظیم و بزرگداشت ما که در صلب او بودیم سجده کننده ، سپس سجود آن ها برای خداوند متعال و به خاطر عبادت و پرستش و برای آدم به خاطر اطاعت پروردگار و احترام او بود . زیرا مادر صلب او بودیم ، سپس چگونه ما بر فرشتگان بزرگتر نباشیم در حالی که همه آن ها به آدم (علیه السلام) سجده کردند . (۱)

۴- از امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

نقل شده است که خداوند تبارک و تعالی نور حیب خود حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نوری آفرید که آن را از نور عظمت و جلال خود شکافته ، و آن همان نور الهی است که ، در طور سینا برای حضرت موسی بن عمران (علیه السلام)

ظاهر شد و درخشید و او توان دیدنش را نداشت ، پس فریادی کشید و بر روی زمین بی هوش افتاد ، هنگامی که ، خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود : حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیافریند . آن نور را دو بخش کرد از بخش اول ، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و از بخش دوم حضرت علی (علیه السلام) را آفرید و غیر این دو بزرگوار را از آن نور نیافریده است ، با دست قدرت خود آن دو را آفرید و از نفس خود در آن دمید و صورت آن ها را تصویر نمود و آن ها را امثال خود قرار داد (یعنی صفات نیکی مانند علم ، عدل و احیاء و ممات . . . در آن ها قرار داد) (به اذن خودش البته) آن دو گواهان او بر آفرینش و جانشینان او در میان خلایق و چشم بینای او ، بر مخلوقات و زبان گویای او در میان مردمند ، علم خود را در وجود آن ها ودیعه نهاد و قدرت بیان به آن ها آموخت ، بر غیب و پنهانی و اسرار خود آگاه ساخت ، یکی از آن دو را نفس خود و دیگری را روح خود قرار داده آن دو را مؤید یک دیگری ساخت به گونه ای که ، یکی بدون دیگری مقاومت و استواری ندارد . ظاهر

ص: ۴۳۰

آن دو به بشر و باطنشان به غیر بشر منسوب و مربوط است یعنی خلقت عالیه آن ها با سایر مخلوقین ممتاز است . در میان مردم به مشکل مردمان این عالم ظاهر شدند تا تحمل دیدن آن ها را داشته باشند و این فرمایش خداوند متعال است که فرموده .

وَلَلْبَشَرِئَا عَلَیْهِمْ مَا یَلْبَسُونَ (۱)

و همان لباسی که مردمان بپوشند بر آنان بپوشانیم . سپس آن دو جانشینان پروردگار و صحاب خداوند متعال و یکتا می باشند آفرینش را با آنان آغاز کرد و هستی و مقدرات را به آن ها پایان بخشید . سپس فاطمه (علیها السلام) را از نور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آفرید ، همان طوری که نور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نور خود اقتباس کرد و از نور فاطمه (علیها السلام) و علی (علیه السلام) و حسن و حسین (علیهما السلام) را آفرید مثل نوری که ، از چراغ ها می توان اقتباس کرد . این ها از نور آفریده شده اند و از نسلی به نسل دیگر و از صلب پدری به پدری دیگر .

و از رحم مادری به مادر دیگر منتقل شده اند . نه این که از آب گندیده و نطفه پست به نجس باشند بلکه نوری هستند که از صلب های پاک به رحم های پاکیزه منتقل شده اند ، به خاطر این که ایشان برگزیده برگزیدگان و جوهر جواهرند . آن ها را برای خود انتخاب کرد و برگزیده و خزانه دار علم و دانش خود و ابلاغ کننده پیغام خود به خلق قرار داده آن ها را به جای خود نشانده زیرا او دیده نمی شود و درک نمی گردد و به کوشکی و مکانی برای او شناخته نمی شود (مکان و محل ندارد منزله از مکان و محل) این ها از طرف او سخن می گویند و پیام او را به مخلوقات می رسانند و دستورات و نواهی او را بازگو می کنند . پس به سبب آن ها خداوند قدرت خود را آشکار کرد و نشانه ها و معجزاتش را نشان داد و بندگان خود را با خود آشنا نمود و توسط ایشان فرمان او اطاعت می شود و لولاهم ما عرف الله و لایدری کیف یعیدالرحمان و اگر ایشان نبودند خداوند شناخته نمی شود . فهمیده نمی شد که چگونه او را باید عبادت کنند و خداوند است که امر خود را آن طور که بخواهد اجراء می کند : لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ (۲)

از آن چه او انجام می دهد سوال نمی شود و مردمند که بازخواست می شوند و از آن ها سوال می شود .

ص: ۴۳۱

-
- ۱- سوره انعام آیه ۹ ، تأویل الایات الظاهره فی العتره الطاهره ، سید شرف الدین حسینی ، ذیل آیه ۹ سوره انعام ، بحارالانوار ، ج ۳ ، ص ۲۸
- ۲- سوره انبیاء ، آیه ۲۳

۵- ابن عباس گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم که علی (علیه السلام) آمد تا چشم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن حضرت افتاد به رویش لبخندی زد و فرمود: مرحبا به آن که خداوند او را پیش از هر چیز آفرید خداوند پیش از هر چیز نوری آفرید و آن را دو نیم کرد از نیم مرا و از نیم دیگر علی را آفرید. پس همه چیز از نور من و نور علی پدید آمده است ما تسبیح خدا کردیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تکبیر گفتند و این تسبیح و تکبیر آنان به آموزش من و علی بود. (۱)

۶- امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: خدای بزرگ نور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از اختراع و نور عظمت و جلال خویش آفرید چون خواست محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیافریند آن نور را دو نیم کرد از نیم اول محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را و از نیم دیگر علی (علیه السلام) را آفرید و از آن نور هیچ کس دیگر را نیافرید. (۲)

۷- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

خداوند پیامبران را از درخت های گوناگون آفرید و من و علی را از یک درخت آفرید من تنه آن درخت علی شاخه آن، فاطمه باردان آن و حسن و حسین میوه آن درختند هر که به شاخه ای از این درخت در آویزید نجات یابد، و هر که از آن منحرف شود بسرنگون گردد، اگر بنده ای میان کوه صفا و مروه هزاران سال خدا را عبادت کند، اما به دوستی ما خاندان دست نیافته باشد خدا او را به سر در آتش دوزخ اندازد (۳)

۸- علی (علیه السلام) فرمودند: ما خاندانی هستیم که گل ما به دست عنایت حق تعالی سرشته گشت، پس از آن که، فیض هدایت الهی بر ما پاشیده شد، آن گاه به خمیره نبوت تخمیر شد و از آب وحی سیراب گشت و روح امر در آن دمیده شد. نه قدم هایمان می لغزد و نه دیدگانمان اشتباه می کند و نه انوار ما به خاموش می گراید اگر ما خود گمراه باشیم پس راهنمای مردم که باشد؟ مردم همه از درخت هایی چنداند اما درخت نبوت یکی است، محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تنه اش، من شاخه اش، فاطمه میوه اش

ص: ۴۳۲

۱- عبقات الانوار تعریب شده، ج ۴، ص ۱۲۵

۲- عبقات الانوار / ۱۲۱

۳- تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۱، ص ۱۳۲، شواهد التنزیل ج ۲، ص ۱۴۱

و حسن و حسین شاخه سار آوند . تنه اش نور ، شاخه اش نور ، میوه اش نور ، شاخسارش هم نور است . چراغی هستیم که روغنش تابان است گرچه آتش به آن نرسیده باشد ، نور بر نور است . (۱)۹- سلمان فارسی رضی الله عنه گوید : از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود : من و علی نوری بودیم فرمان بردار در برابر خداوند ، آن نور به تسبیح و تقدیس پروردگار مشغول بود چهارده هزار سال پیش از آن که ، آدم را بیافریند چون خداوند آدم (علیه السلام) را آفرید ، آن نور را در صلب او نهاد و پیوسته در یک چیز بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم ، جزئی من و جزئی هم علی (علیه السلام) (۲)

۱۰- پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : چون خداوند آدم (علیه السلام) را آفرید و از روح خود در او دمید آدم (علیه السلام) به جانب راست عرش نگریست و پنج شَبیح را در نور به حال سجده و رکوع ملاحظه کرد ، گفت : پروردگارا آیا پیش از من کسی را از گِل آفریده ای ؟ فرمودند : نه ، ای آدم ، گفت : پس این پنج شَبیح که در شکل و شمایل خود می بینم ، کیستند ؟ فرمود : اینان پنج تن نام از فرزندان تواند اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم ، آنان پنج تن اند که برای آنان پنج نام را از نام های خود برگرفته ام اگر آنان نبودند بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و آدمیان و پریان را نمی آفریدم . من محمود این محمّد ، من عالی ام این علی ، من فاطر (پدید آورنده ، خالق ، آغاز کننده) این فاطمه

(اشتقاق فاطمه از فاطر به اشتقاق کبیراست که در اکثر حروف با هم مطابقت دارند نه در همه) من احسان ام این حسن ، و من محسن ام و این حسین ، به عزّت خویش سوگند که کسی با داشتن ذرّه ای از دشمن یکی از اینان بر من وارد نشود جز آن که او را به آتش دوزخم برم و باک ندارم . ای آدم ، اینان برگزیدگان از خلق منند ، خلق را به سبب آنان نجات می دهم و یا هلاک می سازم ، هرگاه به من حاجتی داشتی دست تو سل به دامان اینان بزن (۳)

۱۱- ابن بابویه به سند خود از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: حقّ سبحانه و تعالی نور مقدّس حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله و سلم) را خلق فرمود ، پیش از آن که آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و پیش از آن که احدی از پیغمبران

ص: ۴۳۳

۱- عبقات الانوار ، تعریب شده ج ۴ ، ص ۱۰۸

۲- کفایه الطالب گنجی شافعی ۳۱۵

۳- فرائد السطین ۱/۲۷

را خلق کند ، به ۴۲۴ هزار سال [چهارصد و بیست و چهار هزار سال] و با آن نور ، ۱۲ حجاب خلق نمود : حجاب قدرت ، حجاب عظمت ، حجاب منت ، حجاب رحمت ، حجاب سعادت ، حجاب کرامت ، حجاب منزلت ، حجاب هدایت ، حجاب نبوت ، حجاب رفعت ، حجاب هیبت و حجاب شفاعت ، پس آن نور مقدّس را در حجاب قدرت ۱۲ هزار سال جای داد و او می گفت : «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» و در حجاب عظمت «هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ عَالِمِ السَّرِّ» و در حجاب منت ۱۰ هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو» و در حجاب رحمت ۹ هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى» و در حجاب سعادت ۸ هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ (فی المصدر) قائم» لَا يَسْهُو» و در حجاب کرامت ۷ هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَغْتَقِرُّ» و در حجاب منزلت ۶ هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ» (فی المصدر «سبحان ربی العلیم الکریم») و در حجاب هدایت ۵ هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» و در حجاب رفت سه هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ ذِي الْمَلَكُوتِ وَ الْمَلَكُوتِ» و در حجاب هیبت ۲ هزار سال می گفت : «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ» و در حجاب شفاعت ۱۰۰۰ سال می گفت : «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» سپس نام مقدس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانید پس ۴ هزار سال بر لوح می درخشید ، پس اسم اطهر آن جناب را بر عرش ظاهر گردانید و بر ساق عرش نسبت نمود ، پس ۷ هزار سال در آن جا بود و نور می بخشید و همچنین در اصلاّب طاهره از صلیبی به صلیبی منتقل می گردانید تا آن که حقّ تعالی او را از صلب عبدالله بن عبدالمطلب بیرون آورد و او را به ۶ کرامت گرامی داشت ، پیراهن خشنودی بر او پوشانید به رداء هیبت او را مزین گردانید ، به تاج هدایت سرش را به اوج رفعت رسانید ، بدن او را جامه معرفت پوشانیدم و کمر بند محبت بر میان او بست نعلین خوف و بیم در پای او کرد و عصای منزلت به دست او داد . پس وحی نمود که : ای محمّد ! برو به سوی مردم و امر کن ایشان را که بگویند : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» «محمّد رسول الله» و اصل آن پیراهن از شش جوهر بود ، قامتش از یاقوت ، آستین هایش از مروارید ، دور دامنش از بلور زرد ، زیر بغل هایش از زبرجد ، گریبانش از نور پروردگار عالمیان و حق تعالی توبه آدم را به آن پیراهن قبول کرد . (و انگشتر سلیمان را به او باز گردانید (۱))

و یوسف را به برکت آن پیراهن به

ص: ۴۳۴

۱- عبارتی که داخل کروشه است از متن عربی روایت اضافه شده [کروش جمع کَرَش به معنی : شکمبه گاو و گوسفند ، معدّه : یعنی داخل و درون]

سوی یعقوب برگردانید . و یونس را به کرامت آن از شکم ماهی نجات داد . و به برکت آن هر پیغمبر از محنت خود نجات یافت و نبود آن پیران مگر پیروان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (۱)

۱۲- به سند معتبر از حضرت امام صادق (علیه السلام) مرویست که پرسیدند : در کجا بودید شما پیش از آن که خداوند آسمان و زمین و روشنی و تاریکی را بیافریند ؟

فرمودند : ما شبیحی چند بودیم از نور ، در دور عرش الهی و تنزیه حق تعالی می نمودیم (خدا را به پاکی یاد می کردیم) پیش از آن که خداوند قادر آسمان و زمین و روشنی و آدم را خلق نماید به ۲۵ هزار سال پس چون حق تعالی آدم (علیه السلام) را خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و پیوسته ما را از پشت طاهری به رحم پاکیزه ای نقل می نمود تا حق تعالی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را مبعوث گردانید . (۲)

۱۳- از معاذبن جبل منقول است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : به درستی که حق تعالی خلق کرد من و علی فاطمه و حسن و حسین را پیش از آن که دنیا را خلق نماید به هفت هزار سال .

معاذعرض کرد ، پس در کجا بودید ای رسول خدا ؟ فرمودند : در پیش عرش بودیم تسبیح و تحمید و تقدیس و تمجید خدای متعال را می نمودیم ؟

گفت : به چه مثال و مانند بودید ؟

فرمودند : شبیحی چند بودیم از نور ، پس چون حق تعالی خواست صورت ما را خلق نماید ما را عمودی از نور گردانید و در صلب آدم (علیه السلام) جا داد .

پس بیرون آورد ما را به سوی صلب های پدران و رحم های مادران ، و به ما نرسید نجاست شرک و نه زناها که در زمان کفر بود ، پس گروهی چند در هر زمانی به سبب ایمان آوردن به ما سعادت مند می شدند و گروهی چند به ایمان نیاوردن به ما شقی می شدند پس چون ما را به صلب عبدالمطلب در آورد آن نور را به دو نصف کرد نصف را در صلب عبدالله جای داد و نصف دیگر را در صلب ابوطالب .

ص: ۴۳۵

۱- خصال ۴۸۱-۴۸۳ معانی الاخبار ص ۳۰۶ حیوه القلوب ج ۳ ص ۱۷

۲- تفسیر فرات کوفی ۵۵۲ و در آن ۱۵ هزار سال است فرائد السمطين ۱/۴۲

پس آن نصف که ، از من بود به سوی رحم آمنه منتقل شد و نصف دیگر به رحم فاطمه بنت اسد منتقل شد ، پس من از آمنه به هم رسیدم و علی از فاطمه به هم رسید .

پس تمام عمود نور به من برگشت و فاطمه از من به هم رسید . پس باز تمام عمود نور به علی برگشت و حسن و حسین از هر دو نصف نور به هم رسیدند . پس نور من در امامان از فرزندان حسین می گردد تا روز قیامت (۱)

۱۴- به سند معتبر از ابوسعید خُدری منقول است سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی که به شیطان لعین خطاب نمود در هنگامی که ابانمود از سجده حضرت آدم (علیه السلام) «اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالَمِينَ» سوره ص آیه ۷۵

یعنی : «آیا تکبر نمودی یا بودی تو از بلند مرتبه گان؟» پرسید که : کیستند آن بلند مرتبه ها که مرتبه ایشان از ملائکه بلندتر است؟ حضرت فرمود : من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) در سراپرده عرش بودیم و تسبیح الهی می گفتیم و ملائکه به تسبیح ما تسبیح می گفتند . قبل از آن که حق تعالی آدم (علیه السلام) را خلق کند به دو هزار سال پس چون خداوند آدم را خلق کرد امر فرمود : ملائکه را که سجده کننده برای آدم (اصل سجده برای خداوند بود) و امر نکرد ما را به سجود پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که او اِبا نمود . از سجده ، پس خداوند به او خطاب نمود که : آیا تکبر نمودی از سجود ، یا آن که بودی تو از آن ها که بلندترند از آن که سجود کنند آدم را؟ یعنی این پنج بزرگوار که نام شریف ایشان در سراپرده عرش نوشته شده است؟ (۲)

۱۵- به سند معتبر از امام زین العابدین (علیه السلام) منقول است که : حق تعالی محمد و علی و (فاطمه) و یازده امام از ذریه ایشان را از نور عظمت خود آفرید پس ایشان در پرتو نور خداوند او را تسبیح و تقدیس می گفتند و عبادت می کردند قبل از آن که احدی از خلق را بیافریند . (۳)

ص: ۴۳۶

۱- علل الشرایع ۲۰۸

۲- فضائل شیعه ۸ تأویل الایات الطاهره ۲۰/۵۰۹

۳- کمال الدین و تمام النعمه ۳۳۵ حیواہ القلوب ج ۳ ص ۲۴

۱۶- و به سند معتبر از حضرت امام صادق (علیه السلام) منقول است که : حق تعالی چهارده نور آفرید قبل از آن که ، سایر خلق را بیافریند به چهارده هزار سال ، پس آن ها ارواح ما بودند . گفتند : یابن رسول الله کیستند آن چهارده نور؟ فرمودند : محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ۹ نفر امام از فرزندان حسین (علیهم السلام) که آخرایشان قائم (علیه السلام) که غائب خواهد بود و بعد از غیبت ظاهر خواهد شد و دجال را خواهد کشت و زمین را از هر جور و ستم پاک خواهد کرد . (۱)

۱۷- و به سند معتبر منقول است از حضرت امام صادق (علیه السلام) که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند به چه سبب سبقت گرفتی بر سایر انبیاء و از همه افضل شدی و حال آن که بعد از همه مبعوث گردیدی؟ فرمودند : زیرا که من اوّل کسی بودم اقرار کردم به پروردگارم و اوّل کسی که جواب گفتم در وقتی که حقّ تعالی میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت ایشان را بر خود که گفت : «الَّسْتُ بِرَبِّكُمْ» (۲)

« و همه گفتند : بلی پس من اول پیغمبری بودم که «بلی» گفتم پس سبقت گرفتم بر ایشان در اقرار کردن به خدا (۳)

۱۸- از حضرت رسول

(صلی الله علیه و آله و سلم) منقول است (راوی ابوذر غفاری است) که فرمودند که : من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم و تسبیح خدا می گفتیم در جانب راست عرش پیش از آن که خدا آدم را بیافریند به دو هزار سال ، چون خداوند متعال آدم (علیه السلام) را آفرید آن نور را در پشت او جای داد و چون در بهشت ساکن شد ما در بهشت او بودیم ، چون نوح در کشتی سوار شد ما در پشت او بودیم چون ابراهیم را در آتش انداختند ، ما در پشت او بودیم پیوسته ، حقّ تعالی ما را از اصلاب (صُلب ها) پاکیزه منتقل می گردانید به رحم های پاک و مطهر ، تا رسید به سوی عبدالمطلب ، پس آن نور را به دو نیم کرد و مرا در صلب عبدالله گذاشت و علی را در صلب ابوطالب گذاشت و به من پیغمبری و برکت داد و به علی فصاحت و شجاعت داد و از برای ما دو نام از نام های مقدّس خود اشتقاق نمود، پس حتی حقّ تعالی صاحب عرش محمود است و من محمّد ، و خداوند بزرگوار اعلی است و برادرم

ص: ۴۳۷

۱- کمال الدین و تمام النعمه ۳۳۵ ، حیوای القلوب ج ۳ ص ۲۴

۲- سوره اعراف ، آیه ۱۷۲

۳- علل الشرایع ۱۲۴ تفسیر قمی ج ۱ ، ص ۲۴۶ ، حیوای القلوب ج ۳ ص ۲۵-۵۰

علی است ، پس مرا برای رسالت و پیغمبری ستود و علی را برای وصایت و امامت و حکم به حق در میان مردم (۱).

۱۹- در حدیث معتبر از امام علی تقی (علیه السلام) (امام جواد (علیه السلام)) منقولست که پیوسته حق تعالی متفرد بود در یگانگی خود و به غیر او احدی نبود پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه (۲).

و بعد از هزار دهر و روزگار جمیع چیزها را آفرید پس ایشان را گواه گرفت بر آفریدن آن ها و اطاعت ایشان را بر سایر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را به ایشان گذاشت و ایشان هیچ کاری نمی خواهند و اراده نمایند مگر به مشیت الهی (۳).

۲۰- به سند معتبر از حضرت امام حسین (علیه السلام) منقول است که حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که : در بهشت فردوس چشمه ای هست از شهد شیرین تر و از مسکه نرم تر و از برف خنک تر و از مشک خوش بو تر و در آن چشمه طینی است که خدا ما را و شیعیان ما را از آن آفریده است هر که از آن طینت نیست از ما و شیعیان ما نیست . (۴) و در حدیث دیگر فرمودند : شنیدم از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : من آفریده شده ام از نور خدا و اهل بیت من آفریده شده اند از نور من و محبان اهل بیت من آفریده شده اند از نور ایشان و سایر مردم در آتش جهنم اند . (۵)

بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

در این بخش خطبه : در مورد اثبات اصل نبوت سخنی نرفته و فقط به معرفی شخصیت بزرگ خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) اکتفاء شده است . زیران حاضران در جلسه به ظاهر اصل نبوت حضرت ختمی مرتبت را پذیرفته بودند اما اکثریت یا منافی بودند و یا مردمان ناآگاه و قدرت زده و اینان که اکثریت را تشکیل داده بودند ، هر چند به ظاهر اقرار به نبوت داشتند امّا شناخت آن ها بسیار سطحی بود و هرگز شناخت عمیقی از آن نداشتند و نمی دانستند که این منصب الهی و دنباله آن امامت ، خلعت و تشریف مخصوصی آسمانی است و از ضرورت های جهان هستی است به همین جهت یادگار نبوت

ص: ۴۳۸

۱- جلاء العیون ، ص ۱۰

۲- بحار الانوار ، ج ۱۵ ، ص ۱۹

۳- جلاء العیون ص ۱۱

۴- جلاء العیون ص ۱۱

۵- جلاء العیون ص ۱۱

و چشمه ی خروشان فصاحت و بلاغت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء (علیها السلام) با تکیه بر مقتضای حال، در این بخش به شرح شخصیت ما فوق و متعالی پدر بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اکتفاء نموده و اعلام می فرماید: که حاکمیت الهی در پهنه و وسعت زمین ضرورتی است که مشیت الهی بر آن تعلق گرفته و این حاکمیت به وسیله انبیای الهی که مقام خلافت الهی را دارند، به اجراء درآمده، پس مسئله خلافت الهی در روی زمین ضرورت اجتناب ناپذیری است. چه این که حاکمیت الهی هدف نهایی خلقت عالم را تشکیل می دهد و تا استمرار این عالم این حاکمیت ادامه دارد آیا چگونه این حاکمیت باید در روی زمین پیاده شود؟ آیا بدون واسطه متصور است؟

حال آن واسطه خود پیامبر باشد و یا کسی که به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تعیین شده باشد (از جانب خداوند متعال) که هر دو واجد مقام خلافت الهی هستند و به عبارت دیگر هر دو حجت الهی می باشند نهایت این که پیامبر حجت بلاواسطه و امام حجت مع الواسطه است.

و ضرورت مقام خلافت الهی بالاتر از آفریدن آفتاب و ماه و سایر پدیده های جهان آفرینش است زیرا پدیده هایی همچون ماه و خورشید، بسان علت مادی و صوری و مسئله خلافت الهی به ساعلت هایی است که نسبت به علت مادی و صوری و مسئله خلافت الهی بسان علت غائی است که نسبت به علت های دیگر مقام اول و اولویت دارد. و خلقت جهان باقطع نظر از علت غائی کاری بی هدف و عبث خواهد بود تعالی عن ذلک علواً کبیراً.

فی المثل اگر مهندس، زبردستی ساختمانی را بنا نهد و کمال دقت و کوشش و مهارت خود را در آن به کار ببرد و همه جهات و محل رفت و آمد آن ساختمان را براساس نیاز ساکنان آن ساختمان با به کارگیری ذوق خویش در حدّ اعلاّی مهارت انجام دهد. اما سرانجام، پس از آن همه کوشش، تعدادی از درندگان و چهارپایان را در آن ساختمان رها سازد.

مسلم است که آن حیوانات به جز تأمین نیاز شکم و مقدمات آن و غیر از دریدن همدیگر کاری نخواهند داشت. آیا چنین کاری را جز سفاهت می توان نام گذاشت؟ حال در جهان آفرینش نیز اگر هدف فقط بشر منهای انسان کامل باشد، مسلم این خلقت لغو و عبث خواهد بود و همچون مثال فوق

درندگان به صورت انسان که جز دریدن هم دیگر کاری نداشته و از معنویات و زیبایی ها ، بهره ای نخواهند برد و در نابودی همدیگر و استفاده محدود از نعمات الهی ، عمر خود را سپری خواهند کرد .

در این جهت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در نهج البلاغه در معرفی اهل دنیا چنین می فرماید : «فَأَنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَسَبَّاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَيَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا وَيَقْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا ، نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ (۱)»

« بی شک اهل دنیا سگان زوزه کش و درندگان خو گرفته به دریدن می باشند بعضی بر بعضی دیگر فریاد می زنند و زورمندان تهیدستان را طعمه خود قرار داده و بزرگان در صدد چیرگی برخردان می باشند و بسان چهار پایانی که بعضی افسار به سر و بعضی دیگر رها شده و افسار گسیخته می باشند .

شعرمکر و تلبیسی که او

ماند

پلید

او ز حیوان دگر ناید پدید

پس در حکمت آفریدگار جهان لازم است که ، خلقت دارای علت غائی باشد ، و آن هم انسان کامل در وجود انبیای الهی به ویژه حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) و ذریه آن بزرگوار مَتَبَلَوْر است ، جانشینی پیامبر چون امتداد رسالت الهی باید در مرتبه همسان با او باشد . و بالطبع باید از طرف جهان آفرین معین و مشخص گردد . و در همه کتب آسمانی با اسم و مشخصات تعیین شود . و شناختن چنین فردی که واجد این گونه شرایط سنگین باشد جز از راه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق دیگری شناخته نمی شود و باید به وسیله خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی شود . چه این که ضرورت چنین جانشینی همچون رسالت انبیاء با هدف غائی پیوند دارد . حال چنین منصبی را می شود با انتخاب و رأی اکثریت به دست آورد ؟

که سنی ها می گویند : امامت با شوری مردمی به دست می آید و لزومی ندارد معصوم هم باشد و با این که صدها روایت در کتب شیعه و سنی موجود است که انتخاب امام همانند پیامبر به دست خداوند است فقط و لاغیره ، اما وقتی شیطان آنان را از صراط مستقیم منحرف کرد چه می شود کرد

ص: ۴۴۰

یگانه دختر گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه کبری (علیها السلام) در این عبارت به صفات پیامبر خاتم که، در جانشین او نیز باید باشد اشاره می فرماید:

۱- مشخص شدن پیامبر و معرفی به انبیاء و اخذ پیمان مؤکد از انبیاء و امت های پیامبران مُبْتَنی بر پیروی از پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و به این موضوع در جملات زیر اشاره می فرماید:

اِخْتَارَهُ وَ اَنْتَجَبَهُ قَبِيلَ اَنْ اَرْسَلَهُ وَ سَمَاءَهُ قَبْلَ اَنْ اِحْتَبَاهُ^۲ - بعثت انبیاء یک رشته بود که از آدم (علیه السلام) شروع شد و پایانی داشت و می بایست این کار به اتمام برسد و به این امر در جملات اشاره شده:

اِبْتَعْتَهُ اللهُ اِتْمَامًا لِامْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلٰى اِمْضَاءِ حُكْمِهِ

۳- برطرف سازی هر گونه سردرگمی بشر، و به این موضوع در این جملات اشاره شده: وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا وَ جَلَى عَنِ الْاَبْصَارِ غَمَمَهَا

۴- هدایت جامعه انسانی و به این معنا در این جملات اشاره شد: وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ . . .

بعثت آن حضرت، به زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱- وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ اَرْسَلَهُ بِالْاَدْنِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَيَّاتُورِ ، وَ الْكِتَابِ الْمَسِيْطُورِ ، وَ النُّوْرِ السَّاطِعِ ، وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ ، وَ الْاَمْرِ الصَّادِعِ وَ اِزَاحَهُ لِّلْبُشَاهَاتِ ، وَ اِحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ وَ تَحْذِيْرًا بِالْاَيَاتِ ، وَ تَخْوِيْفًا بِالْمَثَلَاتِ ، وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ اِنْجَزِمَ فِيْهَا حَبْلُ الدِّينِ ، وَ تَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِيْنِ ، وَ اِخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَّتْ الْاَمْرُ ، وَ ضَاقَ الْمَخْرُجُ ، وَ عَمِيَ الْمَصْدَرُ ، فَالْهُدَى خَامِلٌ ، وَ الْعَمَى شَامِلٌ ، عَصِيَ الرَّحْمَنُ ، وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ ، وَ خُذِلَ الْاِيْمَانُ ، فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ ، وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ ، وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ ، وَ عَفَّتْ شُرُكُهُ ، اطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكُهُ ، وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ ، بِهِمْ سَارَتْ اَعْلَامُهُ ، وَ قَامَ لِيَاوُهُ ، فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِاِخْفَافِهَا ، وَ وَطَنَتْهُمْ بِاِظْلَافِهَا ، وَ قَامَتْ عَلٰى سَنَابِكِهَا ، فَهَمَّ فِيْهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ ، فِي خَيْرٍ دَارٍ وَ شَرِّ جِرَانٍ ، نَوْمُهُمْ سُهْوٌ ، وَ كُحْلُهُمْ دُمُوعٌ ، بِارْضٍ عَالِمِهَا مُلْجَمٌ ، وَ جَاهِلِهَا مُكْرَمٌ (۱)

ص: ۴۴۱

و گواهی می‌دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده او است. آن حضرت را با دینی آشکار و با نشانه و آئینی و روشنایی تابنده و امری آشکار فرستاد، تا شبهات را از بین ببرد.

و با دلایل روشن در برابر همگان، استدلال کند و با آیات، مردم را از مخالفت خدا بر حذر دارد، و با کیفرها بترساند.

آن حضرت را زمانی فرستاد که، مردم در درون فتنه‌ها قرار داشتند. رشته‌های مذهب گسسته و ارکان ایمان و یقین متزلزل شده، راه‌های اساس برای شناخت حق مختلف، و امور مردم مُتَشَتَّت و پراکنده، راه فرار از فتنه‌ها باریک، مرجع و پناهگاه ناپیدا، هدایت فراموش شده و گمراهی و نابینائی همه را فراگرفته بود. خدای رحمان معصیت می‌شد، و شیطان یاری می‌گردید. ایمان بدون یاور مانده ارکان آن فروریخته، و نشانه‌هایش دگرگون شده، راه‌های آن ویران، و جاده‌های آن کهنه و فرسوده گشته بود.

شیطان را اطاعت می‌کردند، و به راه‌های او می‌رفتند. و در آبخور گاه او وارد می‌شدند. به وسیله مردم نشانه‌های شیطان آشکار شده و پرچم او برافراشته گردیده، فتنه‌ها با پای خویش آنان را لگد مال نموده و با سُمهای خود آنان را له کرده بود. فتنه بر روی پای خود ایستاده و آن‌ها در آن متحیر و سربرگردان بی‌خبر: فریب خورده، در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) قرار داشتند. خوابشان بیداری، و سُیرمه چشم‌هایشان، اشک بود. در سرزمینی که دانشمندان به حکم اجبار لب فرو بسته، و جاهلش گرامی بود.

۲- إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله و سلم) نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ ، وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ ، وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ ، وَ فِي شَرِّ دَارٍ ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ ، وَ حَيَاتٍ صِيْمٍ ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ ، وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِبَ ، وَ تَسْفِكُونَ دِمَاؤَكُمْ ، وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ ، الْأَصِيْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ ، وَ الْأَتَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ (۱) خداوند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به رسالت مبعوث ساخت که جهانیان را بیم دهد و امین آیات وی باشد، در حالی که شما ملت عرب بدترین دین و آئین داشتید. و در بدترین سرزمین‌ها زندگی می‌کردید در میان سنگ‌های خشن و مارهایی که فاقد شنوایی بودند (و به همین جهت از هیچ چیز

ص: ۴۴۲

نمی ترسیدند آب های آلوده را می نوشیدید ، و غذاهای ناگوار را می خوردید . خون یک دیگر را می ریختید ، و پیوند خویشاوندی را قطع می نمودید ، بت ها در میان شما بر پا بود ، و پرستش بت شیوه و آئین شما) و گناهان سراسر وجود شما را فرا گرفته بود .

۳- اَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فِتْرَةِ مِنَ الرُّسُلِ ، وَ طُولِ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ ، وَ اعْتِرَافِ مِنَ الْفِتَنِ ، وَ انْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ ، وَ تَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ ، وَ الدُّنْيَا كَاسِفَهُ النَّوْرِ ، ظَاهِرَهُ الْعُرُورِ ، عَلَىٰ حِينِ اصْفِرَارِ مِنْ وَرَقِهَا ، وَ اِيَّاسِ مِنْ ثَمَرِهَا وَ اغْوَارِ مِنْ مَائِهَا ، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى ، وَ ظَهَرَتْ اَعْلَامُ الرَّدَى ، فَهِيَ مُتَّجِهَةٌ لِأَهْلِهَا ، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ ، وَ طَعَامُهَا الْجِيفَةُ ، وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ ، وَ دِنَارُهَا السَّيْفُ ، فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ ، وَ اذْكُرُوا تَيْكَ الَّتِي آبَائِكُمْ وَ اِخْوَانُكُمْ بِهَا مُزْتَهِنُونَ ، وَ عَلَيْهَا مُحَاسِبُونَ ، وَ لَعَمْرِي مَا تَقَا دَمَتْ بِكُمْ وَلَا بِهِمْ الْعُهُودُ ، وَ لَا- خَلَّتْ فِيهَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمُ الْاِحْقَابُ ، وَ الْقُرُونُ ، وَ مَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ فِي اصْفِلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ ، وَ اللَّهُ مَا اَسْمِعُكُمْ الرَّسُولُ شَيْئًا اِلَّا وَ هَا اَنَا ذَمُّسِمِعُكُمْ هُ ، وَ مَا اَسْمِعُكُمْ الْيَوْمَ بِمَدُونِ اَسْمَاعِكُمْ بِالْاَمْسِ ، وَ لَا شُقَّتْ لَهُمُ الْاَبْصَارُ ، وَ لَا جُعِلَتْ لَهُمُ الْاَفْنِدَةُ ، فِي ذَلِكِ الزَّمَانِ ، اِلَّا وَقَدْ اَعْطَيْتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا الزَّمَانِ ، وَ وَاللَّهِ مَا بُصِرْتُمْ بَعْدَ هُمْ شَيْئًا جَهْلُوهُ ، وَ لَا اَصْفَيْتُمْ بِهِ وَ حُرْمُوهُ ، وَ لَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمْ الْبَلِيَّةُ جَائِلًا- خِطَامُهَا ، رِخْوًا بِطَانُهَا ، فَلَا يُغَرِّتُكُمْ مَا اَصْبَحَ فِيهِ اَهْلُ الْعُرُورِ ، فَانَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ، اِلَى اَجَلٍ مَعْدُودٍ (۱) هنگامی که خداوند رسالت را بر عهده آن حضرت گذارد که مدت ها از بعثت پیامبران پیش گذشته بود و ملت ها در خواب عمیقی فرورفته بودند ، فتنه و فساد جهان را فرا گرفته بود . کارهای خلاف در میان مردم منتشر و آتش جنگ زبانه می کشید ، دنیا بی نور و پر از مکر و فریب گشته بود .

برگ های درخت زندگی به زردی گرائیده و از ثمره زندگی خیری نبود . آب حیات انسانی به زمین فرورفته منارهای هدایت به کهنگی گرائیده ، پرچم های هلاکت و بدبختی آشکار شده بود . دنیا با قیافه ای کریه و زشت به اهلش می نگریست و با چهره عیوس با طالبانش روبه رو بود ، میوه درخت آن فتنه و طعامش مردار بود ، در درون وحشت و اضطراب ، و در برون شمشیر حکومت ، می کرد

ص: ۴۴۳

ای بندگان خدا عبرت گیرید و به یاد وضعی که پدران و برادرانتان که از جهان رخت بر بستند، دارند و در گرو آن می باشند و در برابر آن محاسبه می شوند، باشید.

به جان خودم سوگند پیمان خاصی در زمینه زندگی و مرگ و نجات از مجازات نه با شما و نه با آن ها، بسته نشده و هنوز روزگار زیادی از آن نگذشته امروز شما با آن روز که در اصلا ب آن ها بودید زیاد دور نیست.

به خدا سوگند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی به آن ها گوشزد نکرد جز آن که من همان را به شما می گویم شنوایی امروز از شنوایی دیروز آن ها کمتر نیست، همان چشم ها و قلب هایی که در آن وقت به آن ها داده بودند، درست مثل آن را هم امروز به شما بخشیده اند. به خدا سوگند شما پس از آن ها، مطلبی ندیده اید که بر آن ها مجهول باشد. و شما به چیزی اختصاص نیافته اید که، آنان از آن محروم باشند به راستی حوادثی به شما روی آورده که، مهار کردنش مشکل است و بند زیر تنه اش سست، پس پیروزی ها و نعمت هایی که مغروران هم اکنون در آن هستند، شما را نفریید که این سایه ای است گسترده و کوتا تا سرآمدی معین ۴- قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَيَّرَهَا ، وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا ، وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِياراً ، وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ احْتِقاراً فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ ، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيْبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً ، أَوْ يَرْجُوَ فِيهَا مَقَاماً ، بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِراً ، وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِراً وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّراً ، وَ خَوَّفَ مِنَ النَّارِ مُحْذِراً ، (۱)

او دنیا را بس حقیر می شمرد و در چشم دیگران آن را کوچک جلوه می داد. آن را خوار می دانست و در پیش دیگران خوارش می شمرد، آگاه بود که خداوند برای احترام او با اختیار دنیا را از وی گرفت، و آن را به غیر او به خاطر کوچکیش گشاده ساخت. او با قلب و روح خود از دنیا اعراض نمود و یاد آن را در دل خود می رانید، دوست می داشت که زینت های آن از پیش چشمش پنهان باشد تا از آن لباس فاخری تهیه نکند، یا اقامت در آن را آرزو ننماید، در تبلیغ احکام از ناحیه پروردگار برای قطع عذر آنان اصرار ورزیده، امت خویش را برای بیم از عذاب خدا فصیحت کرده، مردم را به سوی بهشت دعوت و بشارت داد و از آتش سوزان جهنم بر حذر می داشت.

ص: ۴۴۴

۵- أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فِتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ ، وَ ائْتَقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ ، فَجَاءَهُمْ بِتَضْيِيدِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَ النُّورِ الْمُقْتَدَىٰ بِهِ ، ذَلِكَ الْقُرْآنَ فَاسْتَنْطَقُوهُ ، وَلَنْ يَنْطِقُ ، وَ لَا كُنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ : أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي ، وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي ، وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ ، وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ (۱)

خداوند متعال پیغمبر خود را در آن هنگام که ، از زمان پیامبران فاصله گرفته بود ، و ملت های جهان به خواب فر رفته بودند و تا رو پود حقائق از هم گسسته بود «برای هدایت انسان ها» فرستاد «محتوی رسالت آن حضرت را برای مردم» تصدیق کتاب های آسمانی پیشین بود و نوری که باید به آن اقتدا کنند ، این نور همان قرآن است آن را به سخن آرید اگر چه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی گوید ، اما من از جانب آن او شما را آگاهی می دهم . بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته ، داروی بیماری ها و نظم حیات اجتماعی شما است . ۶- آمین و حیه ، و خاتم رُسُلِهِ ، وَ بَشِيرٌ رَحْمَتِهِ ، وَ نَذِيرٌ نَقَمَتِهِ (۲)

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) : امین وحی او بود و خاتم پیامبران ، بشارت دهنده به رحمت او و بیم دهنده از کفرش

۷- وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ الصَّفِيُّ ، وَ اَمِيْنُهُ الرَّضِيُّ ، (صلی الله علیه و آله و سلم)

أَرْسَلَهُ بِوُجُوْبِ الْحَجِّجِ ، وَ ظُهُورِ الْفَلَاحِجِ ، وَ اِنْصَاحِ الْمُنْهَجِجِ ، فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا ، بِهَا . وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالًّا عَلَيْهَا ، وَ اَقَامَ اَعْلَامَ الْاِهْتِدَاءِ وَ مَنَارَ الضِّيَاءِ ، وَ جَعَلَ اَمْرَاسَ الْاِسْلَامِ مَتِيْنَةً ، وَ عُرِّ الْاِيْمَانِ وَ ثِيْقَةً (۳)

گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده ای برگزیده و امین او است .

آن حضرت را بر برهان هایی روشن ، و پیروزی بر کفر و شرک . و واضح نمودن راه راست گسیل داشت و آن حضرت نیز رسالت حق را آشکار ابلاغ کرد و انسان ها را به جاده حق رهنمون نمود . پرچم های هدایت را برافراشت و نشانه های روشن را برقرار ساخت ، رشته ها اسلام را محکم ، و دستگیره های ایمان را استوار گردانید.

ص: ۴۴۵

۱- خطبه ۱۵۸ نهج البلاغه

۲- خطبه ۱۷۳

۳- خطبه ۱۸۵

۷- وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ابْتَعَثَهُ وَ النَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرِهِ وَ يَمُوجُونَ فِي حَيْرِهِ قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْزَمَةُ الْحَيْنِ وَ اسْتَغْلَقَتْ عَلَيَّ أَفْدَتِهِمْ أَفْقَالَ الرَّيْنِ (۱)

گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده او است. آن حضرت را زمانی مبعوث ساخت که مردم در غرقاب گناه و جهالت سخت فرورفته بودند و در حیرت و سرگردانی به سر می بردند، افسار هلاکت آن ها را می کشید و پرده های ضلالت و گمراهی چهره عقلشان را پوشیده بود و بر جان و دلشان قفل زده شده بود.

۸- بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ (۲)

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مبعوث ساخت که نه نشانه ای (از دین) بر پا و نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار بود.

۹- اصحاب و یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که حافظان و نگهداران اسرار آن حضرت هستند (البته نه هر اصحابی که بی دین و مرتد شدند و بدعت ها در دین آوردند و انواع ظلم و ستم روا داشتند به خاندان رسالت و مسلمین و اموالشان) به خوبی می دانند که من حتی یک لحظه به معارضه بالا حکام و دستورات خدا و پیامبر برنخاسته ام. بلکه با در کف گذاشتن جان خود در صحنه های نبردی که شجاعان قدم هایشان می لرزید و پشت کرده فرار می کردند با حضرتش مواسات کردم. و این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرموده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت قبض روح گردید و جانش در دستم جریان پیدا کرد. آن را به چهره کشیدم. من متصدی غسل آن حضرت بودم و فرشتگان مرا یاری می کردند و گوئی در و دیوار خانه اش به ضبجه درآمده بودند.

گروهی از فرشتگان به زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند. گوش من از صدای آهسته آنان که، بر آن حضرت نماز می خواندند خالی نمی شید، تا آن گاه که آن حضرت را در ضریح خود به خاک

ص: ۴۴۶

۱- خطبه ۱۹۱

۲- خطبه ۱۹۶

سپردم بنابراین چه کسی با آن حضرت به هنگام حیات و مرگ از من سزاوار تر است؟ با بینش خویش به سوی جهاد سرعت کنید. (۱)

تاریخ مبعوث

۱- (۶۲۰۳) سال که از هبوط جناب آدم (علیه السلام) گذشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز (۲۷) ماه رجب که مطابق با عید نوروز بود در سن چهل سالگی مبعوث به رسالت شد.

اجماع علمای شیعه بر این است که، بعثت آن حضرت در ۲۷ ماه رجب، و در میان سنی ها اختلاف است بعضی ۱۷ ماه مبارک رمضان گفته اند و بعضی ۱۸ و بعضی ۲۴ آن ماه و بعضی ۱۲ ربیع الاول گفته اند و اقوال دیگر نیز وجود دارد و حق همان قول شیعه است و عمر شریف آن حضرت حین بعثت چهل سال بوده و آن حضرت فرمود **كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ**، یعنی: من پیغمبر بودم در هنگامی که آدم (علیه السلام) در میان آب و گل بود. (۲)

مرحوم مجلسی (ره) می فرماید و گمان فقیر آن است که پیش از بعثت، آن حضرت به شریعت خود عمل می نمود و وحی و الهام الهی به او می رسید و مؤید به روح القدس بود، بعد از چهل سال بر دیگران مبعوث شد و به مرتبه رسالت رسید چنان که در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت از روزی که شیرخواره بود حق تعالی بزرگترین ملکی از ملائکه را به آن حضرت مقرون گردانیده بود که در شب و روز آن جناب را بر مکارم آداب و محاسن اخلاق می داشت.

وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) مِنْ لَعْدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْثَمَ مَلَكِكِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَشِيْلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ... (۳) یعنی: از همان زمان که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از شیر باز گرفتند، خداوند، بزرگترین فرشته ی خود را مأمور ساخت، تا شب و روز آنحضرت را به راه های بزرگواری و درستی و اخلاق نیک، سوق دهد.

ص: ۴۴۷

۱- خطبه ۱۹۷

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۶۶

۳- خطبه ۱۹۲ حیوه القلوب ج ۳ ص ۶۷۱

۲- به روایت امام حسن عسکری (علیه السلام) چون چهل سال از عمر شریف آن حضرت گذشت حق تعالی دل آن حضرت را بهترین دل ها و خاشع تر و مطیع تر و بزرگتر از همه دل ها یافت پس دیده آن حضرت را نور دیگر داد و امر فرمود که: درهای آسمان را گشودند و فوج فوج از ملائکه به زمین می آمدند و آن حضرت نظر می کرد و ایشان را می دید و رحمت خود را از ساق عرش تا سر آن حضرت متصل گردانید پس جبرئیل (علیه السلام) فرود آمد و اطراف آسمان و زمین را فروگرفت و بازوی آن حضرت را گرفت و حرکت داد و گفت: یا محمد بخوان گفت چه بخوانم؟ گفت: **إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۱)**

پس وحی های خداوند متعال را به آن حضرت رسانید. به روایت دیگر: پس بار دیگر جبرئیل (علیه السلام) با ۷۰ هزار ملک و میکائیل (علیه السلام) با ۷۰ هزار ملک نازل شدند و کرسی عزت و کرامت برای آن حضرت آوردند و تاج نبوت بر سر آن حضرت گذاشتن، و لوای حمد را به دستش دادند و گفتند: بر این کرسی بنشین و خداوند خود را حمد کن. (۲)

وضع عرب قبل از اسلام

۱- مردی محضر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: من دارای دختری شدم او را تربیت کردم همین که به بلوغ رسید لباس های نیکو و زیورهایی بر او پوشانیدم، او را بر سر چاهی آوردم و در چاه افکندم، آخرین کلمه ای که از او شنیدم این بود که می گفت: ای بابا

یا رسول الله بفرمایید ببینم: کفاره این عمل چیست؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا مادری داری؟ گفت: نه، فرمود: خاله داری؟ گفت: آری، فرمود: با خاله ی خود نیکی کن زیرا خاله به منزله مادر است، شاید نیکوئی به او بعد از توبه کردنت کفاره گناه تو شود. (۳)

راوی از حضرت امام صادق (علیه السلام) پرسید: این عمل شفیع را در چه زمانی انجام می دادند؟

ص: ۴۴۸

۱- سوره علق ۱ و ۲

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۷۳-۷۴ حیوه القلوب ۳/۶۷۸

۳- وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ، سوره تکویر آیه ۸ و ۹

فرمود: در زمان جاهلیت، قبل از این که، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث به رسالت شود آن مردم دختران خود را از این جهت می کشتند که مبدا دشمنان ایشان را اسیر کنند و در گروه دیگران فرزندی به هم رسانند و برای آنان ننگی باشد. (۱)

۲- نُعمان بن منذر در اثر عواملی به قبیله قیس هجوم برد، اموال آنان را غارت و زنان و دختران آنان را به اسارت گرفت، وقتی برای باز پس گرفتن اسیران، قیس و گروهی از قبیله او به نزد نعمان رفتند تا با دادن فدیة، اسیران خویش را باز گردانند نعمان خطاب به اسیران کرده و گفت: هر زنی و دختری که پدرش را بخواهد با پدرش برود و هر کس میل دارد با شوهر خود باشد همین جا بماند تا شوهرش در پی او بیاید. چند تن از دختران شوهردار قیس پس از این تذکر، به انتظار شوهران خود نزد نعمان ماندند، این عمل دختران آن قدر برقیس گران آمد که، خطرناک ترین تصمیم ها را درباره آنان و سایر دختران گرفت. قیس پس از این ماجرا با قساوت هر چه تمام تر به خاطر زدودن ننگ از دامان خویش تمام دختران شوهر نکرده و شوهر کرده خود را در فواصل نزدیک به هم زنده به گور کرد و این کار پسندیده شد و سرمشق دیگران شده و از او تقلید نمودند. (۲)

در محاضرات راغب می نگارد

۳- پس از بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و انتشار تعلیمات عالیہ اش، روزی قیس که دیگر پیری فرتوت و منحنی شده بود، به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: نادانی و جهل مرا و بسیاری از پدران این محیط را بر آن داشت تا دختران بی گناه خود را با دست جنایت کار خویش زنده به خاک بسپریم، دوازده دختر خود را با قساوت هر چه تمام تر زنده به گور کردم و سیزدهمین آنان را زخم پنهانی زائیده و نزد کسان خود فرستاد و به من چنین نمایاند که بچه مرده سقط کرده است.

اما پس از چند سال: روزی ناگهان از سفر طولانی بازگشته و دختری زیبا را در خانه خویش دیدم، از همسرم خواستم تا او را معرفی کند با لختی دو دلی و اضطراب سرانجام گفت: دختر تو است.

ص: ۴۴۹

۱- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۸- ابن اثیر، نیز در «أُشِيدُ الغابه» مادّه قیس، نقل کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: تاکنون چند دختر زنده به گور کرده ای؟ گفت ۱۲

۲- فروغ ابدیت، ج ۱ ص ۲۸

بی درنگ دختر را که زار زار می گریست کشان کشان به نقطه دوری بردم و به تضرع و ناله او و این که من دیگر از سفره ات غذا نمی خورم و از تو پوشاکی نمی طلبم . نگذاشته وقتی به خاکش سپردم در حالی که از نقل این قضیه دیدگان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشک فرو گرفت و این جمله کوتاه را پس از سکوت قیس فرمود :

«إِنَّ هَذِهِ لَقُسْوَةٌ وَمَنْ لَا يُرْحَمَ لَا يُرْحَمُ»

این عمل یک سنگ دلی است کسی که ، رحم نکند بر او رحم نخواهد شد ای قیس روز بدی در پیش داری . در این حال ابوبکر نیز که در کناری نشسته بود به قیس گفت : به خاطر فقر و کم کردن نانخور به نظر خود افراد بی فائده ، یعنی دختر را می کشتند اما تو با این همه ثروت چرا ؟

این سخن بسیار گران آمد ، زیرا انتظار اعتراض از ابوبکر را به خود نداشت ، پاسخ داد : آری زنده به گور کردم تا چون توئی بر آنان سوار نشود و هم بستر نگردد .

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تسکین قیس و ختم غائله ، به ابوبکر فرمود : این مرد از اشراف عرب است . آن گاه به قیس که پرسید : اکنون برای تخفیف بار گناهم چه کنم ؟ فرمود : به همان تعدادی که زنده به گور کردی ، کنیز آزاد کن . (۱)

برگزیده خداوند و امین بر وحی او حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء (علیها السلام) فرمود : اِخْتَارَهُ وَ اِنْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسِلَهُ وَ سَمَاءٌ قَبْلَ اَنْ اِجْتَبَاهُ

خداوند پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) را پیش از آن که به پیامبری بفرستد برگزید و به همه انبیاء و پیروانشان معرفی نمود .

ص: ۴۵۰

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱) (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیامبران (و پیروان آن ها) گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که آن چه را با شما تصدیق می کند به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید . سپس (خداوند) به آن ها گفت : آیا اقرار به این موضوع دارید و پیمان مؤکد بر آن نیستند ؟ گفتید (آری) اقرار داریم (خداوند به آن ها) گفت : (بر این پیمان مقدس) گواه باشید من هم با شما گواهم .

۱- فخر رازی در تفسیر کبیرش ، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که هنگامی که ، خداوند متعال آدم (علیه السلام) و سایر انبیاء (علیهم السلام) را آفرید از آن ها ، عهد و پیمان گرفت که ، هرگاه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد به آن ایمان آورند و یاریش کنند . (۲)

تذکر : گرچه این آیه یا دیگر آیات مشابه این آیه درباره پیامبران است ولی بدیهی است که ، در مورد جانشینان آن ها نیز صادق می باشد زیرا جانشینان آن ها از آنان جدا نیستند و همه یک هدف را تعقیب می کنند و همیشه پیامبران جانشینان خود را معرفی کرده و نسبت به آن ها بشارت داده و مردم را به ایمان آوردن و یاری آن ها دعوت نموده اند . خصوصاً رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که ۱۲ امام و جانشین خود باذن پروردگار و به دستور آن باری تعالی معرفی نموده و تأکید در این امر فرموده :

۲- امام صادق (علیه السلام) می فرماید : اول کسی که سبقت گرفت به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر انبیاء (علیهم السلام) امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود ، سپس خداوند بر انبیاء پیمان گرفت که ، علی (علیه السلام) را یاری کنند (زمان رجعت) سپس این آیه را تلاوت فرمود . (۳)

ص: ۴۵۱

۱- سوره آل عمران ، آیه ۸۱

۲- جزء هفتم تفسیر کبیر ص ۱۲۱

۳- نورالثقلین ج ۱ ص ۳۵۸

۳- و نیز فرمودند: و خداوند مبعوث نفرموده نبی و رسولی را مگر این که، به دنیا بر می گرداند تا این که علی (علیه السلام) را یاری دهد و در رکاب آن حضرت مقاتله کند با دشمنانش (۱)

آیه دیگر: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالَ بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۲)

به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و ضیلع فرزندان آدم، ذریه آن ها را برگرفت و آن ها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم (چرا چنین کرد؟) برای این که در روز رستاخیر نگویند ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی خبر)

۴- امام باقر (علیه السلام) فرمودند: خداوند پیمان گرفت از شیعیان ما که به ولایت ما اقرار کنند، در عالم ذر (قبل از خلقت) و اقرار گرفت از آنان به ربوبیت و یگانگی خداوند متعال و به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و خداوند متعال این اقرار را بر امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که در گِل بودند که آنان سایه ای بودند و آنان را از گلی که آدم (علیه السلام) را خلق کرد، آفرید، ارواح و شیعیان ما را قبل از ابدانشان به دو هزار سال آفرید و توحید و یگانگی خود و نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت علی و ولایت ما را بر آنان عرضه کرد و ما آنان را می شناسیم لحن کلامشان و آواز کلامشان را که پذیرفتند این سه امر را (۳) ۵- امام صادق (علیه السلام): می فرمایند: بعضی از قریش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که، شما به چه علت و دلیل بر انبیاء سبقت گرفتید؟ و حال آن که شما آخرین پیغمبری بودی که مبعوث به رسالت شدی؟ فرمود: من اول کسی بودم که به خدای خود ایمان آوردم و اول کسی بودم که جواب دادم هنگامی که خداوند بر انبیاء گواه گرفت بر یگانگی خودش و گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، پس من اول پیغمبری بودم که گفتم بلی و جلوتر از آنان بر یگانگی و ربوبیت او سبقت، گرفتم. (۴)

ص: ۴۵۲

۱- نورالثقلین ج ۱ ص ۳۵۹

۲- سوره اعراف آیه ۱۷۲

۳- نورالثقلین ج ۲ ص ۹۳

۴- نورالثقلین ج ۲ ص ۹۳

۶- جناب میر محمد قلی (ره) در تیشید المطاعن ص ۵۵۶ طبع هند نقلاً از کتاب هند «البدور السافره فی الامور الآخره» تألیف جلال الدین سیوطی درباب شهادت الامکنه، از ابوسعید خدری روایت می کند که، من با عمر بن الخطاب به حج رفتم چون طواف کرد، آمد و حجرالاسود را استلام (بوسیدن و دست مالیدن، دست کشیدن) کرد، گفت: من می دانم که تو سنگی هستی، نه می توانی ضرر برسانی و نه منفعتی داری، و اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی دیدم که تو را می بوسید و استلام می کرد نه، تو را می بوسیدم و نه اسلام می کردم.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این مطلب را شنید، فرمود: ای عمر، چنین مگو، این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر، عمر گفت: یا ابالحسن، آیا دلیلی بر این هست؟ حضرت فرمود: اینک کتاب خداوند است که می فرماید: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ**.

..

چون خداوند تعالی آدم ابوالبشر را خلق کرد پشت او را مسح نمود و از ذریه بنی آدم عهد و پیمان گرفت به ربوبیت خود، و عبودیت آن ها و آن عهد و میثاق را در کتابی نوشت و به این سنگ خورائید و او را زبان و دو چشم بود، سپس فرمود: به آن سنگ که شهادت بده در روز قیامت به ایمان و وفاء هر کس که، در دنیا به زیارت تو آمده است و شهادت بده بر کفر و جحود هر کس که متمکن بوده است که تو را زیارت بکنند و نکرده است سپس فرمود: من شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: حجرالاسود در روز قیامت بیاید با زبان فصیح و بلیغ و شهادت دهد برای هر کس که او را بوسیده و مسح نموده (اقراراً بوحدهائیه و اعترافاً بما فرَضَهُ اللهُ) و شهادت دهد بر ضرر کسانی که او را زیارت نکردند، سپس بدان ای عمر که، این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر این وقت عمر گفت: **اعوذ بالله أن أعیش فی قوم لست فیهم یا ابالحسن**، و به روایت ابواللیث فقیه

۷- در کتاب تنبیه الغافلین، عمر گفت: **لقد جعل بین ظهراينکم من العلم غیر قليل**، یعنی: هر آینه به تحقیق که علم بسیار در میان شما است. (۱) به همین جا اکتفاء می کنیم، چون بحث مفصل است.

[یعنی علی (علیه السلام) در میان شماست، و من پناه به خدا می برم که در میان قومی زندگی کنم در حالی که یا علی در میان قوم باشی با وجود شما من ارزشی ندارم] .

ص: ۴۵۳

۱- و نیز این روایت را «محمد بن یوسف شافعی» در کتاب «سبیل الهدی» و الرشاد در باب ششم در فضل حجرالاسود آورده و «خجندی» در کتاب «فضائل مکه» و بیهقی در شعب الایمان «و حاکم نیشابوری» در مستدرک و «غزالی در احیاء العلوم» و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بنابر نقل «سید هاشم» بحرانی در «غایه الحرام» و برهان ج ۲: ص ۴۹ و تفسیر عیاشی ج ۲ ص

۳۸ و بحار ج ۸

قبض روح آن حضرت

ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ إِحْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ إِثْيَارٍ :

آن گاه (که رسالت خود را به نحو احسن و اکمل و اجمل انجام داد) خداوند آن حضرت را به لطف و مهربانی و با میل و رغبت خودش و ایثار دنیا بر آخرت به سوی خویش خواند و برد .

چند نکته در این بخش آخر

۱- جملات زیارتیآشهادُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّهُ سَيِّدُهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَنَّهُ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ

گواهی می دهم به این که معبودی جز خدای یگانه نیست و شریک ندارد ، و گواهی می دهم به این که، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده او و رسول اوست و او سید و سرور اولین و آخرین است و او سید و سرور پیغمبران و رسولان است.

الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِفِّيَّ اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَجِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَائِمًا بِالْقِسْطِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاتِحَ الْخَيْبَرِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعِيدَ الْوَحْيِ وَ التَّنْزِيلِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَلِّغًا عَنِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّرَاحُ الْمُنِيرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَشِّرُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَذِيرُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُنْذِرُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يُشْرِتَضَاءُ بِهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ . .

سلام و درود بر تو ای رسول خدا ،

سلام و درود بر تو ای خلیل و دوست خدا

سلام و درود بر تو ای پیغمبر خدا

سلام و درود بر تو ای برگزیده خدا

سلام و درود بر تو ای رحمت خدا

سلام و درود بر تو ای منتخب خدا

سلام و درود بر تو ای حبیب خدا

سلام و درود بر تو ای نجیب خدا (شریف ، گوهر ، گرامی)

دورد و سلام بر تو ای خاتم پیامبران

دورد و سلام بر تو ای سید رسولان

دورد و سلام بر تو ای برپا دارنده عدالت

دورد و سلام بر تو ای فاتح خیر

دورد و سلام بر تو ای معدن وحی و نزول قرآن

دورد و سلام بر تو ای مبلغ از طرف خدا

دورد و سلام بر تو ای چراغ روشن (نور هدایت)

دورد و سلام بر تو ای مژده دهنده

دورد و سلام بر تو ای بیم دهنده

دورد و سلام بر تو ترساننده

دورد و سلام بر تو ای نور خدا که ، در پرتوش جویند

دورد و سلام بر تو و برخاندانت که طیب و طاهرند و هادی و هدایت شدگانند . (۱)

۲- رؤف در حق امت

ص: ۴۵۵

قال الله تبارك و تعالی : وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱) ای رسول ما تو را نفرستادیم (به سوی مردم) مگر رحمت برای اهل عالمو قال : مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (۲)

محمد فرستاده خداست و آن کسانی که با اویند از اهل ایمان سخت دلند و غلیظ در مقابل کافران و نرم دل و مهربانند در میان یکدیگر

و قال : فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورْهُمْ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۳)

از پرتو رحمت الهی در برابر آن ها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگ دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند بنابراین آن ها را عفو کن و برای آن ها طلب آمرزش نما و در کارها با آن ها مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دم مرگ و احساس مسئولیت

و قال : وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)

و تو بر نیکو خلق عظیم و آراسته ای

مرحوم ابن بابویه ، وفات (به شهادت) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از ابن عباس ، طبق روایتی نقل کرده که ، مخلص آن چنین است که : چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به بستر بیماری خوابید ، اصحاب آن حضرت بر گرد آن حضرت جمع گردیدند . عمار بن یاسر برخاست و سؤالی از آن حضرت کرد ، پس حضرت دستورالعملی در باب تجهیز خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود . پس به بلال فرمود که : ای بلال مردم را به نبرد من بطلب که ، در مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بیرون آمد ، عمامه مبارک را بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه کرده بود ، تا آن که وارد مسجد شد و بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را

ص: ۴۵۶

۱- سوره انبیاء ، آیه ۱۰۷

۲- سوره فتح ، آیه ۲۹

۳- سوره آل عمران ، آیه ۱۵۹

۴- سوره قلم ، آیه ۴

اداء کرد و فرمود: ای گروه اصحاب چگونه پیغمبری بودم برای شما آیا خود به نفس نفیس جهاد نکردم در میان شما، آیا دندان پیش مرا نشکستید، آیا جبین مرا خاک آلود نکردید، آیا خون به روی من جاری نکردید. تا آن که ریش من رنگین شد، آیا متحمل تعب ها و شدت ها، نشدم از نادانان قوم خود، آیا سنگ از گرسنگی بر شکم نبستم برای ايثار امت بر خود؟ صحابه گفتند: بلی یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به حقیقت که صبر کننده بودید از برای خدا و نهی کننده بودید از بدی ها، پس جزا دهد تو را خدا از ما بهترین جزاها، حضرت فرمود که: شما را نیز خدا جزا دهد، پس فرمود که حق تعالی حکم کرده است و سوگند یاد نموده است که نگذرد از ظلم ستم کاری پس سوگند می دهد شما را به خدا که هر که او را مظلومه ای باشد نزد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) البته، بر خیزد و قصاص کند که قصاص دنیا نزد من محبوب تر است از قصاص عقبی و آخرت در حضور گروه ملائکه و انبیاء، پس مردی به نام سواده بن قیس از آخر مردم برخاست گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله، در هنگامی که از طایف می آمدی، من به استقبال شما آمدم و شما بر ناقه غضبای خود سوار بودی و عصای ممشوق خود را در دست داشتی، چون بلند کردی او را بر راحله خود بزنی، بر شکم من آمد، نمی دانم که به عمد بود یا به خطا؟ فرمودند که: معاذالله که به عمد بوده باشد پس فرمود که: ای بلال برو به خانه فاطمه (علیها السلام) همان عصا را بیاور چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازارهای مدینه ندا می کرد که ای گروه مردم کیست که قصاص کند نفس خود را پیش از روز قیامت، اینک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خود را در معرض قصاص در آورده است. پیش از روز جزاء، چون به در خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) رسید، در را کوبید و گفت: ای فاطمه برخیز که پدرت عصای ممشوق خود را می طلبد، فاطمه زهرا (علیها السلام) گفت: امروز روز دستور فرمودن عصاء نیست برای چه آن را می خواهد؟ بلال گفت: ای فاطمه مگر نمی دانی که پدرت بر منبر رفته و اهل دین و دنیا را وداع می کند، چون حضرت فاطمه (علیها السلام) سخن وداع شنید فریاد برآورد و گفت: زهی غمو اندوه و حسرت دل فکار من برای اندوه تو، ای پدر بزرگوار، بعد از تو فقیران و بیچارگان و درماندگان، بگو پناه به که برند، ای حبیب خدا و محبوب قلوب فقراء، پس ملال عصا را گرفت و به خدمت آن حضرت شتافت و چون عصا را به حضرت داد فرمود که: به کجا رفت آن مرد پیر، او گفت: من حاضریم یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد. حضرت فرمودند: بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی از من، آن مرد گفت: یا رسول الله شکم خود را بگشا، چون حضرت شکم محترم خود را باز گشود.

گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله دستور می دهی که دهان را بر شکم مبارکت بگذارم؟ چون رخصت یافت، شکم مکرم آن بزرگوار را بوسید.

حضرت فرمود که: ای سواده آیا قصاص می کنی یا عفو می نمائی؟ گفت: بلکه عفو می نمایم یا رسول الله

حضرت فرمودند: خداوندا تو عفو کن از سواده بن قیس چنان که او عفو کرد از پیغمبر تو پس حضرت از منبر به زیر آمد و داخل خانه ام سلمه شد و می گفت:

پروردگارا تو سلامت دار امت محمد را از آتش جهنم و بر ایشان حساب روز جزاء را آسان گردان.

پس ام سلمه گفت: یا رسول الله چرا تو غمگین می یابم و رنگ مبارک تر متغیر می بینم؟

حضرت فرمود: جبرئیل در این ساعت خبر مرگ مرا رسانیده پس سلام بر تو باد در دنیا که بعد از این روز هرگز صدای محمّد را نخواهی شنید، ام سلمه چون این خبر وحشت اثر را از آن بزرگوار و رحمه للعالمین و سید بشر، شنید خروش بر آورد و گفت: واحزنا بر تو اندوهی مرا روی داد، یا محمد که دیگر ندامت و حسرت تدارک و جبران او نمی کند، حضرت فرمود که: ای ام سلمه حیب دل من و نور دیده من فاطمه را طلب نما، این را بگفت و مدهوش شد چون فاطمه زهراء (علیها السلام) به خانه آمد پدر بزرگوار خود را بدان حال دید و مشاهده نمود، خروش بر آورد و گفت: جانم فدای تو باد، و رویم فدای روی تو باد ای پدر بزرگوار تو را چنان می بینم که، عزم سفر آخرت داری و لشگرهایمراگ تو را از هر سو تو را احاطه کرده اند آیا کلمه ای با فرزند مستمند خود نمی گوئی و آتش حسرت او را به زلال بیان خود، تسکین نمی دهی؟ چون حضرت صدای غم زده ای فرزند دلبنده خود را شنید دیده مبارک خود را باز نمود و گفت: ای دختر گرامی در این زودی از مفارقت می کنم و تو را وداع

می نمایم پس سلام بر تو باد. حضرت زهرا (علیها السلام) چون این خبر وحشتناک را از آن سرور شنید آه حسرت از دل بر آورد و چند سوالی از آن حضرت نمود تا آن که آن جناب مدهوش شد و چون بلال نداری نماز را داد و گفت: الصلوه رحمک الله

حضرت به هوش آمد برخاست و به مسجد آمد و نماز را اداء کرد، به طور خلاصه

چون فارغ شد علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اسامه بن زید را طلبید و فرمودند:

مرا به خانه فاطمه نور دیده ام ببرید و چون به خانه نور دیده خود در آمد ، سرخود را در دامن آن بهترین زنان عالمیان گذاشت و تکیه فرمود : چون حسنین جد بزرگوار خود را بر آن حالت مشاهده کردند بی تاب شدند و آب حسرت از دیده باریدند و خروش بر آوردند و می گفتند : که جان ما فدای جان تو باد و روهای ما فدای روی تو باد ، حضرت پرسیدند که ایشان کیستند ؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت : یا رسول الله فرزندان گرامی تو حسن و حسین می باشند . پس حضرت ایشان را به نزد خود طلبید و دست در گردن ایشان در آورد و آن دو جگر گوشه خود را به سینه خود چسبانید و چون حضرت امام حسن (علیه السلام) بیشتر می گریست ، فرمودند : یا حسن گریه را کم کن که گریه تو بر من دشوار است و موجب آزار دل فکار است ، پس در آن حال ملک الموت نازل شد و گفت : السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمودند : السلام علیک یا ملک الموت ، مرا به سوی تو حاجتی است . ملک الموت گفت که : حاجت شما چیست یا رسول الله ؟ فرمودند که حاجت من آن است که روح مرا قبض نکنی تا جبرئیل نزد من آید و بر من سلام کند و من بر او سلام کنم و او را وداع نمایم پس ملک موت بیرون آمد و می گفت : و ای محمد ، پس جبرئیل از هوا به ملک موت رسید و پرسید که قبض روح محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کردی ای ملک موت ؟ گفت که : ای جبرئیل آن حضرت از من سوال کرد که ، قبض روح او نکنم تا تو را ملاقات نماید و با تو وداع کند ، جبرئیل گفت : ای ملک موت مگر نمی بینی که درهای آسمان را گشوده اند برای روح محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

پس جبرئیل ، نازل شد و به نزد آن حضرت آمد و گفت : السلام علیک یا ابالقاسم ، حضرت فرمود : و علیک السلام یا جبرئیل آیا در چنین حال مرا تنها می گذاری ؟ جبرئیل گفت : یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تو را می باید مُرد و همه کس را مرگ در پیش است و هر نفسی چشنده مرگ است . (۱)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ، (۲)

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ، (۳)

حضرت فرمود : نزدیک شو ای حبیب من ، جبرئیل نزدیک آن حضرت رفت و ملک موت نازل شد و جبرئیل به او گفت : ای ملک موت به خاطر دار وصیت حق تعالی را در قبض روح محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص : ۴۵۹

۱- آیه ۱۸۵ آل عمران و آیه ۳۰ زمر

۲- سوره آل عمران ، آیه ۱۸۵

۳- سوره زمر ، آیه ۳۰

پس جبرئیل در جانب راست آن حضرت ایستاد و میکائیل در جانب چپ و ملک الموت در پیش رو مشغول قبض روح اطهر آن حضرت گردید، پس ابن عباس گفت که: آن حضرت در آن روز مکرّری گفت که: بطلبید از برای من حیب دل مرا و هر که را که می طلبیدند روی مبارک خود را از او می گردانید. پس به حضرت فاطمه (علیها السلام) گفتند که: گمان می بریم که او علی (علیه السلام) را می طلبد، حضرت فاطمه (علیها السلام) رفت و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حاضر گردانید، چون نظر مبارک سید انبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) به روی سید اوصیاء افتاد شاد و خندان گردید و مکرّری گفت: ای علی نزدیک من بیا تا آن که دست آن حضرت را گرفت و نزدیک بالین خود نشاناد و باز مدهوش شد پس در این حال حسن و حسین (علیهما السلام) از در وارد شدند و چون نظر ایشان بر جمال آن برگزیده خدا افتاد، آن حضرت را بدان حال مشاهده کردند، فریاد و اجدها و محمّدها برآوردند و فغان گنان خود را بر سینه آن حضرت افکندند، حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) خواست که ایشان را دور کند.

در آن حال حضرت رسالت به هوش آمد و گفت: یا علی بگذار که من دو گل بوستان خود را ببویم و ایشان گل رخسار مرا ببینند و من ایشان را وداع کنم و ایشان مرا وداع کنند به درستی که ایشان بعد از من مظلوم خواهند شد و به تیغ زهر و ستم کشته خواهند شد.

پس سه مرتبه فرمود که: لعنت خدا بر کسی که برایشان ستم کند. پس دست به سوی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دراز کرد و آن حضرت را کشید تا به زیر لحاف خود برد و دهان خود را بر دهان علی (علیه السلام) و به روایتی دیگر، بر گوش آن حضرت نهاد و با آن حضرت راز بسیار گفت و اسرار الهی و علوم غیر متناهی بر گوش آن بزرگوار می خواند، تا آن که مرغ روح مقدسش به سوی آسمان (آشیان عرش رحمت) پرواز کرد، پس امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از زیر لحاف سید پیغمبران بیرون آمد و گفت: حق تعالی مزد شما را عظیم گرداند در مصیبت پیغمبر شما به درستی که، خداوند عالمیان روح آن حضرت را به سوی خود برد، پس صدای خروش و شیون از اهل بیت رسالت بلند شد و جمعی از مؤمنان که در مقام تهیه خلافت مشغول نگردیده بودند، در تعزیه و مصیبت با ایشان موافقت نمودند.

ابن عباس گوید: که از حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) پرسیدند که چه راز بود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زیر لحاف، با شما می گفت؟ آن حضرت فرمود: هزار بار (باب) از علم تعلیم من نمود که، از هر باب، هزار باب دیگر گشوده می شود (۱).

در کتاب کشف الاسرار آورده که: از جمله رحمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر امت این است که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مکرم خود و اگر در حجره طاهره و یا در معراج و مقام قاب قوسین به یاد امت خود بود، در همه جا در قیامت مقام شفاعت آیه ۵ سوره ضحی حضرت ابراهیم و عیسی (علیهم السلام) در حق امتشان از خداوند طلب ترحم کردند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست های خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: ربّ امتی، حق سبحان جبرئیل را امر فرمود که: سلام مرا به حبیب من برسان و بگو تو می دانی که کرامت و تقرب تو نزد من از همه انبیاء مقرب تر است چرا چنین دعاء می کنی و غم امت خود را می خوری؟ چون پیغام وحی را به آن حضرت رساند.

در جواب عرض کرد: بارخدا یا امتی گناه کار دارم و پیوسته غم ایشان را می خورم و برایشان بسیار خائف هستم.

خطاب شد که، هیچ غم مخور که رضای تو را حاصل کنم پس آیه نازل شد فَلَسَوْفَ يُطِيعُكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۲). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این جواب خوشحال شد و گفت: إِذَا لَا أَرْضَى وَوَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ چنان است من راضی نمی شوم تا مادامی که یکی از امت من در دوزخ باشد این روایت را عبدالله بن عمر نقل کرده از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (۳).

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: رضی جدی أنّ لا یبقی فی النار موحّد، خشنود خواهد شدن جدّمن، آن زمانی که هیچ موحدی در دوزخ نماند دم مرگ هم به فکر امت بوده (اما نه امتی که کافر مردند، نه امتی که ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) کردند و حقشان را غصب کردند و مردم را از دین مبین اسلام بیرون بردند و خودشان هم مرتد شدند).

ص: ۴۶۱

۱- پاورقی منتهی الامال ص ۱۲۳- نقل از مرحوم شیخ صدوق

۲- سوره ضحی، آیه ۵

۳- حیوه القلوب ج ۲ ص ۱۷۸۲- جلاء العیون ص ۱۳۳، انتشار: شرور - چاپ: وفا

در کشف الغمه از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که چون هنگام جدایی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

رسید مردی رخصت طلبید که ، به خدمت آن حضرت مشرف شود امیرمؤمنان علی (علیه السلام) گفت : در این وقت ملاقات آن حضرت میسر نیست ، بگو چه کار داری ؟ گفت کار ضروری دارم باید به خدمت ایشان برسم ، امیرالمؤمنان (علیه السلام) به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : بگو وارد شود ، اجازه ورود داد ، چون داخل نشد ، نزدیک بالین آن حضرت نشست و گفت : ای پیامبر خدا ، من از جانب خداوند نزد شما آمده ام فرمود که تو کیستی ؟ گفت من ملک الموت هستم ، حق تعالی مرا فرستاده است که تو را مخیر گردانم میان لقای او برگشتن به دنیا ، فرمود : که مرا مهلت بده تا جبرئیل نازل گردد و با او مشورت نمایم ، سپس جبرئیل نازل گشت و گفت : یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرت بهتر است برای تو از دنیا و حق تعالی در آخرت از قرب و کرامت و منزلت و شفاعت آن قدر به تو خواهد داد که خوشنود گردی و لقای حق تعالی برای تو نیکوتر است . (۱)

(کما قال الله تبارک و تعالی : بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۲)

(اهل دنیا) دنیا را بر می گیرند) این زندگانی چند صباحی را و سرای آخرت بهتر است و پاینده تر است برای تو

قرآن و فلسفه احکام

اشاره

تَسْمُ التَّفَتُّ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ : أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصَبُ (نُصِبُ) أَمْرَهُ وَ نَهْيُهُ وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحْيِهِ وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ وَ زَعْتُمْ (زَعِيمٌ) حَقٌّ (حَقٌّ) لَكُمْ (لَهُ) لِلَّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَمَهَا لَيْكُم ، وَ بَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ : كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ ، وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ ، وَ النَّوْرُ السَّاطِعُ ، وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ ، مُنْكَشِفَةٌ سِرَائِرُهُ ، مُتَجَلِّيةٌ ظَوَاهِرُهُ ، مُعْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْيَاءُهُ ، قَائِمَةٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ ، مُؤَدِّةٌ إِلَى النُّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ (اسْتِمَاعُهُ) بِهِ تُنَالُ حُرُوجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُمْسَّرَةُ ، وَ مَحَارِمُهُ الْمَحْدَرَةُ ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ ، وَ فُضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ ، وَ رُخْصَةُ الْمُؤَهَّبَةِ ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ ، فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرُكِ ، وَ الصِّيَالَةَ تَنْزِيْهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ ، وَ الصِّيَامَ تَبْيِيتًا لِلْإِخْلَاصِ ، وَ الْحَجَّ تَشْبِيْهًا لِلدِّينِ ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيْقًا لِلْقُلُوبِ ، وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلِكِ ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ ، وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ ، وَ ذُلًّا لِلْأَهْلِ الْكُفْرِ وَ النَّفَاقِ ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى

ص: ۴۶۲

۱- جلاء العيون ص ۷۴ ناسخ التواریخ ج ۴

۲- سوره اعلی ، آیه ۱۶ و ۱۷

اَسْتِجَابِ الْاَجْرِ وَالْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ مَضْلَحَهُ لِلْعَامَّةِ ، وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَهُ مِنَ السَّخَطِ ، وَصِلَةَ الْاَرْحَامِ مَنْسَأَهُ فِي الْعُمْرِ وَ مَنَمَاءَهُ لِلْعُدَدِ ، وَالْقِصَاصَ حِقْنًا لِلدِّمَاءِ وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيضًا لِلْمَغْفِرَةِ ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَخْسِ وَالنَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ ، وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ ، وَ تَرْكَ السَّرِزْفَةِ اِجَابًا لِلْعَفْهِ ، وَ حَرَّمَ اللهُ الشُّرْكَ اِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، فَاتَّقُوااللهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ، وَ اطِيعُوااللهَ فِيمَا اَمَرَكُمْ بِهِ (وَ مَا) نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانَّهُ اِنَّمَا يَخْشَى اللهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (۱)

ترجمه :

سپس متوجه اهل مجلس شد حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و فرمودند : شما بندگان خدا مورد خطاب امر و نهی الهی هستید و حاملان دین و وحی خدا و امین پروردگار در اجرای احکام الهی و ابلاغ کنندگان آن ها به امت ها و نگهدارنده حق خداوند در نزد شما و پیمانی که به شما واگذار فرموده و جانشینی که در میان شما قرار داده و آن کتان ناطق و گویای الهی و قرآن صادق و راستین که دارای نوری بلند و چراغ تابناک است ، و شعاعی روشن گر و دلایل دیدگاههایش واضح و روشن است در نزد اهل آنو ظهورش روشن و درخشان است . و پیروان قرآن ، همواره در مرتبه ای هستند که مورد آرزوی دیگران هستند (مورد غبطه دیگران) و پیروی از قرآن به بهشت رهنمون و رهبری می شوند .

و گوش دادن به ندای قرآن موجب نجات است ، به وسیله قرآن به دلایل نورانی الهی و واجبات خداوند و محرماتی که از آن ها باید اجتناب شود و آیات قدرت و عظمت روشن الهی و براهین آشکار و فضائل انسانی و مواردی که اذن عطا شده و مقررات واجب گردیده می توان رسید . پس خداوند متعال بدین جهت ایمان را وسیله پاکی شما از شرک

و نماز را برای دوری از کبر و نُخُوْتُ [نَخُوْتُ] زکوه را برای پاکی نفس و فزونی در روزی ، و روزه را برای پایداری و استواری اخلاص و حج را برای برپایی دین و استواری آن قرار داده است و عدل را برای آراستن و پیوستن دل ها و اطاعت ما را برای ایجاد نظم در ملت .

ص: ۴۶۳

۱- شبیه همین سخنان حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) سخنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه خطبه ۱۸۲ راجع به فلسفه احکام می باشد.

و امامت ما را برای ایمنی از تفرقه

و جهاد را مایه عزت اسلام

و صبر و پایداری در برابر مصلحت عامه مردم

و نیکی به پدر و مادر را وسیله حفظ و حراست از خشم خداوند

و صله ارحام را موجب نموّ و خیر و برکت جمعیت و قصاص را برای حفظ و صیانت خون ها

و وفاء به نذر را برای رسیدن به مغفرت و آمرزش

و تمام دادن کیل و وزن را برای ایجاد اعتماد و حفظ اموال از نقص و زیان قرار داده یعنی پرهیز از کم فروشی را موجب زیان و ضرر و ورشکستگی. و نهی از نوشیدن شراب را برای دوری از پلیدی ها، و پاک بودن از آنان

و اجتناب و پرهیز از قَدْف (کسی را به زنا متهم کردن بی گناهی را نسبت زنادادن) را برای حفظ و مصونیت از لعنت و نفرین و دزدی و سرقت را برای ایجاد عفت و پاک دامنی امتیّت عمومی قرار داده

و شرک را حرام فرمود تا عبودیتش خالص گردد. پس ای مردم به طور شایسته از خداوند متعال پروا و پرهیز داشته باشید.

و اگر چنین انجام دادید و چنین کردید از دنیا نمی روید مگر با سربلندی و مسلمانان واقعی یعنی جز در حال مسلمانی از دنیا نروید و در آن چه امر و نهی فرموده اطاعت کنید زیرا فقط بندگان از خداوند متعال می ترسند و خوف و ترس دارند، یعنی آن دانش مند و عالمی که در خط و مشی خداوند و حُجَجَش قدم برمی دارد و مردم را هشدار می دهد و تشویق کند و خود هم عامل است از مقام قدس الهی بیم و خوف دارد.

ص: ۴۶۴

نُصِبَ: در مفردات راغب اصفهانی آورده نَصَبُ الشَّيْءِ وَضَعُهُ وَضِعاً نَاتِئاً كَنَصَبِ الرُّمَحِ وَ الْبِنَاءِ وَ الْحَجَرِ: یعنی نصب به معنای برپا کردن چیزی و گذاشتن آن در حال برجستگی مانند برپا کردن نیزه و یا بنا و یا سنگ را، می گویند، عرب می گوید: «تَيْسٌ أَنْصَبَ وَ شَاهٌ أَوْ عَنَزَةٌ نَصَبَا مُنْتَصِبِ الْقَرْنِ وَ نَاقَةٌ نَصَبَاءٌ مُنْتَصِبَةٌ الصِّدْرِ» در هر دو مورد به معنی برجستگی شاخ ها و سینه حیوان که نمودار باشد، استعمال شده است. نُصِبَ، جمع نَصِيبِ سنگی است که عرب آن را پرستش می کرد در زمان جاهلیت و در کنار آن قربانی ها سر می بریدند و به معنای بتو عَلم نیز آمده است. که قرآن می فرماید: «كَانَتْهُمْ إِلَى نُصِيبٍ يُؤَفَّضُونَ» (۱)،

گوئی آن ها به سوی عَلم هایی در حرکت هستید و در این جا چون مسلمانان دارای هدف و مقصد برجسته و نمودار دستورات هستند، لذا آنان را هدف شاخص احکام و دستورات الهی می نامد.

نُصِبَ به فتح نون و سکون صاد به معنی گماشتن، برپا کردن، و در اصطلاح به نحو نوعی از اعراب علامتی که به حرف آخر کلمه صدای فتحه بدهد نُصِبَ به ضم نون و سکون صاد یا به ضم نون و صاد، منصوب، چیزی که در جایی برپا داشته شده باشد بت یا تمثال که آن را پرستش کنند، أَنْصَابِ جمع نصب العین: پیش چشم، مقابل چشم، نَصِيبِ، بهره، حَظٌّ، بخت و اقبال نصب و انصبه جمع نَصَبَهُ الْمَرَضُ أَوْ إِلَهُمُ نَصَباً به زحمت انداخت او را بیماری و دردناک گردانید. نَصَبَ الشَّيْءِ برداشت آن چیز را و نهاد

نُصِبَ: أَنْصَابِ ج، بیماری، سختی، پایان، بُت. در اعراب مانند فتح در بناء است. این کلمه در قرآن ۲۷ مرتبه آمده است.

۱- وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۲)

۲- ... وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَحْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۳)

۳- وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ (۴)

ص: ۴۶۵

۱- سوره معارج، آیه ۴۳

۲- سوره ص، آیه ۴۱

۳- سوره توبه، آیه ۱۲۰

۴- سوره مائده، آیه ۳

کلمه حَمَلَةٌ: غالباً مراد از حمل، برداشتن اشیاء سنگین است و در معانی هم از باب تشبیه معقول به محسوس استعمال می شود، مثلاً در زیارت اربعین حضرت سید الشهداء (علیه السلام) آمده است «حَمَلَةَ الْأَوْزَارِ» حاملان گناهان سنگین و یا حَمَلَةَ الْعَرْشِ بِمَلَائِكِهِ مُقَرَّبِينَ، چون سنگینی عرش الهی بر دوش فرشتگان مقرب است. و یا در آیه شریفه می فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا إِلَّا مَانَهُ عَلَى السَّمَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ... (۱)»

چون نگهداری امانت و خلافت الهی بسیار سنگین است به حمل تعبیر فرموده است، در این خطبه شریفه نیز مسلمانان را حاملان دین و وحی که به راستی بسیار سنگین و مسئولیت دار است، نامیده شده از باب تشبیه معقول به محسوس، حمل به فتح حاء و سکون میم، بار، بارد رخت، بچه که در شکم مادر است، حمال بکسر و احمال جمع حمل به فتح حاء و میم و نام برج اول از دوازده برج فلکی و به معنای بره و برکان آمده است. حَمَلَةٌ به فتح حاء به معنی یورش هجوم در جنگ آهنگ کردن به جنگ

حَمَلَةٌ حَمَلًا وَحُمَلَانًا، برداشت آن را حَمَلَةٌ عَلَى الْأَمْرِ، برانگیخت و برانگیزانید آن را بر کار»

این کلمه در قرآن ۶۴ مرتبه آمده است.

۱- احزاب ۷۲

۲- وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا

۳- وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ (۲)

۴- وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، (۳)

۵- وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا، (۴)

کلمه اُمنَاء: جمع اُمنی، در مقابل خائن، کسی است که مراقبت و مواظبت لازم را در نگهداری چیزی بنماید که به او سپرده شده است.

ص: ۴۶۶

۱- سوره احزاب، آیه ۷۲

۲- سوره احقاف، آیه ۱۵

۳- سوره مسد، آیه ۴

۴- سوره طه، آیه ۱۰۰

امین به فتح همزه و کسر میم ، امانت دار ، طرف اعتماد ، درستکار ، کسی که مردم به او اعتماد کنند، اَمْنَاءُ جمع اَمِنَ اَمْنًا وَ اَمَانًا وَ اَمْنَا وَ اَمَنَّهُ وَ اِمْنًا

ناترس گردید ، اَمِنَهُ ، اعتماد کرد او را ، ز نهار داد ، راست دانست او را و امین شد ، اَمِنَ اَمَانَهُ اَمین و متعهد شد.

کلمه اَمِنَ : با تمام ابعادش بالای ۷۰۰ مرتبه در قرآن آمده است . اما اَمَانَهُ ، یک بار در سوره احزاب آیه ۷۲ و اَمانات : نیز بار ، در سوره نساء آیه ۸۵ آمده

وَ اَمَانَاتِكُمْ : یک بار در سوره انفال آیه ۲۷ و اَمَانَاتِهِمْ ، دوبار سوره مومنون آیه ۸ و سوره معارج ج آیه ۳۲

کلمه بُلْغَاؤُهُ : جمع بلیغ ، یعنی : رسانندگان پیام یا خبر بلاغ به فتح با رسیدن به چیزی ، رسیدن به مقصود و خبر ، یا پیغام که باید به کسی رسانده شود ، بلاغات ج ، بَلَغَتْ به فتح با و عین فصیح بودن ، رسایی سخن ، و در اصطلاح ادب ، آوردن کلام مطابق اقتضاء مقام و مناسب حال مخاطب و خالص بودن کلام از ضعف تألیف ، بلاغی به فتح با ضم با ، مرد بلیغ ، فصیح ، کسی که بتواند مطلب خود را با کلام رسا برساند و بیان کند ، بَلَغَ الْمَكَانُ بُلُوغًا ، رسید به آن محل یا نزدیک شد ، این کلمه در قرآن ۷۷ مرتبه آمده است با ابعادش البتّه در سوره کهف آیه ۶۱ حَتَّى بَلَغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُبُقًا آمده است . بُلْغَاءُ نیامده

۱- حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ (۱)

۲- حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ (۲)

۳- حَتَّى بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونَهُمَا ، (۳) کلمه زَعِيمٌ : به معنی رئیس ، مصدرش زَعَامَتٌ به معنی سرپرستی و به معنی تعهد و کفالت نیز آمده است . وَ زَعَامَتٌ به فتح به معنی شرف و بزرگی ، ریاست ، پیشوایی ، زَعَمَ زَعْمًا وَ زُعِمًا وَ زَعْمًا مَرْعَمًا

ص: ۴۶۷

۱- سوره کهف ، آیه ۸۶

۲- سوره کهف ، آیه ۹۰

۳- سوره کهف ، آیه ۹۳

گفت سخن حق یا باطل و دروغ، زَعَمَ به زَعَمًا وَ زَعَامَةً، مهتر شد، ضامن شد زَعَمَ زَعَمًا امید داشت، طمَع حرص نمود، اَزَعَمَ إِلَيْهِ فرمانبردار و آزمند نمود، امیدوار کرد، اَزَعَمَ عَلَى القوم، برای ایشان بزرگ و رئیس گردید.

این کلمه ۱۷ مرتبه در قرآن آمده و کلمه زعیم دوبار

۱- قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حَمْلٌ بَعِيرٍ وَ أَنَابَهُ زَعِيمٌ (۱)

۲- سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ، (۲)

کلمه عَهْدٌ: چند معنا دارد از آن جمله سفارش نمودن و پیمان بستن و مسئولیت در قبال تکلیف از مصادیق آن است «وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۳)

« با آدم پیمان خود را از پیش بستیم ولی او فراموش کرد و او را در مقابل وسوسه های شیطان استوار نیافتیم مراد از پیمان، همان نهی الهی است.

«وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (۴)

و امامت هم از مصادیق مهم عهد است «وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۵) پس وقتی که پروردگار ابراهیم وی را به مقام آزمایش آورد، ابراهیم همه آن ها را تمام کرد، خطاب شد تو را امام و رهبر مردم قرار خواهم داد. گفت: از ذریّه من چطور؟ خداوند خطاب فرمود عهد من (امامت) به ستم کاران نمی رسد. در این آیه شریفه درخواست حضرت ابراهیم (علیه السلام) از امامت است که خداوند از آن به عهد تعبیر می فرماید:

ص: ۴۶۸

۱- سوره یوسف، آیه ۷۲

۲- سوره قلم، آیه ۴۰

۳- سوره طه، آیه ۱۱۵

۴- سوره بقره، آیه ۳۵

۵- سوره بقره، آیه ۱۲۴

عهد، به فتح عین، ضمن، امان، مودت، سوگند، پیمان، عهد جمع، و به معنای زمان و روزگار هم آمده است. عَهْدَ الْأَمْرِ عَهْدًا، شناخت آن را عَهْدَ الشَّيْءِ نگاه داشت آن را و پُرسش از حال او کرد عَهْدَ إِلَيْهِ، پیمان نمود با او و اندرز فرمود.

این کلمه در قرآن ۴۶ مورد آمده است: کلمه اِسْتِخْلَافٍ: از خلاف یعنی پشت، در مقابل قُدَامٍ به معنای جلو می باشد. اگر کسی بعد از کسی در آمد، و یا چیزی را پس از خود قرار داد، آن را استخلاف می نامند، مصدر آن خلافت است خَلَفَهُ خِلَافَةً، به جای او شد در کاری و باقی ماند بعد از او این کلمه ۱۲۸ مورد در قرآن آمده است. با ابعادش

۱- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ... (۱)

۲-... وَيَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ (۲)

۳-... قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ... (۳)

۴-... وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ... (۴) کلمه ساطِعٌ: سَيْطَعٌ، به معنای تابان است، نورساطع نور برآمده همراه با درخشندگی است. تابان، درخشان، درمنده، پراکنده، آشکار، افراخته، بلند

سَطَعَ الْغُبَارَ سَيْطَعًا وَسَيْطُوعًا وَسَيْطِيعًا، بلند گردید و منتشر شد گرد و غبار، سَيْطَعْتُ رَائِحَةَ الْمِسْكِ پراکنده شد بوی مشک، سَطَعَ النُّورَ الْبَرَقَ، دمید نور و روشنائی، آفتاب، درخشندگی برق و نمایش آن این کلمه در قرآن نیامده است.

كِتَابُ اللَّهِ: راغب اصفهانی می گوید: كَتَبَ، عبارت است از ضمیمه نمودن حروف و کلمات با خط در پهلو و کنارهم و اگر حروف و کلمات با تلفظ کنار هم قرار گیرد نیز كَتَبَ گفته می شود. ولی ریشه لغت عبارت از کنار هم قرار گرفتن کلمات به وسیله خط است، و از باب استعاره به الفاظ کنار هم نیز

ص: ۴۶۹

۱- سوره نور، آیه ۵۵

۲- سوره انعام، آیه ۱۳۳

۳- سوره اعراف، آیه ۱۲۹

۴- سوره هود، آیه ۵۷

گفته می شود لذا به «کلام الله» که هنوز نوشته نشده کتاب گفته می شود . مانند «الْمَ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ . . .» مراد الفاضلی است که در کنار هم قرار گرفته است .

کتاب : اسم برگی است که در آن کلماتی نوشته شود چنان که از آیه شریفه معلوم می شود :

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ» (۱)

اگر به تو نوشته ای در کاغذ فرو فرستیم .

پس کتاب الله ، آن چه از کلام خداوند که در اوراق ضبط شده باشد ، گفته می شود . ارتباط اللفاظ با روح معانی و با معنی ، وزن می شود . از این جهت می توانیم بگوئیم : به طور کلی کتاب : ما يُسْطَرَفِيهِ کتاب آن چیز است که در او چیزی نوشته شود ، خواه مادی باشد و یا جامد و بی شعور و یا مجزّد ، به این مناسبت است که مولای علی متقیان (علیه السلام) می فرماید : اَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ هَذَا هُوَ الصَّامِتُ (۲) ،

من کتاب ناطق خدا هستم . . . زیرا روح معنای کتاب عبارت از آن است که در لوحی ، معلوماتی نوشته شود ، خواه آن نوشته به صورت لفظ ، نطق شود و یا جامد باشد فقط تفاوت در قالب و صورت است . پس به این معنا مولای علی متقیان (علیه السلام) کتاب ناطق خداوند است .

كَتَبَ الْكِتَابَ كِتَابًا وَ كِتَابَهُ وَ كَتَبَهُ وَ كِتَابًا ، نوشت آن را

کتاب ، کُتِبَ وَ كُتِبَ ج ، نوشته ، فریضه و حُكِمَ ، اندازه این کلمه در قرآن ۲ مورد آمده است .

۱- بلفظ کُتِبُوا (۳)

۲- بلفظ کُتِبُوا (۴)

النَّاطِقُ: نطق بضم نون سخن گفتن و به عبارت دیگر لفظی است ، با صورت دارای حروف و مقطعها که کاشف از مراد باشد ، و این کار انسان است که ، مراد خود را واضح بیان می کند و بر سبیل مجاز می گویند : نطق الكتاب بكذا . . . نامه به طور واضح به مراد دلالت دارد ، مانند کسی سخن می گوید از این جهت صدّیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام) قرآن کریم را توصیف به ناطق فرمود : کتاب الله الناطق .

ص: ۴۷۰

۱- سوره قیامت ، آیه ۱۷

۲- شب های پیشاور ، ص ۶۶۷

۳- سوره مجادله ، آیه ۵

نَطَقَ نَطْقًا وَ مَنْطِقًا وَ نَطُوقًا به زبان راند سخنی را که از آن معنی مفهوم گردد ، نَطَقَ الْكِتَابُ آشکار و واضح شد نوشته ، ناطق الرجلان با همدیگر سخن گفتند ، ناطق گوینده

در قرآن ۱۲ مورد آمده است .

کلمه القرآن : قرائت خواندن است . چنان که در آیه شریفه وارد شده : «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» آیه ۱۷ قیامت و «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (۱) به عهده ماست جمع قرآن و خواندن آن ، هنگامی که آن را خواندیم از آن پیروی کن ، و به طور مجاز نماز صبح قرآن نامیده شده «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۲)» قرآن اسم کتاب خداوندی است که معجزه پایدار قرائت به کسر قاف ، خواندن ، خواندن کتاب یا غیره

قرآن بضم قاف ، کتاب آسمانی مسلمانان که شامل ۱۱۴ سوره است که ۸۲ سوره آن در مکه نازل شده و به سوره های مکی معروف می باشد و ۳۲ سوره هم در مدینه نازل شده و آن ها را سوره های مدنی می گویند و کلام حق که ناسخ کتب قبل و حاوی کلیه احتیاجات بشر است تا قیامت .

قَرَأَ الْكِتَابَ قَرْءًا وَ قِرَانًا وَ قُرْآنًا وَ اقْتِرَاءً ، خواند کتاب را یا نظر انداخت و مطالعه کرد ، قَرَأَ (علیه السلام) قِرَانَهُ رسانید بر او سلام را ، و این کلمه ۶۹ مورد در قرآن آمده است .

۱- شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْقُرْآنِ . (۳)

۲- أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ (۴)

۳- وَ إِذَا قُرِئَ ، فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵)

کلمه الصَّادِقُ : به معنای راستگو در مقابل کاذب و نیز به معنی راست و بیدار و آشکار آمده است وَ صَدَقَ فِي الْحَدِيثِ صَدَقًا وَ صِدْقًا وَ مَصْدُوقَةً وَ تَصَدَّقًا ، راست شد در سخن ، راست گفتن ، این کلمه ۱۵۵ مورد در قرآن آمده است . و خود صادق سه بار در قرآن آمده سوره مریم ۵۴ و سوره ذاریات ۵ و سوره غافر ۲۸

ص: ۴۷۱

۱- سوره قیامت ، آیه ۱۷ و ۱۸

۲- سوره بنی اسرائیل ، آیه ۷۸

۳- سوره بقره ، آیه ۱۸۵

۴- سوره نساء ، آیه ۸۲

۵- سوره اعراف ، آیه ۲۰۴

کلمه وَ الضِّیَاءُ: ضَوْ بضم و فتح هر دو ، به معنای روشنایی است . أَضَاءُهُ ، روشن کردن و روشن شدن ، لازم و متعدی است ، فرق میان ضوء و نور آن است که ضوء روشنایی است که از خود ، جرم نورانی می تابد . اما نور اعم است و به روشنایی که از دیگری گرفته شده باشد گفته می شود چنانچه از آیه شریفه استفاده می شود «الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا (۱)» آن خدایی که برای خورشید ضوء و برای ماه نور قرار داد . در این عبارت ، تنها یادگار نبوت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) با اشاره به این که روشنگری قرآن خودجوش است ، به روش قرآن فرموده : ضیاء چون در قرآن کلمه ضیاء آمده ولی کلمه ضوء نیامده است .

ضیاء به کسر ضاد ، نور ، روشنایی

ضَاءَ الْقَمَرَ ضَوْءاً و ضُوءاً و ضِيَاءً ، روشن گردید و پرتو افکند ، أَضَاءَ إِضَاءَةً ، روشن کرد و روشن شد این کلمه در قرآن ۶ مورد آمده است .

۱- آیه ۵ یونس

۲- آیه ۴۸ انبیاء

۳- آیه ۷۱ قصص

ص: ۴۷۲

۱- سوره یونس ، آیه ۵

فهرست موضوعات خطبه ۱

- مقدمه ۱
- فدك يعنى ۱
- موضوع اول: بررسی سند فدك ۶
- گفتار بزرگان درباره فدك ۱۸
- لغت فدك ۱۹
- هدف از تعقیب فدك ۲۲
- موضوع دوم: فدك چیست؟ ۲۴
- از حوادث سال هفتم هجرت ۲۴
- دژهای هفتگانه ۲۵
- كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ ۲۶
- فتح خیبر مقدمه صلح فدك... ۳۲
- اسامی این هفت باغ در کتاب تاریخی ۳۶
- موضوع سوم: تفسیر آیات فدك ۴۰
- شأن نزول ۶۲
- نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد فدك به ابوبکر ۹۳
- موضوع چهارم: نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابوبکر بعد از منع فدك ۱۰۳
- موضوع پنجم: بحث در محورهای فدك (از دیدگاه اخبار و روایات تسنن) ۱۰۹
- سخن صحیح مسلم ۱۱۱
- سخن صاحب فرائد السیطین ۱۱۱

سخن معجم البلدان ۱۱۳

سخن تاریخ طبری ۱۱۴

حافظ عبدالرحمان جلال‌الدین سیوطی گوید ۱۱۵

سخن سید بن طاووس رحمه الله تعالى علیه ۱۳۲

ص: ۴۷۳

ادّعی ارث و اخبار آن ۱۴۷

اخبار و روایات مشتمل بر ادّعی ارث ۱۵۰

ارث گذاری پیامبران (علیهم السلام) ۱۵۶

پیش از نزول این آیه ، ارث بردن ۱۵۷

پژوهشی در روایات فوق ۱۶۸

موضوع ششم : سؤال ها و پاسخ ها درباره فدک ۱۷۳

سوال ۱- لُبُّ و خلاصه فدک را بیان کنید ۱۷۳

سوال ۲- حد و مرز فدک چگونه بوده است ۱۸۰

سوال ۳- آیا امروزه فدک وجود دارد ؟ ۱۸۱

سوال ۴- درآمد سالیانه فدک چقدر بوده است ۱۸۳

سوال ۵- فدک اعطاء یا نَحله بود یعنی چه ؟ ۱۸۵

سوال ۶- نسبت کذب ابی بکر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه بوده ؟ ۱۹۶

سوال اول : آیا با تمسّک به این حدیث « لانورث » حضرت زهراء (علیها السلام) را از ارث محروم کرد ۲۰۰

چهارده اشکال بر حدیث « لانورث » ۲۰۰

سوال دوم : آیا آیات ذکر شده بر ارث گذاردن انبیاء دلالت می کند ؟ ۲۰۲

وجه دلالت آیه بر مراد ۲۰۳

سوال سوم : آیا با این خبر می شود قرآن را تخصیص زد ؟ ۲۰۴

سوال چهارم : آیا ابابکر در مسند قضاوت می توانست با علم خود که ، با شنیدن روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

به دست آمده بود حکم کند ۲۰۶

سوال پنجم : آیا عدم ایراد و اشکال بر ابابکر « در جریان غصب فدک » از طرف صحابه و مردم آن زمان می تواند دلیل

صحت مدّعی او باشد ؟ ۲۰۶

سوال ششم: عثمان ، عبدالرحمن بن عُوف ، زبیر، و سعد راویان خیر « لانورث» یا شاهد بر آن ؟ .. ۲۱۵

چهار جواب بر این مطلب ۲۱۵

سوال هفتم: اگر اموال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه بود چرا آن را برای دخترش بیان نکرد ؟ ۲۱۸

ص: ۴۷۴

سوال هشتم: اگر اموال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه است و ارث نمی رسد چرا همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از آن حضرت بدون ارائه دلیل، در حجره های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سکونت داشتند؟ ۲۲۲

سؤال نهم: ابوبکر و عمر با چه حقی در حجره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شدند؟ ۲۲۳

سؤال دهم: چرا حدیث «لانورث» توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه، حفصه، خلفای بنی امیه و بنی عباس، نقض گردیدم؟ ۲۲۶

نقص حدیث «لانورث» توسط خلفا در طول تاریخ ۲۳۰

نمونه ای از اختلافات ۲۳۰

سوال یازدهم: چرا حضرت امام علی (علیه السلام) در زمان حکومت خود «فدک» را برنگردانید؟ ۲۳۹

حضرت امام علی (علیه السلام) کراهت داشتند چیزی را که، خداوند غاصبش را کیفر داده باز پس بگیرند ۲۴۲

بی ارزش بودن بُعد مادی فدک برای اهل بیت (علیهم السلام) ... ۲۴۳

جزاء و کیفر غاصبین (فدک) به دست امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۲۵۰

سوال هفتم: دلیل بر پاره کردن نامه فدک چیست؟ هشت دلیل است؟ ۲۵۱

در کتاب اهل تسنن ۲۵۴

سوال هشتم: قانون ذوالید چیست در این مورد ۲۵۵

سوال نهم: چه دلیلی بر راستگویی فاطمه زهراء (علیها السلام) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر قضیه فدک دارید؟ ۲۵۸

مقام عصمت آن بزرگوار ۲۶۰

علی (علیه السلام) صدیق این امت است ۲۶۲

علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ۲۶۳

علی (علیه السلام) کشتی نجات است ۲۶۵

ولایت امر علی (علیه السلام) در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۶۶

علی (علیه السلام) در غدیر ۲۶۸

علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۷۰

سخن شهرستانی در این زمینه ۲۷۲

سخن عایشه در این مورد ۲۷۳

ص: ۴۷۵

- حکایت شگفت انگیز..... ۲۷۴
- پشیمانی ابوبکر هنگام مرگ..... ۲۷۵
- پشیمانی عمر..... ۲۷۷
- احتجاج حضرت در مقابل مردم پس از غصب فدک..... ۲۷۸
- متن خطبه..... ۲۷۸
- حمد و شکر خداوند متعال..... ۲۷۹
- امتیاز حمد و شکر و ثناء..... ۲۸۴
- فرق میان حمد و شکر..... ۲۸۵
- تسبیح موجودات..... ۲۸۷
- الهام چیست؟..... ۲۹۲
- معنای ابتدایی بودن نعمت ها... ۲۹۳
- سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ربیع..... ۲۹۵
- هم آهنگی نعمت ها..... ۲۹۷
- عدم توانایی احصاء و شمارش نعمت ها..... ۲۹۹
- شرح نعمت هایی که غایت و زمان آن ها دور و ابدیت آن ها بالاتر از ادراک است ۳۰۳
- مصدق شکر..... ۳۰۸
- آیات شکر و آیات حمد در قرآن..... ۳۰۹
- مسئله اخلاقی شکر..... ۳۱۱
- در فضیلت شکر..... ۳۱۲

شناخت نعمت ها ۳۱۵

تقصیر مردم در شکر گذاری ۳۱۶

در بیان طریق تحصیل شکر گذاری خداوند مَنان ۳۱۷

روایات شکر و حمد ۳۱۸

حکایات شکر و حمد ۳۲۵

نکته ادبی ۳۳۷

توحید و یکتاپرستی ۳۴۰

ربّ النوع ۳۴۳

خرافاتى که در کتب اهل تسنن است ۳۵۱

عرب قبل از اسلام ۳۵۳

نیاکان عرب ۳۵۴

جهت گرایش شدید عرب به بت پرستی ۳۵۵

توحید زیربنای اسلام و قرآن ... ۳۵۶

طاغوت چیست ۳۵۷

عبرت از گذشتگان ۳۵۸

مراتب توحید و نفی طاغوت ۳۶۰

شهادت به وحدانیت خداوند متعال ۳۶۳

هویت و شناسنامه خداوند متعال ۳۶۶

ص: ۴۷۷

اقسام توحید..... ۳۷۰

بحثی درباره واجب الوجود.... ۳۷۱

روایات..... ۳۷۲

بحث نبوت..... ۳۸۲

لغات..... ۳۸۳

اهمیت مسئله عبد ۳۹۹

معنی عبادت چیست ۴۰۱

مقام عبد و بندگی (بندگی پیامبر خدا)..... ۴۰۲

روایات ۴۰۶

نشانه های بندگی ۴۱۷

مقام بندگی فاطمه زهرا (علیها السلام) ۴۱۷

خلقت و آفرینش او و اهل بیتش (علیهم السلام) قبل از مخلوقات ۴۲۳

بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ۴۳۸

بعثت آن حضرت ، به زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۴۴۱

تاریخ مبعث..... ۴۴۷

وضع عرب قبل از اسلام ۴۴۸

میثاق و پیمان گرفتن ۴۵۱

قبض روح آن حضرت ۴۵۴

ص: ۴۷۸

چند نکته در این بخش آخر (جملات زیارتی) ۴۵۴

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دم مرگ و احساس مسئولیت ۴۵۶

قرآن و فلسفه احکام ۴۶۲

لغات ۴۶۵

ص: ۴۷۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

